آلن. دابلیو. پالمر

فرهنگ تاریخ معاصر

۱۹۴۵-۱۷۸۹

ترجمهٔ عباسقلی غفاری فرد

مؤسسهٔ انتشارات نگاه

پالمر، آلن وارووویک، ۱۹۲۶ - Palmer, Alan Warwick
فرهنگ تاریخ معاصر ۱۹۴۵-۱۷۸۹/ آلن دابلیو پالمر؛ ترجمه عباسقلی غفاری‌فرد.
تهران: مؤسسه انتشارات نگاه، ۱۳۸۷، ۵۹۹ ص، ۸۰۰۰۰ ریال.
ISBN: 9789643514280
فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیپا.
عنوان اصلی: The Pinguin dictionary of modern history, 1789-1945, 2nd ed, 1983
۱. تاریخ جدید - قرن ۲۰ - واژه‌نامه‌ها. الف. غفاری‌فرد، عباسقلی ، مترجم.
۹۰۹/۸۲۰۳ D۲۰۵/ف۲ب۳ ۱۳۸۷
کتابخانه ملی ایران ۱۱۳۵۱۹۸

آلن. دابلیو. پالمر

فرهنگ تاریخ معاصر

۱۹۴۵ - ۱۷۸۹

ترجمهٔ عباسقلی غفاری‌فرد

مؤسسهٔ انتشارات نگاه

تهران - ۱۳۸۷

آلن دبليو پالمر
فرهنگ تاریخ معاصر
ترجمه عباسقلی غفاری‌فرد
چاپ اول: ۱۳۸۷
لیتوگرافی: اطلس چاپ
چاپخانه: فرنو
شمارگان: ۱۱۰۰
قیمت: ۸۰۰۰ تومان
شابک: ۰-۴۲۸-۳۵۱-۹۶۴-۹۷۸

* * *

مؤسسهٔ انتشارات نگاه
دفتر مرکزی: خ انقلاب، خ شهدای ژاندارمری، بین فخر رازی و دانشگاه
پلاک ۱۳۹، طبقه ۵، تلفن: ۶۶۹۷۵۷۱۱ تلفکس: ۶۶۹۷۵۷۰۷
فروشگاه: خ ۱۲ فروردین، شماره ۲۱، طبقه همکف، تلفن: ۶۶۴۸۰۳۷۹
www.entesharatnegah.com info@entesharatnegah.com

پیش‌گفتار مترجم

چنان که در مقالهٔ «نگرشی به جایگاه تاریخ‌نگاری اروپا در ایران»[1] گفته‌ام، منابع تاریخ عمومی جهان و اروپا به زبان فارسی نه تنها کافی نیست، بلکه می‌توان گفتِ تا اندازه‌ای ناچیز هم هست. در زمینهٔ تألیف، شمار کتاب‌های نوشته شده به زبان فارسی بسیار کم است و آن دسته از کتبی که بتوان آن‌ها را معتبر تلقی کرد، شاید از تعداد انگشتان دست بیش‌تر نباشد. منابع تاریخی جهان و، به ویژه اروپا، به زبان‌های خارجی بسیار زیاد است و برای هر برهه از تاریخ و هر سرزمینی، انبوهی از تألیفات وجود دارد. به باور من، ضعف عمدهٔ ما در تألیف، پژوهش و بررسی تاریخ جهان و اروپا، همان ناچیز بودن منابع به زبان فارسی است. حتی بسیاری از مترجمان حرفه‌ای نمی‌توانند از منابع خارجی به همان راحتی که از منابع فارسی سود می‌جویند، بهره ببرند. بدیهی است که خود نگارنده ــ که صد البته نه یک مترجم حرفه‌ای، بلکه مترجمی مبتدی است ــ با همان مشکل روبروست. تا چند دههٔ پیش، ترجمه از زبان‌های مختلف انگلیسی، فرانسوی، آلمانی، روسی و... تا اندازه‌ای چشمگیر بود. اگرچه این ترجمه‌ها بیش‌تر در زمینهٔ تاریخ ایران انجام می‌گرفت، اما در رابطه با تاریخ جهان و اروپا نیز آثار خوبی ترجمه شد.[2]

متأسفانه دیگر آن شور و شوق ــ حداقل از دید نگارنده ــ به چشم نمی‌خورد و ترجمه‌ها در زمینهٔ تاریخی، به ویژه از زبان‌های فرانسوی و آلمانی و روسی دیگر انجام نمی‌گیرد. بیش‌تر ترجمه‌ها به زبان انگلیسی و در رابطه با تاریخ ایران است. به نظر می‌رسد برای پویا

---

۱. نگاه کنید به روزنامهٔ اطلاعات، مورخه ۲۱ خرداد ۱۳۸۱، شمارهٔ ۲۲۵۰۱، ص ۶.

۲. مثلاً تاریخ تمدن (ویل دورانت)، تاریخ شش جلدی (جلد ششم دارای دو بخش است) آلبرماله، تاریخ‌جهان‌نو (رابرت روزول پالمر)، نگاهی به تاریخ جهان (نهرو)، تاریخ تمدن (هنری لوکاس) و...

ساختن مطالعه و بررسی تاریخ جهان و اروپا ــ که برای شناخت جهان، شدیداً به آن نیازمندیم ــ باید فعالیتی اساسی انجام گیرد. به باور من، حتی باید گرایش ویژه‌ای در دانشگاه، در کنار دروس تاریخ، با عنوان «شیوه ترجمهٔ متون تاریخی» شکل بگیرد تا مترجمان آگاه و حرفه‌ای تربیت شوند. هر چه با تاریخ جهان کم‌تر آشنا باشیم، به همان نسبت شناخت ما از تاریخ جهان اندک خواهد بود و این به سود مردم ایران نیست؛ چه در سدهٔ بیست و یکم، به تعبیری جهان وارد دهکدهٔ جهانی شده و برای زندگی در این دهکده، پیش از هر چیز، شناخت لازم است و کسانی پیروزمندتر هستند که شناخت بهتری داشته باشند. آیا پذیرفتنی استِ که انبوهی «خاورشناس» وجود داشته باشند، اما، حتی یک «باخترشناس» سراغ نداشته باشیم؛ نه تنها باخترشناس حتی همسایه‌شناس نیز تربیت نشود؟!

نگارنده در طول بیش از سه دهه تدریس تاریخ در مقاطع مختلف تحصیلی، در دههٔ اخیر آن، صرفاً به تاریخ اروپا پرداخته و در مقطع کارشناسی ارشد، راهنمایی پایان‌نامه‌ها یا مشاورهٔ آن‌ها را به عهده گرفته است. بنابراین، با کمبودها ــ منابع و شیوه نادرست آموزشی ــ تا اندازه‌ای آشناست. در راستای همین آشنایی و برای کمک به پربار ساختن منابع، تاریخ اروپا از آغاز تا پایان سدهٔ بیستم را به عنوان کتاب درسی به رشتهٔ تحریر درآورده و کتبی مانند اروپا پس از هیتلر؛ جهانی‌سازی و تحولات اجتماعی، تاریخ رشیدی؛ و پیوستگی فرهنگ ایران با فرهنگ زبان‌های ترکی در سده‌های ۱۷-۱۱ را ترجمه کرده است. کتاب اخیر بیش از دو سال است که در انتشارات امیرکبیر در دست ویرایش است!! امیدوارم در سال ۱۳۸۶، چاپ شود.

کتاب حاضر، به باور نگارنده، بسیار سودمند است، زیرا به صورت فرهنگ نوشته شده و کتابی همراه یا دستی است؛ به این معنی که می‌توان آن را در دست گرفت یا در کیف گذاشت و به کلاس، محفل علمی و... برد و حتی در مسافرت‌های خارجی از آن سود جست. تا آن‌جا که می‌دانم در این کتاب مطالب تازه‌ای هست که در تألیفات و ترجمه‌های پیشین به چشم نمی‌خورد. اگرچه شیوهٔ کتاب بیش‌تر روایی (گزارشی) است، اما جمعبندی و تدوین بسیار مفیدی دارد. مثلاً درباره انقلاب فرانسه؛ انقلابات ۱۸۴۸؛ کنگرهٔ وین و... این شیوه به روشنی جلب توجه می‌کند. به باور من آن چه بیش‌تر بر اهمیت این کتاب می‌افزاید، ترتیب الفبایی آن است که کار ارجاع را بسیار ساده کرده، و این امر در جایی که برای پیدا کردن نام،

عبارت، اصطلاح، یا مطلبی تاریخی، گاهی روزها و شاید هفته‌ها وقت صرف می‌گردد و گاهی موفقیتی نیز حاصل نمی‌شود، بسیار سودمند است، به ویژه که بسیاری از کتب چاپی به زبان فارسی، فاقد فهرست اعلام (نمایهٔ همگانی) است.

بدیهی است که ترتیب الفبایی متن انگلیسی، برای خوانندهٔ ایرانی نمی‌توانست سودمند باشد. به همین دلیل، مترجم مندرجات کتاب را به صورت الفبای فارسی مرتب کرده، هر چند که این شیوه بر سختی کار افزوده و مستلزم صرف اوقات بیش‌تری شده است. در راستای این جابه‌جایی، متن انگلیسی و متن ترجمه فارسی از حالت تدوین صفحه به صفحه خارج گردید. مثلاً آخرین عنوان در متن انگلیسی، «جنگ زولو[1]» است که با حرف «Z» شروع شده و در ترجمه فارسی به زیر مجموعهٔ حرف «ج» انتقال یافته است؛ و «یونان[2]» در ترجمهٔ فارسی آخرین عنوان می‌باشد که در متن انگلیسی در زیر مجموعهٔ حرف «G» قرار دارد. با این وجود، برای حفظ عنوان انگلیسی، آن‌ها را در زیرنویس عیناً آورده‌ام؛ مثلاً در متن انگلیسی «تیلسیت، معاهدهٔ[3]» آمده و در ترجمهٔ فارسی «معاهدهٔ تیلسیت» ثبت شده است.

می‌خواستم دربارهٔ این ترجمه و دیگر کارهای نوشتنی خودم، و شیوه‌های غلط آموزشی در دانشگاه‌های ایران، شرحی هر چند کوتاه، بیان کنم، اما چون در برخی نوشته‌های پیشین، اشاراتی جسته گریخته به این موضوع داشته‌ام، بنابراین، در صورت امکان، در جای دیگر از این رهگذر سخن خواهم گفت. مانند همیشه باور دارم که ترجمهٔ حاضر نیز از لغزش به دور نیست، تنها امیدوارم سودمندی آن در حدی باشد که بتواند موجبات چشم‌پوشی از لغزش‌ها را فراهم آورد.

عباسقلی غفاری‌فرد

۱۳۸۵/۱۲/۲۱

---

1. Zulu War 2. Greece 3. Tilsit, Treaties of

تقدیم به ورونیکا [1]

۱. Veronica. چنان که از پیش‌گفتار برمی‌آید، این خانم، همسر نویسندهٔ کتاب است ـ م.

کتاب‌های مرجع پنگوئن

فرهنگ تاریخ معاصر پنگوئن

آلن پالمر[1] در ۱۹۲۹ زاده شد و در مدرسهٔ بنکرافت[2] در اسکس[3] درس خواند. او پس از خدمت در نیروی دریایی در پایان جنگ، به عنوان پژوهشگر به دانشکدهٔ اُریل[4]، آکسفورد[5] رفت و در ۱۹۵۰ در تاریخ معاصر مدرک «نخست» را دریافت کرد. پس از آن یک سال به پژوهش روابط انگلستان ـ روسیه در پایان سدهٔ نوزدهم پرداخت. او از ۱۹۵۳ تا ۱۹۶۹ رئیس ارشد تاریخ در مدرسهٔ هایگیت[6]، لندن بود. آقای پالمر به تاریخ اروپای شرقی و مرکزی دلبستگی وافری دارد. او نویسندهٔ اراضی میانه[7] است، تاریخی که به پژوهش دربارهٔ ناحیه پس از جنگ‌های دورهٔ ناپلئون می‌پردازد، پالمر در نوشتن اروپای‌شرقی مستقل[8] نیز (با سی. ا. مکارتنی[9]) همکاری داشت، کتاب‌های زیر از دیگر نوشته‌های او است؛ باغبان‌های سالونیک[10] که گزارشی است از عملیات جنگی مقدونیه در ۱۸-۱۹۱۵، و ناپلئون در روسیه[11] که عملیات جنگی ۱۸۱۲ را بررسی می‌کند. آلن پالمر در جوار آکسفورد ازدواج کرده و در همان جا زندگی می‌کند. او زندگانی مترنیخ[12]، جرج چهارم، الکساندر اول تزار روسیه و بیسمارک را به رشته تحریر درآورد که کتاب آخری در ۱۹۷۶ منتشر شده. بیشترین تفریحات مورد علاقه او سفر است.

---

1. Alen W.Palmer
2. Bancroft
3. Essex
4. Oriel College
5. Oxford
6. Hiyhgate
7. *Lands Between*
8. Independent Eastern Europe
9. C.A. Macartney
10. Gardeners of Salonika
11. Gardeners of Salonika
12. Metternich

پیش‌گفتار

این فرهنگ به عنوان مأخذی همراه برای دلبستگان تاریخ معاصر جهان، به ویژه در میانهٔ سال‌های ۱۷۸۹ و ۱۹۴۵ است. تقسیمات کرونولوژیکی به بدترین وجهی، و به طور دلبخواهی به گذشته می‌پردازد و، در کشوری که کهن‌ترین دانشگاه آن، بررسی تاریخ‌معاصر را از روزگار اشغال رومی‌ها آغاز می‌کند، شاید این نقطهٔ آغاز، تأخیری بیش از حد به شمار آید. حتی اگر، سالِ ویژه‌ای برگزیده شود، آن سالِ ۱۷۸۹ خواهد بود. در ۳۰ آوریل ۱۷۸۹ واشنگتن، نخستین ریاست جمهوری ایالات متحدهٔ آمریکا را آغاز کرد و در ۵ مه مجلس مقننه در ورسای منعقد شد. در همان تابستان، نخستین کارخانهٔ ریسندگی که با نیروی بخار کار می‌کرد در منچستر گشایش یافت و یک وزیر خانگی مشکوک، نایب کنسول سیدنی[1]، از دولت پیت[2] کناره گرفت و خاطرهٔ خود را با شهرک تازه تأسیس در کنارهٔ خلیج بوتانی[3] که مقدر بود به دومین شهر بزرگ مشترک المنافع تبدیل شود، جاودانه کرد. اگرچه اهمیت این چهار رویداد به یک اندازه نیست اما هر یک از آن‌ها نشانهٔ روزگار نوین به شمار می‌رود. برآمدن یک ملت، برخورد میان خودمختاری و مردم، تسلط ماشین‌ها، تمایل به حقّ نام در اراضی دور دست ــ که همهٔ آن‌ها دوباره در تاریخ یک قرن و نیم بعد، خودنمایی کردند ــ از جملهٔ آن نشانه‌ها است. شاید ریشه‌های این رویدادها در دهه‌های پیشین جستجو شود، اما برای پیدا کردن شقاق بزرگ‌تر در امور انسانی باید چند صد سال به عقب یعنی به «عصر انقلابی»، برگردیم.

بدیهی است که ما آن قدر به ۱۹۴۵ نزدیک هستیم که می‌توانیم درباره آن، همچنین اشکال

1. Sydney 2. Pitt 3. Botany

دگرگونی تاریخی، و حتی زاد و ولد خود، حکم صادر کنیم. من به دو دلیل این سال را به یک تاریخ قبل یا بعد از آن ترجیح دادم. جوانانی که مرد شده‌اند، آگاهی خود را دربارهٔ جنگ جهانی دوم تنها از طریق شنیده‌های خود به دست آورده‌اند و به نظر من از روی همین شنیده‌ها دربارهٔ برخی رویدادهای آن سال‌ها که با تغییرات بزرگ و ناگهانی همراه بود، داوری می‌کنند. من هنوز از ورود به دوران جنگ سرد مشمئز می‌شوم، بخشی از این تنفر به محدودیت‌های فضا برمی‌گردد و بخش دیگر آن از این واقعیت سرچشمه می‌گیرد که به اعتقاد من هنوز نمی‌توانیم اهمیت رویدادهای اندوهناک‌تر آن را ارزیابی کنیم. آیا تاریخنگاران آینده، کنفرانس ۱۹۵۵ باندونگ را به عنوان یک سرفصل خواهند شناخت یا یک پاورقی؟ و کدام نخست‌وزیر خیالی جمهوری چهارم چیزی باقی گذاشته که تداوم داشته باشد؟ این‌ها پرسش‌هایی است که باید پاسخگویی به آن را به دیگران واگذار کنیم. دانشجویان دههٔ پس از جنگ، در اثر ارزشمند فلورانس الیوت[1] و مایکل‌سامرسکیل[2] با عنوان فرهنگ سیاسی[3] از انتشارات پنگوئن، رهنمودهایی پیدا می‌کنند. بدیهی است که من رویدادهای این سال‌ها را در یک زمینهٔ کلی بازگو کرده‌ام، و این بدان معنی نیست که فقرات روشنی دربارهٔ مردم یا مسائل دوران پس از جنگ وجود ندارد.

گزینش عنوان برای کتابی در این اندازه، سخت است. بسیاری از رویدادها و افراد را با اکراه تمام حذف کرده‌ام. من کوشیده‌ام تألیفی برای راهبرد به سوی کشورهای جهان معاصر که درگیر جنگ بوده‌اند فراهم آورم. مسئله انگلستان، ناگزیر برجسته است، اما به گمان من، تا جایی که به تنگ‌نظری گناه آلود بسیاری از آموزش‌های تاریخی ما (و شاید هم بالاتر از آن، عملکرد رؤسای مدارس در آزمون‌های تاریخی) مربوط است می‌توان اهمیت آن را نادیده انگاشت. از این‌رو، فرهنگ، عناوین بسیاری از تاریخ ایالات متحدهٔ آمریکاوکشورهای اسلاوی، و برخی از کشورهای آمریکای لاتین و شرق دور، همچنین اروپای‌غربی را در بر می‌گیرد.

من تلاش کرده‌ام تاریخ کشورهای منفرد را که عناوین یا سرگذشت آن‌ها با جاهای دیگر مربوط بوده، به کوتاهی بازگو نمایم؛ بنابراین، خواننده دانمارک را در درون گزارش‌ها و ایتالیا را در بیرون آن خواهد یافت. در این فرهنگ دربارهٔ برخی از اندیشمندان بزرگ سیاسی و تاریخی عباراتی به چشم می‌خورد اما، بدبختانه درباره سخن‌سرایان، هنرمندان و

1. Florence Elliott   2. Michael Sammerskill   3. *Dictionary of Politics*

موسیقی‌دانانی که به این سال‌های درگیری غنا بخشیده‌اند، چیزی دیده نمی‌شود. از دانشمندان و صاحبان مشاغل زمانی که دگرگونی‌های عمده‌ای در عادات اجتماعی ما ایجاد کرده و همچنین از برخی رویدادهای اساسی داخلی که اهمیت نسبتاً اندکی داشته اما بر چالش‌های دهۀ خود فائق آمده‌اند سخن گفته‌ام. سرانجام، برخی عبارات توصیفی مشهور، مانند «دیدگاه سرنوشت[1]» و «انزوای باشکوه[2]» را در این فرهنگ گنجانده‌ام. در نهایت، گزینش عبارات، از سوی یک تن بوده و من تنها امیدوارم این گزینش نمودی از رویدادها بوده باشد.

در تألیف این فرهنگ، از بهترین کتاب‌های نوینِ در دسترس سود جسته‌ام و کوشیده‌ام تحلیل‌های تاریخی پذیرفته شده تا ۱۹۶۰ را به کوتاهی بازگو کنم. به هر روی، میل دارم تأکید کنم هدف این کتاب کمک به پژوهش بوده و نه انجام یک پژوهش. اگر این کتاب بتواند به توصیف اشاره‌ای گذرا بپردازد و علاقه‌ای را به یکی از زمینه‌های ناآشنای نوشته‌ای تاریخی برانگیزد، من بسیار خشنود خواهم شد.

من در نوشتن کتابی از این نوع، مرهون نویسندگانی هستم که از آثار آن‌ها در زمینه‌های تحقیقات تخصصی یا سرگذشت‌نامه‌ها سود جسته‌ام. تعداد این‌ها بسیار زیاد است و امیدوارم مرا ببخشند که نمی‌توانم از تک‌تک آن‌ها به نام سپاسگزاری کنم. برخی از دوستان مرا در نوشتن این کتاب یاری دادند و طرف مشورت من بودند. آقای دیتر پوسنر[3] اشارات بسیار سودمندی داشتند و مرا از برخی اشتباهات بنیادین نجات دادند. همکاران من، آقای تی.ان.فاکس[4] و آقای ار. بیمنت[5]، بخش‌های ویژه‌ای را خواندند و نظریاتی ارائه کردند. دوشیزه ماری والیس[6] اهل هالستید[7]، اسکس[8]، دست‌نوشته‌های مرا سریع و خوب تایپ کردند. از همۀ آن‌ها و تمام کسانی که عناوینی را برای گنجاندن در این فرهنگ پیشنهاد کردند، سپاسگزارم. بدیهی است که شخصاً مسئول خیال‌پروری‌ها در انجام تفاسیر هستم و هرگونه لغزش متوجه خود من است. همسرم در تمام مراحل تألیف فرهنگ مرا یاری کرده و گویا من حق دارم که این کتاب را به او تقدیم کنم.

آلن. دابلیو. پالمر

مدرسه هایگیت، لندن، مه ۱۹۶۲

---

1. Manifest Destiny
2. Spendid Isolation
3. Dieter Pevsner
4. T.N. Fox
5. R. Beament
6. Mary Wallis
7. Halstead
8. Essex

یادداشت برای انتشارات پنگوئن

سپاسگزار شماری از دوستان هستم که با نهایت محبت به من تذکر دادند تـا اشـتباهات کوچکی را که در چاپ نخست این کتاب بود، تصحیح کنم. ضمناً فرصت را مغتنم شمرده با بررسی دوباره برخی عناوین را به روز کردم و برخـی دیگـر را اصـلاح نـمودم. در نـهایت، نیم‌دوجین عنوان تازه به آن افزودم.

آلن. دابلیو، پالمر

سپتامبر ۱۹۶۳

یادداشت مؤلف

شیوهٔ تألیف این کتاب چنین است:

ارجاع به منابع: ارجاع بسیار زیاد به منابع، کسل‌کننده است و، نتیجتاً من از حروف «q.v[1]» پس از یک واژه، تنها در جایی که منبع کامل‌تر برای روشن ساختن عنوان ویژهٔ مورد نظر لازم بوده، سود جسته‌ام. هرگاه پس از ناپلئون، یا بیسمارک، یا هیتلر، یا انقلاب‌فرانسه از «q.v» سود می‌جستم، مورد تمسخر قرار می‌گرفتم.

نام جای‌ها: نام‌هایی که برای مکان‌ها از آن‌ها استفاده شده، معمولاً نام‌هایی هستند که در دوران مورد بحث کاربرد داشته‌اند. مثلاً، شهر روسی در نوا[2] تا ۱۹۱۴ سن پترزبورگ[3]، در میانهٔ ۱۹۲۴-۱۹۱۴ پتروگراد[4]، و از آن پس «لنینگراد[5]» نامیده شده است. در مواردی که مکان شهرت زیادی نداشته، نام کنونی آن را در داخل پرانتز آورده‌ام. در برخی موارد نیز نام مکان را همان طوری که معمولاً در بریتانیا کاربرد دارد بازگو کرده‌ام و به نام محلی آن نپرداخته‌ام. مثلاً شهری را که لهستانی‌ها، سیسشین[6] و چک‌ها، «تشن[7]» می‌نامند، خوشایندتر است آن را در شکل آلمانی‌اش تشن[8] بخوانیم؛ و نام آلمانی «شلسویگ[9]» را برای بخش دانمارکی آن به جای «سلسویک[10]» به کار برده‌ام.

احزاب سیاسی: هر جا که یک حزب سیاسی ویژه مورد نظر بوده، از حرف درشت استفاده

---

۱. از q.v اصطلاح لاتینی (quod vide) است و معادل انگلیسی آن which see می‌باشد. در انگلیسی به معنی «دربارهٔ این کلمه رجوع کنید به ماده آن.» است، مترجم برای رعایت اختصار به جای q.v از ر.ک استفاده کرده ـ م.

2. Neva
3. St Petersburg
4. Petrograd
5. Leningrad
6. Cieszyn
7. Těšin
8. Teschen
9. Schelswig
10. Sleswick

کرده‌ام، بدون توجه به این‌که آیا واژهٔ مورد نظر اسم است یا صفت. هنگامی که فرد یا گروهی به ایدئولوژی حزب دیگری که با آن نام در کشور خاصِ مورد نظر وجود نداشته، تمایل نشان داده‌اند، معمولاً حرف درشت به‌کار نبرده‌ام. مثلاً کلمانسو یک رادیکال[1] بود اما جوزف چمبرلین یک پیرو رادیکال به شمار می‌رفت؛ و در حالی که ایتالیایِ موسولینی، فاشیست به حساب می‌آمد، دلفوسِ اتریش تشکیلاتی فاشیستی داشت. شاید لازم باشد بگویم هیچ یک از این اصطلاحات سیاسی در معنی منفی به‌کار نرفته است.

نام‌های مسیحی: نام امپراتوران اروپایی، پادشاهان و الی آخر، شکل انگلیسی[2] به خود گرفته‌اند؛ مثلاً ویلیام دوم به‌جای ویلهلم دوم به‌کار رفته و فرانسیس جوزف و جانشینش کارل، تغییر شکل یافتهٔ شارل و فرانتس ژوزف است. به هر روی، دربارهٔ افرادی که در نوشته‌های من، معادل انگلیسی برای آن‌ها وجود نداشته، از به‌کار بردن نام اول آن‌ها خودداری کرده‌ام.

امیدوارم که این شیوه موجب تناقض نگردد.

---

۱. چنان‌که مؤلف در بالا گفته، درباره کسی که پیرو ایدئولوژی خاص بوده، از حرف درشت استفاده کرده، مثلاً (Radical) نوشته، اما دربارهٔ کسی که رسماً پیرو ایدئولوژی رادیکال نبوده، از حرف کوچک (radical) سود جسته. در ترجمه، برای نشان دادن این مورد، در مرتبهٔ نخست تمام کلمه با حروف درشت (**رادیکال**) و در مرتبهٔ دوم با حروف متن (رادیکال) مشخص شده ـ م.

۲. مؤلف نام‌های مسیحی شخصیت‌های تاریخی را نیز به **انگلیسی** برگردانده، اما در ترجمه از این شیوه متابعت‌نشده زیرا در متون **فارسی**، نام‌ها شکل خاص خود را دارند، مثلاً **ویلهلم قیصر آلمان** در فارسی به‌صورت **ویلیام قیصر آلمان** نمی‌آید. یا **شارل** جای **چارلز** را نمی‌گیرد. اگرچه در زیرنویس ترجمه، عیناً نام‌های **انگلیسی** آمده، اما در متن، از نام‌های **مصطلح فارسی** استفاده شده است ـ م.

آ

آتاتورک. نگاه کنید به کمال، مصطفی.[1]

آتش بس[2]. ترک مخاصمات منجر به سازش قطعی. این واژه در روزگار معاصر به ویژه بـه سازشی گـفته مـی‌شود کـه در یک واگـن راه‌آهـن درکـامپاین[3]، مـیان آلمـان و مـتفقین و نیروهای‌متحد[4] در ۱۱ نوامبر ۱۹۱۸ به امضاء رسید و جنگ جهانی اول پایان یافت. پیش از این، قراردادهای آتش بس با بلغارستان (سالونیکا، ۲۹ سپتامبر)، ترکیه (مادروس، ۳۰ اکتبر)، اتریش ـ مجارستان (پادوا، ۳ نوامبر) امضاء شـده بـود. در ۲۲ ژوئـن ۱۹۴۰ هـیتلر پس از پیروزی بر فرانسه، آن کشور را به امضاء آتش بس در همان نقطه‌ای که در ۱۹۱۸ آتش بس انجام گرفته بود وادار کرد.

آتش‌سوزی رایشتاگ[5]. در شب ۲۷ فوریه ۱۹۳۳، رایشتاگ (ساختمان پارلمان در برلین) در نتیجهٔ گسترش سریع آتشی که ایجاد آن عمدی به نظر می‌رسید، ویران شد. پلیس به موقع یک جوان هلندی کم‌هوش به نام وان در لوب[6] را دستگیر کرد که پس از محاکمه سرش را از تن جدا کردند. دولت نازی مدعی شد که آتش‌سوزی نخستین حرکت از تـوطئه کـمونیست‌ها

---

۱. با توجه به تفاوت ترتیب الفبای فارسی و انگلیسی، ناچار ترتیب الفبای انگلیسی را تغییر داده‌ام و الفبای عناوین فرهنگ را با الفبای فارسی نوشته‌ام، بنابراین صفحات متن انگلیسی به هم خورده است ـ م.

2. Armistice
3. Campiéne
4. Associated Powers
5. Reichstage Fire
6. Van der Lubbe

برای از هم پاشیدن انقلاب در آلمان است. دیمیتروف[1]،کمونیست بلغاری، در برلین بازداشت و محاکمه شد، اما او با دفاع محکم خود، ورق را بر ضد متهم‌کنندگان خود برگرداند و اظهار داشت که آتش‌سوزی به تحریک نازی‌ها انجام گرفته تا بتوانند زمینهٔ اقدامات فوری بر ضد احزاب جناح چپ را فراهم آورند. تبعیدی‌های ضد آلمان نازی نیز همان عقیده را ابراز داشتند و مورد تأیید عموم قرار گرفتند. به هر حال، تحقیقات اخیر حاکی است که وان‌درلوب به ابتکار خود رایشتاگ را به آتش کشیده، اما نازی‌ها احتمالاً با جلوگیری از اظهارنظر کارشناسان آتش‌سوزی، از آن به نفع خود سود جسته‌اند. به هر ترتیب، آتش‌سوزی، هیتلر را قادر ساخت مصوباتی در اعطای اختیارات فراگیر به حزب نازی تهیه کند. رایشتاگ از آن به بعد به عنوان بنایی با ظاهر سوخته باقی ماند.

آدامز، جان (۱۸۲۶-۱۷۳۵). رئیس جمهور ایالات متحده در آمریکا، متولد برینتری[2] در حومهٔ بوستون، تحصیلکردهٔ هاروارد، به دیوان عالی دعوت شد. او در ایجاد هیجان در مستعمره‌نشینان آمریکا بر ضد قانون تمبر در ۱۷۶۵ نقش مهمی داشت و به پیش‌نویس اعلامیهٔ استقلال کمک کرد. (او را نباید با ساموئل آدامز (۱۸۰۳-۱۷۲۲) که خویشاوند دور جان بود و به امضای [اعلامیه] استقلال نیز کمک کرده بود، اشتباه گرفت.) جان آدامز در ایجاد نیروی دریایی آمریکا، عهده‌دار کارهای اداری بود، و ریاست شورای جنگ را در دست داشت. از ۱۷۷۷ تا ۱۷۸۲ در جمهوری نوپای آمریکا در مأموریت‌های سیاسی گوناگون به خدمت گرفته شد و نخستین وزیر آمریکایی در لندن در ۱۷۸۵ به شمار رفت. در دوران ریاست جمهوری واشنگتن (ر.ک)[3]، معاون رئیس جمهور بود و در ۱۷۹۶ در رقابت با جفرسون[4] (ر.ک) به عنوان دومین رئیس‌جمهور ایالات متحدهٔ آمریکا انتخاب شد. در دوران تصدی چهار سالهٔ خود در همکاری با سیاسیون جوان مشکل داشت و بدگمانی قابل ملاحظه‌ای نسبت به ادارهٔ حکومت از سوی عامه از خود نشان داد. در انتخابات ۱۸۰۰ از

---

1. Dimitrov
2. Braintree
۳- دربارهٔ این علامت اختصاری در صفحهٔ اول توضیح داده شد.
4. Jefferson

جفرسون شکست خورد و بقیهٔ روزگار خود را صرف مطالعه ادبیات کرد. با **ابیگل اسمیت**[1] که «**بانوی نخستِ**» فضیلت و فرهیختگی بود و جذابیت فردی قابل توجهی داشت، ازدواج کرده بود.

آدامز، جان کوئینسی[2] (۱۸۴۸-۱۷۶۲). رئیس جمهور ایالات متحدهٔ آمریکا، پسر جان آدامز (ر. ک). مانند پدر متولد برینتری، **ماساچوست**. او در **لیدن**[3] و هاروارد تحصیل کرد و زمانی که تنها ۲۷ سال داشت، در **لاهه**[4] به عنوان وزیر برگزیده شد. در ۱۸۰۱ سناتور شد اما در ۱۸۰۸ استعفا داد و دلیل آن رنجش از مردم ماساچوست بود که می‌خواستند سیاستی به او دیکته کنند که درکنگره پی‌گیر آن باشد. پس از انجام خدمات بیشتر در سیاست، در ۱۸۱۷ وزیر کشور پرزیدنت **مونرو**[5] شد و به شکل‌گیری **اعلامیه مونرو** (ر. ک) کمک کرد. به عنوان ششمین رئیس **جمهور ایالات متحدهٔ آمریکا** از ۱۸۲۴ تا ۱۸۲۸ خدمت کرد، اما بدگمانی او نسبت به **دموکراسی جکسنی**[6] او را برابر کنگره قرار داد. در هجده سال بعدی زندگانی خود، عضو خانهٔ نمایندگان بود و در پشتیبانی از جوامعی که هدفشان افشای شرارت‌های برده‌داری بود، تلاش گسترده‌ای داشت.

آرژانتین. در آغاز سدهٔ نوزدهم آرژانتین به صورت یک بخش مهم اداری، یعنی نیابت سلطنت **لاپلاتا**[7]، در **امپراتوری اسپانیا** در **امریکای جنوبی** درآمد. آرژانتینی‌ها با سرنگون ساختن نایب‌السلطنه در ۲۵ مه ۱۸۱۰، رهبری آزادسازی **آمریکای لاتین** را به دست گرفتند و سرانجام در ۱۸۱۶ با عنوان **ایالات متحدهٔ آمریکای جنوبی**، استقلال خود را اعلام کردند. از این پس، آن‌ها به هرج و مرج گرفتار شدند، و کینهٔ دراز مدتی میان **بوینوس آیرس**[8] و دیگر ایالاتی که به شدت درگیر جنگ داخلی بودند، به ویژه در ۱۸۶۱ و ۱۸۸۰، درگرفت. تنها مستبدین ستمگر توانستند یک دولت استوار ایجاد کنند که بدنام‌ترین آن‌ها **خوان مانوئل**

---

1. Abigal Smith
2. Quincy
3. Leyden
4. Hague
5. Monroe
6. Jacksonian democracy
7. La plata
8. Buenos Aires

دوروساس[1] (۱۸۷۷-۱۷۹۴)، دورهٔ دیکتاتوری ۵۲-۱۸۳۵) بود. در ۱۸۵۳ قانون اساسی فدرال، از الگوی آمریکایی برقرار شد، اما تا هشت سال نتوانست تأثیری در پی داشته باشد. مهاجرت موجب شد که شمار جمعیت از دو میلیون در ۱۸۶۹ به هشت میلیون در ۱۹۱۴ افزایش یابد (و این میزان در ۱۹۵۵ به نوزده میلیون رسید). از ۱۸۸۰حکومت در دست گروه ۲۰۰۰ نفری اشراف زمیندار قرار گرفت که در پوشش حزب استقلال‌طلب ملی[2] تا ۱۹۱۶ حکومت کردند. رؤسای جمهور نه تنها جانشینان خود را تعیین می‌کردند، بلکه تقریباً تمام صاحب منصبان دیگر را نیز منصوب می‌کردند. حزب رادیکال که بر اصلاح انتخابات تأکید می‌کرد در ۱۸۹۲ تأسیس شد و با وعدهٔ تغییرات شدید، در نخستین انتخابات آزاد ریاست جمهوری به پیروزی دست یافت. هیپولیتو ایریگوئن[3]، رهبر تندروها در ۲۲-۱۹۱۶ و ۳۰-۱۹۲۸ رئیس جمهور بود، اما متوجه شد که دلخوشی‌های مقام و منصب موجب شده حمایت پیشین از اصلاحات مترقیانه را فراموش کند. او در ۱۹۳۰ در پی انقلاب بدون خونریزی سرنگون شد و تا سیزده سال، زمینداران حکومت را در دست گرفتند. باورهای فاشیستی به سرعت در میان نظامی‌ها گسترش یافت. یک کودتای نظامی در ژوئن ۱۹۴۳ آغازگر یک دورهٔ انحطاط مفرط شد که خوان پرون[4] (ریاست جمهوری ۵۵-۱۹۴۶) تا اندازه‌ای آن را تعدیل کرد. جنبش پرون راه گریزی برای هیجانات ناسیونالیستی ایجاد کرد اما بر سر وضع قانون درباره طلاق و فحشاء باکلیسای کاتولیک رومی درافتاد. جانشینان پرون، اگرچه هنوز نظامی بودند اما خود را هوادار اصول آزادیخواهی نشان می‌دادند. در ۲۸ ژوئن ۱۹۵۷، رئیس جمهور آرامبورو[5] موفق شد به حکومت نظامیان که تقریباً بیش از شانزده سال تداوم یافته بود، پایان دهد.

آرنولد، تامس[6] (۱۸۴۲-۱۷۹۵). متولد جزیرهٔ کوچک ویت[7]، تحصیلکردهٔ وینچستر[8] و گروه کریستی، آکسفورد، و منصوب شده به کشیشی. او یکی از یاران اوریل[9]، ۱۹-۱۸۱۵، بود و

1. Juan Manuel de Rosas
2. National Autonomist Party
3. Hipólito Irigoyen
4. Juan Perón
5. Arambru
6. Arnold, Thomas
7. Wight
8. Winchester
9. Oriel

پس از آن مدت نُه سال منزوی شد. آرنولد از هرگونه تحجر مذهبی بیزار بود و خدمات غیرعبادی کلیسایی، مبتنی بر اندرز همراه با مقاصد عالی اخلاقی را ترجیح می‌داد. این باورها، سیاست او را با عنوان رئیس مدرسهٔ راگبی[1] ۴۲-۱۸۲۸ شکل داد. آرنولد برای جبران بی‌رحمی‌های زندگی در مدرسهٔ دولتی با دادن مسئولیت به پیش‌دانشگاهی، و اصلاح اساسی تحصیلات عمومی کلاسیک، با افزودن ریاضیات، تاریخ معاصر، و زبان فرانسه، به ویژه با جمع‌آوری «رادمردان مسیحی» سازنده و با موعظهٔ یکشنبه‌ها در چاپل[2] ــ که در اصل آن را مرکز مدرسهٔ زندگی ساخته بود ــ شخصیت شاگردانش را پی‌ریزی کرد. بسیاری از این شیوه‌ها در جاهای دیگر به‌کار گرفته شده، اما موفقیت او در پیوند نظام اداری به یک بنیاد اصولاً مذهبی، بقای آن شیوه‌ها را در مدارس عمومی بریتانیا تضمین کرد. آرنولد در ۱۸۴۱ استاد تاریخ معاصر دارای کرسی‌سلطنتی[3] در آکسفورد (با حفظ ریاست مدرسه راگبی) شد. او پدر شاعر، ماتئو آرنولد (۸۸-۱۸۲۲) بود.

آزادسازی بردگان[4]. برده‌داری تا چند دهه پس از محکومیت رسمی تجارت برده، عمدتاً به دلایل اقتصادی، دوام آورد. در امپراتوری بریتانیا، ویلبرفورس فشار برای لغو تجارت برده را ادامه می‌داد و اندکی قبل از مرگ او، قانون آزادی تمام بردگان متعلق بریتانیا به تصویب پارلمان رسید (اوت ۱۹۳۳)؛ برده‌داران مبلغ ۲۰ میلیون پوند خسارت دریافت کردند. در همان ایام در ایالات متحدهٔ آمریکا، که ویلیام لوید گریسن[5] عملیات آزادی بردگان را از بوستون در ۱۸۳۱ آغاز کرده بود و انجمن ضد برده‌داری در ۱۸۳۳ تأسیس شده بود، احساسات بالا گرفت. انتشار کلبهٔ عموتم[6] اثر هریت بیچر استو[7] در ۱۸۵۲، زمینه حرکتی با حربهٔ نیرومند تبلیغاتی را فراهم آورد. تصمیم‌گیری دربارهٔ قضیّه درد اسکات (ر.ک) در ۱۸۵۷ و فعالیت‌های جانِ براون (ر.ک)، موضوع برده‌داری را، به مسألهٔ اصلی مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری در ۱۸۶۰ تبدیل کرد و انفصال جنگ‌داخلی آمریکا (ر.ک) تسریع

---

1. Rugby
2. Chapel
3. Regius Professor of Modern History
4. Slaves, Emancipation of
5. Willam Lloyd Garrison
6. Uncle Tom's Cabin
7. Harriet Beecher Stowe

شد. **لینکلن** در ۱ ژانویه ۱۸۶۳ آزادی بردگان را اعلام کرد و کنگره در **اصلاح قانون اساسی** در ۱۸۶۳ بر این تصمیم صحّه نهاد.

بسیاری از کشورهای **آمریکای مرکزی** در سومین ربع قرن به برده‌داری پایان بخشیدند؛ **ونزوئلا** در ۱۸۵۴، **پورتوریکو** در ۱۸۷۳، و **برزیل** طی یک سلسله احکام در میانه ۱۸۷۰ و ۱۸۸۸. بزرگ‌ترین مشکل فراروی بردگی در خود **آفریقا**، به ویژه در **کنگو** (ر.ک) قرار داشت. جلوگیری از بردگی در نواحی ساحلی آسان بود؛ بنابراین، بازارهای برده‌فروشی در **زنگبار** در ۱۸۷۳ و در **ماداگاسکار** در ۱۸۷۷ بسته شد. در ۱۸۲۲ **لیبریا** به عنوان یک انجمن آفریقایی برای بازگشت بردگان آزاد شده، شکل گرفت؛ این ناحیه در ۱۸۴۷، به صورت یک جمهوری مستقل درآمد.

آزادسازی رعایا[1] (مارس ۱۸۶۱). درازمدت‌ترین اصلاحات **تزار آلکساندر دوم** (ر.ک) منجر به آزادی بیست میلیون رعیت وابسته به زمین شد که مؤظف به انجام تکالیفی در مقابل اربابان خود بودند و در محل نگهداری‌شان که در کناره‌های باز بخش‌هایی از یک دهکده بود، کار می‌کردند. (یک میلیون رعیت دیگر که به دلیل وظایف فنی طبقه جداگانه‌ای را تشکیل می‌دادند، در همان ایام، طی فرمان دیگری، با شرایط بهتر، آزاد شدند.) رعیتی کلاً لغو شد، روستائیان به صورت شهروندان آزاد درآمدند و از مالکان، زمین دریافت کردند. دولت پول زمین‌ها را در یک دورهٔ چهل و نه ساله از روستائیان وصول می‌کرد و غرامت صاحبان زمین را به آن‌ها می‌پرداخت. ضعف‌های عمده این اصلاحات عبارت بود از: (یک) تحمیل تدریجی بار سنگین «**وام‌های بازخرید**[2]» به روستائیان (که قادر نبودند در مواقع پایین بودن برداشت محصول، وام خود را به موقع پرداخت کنند)، (دو) توزیع زمین به طرق گوناگون، تا آن‌جا که در مناطق حاصلخیز، روستائیان کم‌تر از حق واقعی خود، زمین دریافت داشتند؛ (سه) با روستایی هنوز به عنوان طبقه‌ای جداگانه رفتار می‌شد و آن‌ها وظایف اجباری خاصی در بخش‌ها به عهده داشتند. با وجود این، آزادی‌سازی اگرچه شکل ظاهری کشاورزی در روسیّه را تغییر داد تا ماهیت واقعی آن، اما به سبب افزایش توانمندی کارگر و در نتیجه، تقویت صنایعی که رعایای سابق را در کارخانه‌های جدید و راه‌آهن استخدام می‌کردند، به

---

1. Emancipation of The Serfs 2. Redemption Debts

تحول اقتصادی روسیّه کمک کرد. بیش از بیست میلیون رعیت که در اراضی دولتی مشغول بودند و قبلاً توسط نیکلای اول از قید بندگی آزاد شده بودند هنوز محدودیت‌های خاص خود را داشتند که در ۱۸۶۶، این محدودیت‌ها برداشته شد.

آزادسازی کاتولیک[1]. **قانون آزمون ۱۶۷۳**[2]، از متصدیان مناصب عامه می‌خواست که از مراسم مذهبی **انگلیکان** پیروی کنند و اصول قلب شدهٔ کلیسای کاتولیک را رها سازند، از این رو، **کاتولیک‌های رومی** و **پروتستان‌هایی** که از مذهب رسمی انگلستان پیروی نمی‌کردند، نمی‌توانستند به **مجلس** راه یابند و از داشتن مقام اجرایی نیز محروم بودند. اگرچه در اواخر سدهٔ هجدهم، بسیاری از ضعف‌ها بهبود یافته بود، اما در ۱۸۰۰ **قانون‌اتحاد**[3] (ر.ک) با ایرلند مشکلات ویژه‌ای ایجاد کرد. **پیت** توافقی پنهانی به عمل آورده بود مشروط بر این که آزادسازی ازموضوع اتحاد پیروی کند، اما **جرج سوم** معتقد بود که آزادسازی بر خلاف **سوگند تاجگذاری**[4] او است، و از تصویب آن خودداری کرد. در ۱۸۲۳ **دانیل اُکانل**[5] (ر.ک) به منظور ایجاد فشار برای آزادسازی کامل، **انجمن کاتولیک**[6] را بنا کرد. خود او در ۱۸۲۸ به نمایندگی مجلس از **کانتی کلار**[7] برگزیده شده بود، اما نمی‌توانست کرسی‌اش را به دست آورد. **ولینگتن** و **پیل** اگرچه مخالف آزادسازی بودند اما می‌ترسیدند که ناآرامی‌های **ایرلند** به جنگ داخلی منجر گردد، مگر آن که **قانون آزمون** لغو شود. در ۱۸۲۸، این خواسته عملی شد و سال بعد، **لایحهٔ آزادسازی کاتولیک**، علی‌رغم مخالفت شدید **توری‌ها**، در مجلس مطرح شد. به **کاتولیک‌های رومی** اجازه دادند که وارد **مجلس** شوند و بتوانند هر نوع منصب عمومی را در دست گیرند (بجز **نخست‌وزیری** و **نیابت‌حکمرانی ایرلند**)، مشروط بر آن که، سوگند یاد کنند که از حق **پاپ** برای مداخله در امور داخلی **بریتانیا**، پیروی نکنند. **کاتولیک‌های رومی** نتوانستند به تحصیل مدرک از **آکسفورد**، **کمبریج**، و **دورهام** نایل شوند تا این که **گلادستون** در ۱۸۷۱ **آزمون‌های مذهبی‌دانشگاهی**[8] را لغو کرد.

---

1. Catholic Emanciption
2. Test Act of 1673
3. Act of Union
4. Coronation Oath
5. Daniel O'Connell
6. Catholic Association
7. County Clare
8. University Religious Tests

آزمون‌های مذهبی[1]. نگاه کنید به آزادسازی کاتولیک.

آشوب‌های بریستول[2] (۳۱-۲۹ اکتبر ۱۸۳۱). بدترین نمونهٔ ناآرامی در کشمکش بر سر اصلاحات پارلمان (ر.ک). خیابان‌های تنگ و باریک بریستول کهن، مراکز مطلوبی برای خشونت‌های جمعی بود و در سده هجدهم سه بی‌نظمی شدید در آن به وقوع پیوسته بود. آشوب با ورود یک ضابط به بریستول که تازه به این مقام گماشته شده و سرچارلز وثرال[3] نام داشت، آغاز گردید، این ضابط به صراحت با اصلاحات در مجلس عوام مخالفت می‌کرد. مجلس اعیان تخریب شد، کاخ اسقف به آتش کشیده شد و دیگر ساختمان‌های عمومی مورد حمله قرار گرفت. رؤسای شهر نتوانستند بر اعصاب خود مسلط باشند و سربازان را فرا خواندند. یک سواره‌نظام، پس از خونریزی بسیار، نظم را اعاده کرد. یک چهارم آشوب‌گران کشته شدند و بیست و دو نفر را تبعید کردند. آشوب‌ها زنگ خطر را در لندن به صدا درآورد، زیرا در آن‌جا، این نگرانی وجود داشت که مبادا آشوب‌ها به دیگر شهرها سرایت کند و موجب بروز انقلاب گردد.

***آلاباما* (مشاجره)**. در ژوئیه ۱۸۶۲ کشتی نوساز آلاباما که از سوی ایالات متحدهٔ آمریکا سفارش داده شده بود، اجازه یافت که لیورپول را ترک کند و به دیگر کشتی‌های جنوبی که به کشتی تجاری ایالات شمالی در دریا حمله می‌کردند، بپیوندد. پس از پایان جنگ داخلی، ایالات متحده آمریکا از دولت بریتانیا به دلیل زیان‌هایی که آلاباما و دیگر کشتی‌های ساخت بریتانیا به کشتی‌های تجاری وارد آورده بودند ادعای خسارت کرد. در ۱۸۷۱ گلادستون[4] از هامیلتون فیش[5]، وزیر امور خارجهٔ آمریکا تقاضایی مبنی بر ارجاع داوری دربارهٔ موضوع مشاجره به یک دادگاه بین‌المللی دریافت کرد. این دادگاه، نمایندگانی از ایتالیا، برزیل، و سوئد و نیز گروه‌های ذینفع را در بر می‌گرفت. دادگاه مبلغ $3\frac{1}{4}$ میلیون پوند غرامت برای ایالات متحدهٔ امریکا در نظر گرفت. اگرچه این مبلغ تنها یک سوم مبلغ درخواستی آمریکا بود اما

1. Religious Tests
2. Bristol Riots
3. Sir Charles Wethrall
4. Gladstone
5. Hamilton Fish

تصمیم مذکور، فقدان وجهۀ عمومی سیاست خارجی گلادستون را در پی انتخابات بـریتانیا افزایش داد. با وجود این، برقراری آرامش، پیروزی بزرگی برای اصل تـوسل بـه داوری در نزاع‌های بین‌المللی به شمار رفت.

آلاسکا. بازرگانان ماجراجوی روسی، شرکت روسی ـ آمریکایی در پـایان سـدۀ هـجدهم آلاسکا را اشغال کردند. اما تزار آلکساندر دوم آن خطه را دارای قابلیت اقتصادی دانست و اجازۀ فروش آن به ایالات متحدۀ آمریکا را صادر کرد. سوارد[1] (وزیر خارجه ۹–۱۸۶۱) در اکتبر ۱۸۶۷ به مذاکره دربارۀ خرید آلاسکا پرداخت و آن را مبلغی در حدود یک و نیم میلیون پوند خریداری کرد. تا سال‌ها «حماقت سوارد» سود اقتصادی در بر نداشت، اما با هجوم برای طلای کلوندایک[2] در ۱۸۹۶ همه چیز به یک باره تغییر کرد. در ۱۹۰۳ نزاع دربارۀ مرزهای آلاسکا، میان کانادا و ایالات متحدۀ آمریکا درگرفت که با مسالمت پـایان یـافت. اهـمیت سوق‌الجیشی آلاسکا تا ۱۹۴۲ چندان مورد اعتنا نبود تا ایـن‌کـه «بـزرگ‌راه‌آلاسکـا» کـه بین‌المللی به شمار می‌رفت در مسیری به طول ۱۵۰۰ مایل در سی و هشت هفته ساخته شد؛ این بزرگ‌راه، عبور مردم و کالاها را از ایالات متحدۀ آمریکا به پایگاه‌های اصـلی شـمالی آسان می‌کرد. آلاسکا در ۱۹۵۷ به عنوان چهل و نهمین ایالت ایالات متحدۀ امریکا پذیرفته شد.

آلاند[3] (جزایر). مجمع‌الجزایری کـه در نـیمه راه مـیان سـوئد و فـنلاند در یک نـاحیه مـهم سوق‌الجیشی که با تاریخ فنلاند گره خورده واقع است، اما سوئدی‌ها آن را معروف کرده‌اند. این جزایر را (به همراه فنلاند) در ۱۸۰۹ روس‌ها از سوئدی‌ها گرفتند و تا زمـان انـقلاب در دست روس‌ها باقی ماند. این جزایر پس از جنگ کریمه بی‌طرف باقی مانده بود. در فـوریه ۱۹۱۸ سربازان سوئدی جزایر را اشغال کردند اما از سوی جنبش استقلال‌طلبان فنلاند کـه مورد حمایت آلمان‌ها بودند بیرون رانده شدند. آیندۀ جزایر به جامعۀ ملل[4] سـپرده شـد. در ۱۹۲۱ جامعه [ملل] اعلام کرد که جزایر باید فنلاندی بماند و به آن خودمختاری داده شود و

---

1. Seward
2. Klondyke
3. Aaland
4. League of Nations

از حالت نظامی‌گری خارج گردد. جز دوره‌ای از ژوئن ۱۹۴۱ تا سپتامبر ۱۹۴۴ که آلمان‌ها مجمع‌الجزایر را اشغال کردند، وضعیت بی‌طرفی و خودمختاری زیر نظر فنلاند تاکنون تداوم داشته است. مجلس جزایر در سپتامبر ۱۹۴۵ برای پیوستن به سوئد تلاش ناموفقی انجام داد.

آلبانی. از اواخر سدهٔ پانزدهم تا ۱۹۱۳ تحت حکومت ترک‌ها بود اما از ۱۷۹۸ تا ۱۸۲۰ زیر نظر یک سالار بومی به نام علی پاشا اهل یانینا[1] از استقلالی واقعی برخوردار بود. پس از **جنگ‌های بالکان** (ک. ر) آلبانی به عنوان امیرنشین **مسلمان** در اختیار حاکم **آلمانی** (شاهزاده ویلیام اهل وید[2]) قرار گرفت اما در سرتاسر **جنگ جهانی اول** در حالت هرج و مرج به سر برد. (تا دسامبر ۱۹۱۴، شش رژیم بر سر کار آمدند که هر یک خود را دولت مشروع تلقی می‌کردند.) سرانجام سرنوشت آلبانی در نوامبر ۱۹۲۱ در پی یک نزاع طولانی میان ایتالیا، یونان، و یوگسلاوی تعیین شد. یک شورای **نیابت سلطنتی** تا ۱۹۲۴ کشور را اداره می‌کرد، اما در ۱۹۲۵ یک جمهوری زیر نظر یکی از گردنکشان به نام **احمد بی زگو**[3] که از سوی زمینداران بزرگ پشتیبانی می‌شد، روی کار آمد و او رئیس جمهور شد. در ۱۹۲۸ زگو، شاه **زگ اول**[4] خوانده شد. در سرتاسر حکومت او اقتصاد کشور به ایتالیا وابسته بود (مثلاً رؤسای **بانک ملّی آلبانی** در رم به سر می‌بردند) و در **جمعهٔ فرخندهٔ**[5] ۱۹۳۹، **موسولینی** رسماً آلبانی را تصرف کرد و با بیرون راندن زگ نخستین گام به سوی تسلط **ایتالیایی‌ها** بر جنوب شرق اروپا را برداشت. پادشاه ایتالیا تاج آلبانی را به دست آورد. **حمله ایتالیایی‌ها به یونان** از طریق آلبانی در ۱۹۴۰ به شکستی فاجعه‌بار انجامید، اما پس از آن‌که **آلمانی‌ها**، **کشورهای بالکان** را در ۱۹۴۱ تصرف کردند، **نیروهای محور** تا ۱۹۴۴ در برابر مقاومت‌های چریکی شدید که بیش‌تر به رهبری **انور خوجه**[6]، کمونیست انجام می‌گرفت حضور کم‌رنگی در کشور داشتند تا این‌که قدرت‌های بزرگ در ۱۹۴۵ نظام جمهوری **انور خوجه** را به رسمیت شناختند. آلبانی تا ۱۹۶۱ در **بلوک شوروی** قرار داشت تا این‌که اختلافات ایدئولوژیکی با **مسکو** موجب شد که آلبانی از **پیمان ورشو** اخراج شود.

---

1. Janina
2. Prince William of Wied
3. zogu
4. King Zog I
5. Good Friday
6. Enver Hoxha

آلخثیراس[1] (کنفرانس). کنفرانسی بین‌المللی از سوی قدرت‌های بزرگ که به رفع دعوای میان آلمان و فرانسه که در پی نخستین بحران مراکش (ر.ک) شکل گرفته بود پایان داد. این کنفرانس از ژانویه تا آوریل ۱۹۰۶ در آلخثیراس در جنوب اسپانیا برگزار شد. آلمانی‌ها به امید تحمیل یک حقارت سیاسی به فرانسه و نابودی رفاقت فزایندهٔ میان بریتانیا و فرانسه، به تشکیل این کنفرانس پافشاری می‌کردند. عمدتاً به دلیل زیرکی نمایندهٔ بریتانیا، سر آرتور نیکلسون[2]، آلمانی‌ها تنها ماندند و با اکراه «مصوّبه آلخثیراس»[3] را پذیرفتند که به واسطهٔ آن فرانسه و اسپانیا زیر نظر یک وزیر مختار سوئیسی و مورد تأیید اولیای امور سلطان مراکش امور پلیسی مراکش را عهده‌دار گشتند. همکاری نزدیک نمایندگان بریتانیا و فرانسه از دید تاریخی بسیار مهم‌تر از شرایط برقراری آرامش واقعی بود؛ همکاری‌های آن‌ها موجب تقویت اتفاق انگلستان ـ فرانسه شد و نشان داد که روسیّه نیز می‌تواند با نزدیکی به بریتانیا از این‌گونه مزایا برخوردار گردد.

آلزاس ـ لرن[4]. استان‌های شمال شرقی فرانسه. تنها پس از آن‌که بیسمارک در ۱۸۷۱ آن‌ها را به آلمان ضمیمه کرد، مشهور شدند. فرانسوی‌ها در ابتدا بخش اعظم آلزاس را در ۱۶۴۸ (معاهدهٔ صلح وستفالی) به تصرف آوردند و در ۱۶۸۱ ده «شهر آزاد» را به آن ضمیمه کردند. لرن در ابتدا در ۱۷۶۶ رسماً به قلمرو پادشاه فرانسه پیوست. پس از جنگ‌فرانسه و پروس (ر.ک) و معاهدهٔ فرانکفورت (۱۸۷۱) هر دو ایالت، به استثنای بخش بلفورت[5] در حومهٔ لرن، به آلمان واگذار شد؛ در ۳ ژوئن ۱۸۷۱ آن‌ها را «قلمرو امپراتوری (اراضی رایش)»[6] نامیدند. تا برکناری بیسمارک در ۱۸۹۰، ادارهٔ آلزاس و لرن با سختگیری همراه بود، اما پس از بحران رو به آرامش گذاشت و آلمانی‌ها کوشیدند برای آن خطّه برابری قائل شوند، حتی به درجه‌ای ملایم‌تر، نوعی خودمختاری به آن اعطاء کردند (در ۱۹۱۱). در همان اوقات، برداشت آهن از

1. Algeciras

به عربی **الجزیرةالخضراء** می‌گویند. شهری است در جنوب اسپانیا در اندلس، کنار دریای مدیترانه و جبل‌الطارق (نگاه کنید به برج فرازان، ص ۶۰۷)

2. Sir Arthur Nicolson   3. Sir Arthur Nicolson   4. Alsace-Loraine

5. Belfort   6. Imperial Territory (Reichsland)

معادن آلزاس و لرن با تکمیل طرح گیلشریست ـ توماس[1] برای تهیه فولاد، در ۱۸۷۸ به نحو چشمگیری افزایش یافت. شماری از رویدادها نشان داد که آلزاسی‌ها از دستگاه حکومتی آلمان راضی نیستند؛ مهم‌ترین این رویدادها در نوامبر ۱۹۱۳ در زابرن (ساورن[2]) رخ داد، که طی آن راشی‌ها در پی توهین یک ستوان آلمانی به سربازان جدید آلزاسی، از خشم منفجر شدند. در فرانسه، نارضایتی از آلمان به دلیل تصرف آلزاس و لرن همچنان ادامه داشت؛ مثلاً، در پاریس از پیکره‌ای که نماد شهر استراسبورگ به شمار می‌رفت از ۱۸۷۱ تا ۱۹۱۸ پرده‌برداری نشده بود. این اراضی در ۱۹۱۹ بر اساس معاهدهٔ ورسای[3] به فرانسه بازگردانده شد. در فاصلهٔ دو جنگ، درگیری‌ها بر سر سیاست مذهبی، گاهی به درخواست خودمختاری می‌انجامید. در ۱۹۴۰ آلزاس و لرن بخشی جدایی‌ناپذیر از آلمان هیتلری اعلام شد اما در ۱۹۴۵ یک بار دیگر آزادی خود را باز یافت.

آلنبی، ادموند، ویسکنت[4] (۱۹۳۶-۱۸۶۱). ژنرال بریتانیایی. پس از خدمت در آفریقای جنوبی به فرماندهی لشکر سواره‌نظام نیروی زمینی بریتانیا[5] در ۱۹۱۴ منصوب شد و سرانجام فرماندهی ارتش سوم در فرانسه در ۱۷-۱۹۱۵ را به عهده گرفت و در جنگ آراس[6] درگیر شد. در ژوئن ۱۹۱۷ به فلسطین رفت و در اکتبر پیشروی با قاعده‌ای را از طریق غزّه و یافا آغاز کرد که در دسامبر ۱۹۱۷ به تصرف بیت‌المقدس (اورشلیم) منجر شد. با عقب‌نشینی سربازان به سوی فرانسه، موقعیت او تضعیف شد، اما به دلیل مهارتی که در سواره‌نظام داشت موفق شد در ۱۸ سپتامبر ۱۹۱۸ به تهاجم بزرگی دست بزند و ترک‌ها را پیش از امضای عهدنامهٔ صلح مادرس[7] (۳۰ اکتبر ۱۹۱۸) از سوریه بیرون براند. آلنبی در ۱۹۱۹ به طبقهٔ لردها پیوست و به عنوان مأمور عالی رتبه، از ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۵ در مصر خدمت کرد.

آمریتسار[8] (شورش). در ۱۹۱۹ حامیان بی‌حوصلهٔ جنبش خودمختاری، هند در بسیاری از

---

1. Gilchrist-Thomas
2. Zabern (Saverne)
3. Versailles
4. Allenby, Edmund, Viscount
5. Allenby, Edmund, Viscount
6. Arras
7. Mudros
8. Amritsar

بخش‌های هند به ویژه در پنجاب، مزاحمت‌هایی به‌وجود آوردند. هنگامی که شورش در آمریتسار به‌صورت تهدیدکننده درآمد، فرمانده محلی، ژنرال دییر[1] سربازان خود را فرا خواند (۱۰ آوریل) و بدون اخطار، به آنان فرمان داد به سوی جمعیت خشمگین اما بی‌سلاح،آتش گشایند؛ ۳۷۹ هندی کشته و ۱۲۰۰ تن زخمی شدند. یک هیئت، مأمور بررسی دربارهٔ این گلوله‌باران شد که دییر را سخت مورد سرزنش قرار داد و کناره‌گیری او را خواستار شد.

آمین[2] (صلح). معاهدهٔ صلح آمین را بریتانیا، فرانسه، اسپانیا و هلند در ۲۵ مارس ۱۸۰۲ امضا کردند و در پی آن بریتانیا توانست در جنگ با فرانسه، مدت چهارده ماه نفس راحتی بکشد. به موجب این معاهده بریتانیا، ترینیداد و سیلان را نگاهداشت اما، مالت را به شوالیه‌های سنت جان، دماغه را به هلندی‌ها، و مصر را که از سوی فرانسوی‌ها تخلیه شده بود، به ترکیه واگذاشت. فرانسه با ترک ناپل موافقت کرد؛ استقلال جزایر مدیترانه[3] و پرتغال تضمین شد؛ پادشاهی بریتانیا شیوهٔ «پادشاه فرانسه» را که سلاطین انگلیس از دوران سلطنت ادوارد سوم در پیش گرفته بودند، متوقف کرد. در لندن از معاهده استقبال نکردند. پس از چند ماه ناپلئون در امور کشورهای آلمان و سوئیس مداخله کرد و در جمهوری جدید ایتالیا، یک انتخابات امن ریاست جمهوری انجام داد؛ از این رو، بریتانیا درصدد خودداری از تخلیهٔ مالت برآمد و بر قصد خود مبنی بر نگاه داشتن جزیره تأکید کرد تا این‌که شایع شد فرانسوی‌ها آماده یک لشکرکشی تازه به مصر هستند. بریتانیا طی اتمام حجتی خواهان ماندن در مالت به مدت ده سال، تخلیهٔ هلند و سوئیس از سوی فرانسه و عقب‌نشینی از لمپدوسا[4] شد که مورد موافقت قرار نگرفت؛ بریتانیا پیشنهاد ناپلئون را دربارهٔ میانجیگری روسیه رد کرد و جنگ در ۱۶ مه ۱۸۰۳ از سر گرفته شد.

---

1. Dyer
2. Amiens
3. Ionia
4. Lampedusa

آنتی سمیتیسم[۱]. بیش‌تر کشورهای اروپایی دوره‌هایی از دشمنی با یهودی‌ها را تجربه کرده بودند؛ این دشمنی‌ها از آن‌جا سرچشمه می‌گرفت که یهودی‌ها تحمیلات اقتصادی خود را پافشاری بر رعایت جنبه‌های مذهبی جلوه می‌دادند. با افزایش تساهل مذهبی، مخالفت در این زمینه‌ها جای خود را به تنفری‌نژادپرستانه داد. این اصطلاحِ معروف به آنتی‌سمیتیسم از اوائل دههٔ ۱۸۷۰ شروع شد که طی آن گروهی از نویسندگان آلمانی با توسل به کاربرد نژادپرستانهٔ تفاوت‌های مفاهیم زبان‌های «سامی» و «آریایی» از سوی رنان فرانسوی، به یهودی‌ها به عنوان نژادی متفاوت و پست حمله بردند. در آلمان خشم زیادی بر ضد سوداگران یهودی که از موج سفته‌گرایی در ۳-۱۸۷۱ سود جسته بودند به چشم می‌خورد. این جنبش به سرعت در اتریش ـ مجارستان و همچنین در آلمان گسترش یافت و در دههٔ نود به فرانسه رسید که در آن‌جا با رسوایی کانال پاناما (ر.ک) و موضوع دریفوس[۲] (ر.ک) خودنمایی کرد. بدترین حادثه در روسیه اتفاق افتاد که طی آن در ۱۸۸۱ پگرمس[۳] (کلمه‌ای روسی برای غارتگری) موجبات کشتار زیادی را فراهم آوردند. در مه ۱۸۸۲ قوانین ضد یهودی به تصویب رسید که تا سی سال فعال بود و به مهاجرت‌های دسته‌جمعی، به ویژه به ایالات متحدهٔ آمریکا انجامید. سال‌های ۹-۱۹۰۵ بدترین دورهٔ آزار روس‌ها بود که در خلال آن متجاوزان از سوی گروه تروریستی «سده‌های سیاه»[۴] سازمان داده شدند؛ شمار قربانیان یهودی را ۵۰۰۰۰ تخمین زده‌اند. همچنین فعالیت‌های شدید ضد سامی‌گرایی در رومانی، و در فاصلهٔ جنگ‌ها [ی جهانی] در مجارستان و لهستان نیز به چشم می‌خورد. ضد سامی‌گرایی هیتلر (که ریشه در دورهٔ پیش از جنگ وین داشت) سپر بلای هر شکستی بود که آلمان به آن دچار می‌شد. عملیاتی برای برکناری یهودها از مقامات خود در ۱۹۳۳ آغاز شد و بسیاری از رهبران برجسته به ناچار تبعید را پذیرفتند. هیتلر در دههٔ ۱۹۰۰ نظریه برتری نژاد آریایی را به واسطه یک نویسندهٔ انگلیسی‌الاصل که تابعیت آلمانی داشت، یعنی اچ. اس. چمبرلین[۵]، عمومیت داد. (چمبرلین، به نوبهٔ خود، به نحو چشمگیری از نوشته‌های دو گوبینو[۶]

۱- ضد سامی (به ویژه یهود)گرایی.
2. Deryfus
3. Pogroms
4. Black Hunderds
5. H.S. Chamberlain
6. de Gobineau [Joseph Arthur, Comte] (م):

←

فرانسوی در دهۀ ۱۸۵۰، سود جسته بود) نازی‌ها در قوانین سپتامبر ۱۹۳۵ نورمبرگ در پی تدوین افسانۀ نژادی خود بودند. یهودی‌ها تابعیت آلمانی خود را زیر پا گذاشتند و ازدواج با آلمانی‌های «آریایی» را قدغن کردند. در نوامبر ۱۹۳۸، قانون دیگری توقیف دارایی‌های یهود را تصویب کرد. با فرا رسیدن جنگ، آزار یهودی‌ها شدت گرفت و در تمام سرزمین‌هایی که ارتش آلمان پیشروی می‌کرد، گسترش یافت. در میانۀ ۱۹۳۹ و ۱۹۴۵ نازی‌ها موجبات مرگ شش میلیون یهودی (بیش از یک سوم جمعیت یهودی‌های جهان) را فراهم آوردند.

آنتی کلریکالیسم[1]. نامی که در روزگار معاصر به هرگونه سیاستی اطلاق می‌شود که خواهان نابودی قدرت سیاسی کلیسا و عدم تبعیت از رویکردهای غیرروحانی به سود حکومت است. اما، آنتی‌کلریکالیسم در مواردی به هزینه کلیسای کاتولیک، و حتی در کشورهای مسلمان، معمولاً خصومت باکاتولیک‌گرایی رومی را محدود کرده است. نوع مبارزه از کشوری به کشور دیگر فرق داشته است. این حرکت در آغاز از سوی انقلابیون فرانسه نخست با حمله به دارایی‌های کلیسا و در مرحله دوم، یکی دانستن کلیسا و پادشاه انجام گرفت. محکومیت ناسیونالیسم و لیبرالیسم از سوی پاپ (به ویژه خطاهای بد[2] در ۱۸۶۴) آنتی‌کلریکالیسم را به یکی از عناصر رادیکال جمهوری سوم تبدیل کرد. کشمکش مشابهی در اسپانیا (به ویژه در ۱۸۷۳، ۱۳-۱۹۰۹، و ۶-۱۹۳۱) و آمریکای لاتین رخ داد. کلریکالیسم ایتالیا به دلیل موقعیت پاپ به عنوان سلطنت غیرروحانی تا ۱۸۷۰، مخصوصاً با مسائل ملّی در ارتباط بود.

←

ژوزف آرتور کنت دو گوبینو نویسنده، فیلسوف و سیاستمدار فرانسوی است که در ۱۸۱۶ میلادی در شهر «**ویل داوری**» به دنیا آمد و نمایندۀ سیاسی **فرانسه** در **یونان**، **ایران**، **برزیل**، و **استکهلم** بود. او به تاریخ، فلسفه، ادیان، مذاهب، و خطوط باستانی علاقه زیادی داشت و بررسی‌های شگرفی در این زمینه انجام داده. از آثار او می‌توان به تذکره در خصوص عدم تساوی نژادهای بشری؛ سه سال در ایران؛ تذکره راجع به خط میخی؛ مذاهب و فلسفه‌های آسیای مرکزی؛ تاریخ ایران بر طبق گفتۀ مورخین خاورزمین؛ و افسانه‌های آسیایی اشاره کرد (نگاه کنید به سه سال در ایران، ص ۲.) ـ م.

1. Anti-Clericalism (ضد کشیش‌گرایی)

2. *Syllabs Errorum:*

پاپ پی نهم در ۱۸۶۴ صورت خطاهای بد را انتشار داد. **پاپ پی نهم** در آغاز، افکار آزادیخواهانه داشت، اما حوادثی روی داد که او را از این مسیر دور کرد (نگاه کنید به تاریخ قرن نوزدهم (معاصر)، ص ۷۳-۴۶۵؛ ۴۵۷؛ ۲۱۱؛ ۲۰۷) ـ م.

در آلمان دورهٔ بیسمارک (نیمه پروتستان)، آنتی کلریکالیسم به «برخورد باورها»ی پرسروصدا، کولتورکامف[1] (ر.ک) انجامید، با این حال، مسائل اساسی در حقیقت مشابه مسائل فرانسه بود که بر تحصیل و ازدواج محضری خارج از تأیید کلیسا تأکید ویژه‌ای داشت. در ایام اخیر کلریکالیسم در کشورهای کمونیستی، درخشش زیادی یافته و با یکی دانستن مقامات بالای روحانی با نظام‌های نیمه فاشیست سابق، به تلخی گراییده است.

آندراسی، گیولا، کنت[2] (۱۸۹۰-۱۸۲۳). عضو یکی از خاندان‌های برجستهٔ مجار بود که ملی‌گرایی تندرو شد و در جنگ ناموفق ۹-۱۸۴۸ برای استقلال مجارستان جنگید و سرانجام به مدت هشت سال در تبعید به سر برد. پس از بازگشت از تبعید، به سیاستمداری کاملاً میانه‌رو تبدیل شد و در مذاکرات اسگلیش (ر.ک) از داک[3] (ر.ک) پشتیبانی کرد و به عنوان اولین نخست‌وزیر مجار (۷۱-۱۸۶۷) انجام وظیفه کرد. از ۱۸۷۱ تا ۱۸۷۹ او وزیر امور خارجهٔ اتریش ـ مجارستان بود؛ او بهبودی نفوذ از دست رفتهٔ پادشاه در بخش‌های غربی بالکان و بهبودی روابط با آلمان را به عهده داشت. درکنگرهٔ برلین ریاست هیئت اتریش ـ مجارستان با او بود. پسر او (که همنام پدر بود) در اکتبر ۱۹۱۸ وزیر امور خارجهٔ حکومت پادشاهی گردید.

آنزاک[4]. واژه‌ای برگرفته ازگروه نظامیان استرالیا و نیوزیلند که در ۲۵ آوریل ۱۹۱۵ در خلیج کوچکی (که بعدها به نام آن‌ها آنزاک خوانده شد) در **گالیپولی**[5] پیاده شدند و مدت هشت ماه با وجود حملات سخت ترک‌ها، همچنان پایداری کردند.

آنشلوس[6]. اصطلاحی که دربارهٔ اتحاد اتریش و آلمان به‌کار می‌رود. پس از تجزیهٔ اتریش‌ـمجارستان در ۱۹۱۸ بیش‌تر آلمانی‌زبان‌های باقی مانده، خواهان پیوستن به آلمان بودند. اما متفقین در معاهدات ورسای و سن ژرمن این مورد را ممنوع کرده بودند. هیجان

---

1. *Kultur Kampf*
2. Andrássy, Gyula, Count
3. Deák
4. Anzac
5. Gallipoli
6. Anschluss

مربوط به آنشلوس در سرتاسر دهۀ ۱۹۲۰، به ویژه در تیرول[1] و سالزبورگ[2] ادامه داشت. در ۱۹۳۱ طرح اتحادیه گمرکی میان آلمان و اتریش متوقف شد زیرا فرانسه و «اتفاق‌صغیر[3]» این طرح را نخستین گام به سوی آنشلوس می‌پنداشت. پس از آن‌که هیتلر به صدراعظمی آلمان دست یافت (۱۹۳۳)، تقاضا برای آنشلوس بیش‌تر شد. یک کودتا از سوی نازی‌ها در وین در ژوئیۀ ۱۹۳۴ به شکست انجامید، اما دلفوس[4] (ر.ک) صدراعظم اتریش کشته شد. ناسازگاری داخلی در فرانسه و توافق ایتالیای فاشیست و آلمان نازی در ۱۹۳۶، دولت منزوی اتریش را در برابر تقاضاهای هیتلر تنها گذاشت. هیتلر در فوریه ۱۹۳۸ از صدراعظم شوشنیگ[5] خواست که او را در برچسگادن[6] ملاقات کند و به او گفت که امتیازاتی برای نازی‌های اتریش از جمله همکاری آن‌ها در دولت، در نظر بگیرد. هنگامی که شوشنیگ درصدد برآمد موضوعِ استقلال اتریش را به آرای عمومی واگذار کند و بر هیتلر پیشدستی کند، آلمانی‌ها با تسلیم یک اولتیماتوم، کناره‌گیری او را خواستار شدند (۱۱ مارس ۱۹۳۸). شوشنیگ ناچار شد که به سود سیس ـ اینکوارت[7]، نازی اتریشی کنار رود و سپس از ارتش آلمان خواست که اتریش را تصرف کنند (۱۲ مارس) و روز بعد اتحاد با آلمان را اعلام کرد. در ۱۰ آوریل یک همه‌پرسی تحت نظر نازی‌ها انجام گرفت و ۹۹/۷۵ درصد شرکت‌کنندگان به آنشلوس رأی مثبت دادند.

آی. ام. آر. او. (سازمان انقلابی درون مقدونیه[8]). در ۱۸۹۵ به عنوان نهضتی برای خودمختاری مقدونیه، زیر نظر امپراتوری عثمانی یا فدراسیونی ازکشورهای بالکان، تأسیس شد. این نهضت از همان آغاز باکمیتۀ عالی مقدونیه[9] که درصدد الحاق مقدونیه به بلغارستان بود، اختلاف پیدا کرد. این گروه در ۱۹۲۱، ادارۀ آی.ام. آر. او. را به دست گرفتند و عملیات تروریستی را در بخش مقدونیۀ یوگسلاوی آغاز کردند که در نهایت، این اقدام، تأثیر چشمگیری بر امور سیاسی بلغارستان گذاشت. آی.ام. آر. او. در ۱۹۲۴ به دو دستۀ

---

1. Tyrol
2. Salzburg
3. Little Entente
4. Dollfuss
5. Schuschnigg
6. Berchtsgaden
7. Seyss-Inquart
8. I.M.R.O (Internal Macedonian Revolutionary Organazition).
9. Supreme Macedonian Committee.

متخاصم نیرومند تقسیم شد که زمینهٔ قتل‌های لگام گسیخته را فراهم آورد، و با حملاتی در طول مرزهای یونان و یوگسلاوی همراه شد که آرامش بالکان را جداً به خطر انداخت. فعالان آی.ام. آر. او. پس از ۱۹۳۴، از یک سو به دلیل مخالفت دولت جدید بلغارستان و از سوی دیگر به دلیل میزان بالای تلفات رهبران خود، کم‌کم محو شدند.

الف

ابردین، ارلِ[1] (جرج هامیلتون گوردن، ۱۸۶۰-۱۷۸۴). باستان‌شناس برجستهٔ کلاسیک و پژوهشگر، پروردهٔ خاندان **پیت**. او در ۱۸۱۳ در وین سفیر بود و تحریکات او برای کسب استقلال، اوضاع را پیچیده‌تر کرد. پس از یک دوره تصدی امور خارجه، ۳۰-۱۸۲۸، او از حامیان صمیمی **پیل**[2] شد و در ۱۸۴۱ به وزارت خارجه بازگشت و در جریان درگیری بر سر **تاهیتی**[3] (ر.ک) و **همبستگی‌های اسپانیایی**، سیاست سختگیرانه‌ای را در همکاری با فرانسه به‌کار بست. هنگام مرگ پیل در ۱۸۵۰، ابردین رهبری «پیلیتس[4]» (محافظه‌کاران تجارت آزاد[5]) را به عهده گرفت. در دسامبر ۱۸۵۲، او نخست‌وزیر یک دولت ائتلافی شد؛ این کابینه مرکب از شش ویگ، شش پیلیتس و یک رادیکال بود. ابردین نمی‌توانست جنبه‌های نیرومند دولت خود را اداره کند؛ در سیاست خارجی، او میان تسکین دادن روسیه و پشتیبانی از فرانسه دودل بود، و انعطاف‌ناپذیری او موجب شد که افکار عمومی داخل کشور او را به سوی **جنگ کریمه** سوق دهد. او در ژانویه ۱۸۵۵ که کابینه از پذیرش پیشنهاد تشکیل کمیته‌ای برای تحقیق درباره مدیریت جنگ خودداری کرد، از مقام خود معزول شد.

ابن سعود[6] (۱۹۵۳-۱۸۸۰). شاه عربستان، از سلسلهٔ وهابی[7]. او قبایل بدوی فلات مرکزی

---

1. Aberdeen, Earl of
2. Peel
3. Tahiti
4. Peelites
5. Peelites
6. Ibn Saud

۷. برای اطلاع بیش‌تر درباره **وهابی‌ها**، نگاه کنید به فصلنامهٔ گروه معارف اسلامی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج، شمارهٔ ۲، بهار ۱۳۸۱، ص ۳۲، مقالهٔ «فتنهٔ وهابیّت» تألیف **سید احمد بن زین دحلان «مفتی مکه»**، ترجمهٔ **عباسقلی غفاری‌فرد** -م.

عربستان (نجد) را در هیئت جوامع سازمان داد و از ۱۹۰۱ تا ۱۹۱۵ بر ضد ترک‌ها شورش به راه انداخت اما از پیوستن به شورش عرب تحت نظارت تی. ای. لارنس، به دلیل رقابت با حسین حجاز[1] که متفقین او را پادشاه اعراب می‌شناختند، خودداری کرد. ابن سعود از مه ۱۹۱۹ تا دسامبر ۱۹۲۵ بر ضد حسین و فرمانروایان اسیر[2]، هیل[3] و جوف[4] جنگید و در نهایت هر چهار رقیب را شکست داد و شهرهای مهم مکّه، مدینه، و جده را تصرف کرد (۵-۱۹۲۴). او در ژانویهٔ ۱۹۲۶ فرمانروای حجاز و نجد اعلام شد و نام مملکت خود را (که بیش از چهار بار به تصرف فرانسوی‌ها درآمده بود) در سپتامبر ۱۹۳۲ به عربستان سعودی تغییر داد. او در فاصله ۱۹۲۷ و ۱۹۳۶ با قدرت‌های بزرگ یک سلسله قراردادهایی منعقد کرد و اتحاد و استقلال قلمرو خود را به رسمیت شناساند و در همان حال، به مذاکرات تجاری با شرکت‌های نفتی آمریکا پرداخت. پس از او، پسرش سعود (متولد ۱۹۰۵) به پادشاهی رسید.

ابوقیر[5]، خلیج، جنگِ (۱۷۹۸). نگاه کنید به نیل، جنگِ.

اتاژنرال[6]. شیوهٔ سنتی نمایندگان سیاسی در پادشاهی فرانسه، که برای نخستین بار در سدهٔ سیزدهم تشکیل شد و پس از ۱۶۱۴ به حالت تعلیق درآمد و تنها در آستانهٔ انقلاب فرانسه (ر. ک) بازگشایی شد. اتاژنرال از نمایندگان طبقهٔ اول (روحانیون)، طبقهٔ دوم (اشراف)، و طبقهٔ سوم (مردم عادی) مرکب بود. شاه در ۸ اوت ۱۷۷۸ تشکیل اتاژنرال را تصویب کرد، اما تجمع نمایندگان زودتر از ۵ مه ۱۷۸۹ میسر نشد. در طول ماه مه بر سر این‌که نمایندگان باید یک جا یا جداگانه در مجلس جلوس کنند منازعه وجود داشت. در ۱۰ ژوئن، طبقهٔ‌سوم با

---

۱. او را حسین بن علی هاشمی، شریف، شریف مکّه، ملک حسین اول، و شریف حسین نامیده‌اند. او در ۱۸۵۴ به دنیا آمد و در ۱۹۳۱ درگذشت. ملک حسین پادشاه سابق اردن و امیرفیصل پادشاه سابق عراق به ترتیب نوه و پسر شریف حسین بودند. انگلیسی‌ها به او وعده داده بودند پس از پیروزی در جنگ، دولت عربی بزرگ ایجاد کنند و پادشاهی آن را به پسران شریف حسین واگذار کنند، اما سعودی‌ها بر عربستان دست یافتند و تنها اردن و عراق به خاندان شریف حسین رسید. توماس ادوارد لارنس (۱۹۳۵-۱۸۸۸) افسر انگلیسی نقش مهمی در انقلاب عربی به رهبری شریف حسین داشت (برای اطلاع بیش‌تر نگاه کنید به در خاورمیانه چه گذشت؟ ص ۳۴-۲۰۷؛ ۴۷۰؛ ۵۷۹؛ ۵۹۴).ـم.

2. Asir
3. Hail
4. Jauf
5. Aboukir
6. States-General

دعوت به تشکیل یک مجلس عادی، روی دست دو طبقهٔ دیگر بلند شد. شاید بتوان گفت که اتاژنرال به عنوان یک نهاد، در ۱۷ ژوئن که نمایندگان خود را «مجمع ملی» نامیدند، ناپدید شد اما در واقع تا ۵ نوامبر که امتیازات میان طبقات ملغی گردید، اتاژنرال از بین نرفته بود.

اتحاد دوجانبه[1]. معمولاً به اتحاد ۴-۱۸۹۳ فرانسه ـ روسیّه (ر.ک) اشاره دارد، اما در مورد اتحاد سرّی ۱۸۷۹ میان اتریش ـ آلمان نیز می‌توان از آن سود جست، این اتحاد بر اساس نظام بین‌المللی مورد نظر بیسمارک انجام گرفته بود که طی آن، دو قدرت به یکدیگر قول داده بودند در صورت حمله روسیّه، از یکدیگر پشتیبانی کنند. اتحاد دوجانبهٔ اتریش ـ آلمان تا ۱۹۱۸ به قوت خود باقی بود؛ در ۱۸۸۲ با پیوستن ایتالیا به اتحاد مذکور، اتحاد مثلث[2] شکل گرفت.

اتحاد فرانسه ـ روسیه[3] («اتحاد دوجانبه»). در ۱۸۹۱، روس‌ها در پی تظاهرات خودنمایانهٔ اتریش ـ آلمان در راستای دوستی و نگرانی از افزایش چشمگیر وام‌ها در پاریس پیشنهاد فرانسه را مبنی بر مشاورهٔ مشترک درباره بحران‌های جنگ پذیرفتند. این قرارداد متزلزل تا دسامبر ۱۸۹۳ و ژانویه ۱۸۹۴ امتداد یافت و رسماً به یک قرارداد سرّی نظامی در مقابل نیروهای اتحاد مثلث (آلمان، اتریش ـ مجارستان، و ایتالیا) انجامید. در اوت ۱۸۹۹، این قرارداد محکم‌تر شد و با قرارداد مربوط به نیروی دریایی در ۱۹۱۲ تقویت گردید. اگرچه ماهیت دقیق این اتحاد تا پس از جنگ شناخته نشده بود، اما آلمانی‌ها پس از آن‌که در ۱۹۱۴ در کم‌تر از ۴۸ ساعت بعد از اعلام جنگ، در حمله به فرانسه پیشقدم شدند، مطمئن بودند که روسیه به کمک فرانسه خواهد آمد.

اتحاد فرانسه ـ روسیه، یک بار دیگر در مه ۱۹۳۵ با دولت شوروی تجدید شد که بنابر آن هرگاه یکی از طرفین مورد تجاوز غیرمنتظره قرار می‌گرفت، طرف دیگر به کمک او می‌آمد. سرانجام روس‌ها فهمیدند که شرایط قرارداد ۱۹۳۵، عملی نیست.

---

1. Dual Alliance
2. Triple Alliance
3. Franco-Russian Alliance

اتحاد مثلث[1]. پیمانی سرّی میان آلمان، اتریش ـ مجارستان، و ایتالیا. ابتدا در مه ۱۸۸۲ امضاء شد و تا ۱۹۱۵ در فواصل پنج ساله تجدید شد. آلمان و اتریش ـ مجارستان تعهد کردند در صورت حملهٔ فرانسه به ایتالیا، به آن کشور کمک کنند. اگر فرانسه به آلمان می‌تاخت، ایتالیا اقدام مشابهی به عمل می‌آورد. در صورتی که هر یک از این امضاءکنندگان مورد حملهٔ یکی از دو یا چند قدرت بزرگ قرار می‌گرفتند، آن دو امضاءکنندهٔ دیگر به کمک او می‌آمدند. این پیمان بازتابی از تظلم ایتالیا در برابر فرانسه بود که در ۱۸۸۱ **تورین** (ر.ک) را اشغال کرده بود. این قرارداد، موفقیتی برای بیسمارک به حساب می‌آمد (نگاه کنید به اتحاد دوجانبه)، زیرا در صورت اقدام فرانسه به جنگ با آلمان برای گرفتن انتقام شکست ۱-۱۸۷۰، آلمان کمک نظامی دریافت می‌کرد. در ۱۹۱۴، ایتالیایی‌ها که فرانسه را متجاوز نمی‌دانستند، خود را مؤظف ندیدند به آلمانی‌ها کمک کنند.

اتحاد مقدس[2]. عبارتی که غالباً، اما به غلط، برای توصیف سیاست ارتجاعی روسیّه، پروس، و اتریش در دورهٔ ۴۸-۱۸۱۵ به‌کار می‌رود. در واقع، اتحاد مقدس سندی بود که از سوی تزار الکساندر اول، تحت تأثیر یک فرد مذهبی ذهن‌گرا، بارونس فن کرودنر[3] (۱۸۲۴-۱۷۶۴) ترتیب یافت که اعلام می‌داشت «احکام عدالت، رحمت مسیحیت و صلح بایستی نصب‌العین شورای شاهزادگان و راهنمای گام‌های آنان باشد.» سند، به همین شکل از سوی تزار، امپراتور اتریش و پادشاه پروس، در سپتامبر ۱۸۱۵ به امضاء رسید. دیگر سلطنت‌های اروپا سرانجام این اعلامیه را امضاء کردند جز سه تن که عبارت بودند از: پاپ که نمی‌خواست خود را درگیر بدعت‌ها کند؛ شاهزادهٔ نایب‌السلطنه که نظریات مشروطه‌طلبانه داشت اما خود را با «اصول مقدس» آن سازگار نمی‌دید؛ سلطان که مسیحی نبود و به همان دلیل از او نخواستند اعلامیه را امضاء کند. از نظر مترنیخ، اتحاد مقدس «طبلی توخالی» بود و کاسلری[4] آن را «بخشی از تصوف عالی و فاقد احساس» به حساب می‌آورد»، اما لیبرال‌های اروپا، اتحاد مقدس را مانعی کلی قلمداد می‌کردند که از سوی سه حاکم خودکامه اروپای شرقی شکل

---

1. Triple Alliance 2. Holy Alliance 3. Baroness Von Krüdener
4. Castlereagh

گرفته و به عبارت درست‌تر آن را با نظام کنگره (ر.ک) و اتحاد چهار جانبهٔ ۱۸۱۵ یکی می‌دانستند.

اتحاد بزرگ ملی اصناف متحد[1]. نخستین تلاش در راستای متحد ساختن کارگران ماهر و غیرماهر، که **رابرت اون**[2] (ر.ک) و **جان دهرتی**[3] (۱۸۵۴-۱۷۹۷) آن را پایه‌ریزی کردند. اتحادیه در ژانویه ۱۸۳۴ شکل گرفت و به سرعت نیم میلیون کارگر را جذب کرد که قرار گذاشتند برای تصویب هشت ساعت کار در روز، اعتصاب کنند. دولت زنگ خطر را احساس کرد، و پس از تعقیب «**شهدای تلپودل**» (ر.ک) با اون چنان از در صمیمیت درآمد که اتحادیه از هم پاشید (اکتبر ۱۸۳۴).

اتفاق انگلستان ـ روسیه[4]. تفاهمی مانند تفاهم انگلستان ـ فرانسه، براساس توافقنامه ای که در ۳۱ اوت ۱۹۰۷ به امضاء رسید، و قلمرو نفوذ دو کشور را در ایران و نظریات آن‌ها را دربارهٔ تبت و افغانستان مشخص می‌کرد. این قرارداد نتیجهٔ گفتگوهای طولانی‌ای بود که از پیشنهادات بی‌ثمر سالیسبوری در ۱۸۹۸ آغاز گردیده و پس از کنفرانس آلخثیراس (ر.ک) که انگلستان روابط نزدیکی با متحد روسیه یعنی فرانسه برقرار کرده بود، از سوی گری[5] با جدیت از سر گرفته شده بود. این توافقنامه، ضد آلمان بود و تنها برای جلوگیری از نفوذ آلمان در خاورمیانه و پایان دادن به تلاش‌های آن کشور در راستای بدتر کردن روابط انگلستان و روسیه، به امضاء رسیده بود. در این قرارداد، ذکری از مسائل اروپا به میان نیامده بود، زیرا

---

1. Grand National Consolidated Trades Union
2. Robert Owen
3. Jhon Doherty
4. Anglo Russian Entente:

قرارداد ۱۹۰۷، ایران را به دو منطقهٔ نفوذ روس و انگلیس تقسیم می‌کرد و بیش‌تر ایرانی‌ها از آن بیزار بودند. از نظر روس‌ها این موافقتنامه، اداره ناحیه وسیعی از ایران را در پی داشت و آن‌ها را به هندوستان و خلیج‌فارس نزدیک‌تر می‌کرد. در نتیجهٔ نفوذ آن‌ها، تهران بیش از پیش حالت تحت‌الحمایگی به خود می‌گرفت. اخراج مورگان شوستر آمریکایی از ایران، یکی از پیامدهای همین قرارداد محسوب می‌شد (نگاه کنید به غرب و شوروی در ایران، سی سال رقابت، ص ۲۰. همچنین نگاه کنید به ایران و جهان، ج ۳، ص ۳۹۴؛ اختناق ایران، ص ۳۰-۲۴) ـ م.

5. Grey:

منظور، سر ادوارد ویکنت (Sir Edward Vicomte) سیاستمدار انگلیسی است (نگاه کنید به فرهنگ فارسی معین) ـ م.

روس‌ها می‌دانستند که بریتانیا در آینده با جاه‌طلبی‌های روسیه در راستای ادارهٔ بسفر و داردانل، در صورت موافقت قدرت‌های دیگر، مخالفتی نخواهد داشت. اتفاق انگلستان ـ روسیه هرگز، به استواری اتفاق انگلستان ـ فرانسه نشد، دلیل این امر، از یک سو تداوم دسیسه‌های روسیه در ایران، و انتقاد از سیاست‌های داخلی روسیه در بریتانیا از سوی دیگر بود. با وجود این، اتفاق بازار مالی لندن را به روی روسیه گشود و از این راه به او کمک کرد تا پیامدهای شکست از ژاپن و هرج و مرج‌های ناشی از انقلاب ۱۹۰۵ را بهبود بخشد (همچنین نگاه کنید به اتفاق مثلث)[1].

اتفاق انگلستان ـ فرانسه[2] (اتفاق صمیمانه)، ۱۹۰۴. تفاهمی که دو کشور با امضای توافقنامه‌ای در ۸ آوریل ۱۹۰۴ به آن دست یافتند، این توافقنامه به کشمکش‌ها در غرب آفریقا، سیام، ماداگاسکار، نئوهبریدز[3]، حقوق ماهیگیری در نئوفوندلند[4] پایان می‌داد، و بالاتر از همه، دست انگلستان را برای توسعه‌طلبی بیش‌تر در مصر و دست فرانسه را در مراکش باز می‌گذاشت، مشروط بر این‌که تأسیساتی ایجاد نشود که جبل‌الطارق را تهدید کند و ادعاهای تاریخی اسپانیا به رسمیت شناخته شود. این توافقنامه به اصطکاک طولانی میان دو کشور که حدود شش سال پیش از آن به جنگ فاشودا[5] (ر.ک) منجر شده بود، پایان داد. مذاکره برای دستیابی به یک توافق، در اوت ۱۹۰۳ آغاز شد ـ اعضای مذاکره‌کننده لندسداون[6]، کرومر[7] (ر.ک) از قاهره از سوی انگلستان، و دکلاسه[8] و پل کمبون[9] از سوی فرانسه بودند. عموم بر این باور بودند که ادوارد هفتم بدون پایه‌ریزی واقعی، اتفاق را به وجود آورده است زیرا رفتار آگاهانهٔ او در خلال دیدار از پاریس در ۱۹۰۳، احساسات ضد انگلیسی پنهانی را بی‌اثر ساخته بود. اتفاق به هیچ عنوان یک اتحاد به حساب نمی‌آمد و هدفش ضدیت با آلمان نیز نبود؛ سیاست بعدی آلمان، به ویژه در بحران مراکش (ر.ک)

---

1. Triple Entente
2. Anglo-French Entente
3. New Hebrids (مجمع‌الجزایری در کنارهٔ باختری اسکاتلند)
4. Newfondland (در ساحل خاوری کانادا). (م)
5. Fashoda
6. Lansdowne
7. Cromer
8. Declassé
9. Paul Cambon

همکاری میان انگلستان و فرانسه را تقویت کرد و به مذاکرات نظامی (ر.ک) انجامید، اما تا بعد از شروع جنگ در ۱۹۱۴، معاهدهٔ اتحاد بسته نشد.

«اتفاق صغیر.»[1] اصطلاحی که در اصل به استهزاء از سوی یک روزنامه‌نگار مجاری برای توصیف اتحاد میان چکسلواکی و یوگسلاوی (۱۹۲۰)، چکسلواکی و رومانی (۱۹۲۱) و یوگسلاوی و رومانی (۱۹۲۱) به‌کار رفت. این اتحادیه‌ها با امضای قراردادی در بلگراد در مه ۱۹۲۹ شکل معاهدهٔ واحدی به خود گرفت. متفقین درصدد بودند تا وضع موجود را در اروپای مرکزی حفظ کنند و از بازگشت هابسبورگ[2]ها یا هرگونه تغییرات مرزی که در عهدنامه‌های سن ژرمن و تریانن (ر.ک) قید شده بودند، جلوگیری کنند. در فوریهٔ ۱۹۳۳، اتفاق صغیر به انجمنی بین‌المللی تبدیل شد که دارای یک شورا و دبیر دائمی بود؛ یک همکاری اقتصادی بالنسبه مهم در پیش روی داشت. از ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۷ مذاکرات نظامی مرتباً انجام می‌گرفت و نقشه‌های جنگی طرح می‌شد، اما این‌ها اساساً با احتمال جنگ مجارستان به منظور انتقام، انجام می‌گرفت و نه رویارویی با تهدید فزایندهٔ آلمان. تمایل یوگسلاوی برای همکاری با آلمان پس از آن‌که قدرت‌های غربی در توافقنامهٔ مونیخ یک بار دیگر موضوع تجزیه چکسلواکی را مسکوت گذاشتند، موجب تضعیف متفقین شد. در پایان فوریه ۱۹۳۹ یوگسلاوها و رومانیایی‌ها رسماً به اتفاق صغیر پایان دادند. اتفاق صغیر علی‌رغم بی‌تأثیری آن درموارد بحرانی، به عنوان نخستین نمونه از نوع سازمان بین‌المللی باقی ماند که پس از جنگ جهانی دوم گسترش یافت.

---

1. Little Entente

۲. حکومت آلمان به امپراتوری مقدس روم معروف بود و از ایالات دوک‌نشین و شاهزاده‌نشین؛ ایالات روحانی‌نشین و شهرهای آزاد تشکیل می‌شد. این‌ها تفوق هیچ‌کس، جز امپراتور را نمی‌پذیرفتند و همه می‌کوشیدند مقام امپراتوری را انتخابی نگه دارند. در سال ۱۴۳۸، ارشیدوک اتریش با نام خانوادگی هابسبورگ درصدد برآمد که اصول مرکزیت را در امپراتوری گسترش دهد. در دوران فرمانروایی ماگزیمیلیان اول (۱۵۱۹-۱۴۹۳) به ظاهر پیشرفتی در عملی کردن این سیاست حاصل آمد. پسر ماگزیمیلیان یعنی فیلیپ با خوانا وارث تخت و تاج اسپانیا ازدواج کرد و شارل حاصل این ازدواج بود که وارث امپراتور مقدس اتریش، هلند... شد و در تمامی خاگ آلمان مظهر حکومت گردید و به شارل پنجم شهرت یافت (نگاه کنید به تاریخ اروپا از رنسانس تا قرون معاصر، عباسقلی غفاری‌فرد، انتشارات جامی، تهران ۱۳۸۴ خ، ص ۵۷) -م.

اتفاق صمیمانه[1]. نامی که غالباً بـه اتـفاق انگـلستان ـ فـرانسـه (ر.ک) در ۱۹۰۴، اطـلاق می‌گردد.

اتفاق مثلث[2]. نامی که معمولاً به همکاری بریتانیا، فرانسه، و روسیّه در سال‌های ۱۷-۱۹۰۷ اطلاق می‌گردد. (نگاه کنید به اتفاق انگلستان ـ فرانسه و اتفاق‌انگلستان‌ـروسـیّه.) اعـضای اتفاق در اصل رفع اختلافات را در نظر داشتند. قدرت‌های اتفاق تا پس از آغاز جنگ جهانی اول، یک اتحادیه نظامی تشکیل نداده بودند. در ۳ سپتامبر ۱۹۱۴، سه قدرت متعهد شدند که به صلح جداگانه تن در ندهند. دولت‌بلشویک در روسیّه، این معاهده (و تمام قراردادهـای امضاء شده از سوی دولت تزاری) را پس از انقلاب ۱۹۱۷ رد کرد. بنابراین، روسیّه در مارس ۱۹۱۸ در برست ـ لیتوسک (ر.ک) معاهدهٔ جداگانه‌ای با قدرت‌های مرکزی امضاء کرد.

اتوود، تامس[3] (۱۸۵۶-۱۷۸۳)، مصلح انگلیسی، پسر یک بانکدار. اتوود در ۱۸۳۰ اتحادیهٔ سیاسی بیرمنگام را بنیان گذاشت و مدت دو سال از حامیان نیرومند اصـلاحات سـیاسی و نظام نمایندگی پارلمانی منصفانه به شمار می‌رفت. با تصویب اصلاح قانون انتخابات مجلس در ۱۸۳۲، اتوود به عنوان یکی از نمایندگان پارلمان برای بیرمنگام انتخاب شـد. بـعدها او یکی از معتقدان متعصب در جریان اصلاحات بود و با چارتیست‌ها[4] (ر.ک) همکاری نزدیک داشت. در ژوئیه ۱۸۳۹، اتوود «دادخواست شگرف» چارتیست‌ها را به مجلس عوام تقدیم کرد.

اتـیوپی[5]. مـملکتی کـه از روزگـار بـابلی مـعروف بـوده و عـلی‌رغم حـملهٔ پـرتغالی‌ها (۱۶۳۳-۱۵۲۸) و ایتالیایی‌ها (۱۹۴۱-۱۸۸۲) استقلال خود را حفظ کـرده است. تـوسعهٔ مستعمرات ایتالیا در اریتره[6] در ۱۸۹۵ به جنگی تمام عیار انجامید، زیرا اتیوپی‌ها، اریتره را قلمرو طبیعی خود می‌پنداشتند. اتیوپی‌ها به رهبری منلیک[7] (دورهٔ سلطنت ۱۹۱۳-۱۸۸۹)،

---

1. Entente Cordiale
2. Triple Entente
3. Attwood Thomas
4. Chartist
5. Abyssinia (Ethiopia) [حبشه]
6. Eritrea
7. Menelek

ایتالیایی‌ها را در ادوا[1] (۱ مارس ۱۸۹۶) قاطعانه شکست دادند و به این ترتیب یکی از مردمان مستقل آفریقا پس از دوران جداسازی امپریالیستی، باقی ماندند. این کشور تا روی کار آمدن امپراتور هایله سلاسی[2] عقب مانده بود، تا این‌که یک برنامه اصلاحی آغاز شد. رویارویی باایتالیایی‌ها در اریتره و مرزهای سومالی، سیاست ماجراجویانهٔ موسولینی را در راستای توسعه‌طلبی و میل او را برای گرفتن «انتقام ادوا» تحریک کرد. اگرچه در ۱۹۲۸ میان ایتالیا و اتیوپی معاهدهٔ دوستی به امضاء رسیده بود، اما حوادث مرزی همچنان تداوم داشت تا این‌که به یک سلسله تصادم جدی در واحه ولول[3] (۵ دسامبر ۱۹۳۴) انجامید که طی آن ۱۰۰ اتیوپیایی و ۳۰ سرباز مستعمراتی ایتالیایی کشته شدند. موضوع دعوا به جامعهٔ ملل ارجاع شد، اما ایتالیایی‌ها درصدد کسب یک موفقیت نظامی برآمدند و بدون اعلان جنگ در ۳ اکتبر ۱۹۳۵ به اتیوپی حمله کردند. ایتالیایی‌ها علی‌رغم محکومیت از سوی جامعهٔ ملل و برقراری تحریم‌ها (ر.ک) در ۵ مه ۱۹۳۶ آدیس آبابا[4] را به کمک هواپیماها، تجهیزات موتوری و گازهای سمی گرفتند. پادشاه ایتالیا، ویکتور امانوئل امپراتور نامیده شد و هایله سلاسی به تبعید رفت. از این رو، سال بعد، سربازهای اتیوپیایی در فتح کشور به بریتانیایی‌ها کمک کردند و ایتالیایی‌ها را بیرون راندند و هایله سلاسی تاج و تخت خود را دوباره به دست آورد (۵ مه ۱۹۴۱). در اوت ۱۹۵۲، اتیوپی با تصویب سازمان ملل، با اریتره هم پیمان شد و به ساحل دریا دست یافت.

احزاب کمونیست. اگرچه واژهٔ «کمونیست را مارکس (ر.ک) و انگلس (ر.ک) در دههٔ ۱۸۴۰ به‌کار بردند، اما تا پیش از انقلاب ۱۹۱۷ روسیه که مارکسیست‌های بسیار تندرو، راه خود را از احزاب سوسیال دموکرات (ر.ک) جدا کردند و سازمان‌های مخصوصی به نام «احزاب کمونیست» تشکیل دادند، این واژه، کاربردی نداشت. در روسیه، بلشویک‌ها (ر.ک) تا ۱۹۱۸، اصطلاح کمونیست را رسماً نپذیرفته بودند. شش سال بعد «حزب‌کمونیست‌روسیه (بلشویک)» به صورت «حزب همبستگی تمام کمونیست‌ها (بلشویک)» درآمد، و این نام تا

1. Adowa
2. Haile Selassie
3. Walwal
4. Addis Ababa

۱۹۵۲ دوام آورد تا این‌که واژهٔ «بلشویک» جای خود را به «حزب کمونیست اتحاد شوروی» داد. جز در دورهٔ کوتاهی از ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۱، حزب کمونیست، تنها سازمان رسمی سیاسی در اراضی شوروی بوده است. هرازچندی، دسته‌بندی‌هایی در داخل حزب صورت گرفته و این امر به برخوردها و تصفیه‌ها منجر شده است. از آن‌جا که حزب روسیّه، همواره بر کمونیست بین‌الملل (کمینترن، ر.ک) مسلط بوده، این دسته‌بندی‌ها در داخل احزاب دیگر کشورها انعکاساتی داشته است. مهم‌ترین برخوردها میان دو رقیب، یعنی استالین و تروتسکی (ر.ک) روی داد که در پی مرگ لنین (ر.ک) آغاز شد، و به حذف مخالفان استالین در اواخر دهۀ ۱۹۳۰ در جریان تصفیهٔ معروف به «یژفشچینا[1]» (ر.ک) انجامید. در کنگره‌های ۱۹۵۶ و ۱۹۶۱، برخوردهای بیش‌تری میان کمونیست‌های معتقد به «همزیستی مسالمت‌آمیز»، به رهبری ان.کا. خروشچف[2]، و «استالین‌گرایان» قدیمی (به ویژه مولوتف، مالنکف وکاگانوویچ) به وقوع پیوست.

بیش‌تر احزاب کمونیست اروپایی در خارج از روسیه، که بلافاصله پس از جنگ جهانی اول، یک دوره فعالیت گسترده‌ای را آغاز کرده بودند، در دهۀ ۱۹۲۰ دچار یک نوع سکون شدند، در اوایل دهۀ ۱۹۳۰ (جز در جاهایی که از سوی دولت‌های جناح راست اجازه فعالیت نداشتند) هیجاناتی را آغاز کردند، و پس از موفقیت‌های روسیه در پایان جنگ جهانی دوم، جان تازه‌ای گرفتند. حزب کمونیست آلمان در ۳۰ دسامبر ۱۹۱۸ تأسیس شده بود، اما هنگامی که سربازان چریک آلمانی، دو تن از رهبران میانه‌رو آن، لوکزامبورگ[3] (ر.ک) و لیبکنشت[4] را به قتل رسانیدند، عقب‌نشینی سختی را طی دو هفته از تأسیس خود تحمل کرد. کمونیست‌های آلمان تا ظهور هیتلر، از نظر تعداد، نیرویی قدرتمند به حساب می‌آمدند، هر چند که تقسیمات ادواری از تأثیرگذاری آن‌ها می‌کاست. در مجارستان، حزب کمونیست در نوامبر ۱۹۱۸ شکل گرفت و تحت رهبری بلاکون[5] (ر.ک) دوره‌ای کوتاه متصدی امور شد و این پیش از آن بود که حزب کمونیست ناچار به فعالیت زیرزمینی روی آورد و تنها با اشغال

---

۱. یژفشچینا (Yezhovshchina) از نام یژوف (Yezhov) رئیس پلیس مخفی روسیه مشتق شده و جریان محاکمه تصفیه‌بزرگ در روسیه را منعکس می‌سازد (همچنین نگاه کنید به تاریخ اتحاد شوروی از آغاز تا پایان. ص ۱۶۲).

2. N.K. Khruschev　　3. Luxemburg　　4. Liebknecht

5. Belakun

مجارستان از سوی روس‌ها در ۱۹۴۵، دوباره به صحنه بازگشت. حزب کمونیست بلغارستان (که در اوایل ۱۹۱۹ شکل گرفته بود) در ۱۹۲۳ قیام موفقیت‌آمیزی را به جریان انداخت اما پس از آن، تا ورود روس‌ها در ۱۹۴۵، فاقد محبوبیت بود. حزب کمونیست یوگسلاوی در آوریل ۱۹۱۹ به وجود آمد و موفقیت‌های چشمگیری در انتخابات شهرداری‌ها در ۱۹۲۰ به دست آورد، اما در ۱۹۲۱ در پی کشته شدن وزیر داخله توسط کمونیست‌ها، مورد تخطئه قرار گرفتند. کمونیسم، جذبهٔ نیرومندی برای روشنفکران جوان یوگسلاوی ایجاد کرده بود که بسیاری از آن‌ها در خلال جنگ جهانی دوم، رهبری مقاومت در برابر اشغالگران را به عهده گرفتند و از این بابت، بیش‌تر از احزاب دیگر، از مسکو استقلال گرفتند. در پایان جنگ جهانی دوم، یوگسلاوی، کشوری کمونیست شد. در چکسلواکی در فاصلهٔ دو جنگ، یک حزب کمونیست با نفوذی وجود داشت که در ۱۹۴۵ تجدید قوا کرد و در فوریه ۱۹۴۸، ادارهٔ جمهوری را به دست گرفت. احزاب کمونیست در فرانسه و ایتالیا در ۱۹۱۸ شکل گرفت. ایتالیایی‌ها در نهضت اعتصاب که پیش از راهپیمایی موسولینی در رم (ر. ک) انجام گرفت، نقش فعالی داشتند. فرانسوی‌ها نیز بیشترین نفوذ را در حرکت اتحادیه‌های صنفی داشتند و هیچ یک از اعضای حزب در دستگاه‌های دولتی تا پس از جنگ جهانی دوم متصدی شغلی نبود (اگرچه کمونیست‌ها از سوی بلوم[1] (ر. ک) در ۱۹۳۶ دعوت به همکاری شده بودند). حزب اسپانیا در ۱۹۲۰ شکل گرفت و اگرچه از نظر تعداد اعضاء، کوچک به حساب می‌آمد اما در اعمال قدرت بر غیرکمونیست‌های جناح چپ نهضت، در خلال جنگ داخلی (ر.ک) به دلیل جلب حمایت روسیه، از توانایی زیادی برخوردار بود و می‌توانست در برابر فاشیست‌های اسپانیا پایداری کند. حزب کمونیست بریتانیا در ۱۹۱۸ تأسیس شد و هیچ‌گاه از نیروی کافی برخوردار نشد.

احزاب کمونیست، در خارج از اروپا، بیش‌تر در آسیا درخشیدند و در آن‌جا در موارد متعددی، نخستین شکل از مارکسیسم سازمان یافته را به وجود آوردند (تنها هند و اندونزی، از استثناء ویژه‌ای برخوردار بودند که احزاب آن‌ها از گروههای ناراضی از فعالیت‌های اتحادیه‌های صنفی شکل گرفت). مهم‌ترین تشکیلات در خارج از اتحاد شوروی، در وجود

---

1. Blum

حزب کمونیست چین تبلور یافت که دو استاد دانشگاه پکن، چن‌تو ـ هسیو[1] و لی تا شائو[2]، در ژوئیه ۱۹۲۱ آن را تأسیس کرده بودند. کشور تقسیم شدهٔ چین در دههٔ ۱۹۲۰، فضای مناسبی را برای گسترش کمونیسم فراهم آورده بود، و چن‌تو‌هسیو به طور چشمگیری از سوی روس‌ها حمایت می‌شد. اما، روس‌ها برای مدتی به کومین تانگ[3] (ر.ک) نیز کمک می‌کردند و برای آنها مشاوران نظامی می‌فرستادند. برخورد میان حزب کمونیست چین و گروهی از جناح راست کومین تانگ به رهبری چیانگ کای ـ شک[4] در ۱۹۲۶ روی داد و در مدت یک سال، حزب اصلی به معنای واقعی نابود شد. حزب جدیدی از سوی اعضای بازمانده، به رهبری لی لی‌ـ سان[5] شکل گرفت و پس از آن که لی لی‌ـ سان در ۱۹۳۰ به پیروی از «انحراف‌گرایی جناح راست» متهم شد. حزب تحت رهبری مائو تسه ـ تونگ[6] (متولد ۱۸۹۳)، که یک رهبر چریک از کیانگ‌سی[7] بود و تشکیل کنگره در ۱۹۲۱ را مورد توجه قرار داده بود، درآمد. این مائو بود که «راهپیمایی طولانی (ر.ک) به ینان[8]» را در ۱۹۳۴ سازمان داد و «هشتمین گروه ارتش» را به عنوان بخشی از جبههٔ متحد برای مقاومت در برابر ژاپنی‌ها از ۱۹۳۷ تا ۱۹۵۴، به وجود آورد. پس از شکست ژاپنی‌ها، جنگ داخلی میان کمونیست‌های مائو و کومین تانگ درگرفت و به تأسیس دولت کمونیست در پکن، در ۱۹۴۸ منجر شد. از ۱۹۵۶ به بعد حزب‌کمونیست چین، در اصول خود، ناسازگارتر از حزب روسیه، ظاهر شده است.

احکام ۱۸۷۰ واتیکان.[9] تصمیماتی که شورای واتیکان از دسامبر ۱۸۶۹ تا اکتبر ۱۸۷۰ در دوران پاپی پیوس نهم (ر.ک) اتخاذ کرد. مهمترین آنها، اعلامیهٔ ۱۸ ژوئیه بود که فتوای پاپ را در راستای مصونیت مذهبی و اخلاقی در بر می‌گرفت و تمام‌کاتولیک‌ها مجبور به اطاعت از او بودند. این عوام فریبی تازه، باعث خشم دانشمندان در میان دولت‌ها شد، زیرا می‌ترسیدند که این حکم زمینهٔ «دخالت» روحانیون در امور سیاسی به ویژه در مسائل

---

1. Chen Tu-hsiu
2. Li Ta-chao
3. Kuomintany
4. Chiang kai - Shek
5. Li Li- san
6. Mao Tse - Tung
7. Kiangsi
8. Yeman (= ؟ یمن، یمان)
9. Vatican Decrees of 1870.

تحصیل یا خدمت به دولت را فراهم آورد. اسقف استرسمایر (ر.ک)، لرد اکتونا (ر.ک) و گروه آلمانی‌های متحد با دکتر دولینگر[1] و عموماً مشهور به کاتولیک‌های قدیمی (ر.ک) از مخالفان برجستهٔ این فتوی بودند. بیسمارک در رویارویی خود با کلیسای رومی که به کولتورکامف (ر.ک) معروف است، از احکام واتیکان به عنوان حربه‌ای مؤثر سود جست، و مفاهیم عوامفریبی نیز روابط میان دولت‌های اتریش ـ مجارستان و فرانسه را تیره کرد.

ادوارد هفتم[2]، پادشاه عالیجاه[3] (متولد ۱۸۴۱، سلطنت ۱۰ـ۱۹۰۱). پسر ارشد و دومین فرزند ملکه ویکتوریا. در ۱۸۶۳ با شاهزاده الکساندرا (۱۹۲۵ـ۱۸۴۴) دختر پادشاه دانمارک، کریستیان نهم، ازدواج کرد. از آن‌جا که ویکتوریا او را بی‌احتیاط می‌پنداشت، تا ۱۸۹۲ مانع دست‌یابی او به مدارک کابینه شد. او در مقام شاهزادهٔ ویلز، مجبور بود، در برابر سختگیری‌های دربار مادرش، با روزگار بسازد. وابستگی او به شکوه تشریفاتی و شرایط موهوم موجب می‌شد که وی در مقام پادشاه از قدرتی ظاهری برخوردار گردد. در نفوذ سیاست خارجی او، به ویژه نویسندگان آلمانی که تنفر شخصی او نسبت به قیصر، و برخی سیاست‌های دیوخویانه‌اش از «دلربایی» به سفرهای اروپایی را استنباط کرده بودند، به طور شگفتی اغراق نموده‌اند. نقش او در مذاکرات اتفاق انگلستان ـ فرانسه (ر.ک) به اعمال موهبت لطیف تربیتی‌اش در نواحی شدیداً جمهوری خواه در خلال دیدار از پاریس در ۱۹۰۳ محدود بود. او در مسائل داخلی، کم‌تر از مادر خود، یا حتی برادرش جرج پنجم، مداخله می‌کرد.

ادینگتن، هنری[4] (۱۸۴۴ـ۱۷۵۷)، در ۱۸۰۵ ویسکنت سیدمث[5] را خلق کرد). در ۱۸۰۵ به مجلس عوام وارد شد و یکی از دوستان نزدیک پیت (ر.ک) بود. پیت راه او را برای دست‌یابی به ریاست مجلس هموار کرد و او یازده سال این مقام را حفظ کرد. او به عنوان مخالف سرسخت آزادسازی کاتولیک (ر.ک)، پس از کناره‌گیری پیت در ۱۸۰۱، از سوی جرج سوم

1. Dr. Döllinger
2. Edward VII
3. King-Emperor
4. Addington, Henry
5. Wiscount Sidmouth

دعوت شد تا دولت تشکیل دهد و مقام نخست وزیری را تا مه ۱۸۰۴ حفظ کرد. دولت ادینگتن مسئول مذاکراتی بود که به صلح آمین (ر.ک) منجر شد. ادینگتن هرگز وجههٔ عمومی پیدا نکرد، هنگامی که جنگ از سرگرفته شد، نشان داد که رهبری نالایق است. او از ۱۸۰۵ تا ۱۸۰۷، و از ۱۸۰۹ تا ۱۸۱۲ که وزیر کشور شد، مناصب کوچکی در اختیار داشت. وزیر کشور با اقدامات بازدارنده‌ای که در برابر تظاهرات مردمی انجام داد و با اقدام به تحدید تجمعات با توسل به آنچه معروف به «شش قانون» ۱۸۱۹ شد، به سیدموث مشهور شد. اگرچه او در ۱۸۲۲ دیگر وزیر کشور نبود، اما تا ۱۸۲۷ در کابینهٔ لرد لیورپول (ر.ک) باقی ماند. او یکی از پیروان راسخ توری بود که با آزادسازی کاتولیک در ۱۸۲۹ و قانون اصلاحات در ۱۸۲۳ به مخالفت برخاست.

اِر، ادوارد جان[1] (۱۹۰۱-۱۸۱۵) کاشف بریتانیایی و مدیر مستعمرات. ار در ۱۸۳۷ از میهن مادری خود اسکاتلند مهاجرت کرد و در استرالیا مسکن گزید. در ۲۵ سالگی نواحی پیرامون لیک تورنس[2] را کشف کرد و این دریاچه پس از آن، نام او را بر خود گرفت. اِرْ سپس با یکی از بومیان که تنها همراه او بود به طرف غرب برگشت و نخستین مرد سفید پوستی شد که از صحرای ترسناک موسوم به دشت نولاربر[3] به سوی غرب استرالیا عبور کرد. او در تمام طول اقامت خود در استرالیا به عنوان حامی مردمان بومی شناخته می‌شد. به هر حال، اِر در دههٔ ۱۸۶۰ در مقام فرماندار جامائیکا مجبور شد به مقابله با قیام سیاهان که در ۱۸۶۵ در خلیج مرانت[4] به دلیل آزردگی خوش‌نشینان از پرداخت اجاره شکل گرفته بود، برخیزد. اِر قیام را سرکوب کرد و با بیرحمی کم‌نظیری فرمان اعدام ۴۵۰ تن از بومیان را صادر کرد، بسیاری دیگر را تازیانه زد و خانه‌های ۱۰۰۰ بومی را سوزاند. در بریتانیا خشم گسترده‌ای در میان روشنفکران برجستهٔ عصر ویکتوریا شکل گرفت و به نفع او یا بر ضد او مواضعی پیدا شد. تلاش برای تعقیب اِر به اتهام قتل غیرعمدی یک دو رگهٔ ثروتمند به جایی نرسید. قیام سیاهان، در جامائیکا، به بلاتکلیفی موقت نمایندگان ملت در قانونگذاری منجر شد (که تا ۱۸۸۴ به حال عادی بازنگشت).

---

1. Eyre,Edward Jhon   2. Lak Torréns   3. Nullarbor
4. Morant

اردوگاه‌های متمرکز[1]. اصطلاح «اردوگاه متمرکز» برای نخستین بار به مراکزی اطلاق شد که آن‌ها راکیچنر[2] از ۱۹۰۰ تا ۱۹۰۲ به وجود آورده بود تا شهروندان بوئر را در آن‌جا نگاه دارد و بتواند مانع کمک کردن آن‌ها به چریک‌های بوئر گردد.

نخستین اردوگاه‌های متمرکز آلمان را، نازی‌ها در ۱۹۳۳ در اورانینبورگ[3] و داخو[4] ایجاد کردند. تا ۱۹۳۹، شش نوع از این اردوگاه‌ها در آلمان بزرگ تأسیس شد و ۲۱۰۰۰ زندانی در آن‌ها جای گرفت. در خلال جنگ، اردوگاه‌ها در واقع به منزلهٔ «محلی بازدارنده» برای مخالفان رژیم بود که جای خود را در راستای اصولی سیاست قلع و قمع یهودی‌ها به مراکزی داد که در آن‌جا آزمایش‌های پزشکی سادیستی روی آن‌ها انجام می‌گرفت. برخی اردوگاه‌ها، برای صنایع تسلیحاتی آلمان، کارگران برده تهیه می‌کرد. اعضای مقاومت نیز به این اردوگاه‌ها فرستاده می‌شدند. رسواترین اردوگاه‌ها، بوچنوالد (با ۲۳۹۰۰۰ زندانی در فاصلهٔ ۱۹۴۵ـ۱۹۳۷)، بلسن[5] و آشویتز[6] در لهستان بودند. متحدان آلمان، به ویژه، مجارستان و رومانی نیز، اردوگاه‌های متمرکز داشتند.

ارلِ الدن[7] (۱۸۳۸ـ۱۷۵۱ فرزند جان اسکات[8]، در ۱۷۹۹ به لقب اعیانی دست یافت). در ۱۷۸۲ وارد مجلس عوام شد و در ۱۷۸۸ معاون دادستان کل، در ۱۷۹۳ دادستان کل و در ۱۸۰۱ رئیس مجلس لردها گردید و این مقام را تا ۱۸۲۷، جز در یک فاصلهٔ چند ماهه در ۱۸۰۷، حفظ کرد. الدن هنگامی که با دیدگاه‌های سیاسی افراطی گری جدید به شدت مخالفت کرد، در فاصلهٔ ۱۹ـ۱۸۱۵ در ذهن عامه به عنوان بازدارندهٔ سیاسی نقش بست. او به عنوان عادل، در میان اهل قانون، از احترام زیادی برخوردار بود.

ارلِ دربی[9] (۱۸۶۹ـ۱۷۹۹، زادهٔ ادوارد جرج استانلی، در ۱۸۵۱ به عنوان چهاردهمین ارل جانشین او شد). با عنوان لرداستانلی و به عنوان ویگ از ۱۸۲۰ تا ۱۸۳۵ نمایندهٔ مجلس

---

1. Concentration Camps
2. Kitchener
3. Oranienburg
4. Dachau
5. Belsen
6. Auschwitz
7. Eldon, Earl of
8. Jhon Scott
9. Derby,Earl of

عوام بود و از ۱۸۳۱ تا ۱۸۳۴ عضوی از قانون اصلاح وزارت[1] گری[2] محسوب می‌شد. در ۱۸۳۳ طرح‌هایی برای لغو بردگی در مستعمرات ارائه کرد. از ۱۸۴۱ تا ۱۸۴۵ در دوران وزارتِ پیلِ محافظه کار، وزیر جنگ و مستعمرات بود. اندیشه‌های محافظه‌کارانهٔ شدید، در ۱۸۴۶، او را به مخالفت با پیل، و با دیسرائیلی واداشت، همچنین رهبری مخالفان محافظه‌کار با لرد جان راسل[3] (ر.ک) را عهده گرفت. دربی، در ۱۸۵۲ به مدت نه ماه، و از فوریه ۱۸۵۸ تا ژوئن ۱۸۵۹، نخست وزیر بود اما حزب خود را بدجوری آلت دست قرار داد و نتوانست کابینه‌اش را متحد نگاه دارد. او در ژوئن ۱۸۶۶ برای سومین بار نخست وزیر شد و، به همراه دیسرائیلی، دومین قانون اصلاحات (نگاه کنید به اصلاحات پارلمانی) در هر دو مجلس را تهیه کرد. او در فوریهٔ ۱۸۶۸ به دلیل ناخوشی، کناره گرفت و در پاییز سال بعد درگذشت. پسر او، ارل پانزدهم (۹۳ـ۱۸۲۶) در دولتِ ۸ـ۱۸۶۶، وزیر خارجه بود و در دوران دیسرائیلی از ۱۸۷۴ـ۱۸۷۸ نیز همین سمت را داشت، اما در ۱۸۸۰ به لیبرال‌ها پیوست و به عنوان وزیر مستعمرات از ۱۸۸۲ تا ۱۸۸۵ در دولت گلادستون خدمت کرد و زندگانی خود را در مقام لیبرالِ وحدت طلب سپری کرد.

ارلِ لیورپول[4] (رابرت بانکس جنکینسن[5] ۱۸۲۸ـ۱۷۷۰، لردهاوکسبوری[6] ۱۸۰۳، لردلیورپول ۱۸۰۸). نزدیک به پانزده سال، نخست وزیر بریتانیا بود. و در تداوم این مقام، تنها پیت و والپول بر او پیشی جسته‌اند. او به عنوان توری در ۱۷۹۰ وارد مجلس عوام شد و از ۱۷۹۳ تا ۱۸۲۷ جز یک دورهٔ چهارده ماهه در ۷ـ۱۸۰۶، منصب دولتی داشت. از ۱۸۰۱ تا ۱۸۰۴ (شامل دورهٔ معاهدهٔ آمین، ر.ک) امور خارجه و در ۶ـ۱۸۰۴ و ۹ـ۱۸۰۷، امور داخله را در دست داشت. او از ۱۸۰۹ تا ۱۸۱۲ وزیر جنگ بود و پس از کشته شدن پرسوال (ر.ک) در مه ۱۸۱۲، به نخست وزیری رسید. او تا فوریه ۱۸۲۷ در رأس دولت باقی ماند و در این هنگام بر اثر ابتلاء به افلیج، از مقام خود کناره گرفت. اگر چه پیروزی نهایی در جنگ‌های

---

1. Reform Act Ministry

۲. لرد چارلز گری (Lord Charles Grey) (۱۸۴۵-۱۷۶۴).(م)

3. Lord Jhon Russell

4. Liverpool, Earl of

5. Robert Banks Jenkinson

6. Hawkesbury

دوران ناپلئون در این ایام به دست آمد اما شخصیت ضعیف لیورپول باعث شد که او نتواند منافع هم میهنان خود را تأمین کند. در همان ایام، که دشمنی دوران بعد از جنگ بود، ادارهٔ امور را بیشتر وزیر خارجه، کاسلری (ر.ک) یا وزیر داخله، سیدموث[1] به عهده داشتند تا لیورپول. او بیشتر به آراء پارلمان متکی بود تا به اصول عمومی. او اگر چه سخنران خوبی نبود اما شرایط یک مدیر توانا را برای ادارهٔ انجمن‌ها دارا بود وکابینه‌هایی را که مرکب از اشخاص نیرومند و ناسازگار بود، از پراکندگی دورمی‌داشت.

ارلِ هالیفاکس[2] (ادوارد وود[3]، ۱۹۵۹ـ۱۸۸۱، در ۱۹۲۵ بارون ایروین[4] شد، در ۱۹۴۳ به عنوان سومین ویسکنتِ هالیفاکس جانشین پدر شد، در ۱۹۴۴ به عنوان ارلِ هالیفاکس دست یافت). در ۱۹۱۰ از ریپون[5] به عنوان نمایندهٔ محافظه کار مجلس برگزیده شد و از ۱۹۲۲ تا ۱۹۲۶ در پست‌های وزارتی باقی بود تا این که به عنوان نایب السلطنهٔ هند انتخاب گردید. پنج سال اقامت او در هند، با دوره‌ای از ناآرامی در مرز شمال غربی و نافرمانی‌های مدنی از سوی پیروان گاندی (ر.ک) هم‌زمان بود و نایب السلطنه در مارس ۱۹۳۱ به توافق‌هایی با گاندی دست یافت. پس از سه سال ریاست هیئت تحصیلات (۵ـ۱۹۳۲) و صرف مدتی کوتاه در ادارهٔ جنگ، هالیفاکس در ۱۹۳۵، ریاست عالیهٔ شورا را با وظایفی ویژه در امور خارجه به عهده گرفت. در نوامبر ۱۹۳۷، او با هیتلر ملاقات کرد و چمبرلین (ر.ک) او را در فوریه ۱۹۳۸، جانشین ایدن در وزارت خارجه نمود. او پس از ۱۹۳۹ در وادار کردن چمبرلین برای اتخاذ موضعی نیرومند در برابر آلمانی‌ها نقش مهمی ایفاء کرد. او در بحران سیاسی مه ۱۹۴۰، هم چمبرلین و هم جرج ششم او را تنها گزینهٔ ممکن برای نخست وزیری تشخیص دادند، اما او مقام نخست وزیری را رد کرد و مدت هفت ماه در دوران چرچیل به عنوان وزیر خارجه خدمت نمود. در ژانویه ۱۹۴۱، او را به عنوان سفیر به واشنگتن فرستادند و او ده سال این مقام را حفظ کرد و به موفقیت‌های چشمگیری در این جایگاه دست یافت.

---

1. Sidmouth
2. Halifax, Earl of
3. Edward wood
4. Baron Irwin
5. Ripon

ارلاندو، ویتوریو امانوئل[1] (۱۹۵۲-۱۸۶۰). دولتمرد ایتالیایی. در سیسیل به دنیا آمد، در پالرمو[2] استاد قانون اساسی شد. در ۱۹۱۶ وزیر دادگستری و در اوج فاجعهٔ کاپرتو (ر.ک) نخست وزیر شد. دولت او (اکتبر ۱۹۱۷ تا ژوئن ۱۹۱۹) شاید تقویت روحیهٔ ایتالیایی بود که به پیروزی ژنرال دیاز در ویتوریو ونتو[3] (اکتبر ۱۹۱۸) منجر شد. او در کنفراس صلح پاریس به عنوان یکی از «چهار بزرگ» حضور به هم رسانید اما به زودی روابطش با رئیس جمهور ویلسون تیره شد، زیرا ویلسون جاه‌طلبی‌های ارضی ارلاندو در پاریس، و ناتوانی او در پیدا کردن چاره‌ای برای رشد فزایندهٔ ناآرامی‌های اجتماعی، به افول سیاسی او منجر گردید. با به قدرت رسیدن موسولینی در ۱۹۲۲، او کناره‌گیری کرد.

اسپرانسکی، میخائیل[4] (۱۸۳۹-۱۷۷۲). اصلاح طلب و عضو هیئت منصفه روسی. پسر یک کشیش جزء، در جریان اصلاحات مشروطه، مشاور اصلی تزار الکساندر اول شد و در ۱۸۱۰ شورای کشور را به وجود آورد و نخستین نظام قانونمند بودجهٔ کشوری در روسیه را شکل داد. تلاش‌های او در راستای تأسیس مجلس مرکزی و ایالتی نمایندگان با مخالفت گروههای محافظه‌کار روبرو شد، و در ۱۸۱۲ به طور موقت به تبعید رفت. در دورهٔ نیکلای اول مورد التفات واقع شد و خود را به تدوین نظام قانون اساسی روسیّه مکلف کرد که در ۱۸۳۲ این تکلیف را به انجام رساند.

استالین، ژوزف ویساریونویچ[5] .(۱۹۵۳-۱۸۷۹، نام خانوادگی جوگاشویلی[6]). در گرجستان به دنیا آمد، پسر یک پینه‌دوز بود. در یک آموزشگاه تحصیل کرد که در ۱۸۹۹ به دلیل داشتن افکار انقلابی از آن‌جا اخراج شد. او را دوبار به سیبری تبعید کردند که در هر دو مورد از آنجا گریخت. در ۳-۱۹۰۲ در پاریس، در ۱۹۰۶ در کنگره استکهلم سوسیال‌دموکرات‌های تبعیدی روسیه، در ۱۹۰۷ در کنفرانس لندن بود. هنگامی که کمیتهٔ مرکزی بلشویک در ۱۹۱۲ تشکیل شد، مقام کارشناس اقلیت‌های قومی را به دست آورد و در ۱۹۱۳، در وین

---

1. Orlando,Vittorio Emmanuele
2. Palermo
3. Vittorio Vento
4. Speransky,Michael
5. Stalin,Josef Visarionovitch
6. Djugashvili

پژوهش نامه خود را با نام مارکسیسم و مسئله ملیت‌ها تکمیل کرد. در ۱۹۱۷ سردبیر پراودا[1] شد، در انقلاب اکتبر، در پتروگراد به لنین کمک کرد. ودر دولتی که لنین تأسیس کرد، او کمیسار خلق‌ها شد و این مقام را تا ۱۹۲۲ که دبیر حزب کمونیست گردید، حفظ کرد. در جنگ داخلی به تشکل دفاعی پتروگراد برابر «سفیدهای» ژنرال یودنیچ[2] کمک کرد و در دفاع از تزاریتسین[3] (که به افتخار او استالینگراد نامیده شد) برابر ژنرال دنیکین به شهرت رسید. هنگامی که در پایان ۱۹۲۳ روشن شد که لنین زنده ماندنی نیست، استالین با زینویف (ر.ک) وکامنف متحد شد تا تروتسکی(ر.ک) را از مقام خود برکنار کند. منازعه با تروتسکی تا ژانویهٔ ۱۹۲۹ که او به ترکیه تبعید شد، ادامه داشت، استالین در این هنگام متحدان سابق خود را کنار زده و به عنوان دبیر حزب درپانزدهمین‌کنگره (دسامبر ۱۹۲۷)، ارادهٔ خود را بر حزب تحمیل کرد. استالین از ۱۹۲۸ سیاست خود را در راستای «سوسیالیسم در یک کشور» از طریق برنامه‌های پنج ساله (ر.ک) آغاز کرد. در ۱۹۳۳ و نیز از ۱۹۳۶ تا ۱۹۳۸، تقویت اندیشه‌هایش را از طریق محاکمهٔ مخالفان که عمدتاً از بلشویک‌های کهنه کار یا رهبران نظامی بودند آغاز کرد، این رهبران نظامی به خیانت متهم و محکوم شدند (نگاه کنید به یژفشچینا). استالین در ۷ مه ۱۹۴۱ که به طور غیرمستقیم ادارهٔ امور سیاسی را قبضه کرده بود، نخست وزیر (رئیس شورای وزرا) شد و تا زمان مرگ در مارس ۱۹۵۳ در این مقام باقی ماند. او در مقام کمیسار جنگ و مارشال اتحاد شوروی فرماندهی عالی اقدامات جنگی روسیّه را به عهده گرفت و با دولتمردان متفقین در کنفرانس‌های تهران، یالتا، و پوتسدام حضور یافت. او پس از جنگ درصدد برآمد سیاست‌های جدی ای که بر ماشین سیاسی روسیّه تحمیل کرده بود، بر کشورهای تازه کمونیست شده نیز اعمال نماید. او در این مورد فقط از بابت یوگسلاوی با شکست روبرو شد که مارشال تیتو در ژوئن ۱۹۴۸ استالین را مورد بی‌اعتنایی قرار داد. پس از مرگ استالین، جانشینانش او را به ترویج «پرستش شخصیت» متهم ساختند. در اکتبر ۱۹۶۱، بیست و دومین کنگرهٔ حزب، پس از حمله به بیرحمی‌های او در دههٔ ۱۹۳۰، دستور داد که جسد مومیایی شدهٔ استالین را از آرامگاهش در میدان سرخ، به گورستانی ساده در کنار دیوارکرملین منتقل سازند.

---

1. Pravda[= حقیقت.(م)]   5.General Yudenich   3. Tsaritsyn

استالینگراد[1] (ولگاگراد)[2]. شهری در ولگای سفلی (تزاریتسین سابق). در ۱۹۲۸ نام آن به یاد دفاع استالین از شهر در جنگ داخلی، به استالینگراد تغییر یافت. در ۵ سپتامبر ۱۹۴۲، واحدهای آلمانی به فرماندهی ژنرال فن پولوس[3] به سوی استالینگراد از طریق حوضهٔ‌دن پیش رفتند. روس‌ها خیابان به خیابان مقاومت کردند تا این که نیروی کمکی به فرماندهی ژنرال ژوکف[4] راه‌های ارتباطی آلمانی‌ها را قطع نموده و محاصره‌کنندگان را به محاصره انداختند. علی رغم مقاومت سرسختانهٔ آلمانی‌ها، روس‌ها به تدریج به شهر نزدیک‌تر شدند و در ۳۱ ژانویه ۱۹۴۳، پولوس و ستاد او را گرفتند. بیست و یک لشکر آلمانی در استالینگراد جنگیدند؛ روس‌ها ۹۰۰۰۰ اسیر جنگی گرفتند. استالینگراد دورترین نقطه در روسیه بود که آلمانی‌ها به آنجا دست یافتند. نام استالینگراد در ۱۹۶۱ به ولگاگراد تغییر یافت.

استامبلیسکی، الکساندر[5] (۱۹۲۳ـ۱۸۷۹). رهبر روستایی بلغارستان. استامبلیسکی پسر یک روستایی، در ۱۸۹۷ پس از تحصیل در رشته کشاورزی در آلمان به هنگام بازگشت هیجان جدی در کشاورزان ایجاد کرد. او از ۱۹۰۸ تا ۱۹۱۵ به عنوان عوامفریب حرفه‌ای مشهور بود و سپس به دلیل مخالفت با ورود بلغارستان به جنگ، زندانی شد. او در ۱۹۱۸ به برکناری شاه فردیناند کمک کرد و از اکتبر ۱۹۱۹ تا ژوئن ۱۹۲۳ نخست وزیر بود. استامبلیسکی در این مدت واقعاً یک دیکتاتور روستایی به حساب می‌آمد، او نظامی به وجود آورد که بار سنگین آن نه تنها بر دوش بورژواها بلکه بر دوش کارگران شهری نیز سنگینی می‌کرد، و روستاییان را تقریباً از تمام تکالیف معاف کرد. او در نتیجهٔ کودتای جناح راست سرنگون شد و به قتل رسید، سقوط او مصادف بود با اقدام برای همکاری با یوگسلاوها در جلوگیری از آی.ام. ار. او. (ر.ک) که از سیاست یک جانبهٔ او در زمینهٔ روستایی به خشم آمده بودند.

---

1. Stalingrad
2. Volgograd
3. Paulus
4. Zhukov
5. Stamboliisky,Alexander

استامبولف، استفان[1] (۹۵ـ۱۸۴۵). دولتمرد بلغاری. استامبولف در آموزشگاهی در ادسا تحصیل کرد، اما از ترس تبعید به سیبری، در ۱۸۷۱ ترک تحصیل کرد و به رومانی رفت. یک سال بعد در هجده سالگی، در ترنوو[2] معلم شد و بدین ترتیب توانست در ایجاد انقلاب ۱۸۷۵ در بلغارستان نقش عمده‌ای ایفاء کند. او در ۱۸۸۶ که قدرت‌های بزرگ با بلغارستان به مخالفت برخاستند به عنوان رهبر عادی بلغارستان پذیرفته شد و زمینهٔ اتحاد روم ایلی شرقی را فراهم آورد. او در سپتامبر ۱۸۸۶ رسماً نیابت سلطنت را به وجود آورد و به حمایت از امیر منتخب جدید، فردیناند ساکس ـ کبورگ[3] پرداخت. استامبولف مدت هفت سال «مرد نیرومند» بلغارستان بود، او درصدد آشتی با دشمن دیرین، ترکیّه برآمد و آماده شد تا «مقدونیهٔ غیرقابل بازپس گیری» را به فراموشی بسپارد. شخصیت نیرومند استامبولف، دشمنان زیادی برای او درست کرده بود که فردیناند از آن جمله بود که در ژانویه ۱۸۹۴، او را برکنار کرد و قتل وحشیانهٔ او را در ژوئیه ۱۸۹۵ نادیده گرفت.

استراتفورد دو ردکلیف، ویسکنت[4] (۱۸۸۰ـ۱۷۸۶). بارون استراتفورد کانینگ. پسر یک بازرگان لندنی، علی رغم شهرت به اعیانی، در ۱۸۵۲ لقب خود را دریافت کرد. او با وجودی که مدرک خود را از کمبریج گرفته بود، پسرعمویش، جرج کانینگ (ر.ک)، وزیر خارجه، مقامی جزئی در وزارت خارجه به او محول کرده بود. بیشتر دوران شاغلی خود را در قسطنطنیه گذراند، و در آن‌جا کلاً به مدت ۲۴ سال ـ ۱۴ـ۱۸۱۰، ۹ـ۱۸۲۴، ۵ـ۱۸۴۱، ۵۸ـ۱۸۴۷ـ حافظ منافع بریتانیا بود. او همچنین وزیر بریتانیا، از ۱۸۲۰ تا ۱۸۲۴ در واشنگتن خدمت کرد. حضور آمرانهٔ استراتفورد، همدردی صمیمانه، و شکیبایی او حمایت ترک‌ها را جلب کرد که هرگز تصور نمی‌کردند در اعلام فروپاشی امپراتوری عثمانی سهمی خواهد داشت. معاصرانش معتقد بودند که او محرک جنگ روسیّه ـ ترکیّه در ۱۸۵۳ بوده است؛ بایگانی‌های سیاسی، این افسانه را تأیید نمی‌کنند. او در تمام دوران سفارت خود زمینهٔ اصلاحات داخلی را فراهم ساخت؛ او اعتقاد داشت که حملهٔ روسیّه نه تنها این اصلاحات

---

1. Stambulov,Stefan
2. Trnovo
3. Ferdinand of Saxe-Coburg
4. Stratford de Redcliffe, Viscont

بلکه امپراتوری ترک‌ها را نیز نابود خواهد کرد. به هر حال، او مصمم بود از تحت الحمایه شدن ترک‌ها از سوی روسیّه جلوگیری کند و از موقعیت خود، به عنوان مشاور غیررسمی سلطان سود می‌جست تا ترک‌ها را وادار سازد در مذاکرات سیاسی خود، موضع محکمی در پیش گیرند. او به سادگی سپر بلای اشتباهات و تضادهای وزارت ابردین شد.

استرسمان، گوستاو[1] (۱۹۲۹ـ۱۸۷۸). دولتمرد آلمانی. در برلین به دنیا آمد، و در ۱۹۰۶ عضو رایشتاگ شد، در ۱۹۱۷ رهبری لیبرال‌های ملی[2] (در ۱۹۱۹ به «حزب مردم»[3] تغییر نام داد) را به عهده گرفت. استرسمان در خلال جنگ، یک ملی‌گرای با حرارت و سخنگوی پارلمانی فرماندهی عالی بود. او در دوران جمهوری وایمار، افکار خود را تعدیل کرد. در حالی که هنوز معتقد بود تقدیر آلمان تسلط بر اروپاست، در رأس گروهی قرار گرفت که خواهان جلب اعتماد «کامل» قدرت‌های غربی از طریق تلاش برای اجرای معاهدهٔ ورسای بود. اگرچه تنها از اوت تا نوامبر ۱۹۲۳ نخست وزیر بود، تا زمان مرگ خود (اکتبر ۱۹۲۹) وزیر خارجه باقی ماند و زمینهٔ تغییر موقعیت سیاسی آلمان را فراهم آورد. بزرگترین موفقیت شخصی او به قرارداد لوکارنو (ر.ک) در ۱۹۲۵، و ورود آلمان به جامعهٔ ملل با کرسی دائمی در شورا بود (۱۹۲۶). او از رقم غرامات کاست و، اندکی پیش از مرگ به مذاکراتی با متفقین دربارهٔ تخلیهٔ راینلند پرداخت. در ۱۹۲۶ به دریافت جایزهٔ صلح نوبل مفتخر شد.

استرسمایر، ژوزف[4] (۱۹۰۵ـ۱۸۱۵) روحانی کروات و قهرمان مطلوب یوگسلاوی. از ۱۸۴۹ تا زمان مرگ، اسقف جاکوو[5] بود، در نیمهٔ دوم قرن [نوزدهم] نقش برجسته‌ای در جلوگیری از نیات لیبرال اولیای امور مجارستان در کرواسی ایفاء کرد. در ۱۸۶۷، فرهنگستان اسلاو جنوب در زاگرب (بعداً اگرام[6] نامیده شد) را تأسیس کرد و در ۱۸۷۴ دانشگاهی در آنجا بنا نهاد. استرسمایر کاتولیکی لیبرال بود و با اصل معصومیت پاپ، مصوب شورای واتیکان در ۱۸۷۰ مخالفت می‌کرد. او با گلادستون مکاتبات زیادی داشت و در جلب علاقهٔ لیبرال‌های غرب به اندیشهٔ اتحاد اسلاوهای جنوب تلاش فراوانی به عمل آورد.

---

1. Stresemann,Gustav
2. National Liberal
3. People's Party
4. Strossmayer,Josef
5. Djakovo
6. Agram

استرلیتز[1]. **جنگ قطعی اتحادیه سوم در موراوی در ۲ دسامبر ۱۸۰۵ میان ناپلئون و روس‌ها و اتریشی‌ها. اگر چه ناپلئون شش هفته قبل از آن، یکی دیگر از لشکریان اتریشی را در اولم**[2] (ر.ک) وادار به تسلیم کرده بود، اما با آمدن نیروی تازه نفس روسی، شمار سربازان متحدین به ۸۶۰۰۰ در برابر ۷۰۰۰۰ فرانسوی رسید. روس‌ها در نظر داشتند جناح راست قشون فرانسه را دور بزنند، اما ناپلئون بر این حرکت پیشی جست و مطمئن‌ترین نیروهای خود را برابر قلب قشون ناتوان متحدین قرار داد و نیمی از آن‌ها را درهم شکست. متحدین تار و مار شدند، و ۱۸۵۰۰ نفر از آن‌ها جان باختند. شمار کشته‌های فرانسه به ۹۰۰ نفر رسید. اتریشی‌ها تقاضای صلح کردند و معاهدهٔ آن در ۲۳ دسامبر ۱۸۰۵ در پراسبورگ[3] به امضاء رسید.

استفنسن، جرج[4] (۱۸۴۸ـ۱۷۸۱). مهندس بریتانیایی. استفنسن در نیوکاسل[5] به دنیا آمد. پسر یک مهندس معدن زغال بود. او از اقدامات ریچارد تروتیک[6] (۱۸۳۳ـ۱۷۷۱) که در اوائل ۱۸۰۴ لوکوموتیوی ساخته بود که روی ریل حرکت می‌کرد، تجربیات زیادی آموخت. استفنسن با ساختن ترموای باری برای معادن زغال، درکیلینگورث[7] ساختن موتورها را با موفقیت آغاز کرد (۱۷ـ۱۸۱۴). او در راه آهن استکتن ـ دارلینگتن[8] (۵ـ۱۸۲۲) بر کارهای مهندسی نظارت می‌کرد. لوکوموتیو او، موشک، در ۱۸۲۹، در امتحان برای ساختن راه آهن جدید لیورپول ـ منچستر برنده شد (این خط در ۱۸۳۰ گشایش یافت). موشک با سرعت ۳۵ مایل در ساعت نشان داد که راه آهن می‌تواند سریع‌ترین وسیله برای حمل مسافر و زغال از حفرهٔ اصلی باشد. پسر استفنسن، رابرت (۵۹ـ۱۸۰۳) نیز مهندس مشهوری بود، و در مسیر تنگه‌های منای،[9] سنت لارنس و نایل[10]، پل‌هایی احداث کرد.

---

1. Austerlitz
2. Ulm
3. Pressburg
4. Stephenson,George
5. Newcastle
6. Richard Trevithick
7. Killingworth
8. Stockton-Darlington
9. Menai
10. Nile

استولیپین، پتر[1] (۱۹۱۱-۱۸۶۲). دولتمرد روسی. استولیپین نخستین بار، هنگامی که فرماندار ایالت ساراتف[2] بود با جلوگیری از آشوب‌های روستاییان آن ایالت در ۱۹۰۵، توجه نیکلای دوم را به سوی خود جلب کرد. تزار در ۱۹۰۶ او را به عنوان وزیر کشور برگزید، و دو ماه بعد او را نخست وزیر کرد و استولیپین تا هنگامی که در تئاتر کیف در ۱۹۱۱ کشته شد، این مقام را در دست داشت. استولیپین از سیاست اصلاحات ملایم پیروی می‌کرد و در صدد بود با ایجاد طبقه متوسط جدید از کشاورزان (کولاک‌ها، ر.ک) که اساساً محافظه کار باشند، توازنی میان عناصر لیبرال در دوما به وجود آورد. در همان حال، او با مطرح ساختن شرط دارایی، حق انتخاب در دوما را محدودتر کرد. همچنین در دورهٔ او با آشوب‌گران، در حومه‌ها به شدت برخورد می‌شد و این امر از طریق نظام «دادگاه نظامی صحرایی» و احیای دادگستری جمعیت یهودی انجام می‌گرفت. به هر حال، استولیپین طرح‌هایی برای بهسازی اجتماعی داشت، تحصیل را بهبود بخشید و درصدد برآمد نظام زمستو (ر.ک) را گسترش دهد.

استونی[3] شمالی‌ترین جمهوری از جمهوری‌های سه گانهٔ بالتیک که در ۱۹۱۷ در خلال انقلاب بلشویکی شکل گرفت و در ۱۹۲۰ از سوی همگان به رسمیت شناخته شد. استونی با اندکی بیش از ۱۸۰۰۰ مایل مربع قبلاً یکی از استان‌های روسیّه به حساب می‌آمد، اما مردم آن پیرو مذهب لوتری بودند و از نظر زبان و قرابت، با فنلاندی‌ها وابستگی بیشتری داشتند تا با همسایگان بلافصل خود. در میانه جنگ‌ها و از ۱۹۳۴ تا ۱۹۳۷ که دیکتاتور واقعی به نام پائتس[4] ادارهٔ امور را در دست داشت، اصلاحات کشاورزی، اقبال بیشتری برای جامعهٔ روستایی به همراه آورد. قرارداد نازی ـ شوروی (ر.ک) دست روس‌ها را برای مداخله در استونی بازگذاشت. در ۱۹۳۹ پایگاه‌های دریایی آن در اختیار روسیه قرار گرفت و در ژوئن ۱۹۴۰ تمامی کشور اشغال شد و در اوت ۱۹۴۰، اعلام کردند که استونی یکی از

1. Stolypin, Peter
2. Saratof
3. Estonia
4. Paets

جمهوری‌های جدایی‌ناپذیر اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی است، اما بریتانیا و امریکا، این عمل را تأیید نکردند. استونی از ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۴ در اشغال آلمان‌ها بود.

اسکناس‌ها.[1] واژه‌ای به معنی گرو اولیه است. اسکناس‌ها پول کاغذی‌ای بودند که در **فرانسه** در دسامبر ۱۷۸۹ از سوی **مجلس مؤسسان** منتشر شد. از این اسکناس‌ها در اصل برای جلوگیری از فروش اراضی توقیف شده استفاده می‌کردند و سود آن پنج درصد بود (که بعداً لغو شد). اسکناس‌ها از آوریل ۱۷۹۰ تا مه ۱۷۹۷، پول قانونی به حساب می‌آمد؛ این اسکناس‌ها بیش از حد مقرر و ناخالص بود. و تورم شدید ایجاد می‌کرد. علی‌رغم تلاش‌های **دیرکتوار**[2] (ر.ک) در پیوند دادن ارزش آن به مقدار معینی از زمین، ارزش آن‌ها به کمتر از یک درصد ارزش ظاهری آن‌ها تنزل یافت و سرانجام سقوط کرد.

اسکندریه[3]. پایتخت **بطالسهٔ**[4] **مصر** که **ناپلئون** از آن به عنوان پایگاهی برای حمله به **مصر** و **سوریه** در ۹ـ۱۷۹۸ سود جست و میدان جنگ میان بریتانیایی‌ها و باقی ماندهٔ به دردنخورِ ارتش **فرانسه** در کنارهٔ غربی مدیترانه در ۱۸۰۱ بود. در ژوئن ۱۸۸۲ خیزش ملی گرایان **مصری** موجب شد که ناوگان مشترک فرانسه ـ بریتانیا برای حفظ نظم به آن سوی حرکت کنند، سرانجام دریادار فرانسوی عقب‌نشینی کرد اما بریتانیایی‌ها، دژکوب‌هایی را که **عربی پاشا** فرمانده مصری برپا ساخته بود زیر آتش گرفتند و آن‌ها را نابود ساختند. دولت **گلادستون**، پس از آن قشونی را به فرماندهی **سرگارنت ولزلی**[5] به مصر فرستاد و او در جنگ

---

1. Assignats
2. Directory
3. Alexsandria

۴. پس از مرگ **اسکندر**، فرماندهان ارتش قدرت را در دست گرفتند و خود را پادشاه نامیدند. ابتدا امپراتوری اسکندر را به سه بخش تقسیم کردند که در نتیجهٔ آن، **مقدونیه** به **آنتی گون** رسید؛ **مصر** و **فلسطین** را **بطلمیوس** (ptolemais) گرفت و **سلوکوس** بر **بخش‌های آسیایی** دست یافت. قلمرو بطلمیوس در زمان او و در روزگار **بطلمیوس دوم** (۲۴۶ـ۲۸۲ پیش از میلاد) به اوج شکوفایی رسید. اما منازعات داخلی و از دست رفتن **فلسطین** و افزایش ناآرامی‌های جمعیت بومی **مصر**، نیروی بطلمیوس‌ها را تضعیف کرد. از سوی دیگر در سدهٔ نخست قبل از میلاد، مداخلهٔ **رومی‌ها** در **مصر** افزایش یافت و **مصر** در سال ۳۰ پیش از میلاد استقلال خود را از دست داد و پس از آنکه **اگوست** امپراتور روم، مصر را تصرف کرد، آخرین ملکهٔ سلسله بطالسه (**کلئوپاترا**) خودکشی کرد (نگاه کنید به تاریخ اروپا، (یونان، روم، قرون وسطی)، عباسقلی غفاری فرد، نشر گواه، تهران ۱۳۸۵خ.) ـم.

5. Sir Garnet Wolsely

تل‌الکبیر[1] (۱۳ سپتامبر ۱۸۸۲) پیروان عربی را شکست داد. انگلیسی‌ها به پیشروی خود ادامه دادند و قصد داشتند تا زمانی در مصر بمانند که نظم دوباره برقرار گردد، اما در حقیقت، بیش از شصت سال اقامت آن‌ها در این کشور به طول انجامید. اسکندریه به عنوان پایگاه اصلی نیروی دریایی در شرق مدیترانه، گسترش زیادی یافت و تا پیش از ۱۹۴۷ تخلیه نشد، اگر چه از ژوئن تا نوامبر ۱۹۴۲ نزدیکی لشکرهای رومل[2] به اسکندریه، آن را به عنوان بندری بزرگ، تا حدودی غیرعادی ساخته بود.

اسکویت، هربرت هنری[3]. (۱۹۲۸ـ۱۸۵۲). دارای رتبهٔ اِرل[4] آکسفورد و معروف به اسکویت در ۱۹۲۵. او در یورکشایر[5] زاده شد، در مدرسهٔ شهر لندن و بالیول[6] تحصیل کرد، در ۱۸۷۶ وکیل مدافعه و در ۱۸۸۶ یکی از نمایندگان لیبرال پارلمان شد. او در دولت‌های گلادستون و رزبری[7] در ۵ ـ ۱۸۹۲ وزیر کشور موفقی بود اما به دلیل پشتیبانی از «امپریالیست‌ها» در جنگ بوئر[8]، مورد سرزنش بسیاری از اعضای حزب لیبرال قرار گرفت. با این وجود، او به مقام وزیر دارایی منصوب شد و جانشین مسلم کمبل بنرمن[9] نخست وزیر در ۱۹۰۸ بود. نخستین سالهای تصدی او به دلیل برخورد با طرفداران‌حق‌رأی بانوان[10] (ر.ک) و نزاع با مجلس اعیان[11] بر سر «بودجهٔ ملت»[12] در ۱۹۰۰ که قانون ۱۹۱۱ پارلمان (ر.ک) را تسریع کرد، از حساسیت زیادی برخوردار بود. اسکویت همچنین لایحهٔ هوم رول[13] را در ۱۴ـ۱۹۱۳ پیش رو داشت. و در ایام جنگ در ۱۹۱۵ به عنوان نخست وزیر، نگران شکل‌گیری دولت ائتلافی بود و بیشترین تلاش خود را برای همبستگی سیاسی به‌کار گرفت. اسکویت از مه تا دسامبر ۱۹۱۵ ریاست را در دست داشت، اما، چون می‌پنداشتند فاقد

---

1. Tel-el-kebir
2. Rommel
3. Asquith,Herbert Henry
۴. (Earl): عنوان اشرافی در انگلیس که از ویسکنت بالاتر و از مارکی پایین‌تر است. (م)
5. Yorkshire
6. Balliol
7. Rosebery
8. Boer War
9. Campbell Bannerman
10. Suffragetts
11. House of Lords
12. People's Budget
13. Home Rule Bill(لایحه خود مختاری ایرلند)

توانایی لازم است، گروهی از محافظه‌کاران و لوید جرج[1] او را برکنار کردند. از ۱۹۱۶ تا ۱۹۲۵ کینهٔ زیادی میان اسکویت و لوید جرج وجود داشت که موجب ضعف تمام حزب لیبرال گردید و آن را از قرار گرفتن به عنوان «حزب جایگزین» معمول برای محافظه‌کاران بازداشت.

اسگلیش[2] («صلح») ۱۸۶۷. توافقنامه‌ای میان اعضای حکومتی اتریش در وین به رهبری کنت بوست،[3] و میانجیگری سیاستمداران مجاری (به ویژه داک[4] و آندراسی[5]) که به منظور دگرگونی امپراتوری اتریش به پادشاهی دوگانهٔ اتریش ـ مجارستان انجام گرفت و تا ۱۹۱۸ دوام یافت. به موجب اسگلیش، قلمرو امپراتور فرانسوا ژوزف به «اتریش» (از نظر فنی، اراضی‌ای که به پارلمان امپراتوری هدیه شد) و پادشاهی مجارستان تبدیل شد. این دو ایالت، پادشاهی مشترک، روابط خارجی واحد، ارتش، امور دریایی مشترک و وزارت مالیهٔ واحد داشتند. هر ایالت، نخست وزیر خاص خود را داشت، اما شش نماینده از هر پارلمان، هیئت نمایندگان را تشکیل می‌دادند که هر سال از سوی امپراتور ـ پادشاه فراخوانده می‌شدند تا متناوباً در وین یا بوداپست، به تنهایی یا با یکدیگر، در امور مربوط به هر دو ایالت مذاکره کنند. اتحادیهٔ بازرگانی نیز در این اثنا گفتگوهایی را به عمل می‌آورد. این امر در هر ده سال قابل تجدید نظر بود و غالباً به تحکیم روابط میان اتریشی‌ها و مجارها، به ویژه در ۱۸۹۷، انجامید. کوشش مجار برای تأمین استقلال بیشتر بخش مجاری امپراتوری و ارتش پادشاهی، بحران آفرین می‌شد. اسگلیش، کرواسی را به قلمرو پادشاهی مجارستان واگذاشت. مجارها پس از مذاکره باکروات‌ها، توافقنامه جداگانه‌ای با آن‌ها در ۱۸۶۸ امضا کردند. دیگر ملیت‌های اتریش ـ مجارستان (به ویژه چک‌ها) از امتیازی که اسگلیش به مجارها داده بود آزرده خاطر گشتند. یک گروه متنفذ در داخل پادشاهی مایل بودند اتحادیه‌ای برای اسلاو در درون امپراتوری ایجاد کنند تا موازنه میان اتریشی‌ها و مجارها برقرار گردد، اما کشته شدن رهبر آن‌ها، آرشیدوک فرانسوا فردیناند (ر.ک) نقشه آن‌ها را عقیم گذاشت و در پی آن جنگ جهانی اول آغاز گردید.

---

1. Lloyd George
2. Ausgleich
3. Count Beust
4. Deák
5. Andrassy

اسموتس، یان کریستیان[1]. (۱۹۵۰-۱۸۷۰). در کیپ کلنی[2] به دنیا آمد و در استلنبوش[3] و کالج کریست، کمبریج تحصیل کرد. در ترانسوال وکیل شد، و در اوت ۱۸۹۹ میان کروگر و بریتانیا در اقدامی دیر هنگام برای بهبود روابط میان انگلستان ـ بوئر، میانجیگری کرد. در جنگ بوئر، او با درجهٔ ژنرالی، فرماندهی لشکر را عهده گرفت. در مذاکرات صلح ورینیگینگ[4] و در اواخر عمر سیاسی خود با بوتا[5] همکاری می‌کرد. اسموتس به عنوان وزیر مستعمرات، تحت نظارت بوتا برای رسیدن به توافق، با گاندی (ر.ک) مذاکره کرد و قول داد که با آسیایی‌ها در آفریقای جنوبی به خوبی رفتار خواهد شد (۱۹۱۳). اسموتس در ۱۵-۱۹۱۴ در عملیات آلمانی‌ها در جنوب غرب آفریقا جنگید و سربازان متفقین را که داخل آفریقای شرق آلمان نفوذ کرده بودند هدایت کرد و در ۱۹۱۶ در ماه سپتامبر، دارالسلام را تصرف کرد. او در مارس ۱۹۱۷ برای مأموریت سیاسی لندن اعزام شد و به عضویت کابینهٔ جنگ امپراتوری درآمد، در زمستان بعد، به امید دستیابی به صلحی جداگانه با نمایندگان اتریش در سوئیس مذاکرات سری به عمل آورد. اسموتس درکنفرانس صلح پاریس حضور یافت و در تهیهٔ مقدمات پیمان جامعهٔ ملل همکاری کرد. در اوت ۱۹۱۹ به عنوان نخست وزیر، جانشین بوتا شد، و پنج سال در آن مقام باقی ماند. هنگامی که در مارس ۱۹۳۳ ائتلاف ملی زیر نظر ژنرال هرتزوگ[6] شکل گرفت، به دولت پیوست و، سال بعد، از طریق ارتباط حامیانش با ملی‌گرایان میانه رو هرتزوگ، «حزب متحد»[7] را تأسیس کرد؛ جمهوری‌خواهان و گروه ملی‌گرایان نژاد پرست به رهبری دکتر مالان[8] در جبههٔ مخالف قرار گرفتند. اسموتس در سپتامبر ۱۹۳۹ دوباره نخست وزیر شد و تا انتخابات مه ۱۹۴۸ که از ملی گرایان مالان شکست خورد، این مقام را حفظ کرد. اسموتس در خلال جنگ، دولتمرد ارشد مشترک‌المنافع به حساب می‌آمد؛ در ۱۹۴۲ درکنفرانس قاهره شرکت کرد، مذاکرات ماهرانه‌ای با آیزنهاور درالجزیره در ۱۹۴۳ به عمل آورد و در کارهای مقدماتی سازمان ملل متحد همکاری کرد. در ۱۹۴۱ فیلد مارشال شد. او صرف‌نظر از فعالیت‌های سیاسی، گیاه‌شناس و فیلسوف، و واضع فرضیهٔ همادگرایی[9] بود.

---

1. Smuts,Jan Christiaan
2. Cape Colony
3. Stellenbosch
4. Vereeniging
5. Botha
6. Hertzog
7. United party
8. Dr Malan

۹. holism. همادگرایی به این باور است که: هر ارگانیسم همبسته و منسجم دارای واقعیت و ارزشی است که از واقعیت و ←

اسمیرنا[1] (ازمیر)[2]. بندر قدیمی بازرگانی و مرکزی مذهبی در غرب ساحل آسیای صغیر. ترک‌ها در ۱۴۲۴ آن را تصرف کردند. این شهر جمعیت یونانی زیادی (تقریباً نیم میلیون در ۱۹۱۴) داشت، و براساس معاهدهٔ سور در ۱۹۲۰ به‌طور آزمایشی مدت پنج سال به یونانی‌ها واگذار شده بود. ملی‌گرایان ترک به رهبری کمال (ر.ک) به از دست رفتن اسمیرنا رضایت ندادند و در ژوئن ۱۹۲۰ عملیات نظامی بر ضد یونانی‌ها را آغاز کردند. یونانی‌ها تا اوت ۱۹۲۲ موفق شدند ترک‌ها را عقب برانند، اما ترک‌ها در یک ضد حملهٔ دلسردکننده، ارتش یونان را شکست دادند و آن‌ها سراسیمه به ساحل گریختند. ترک‌ها در سپتامبر همین سال اسمیرنا را گرفتند و با خشونت یونانی‌ها را از آنجا بیرون راندند و شهر را به آتش کشیدند. ناحیهٔ اسمیرنا براساس معاهدهٔ لوزان در ۱۹۲۳ به ترک‌ها بازگردانده شد. جنگ، کشتار، و مهاجرت اجباری، جمعیت اسمیرنا را از بیش از یک میلیون نفر در ۱۹۱۴ به زیر دویست هزار نفر در ۱۹۳۹ کاهش داد.

اشتین، بارون هنریش فردریک کارل فن اوند زوم[3] (۱۸۳۱-۱۷۵۷). دولتمرد پروسی. در حومهٔ ناسو[4] به دنیا آمد و در گوتینگن تحصیل کرد. در ۱۷۸۰ کارمند پروسی شد و بهبود ارتباطات، به ویژه در اراضی غربی را به عهده گرفت. حمیت او نسبت به اصلاحات موجب شد که در اکتبر ۱۸۰۷ که پروس پس از معاهدهٔ تیلسیت (ر.ک) تحقیر شده بود، به عنوان وزیر ارشد دست پیدا کند. در مدت چهارده ماهی که در این مقام بود با صدور فرمانی در راستای آزادسازی رعایا (در ۱۸۰۷ اعلام شد و در ۱۸۱۰ به اجرا درآمد) انقلاب اجتماعی و سیاسی کاملی به وجود آورد و به تشویق اصلاحات ارضی و تحولات اداری حکومت مرکزی و بلدی پرداخت. دسیسه‌های فرانسه او را مجبور کرد در دسامبر ۱۸۰۸ به اتریش بگریزد. در ۱۸۱۲ به سنت پترزبورگ رفت و تا سقوط ناپلئون در خدمت الکساندر اول مدیر اراضی آزاد شدهٔ آلمان، ۱۴-۱۸۱۳، عمل می‌کرد. طرح او برای ایجاد اتحادیهٔ واقعی سیاسی میان ایالات آلمان، در کنگرهٔ وین مورد قبول مترنیخ قرار نگرفت.

→

ارزش جمع همهٔ اجزاء آن بیشتر است. بررسی و ارزیابی اجزاء سازواره منجر به درک کامل سازواره نمی‌شود. همچنین به معنی کل‌گرایی هم هست ـ م.

1. Smyrna   2. Izmir

3. Stein Baron Heinrich Friedrich karl Vom und zum   4. Nassau

اصلاح پارلمان[1]. در اوائل سدهٔ نوزدهم نظام پارلمانی بریتانیا مظهر امور کاملاً خلاف قاعده بود. مهاجرت جمعیت به مناطق جدید صنعتی، نواحی‌ای شهری به‌وجود آورده بود که نماینده نداشتند، در حالی که هیئت موکلان قدیمی با یک مشت رأی دهندهٔ صرف به حال خود رها شده بودند. گذشته از این «**حوزه‌های انتخاباتی کم جمعیت ولی دارای حق فرستادن نماینده به مجلس**»، هنوز «**حوزه‌های انتخاباتی تحت نفوذ یک شخص یا یک خاندان**» معتبر بود و حامیان آن می‌توانستند به تجدید نامزدی خود امیدوار باشند. در شهرک‌ها اساس واحدی برای حق انتخاب وجود نداشت، در حالی که در نواحی، بیشتر کسانی که چهل شیلینگ درآمد داشتند می‌توانستند رأی بدهند. در **اسکاتلند** و **ایرلند** اوضاع بدتر از **انگلستان** و **ویلز** بود.

هنگامی که در نوامبر ۱۸۳۰، **ویگ‌ها** به قدرت رسیدند، **ارل گری** (ر.ک) رهبر آن‌ها تصمیم گرفت به تقاضای فزایندهٔ اصلاح **پارلمان** پاسخ دهد. در مارس ۱۸۳۱ یک **لایحهٔ اصلاح** در **مجلس عوام** از سوی **لرد جان راسل** (ر.ک) مطرح شد که موفقیتی به همراه نداشت، پس از یک انتخابات عمومی، **لایحهٔ** دومی در **مجلس عوام** مطرح گردید (سپتامبر) اما **لردها** آن را رد کردند. ناآرامی در کشور رو به افزایش گذاشت و شاه **ویلیام چهارم** پیشنهاد کرد در صورت خودداری **لردها** از تصویب **لایحه**، **مجلس اعیان** دیگری شکل بگیرد. **نخستین قانون اصلاح** (۱۸۳۲) در ۴ ژوئیه بنا بر این قرار، به تصویب **لردها** رسید. **حوزه‌های انتخاباتی کم جمعیت ولی دارای حق فرستادن نماینده به مجلس** و **حوزه‌های انتخاباتی تحت نفوذ یک شخص یا یک خاندان**، از میان رفت؛ کرسی‌ها بر همان اساس هیئت موکلان در شهرک‌های تازه، توزیع شد؛ حق انتخاب به تمام حوزه‌هایی که صاحبان خانه‌های آنجا، همگی خانه‌ای به ارزش ۱۰ پوند یا بیشتر در اختیار داشتند، تعلق گرفت، و در نواحی نیز مالکان غیرمطلق که ارزش مالکیت آن‌ها ۱۰ پوند بود و مالکان استیجاری با ۵۰ پوند از این حق بهره‌مند گشتند (این حق شامل مالکان مطلق هم شد که مالک چهل شیلینگ بودند.) در نهایت قوانین جداگانه‌ای برای **اسکاتلند** و **ایرلند** به تصویب رسید. در نتیجهٔ این اصلاح، طبقات متوسط بالا از حق رأی انتخاب برخوردار شدند.

---

1. Parliamentary Reform

حق انتخاب بیشتر تا رسیدن پالمرستون به نخست وزیری به جای راسل، به تعویق افتاد. به هر حال، یک گروه از لیبرال‌های خود راسل پیشنهادات او را رد کردند. پیشنهادات مذکور به دست محافظه‌کاران به رهبری لرد دربی و دیسرائیلی افتاد تا دومین قانون اصلاحات را به تصویب برسانند (۱۸۶۷)؛ کرسی‌ها دوباره تقسیم شد و یک میلیون کارگر شهری به حوزه‌های انتخاباتی افزوده گردید. گلادستون، سومین قانون انتخابات را به تصویب رساند (۱۸۸۴)، حق انتخاب به حدود دو میلیون کارگر روستایی گسترش یافت؛ قانون تقسیم بیشتر (۱۸۸۵) حوزه‌های انتخاباتی تحت نفوذ را با نواحی ترکیب کرد و بر تعداد حوزه‌های انتخاباتی شهرها افزود. پس از جنگ جهانی اول، هیأت نمایندگان قانون ملت (۱۹۱۸) به تمام مردان بالای بیست و یک سال و زنان بالای سی سال حق رأی داد؛ در ۱۹۲۸ زنان بین بیست و یک تا سی سال نیز حق رأی به دست آوردند.

اصلاحات دیگر پارلمان، لغو ضرورت داشتن دارایی برای نمایندگان پارلمان (۱۸۵۸)، قانون رأی مخفی ۱۸۷۲ (ر.ک)، قانون پارلمان ۱۹۱۱(ر.ک) و قطعنامه‌های مجلس عوام را در رابطه با پرداخت پول از سوی اعضاء (۱۰ اوت ۱۹۱۱) در بر می‌گرفت.

اصلاحات مرلی ـ مینتو[1] و نامی که غالباً به قانون شوراهای هند (ر.ک) ۱۹۰۹، اطلاق می‌گردد. لرد مرلی در دولت اسکویت، وزیر هند، و لرد مینتو از ۱۹۰۵ نایب السلطنهٔ هند بودند.

اعتصاب عمومی[2]. اعتصاب عمومی بریتانیا در ۱۲ـ۴ مه ۱۹۲۶، اوج چندین سال ناآرامی در زمینهٔ صنعت و تلاش‌های اتحادیه‌های معدنچیان بود که به منظور جلب حمایت دیگر کارگران صنایع بزرگ، به رهبری ا. ج. کوک[3] انجام گرفت. معدنچیان که خود را به تهدید به کاهش بیشتر دستمزد روبرو می‌دیدند، از انجمن اتحادیه‌های صنفی[4] خواستند که تمام کارکنان صنایع بزرگ را فرا خواند، بدین ترتیب قطعنامه‌ای در حمایت از معدنچیان در

---
1. Morley - Minto Reforms 2. General Strike 3. A.J.Cook
4. T.U.C [(م).Trads Union Congress]

۱۹۲۵ در **انجمن** مطرح شد. **انجمن**، طبق قرار، کارگران حمل و نقل، چاپخانه‌ها، ساختمان سازها، و کارگران صنایع سنگین (و، بعداً مهندسان) را فرا خواند. **دولت بالدوین** شروع کرد به استخدام نیروهای ویژهٔ پلیس، داوطلبان برای انجام خدمات ضروری، و اعزام سربازان برای حفظ منابع غذایی، و بدین ترتیب از زمین‌گیر شدن کشور جلوگیری کرد. منابع اطلاعاتی که منحصراً در خدمت **دولت** بودند، از جمله رادیو، به جلوگیری از ایجاد موج ترسِ ناشی از به هم خوردن آرامش عمومی، کمک کردند. پس از نه روز، **انجمن** که فهمیده بود **دولت** به مراتب بهتر از اتحادیه‌ها خود را برای اعتصاب آماده کرده، به اعتصابات پایان داد. معدنچیان که احساس می‌کردند **انجمن** آن‌ها را فریب داده است، تا ماه اوت همچنان به بطالت گذرانیدند. **اعتصاب عمومی**، خاطرهٔ تلخی برای تمام طرف‌ها در پی داشت. **دولت بالدوین** در ۱۹۲۷ **قانون مباحثات صنفی**[1] را به تصویب رسانید و اعتصابات را غیرقانونی کرد؛ **دولت کارگری** در ۱۹۴۶، این قانون را لغو کرد.

اعلامیهٔ بالفور[2]. اعلامیه‌ای است که در ۲ نوامبر ۱۹۱۷، از سوی آرتور **جیمز بالفور**، وزیر خارجهٔ بریتانیا، خطاب به لرد رتشیلد[3] یکی از رهبران صهیونیسم (ر.ک) صادر شد و از تأسیس یک دولت در کانون ملی یهود در فلسطین حمایت کرد، مشروط بر آن که حقوق «جوامع غیریهودی موجود» در **فلسطین** تأمین شود. به زودی دولت‌های **متفقین** از این **اعلامیه** حمایت کردند و حکم قیمومت **فلسطین** (ر.ک) را در ۱۹۲۰ به **جامعهٔ ملل** سپردند.

اعلامیهٔ حقوق بشر.[4] یک بیانیهٔ رسمی فلسفی در نخستین مرحلهٔ **انقلاب فرانسه**، که در سرتاسر اوت ۱۷۸۹ مورد بحث **مجلس مؤسسان** بود و به عنوان مقدمهٔ **قانون اساسی** سپتامبر ۱۹۷۱ رسماً منتشر شد. **اعلامیه** بیشتر مرهون پیشگامی **امریکا** بود ـ **اعلامیه** در خانهٔ **تامس جفرسون** (ر.ک) در پاریس، به طور خصوصی مورد مذاکره قرار گرفته بود ـ و بیانگر اندیشه‌های برجستهٔ روشنفکران سدهٔ هجدهم به حساب می‌آمد. «افراد بشر آزاد به دنیا

---

1. Trade Disputes Act
2. Balfour Declaration
3. Lord Rothschild
4. Rights of Man,The Declaration of The

می‌آیند و از حقوق مساوی برخوردارند.» هدف اصلی هر انجمن سیاسی، حفظ حقوق طبیعی و انکارناپذیر انسان‌هاست. انسان‌ها از حقوق آزادی، دارایی، امنیت و مقاومت برابر ستمگری برخوردارند. «اساس تمام حکومت‌ها اراده مردم است.» اگر چه بعداً انقلاب بسیاری از این حقوق را انکار کرد، اما **اعلامیه** اساس منشور لیبرال‌های اروپا برای نیم قرن دیگر بود. به قول **لرد اکتون**، **اعلامیه** «از تمام ارتش ناپلئون نیرومندتر» بود.

اعلامیهٔ مونرو[1]. دربرگیرندهٔ پیام سالیانهٔ رئیس جمهور **جیمز مونرو** (۱۸۳۱ـ۱۷۵۸، ریاست جمهوری ۲۵ـ۱۸۱۷) به کنگره، هر چند که متن آن را وزیر امور خارجهٔ او، **جان کوئینسی آدامز** (ر.ک) تهیه کرده بود. تهدید مداخله‌گران اروپایی به جلوگیری از شورش مستعمرات اسپانیا ـ امریکا، صدور این پیام را تسریع کرد. در اصل، **کانینگ** (ر.ک) اقدام مشترک انگلستان ـ امریکا را پیشنهاد کرده بود، اما این پیشنهاد به دلیل پافشاری بر احساسات ضد بریتانیایی، برای آمریکایی‌ها غیرقابل قبول بود. **دکترین** اعلام می‌داشت: (نخست) قاره امریکا جایی برای استعمارگری اروپائیان در آینده نیست؛ (دوم) میان نظام سیاسی امریکا با اروپا، تفاوت‌های اصلی وجود دارد، (سوم) ایالات متحدهٔ امریکا، هرگونه اقدامات قدرت‌های اروپایی را برای گسترش نفوذ درکشورهای امریکا، به منزلهٔ تهدید صلح و آرامش تلقی خواهد کرد؛ و (چهارم) ایالات متحدهٔ امریکا در امور مستعمرات موجود اروپایی مداخله نخواهد کرد و وارد جنگ‌های صرفاً مربوط به اروپایی‌ها نخواهد شد. **دکترین**، بیش از یک سده، اساس سیاست خارجی امریکا را تشکیل می‌داد. در دوره‌های مختلف، **دکترین** اصلاح شد، مخصوصاً رئیس جمهور **پولک** در ۱۸۴۵ اعلام کرد «تنها مردم این قاره حق دارند دربارهٔ سرنوشت خود تصمیم‌گیری کنند» ـ و رئیس جمهور **تئودور روزولت** (ر.ک) در ۱۹۰۴، اعلام کرد که ایالات متحدهٔ امریکا «یک قدرت سیاسی بین المللی» برای قاره امریکا است. در ۱۹۱۲ سناتور **لوج**[2] قطعنامه‌ای در کنگره در راستای گسترش **دکترین مونرو** به قدرت‌های غیراروپایی (یعنی ژاپن) به تصویب رساند.

---

1. Monroe Doctrin
2. Lodge

اقادیر[1]. بندری کوچک در مراکش در ساحل اقیانوس اطلس. هنگامی که در ۱ ژوئیهٔ ۱۹۱۱، **آلمانی‌ها** کشتی جنگی موسوم به یوزپلنگ را به این بندر فرستادند و مدعی شدند که توسعه‌طلبی **فرانسوی‌ها** منافع آن‌ها را تهدید می‌کند، اقادیر به مرکز یک بحران بین‌المللی تبدیل شد. وزیر خارجهٔ آلمان، **کیدرلن ـ واچتر**[2] گمان می‌کرد که دسیسه‌های **فرانسه** در توافقنامهٔ پنج سال پیش در **آلخثیراس** (ر.ک) نقش برآب شده و به همین دلیل از تقویت خود برای تلافی‌جویی در برابر آلمان صرف نظر کرده است. به هر حال، این اقدام نیروی دریایی **آلمان** که کاملاً به **جبل الطارق** نزدیک شده بودند، زنگ خطر را برای **بریتانیا** به صدا درآورد زیرا این ناحیه مسیرهای حیاتی تجارت بریتانیا به شمار می‌رفت. بریتانیا می‌ترسید که **آلمانی‌ها** هوس بازگشت به اقادیر و تأسیس یک پایگاه دریایی در آنجا را در سر بپرورانند. در ۲۱ ژوئیه، وزیر دارایی، **لوید جرج** در یک سخنرانی در **مجلس اعیان**[3] قویاً به **آلمان** هشدار داد. **آلمانی‌ها** هر چند از آنچه به عنوان یک تهدید جنگی تلقی می‌کردند. به خشم آمدند، اما بی‌درنگ هر تصمیمی مبنی بر ضمیمهٔ خطهٔ **مراکش** را رد کردند. **فرانسه** به اندازهٔ **بریتانیا** احساس خطر نمی‌کرد و مدت چندین ماه برای پیدا کردن «غرامت» مناسب جهت **آلمانی‌ها** با آن‌ها مشغول مذاکره بود. مذاکرات در سپتامبر تقریباً متوقف شد و احتمال آغاز جنگ دوباره قوت گرفت، اما **آلمانی‌ها** عقب کشیدند و با امضای توافقنامه در ۴ـ۳ نوامبر برابر دریافت دو باریکه از خاک **کنگوِ** فرانسه، حق آن کشور بر **مراکش** را تأیید کردند. پس از آن **نیروی دریایی آلمان** عقب نشینی کرد. در بریتانیا، این بحران موجب شد که میان دریاداری و اداره **جنگ** همکاری نزدیک‌تری صورت بگیرد. این رویداد در برخی موارد، **بحران دوم مراکش** نامیده می‌شود.

اکانر، فیرگوس[4] (۱۸۵۵ـ۱۷۹۴) یک وکیل مدافعهٔ آتشین ایرلندی که در ۱۸۳۲ به عنوان یک رادیکال، از کرک[5] نمایندهٔ پارلمان شد، در ۱۸۳۵ به دلیل نداشتن شرایط لازم، کرسی خود را

---

1. Agadir
2. Kiderlen-Waechter
3. Mansion House
4. O'connor,Feargus
5. Cork

از دست داد و از آن پس یک **چارتیست** (نگاه کنید به چارتیزم) برجسته شد. او صاحب و سردبیر نورتن استار بود که دوره‌ای چاپ می‌شد، و جنبش نیرومند گروه شمالی را تحت نفوذ خود داشت. در ۱۸۴۷، **نمایندهٔ پارلمان** از ناتینگهام شد و در ۱۸۴۸، تظاهرات **چارتیست‌ها** را سازمان داد و سومین عرض حال بسیار مضحک را به **مجلس عوام** تقدیم کرد. در ۱۸۵۲، دیوانه شد اما به اندازه‌ای نفوذ داشت که سه سال بعد، هنگامی که در یک تیمارستان درگذشت، ۵۰۰۰۰ نفر در مراسم تدفین او شرکت کردند.

اکانل، دانیل[1] (۱۸۴۷ـ۱۷۷۵). در ۱۷۹۸ به **دیوان عالی بریتانیا** دعوت شد. در ۱۸۰۰ مبارزه بر ضد **قانون اتحاد** (ر.ک) را آغاز کرد و به عنوان «آزادی‌بخش» معروف شد. او **انجمن کاتولیک** را در ۱۸۲۳ تأسیس کرد و در ۱۸۲۸، از کانتی کلار[2] به **نمایندگی پارلمان** برگزیده شد اما چون **کاتولیک رومی** بود نتوانست بر کرسی **مجلس عوام** تکیه زند تا این که **قانون آزادسازی کاتولیک رومی** (ر.ک) ۱۸۲۹ به تصویب رسید. مردم ایرلند، انگیزه‌های او را از حمایت **ویگ‌ها** در دههٔ ۱۸۳۰ درنیافتند و او نفوذ عمدهٔ خود را از دست داد. اقدامات او برای سازمان دادن به جنبش توده‌ای به منظور نیل به **اتحاد** در ۱۸۴۳، به دلیل احتیاط او دربارهٔ حزب «**ایرلند جوان**» (ر.ک) که انقلابی‌تر بود، با شکست روبه رو شد.

اکتون، جان دالبرگ، بارون[3] (۱۹۰۲ـ۱۸۳۴). اکتون در ناپل زاده شد و تحصیلات خصوصی کرد. از آن‌جا که **کاتولیک رومی** بود و متون مذهبی او را محدود می‌کرد نمی‌توانست به کمبریج برود. در مونیخ وقت زیادی را صرف مطالعهٔ روی‌کردهای تاریخی کرد و تحت تأثیر دولینگر[4] قرار گرفت. اکتون در عین وفاداری صادقانه به مذهب کاتولیک، به اهمیت حیاتی آزادی سیاسی پی برد. به عنوان **عضو لیبرال پارلمان** از کارلو[5]، ۶۵ـ۱۸۵۹، انتخاب شد و یکی از دوستان نزدیک و مشاور **گلادستون** گردید و **گلادستون** در ۱۸۶۹ لقب اشرافی به او اعطا کرد. او خود را از پذیرش مصوبات **شورای واتیکان** در ۱۸۷۰ (ر.ک) دربارهٔ معصومیت

---

1. O'connell,Daniel
2. County Clare
3. Acton,John Dalberg,Baron
4. Dollinger
5. Liberal M.P. for Carlow

پاپ، ناتوان احساس کرد. مورد سرزنش اولیای کلیسا قرار گرفت، اما مانند بسیاری از دوستان آلمانی خود تا آنجا پیش نرفت که به «**کاتولیک‌های کهن**»[1] (ر.ک) بپیوندد. در ۱۸۹۵، اکنون استاد **تاریخ** دارای **کرسی سلطنتی** در **کمبریج** شد (در ۱۸۷۱ **متون مذهبی** در کمبریج را لغو کرده بودند) و نخستین آثار بزرگ صنفی، یعنی تاریخ معاصر کمبریج را برنامه ریزی کرد. خود اکتون مطلب زیادی ننوشت ـ اشتیاق او به تاریخ آزادی[2] پایان‌ناپذیر بود ـ اما هواداری‌های آزادمنشانه و احترام او نسبت به علمای آلمانی، تأثیر شگرفی در گسترش بررسی‌های تاریخی در بریتانیا و معاصران او داشت.

اکس ـ لا ـ شاپل(آخن)، کنگره[3] (۱۸۱۸). نخستین گردهمایی که موجب تشکیل سازمان کنگره (ر.ک) شد. چهار قدرت بزرگ ـ روسیه، پروس، اتریش، و بریتانیا ـ با پذیرش فرانسه در جمع خود، اتفاقشان را گسترش دادند و اشغال اراضی فرانسه که مدت پنج سال در ۱۸۱۵ تعیین شده بود پایان یافت. کنگره همچنین موضوع غرامات فرانسه را حل کرد؛ برای امنیت ناپلئون در سنت هلن تدابیری اندیشید؛ و بر تصمیم کنگره وین مبنی بر تأمین حقوق مدنی یهودی‌ها تأکید کرد. کنگرهٔ اکس اگر چه مسالمت‌آمیزتر از کنگره‌های بعدی بود، اما نخستین انگیزه را در بریتانیایی‌ها به وجود آورد تا مستقل از متفقین شرقی خود عمل کنند؛ کاسلری، پیشنهاد روسیه را مبنی بر اتفاقی که می‌توانست شکل حکومت‌های موجود در کشورهای گوناگون اروپایی را برای همیشه تضمین کند، رد کرد.

الجزایر. الجزیره پایگاهی برای «دزدان دریایی بربر» از سدهٔ شانزدهم بود که سربازان فرانسوی در پی یک توهین ملی به منظور کین‌توزی در ۵ ژوئیه ۱۸۳۰ آن را تصرف کردند. **الجزایری‌ها** (به رهبری عبدالقادر) تا ۱۸۴۵ پایداری نمودند. بسیاری از فاتحان فرانسه از شاهزادگان خاندان ارلئان بودند. مستعمره‌سازی الجزایر از سوی رهبران نظامی آغاز شد که به عنوان یک طبقه، نقش نامتناسبی در امور سیاسی الجزیره در هر زمان ایفا کرده‌اند. غالباً

---

1. Old Catolics
2. History of Liberty
3. Aix-la-Chapelle (Aachen),Congress of (1818).

سرکشی‌های داخلی فرصتی برای درگیری پیش آورده که به شکوه ارتش انجامیده و موجب پیروزی قاطع و ارزان آن‌ها شده است. جدی‌ترین سرکشی در ۱۸۷۱ شکل گرفت که نظام «وابستگی» را در پی داشت و به موجب آن، **الجزایر** وابسته به کشور اصلی **فرانسه** اعلام شد که با تصویب اقلیتی از جمعیت که **فرانسوی** شده بودند حکومت می‌کرد. گذشته از این، در حالی که **یهودی‌ها** در ۱۸۷۰ به حقوق سیاسی دست یافته بودند، **اعراب** در سرتاسر **جمهوری سوم** از این حقوق بی‌بهره بودند؛ در نتیجه، یکی از مسائل مورد مشاجرهٔ میان **مهاجران** واعراب، سیاست ضدسامی‌گرائی بود. در نوامبر ۱۹۴۲ قشون **متفقین** در **الجزیره** پیاده شد و در ۳ ژوئن ۱۹۴۳ «**کمیتهٔ ملی آزادسازی**» از سوی جنبش **فرانسهٔ آزاد دوگل** و دیگر سازمان‌های **فرانسوی**، تأسیس شد. ظهور ناسیونالیسم **عربی** و طرز تلقی سخت گیرانهٔ مسئولان نظامی، **الجزایر** را به موضوعی دردناک برای **جمهوری چهارم** تبدیل کرد و در ۱۹۵۸، در پی تهدید رهبران واحدهای چترباز ارتش در **الجزیره**، لطمهٔ بزرگی بر جمهوری مذکور وارد آمد. از ۱۹۵۴ یک نوع حالت جنگی اعلام نشده میان فرانسه و ملی گرایان **الجزایر** شکل گرفته بود که در مارس ۱۹۶۲ به این حالت پایان داده شد. چهارماه پس از آن، **فرانسه**، استقلال **الجزایر** را به رسمیت شناخت.

الجین، لرد[1] (جیمز بروس،[2] ۶۳-۱۸۱۱، در ۱۸۴۱ به عنوان هشتمین ارل جانشین پدر خود شد). فرزند سیاستمداری برجسته که در ۱۸۱۶، **سلطان**[3] را برانگیخت تا مجموعه‌ای از تندیس‌های مرمرین کهن، موسوم به «**مجموعهٔ الجین**»[4] را از معبد پارتنون[5] انتقال دهد. پسرش با دختر **لرد دورام** (ر.ک) ازدواج کرد و، در مقام وزیر مختار **کانادا** از ۱۸۴۷ تا ۱۸۵۶، به تکمیل گزارش معروف پدر همسرش پرداخت و مسئولیت اجرایی **کانادا** را برای نمایندگان مردم **کانادا** فراهم آورد. همچنین موفق شد میان **فرانسوی‌های کانادا** و **بریتانیایی‌های** آن کشور، روابط خوبی ایجاد کند. **الجین** در ۸-۱۸۵۷ فرماندهی یک لشکر

---

1. Elgin,Lord
2. James Bruce
۳. منظور، **سلطان عثمانی** است ـ م.
4. Elgin Marbles
5. Parthenon (معبدی باستانی در یونان).(م)

اعزامی به کانادا را پذیرفت و توانست معاهدات تین تسن (ر.ک) را منعقد سازد. در ۱۸۶۲، به عنوان دومین نایب السلطنهٔ هند برگزیده شد، اما تنها یک سال پس از آن، در هند چشم از جهان فرو بست.

الکساندر، پادشاه یوگسلاوی (متولد ۱۸۸۸، پادشاهی ۳۴ـ۱۹۲۱). عضوی از خاندان کاراژرژویچ[1] که در ۱۹۰۳ بر تخت پادشاهی صربستان نشست. در ژوئیه ۱۹۱۴ پدر بیمار او، پتر پادشاه صربستان، الکساندر را وادار کرد که ولایتعهدی را بپذیرد، و در آن سمت، ارتش صربستان را در عقب نشینی از آلبانی در ۱۹۱۵ همراهی کرد و سرانجام سرپرستی سازماندهی دوبارهٔ یک واحد جنگی درکرفو[2] را به‌عهده گرفت. در ۱ دسامبر ۱۹۱۸، او نیابت سلطنت قلمرو صرب‌ها،کروات‌ها، و اسلوونی‌ها را پذیرفت، و در اوت ۱۹۲۱ جانشین پادشاه شد. منازعات سخت میان صرب‌ها وکروات‌ها به تیراندازی و زد و خورد در پارلمان بلگراد انجامید و این موجب شد که الکساندر دیکتاتوری سلطنتی برقرار کند (۶ ژانویه ۱۹۲۹). در اکتبر بعد رسماً نام قلمرو خود را به «یوگسلاوی» تغییر داد در حالی که به هزینهٔ دیگر ملیت‌ها از سیاستی پیروی می‌کرد که به سود صرب‌ها بود. در سیاست خارجی با چک‌ها و رومانیایی‌ها در «اتفاق صغیر» همکاری داشت و در پایان عمر خود می‌کوشید روابط میان کشورهای بالکان را بهبود بخشد. او در ۹ اکتبر ۱۹۳۴ به هنگام یک دیدار رسمی از فرانسه، به‌دست تروریستی که در خدمت جنبش افراطی ناسیونالیستی کرواسی، یعنی استاشه[3] بود، به قتل رسید. پتر دوم پسر یازده سالهٔ الکساندر جانشین او شد و شاهزاده پل پسر عموی الکساندر، ریاست نیابت سلطنت او را از ۱۹۳۴ تا ۱۹۴۱ به‌دست گرفت.

الکساندر اول، تزار روسیّه (متولد ۱۷۷۷؛ دوران تزاری ۲۵ـ۱۸۰۱). پسر «تزار دیوانه» پل‌اول که به اشارهٔ ضمنی الکساندر کشته شد. خود الکساندر فردی ناتوان بود و نشانه‌هایی از روان گسیختگی در او دیده می‌شد؛ سیاست او پر از دودلی و تضاد آشکار بود. او در جنگِ

---

1. KaradJordJevic 2. Corfu 3. Ustase

اتحادیه سوم در ۱۸۰۵ شرکت کرد، اما هنگامی که قشون او در **فریدلند**[1] (۱۴ـ۱۳ ژوئن ۱۸۰۷) تار و مار شد، با ناپلئون از در صلح درآمد و در **تیلسیت**[2] (ر.ک) با او ملاقات کرد و در ابتدا او را بسیار ستود. بعدها سیاست اقتصادی ناپلئون، طرز برخورد او با **آلمان** و مسائل **لهستان**، و ازدواج با یکی از شاهزادگان **هابسبورگ**، موجب بیزاری الکساندر از ناپلئون گردید. هنگامی که ناپلئون در ۱۸۱۲ به روسیّه حمله کرد، تزار در سنت **پترزبورگ** به سر می‌برد، اما در جنگ **اتحادیهٔ چهارم** فرماندهی سربازانش را خود به‌عهده داشت. او در ۳۱ مارس ۱۸۱۴ به همراه متفقین خود وارد **پاریس** شد و نخستین پادشاه مهاجمی بود که پس از **هنری پنجم** پادشاه انگلستان (۱۴۲۰) به این شهر وارد گردید. او در **کنگرهٔ وین** حضور یافت و پافشاری‌اش بر تأسیس **مملکت لهستان** زیر نظر خود او، زنگ خطر را برای متفقین سابق او به صدا درآورد. پس از آن که از [جنگ] **واترلو** به **پاریس** بازگشت، اندیشهٔ پر از ابهام خود را دربارهٔ انجمن مسیحیت، «**اتحاد مقدس**» (ر.ک) ابراز داشت. اگرچه نگرانی از «**انقلاب**» ذهن او را مشغول کرده بود اما برخی مقاصد آزادی خواهانه توسط معلمش **لاهارپ**[3]، و اشراف لهستانی، **آدام چارتوریسکی**[4] که از دوستان صمیمی الکساندر بود، در اندیشه او شکل گرفته بود. از ۱۸۰۷ تا ۱۸۱۱، **اسپرانسکی**[5] (ر.ک) مرکزیت ادارهٔ امپراتوری را اصلاح کرد، اما الکساندر در سال‌های بعد تحت سلطهٔ دو مرتجع یعنی **ژنرال آراکچیف**[6] (۱۸۳۴ـ۱۷۶۹) و **آرچیماندریت فوتیوس**[7] (۱۸۳۸ـ۱۷۹۲) قرار گرفت، که اولی شیوهٔ «**مستعمرات نظامی**» ستمگرانه را پی‌ریزی کرد و دومی به شدت از بیگانگان متنفر بود. خود الکساندر به طور ادواری به جنون مذهبی دچار بود و در ۱ دسامبر ۱۸۲۵ در **تاگانروگ**[8] به مرگ مرموزی درگذشت. در روسیّه، شایعه قوی بر سر زبان‌ها بود مبنی بر این که تزار نمرده بلکه به **سیبری** گریخته و به نام **فئودور کاسمیچ**[9] گوشه نشینی اختیار کرده و تا ۱۸۶۴ زنده بوده است. اولیای امور برای تسکین این شایعات در ۱۸۶۵ تابوت الکساندر را گشودند و آن را خالی یافتند.

---

1. Friedland
2. Tilsit
3. La Harp
4. Adam Czartoryski
5. Speransky
6. General Arakcheyev
7. Archimandrite Photius
8. Taganrog
9. Feodor Kusmitch

الکساندر دوم، تزار روسیه (متولد ۱۸۱۸، دوران تزاری ۸۱ـ۱۸۵۵). در میانهٔ **جنگ کریمه** جانشین پدرش **نیکلای اول** شد. او بسیاری از هرج و مرج‌های جنگ را ناشی از نهادهای باستانی و اعمال فشارهای ستمگرانه تشخیص داد و به همین علت یک سلسله اصلاحات نوگرایانه، در تمام سطوح زندگانی روس‌ها به عمل آورد. بزرگترین این اصلاحات «**آزادسازی سرف‌ها**» (ر.ک) در ۱۸۶۱ بود. در پی آن تغییراتی در مجموعهٔ قوانین (۱۸۶۲) انجام گرفت؛ یک واحد جدید حکومت محلی، زمستتو[1] (ر.ک) ایجاد شد؛ تحصیلات دبیرستانی تشویق شد و اصلاحاتی در دانشگاه‌ها صورت گرفت؛ و در ادارهٔ ارتش تغییراتی به عمل آمد و روش سربازگیری اجباری غیرمنصفانه را عوض کردند. ضمناً راه‌آهن جدید، صادرات غلهٔ روسیه را به نحو چشمگیری افزایش داد و مؤسسه‌های اعتباری رشد قابل توجهی یافتند. اما تا ۱۸۶۶، ناآرامی در **لهستانِ** روسیه و سوء قصد به جان تزار، راه را برای مرتجعان و روی‌کرد به استبداد را باز کرد. **گورچاکف**[2] **وزیر امور خارجهٔ** او (ر.ک) به توافق‌های ارزشمندی با **بیسمارک** دست یافت، اما الکساندر که در دههٔ هفتاد عمر خود بیشتر به سیاست توسعه‌طلبی در کشورهای بالکان علاقه داشت، افسار **پان‌اسلاویسم** (ر.ک) را تقریباً رها کرده بود و سربازانش را در ژانویهٔ ۱۸۷۸ در نزدیکی حومه‌های قسطنطنیه می‌دید. روسیه در **آسیای مرکزی** نیز به پیشرفت‌های ارضی نایل شده بود و با تصرف **بخارا** و **سمرقند** در ۱۸۶۸ و تحرکات در مرزهای **افغانستان**، نگرانی‌هایی را در بریتانیا برانگیخته بود. در همان حال، انجمن انقلابی در سنت **پترزبورگ** و **کیف** در حال گسترش بود؛ یک گروه تروریستی مخفی یعنی «**ارادهٔ ملت**»[3] در ۱۸۷۹، الکساندر را به دلیل ناتوانی در فراخوانی **مجلس مؤسسان**[4] به مرگ محکوم کرد. او پس از آنکه که چندین بار از مرگ حتمی جان سالم بدر بود، سرانجام به وسیله بمبی که یک دانشجوی **لهستانی** در ۱۳ مارس ۱۸۸۱ به سوی او پرتاب کرد، کشته شد. او صبح همان روز، بدون اطلاع مردم، موافقت خود را با تحدید اصلاحات قانون اساسی اعلام کرده بود؛ با مرگ او، این پیشنهادها مسکوت ماند.

---

۱. (Zemstvo) در منابع دیگر از جمله تاریخ جهان نو، ج ۲، ص ۳۹۱، Zemstvos (زیمست وز) آمده است ـ م.

2. Gorchakov　3. The people's Will　4. Constituent Assembly

الکساندر سوم، تزار روسیه (متولد ۱۸۴۵؛ دوران تزاری (۹۴ـ۱۸۸۱). جانشین پدرش **الکساندر دوم** شد. او سلطانی مستبد مطلق بود و در سرتاسر دوران سلطنت برای ایجاد موانع سیاسی از پلیس کمک گرفت و نمایندهٔ شورای مقدس کلیسا، **کنستانتین پوبدنستسف**[1] (ر.ک) را مشاور خود قرار داد. الکساندر از دادن هرگونه امتیازی به لیبرالیسم خودداری کرد و بر تقویت سلطهٔ روسیه بر تمام ملیت‌های داخل امپراتوری تأکید داشت. مردم **یهود** رنج ویژه‌ای را متحمل شدند. محدودیت‌های وحشیانه، معروف به «**مقررات موقت**» (که سی سال به طول انجامید)، در مه ۱۸۸۲ بر **یهودی‌ها** تحمیل شد. نارضایی‌های سیاسی به طور پنهانی آغاز شد، نخستین گروه **مارکسیستی** روسیه در ۱۸۸۳ در پترزبورگ شکل گرفت. علی رغم اصول استبداد مطلق که الکساندر با **امپراتوران** همتای خود در **برلین** و **وین** در آن سهیم بود، پس از بحران بر سر **بلغارستان** در ۶ـ۱۸۸۵، نتوانست روابط سیاسی خود را با **اتفاق امپراتوران سه‌گانه**[2] (ر.ک) حفظ کند. الکساندر تا ۱۸۹۱ چنان به شیوه‌های پلیسی **آلمان** بدگمان بود که شخصاً درخواست کرد تا به همراه یک اسکادران دریایی **فرانسه**، ازکرونشتاد دیدار کند. این بازدید آغازگر تغییراتی شد که به پیمان نظامی میان روسیه و فرانسه در اوت ۱۸۹۲، انجامید. **اتحاد فرانسه ـ روسیه** (ر.ک) اگر چه رسمی بود اما در ژانویه ۱۸۹۴، ده ماه پیش از مرگ الکساندر، پنهانی مورد تأیید قرار گرفت. الکساندر در سالهای آخر سلطنت خود با پشتیبانی از برنامه‌های **ویت**[3] (ر.ک) توسعه قلمرو روسیه در **شرق دور** را تشویق کرد و اجازه داد تا **راه آهن ماورای سیبری** (ر.ک) ساخته شود.

امپراتوری اتریش. از ۱۸۰۴ آغاز می‌شود که در آن هنگام **فرانسوای دوم** دریافت **امپراتوری مقدس روم** (ر.ک) به پایان خود رسیده و او خود را **فرانسوی اول امپراتور اتریش** نامید. به دلیل **جنگ‌های دوران ناپلئون**، اراضی‌ای که قلمرو امپراتوری اتریش را تشکیل می‌داد تا امضای **معاهدهٔ وین** (۱۸۱۵) سروسامان نیافته بود؛ همچنین **امپراتوری اتریش ـ مجارستان** که در اصل بوهم[4]، موراوی[5]، گالیسی[6]، سیلزی[7]، اسلواکی، ترانسیلوانیا[8]،

---

1. Konstantin Pobedonostsev 2. Dreikaiserbund 3. Witte

۴. ناحیه‌ای در چکسلواکی (فرهنگ فارسی معین) ـم.

۵. موراوی: چکسلواکی مرکزی (تاریخ تمدن، ویل دورانت، ج ۱۰، بخش ۲، ص ۴۸۲) ـم.

۶. بخشی از شوروی و لهستان (فرهنگ فارسی معین) ـم.

۷. ناحیه‌ای در اروپای مرکزی و در کنار رود ادر و بخشی از چکسلواکی (فرهنگ فارسی معین) ـم.

۸. بخشی از رومانی (تاریخ تمدن، ویل دورانت، ج ۸، ص ۹۰۱) ـم.

بوکووینا[۱]، کرواسی ـ اسلوونی، کارنیول[۲]، گوریزیا[۳]، ایستریا[۴]، دالماسی[۵]، لمباردی و ونیز را دربر می‌گرفت. یازده ملیت مختلف، بدون وحدت جغرافیایی یا اقتصادی، بنیان اجرایی حکومت مرکزی را در هم ریخت و امپراتوری در سر تا سر موجودیت خود با مردمی که تحت انقیاد داشت (در آغاز، ایتالیایی‌ها، بعداً رومانیایی‌ها و اسلاوهای جنوبی) و آن‌ها مایل به اتحاد با دیگر هم‌نژادان خود در یک ملت ـ دولت در خارج از مرزهای امپراتوری بودند، جنگ‌های پرتلفاتی انجام داده بود. سلسلهٔ هابسبورگ که در پی ایجاد موازنهٔ قدرت ملی در داخل امپراتوری بود، ملیت این یکی را در برابر آن دیگری (به ویژه در انقلاب ۱۸۴۸، ر.ک) نادیده می‌گرفت تا این که در ۱۸۶۷ به واسطهٔ اسگلیش (ر.ک) با پذیرش درخواست‌های مجارها ناچار از تغییر ساختار امپراتوری شد. تبعیدی‌های سیاسی که از پشتیبانی متفقین در جنگ جهانی اول در نیل به استقلال برانگیخته شده بودند (به ویژه مازاریک (ر.ک))، تجزیهٔ امپراتوری را اجتناب‌ناپذیر ساختند. معاهدات سن ژرمن و تریانن در ۲۰ـ۱۹۱۹، فروپاشی امپراتوری را به رسمیت شناخت.

امپراتوری دوم[6]. شیوه رسمی حکومت فرانسه از ۲ دسامبر ۱۸۵۲ تا ۳ سپتامبر ۱۸۷۰، دوران سلطنت ناپلئون سوم (ر.ک). این نظام تا ژانویهٔ ۱۸۷۰ به صورت خودکامه باقی ماند تا این که اصلاحات سیاسی، رژیم را به پادشاهی مشروطه تبدیل کرد. گاهی این نظام را «امپراتوری لیبرال» می‌نامند.

امپراتوری عثمانی[7]. نامی که عموماً به امپراتوری ترک‌ها داده‌اند. سلسلهٔ عثمانی از اواخر سدهٔ سیزدهم بر اراضی آناتولی حکومت می‌کردند، و به سرعت به داخل اروپا راه یافتند، در

---

۱. به اکراین تعلق داشت (تاریخ جهان نو، ج ۲، ص ۴۵۹) ـ م.
۲. محل اقامت اسلوونی‌ها که در ۱۹۱۹ بین یوگسلاوی و ایتالیا تقسیم شد (فرهنگ فارسی معین) ـ م.
۳. شهری در ایتالیا در مرز یوگسلاوی (فرهنگ فارسی معین) ـ م.
۴. شبه جزیره کوهستانی دریای آدریاتیک (تاریخ تمدن، ویل دورانت، ج ۱۰، بخش ۱، ص ۳۱۱) ـ م.
۵. ناحیه‌ای در یوگسلاوی (فرهنگ فارسی معین) ـ م.

6. Second Empire
7. Ottoman Empire

۱۴۵۳ قسطنطنیه را گرفتند، و به عنوان خاندان حکومتگر امپراتوری ترک‌ها باقی بودند تا این که **مصطفی کمال** (ر.ک) در ۱۹۲۲ سلطانی را لغو کرد. امپراتوری عثمانی در سدهٔ شانزدهم به اوج خود رسید، از خلیج فارس تا مراکش در جنوب، و از کریمه تا دامنه‌های وین در شمال گسترش یافت. امپراتوری در ۱۶۸۳ با شکست در تصرف وین دچار انحطاط شد؛ انحلال قریب الوقوع امپراتوری عثمانی، آشکارا به مسائل سیاسی‌ای در اواخر سدهٔ نوزدهم منجر شد که به **مسئله شرق** (ر.ک) شهرت دارد، اما امپراتوری تا پایان **جنگ جهانی اول** تکیه‌گاه این یا آن **قدرت بزرگ** بود.

امپراتوری مقدس روم[1]. بخش گسترده‌ای از خاک آلمان و شمال ایتالیا که اتوی[2] اول آن را متحد ساخت و در ۹۶۲ به‌دست پاپ تاج امپراتوری بر سر گذاشت. امپراتور در سده‌های میانه مظهر تلاش برای ابقای سنن روم باستان به منظور وحدت اروپا به حساب می‌آمد و این تفکر قداستی به او می‌بخشید که از مفهوم الهی مسیحیت ناشی می‌شد، اما برخورد دائمی با پاپ های بعدی به آن معنی بود که تا سدهٔ پانزدهم امپراتوری اندکی فراتر از مناسبات قانونی با ایالات آلمان رفتار می‌کرد. از ۱۲۷۳ خاندان **هابسبورگ** (ر.ک) امپراتوری را در دست گرفت. این سلسله ترجیح می‌داد که تلاش خود را بر گسترش سلسله و ضمیمهٔ بسیاری از سرزمین های خارج از مرزهای امپراتوری متمرکز کند. **ناپلئون** هنگامی که درصدد برآمد تا یک امپراتوری فرانسوی برقرار کند، بر الغاء رسمی امپراتوری مقدس روم تأکید کرد (ژوئن ۱۸۰۶). از آن به بعد، فرانسوای دوم آخرین امپراتور سلسله، به عنوان امپراتور اتریش به فرمانروایی پرداخت.

امپراتوری نخست فرانسه[3]. فرمانروایی ناپلئون اول از ۱۸۰۴ تا ۱۸۱۴، و از مارس تا ژوئن ۱۸۱۵. لازم به گفتن است که ناپلئون با لقب «امپراتور فرانسه» تاجگذاری کرد و این بیانگر حکومت او بر سرزمین‌هایی بود که مرزهای آن گسترده‌تر از مرزهای قدیم پادشاهی فرانسه

---

1. Holy Roman Empire
2. Otto
3. Empire France,The First

بود. بنا بر آن، در ۱۸۱۱، مرزهای فرانسه در اوج گستردگی خود، از **لوبک**[۱] در **بالتیک** تا **گایتا**[۲]، جنوب رم امتداد داشت و شامل قطعه‌ای از کنارهٔ دالماسی[۳] بود. اصطلاح نخستین **امپراتوری** در خلال **امپراتوری دوم** (ر.ک) در ۷۰ـ۱۸۵۲ شکل گرفت.

امپریالیسم[۴] اصطلاحی که غالباً در معنی منفی مورد سوء استفادهٔ سخنگویان سیاسی قرار گرفته است. از دیدگاه تاریخی، شاید بتوان آن را برای دوره‌های گوناگونی نسبت داد که در هر دوره‌ای اختلافی جزئی در معنی آن دیده می‌شود. در سدهٔ نوزدهم، **امپریالیسم** بیانگر پافشاری یک ملت بر تحصیل، اداره، و ترقی سرزمین‌های کمتر توسعه یافته از نظر مادی بود که در وهلهٔ نخست عمدتاً برای کسب اعتبار تجاری انجام می‌گرفت، اما گاهی در مقابل با خطری بزرگ (واقعی یا خیالی) روبرو می‌شد. افزایش انبوه جمعیت در کشور اصلی، نیاز به بازار برای کالاهایی که در تولید انبوه قرار داشتند و منابع تازه برای مواد خام، از جملهٔ مسائل **امپریالیسم** در این مرحله به حساب می‌آمد. در همان ایام، نیکبختی جهان امپراتوری، تخیل میلیون‌ها تحصیل کردهٔ جدید را بر می‌انگیخت. در **بریتانیا**، **انجمن‌اتحاد امپراتوری**[۵] (تأسیس در ۱۸۸۴) و کتاب‌های **سرچارلز دیلک**[۶] (بریتانیای کبیر[۷]، ۱۸۷۰) و **سرجان سیلی**[۸] (توسعهٔ انگلستان[۹]، ۱۸۸۳) مشوق این طرز فکر بودند. آثار تاریخی **جی. ا. فرود**[۱۰] (۹۴ـ۱۸۱۸)، رمان‌های **رایدرهاگارد**[۱۱] (۱۹۲۵ـ۱۸۵۶) و بالاتر از همه، نظم و نثر **رودیارد کیپلینگ**[۱۲] (۱۹۳۶ـ۱۸۶۵، نخستین کتاب در ۱۸۹۰ منتشر شد) به این اندیشه تحرک بیشتری دادند. بهبود شیوه‌های ارتباطات و کسب معلومات بهتر دربارهٔ پزشکی، **قدرت‌های بزرگ اروپایی** را در دههٔ ۱۸۸۰ و ۱۸۹۰ قادر کرد پا را از مسیرهای کاشفان اولیه فراتر نهند و فکر «تلاش برای آفریقا» را در سر بپرورانند. این ممالک آفریقایی را گاهی شرکت‌های مجاز توسعه می‌دادند (این شیوه را **بریتانیا** در **نیجریه**، **کنیا**، و **ردزیا** اعمال می‌کرد)، گاهی

---

1. Lubeck
2. Gaeta
3. Dalmatia
4. Imperialism
5. Imperial Federation League
6. Sir Charles Dilke
7. Greater Britain.
8. Sir John Seeley
9. The Expansion of England
10. J.A.Froude
11. Rider Haggard
12. Rider Haggard

دولت‌ها مستقیماً به این اقدام دست می‌زدند (مثلاً اقدام آلمان در مورد کامرون)، و گاهی از طریق قراردادهایی خصوصی این عمل انجام می‌گرفت. (مثلاً قرارداد لئوپلد دوم پادشاه بلژیک در کنگو، ر.ک). بیسمارک برای رفع بحران ناشی از تقسیم آفریقا، در ۵-۱۸۸۴ به کنفرانس برلین (ر.ک) متوسل شد. جاه‌طلبی‌های دو رقیب امپریالیست یعنی بریتانیا و فرانسه در آفریقا موجب شد که دو کشور در ۱۸۹۸ بر سر بحران فاشودا (ر.ک) وارد جنگ شوند. توسعه‌طلبی امپریالیستی به آفریقا محدود نمی‌شد: ایالات متحدهٔ امریکا در دههٔ ۱۸۹۰ کمربندی از پایگاه‌های اقیانوس اطلس را به دست آورد؛ فرانسه به هندوچین کشیده شد؛ و توسعه‌طلبی ارضی روس‌ها به منچوری و چین شمالی امتداد یافت و موجب رویارویی آن کشور با ژاپنی‌ها شد که دست‌اندازی به کره و فرمز را آغاز کرده بودند (نگاه کنید به جنگ روسیه و ژاپن). پس از جنگ جهانی اول، امپریالیسم بیشتر به شیوهٔ نفوذ اقتصادی روی آورده تا شیوهٔ تسلط سیاسی.

ام دورمان[1]. شهرک مقابل خارطوم در طول نیل که خلیفه از ۱۸۸۵ به بعد آن را پایتخت سودان (ر.ک) قرار داده بود. محل نبرد در ۲ سپتامبر ۱۸۹۸، که در آن کیچنر (ر.ک) درویش‌ها را شکست داد و قدرت خلیفه را بر هم زد و تسلط انگلستان ـ مصر را بر نیل علیا برقرار کرد.

امیرنشین‌های دانوب[2]. مولداوی[3] و والاشی[4]، مسلط بر دهانه‌های دانوب. از نیمهٔ سدهٔ پانزدهم در تیول ترک‌ها قرار گرفت و تا اعلام استقلال رومانی در ۱۸۷۷، رسماً بخشی از امپراتوری ترک‌ها باقی ماند. بنابر معاهدهٔ کوچوک قینارجی[5] در ۱۷۷۴، ترک‌ها حق روسیّه را در مداخله امور مردم مسیحی امیرنشین‌ها، پذیرفتند. روسیه، امیرنشین‌ها را از ۱۸۲۹ تا ۱۸۳۴ در اختیار خود گرفت و خودمختاری کامل آن‌ها را تأیید کرد و در ۱۸۴۸ برای جلوگیری از قیام ملی در والاشی به آنجا بازگشت، سپس در ۱۸۵۱ از والاشی عقب نشست. در ژوئیه ۱۸۵۳، روس‌ها دوباره امیرنشین‌ها را تصرف کردند تا به این ترتیب، ترک‌ها را در

---

1. Omdurman
2. Danubian Principalities
3. Moldavia
4. Wallachia
5. Kuchuk KainardJi

خلال کشمکش‌هایی که منجر به جنگ کریمه شد، تحت فشار قرار دهند. از آوریل ۱۸۵۴ تا مارس ۱۸۵۷، اتریش، امیرنشین‌ها را (با رضایت روس‌ها و ترک‌ها) در تصرف داشت تا آرامش در دانوب سفلی حفظ شود. قدرت‌های بزرگ، در ۱۸۵۶، بنا به معاهدهٔ پاریس، امیرنشین‌ها را تأیید کردند و، دو سال بعد، تصویب کردند که در مولداوی و والاشی، سازمان اداری مستقل، اما یکسان، ایجاد شود. قانونگذاران دو امیرنشین در ۱۸۶۲ متحد شدند و نام «رومانی» (ر.ک) را برگزیدند.

انجمن اصلاح تعرفه[1]. حرکتی که جوزف چمبرلین در ۴-۱۹۰۳ آن را به راه انداخت. چمبرلین در اصل در نظر داشت، از انجمن به منزلهٔ ماشینی برای اندیشه‌های برتری امپراتوری (ر.ک) خود استفاده کند، اما این حرکت به حمایتی معتدل از صنایع بریتانیا که به نظر می‌رسید در رقابت با آلمان جداً تهدید می‌شود، انجامید. انجمن در میان رأی دهندگان، پیروان زیادی به دست نیاورد. فعالیت‌های آن پراکنده بود و محافظه‌کاران و حزب وحدت‌طلبان را آشفته کرد و در انتخابات عمومی ژانویه ۱۹۰۶ حزب را به شکست سختی دچار ساخت.

انجمن ضد قانون غلّه[2]. جنبشی به مرکزیّت منچستر که در ۱۸۳۹ برای حمایت از تجارت آزاد و مخصوصاً به منظور لغو مقررات واردات غلّه (قانون غلّه، ر.ک) شکل گرفت. این انجمن را ریچارد کوبدن[3] (ر.ک) و جان برایت[4] (ر.ک) رهبری می‌کردند. این نخستین مبارزهٔ بزرگ ملی بود که به منظور اصلاحات انجام گرفت و برای سازماندهی مناسب توده‌های به هیجان آمده، از تمامی رویکردها ــ فشار بر گردهمایی بزرگ نمایندگان پارلمان در سراسر بریتانیا، جزوه‌ها (که به ارزانی از طریق پست ارزان در سرتاسر کشور در اختیار انتخاب‌کنندگان قرار می‌گرفت)، و آرای اولیهٔ افکار عمومی ــ سود می‌جست. دلیل موفقیت جنبش عبارت بود از قدرت بیان رهبران، سادگی و روشنی مقاصد، گستردگی سازمان، و نماد بودن آن به عنوان

---

1. Tariff Reform League 2. Anti Cornlaw League. 3. Richard Cobden.
4. John Bright.

«گرسنگی سال‌های دههٔ چهل[1].» تبلیغات این گروه، پس از برداشت محصول در ۴۱-۱۸۳۱ و برداشت‌های بیشتر در ۴-۱۸۴۲ بسیار موفقیت‌آمیز بود. تابستان بارانی ۱۸۴۵ و همزمانی آن با عدم موفقیت در تولید سیب زمینی ایرلندی، توانایی **انجمن** را برای مبارزه کاهش داد و مذاکرات **پیل** درباره **تجارت آزاد** پایان یافت. قانون غلّه در ۱۸۴۶ لغو شد.

انجمن فابیان[2]. نهضتی که در ۱۸۸۴ به منظور ترویج اندیشه‌های سوسیالیستی در میان در جمعیت تحصیلکرده و تلاش برای اعمال اصول سوسیالیسم در بریتانیا شکل گرفت و اعضای آن عمدتاً از روشنفکران طبقهٔ متوسط بودند. برنارد شاو[3] (۱۹۵۰-۱۸۵۶) و سیدنی[4] و بئاتریس وب[5] (۱۹۴۳-۱۸۵۸، ۱۹۴۷-۱۸۵۹) جزو نخستین فابیان‌ها به حساب می‌آمدند. **فابیان‌ها** انقلاب **مارکسیستی** را رد می‌کردند. آنها معتقد بودند که سوسیالیسم سرانجام در نتیجهٔ مقبولیت جهانی به پیروزی خواهد رسید منتهی پس از طی دورهٔ طولانی از تحولات سیاسی، این اندیشه تحقق خواهد یافت ـ بعدها **سیدنی وب** آن را «آهستگی گریزناپذیر» نامید. **فابیان‌ها** تدابیری هم برای سوسیالیسم شهری و بهبود اوضاع کارگران اندیشیدند. **انجمن** در ۱۸۸۶ با انتشار مقالات فابیان به شهرت رسید و در ۱۹۰۰ به عضویت **کمیتهٔ نمایندگان کارگران**[6] (بعدها، حزب کارگر (ر.ک)) درآمد. **انجمن**، سرانجام درصدد برآمد صرفاً به عنوان کارگزار تحقیقاتی **حزب کارگر** عمل کند. نام **انجمن** از **کوینتوس فابیوس ماکسیموس**[7] سردار رومی در دومین **جنگ پونیک**[8] سرچشمه می‌گرفت که از جنگ تمام عیار با**کارتاژی‌ها** خودداری می‌کرد و ترجیح می‌داد آنها را با عملیات فرسایشی ناتوان سازد.

---

1. Hungry Forties.
2. Fabian Society.
3. برندهٔ جایزهٔ ادبی نوبل (۱۹۲۵)، برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به پیام (**اطلاعات عمومی**)، ص ۵۷۶. ـم.
4. Sidney.
5. Beatrice Webb.
6. Labour Representation Committee.
7. Quintus Fabius Maximus.
8. جنگ‌های پونیک (punic) میان **رومی‌ها** و **کارتاژی‌ها** درگرفت و از ۲۶۴ تا ۱۴۶ قبل از میلاد به طول انجامید. علت شهرت این جنگ‌ها به **پونیک** آن بود که شهر **کارتاژ** را **فنیقی‌ها** بنا نهاده بودند و در زبان **ایتالیایی** به **فنیقی‌ها**، **پونیک** می‌گفتند. برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به تاریخ اروپا (یونان، رم، قرون وسطی)، ص ۴۸-۱۴۴. ـم.

انجمن فینیان[1]. نهضتی انقلابی در ایرلند که در اصل میان مهاجران ایرلندی در ۱۸۵۸ توسط **جیمز استفنس**[2] در **ایالات متحدهٔ آمریکا** شکل گرفت، اما در ۱۸۶۵ در ایرلند گسترش یافت. این نام از فیانا[3]، اسب‌های افسانه‌ای ایرلند گرفته شده بود. **فینیان‌های آمریکایی** در مه ۱۸۶۶ حمله‌ای را در مرز **کانادا** به نمایش گذاشتند. **فینیان‌های ایرلند** نیز در تلاش برای گرفتن **چستر** (فوریه ۱۸۶۷) به قرارگاه‌های پلیس هجوم بردند و کوشیدند زندان **کلرکنول**[4] را خراب کنند (۱۲ نفر کشته شدند). اختلاف میان استفنس و دیگران رهبران تندرو (و تقبیح **فینیان‌ها** از سوی سران روحانی **کاتولیک**) از گسترش سرکشی جلوگیری کرد و **نهضت** در ۱۸۶۸ منحل شد. به هر حال، **فینیان‌ها** موجب ناتوانی **گلادستون** در الویت قرار دادن موضوع **ایرلند** بودند.

انزوای باشکوه[5]. سیاست خارجی بریتانیا در دولت **سالیسبوری** در ۱۹۰۲-۱۸۹۵ غالباً به عنوان اصلی توصیف شده که براساس «انزوای باشکوه» قرار داشته است. در حالی که دیگر **قدرت‌های بزرگ اروپایی** در مقابل دو اردوگاه رقیب به ملایمت تمایل داشتند، **بریتانیا** در سایهٔ قدرت نیروی دریایی خود، تا ۱۹۰۲-که قرارداد تحدید آب‌های **خاوردور** با ژاپن منعقد شد- وارد هیچ اتحادی نشده بود. اما، اشتباه خواهد بود اگر تصور شود که انزوای **سالیسبوری** در تمام موارد مفید بوده است. او دوست نداشت برای انجام اموری که در شرایط فرضی در آینده در برخی اوقات ممکن به نظر می‌رسید محدودیت ایجاد کند، بلکه برای محدود ساختن توافقات در اهداف خاص آمادگی داشت؛ **توافقات مدیترانه** (ر.ک) را با **ایتالیا** و **اتریش ـ مجارستان** انجام داد و در هرج و مرج **کرت**[6] در ۱۸۹۶ با **فرانسه** و **روسیّه** همکاری کرد. عبارت «انزوای باشکوه» را پارلمان **کانادا** مطرح کرد (۱۶ ژانویه ۱۸۹۶) و شش روز بعد تایم آن را به عنوان تیتر برگزید (در گزارش سخنرانی جوزف چمبرلین)، و **سالیسبوری** نخستین بار در **گیلدهال**[7] در سخنرانی ۹ نوامبر ۱۸۹۶، در ملایمتی کنایه‌آمیز برای سرزنش منتقدان خودپسند پارسانمای خود به آن متوسل شد. این طعنه‌آمیز است

1. Fenian Brotherhood.
2. James Stiphens.
3. Fianna.
4. KLerKenwell.
5. Splendid Isalotion.
6. Crete.
7. Guildhall.

سالیسبوری که همواره انزوای کامل را فاجعه تلقی می‌کرد، بایستی عبارتی را به سیاست خود پیوند دهد که از سوی نویسنده‌ای دیگر مطرح شده بود.

انقلاب روسیّه و جنگ داخلی[1]. انقلاب ۱۹۱۷ روسیّه یکی از عوامل تشدید کنندهٔ طرحی بود که خودکامگی را پس از شکست در کریمه (۱۸۵۶) و خاور دور (نگاه کنید به انقلاب ۱۹۲۵) تضعیف کرده بود. اگرچه ریشه‌های آن به ناسازگاری قدرت مرموز تزاری با یک جامعهٔ در حال صنعتی شدن برمی گردد، اما علت آنی شورش، ناتوانی نظام موجود در ادارهٔ جنگ بود. روسیّه در مدت دو سال و نیم، پنج و نیم میلیون تلفات داشت؛ مهمات سربازان کافی نبود، شهروندان غذای کافی در اختیار نداشتند؛ نظام حمل و نقل دچار آشفتگی بود؛ و دولت چنان به گروه‌های کوچک کینه جو تقسیم شده بود که، در دوازده ماه آخر دوران تزاری، چهار نخست وزیر، سه وزیر جنگ، و سه وزیر خارجهٔ مختلف وجود داشتند. دو گروه بزرگ انقلابی موجود بود؛ روشنفکران لیبرال، که معتقد بودند روسیّه هنوز قادر است جنگ را ببرد و به جمهوری دموکراتیک تبدیل شود؛ بلشویک‌ها و (انقلابیون سوسیال)، اعتقاد داشتند جنگ «امپریالیستی» شکست خورده و خواهان تحول کلی در اقتصاد بودند. گروه نخست انقلاب فوریه و گروه دوم انقلاب اکتبر را راه انداختند. (تبصره. (۱) روسیّه در ۱۹۱۷ هنوز از تقویم ژولین[2] استفاده می‌کرد و به همین دلیل، ۱۳ روز از تقویم غرب عقب‌تر بود، از این رو، هر دو انقلاب در ماهِ بعد از آن روی داده است؛ (۲) سن پترزبورگ پایتخت روسیّه به پتروگراد تغییر نام داده بود.)

(۱) انقلاب فوریه. در ۸ مارس اعتصابات و آشوب‌ها در پتروگراد آغاز شد، دو روز بعد سربازان به آشوبگران پیوستند. در ۱۲ مارس، دوما فرمان تزار را مبنی بر پراکنده شدن نپذیرفت و دولت موقت به رهبری پرنس لووف[3] تشکیل داد. تزار نیکلای دوم (ر.ک) روز بعد ناچار از کناره‌گیری شد. در این میان، در ۱۱ مارس، سوسیالیست‌ها، شورا[4] («شورای

---

1. Russian Revolution and CiviL War.

۲. مأخوذ از نام **ژولین** (Julian) یا **ژولیان** یا **جولیان**، امپراتور روم (فوت ۳۶۳ م). ـ م.

3. Lvov.

4. Soviet.

کارگران»، «روستاییان» و «نمایندگان سربازان» را که نخستین بار در ۱۹۰۵ شکل گرفته بود) را تشکیل دادند. شورا تمام کارکردهای دولت موقت را، به ویژه پس از افتادن پتروگراد به دست لنین (ر.ک) در ۱۶ آوریل به چالش می‌کشاند. تلاش بلشویک‌ها برای به دست گرفتن قدرت در ۱۶ ژوئیه با شکست روبرو شد و از قدرت آن‌ها به نحو چشمگیری کاست و لنین ناچار سه ماه به فنلاند پناه برد. دولت موقت به دلیل اختلاف نخست وزیر جدید، کرنسکی (ر.ک) و فرماندهٔ کل، ژنرال کرنیلف[1] تضعیف شد. کرنیلف در سپتامبر کودتا کرد که ناموفق بود.

(۲) انقلاب اکتبر. لنین با آگاهی از بی علاقگی مردم روسیّه، ترس از یک جنگ زمستانی دیگر، و کمبود مواد غذایی، به گارد سرخ خود دستور داد، کاخ زمستانی، محل اقامت دولت موقت را در ۶ نوامبر اشغال کنند. روز بعد «انجمن شوراهای تمام روسیّه[2]» قدرت را به بلشویک‌ها سپرد و آن‌ها «شورای کمیسارهای خلق[3]» را به عنوان هیأت اجرایی تشکیل دادند. در دیگر شهرهای مهم، نمایندگان محلی بلشویک، اداره‌هایی تأسیس کردند. لنین وعدهٔ «صلح، زمین و نان» داد. کارگران ادارهٔ کارخانه‌ها را به‌دست گرفتند، تجارت خصوصی ممنوع شد، و دارایی‌های کلیسا و ضدانقلابیون مصادره گردید. در ۵ دسامبر متارکه اعلام شد و در ۳ مارس ۱۹۱۸ معاهدهٔ برست لیتوسک (ر.ک) انعقاد یافت. در ژوئیهٔ بعد نخستین قانون اساسی شوروی به اطلاع عموم رسید.

(۳) جنگ داخلی. ارتش‌های ضدانقلابی («سفیدها») نخستین بار در دسامبر ۱۹۱۷ مقاومت را سازمان داد؛ «ارتش سرخ» که تروتسکی (ر.ک) با شتاب آن را فراهم آورده بود، به رویارویی با آن‌ها برخاست. چندین «دولت» جداگانه تشکیل شد و جنگ داخلی نزدیک به سه سال، در پنج ناحیهٔ عمدهٔ جریان یافت، عدم هماهنگی میان نهضت‌های مختلف به موفقیت بلشویک‌ها منجر شد.

(الف) قفقاز و روسیّه جنوبی. در دسامبر ۱۹۱۷ قزاق‌های دن به رهبری کرنیلف، شورشی

---

1. Kornilov.
2. All- Russian Congress of Soviet.
3. Council of People's Commissars.

به راه انداختند. پس از کشته شدن او، فرماندهی به ژنرال دنیکین[1] سپرده شد (مه ۱۹۱۸–مارس ۱۹۲۰) که تا عمق روسیّه نفوذ کرد اما به تدریج عقب نشست. ژنرال ورانگل[2] در کریمه تا نوامبر ۱۹۲۰ مقاومت کرد.

(ب) اکراین. مقاومت به ژنرال اسکروپادسکی[3] که آلمان‌ها او را به عنوان سالار[4] یا رئیس دولت دست نشاندهٔ اکراین برگزیده بودند، سپرده شد. با عقب نشینی نیروهای آلمانی‌ها در نوامبر ۱۹۱۸، قدرت از میان رفت. پس از آن تا چندماه آشفتگی ناهمگونی وجود داشت؛ نیروهای دنیکین از اوت تا دسامبر ۱۹۱۹، اکراین را در تصرف داشتند؛ لهستانی‌ها به فرماندهی پیلسودسکی (ر.ک) در مه ۱۹۲۰، مدت کوتاهی بر کیف دست یافتند. در تابستان ۱۹۲۰ مقاومت به پایان رسید.

(ج) بالتیک. در اکتبر ۱۹۱۹ ارتش به فرماندهی ژنرال یودنیچ[5] به سوی حومه‌های پتروگراد پیش رفت، اما بلشویک‌ها آن‌ها را عقب راندند. روس‌ها همچنین مجبور شدند بر ضد لاتوی، لیتوانی، استونی، فنلاند (به ماده همهٔ این‌ها رجوع کنید) وارد جنگ شوند. تمام این جنگ‌ها در ۱۹۲۰ پایان یافت؛ استونی در فوریه، لاتوی و لیتوانی در ژوئیه و فنلاند در اکتبر.

(د) روسیّه شمالی. در ژوئن ۱۹۱۸ سربازان بریتانیایی و فرانسوی در مورمانسک[6] پیاده شدند و آرخانگل[7] را ماه بعد تصرف کردند و حکومت دست نشانده تأسیس کردند و تا اکتبر ۱۹۱۹ به عملیات پراکنده بر ضد بلشوریک‌ها ادامه دادند.

(س) صربستان. آدمیرال کولچاک[8] به کمک لژیون چک (از زندانیان جنگی آزاد شده) و نیروهای ژاپنی که در دسامبر ۱۹۱۷ در ولادی وستک پیاده شده بودند، در امسک یک دولت «سفید» تأسیس کرد. نیروهای او بیش از یک سال بر بخش مرکزی راه آهن ماوراءسیبری اعمال قدرت کردند. بلشویک‌ها او را دستگیر کردند و در فوریهٔ ۱۹۲۰ اعدام کردند. ژاپنی‌ها تا نوامبر ۱۹۲۲ ولادی وستک را نگاه داشتند.

---

1. Denikin.
2. Wrangel.
3. Skoropadsky.
4. Hetman.
5. Yudenich.
6. Murmansk.
7. Archangel.
8. Kolchak.

علاوه بر مقاومت از سوی «سفیدها»، در خلال ۱۹۲۰، مقاومت هایی از سوی روستاییان نیز به چشم می‌خورد که نتیجهٔ قحطی شدید بود، و سربازان **کرونشتاد** از ۲۱ فوریه تا ۱۷ مارس دست به شورش زدند. این شورش با تلفات قابل توجهی پایان یافت.

چند سال پس از پایان جنگ داخلی، شماری از **دولت‌ها**، **شوروی** را به رسمیت شناختند؛ **بریتانیا** در ۱۹۲۴، **ایالات متحدهٔ آمریکا** در ۱۹۳۳ و **یوگسلاوی** در ۱۹۴۰ شوروی را به رسمیت شناختند.

انقلاب فرانسه. معمولاً گفته می‌شود که از تابستان ۱۷۸۹ تا پاییز ۱۷۹۹ طول کشیده، اما برخی از مورخان آن را به پیش از برنامه‌های اصلاحی **کالون**[1] در ۱۷۸۷ مربوط ساخته‌اند و بسیاری بر این باورند که **انقلاب** تا ۱۷۹۴ در مسیر خود پیش رفته است. شاید بتوان گفت که **انقلاب** دارای هشت مرحله بوده، اگرچه لازم به یادآوری است تقسیمات کرونولژیکی معمولاً ساختگی است و برخی از ویژگی‌ها مشابه یکدیگر می‌باشند.

(یک) ورشکستگی سیاسی و اقتصادی نظام قدیم (۸۹–۱۷۸۷). در ۱۷۸۷، نظامی که **لویی چهاردهم** بیش از یک سدهٔ پیش آن را به وجود آورده بود، دیگر نمی‌توانست کارآیی لازم را برای اداره کشور داشته باشد. جنگ‌های طولانی موجب انباشتگی وام‌ها شده بود؛ گروه کوچکی از اشراف صاحب امتیاز، اقتدار سیاسی را در دست داشت و روستائیان در نتیجهٔ کاربرد شیوه‌های کهن کشاورزی، فشار سنت‌های اربابان صاحب زمین و عدم کنترل تورم فقیرتر شده بودند. **کالون** و **نکر**[2] کوشیدند نظام را اصلاح کنند (۸–۱۷۸۷) اما با مقاومت شدید اشراف روبه‌رو شدند. آن‌ها **لویی شانزدهم** را وادار کردند **اتاژنرال**[3] [مجلس عام] (ر.ک) را تشکیل دهد تا شاید بتوانند بر آن مسلط شوند و حقوق خود را حفظ کنند. اما بسیاری از نمایندگان **طبقهٔ سوم**[4] که با اندیشه‌های سیاسی فیلسوفان سدهٔ هجدهم (به ویژه **منتسکیو**[5] و **روسو**[6]) آشنا بودند و الگوی آمریکا را در ذهن می‌پروراندند، حاضر نبودند از حقوق خود به نفع نجبا صرف نظر کنند.

---

1. Calonne.
2. Necker.
3. States General.
4. Third Estate.
5. Montesqieu.
6. Rousseau.

(دو) انقلاب در ورسای (۵ مه تا ۱۵ اکتبر ۱۷۸۹). پس از تشکیل اتاژنرال در ورسای، **طبقهٔ سوم** به رهبری **آبه سیه**[1] (ر.ک) درصدد برآمد خود را در مقام **مجمع ملی**[2] بنشاند؛ پادشاه در هفتهٔ سوم ژوئن، این ادعا را پذیرفت، در ۹ ژوئیه، عنوان مذکور به **مجمع‌قانونگذاری**[3] تغییر نام داد. **فجایع** کشاورزی، سقوط **باستیل** (ر.ک) و «**ترس بزرگ**» (ر.ک)، اعلام مصوبات اساسی انقلابی، از جمله **الغاء** رسمی فئوداليسم (۴ اوت) و **اعلامیه‌حقوق** (ر.ک) را شتاب بخشید. در این میان، افزایش بهای نان و شایعهٔ دسیسهٔ ضدانقلابی‌های سلطنت طلب، در **پاریس** به تظاهراتی انجامید که در ۵ اکتبر به «**راه‌پیمایی‌زنان طالب نان**» به سوی **ورسای** و برگرداندن شاه به **پاریس** منجر شد. **مجمع** تا نیمهٔ ماه از شاه اطاعت کرد. بنابراین تسلط **پاریس** بر **انقلاب** با چالشی جدی روبرو نشد.

(سه) دورهٔ میرابو[4] (اکتبر ۱۷۸۹– آوریل ۱۷۹۱). این دورهٔ هجده ماهه شاهد دوره‌ای طولانی از مذاکرات، تحولات نظام داخلی فرانسه با جایگزینی حوزه هایی برای ایالات قدیمی، رشد ضد روحانی گری منجر به «**قانون مدنی برای روحانیون**» (ر.ک)، و آغاز فروش اراضی کلیسا و پادشاه به مالکان کوچک بود. اگرچه **میرابو** هرگز صاحب منصب نبود اما شخصیت مسلط‌اش، واسطه میان مشروطه طلبان و او بود. مرگ او در ۱۷۹۱ فاصلهٔ میان **لویی** و **مجمع** را بیشتر کرد.

(چهار) رشد جمهوری‌خواهی (آوریل ۱۷۹۱– سپتامبر ۱۷۹۲). **انقلاب** در اصل، ضدپادشاهی نبود، اما با پیوستگی آشکار شاه به نظام مذهبی سنتی، تلاش‌های بی‌فایدهٔ خاندان سلطنتی برای فرار از **پاریس** («فرار به وارن[5]، ۲۱–۲۰ ژوئن ۱۷۹۱)، و پافشاری شاه بر رد قانون ضد روحانیون در حالی که **قانون اساسی** قدرتش را محدود ساخته بود؛ **انقلاب** را بر ضد پادشاه سازمان داد. دشمنی **اتریش**، تنش را بدتر کرد، ملکه **ماری‌آنتوانت**[6] در **اتریش** به دنیا آمده بود، و فرمانروایان **آلمانی** نسبت به امیگره‌های اشراف فرانسه همدردی نشان می‌دادند. در ۲۰ آوریل ۱۷۹۲ فرانسه به اتریش اعلام جنگ داد. پادشاه **پروس** و امپراتور **اتریش**، طرح تهاجمی مشترک را فراهم آوردند. تهدید به تهاجم موجب

1. Abbé Sieyés.
2. National Assembly.
3. Constituent Assembly.
4. Mirabeau.
5. Varennes.
6. Marie Antoinette.

نگرانی در پاریس شد. در ۱۰ اوت کاخ توئیلری[1] مورد حمله قرار گرفت و سه روز پس از آن، خاندان سلطنتی در تامپل[2] زندانی شدند. مهاجمان با دریافت خبر سقوط وردن به کشتار عام «خائنان» مظنون که در زندان بودند پرداختند (۲ سپتامبر)، و بر این مبنا، **کنوانسیون انقلابی** شکل گرفت و پادشاهی را در ۲۱ سپتامبر ۱۷۹۲ لغو کرد.

(پنج) برخورد میان ژیروندن‌ها و ژاکوبن‌ها (اکتبر ۱۷۹۲ تا اکتبر ۱۷۹۳). زمستان ۳-۱۷۹۲ شاهد شکست تهاجمات نظامی و انتقال قدرت سیاسی به گروه موسوم به **ژیروندن‌ها** (ر.ک) بود. تحت رهبری آنها، شاه محاکمه و اعدام شد (۲۱ ژانویه ۱۷۹۳) و بر ضد **بریتانیا**، **هلند** و **اسپانیا** اعلام جنگ کردند (فوریه و مارس ۱۷۹۳). گروه تندروتر، **ژاکوبن‌ها** (ر.ک) از شکست ارتش فرانسه درکشورهای پایین[3] و خیانت فرماندهٔ آن، **دوموریه**[4] (آوریل ۱۷۹۳) برای برکناری ژیروندن‌ها و برپایی فوری دولت انقلابی سود جستند. **ژیروندن‌ها** در ۳۱ اکتبر ۱۷۹۳ محاکمه و اعدام شدند.

(شش) ظهور وسقوط روبسپیر (نوامبر ۱۷۹۳ تا ژوئیه ۱۷۹۴). **ژاکوبن‌ها** در خلال این نُه ماه تلاش کردند نظامی براساس نظریات مطلق گرایانهٔ قرارداد اجتماعی[5] روسو برقرار سازند. در مبارزه بر سر قدرت سیاسی، **روبسپیر** (ر.ک) بر **هبر** (ر.ک) و **دانتون** (ر.ک) پیروز شد و هر دو آنها با حامیان خودشان اعدام شدند. این دوره، دورهٔ موفقیت در جنگ، اما خونریزی در داخل بود؛ تنها در **پاریس** ۲۶۰۰ نفر به زیر گیوتین رفتند. در جاهای دیگر نیز به ویژه در **نانت** «ترور» حاکم بود. قوانین مشوق مذهب غیرمسیحی «**پرستش خدای متعال**[6]» زمینه را برای توزیع دوبارهٔ اموال ضبط شده[7]، به صورتی افراطی فراهم آورد و مصوبه‌ای آخرین

---

1. Tuileris Palace.

۲. در متن اصلی Temple آمده که به معنی معبد است. اما در برخی منابع نوشته‌اند که آنها در **کاخ تویلری** زندانی شدند. به گفته **آلبرماله**، آنها را در کاخ لوکزامبورگ زندانی کردند (نگاه کنید به تاریخ قرن هجدهم و انقلاب کبیر فرانسه، ص ۲۳-۴۲۲). در تاریخ تمدن (ویل دورانت)، ج ۱۱، عنصر ناپلئون، ص ۵۲، همان **تامپل** گزارش شده که معبد مستحکم «پرستشگاه شهسواران» بوده است. ـ م.

۳. در متن اصلی «Low Countries» آمده که همان **بلژیک**، **هلند** و **لوکزامبورگ** کنونی است. ـ م.

4. Dumouriez.

5. Contrat Social.

۶. روبسپیر در حالی که مذاهب مختلف و پیامبران را انکار می‌کرد فقط به وجود «خدا» معتقد بود و **هبر** عمدتاً ضد مذهب به حساب می‌آمد. در این جا، منظور از «پرستش خدای متعال» اشاره به باور روبسپیر می‌باشد. ـ م.

۷. منظور اموال مصادره شدهٔ خاندان شاهی و کلیسا می‌باشد. ـ م.

پناهگاه اشخاص را با تهمت ناعادلانهٔ خیانت سیاسی از بین برد همه این‌ها موجب جنبش اعضاء بازماندهٔ کنوانسیون به منظور سرنگونی طرفداران روبسپیر در ۲۸-۲۷ ژوئیه ۱۷۹۴ گردید («ترمیدور[1]»).

(هفت) جمهوری‌خواهی معتدل (اوت ۱۷۹۴- اکتبر ۱۷۹۵). پس از اعدام روبسپیر و بسته شدن باشگاه ژاکوبن، جمهوری خواهان به اصول اساسی لیبرالِ اعلامیه حقوق [بشر] بازگشتند، و این به رغم تلاش‌های جمعیت انبوه پاریس به منظور اعاده قوانین انقلابی انجام گرفت. قانون اساسی حکومتی با دو مجلس، با امتیازات محدود و یک نیروی اجرایی با عنوان «دیرکتوار[2]» با پنج رئیس در نظر گرفت و در ۲۲ اوت ۱۷۹۵ آن را تصویب کردند، اما قبل از اجرای این قانون بار دیگر شورش پاریسی‌ها («ونده مر[3]») را باراس (ر.ک) و ناپلئون بناپارت (ر.ک) درهم شکستند.

(هشت) هیأت مدیره (اکتبر ۱۷۹۵- نوامبر ۱۷۹۹). هیأت مدیره که مهمترین اعضاء آن باراس وکارنو (ر.ک) بودند، در دو سال اول حکومت خود، عمدتاً در سایهٔ مهارت ناپلئون‌بناپارت در ایتالیا، پیروزی‌های بزرگ نظامی و موفقیت سیاسی برای فرانسه به ارمغان آوردند. آنها از ۹-۱۷۹۷ کوشیدند خود را از حومه‌های فرانسه که به هرج و مرج گراییده بود، دور نگهدارند، در ایالات دور افتاده، سلطنت طلبان شورش‌های سختی پدید آورده بودند، و در تابستان ۱۷۹۹، یک سلسله شکست‌های نظامی سخت، اقدامات سال‌های اولیه هیأت مدیره را خنثی کرد. هیئت مدیره چیزی به دستاوردهای انقلاب نیفزود. هیأت مدیره نیازمند یکپارچگی و پالایش بود؛ کودتای برومر بناپارت در ۱۷۹۹ (ر.ک) این فرصت را برای فرانسه فراهم آورد.

انقلاب فرانسه، نه تنها برای آن کشور، بلکه برای اروپا، حادثه‌ای با اهمیت اساسی به حساب می‌آمد. تجربه‌های قانونی و برخورد دسته‌های رقیب، دستاوردهای دائمی را تیره و تار کرد. در فرانسه، انقلاب برتری سیاسی طبقهٔ متوسط را در شهرها محرز کرد و ثروت‌های

---

۱. **ترمیدور** نامی است که فابرو دگلانتین شاعر انقلابی فرانسه برای ماه ژوئیه در نظر گرفته بود. کسانی که در این ← ماه، **روبسپیر** و یاران او را اعدام کردند، **به ترمیدوری** معروف شدند. ـم.

۲. هیأت مدیره. ـم.

۳. ونده‌مر نام فرانسوی ماه اکتبر بود و شورش پاریسی‌ها در خلال این ماه انجام گرفت. ـم.

اراضی را به حومه‌های واقع در روستاها انتقال داد. برای اروپا، علی رغم تمایلات ژاکوبن گرایی به دیکتاتوری، چنین به نظر می‌رسید که **انقلاب** اقتداری مطلوب برای مردم و برابری در مقابل قانون به ارمغان آورده و برای نخستین بار به مردم هویت **ملت** بخشیده است. دو عنصر قرن نوزدهمی اروپا ـ لیبرالیسم و ناسیونالیسم ـ میراث **انقلاب فرانسه** است.

انقلاب ۱۹۰۵[1]. در روسیّه. در اصل، مخالفت با دولت **نیکلای دوم** (ر.ک) به واسطهٔ خودداری او از تأسیس حکومت مشروطه، سرچشمه گرفته و به دلیل رنج‌های روستاییان (که سنگینی مالیات بر دوش آن‌ها بود) و کارگران صنعتی، گسترش یافته بود. شکست‌های **جنگ روسیّه ـ ژاپن** (ر.ک) باعث نارضایتی آشکار شد. بی نظمی‌ها در ۲۲ ژانویه باگشودن آتش بر دسته‌های کارگران از سوی سربازها آغاز گردید («**یکشنبهٔ‌خونین**»، ر.ک). تزار وعده داد که در مارس، «مجلس مشورتی» را تشکیل دهد، اما این اجتماع به هیجان منجر گردید. در طول بهار و اوائل تابستان، اعتصابات، تجاوزات ارضی و آدمکشی ادامه داشت؛ در رزمناو پوتمکین[2]، در ناوگان دریای سیاه، در ژوئن، شورشی جدی به وقوع پیوست و واحدهای دیگر ارتش و نیروی دریایی، با موضوع درگیر شدند. از ۲۰ تا ۳۰ اکتبر، **بخش اروپایی روسیّه**، در نتیجهٔ اعتصاب عمومی در پایتخت که کارگران شورا آن را هدایت می‌کردند، فلج شد. تزار در ۳۰ اکتبر تسلیم گردید و به روسیّه حکومت مشروطه اعطاء کرد؛ مجلس قانونگذاری **دوما** (ر.ک) شکل گرفت و برای نخستین بار **نخست وزیر** (**ویت**،ر.ک) تعیین شد. این «**اعلامیهٔ اکتبر**» انقلابیون را پراکنده کرد؛ بیشتر آن‌ها درصدد پذیرفتن اعلامیه برآمدند. اما شورا به مقاومت ادامه داد، و از ۲۲ دسامبر تا ۱ ژانویه ۱۹۰۶، جنگ‌های خیابانی وحشتناکی در نواحی کارگرنشین **مسکو** ادامه داشت. برای آرام سازی حومه‌ها از شیوه‌های خشنی استفاده کردند.

انقلاب ۱۹۱۱ چین. گروه‌های انقلابی با هدف سرنگونی **امپراتوری منچو**، از ۱۹۰۵ به طور پنهانی در چین شروع به‌کار کرده بودند. در اکتبر ۱۹۱۱، مراکز انقلابیون در **هانکوک** کشف

---

1. Revolution of 1905.   2. Potemkin.

شد و به آشوب‌هایی انجامید که نشان داد این سلسله نمی‌تواند وفاداران خود را رهبری کند. در نوامبر، دو نظام رقیب به وجود آمد: **ژنرال یوان شیه ـ کای**[1] که از سوی **مجلس ملی** در **پکن** به **نخست‌وزیری** برگزیده شد و **سون یات سن** (ر.ک) که انجمن انقلابیون در **نانکینگ** او را به **ریاست جمهوری** انتخاب کردند. در فوریه ۱۹۱۲، پسر امپراتور، **پو ـ ای**[2] (متولد ۱۹۰۶) را به کناره‌گیری تشویق کردند و **سون یات سن** به منظور حفظ اتحاد کشور، موافقت کرد که قدرت را به **یوان شیه ـ کای** بسپارد. وی، رئیس **جمهور** موقت **جمهوری‌چین** شد. **قانون اساسی ۱۹۱۲ نانکینگ** در مارس ۱۹۱۲ در نظر داشت یک جمهوری دموکراتیک با دو مجلس بر پا کند، اما **یوان** در پی تقویت اقتدار خود بود و در دسامبر ۱۹۱۵ خود را **امپراتور** اعلام کرد. پس از مرگ او در ژوئیه، «**قانون اساسی نانکینگ**»، موقعیت خوبی پیدا کرد، اما رقابت جاه‌طلبانهٔ «**اربابان جنگ**»، تا پیروزی **کومین تانگ** (ر.ک) در ۱۹۲۸، از اقدامات مؤثر حکومت ملی جلوگیری کرد.

انقلابات ۱۸۳۰[3]. در جریان ۱–۱۸۳۰ در چندین کشور اروپایی انقلاباتی به وقوع پیوست. منبعی که تولید نفوذ سیاسی می‌کرد با اقدامات قهقرایی دولت‌های گوناگون، پس از **جنگ‌های دوران ناپلئون** شدت بیشتری یافته بود. در فرانسه به دلیل سیاست ارتجاعی **شارل دهم** (ر.ک) و وزیر او **پولیناک**، ستمگری دورهٔ **بوربن‌ها** بازگشته بود. شورش ژوئیه ۱۸۳۰ موجب الهام لیبرال‌های دیگر شد. در ساکسونی، برانسویک، و **هس ـ کاسل** ناچار از کناره‌گیری شدند و حکومت‌های مشروطه برقرار گردید، هیجان در هانور، در دراز مدت، زمینهٔ مشروطه را در ۱۸۳۳ فراهم آورد. انقلاب **لهستان** در ورشو جدیت بیشتری داشت، این انقلاب از پادگان روسیّه سرچشمه گرفت و در ۱۹ نوامبر تأسیس حکومت انقلابی را اعلام کرد و **روس‌ها** تا سپتامبر ۱۸۳۱ نتوانستند آن را سرکوب کنند. شورش **بروکسل** در اوت ـ سپتامبر ۱۸۳۰ زمینهٔ استقلال **بلژیک** (ر.ک) را فراهم آورد. در ایتالیا، قیام‌هایی در **مدنا**[4]، **پارما** و **ایالات پاپی** در اوائل ۱۸۳۱ در گرفت. **اتریشی‌ها** همهٔ این قیام‌ها را سرکوب کردند. سال

---

1. Yuan shih -Kai
2. Pu-i
3. Revolutions of 1830.
4. Modena.

۱۸۳۰ به عنوان سال انقلاب، از ۱۸۴۸ سخت‌تر نبود، دلیل آن، خواسته‌های عمدتاً سیاسی و نه اقتصادی از یک سو، و بر کنار ماندن دو شهر مهم برلین و وین از انقلابات از سویی دیگر بود.

انقلابات ۱۸۴۸[1]. در ۱۸۴۸ در بیشتر کشورهای اروپایی انقلاب به وقوع پیوست. اگرچه هیچ سازمانی این انقلاب را برنمی انگیخت (و، به راستی، در اهداف خود بسیار متفاوت بودند)، اما انقلابات از یک زمینهٔ مشترک الهام می‌گرفتند: ناآرامی اقتصادی از بدی محصولات کشاورزی و قحطی در حومه‌ها و بیکاری و عقب ماندگی تجارت در شهرها ناشی می‌شد؛ در سیاست ایستای محافظه کاران که از سوی مترنیخ (ر.ک) و گیزو (ر.ک) اعمال می‌گردید، نوعی خنثی سازی به چشم می‌خورد، و ادبیات رمانتیک‌گرا که تخم افسانه‌های میهن پرستانه را در دل‌ها کاشته و محصول ناسیونالیسم سخت گیرانه را از آن برداشت می‌کرد. جز در چند مورد، انقلابات، کار روشنفکران طبقهٔ متوسط بود که اندیشه‌های آن‌ها در اصل رنگ فرانسوی داشت، و انقلاب فوریه در پاریس بود که به عنوان کارگشا به انقلابات مذکور خدمت کرد.

(۱) فرانسه. حرکتی عمدتاً لیبرالی، کار سرمایه‌ای. در میانهٔ ۲۲ و ۲۴ فوریه مردم پاریس که از خودداری لوئی فیلیپ (ر.ک) در گسترش آزادی‌های انتخاباتی آزرده بودند، حکومت پادشاهی ژوئیه (ر.ک) را سرنگون ساخته، جمهوری دوم (ر.ک) را تأسیس کردند. برخورد میان اصلاح طلبان طبقهٔ متوسط میانه رو به رهبری لامارتین (ر.ک) که خواهان اعطای حق رأی جهانی به عنوان یک داروی شفابخش بودند، و اقلیت سوسیالیست به رهبری لوئی بلان (ر.ک) گسترش یافت. در قیام دوم پاریسی‌ها در ژوئن، تحرکات جناح چپ سرکوب شد. لوئی ناپلئون (بعداً ناپلئون سوم، ر.ک) در پایان سال، با حمایت بالای ایالات و به دلیل آن که حافظ نظم به حساب می‌آمد، به ریاست جمهوری انتخاب شد.

(۲) ایتالیا. در پی جنگ میهن پرستانه و بیرون راندن اتریشی‌ها از شبه جزیره، جنبشی برای وضع قوانین لیبرال شکل گرفت. در فوریه و مارس، فرمانروایان ناپل، توسکانی، و پیه‌مونت،

---

1. Revolution of 1848.

و پاپ به اعطای حکومت‌های مشروطه تشویق شدند؛ از میان این‌ها تنها پیه مونتی‌ها در ماه‌های بعد همچنان ناامید باقی ماندند. پنج روز جنگ خیابانی در میلان (**پنج روز**[1]، ۲۲–۱۸ مارس) **رادتزکی** (ر.ک) را مجبور کرد که نیروهای **اتریشی** را عقب بکشد. **پیه مونتی‌ها** در ۲۳ مارس به **اتریش** اعلان جنگ دادند، اما ایالات دیگر، به پیروی از شیوهٔ **پاپ**، حمایت چندانی از آن‌ها به عمل نیاوردند. آن‌ها **درکوستوتسزا** در ۲۴ ژوئیه شکست خوردند، و پس از قبول آتش بس، در ۲۳ مارس ۱۸۴۹ شکست دیگری را در نوارا[2] پذیرفتند. ناآرامی در رم به فرار **پاپ پیوس نهم** (ر.ک) در ۲۵ نوامبر منجر شد و **جمهوری‌رم** شکل گرفت که سرانجام **فرانسوی‌ها** آن را در ژوئیه ۱۸۴۹ سرنگون ساختند. در ونیز، «**جمهوری سنت مارک**» که در ۲۲ مارس ۱۸۴۸ اعلام شده بود تا ۲۸ اوت ۱۸۴۹ پابرجا ماند.

(۳) اراضی‌اتریش. در اصل نهضتی برای حکومت مشروطه. در ۱۳ مارس، آشوب **وین** به برکناری و فرار مترنیخ انجامید. تقاضاهای بیشتر در راستای حکومت دموکراتیک، امپراتور را ناچار کرد که در ۱۷ مه به **اینشبروک**[3] بگریزد، اما او به همراهی با **مجلس مشروطه** که از پایان ژوئیه تا اوائل اکتبر در **وین** بر پا شده بود، رضایت داد؛ در ۷ سپتامبر، این مجلس، قانونی را در راستای آزادسازی روستائیان از تمام حقوق فئودال‌ها به تصویب رساند. در ژوئن **کنگرهٔ اسلاو** در **پراگ** به تظاهرات ملی گرایان **چک** انجامید که طی آن همسر فرماندهٔ ارتش **اتریش**، **پرنس ویندیشگراتز** (ر.ک) به طور اتفاقی کشته شد؛ در ۱۷ ژوئن **ویندیشگراتز**، **پراگ** را زیر آتش گرفت و حکومت نظامی برقرار کرد. پس از موج فزایندهٔ ناآرامی‌های تند در **وین** در خلال اکتبر، به شیوه‌های مشابه، نظم برقرار گردید. **شوارتزنبرگ** (ر.ک) قدرت **هابسبورگ‌ها** را دوباره برقرار کرد، اما در ۲ دسامبر، **امپراتورفردیناند** را وادار کرد که به نفع برادرزاده‌اش **فرانسوا ژوزف** (ر.ک) کناره‌گیری کند.

(۴) مجارستان. نهضتی برای آزادی **مجارستان** به رهبری **کوشوت** (ر.ک). در ۱۵ مارس **دیت مجارستان**، «**قوانین مارس**» را پذیرفت، این قانون، طرحی بود که در آن دولت **بوداپست**، مسئولیت تمام سرزمین‌های **مجارستان**، از جمله **ترانسیلوانیا** (ر.ک) و **کرواسی** (ر.ک) را به عهده می‌گرفت. **امپراتور فردیناند** در ۳۱ مارس، **قوانین مارس** را پذیرفته بود. خودداری

---

1. Cinque Giornali. 2. Novara. 3. Innsbruck.

مجارها از توجه به تقاضای استقلال کرواسی، **هابسبورگ‌ها** را موفق کرد که یک گروه نژادی را علیه گروه دیگر برانگیزد. **کروات‌ها** با پشتیبانی **امپراتور** در ۱۷ سپتامبر به **مجارستان** حمله کردند. رهبری این حمله را فرماندار آن‌ها، **بارون ژلاچیچ**[۱] به عهده داشت. شبه نظامیان مجارستان (هونود) به فرماندهی **ژنرال گورگی**[1] با موفقیت در برابر **ژلاچیچ** و **ویندیشگراتز** مقاومت کردند. در ۱۳ آوریل ۱۸۴۹، **کوشوت** اعلام کرد **هابسبورگ‌ها** تاج و تخت را به دست آورده و او را به **نیابت سلطنت** برگزیده‌اند. به هر حال، تازوئیه، نه تنها **ارتش اتریش ـ کرواسی** در غرب، بلکه ارتش روسیّه در شمال (به پیشنهاد **تزار نیکلای اول**، **فرانسواژوزف** را خلع کرده بودند) به مخالفت با **مجارها** برخاستند و **صرب‌ها** در جنوب و **رومانیایی‌ها** در شرق (ترانسیلوانیا) شورش کردند. مجارها در ۹ اوت از **روس‌ها** در **تمسوار**[2] شکست خورده، مجبور شدند چهار روز بعد، **ویلاگوس**[3] را تسلیم کنند. **ژنرال اتریشی، هینو**[4]، انتقام سختی از **مجارها** گرفت؛ «قوانین‌مارس» از میان رفت.

(۵) اراضی آلمان. هم جنبشی برای نمایندگان دولت در ایالات گوناگون آلمان و هم جنبشی برای اتحاد **آلمان**. در **برلین** از ۱۵ تا ۲۱ مارس آشوب درگرفت شاه **فردریک ویلهلم‌چهارم** تمایل خود را برای پیوستن **پروس** به **آلمان** اعلام کرد و موافقت کرد **مجلس‌مؤسسان** را فراخواند (که این مجلس از ۲۲ مه تا ۵ دسامبر تشکیل شد و همواره طرز تلقی‌های تندش بیش از هر «پارلمان» دیگر آلمان بود.) ایالات کوچکتر **آلمان** از شیوهٔ **پروس** پیروی کردند و بر طبق سیاست **فردریک ویلهلم** از امتیازات خود دست کشیدند و یا آن‌ها را واگذار کردند، **فردریک** به نوبهٔ خود از موفقیت‌های ضدانقلابیون **اتریشی** دل کند و **مجلس** را منحل کرد و قانونی را در راستای ابقای اختیارات سلطنتی ترویج کرد (۵ دسامبر ۱۸۴۸). اندیشهٔ اتحاد **آلمان** از **پارلمان فرانکفورت** (ر.ک) بود که از ۱۸ مه ۱۸۴۸ تا ۲۱ آوریل ۱۸۴۹ تشکیل جلسه می‌داد؛ این مجلس طرز تلقی‌های ماهرانهٔ ملی گرایانه نسبت به انقلابیون دیگر داشت و در پایان کاملاً به حسن نیت **پروسی‌ها** تکیه کرد. اشتیاق ملی‌گرایی **آلمان** به عملیات نظامی مختصری برای «آزادی» **شلسویگ ـ هلشتاین** (ر.ک) از **دانمارکی‌ها** منجر شد که به متارکهٔ

---

۱. Baron Jellačić.

1. Görgei.

2. Temesvar.

3. Vilagos.

4. Haynau.

بی‌نتیجه انجامید. ملی گرایان آلمان شورش تازهٔ لهستانی‌ها را که در پـزنانی (لهستانی پروس) متمرکز شده بود، سرکوب کردند.

(۶)نواحی دیگر (الف) بریتانیا؛ اخبار انقلابات قاره [اروپا] به آخرین مرحلهٔ چارتیزم (ر.ک)، شکست کمون کنینگتن[1] در ۱۰ آوریل منجر شد. (ب) ایرلند. برای قیام بی نتیجه در تیپراری[2] در ۲۹ ژوئیه، برنامه ریزی شد. جنبش «ایرلندجوان» درصدد برآمد با حمله به مقر پـلیس، شورش روستایی به وجود آورد (که ناموفق از آب درآمد). (ج) سوئیس. سخنگوی جمعیت آلمانی، همفکری زیادی با لیبرال‌ها در طول مرز به عمل آورد و در بال[3] نیرویی را تجهیز کرد تا انقلاب رادیکال‌تری در بادن به راه بیاندازد. به هر حال، سوئیس هنوز در حال رهـایی از جنگ داخلی (سوندر بوند، ر.ک) به سر می‌برد و منافع سیاسی سوئیس در اطـراف قـانون فدرال تازه دور می‌زد که در ۱۲ سپتامبر اعلام شده بود. (د) دانمارک، بر ضد عقب نشینی از حقوق شلسویگ ـ هلشتاین (ر.ک) هیجانی شکل گرفت و به جنگ با ایالات آلمانی منجر شد. در ژانویهٔ ۱۸۴۹، دانمارکی‌ها زمینهٔ حکومت مشروطه از شاه فردریک هفتم را فراهـم آوردند. (س) امیرنشین‌های دانوب (به عبارت دیگر رومانی). مـردم والاشـی[4] در ژوئـیهٔ، فرماندار ترک را وادار کردند امتیازات لیبرالی به آن‌ها بدهد. روس‌ها با موافقت ترک‌ها در سپتامبر به سوی والاشی پیشروی کردند، نهضت لیبرال را سرکوب کردند و سه سال اشغالگر باقی ماندند.

اگرچه ضد انقلابی‌ها توانستند یکی پس از دیگری نظم را دوباره برقرار سازند، اما در هر یک از مراکز بزرگ ناآرام، تغییر آشکاری از اقتدار جدا از پادشاهی مطلق به چشم می‌خورد. تدابیر قانونی ناپلئون سوم، شوارتزنبرگ، و فردریک ویلهلم چهارم شاید بیش از یک تقلید خشن به حساب می‌آمد، اما، آن‌ها حداقل به طور ضمنی قدرت اشـراف زمـیندار در حـال انحطاط را از سر گرفتند. در مناطق روستایی اتریش، هیچ یک از تکالیف اجباری فئودال‌ها عملی نشد. این وظیفه به بیسمارک وکاوور محول شد تا نشان دهند اتحاد ملی با شیوه‌های دیگری غیر از «سخنرانی‌ها و آرای اکثریت» امکان‌پذیر است.

---

1. Kennington Common.
2. Tipperary.
3. Basle [در زبان آلمانی، بازل. ـ م.].
4. Wallachia.

انگلس، فردریک[1] (۹۵-۱۸۲۰). شریک مارکس در بنیانگذاری کمونیسم نوین؛ در **آلمان** به دنیا آمد و پدرش در آن‌جا کارخانهٔ بافندگی داشت. **انگلس** پس از آموزش نظامی در برلین، امور تجاری پدرش را در **منچستر** به‌عهده گرفت و به **چارتیزم** (ر.ک) علاقه پیدا کرد. در ۱۸۴۴ مقاله‌ای در رابطه با شرایط کار نوشت. علاقه‌اش به سیاست، او را به هم وطن آلمانی‌اش، کارل **مارکس** که در تبعید به سر می‌برد، نزدیک کرد و در ۱۸۴۸ در انتشار **مانیفست کمونیست** با او همکاری کرد. **انگلس** پس از شرکت در جنبش انقلابی در **بادن**[2] به منظور ادارهٔ امور بازرگانی به **منچستر** بازگشت و چون دید که **مارکس** به مسائل پولی پرداخته، به تحقیق دربارهٔ تاریخ اقتصادی و فلسفه مشغول شد. انگلس از ۱۸۶۰ تا ۱۸۶۹ شریک تجاری پدرش بود و درآمد شخصی هنگفتی داشت. پس از آن تا مرگ **مارکس** در ۱۸۸۳، تمام وقت خود را برای کمک به **مارکس** صرف کرد تا نوشته‌هایش را به انجام برساند. پس از مرگ **مارکس**، کار او را بر سرمایه ادامه داد و در ۱۸۹۴ آن را به پایان برد.

انگلستان جوان[3]. نامی که به نهضت مبتنی بر احساسات **توری** در دورهٔ ۴۵-۱۸۳۹ اطلاق شد. **انگلستان جوان** درصدد حفظ بینادگرایی پدرسالارانه و جلوگیری از چالش میان **پیل** و طبقهٔ میانی محافظه کار سنتی در ساختار اجتماعی بود. دو تن از اعضاء خاندان اشرافی که در آن هنگام در اوایل دههٔ بیست عمر خود به سر می‌بردند، یعنی **جرج اسمیت**[4] (۵۷-۱۸۱۸) و **جان مانرس**[5] (۱۹۰۶-۱۸۱۸)، پسر دوکِ روتلند، نهضت را رهبری می‌کردند. این نهضت نتوانست حمایت مشتاقانهٔ **دیسرائیلی** (ر.ک) راکه اندیشهٔ نیک خواهی اشرافی را در داستان‌های خود گسترش داده بود، جذب کند. **انگلستان جوان** در ۱۸۴۵ بر سر **هدیهٔ ماینوث** (ر.ک) که مورد حمایت **مانرس** و مخالفت **دیسرائیلی** بود، منحل شد.

انگن، لوئی آنتوان دو بوربن کنده، دوک د[6] (۱۸۰۴-۱۷۷۲). آخرین عضو از خاندان

---

1. Engels Friedrich.
2. Baden.
3. Young England.
4. George Smythe.
5. John Manners.
6. Enghien, Louis Antoine de Burbon Conde', DUC d'.

مشهور **فرانسوی کنده** و، از سوی مادر، نخستین عمه زادهٔ شاه **لوئی فیلیپ** بعدی (ر.ک). **انگن** در **شانتی یی**[1] به دنیا آمد و از ۱۷۹۲ تا ۱۸۰۱ در ارتش سلطنتی **فرانسه** به همراه **امیگره**[2] به نبرد پرداخت. او سرانجام در **بادن** اقامت گزید و کارگزاران **ناپلئون** در مارس ۱۸۰۴، در همان جا **انگن** را ربودند زیرا ناپلئون به اشتباه تصور می‌کرد که او در توطئه قتل ناپلئون درگیر شده است. **انگن** را به **وینسنس** آوردند و به اتهام اقدام مسلحانه و همراهی با دشمنان **فرانسه**، در دادگاه نظامی محاکمه و اعدام کردند (۲۱ مارس). اعدام **انگن**، از توطئه‌های بیشتر **بوربن‌ها** به نحو مؤثر جلوگیری کرد، اما در باری‌های **اروپا** که معتقد بودند خون پادشاهی در رگ‌های **انگن** جاری است، انقلابی بر پا ساختند. **ناپلئون** به عنوان شاه‌کش شناخته شد.[3]

اوگاندا[4] تحت الحمایهٔ **بریتانیا** در شرق **آفریقا**. در دسامبر ۱۸۹۰ **سرفردیک** (بعداً لرد) **لوگارد**[5] وارد **اوگاندا** شد و قراردادهایی با حاکم محلی منعقد کرد که به موجب آن‌ها، اراضی مذکور به روی **شرکت شرق آفریقای بریتانیا** گشوده شد. در ژوئن ۱۸۹۴، دولت **بریتانیا** به منظور امنیت دسترسی به منابع **نیل**، **اوگاندا** را تحت الحمایه اعلام کرد. چهار پادشاه محلی به سلطنت خود ادامه دادند. در ۱۹۵۵ نظام اداری برای بقیهٔ **اوگاندا** شکل گرفت. **اوگاندا** در اکتبر ۱۹۶۲ به خودمختاری دست یافت.

اولستر[6] بخش شمالی **ایرلند**، در سده‌های میانه، به نوبهٔ خود مملکتی را تشکیل می‌داد. در سدهٔ هفدهم بسیاری از **پروتستان‌ها**، به ویژه **پروتستان‌های اسکاتلند**، در **اولستر** ساکن شدند و مذهبی را تحمیل کردند که با مذهب بقیّه کشور تفاوت‌های ماهوی داشت. **پروتستان‌ها** از

---

1. Chantilly.

۲. اشراف فرانسه را که در کشورهای‌خارجی برضد انقلاب توطئه می‌کردند امیگره (émigré) یعنی مهاجران می‌نامیدند. ـم.

۳. برای اطلاع بیشتر درباره انگن و محاکمه و اعدام او، نگاه کنید به تاریخ تمدن (ویل دورانت)، عصر ناپلئون، ج ۱۱، ص ۴۴-۲۴۲. ـم.

4. Uganda. 5. Lugard. 6. Ulster.

ترس غلبهٔ کاتولیک‌های ایرلند، همواره با هوم رول («هوم رول به معنی روم رول[1] است) مخالفت می‌کردند، در آستانهٔ **جنگ جهانی اول**، مردم اولستر به رهبری **کارمن** (ر.ک) برای دفاع از حقوق خود در حکومت دوبلین آمادهٔ جنگ بودند. **قانون حکومت ایرلند** در ۱۹۲۰، اولستر را تقسیم کرد، سه ناحیهٔ آن را به **ایالت آزاد ایرلند** (ر.ک) واگذار کرد و شش ناحیهٔ دیگر به **ایرلند شمالی** تعلق گرفت که بخشی از **پادشاهی متحد**[2] [بریتانیای کبیر و ایرلند] دارای حق خود مختاری شد.

اولم[3]. صحنهٔ تسلیم خفت بار ژنرال **اتریشی**، **ماک** به فرانسه در ۲۰ اکتبر ۱۸۰۵. **ماک** که طی ده روز جنگ در باواریا خود را در تنگنای «**گراند آرمی**[4] **ناپلئون** قرار داده بود، در میدان جنگ از **نی**[5] شکست خورد و به محاصره افتاد. اتریشی‌ها در مدت ده روز، ۵۰/۰۰۰ نفر را از دست دادند. تسلیم **ماک** راه وین را باز کرد و **ناپلئون** در ۱۴ نوامبر پیش از شکست نهایی **اتریشی‌ها** در **استرلیتز** (ر.ک) در ۲ دسامبر وارد آن جا شد.

اولویت امپراتوری[6]. نظریه‌ای اقتصادی مبتنی بر شکلی اصلاح شده از اقتصاد **حمایتی** که بنا بر آن **دومینیون‌ها**[7] و **مستعمرات بریتانیا** بایستی به یک وحدت اقتصادی خودکفا دست یابد. **جوزف چمبرلین** (ر.ک) ابتدا در **کنفرانس مستعمرات** در ۱۸۹۷ و سپس در **انجمن اصلاح تعرفه** (ر.ک) به گرمی از این اندیشه حمایت کرد. **اولویت امپراتوری** از سوی بیش‌تر همکاران **چمبرلین** گرفتار شکافی بسیار جدی با **تجارت آزاد** (ر.ک) شد. در سپتامبر ۱۹۰۳، **چمبرلین** با احساس تغییر عقیدهٔ همکاران خود، از **دولت محافظه‌کار وحدت طلب** کناره

---

۱. روم رول (Rome rule) به معنی حکومت رُم است، زیرا مقر پاپ در آن شهر واقع است و کاتولیک‌ها پیرو پاپ هستند، به همین جهت پروتستان‌های ایرلند که می‌ترسیدند در حکومت خودمختار، زیر سلطهٔ کاتولیک‌ها قرار گیرند، هوم رول (خودمختاری) را به روم رول تعبیر کردند. ـم.

2. United Kingdom. 3. Ulm. 4. Grand Army.

5. Ney. 6. Imperial Preference

۷. به مستمره‌های خودمختار بریتانیا، دومینیون می‌گفتند و این‌گونه مستعمره‌ها در ادارهٔ امور داخلی، خودمختاری کامل داشتند. نظریهٔ اقتصادی فوق به زمینه‌های ایجاد **ملت‌های مشترک‌المنافع** کمک کرد ـم.

گرفت و این امر در نتیجهٔ مبارزات بعدی او، باعث پراکندگی بیش‌تر حزب شد. پس از آن‌که در خلال **رکود جهانی**، **تجارت آزاد** کنار گذاشته شد، دولت ملی در ۱۹۳۱، **اولویت امپراتوری** را پذیرفت. **توافقنامهٔ اتاوا** در ۱۹۳۲، این نظریه را پذیرفت و در ۱۹۳۳ **مستعمرات سلطنتی** نیز آن را پذیرفتند.

اون، رابرت[1] (۱۸۵۸-۱۷۷۱). در **مونتگمری شایر**[2] به دنیا آمد. در ده سالگی در **استانفورد** شاگرد پارچه فروش شد. پس از کار در **لندن**، سرمایه‌ای قرض کرد تا **کارگاهی** در **منچستر** تأسیس کند. در ۱۸۰۰ در کارخانهٔ **اسکاتلندی** شریک شد. او موفق شد کارخانه‌ای در **نیولانارک**[3] بسازد و به شیوهٔ سری بافی کار کرد، او کودکان را به کار نگرفت، به افراد پیرتر آموزش زیادی داد، از میزان ساعات کار بزرگ‌ترها کاست و فروشگاه تعاونی تأسیس کرد. اگر چه **اون** نخستین شخص در **بریتانیا** بود که از اصطلاح «سوسیالیست» در تشریح تجربیات خود استفاده کرد (در ۱۸۱۷) اما به ثروت حمله نکرد و برای ایجاد نفرت طبقاتی کوششی به عمل نیاورد. تفکرنوین اجتماعی[4] او (۱۸۱۳) بر ارزشمندی تعاونی مطلوب تأکید داشت و اظهار می‌کرد که **اقتصاد برنامه‌ای** می‌تواند چارهٔ بدبختی‌های فقر باشد. او سال‌های ۹-۱۸۲۵ را در **ایالات متحدهٔ آمریکا** سپری کرد. بیهوده تلاش کرد جامعه‌ای سوسیالیستی در **نیوهارمونی**[5]، **ایندیانا** تأسیس، کند. به هنگام بازگشت تمام همّ خود را صرف **نهضت تعاونی** (ر.ک) کرد و به تأسیس **اتحادیه‌های صنفی بزرگ ملی متحد**[6] (ر.ک) در ۱۸۳۴ کمک کرد. پسر او، رابرت دی. اون (۷۷-۱۸۰۱)، در ایالت **نیویورک** رهبر سوسیالیست‌ها بود.

ایالت آزاد ایرلند. بر اساس قرار دادی در دسامبر ۱۹۲۱، میان **لوید جرج** و نمایندهٔ **ایرلند**، **مایکل کالینز** (ر.ک) و آرتور گریفیث[7]، شکل گرفت و به موجب آن **ایرلند جنوبی** به صورت

---

1. Owen Robert.
2. Montgomery shire.
3. New Lanark.
4. New View of Society
5. New Harmony
6. Grand National Consolidated Trades Union
7. Arthur Griffith

دومینیون در آمد. این قرارداد از سوی گروه **جمهوری خواهان** به رهبری **والرا** (ر.ک) رد شد اما یک گروه مشروطه طلب در اکتبر ۱۹۲۲ آن را پذیرفت و نخستین سالگرد **ایالت آزاد** جشن گرفته شد. پیروزی **جمهوری خواهان** در ۱۹۳۲ وابستگی به **بریتانیا** را بیشتر مورد سرزنش قرار داد (و تا ۱۹۳۶ جنگ تعرفهٔ مصیبت باری با **بریتانیا** به راه افتاد). در نوامبر ۱۹۳۶ قانون اساسی مورد تجدید نظر قرار گرفت؛ نام **ایالت آزاد ایرلند** به «ایر» تغییر یافت. بی طرفی **ایرلند** در **جنگ جهانی دوم** رابطه با **بریتانیا** را بیشتر تضعیف کرد. در آوریل ۱۹۴۹ **جمهوری ایرلند** به وجود آمد. **پارلمان بریتانیا** یک ماه بعد **قانونی** را به تصویب رساند و رسماً استقلال ایرلند جنوبی را پذیرفت.

ایالات جانشینی.[1] اصطلاحی مربوط به ایالاتی که پس از **جنگ جهانی اول** در اراضی‌ای شکل گرفت که کلاً یا بخشی از **پادشاهی دوگانهٔ اتریش ـ مجارستان** سابق، یعنی **چکسلواکی**، **رومانی**، **یوگسلاوی**، **لهستان**، **اتریش**، و **مجارستان** را تشکیل می‌داد. از نظر فنی، **ایتالیا** در ردیف «**ایالات جانشینی**» قرار گرفت و **تیرول جنوبی**، مرز ژولین، و **فیوم** را به دست آورد، اما آن کشور کلاً در این مقوله نمی‌گنجید.

ایپر.[2] شهر فلاندری[3] در سده‌های میانه. در **جنگ جهانی اول** که چهار سال نبرد در پیرامون آن شدت داشت، شهر منهدم شد. **آلمانی‌ها** نتوانستند آن را تصرف کنند. نخستین نبرد **ایپر** (۱۲ اکتبر ـ ۱۱ نوامبر ۱۹۱۴) با تهاجم **آلمانی‌ها** بر ضد **بریتانیایی‌ها** آغاز شد؛ **آلمانی‌ها** توانستند فقط **ستیغ مسینس**[4] را بگیرند. در نبرد دوم (۲۲ آوریل ـ ۲۴ مه ۱۹۱۵) **آلمانی‌ها** یک بار دیگر از شکست **جبههٔ بریتانیا** ناتوان ماندند، اگر چه از گازهای سمی برای نخستین بار در جنگ استفاده کردند. نبرد سوم (ژوئن ـ نوامبر ۱۹۱۷) با تهاجم **بریتانیایی‌ها**، نخست بر **ستیغ مسینس** و سپس پاشندال[5] آغاز شد (که در این جا ۳۰۰۰۰۰ تلفات دادند). سرانجام در نبرد چهارم (سپتامبر ۱۹۱۸) **بریتانیایی‌ها** با پیوستن به تهاجم مشترک، **آلمانی‌ها** را در طول **جبههٔ غرب** به عقب راندند تا آن که **آلمانی‌ها** متارکه را پذیرفتند.

---

1. Succession States
2. Ypres
3. Flemish
4. Messines Ridgye
5. Passchendele

ایتالیای جوان.[1] انجمن انقلابی که **مازینی** (ر.ک) در مارس ۱۸۳۱ تأسیس کرد.

ایتو، هیروبومی[2] (۱۹۰۹-۱۸۴۱). سیاستمدار ژاپنی. رهبر جنبش غرب‌گرایی. ایتو در خانوادهٔ روستایی به دنیا آمد اما میان اعضای اشراف پذیرفته شد. اگرچه در آغاز عضوی از جنبش «ضد بیگانه» به حساب می‌آمد، اما در ۱۸۶۳ به **انگلستان** اعزام شد و در بازگشت به **ژاپن** دغدغهٔ پذیرش الگوهای حکومتی **بریتانیا** را بر اساس شرایط **ژاپنی‌ها** در دل می‌پروراند. از این رو، در مقام فرماندار **ایالت کوبه**[3] نظام مالی نوین برقرار کرد و در مقابل در ۱۸۷۱ به سفری دو ساله به دور دنیا فرستاده شد تا روابط مفیدتری به نفع **ژاپن** برقرار سازد. از ۱۸۸۴ تا ۱۸۸۸، ۱۸۹۲ تا ۱۸۹۶، و در ۱-۱۹۰۰ به عنوان وزیر ارشد خدمت کرد. تشکیل نخستین **پارلمان ژاپن** (فوریه ۱۸۹۰) عمدتاً در سایهٔ تلاش او انجام گرفت و نوسازی ناوگان **ژاپن** مدیون زحمات او بود این اقدام به پیروزی سریع **ژاپن** بر **چین** در ۵-۱۸۹۴ منتهی شد. پس از ۱۹۰۱، ایتو (که اکنون **امیر** لقب گرفته بود) خود را با حزب نظامی تحت رهبری **مارشال یاماگاتا**[4] موافق نیافت. او در مقام سفیر در **پترزبورگ** تلاش کرد از **جنگ روسیّه ـ ژاپن** جلوگیری کند، و در بازگشت به **توکیو** در **شورای امپراتوری** بر ضد جنگ رأی داد. در نتیجه، مجبور شد سه سال آخر عمر خود را در مقام **فرماندار کره** سپری کند و بیهوده کوشید اصلاحات لیبرالی به عمل آورد. در ۲۶ اکتبر ۱۹۰۹ یک کره‌ای ملی‌گرای متعصب او را به قتل رسانید.

ایران.[5] در سر تا سر سدهٔ نوزدهم، **ایران** کشوری عقب مانده بود که دو رقیب، **بریتانیا** و **روسیّه** به استثمار آن پرداخته بودند. در اوائل سدهٔ بیستم، اوضاع موقتاً بهبود یافت: **انقلاب** در دسامبر ۱۹۰۵[6]، زمینه‌های نخستین قانون اساسی لیبرال را فراهم آورد؛ و **اتفاق انگلستان**

---

1. Young Italy
2. Ito, Hiroboumi
3. Kobe
4. Yamagata

۵. مؤلف از واژهٔ پرشیا(Persia) استفاده کرده که به معنی سرزمین پارس است و چون اولین سلسله پادشاهی ایران یعنی هخامنشیان از پارسی‌ها به حساب می‌آمدند، کشور ایران به نام آن‌ها سرزمین پارس نامیده می‌شد. در دوران رضاشاه پهلوی از کشورهای خارجی خواسته شد که به جای پرشیا از واژهٔ ایران استفاده کنند. ـ م.

۶. ظاهراً منظور مؤلف تداوم جریان انقلاب مشروطه است که با ۲۱ آذر ۱۲۸۴ و به چوب بستن بازرگانان از سوی علاءالدوله حاکم تهران مطابقت دارد. صدور فرمان مشروطیت در ۱۳ مرداد ۱۲۸۵ (۵ اوت ۱۹۰۶) انجام گرفت ـ م.

ـ روسیّه در ۱۹۰۷ به دسته بندی میان دو کشور سهولت بخشید. در خلال **جنگ جهانی اول**، سربازان بریتانیایی، روسی، و ترکیّه‌ای، بی طرفی ایران را نقض کردند در حالی که **واسموس**[1] کاگزار آلمانی، حملات بر ضد بریتانیا را از سوی شبه نظامیان ایرانی سازمان می‌داد. تاریخ نوسازی ایران با کودتای فوریهٔ ۱۹۲۱ توسط افسر ارتش **رضاخان** (۱۸۷۸-۱۹۴۴) آغاز می‌شود که با عنوان **رضا شاه پهلوی** از ۱۹۲۵ تا ۱۹۴۱ سلطنت کرد. او ارتش را بالا آورد و جاده‌ها و راه آهن را گسترش داد. از پائیز ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۶، ایران در اشغال سربازان بریتانیایی و روسی بود که به منظور بیرون راندن دسیسه گران آلمانی (و وادار کردن شاه به کناره‌گیری) وارد ایران شده بودند. پسر او، **محمّد[رضا]شاه پهلوی** (متولد ۱۹۱۹) در تظاهرات ضد بریتانیایی در ۱۹۵۱ (در پی اقدام دکتر **مصدق** برای ملی کردن شرکت نفت انگلستان ـ ایران) مجبور به ترک کشور شد، اما پس از بازداشت **مصدق**، به کشور بازگشت و در ۱۹۵۴ طی قراردادی جدید، منازعه با بریتانیا پایان یافت.

ایرلند جوان.[2] جنبشی انقلابی در ایرلند در دههٔ ۱۸۴۰. این نام از **جنبش ایتالیای جوان** (ر.ک) **مازینی** گرفته شده بود. **اسمیت اوبراین**[3] و **جان میچل**[4] که پروتستان بودند، این جنبش را هدایت می‌کردند. این نهضت در ۱۸۴۳ در افول سیاسی **دانیل اکانل** (ر.ک) سهم زیادی داشت. رهبران «**ایرلند جوان**» با هم دعوا داشتند و فاقد اندیشه‌های سازنده بودند. آن‌ها در ۱۸۴۸ در صدد گسترش انقلاب در ایرلند بر آمدند؛ **میچل** پیش از آن که برنامه هایش تکمل شود، دستگیر و به تبعید چهارده ساله محکوم شد، اما **اوبراین** در تیپراری[5] جنبش روستایی به وجود آورد. این جنبش چند روز بعد فرو نشست و **ابراین** نیز به استرالیا تبعید شد.

ایرلندی‌های متحد[6]. انجمنی که در ۱۷۹۱، **ولف تن**[7] (۱۷۶۳-۹۸) آن را تأسیس کرد. اصولاً، ایرلندهای متحد در پی رفع تظلمات مذهبی و اصلاحات پارلمانی بود. در ۱۷۹۳،

---

1. Wassmuss
2. Succession States
3. Smith O'Brien
4. John Mitchel
5. Tipperary
6. United Irishmen.
7. Wolfe Tone.

اقدامات بازدارنده سبب شد که آن‌ها با استمداد از فرانسه برای بیرون راندن بریتانیایی‌ها، یک نهضت براندازی به وجود بیاورند. طوفان دریایی، لشکر اعزامی فرانسه را در دسامبر ۱۷۹۶ از هم پاشید. گماشتگان پیت در فوریه ۱۷۹۸ شماری از رهبران ایرلند را دستگیر کردند و در مه بعد بازماندگان ایرلندهای متحد، شهر وکسفورد[1] را گرفتند، اما در جنگی سخت در وینگار هیل[2] شکست خوردند (۲۱ ژوئن ۱۷۹۸). یک نیروی فرانسوی که دو ماه بعد قدم به خشکی گذاشته بود به زودی شکست خورد، ولف تن به همراه آن‌ها اسیر شد و در زندان خودکشی کرد. شورشیان ایرلند، پیت را وادار کردند که قانون اتحاد (ر.ک) را به تصویب برساند.

ایزولسکی، الکساندر[3] (۱۹۱۹ - ۱۸۵۶). سیاستمدار روسی. عضوی از اشراف کهتر روسیّه. در ۱۸۷۵ وارد خدمات سیاسی شد و پس از کسب مناصب گوناگون جزئی، در ۱۸۹۹ مقام مهمی در توکیو به او سپرده شد، در ۱۹۰۳ به کپنهاگ عزیمت کرد و ایجاد پیوستگی میان خاندان سلطنتی روسیّه و خاندان سلطنتی دانمارک، او را مورد نظر تزار قرار داد و تزار در ۱۹۰۵ در میان تعجب همگان، او را به عنوان وزیر خارجه برگزید. ایزولسکی در خلال پنج سال تصدی سیاست خارجی روسیّه، دو دستاورد مهم - عادی سازی روابط روسیّه - ژاپن و تکمیل اتفاق انگلستان - روسیّه (ر.ک) - به ارمغان آورد. او در بحران بوسنی در ۹-۱۹۰۸ به شکست جدی تن در داد؛ با اهرنتال[4] وزیر خارجه اتریش به تفاهمی دست یافته بود مبنی بر این که اتریش، بوسنی - هرزگوین را تصرف کند و روسیّه به «پاداش» این عمل اداره تنگه‌ها را از طریق راه حل تازه برای قضیه تنگه‌ها به دست آورد اما اتریشی‌ها منتظر نماندند و بوسنی - هرزگوین را ضمیمه اتریش ساختند و روسیّه از دست‌یابی به تنگه‌ها باز ماند. از ۱۹۱۰ تا ۱۹۱۶، ایزولسکی در پاریس، سفیر بود و در آن جا نقش مهمی در تقویت اتحاد نظامی میان فرانسه و روسیّه و مذاکرات سیاسی ایفاء کرد که این اقدامات به توافقنامه قسطنطنیه (ر.ک) منجر شد اما ثمری از آن به دست نیامد.

---

1. Wexford
2. vinegar Hill
3. Izvolski Alexander
4. Aehrenthal

اینکرمان، جنگ[1] (۵ نوامبر ۱۸۵۴)، جنگی که در خلال محاصره سباستوپل[2] در **جنگ کریمه** (ر.ک) به وقوع پیوست. یک قشون ۱۵۰۰۰ نفری روسی از **بالاکلاوا** تلاش کرد که صفوف بریتانیایی‌ها را در هم شکند اما بریتانیایی‌ها با ۳۶۰۰ نفر آن‌ها را در همان گام نخست متوقف کردند. قبل از رسیدن نیروهای کمکی، جنگ تن به تن در گرفته بود و روس‌ها با ۱۲۰۰۰ کشته، اسیر، یا زخمی عقب‌نشینی کردند و تلفات متفقین ۳۴۰۰ نفر برآورد شد.

---

1. Inkerman,Battle of 2. Sebastopol

ب

باب عـالی[1]. لقـبی مـقبول بـرای دولت امـپراتـوری عـثمانی در قسـطنطنیه (مـثلاً مـانند بارگاه‌سنت‌جیمز در لندن). **باب عالی** ظاهراً دروازه بلندی بر دیوار بنای اصلی حکومتی بوده است.

باراس، پل فرانسوا[2] (۱۸۲۹ – ۱۷۵۵). عضوی از خاندان اشرافی فرانسه که پس از ۱۷۸۹، اصول انقلاب را پذیرفت و نماینده **ژاکوبن‌ها** در ایالات شد، پس از آن که به همراهی سروان **بناپارت**، تشکیلات دفاعی **تولون**[3] را سازمان داد، به شهرت دست یافت. او همچنین به همراه **ناپلئون** شورش **وندەمر**[4] را سرکوب کرد. (۱۷۹۵)؛ سرانجام، باراس یکی از اعضای برجسته **هیأت مدیره** (ر.ک) شد. او ترتیب انتصاب **ناپلئون** به ژنرالی در **ایتالیا** و ازدواج او با **ژوزفین دو بوهارنه**[5] راکه معشوقه طرد شده خودش بود، فراهم آورد. او در **کودتای برومر**[6] نیز یک

---

1. Porte, The sublim:

باب عالی: یک واژه مرکب عربی و به معنی «در بلند» است. با توجه به خانه‌های محقر رعایا و درهای ورودی خانه‌های آن‌ها که بسیار کوچک بود، دروازه‌های قصور امپراتوران، بزرگ و بلند ساخته می‌شد و به همین دلیل آن را «در بلند» می‌گفتند، البته به معنی وسیع کلمه باب عالی به مرکز استقرار دولت و استاندار و فرماندار و حتی عرفا و شیوخ و ... نیز به کار می‌رفت. در زبان ترکی، آن را «آلاقاپی» می‌گفتند که «آلا» همان «عالی» و «قاپی» به معنی «باب» یا «در» است. ـ م.

2. Barras, Paul François

3. Taulon

۴. فابردگلانتین، شاعر انقلابی فرانسه در سال ۱۷۹۳ تقویم جدیدی برای فرانسه ترتیب داد و به جای نام‌های لاتین از نام‌های تازه برای ماه‌ها استفاده کرد. وندەمر (Vendemiaire) اولین ماه از فصل پائیز به حساب می‌آمد (نگاه کنید به تاریخ اروپا از رنسانس تا قرون معاصر، ص ۱۳۲). ـ م.

5. Josephine de Beaharnais

بار دیگر به ناپلئون کمک کرد، اما صفت مزدوری و هرزگی مفرط، حتی اعضای حکومت کنسولی را نیز از او بیزار کرد و باراس پس از آن از کارهای سیاسی کناره گرفت.[۷]

بارک، ادموند[۸] (۹۷–۱۷۲۹) در دوبلین به دنیا آمد و در همان جا تحصیل کرد، اگر چه به وکالت رسید، اما علاقه زیادی به روزنامه‌نگاری سیاسی داشت. به عنوان نماینده مجلس از سوی ویگ‌های راکینگهام[۹] و ناطق، با به تصویب رساندن مقرّراتی درباره تجارت با آمریکا به شهرت رسید. اثر او با عنوان تأملاتی درباره نارضایتی‌های کنونی[۱۰] (۱۷۷۰)، تقسیم قدرت تاج و تخت در دوره جرج سوم را مورد حمله قرار داد. در دهه هشتاد سده هفدهم، توجه خود را به روشنگری درباره تباهی سیاسی و اداره شرارت‌آمیز هند از سوی وارن‌هاستینگز[۱۱]، معطوف کرد. علی‌رغم اعتقاد به اصول ویگ، زودتر از اکثر هم میهنانش که عقاید تازه را تهدیدی برای سنت‌های بریتانیایی می‌دانستند، بر ضد انقلاب فرانسه، واکنش نشان داد. اثر او با عنوان «بازتاب‌های انقلاب فرانسه»[۱۲] (۱۷۹۰) باعث شد که حمایت فاکس[۱۳] را از دست بدهد. بارک فصیح‌ترین سخن‌گو درباره جنگ با فرانسه در ۱۷۹۳ بود و چهار سال آخر عمر خود را صرف کمک به پناهندگان فرانسوی کرد. بارک علی‌رغم دفاع از آزادی‌های آمریکایی و حمله به کمپانی هند شرقی، اساساً، اندیشمندی محافظه کار بود، اعتراضات او به قدرت سلطنت در چهارچوب مقرراتی بود که در سال ۱۶۸۸ از سوی ویگ‌ها وضع شده بود، دشمنی او با انقلاب بر اساس بی‌اعتمادی به عناصر عوام فریب در هیأت نمایندگان دموکراتیک قرار داشت.

---

۶. کودتایی بود که در ماه برومر (Brumaire) (۴ سپتامبر ۱۷۹۷) بر ضد **هیأت‌مدیره** انجام گرفت (نگاه کنید به همان کتاب، ص ۱۳۵). ـ م.

۷. درباره کناره‌گیری باراس و نقش او در هیأت مدیره، نگاه کنید به انقلاب کبیر فرانسه، مینیه ج ۲، ص ۷۵–۱۲۸. ـ م.

8. Burke, Edmond
9. Rockingham
10. *Thoughts on the present Discontents*
11. Warren Hastings
12. Reflections on the french Revolution
13. Fox [نگاه کنید به فاکس در حرف «ف»]

بارنز، جان[1] (۱۹۴۳-۱۸۵۸). سوسیالیست بریتانیایی. در وکسهال[2] در دامنه اسکاتلند به دنیا آمد و به آموختن مهندسی پرداخت. بارنز، سوسیالیسم را از یک کمونارد تبعیدی فرا گرفت و پیش از آن که طرفدار اتحادیه کارگری شود، پاداش خود را از سخنرانی‌های اغراق‌آمیز در گردهمایی اعتدالی، دریافت داشت. او در ۱۸۸۶ و ۱۸۸۷ به دلیل تحریک خشونت در گردهمایی‌های غرب لندن، دستگیر شد؛ در دومین بازداشت، شش هفته محبوس گردید. در ۱۸۸۹ به عضویت شورای شهر لندن[3] در آمد، و در همان سال در سازمان‌دهی نخستین اعتصاب بارانداز لندن که بسیار گسترده بود، نقش برجسته‌ای ایفاء کرد. از ۱۸۲۹ تا ۱۹۱۸ نماینده مجلس از باترسی[4] بود و در دولت‌های لیبرال از ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۴ ریاست هیأت دولت محلی را به عهده داشت و، به مدت چند ماه، رئیس هیأت بازرگانی شد. با شرکت در جنگ جهانی اول مخالف بود و از دولت کناره گرفت که این اقدام، در واقع به منزله ترک زندگانی سیاسی بود.

بازدارندگی.[5] «دوران بازدارندگی» در ایالات متحده آمریکا، فاصله میان ژانویه ۱۹۲۰ تا دسامبر ۱۹۳۳ را در بر می‌گیرد، دوره‌ای که هجدهمین اصلاح قانون اساسی (ممنوع بودن تولید، فروش، و حمل مشروبات الکلی) به قوت خود باقی بود. جوامع معتدل بیش از هشتاد سال به قانونگذاران ایالتی فشار آورده بودند که این بازدارندگی را اعمال کنند و توانسته بودند در نوزده ایالات زمینه‌های تحدید آن را فراهم آورند و نخستین این ایالات، ماین[6] بود که در اوائل ۱۸۴۵، به این امر تن در داد. در ۱۸۹۵، انجمن ضد میخانه[7] یک هیجان ملی به وجود آورد، اما تا شروع جنگ نتوانست پشتیبانی گسترده‌ای به دست آورد، تا این که اعلام شد چون تجارت نوشابه‌های الکلی در دست شهروندان متولد آلمان است، مصرف آن می‌تواند عملی غیر میهن پرستانه تلقی گردد. در دهه ۱۹۲۰ تهاجم گسترده‌ای بر ضد قانون بازدارندگی صورت گرفت؛ تقطیر و توزیع نوشابه غیر مجاز «فروشندگی مشروبات غیر

---

1. Burns, John
2. Vauxhall
3. L.C.C
4. Battersea
5. Prohibition
6. Maine
7. Anti - saloon League

مجاز» تحت اداره گروه‌های جانی در آمد و به سرعت به جنگ میان این دستجات منتهی شد و این امر در **شیکاگو** از شدت بیشتری برخوردار بود. لغو **بازدارندگی**، بدین ترتیب، بخش مهمی از مرام سیاسی **خط مشی دموکراتیک روزولت** در **انتخابات ریاست جمهوری** در ۱۹۳۲ گردید. **بازدارندگی** ملی به واسطه بیست و یکمین **اصلاحیه** (که در ۲۰ فوریه ۱۹۳۳ پیشنهاد و در ۵ دسامبر به تصویب رسید) لغو گردید؛ **بازدارندگی محلی** در برخی از ایالات ادامه یافت.

بازنگری کتاب دعا[1]. در اوائل سده بیستم، کشمکش بر سر جزئیات آیین‌پرستش، موجب تقاضا برای بازنگری در**کتاب دعای رسمی کلیسای انگلیکان**[2] در**کلیسای انگلستان** شد، این کتاب در حقیقت مورد استفاده رسمی بود و از ۱۶۶۲ بدون تغییر باقی مانده بود. در ۱۹۰۴ **انجمن سلطنتی مقررات کلیسا**[3] شکل گرفت و سر **مایکل هیکس بیچ**[4] به ریاست آن منصوب شد، و این انجمن دو سال بعد گزارشی درباره بازنگری **کتاب دعا** منتشر کرد. گزارش مذکور بیش از بیست سال مورد بحث گروهی از اسقف‌های منصوب از طرف **انجمن‌های کانتربوری** و **یورک**، **مجالس محلی کلیسای انگلیکان** قرار داشت. در ۱۹۲۷ آخرین شکل **کتاب دعا**، شامل تجربیات سده‌های میانه و افکار نوین، مورد تصویب اکثریت **انجمن‌ها** و **مجلس کلیسا** واقع شد، اما **مجلس عوام** آن را نپذیرفت (۲۳۸ رأی برابر ۲۰ رأی برابر ۲۰۵ رأی). در ۱۹۲۸ یک کتاب تعدیل شده، که در برگیرنده برخی نقطه نظرات بود، بار دیگر از سوی **انجمن‌ها** و **مجلس کلیسا** مورد تصویب قرار گرفت اما باز هم مجلس عوام، این بار با ۴۶ رأی، آن را رد کرد. انکار**کتاب دعای بازنگری** شده از سوی مردانی که بیشتر آن‌ها فاقد تجربه عضویت در**کلیسای انگلستان** بودند، تردیدهایی در افکار بسیاری از **انگلیکان‌ها** در رابطه با منطق باقی ماندن**کلیسای رسمی** تحت اوضاع جدید، بر انگیخت. **کلیسا** برای تصویب**کتاب دعای بازنگری** شده، در مجلس، دیگر تلاشی به عمل نیاورد؛ این کتاب را

---

1. Prayer Book Revision
2. Book of common prayer
3. Royal commission on Ecclesiastical Discipline
4. Sir Michal Hicks Beach

بسیاری از بخش‌ها بدون اجازه رسمی و عدم توجه به رضایت اسقف ناحیه، مورد استفاده قرار دادند.

باکونین، میخائیل[1] (۷۶-۱۸۱۴). آنارشیست روسی. باکونین در یک خانواده اشرافی به دنیا آمد که دارایی‌هایی در پیرامون تور[2] داشتند و به عنوان افسر گارد امپراتوری خدمت کرد، اما به دلیل رفتار روس‌ها با سرکشان لهستانی در انقلاب، از سمت خود کناره گرفت. از ۱۸۴۸ تا زمان مرگ، باکونین در مرکز ناآرامی‌های انقلابی در بسیاری از بخش‌های اروپا قرار داشت. او در انقلاب فوریه ۱۸۴۸ در پاریس شرکت داشت و در همان سال تظاهرات چک‌ها را در پراگ به راه انداخت و در ۱۸۴۹ به تشویق شورش در ساکسونی پرداخت. پس از آنکه پروسی‌ها و اتریشی‌ها او را به مرگ محکوم کردند، باکونین از اقدامات عملی دست برداشت، اما قبل از آن که به دست روس‌ها بیفتد، چندین سال به زندان افتاد و روس‌ها او را به سیبری فرستادند. پس از شش سال (۱۸۶۱) از سیبری گریخت و بقیه عمر خود را به تشویق ایجاد انقلاب آنارشیستی در غرب اروپا گذراند.[3] در همین ایام دوستش هرتزن[4] (ر.ک) که تحت حمایت مالی باکونین قرار داشت، او را «نیروی پنهان فعالیت عظیم برای آن‌چه که خریداری ندارد» توصیف کرد. باکونین در بین‌الملل اول (نگاه کنید به سوسیالیسم‌بین‌الملل) از ۱۸۶۹ تا ۱۸۷۲ با مارکس و انگلس در افتاد و در شورش‌های آنارشیستی در لیون (۱۸۷۰) و اسپانیا (۱۸۷۳) شرکت کرد. آنارشیسم مورد نظر او، اساساً مبتنی بر احساسات شخصی برای سرکشی بر ضد جامعه بود و ماهیت تحریک آمیزش، او را به همقطاری خطرناک تبدیل کرده بود، باکونین علی‌رغم واقع‌گرایی بیرحمانهٔ کور و خوشبینی ساده دلانه خود، پیش الگویی

1. Bakunin , Mikhail　　2. Tver

۳. باکونین از فلسفه‌های آزادی‌خواهانهٔ عصر خویش با شور فراوان جانبداری می‌کرد و اندیشه‌های به غایت انقلابی داشت. به باور او آدمی برای آزاد بودن بایستی دولت، خانواده و دین را از ریشه بر کند. برای دستیابی به این هدف، قتل و کشتار نیز تأیید می‌شد. به گفته باکونین مکتب قدرت‌ستیزی قصد داشت با نابود کردن اندیشه‌ها و نهادهایی که فعالیت او را محدود و مشروط می‌کند، برای آدمی آزادی به وجود آورد. این نظریه به غایت فردگرایانه، ظاهراً عملی به نظر نمی‌رسید. نهادهای خانوادگی و دولتی از عوامل اساسی پیشرفت تمدن به حساب می‌آید. نابود کردن این‌ها به ایجاد آشوب منجر می‌گردد. (نگاه کنید به تاریخ تمدن، هنری لوکاس، ج ۲، ص ۳۴۰) ـ م.

4. Herzen

برای انقلابیون روسیه در دوران قبل از بلشویک بود. ادعای معروف او که «هیجان ویران سازی هیجان سازندگی نیز محسوب می‌گردد» میان روس‌های جوان نیهیلیست[1] معروفیت زیادی یافت.

باگهت، والتر[2] (۷۷-۱۸۲۶). دانشمند سیاسی بریتانیا. در سامرست[3] به دنیا آمد، در بریستول[4] و دانشگاه کالج، لندن تحصیل کرد. باگهت بانکدار حرفه‌ای بود اما در عصرویکتوریا خود را مرد ادبیات جلوه‌گر ساخت. روزنامه‌نگاری توانا در ناشنال ریویو[5]، و اکونومیست[6] (که از سال ۱۸۶۰ تا هنگام وفات سر دبیری آن را بر عهده داشت) بود. معروف‌ترین تحقیق او، مشروطه انگلیس[7] (۱۸۶۷) بود که در آن اصل علمی جدیدی برای تحلیل جامعه سیاسی از طریق دخالت دادن اشکال حکومتی در واقعیت‌های اداری ارائه می‌کند.

بالدوین، استانلی[8] (۱۹۴۷-۱۸۶۷، در ۱۹۳۷ لقب ارل آو بودلی[9] یافت). در هارو[10] و ترینیتی[11]، کمبریج تحصیل کرد. در ۱۹۰۵ نماینده محافظه‌کار مجلس از بودلی (زادگاهش) برگزیده شد و در دولت ائتلافی ۲۲-۱۹۱۶ مقام کوچکی را عهده‌دار شد و در ۱۹۲۱ رئیس هیئت بازرگانی[12] گروه کابینه گردید. در ۱۹ اکتبر ۱۹۲۲ نقش برجسته‌ای در گردهمایی کارلتون کلوب[13] ایفا کرد و حزب محافظه‌کار را از دولت ائتلافی خارج ساخت. با حمایت

---

1. Nihilist:

نیهیلیست‌ها به «هیچ چیز» اعتقاد نداشتند مگر به علوم طبیعی و تزار اصلاح طلب و شوراهای ناحیه‌ای و ایالتی وی را مورد انتقاد قرار می‌دادند (نگاه کنید به تاریخ جهان نو، ج ۲، ص ۱۵۵)؛ نیهیلیسم از nihil لاتینی گرفته شده و به معنی «هیچ» است. این نظریه، منکر هرگونه ارزش اخلاقی و مبلّغ شکاکیت مطلق و نفی وجود است. گروهی از آنارشیست‌های روسیه را در سده نوزدهم نیهیلیست می‌گفتند. اولین بار تورگنف در داستان «پدران و پسران» (۱۸۶۲) این عنوان را برای گروه مذکور به کار برد. (نگاه کنید به فرهنگ سیاسی، ص ۱۶۸) ـ م.

2. Bagehot, Walter
3. Somerst
4. Bristol
5. National Review
6. Economist
7. The English Constitution.
8. Baldwin stanly
9. Earl of Bewdley
10. Harrow
11. Trinity
12. President of the board of trade
13. Carlton club

بونارلاو[1]، وزیر خزانه‌داری شد و در ۱۹۲۳ به نخست‌وزیری رسید و بر کرزن (ر.ک) برتری یافت. بالدوین در انتخابات ۱۹۲۳ نتوانست اکثریت لازم را به دست آورد و کناره‌گیری کرد، اما از ۱۹۲۴ تا ۱۹۲۹ نخست‌وزیری را در دست داشت که مصادف با اعتصاب عمومی (ر.ک) و رشد بیکاری بود. در «دولت ملی» مک‌دونالد در ۱۹۳۱، رئیس تام‌الاختیار[2] بود و ۱۹۳۵ دوباره به نخست‌وزیری دست یافت. پس از بحران‌کناره‌گیری (ر.ک) در ۱۹۳۷ استعفا داد. نزدیک‌بینی آشکار سیاسی او در برابر خیزش دوباره ناسیونالیسم آلمان به طور چشمگیری مورد انتقاد قرار گرفته است.

بالفور، آرتور جیمز[3] (۱۹۳۰–۱۸۴۸، در ۱۹۲۲ لقب ارل یافت). برادرزاده لردسالیسبوری[4] که در کنگره برلین، سمت منشیگری او را داشت. به دلیل ثبات در مقام رئیس‌دفتر ایرلند، ۹۲–۱۸۸۶، امتیازات سیاسی به دست آورد و تجربه منحصر به فردی در امور قانونی داشت که توانست در ۱۸۹۵، بدون داشتن مقام نخست‌وزیری به سمت ارباب‌نخست خزانه‌داری دست یابد. در ۱۹۰۲ به عنوان نخست‌وزیر جانشین عموی خود شد، اما با وجود موفقیت در اصلاحات آموزشی و امور خارجه، به زودی متوجه شد که اصلاحات تعرفه (ر.ک) که پیشنهاد جوزف چمبرلین (ر.ک) بود در دولت او شکاف ایجاد کرده و در انتخابات ۱۹۰۶ شکست بزرگی را متحمل شد. او در خلال کشمکش بر سر اصلاحات در مجلس اعیان، رهبر محافظه‌کاران باقی ماند، اما در ۱۹۱۱، آرامش معمول بدون شتاب او باعث شد که حمایت حزب را از دست بدهد و به نفع بونارلاو کنار برود. در ائتلاف‌های دوران جنگ، به عنوان رئیس اول دریاداری در ۱۹۱۵ و وزیر امور خارجه در ۱۹–۱۹۱۶ خدمت کرد. پس از آن که آمریکا وارد جنگ شد، ریاست هیأت مهم بریتانیایی را که عازم واشنگتن بودند به عهده گرفت و نقش عمده‌ای در شکل دادن به اروپای نوین ایفا کرد؛ و از امضاء کنندگان عهدنامه ورسای بود و در ۱۹۲۱ هیأت نمایندگان بریتانیایی را در کنفرانس واشنگتن رهبری می‌کرد.

---

1. Bonar Law
2. Lord president
3. Balfour, Arthur James
4. Lord Salisbury

باواریا[1]. ناحیه‌ای در جنوب **آلمان**. شهر بزرگ آن **مونیخ** است؛ در ۱۶۲۳ **امیرنشین**[2] بود و در ۱۸۰۵ به سلطنت نشین تبدیل شد. شیوه‌های سیاسی **باواریا** اوائل سده نوزدهم، همراه با زیاده‌روی‌ها (و غالباً دیوانگی) **خاندان سلطنتی ویتلسباخ**[3] نارضایتی عمومی را در پی داشت. به همین دلیل، **انقلاب ۱۸۴۸** در **مونیخ** بیشتر بر ضد چاپلوسی **شاه لودویگ**[4] در برابر معشوقه‌اش **«لولا مونتز»**[5] انجام گرفت؛ این زن، رقاصه بود. (و **الیزا گیلبرت**[6] خوانده می‌شد). در ۱۸۷۱، **باواریا** به مملکتی از ممالک **امپراتوری آلمان** تبدیل شد و تضمین‌های غیر واقعی گسترده‌ای از نفوذ سیاسی دریافت داشت. در ۱۹۱۸، **کورت ایسنر**[7] در **مونیخ** موجودیت **جمهوری شورای باواریا**[8] را اعلام کرد که عمر کوتاهی داشت. چند ماه بعد **باواریا** به بخش جدایی‌ناپذیر **جمهوری آلمان** تبدیل شد. ناسیونالیسم افراطی **آلمانی** در دهه ۱۹۲۰ در **باواریا** شکل گرفت که مورد حمایت وزیر کل **گوستاوفن کاهر**[9] (۱۹۳۴ - ۱۸۶۲) بود. این تمایل به رشد **نازی‌ها** که می‌کوشید قدرت را از طریق **طغیان مونیخ** (ر.ک) در ۱۹۲۳ به دست آورد و به استفاده از شهر **نورمبرگ**[10] **باواریا** برای تجمع سالیانه اعضای حزب تمایل داشت، کمک شایانی کرد. پس از جنگ جهانی دوم، **باواریا** بزرگترین ایالت **جمهوری فدرال آلمان** شد.

بحران چاناک[11]. ناحیه‌ای بی‌نهایت بحران آفرین، محرک جنگ میان **بریتانیا** و **ملی‌گرایان ترک** به رهبری **مصطفی کمال** (ر.ک) در سپتامبر - اکتبر ۱۹۲۲. این بحران از پیروزی **کمال‌گرایان** در برابر **یونانی‌ها** در **اسمیرنا**[12] و تصمیم **کمال** به کشاندن جنگ به

---

1. Bavaria

۲. در حکومت آلمان که به امپراتوری مقدس روم معروف بود، سه نوع ایالت وجود داشت: شاهزاده‌نشین (Electorate)، دوک نشین و سلطنت‌های کوچک؛ ایالات روحانی‌نشین؛ و شهرهای آزاد (نگاه کنید به تاریخ اروپا از رنسانس تا قرون معاصر، ص ۵۷) ـ م.

3. Royal House of wittlsbach
4. King ludwig
5. Lola Montez
6. Eliza Gilbert
7. Kurt Eisner
8. Bavarian Soviet Republic
9. Gustav von kahr
10. Nuremberg
11. Chanak [= چناق]

۱۲. اسمیرنا (Smyrna) نام اروپایی برای ازمیر است، مانند قسطنطنیه که در زبان‌های اروپایی کنستانتینوپل نامیده می‌شود. (نگاه کنید به تاریخ امپراتوری عثمانی و ترکیه جدید، ج ۲، ص ۱۰؛ همچنین برای اطلاع بیشتر درباره جنگ ترکیه و یونان، نگاه کنید به همان کتاب، ص ۶۰۸-۵۹۹) ـ م.

گذرگاه داردانل و اراضی اروپایی که بر اساس کنفرانس صلح به یونان تعلق گرفته بود، ناشی شد. در لندن این نگرانی وجود داشت که کمال به نیروهای حافظ متصرفات متفقین در حوالی قسطنطنیه حمله کند. علی‌رغم تردید فرانسوی‌ها و ایتالیایی‌ها، لوید جرج (نخست وزیر) و چرچیل به تقویت دسته‌های بریتانیایی در چاناک (ناحیه‌ای در ساحل آسیایی داردانل) پرداختند. سرانجام در مودانیه[۱] توافقی میان فرمانده بریتانیایی، ژنرال هرینگتن[۲]، و نماینده کمال، ژنرال عصمت (بعدها به عصمت اینونو مشهور شد) به عمل آمد و مقرر گردید که بریتانیا، تراکیه[۳] شرقی و ادرنه را به ترکیّه باز گرداند، مشروط بر این که ترک‌ها بی‌طرف‌سازی داردانل و بسفر را بپذیرند. این قرارداد (که در ۱۱ اکتبر ۱۹۲۲ به امضاء رسید) اساس معاهده لوزان[۴] (ر.ک) در ۱۹۲۳ را فراهم آورد. بحران چاناک تأثیری اتفاقی بر دولت ائتلافی لوید جرج داشت و باعث فروپاشی آن شد زیرا رهبران محافظه‌کار در برابر بی‌مسئولیتی آشکار او در راستای کشاندن کشور به مرز جنگ، به او هشدار داده بودند.

بحران کناره‌گیری ۱۹۳۶.[۵] از تمایل پادشاه ادوارد سوم به ازدواج با خانم سیمپسون[۶] ناشی شد. در روح قانون اساسی بریتانیا پیش‌بینی شده بود که شاه پیش از ازدواج باید با وزرای خود مشورت کند. نخست‌وزیر، بالدوین[۷] احساس کرد چنین ازدواجی برای بخش بزرگی از مردم کشور قابل پذیرش نخواهد بود نه به این دلیل که خانم سیمپسون فرد معمولی متولد آمریکا بود بلکه به این علت که ازدواج‌های قبلی او به طلاق انجامیده بود و برای پادشاه این ازدواج با توجه به موقعیت او به عنوان «حاکم اعلای» کلیسای انگلستان، بحران آفرین می‌شد. یک ازدواج ناهمتراز[۸] (قانونی خصوصی که همسر شاه را در جای‌گاه ملکه قرار نمی‌داد) در نظر گرفته شد، اما پس از مشورت با حکام دومینیون مورد تأیید قرار نگرفت. پادشاه که میان انتخاب خانم سیمپسون و تاج و تخت، درمانده بود، کناره‌گیری را چاره کار

1. Mudania
2. General Harrington
3. Thrace
4. Lausanne
5. Abdication Crisis of 1936
6. Mrs Simpson
7. Baldwin

۸ ازدواج ناهمتراز (Mogantic Marriage)، ازدواج شخصی از طبقه سلطنتی یا اشرافی با فرد معمولی با این شرط که او و فرزندانش حق ارث بردن مقام و ثروت را نداشته باشند) ـ م.

یافت (۱۱ دسامبر ۱۹۳۶). دوک آو یورک[1]، (پادشاه جرج ششم)، برادر پادشاه، جانشین او شد و ادوارد با عنوان دوک آو ویندسور، رهسپار فرانسه شد.

بحران مراکش[2]، ۱۹۰۵. میان فرانسه و بریتانیا (آوریل ۱۹۰۴) و فرانسه و اسپانیا (اکتبر ۱۹۰۴) قراردادهایی سرّی برای تقسیم آنی مراکش (ر.ک) منعقد شد. آلمانی‌ها اگر چه قبلاً اعلام کرده بودند که منافعی در مراکش ندارند، بولو (ر.ک) در ۱۹۰۵، با پافشاری بر استقلال مراکش، در صدد برآمد خودی در برابر فرانسه نشان دهد و اتفاق انگلستان - فرانسه (ر.ک) را فاقد ارزش چشمگیری جلوه‌گر سازد. بنابراین، قیصر ویلهلم دوم در سفر گردشی در مدیترانه، در طنجه[3] پیاده شد (۳۱ مارس ۱۹۰۵)، و طی سخنرانی حمایت آلمان را از مراکشی‌ها اعلام کرد. آلمانی‌ها با این باور که خواهند توانست به هدف خود در منزوی‌سازی فرانسه دست یابند، خواهان برگزاری یک کنفرانس بین‌المللی در مراکش شدند. دولت فرانسه نسبت به طرز تلقی آلمان هشدار داد، و به منظور ابراز حسن نیت، دلکاسه (ر.ک) وزیر امور خارجه را که اتفاق (انگلستان - فرانسه) توسط او انجام گرفته بود، بر کنار کرد. بریتانیایی‌ها به تحریک فرانسه پرداختند و فرانسوی‌ها هنگامی که متوجه شدند می‌توانند بر روی ایالات متحده آمریکا حساب کنند، با کنفرانس بین‌المللی موافقت کردند. این کنفرانس در ژانویه تا آوریل ۱۹۰۶ در آلخثیراس (ر.ک) تشکیل شد و به تقویت اتفاق منجر شد تا با ضعف آن بحران دوم مراکش در ۱۹۱۱ بر سر اقادیر (ر.ک) شکل گرفت.

بخشنامه پاپ خطاب به اسقف‌ها.[4] بخشنامه‌ای که در برخی نواحی به تمام کلیساها فرستاده شد؛ یعنی نامه‌ای بسیار مهم از پاپ. اگرچه بخشنامه‌های زیادی در رابطه با مسائل خاص مربوط به الهیات وجود دارد، اما بخشنامه‌های دیگری هم هست که نظریات سیاسی و اجتماعی کاتولیک‌های رومی را در بر می‌گیرد، از آن جمله است: *Mirari Vos* (گریگوری شانزدهم، ۱۸۳۲) و *Singulari Nos* (گریگوری شانزدهم، ۱۸۳۴) برابر کاتولیک

1. Duke of Yonk
2. Moroccan Crisis
3. Tangier
4. Encyclical

لیبرالیسم‌لامنه[1] (ر.ک)؛ ***Quanta Cura*** (پیوس نهم، ۱۸۶۴)، در محکومیت خردگرایی و فلسفه لیبرال؛ ***Rerum Novarum*** (لئو سیزدهم، ۱۸۹۱)، در رد سوسیالیسم و در عین حال تأکید بر اهمیت عدالت اجتماعی در نواحی صنعتی؛ ***Quadragesimo Anno*** (پیوس یازدهم، ۱۹۳۱) در تأیید ***Rerum Novarum*** و تأکید بر امکان ایجاد شرارت از رقابت یا تمرکز گرایی افراطی؛ ***Domini Redemptoris*** (پیوس یازدهم، ۱۹۳۷) «در تکذیب نظریات ضد الهی بلشویک‌ها»؛ و ***Mit brennendre Sorge*** (پیوس یازدهم، **۱۹۳۷**)، بخشنامه‌ای به زبان **آلمانی** که تمام وعاظ بایستی در یکشنبه قبل از عید پاک در آلمان در محکومیت نازیسم به عنوان اندیشه‌ای اساساً غیر مسیحی می‌خواندند.

برادران رایت[2] (ویلبر[3] ۱۹۱۲-۱۸۶۷، و اورویل[4] ۱۹۴۸-۱۸۷۱). پیشگامان هواپیماسازی، پسران یک اسقف در یکی از بخش‌های کوچک آمریکا. تنها تا سطح تحصیلات اجباری درس خواندند، اما در هوانوردی و ساخت گلایدر در کیتی هاوک[5]، شمال کالیفرنیا پیشرفت چشمگیری به دست آوردند. آن‌ها در ۱۹۰۳، هواپیمایی با موتور بنزینی ساختند که دوازده اسب بخار قدرت داشت. در ۷ دسامبر ۱۹۰۳ اورویل رایت نخستین پرواز را با هواپیمائی که قدرت ۴۰ یارد را داشت، انجام داد. پس از دو سال، با بهبود موتور، تا پایان ۱۹۰۵، اوریل مسافت ۴۲ مایلی را پیمود. سه سال بعد، آن‌ها هواپیما را به اروپا آوردند و در قدرت پرواز بریتانیا، فرانسه و ایتالیا، پیشگام شدند.

برادران کامبن[6] (پل ۱۹۲۴-۱۸۴۳؛ ژول ۱۹۳۵-۱۸۴۵). دیپلمات‌های معروف فرانسه که در ۱۹۱۴، سفرای فرانسه در لندن و برلین بودند. پل در ۹۱-۱۸۶۶ در مادرید، در ۸-۱۸۹۱ در قسطنطنیه، و در ۱۹۲۰-۱۸۹۱ در لندن، سفیر بود. پل همچنین در بحران فاشودا به بریتانیا آمد و به منظور همکاری تمام تلاش خود را به کار بست تا اتفاق میان انگلستان و فرانسه در ۱۹۰۴، و اتحاد نظامی جنگ جهانی اول، حاصل شد. ژول، فرماندار کل الجزایر

---

1. Lamennais
2. Wright
3. Wilbur
4. Orvill
5. kitty Hawk
6. Cambon Brothers

در ۷-۱۸۹۱، سفیر فرانسه در واشنگتن در ۱۹۰۳-۱۸۹۷، در مادرید ۷-۱۹۰۳، در برلین ۱۴-۱۹۰۷ بود، و در کنفرانس صلح پاریس در ۱۹۱۹ شرکت داشت.

برادلاف، چارلز[1] (۹۱-۱۸۳۳). سیاستمدار **انگلیسی**. در دومین دوره نخست وزیری **گلادستون**، منشأ منازعات قانون اساسی بود. **برادلاف** یک خطیب منطق‌گرا بود که در ۱۸۶۷ به دلیل شرکت در تهیه جزوه‌ای در حمایت از کنترل زاد و ولد، محکوم شده بود. اگر چه محکومیت او در نتیجه استیناف، لغو شد، اما او در جامعه ویکتوریایی، به دلیل افکار «مترقی» از شهرتی اجتناب‌ناپذیر برخوردار گردید. در ۱۸۸۰، او **نماینده رادیکال مجلس** از **نورث همپتون**[2] شد. او به عنوان یک آزاداندیش، برای کسب کرسی خود، خواهان حقانیت قانونی به جای ادای سوگند بود. **رئیس مجلس**، **سرهنری براند**[3]، درخواست او را به کمیته‌ای منتخب ارجاع داد و کمیته، تصمیمی بر ضد خواسته او اتخاذ کرد. بنابراین، **برادلاف** ناچار از ادای سوگند شد، اما گروهی از **محافظه‌کاران** اعتراض کردند و اعلام نمودند که **برادلاف** یک آزاداندیش است و سوگند او نمی‌تواند او را مکلّف بدارد. بنابراین، **برادلاف** از کرسی خود در **مجلس عوام** رانده شد. **برادلاف**، سه نوبت دیگر نیز به نمایندگی **نورث همپتون** انتخاب گردید، اما همچنان از ورود به مجلس، محروم ماند؛ حتی در ۱۸۱۸، ده نفر پلیس به زور او را از مجلس بیرون کردند. در ۱۸۸۶، **پیل**[4]، رئیس جدید **مجلس**، بر صحت سوگند **برادلاف** پافشاری کرد. **برادلاف** تا زمان مرگ خود، **نماینده مجلس** باقی ماند و در ۱۸۸۸ موفق به تصویب **قانون سوگند** شد که حقانیت قانونی را هم در **مجلس عوام** و هم در دادگاه‌ها مجاز می‌کرد.

براون، جان[5] (۵۹-۱۸۰۰). مذهبی عمیقاً متعصب و معتقد به آزادی بردگان **امریکا** بود. **براون** نخستین بار در مه ۱۸۵۶ توجه دیگران را به خود جلب کرد، او با چهار پسر و سه همراه

---

1. Brdlaugh, Charles
2. Northampton
3. Sir Henry Brand
4. Peel
5. Brown, John

دیگر به **پوتاواتومی کریک**[1] در کانزاس حمله کرد و پنج تن از سکنه آن جا را که هواخواه بردگی بودند، کشت. آن‌ها قبلاً به مراکز ضد برده‌داری در لاورنس تاخته بودند و براون به قصد انتقام، به این کار اقدام کرد. در اوت همان سال، براون ناچار به دفاع از **اساواتومی**[2] مقابل تهاجمات شدید نیروهای طرفدار بردگی شد. پس از ترک کانزاس به **نیوانگلند** بازگشت و یکی از قهرمانان طرفدار لغو بردگی شناخته شد. او در **نیوانگلند** طرحی برای قیام بردگان به وجود آورد که به شکل‌گیری ایالت آزاد درکوه‌های جنوبی **آپالاش** منجر می‌شد. برای آغاز قیام، براون به **زرادخانه فدرال** در **فری**[3] **هارپر**[4] حمله کرد (اکتبر ۱۸۵۹). کسی از بردگان به مهاجمین نپیوست و پس از دو روز تبادل آتش، براون، خود را به نیروی دریایی که فرمانده آن **رابرت ای. لی** (ر.ک) بود، تسلیم کرد. به عنوان خائن محاکمه و به دار آویخته شد (۲ دسامبر). اقدام **براون** بر شدت منازعات بردگی افزود؛ **جنوبی‌ها** می‌گفتند که تبلیغات طرفدار لغو بردگی [براون] سیاهان را به قتل عام تشویق می‌کرد، در حالی که طرفداران لغو بردگی او را قهرمان شهید تلقی می‌کردند.

برایت جان[5] (۸۹-۱۸۱۱). رهبر رادیکال بریتانیا پسر کارخانه‌دار **روچدیل**[6] و عضوی از خاندان **کویکر**[7] در ۱۸۴۱، برایت، خاندان کاسب را ترک گفت و به کارهای سیاسی روی آورد، در **انجمن ضد قانون غلّه** با**کوبدن** همراه شد. در ۱۸۴۳ از سوی **لیبرال‌های دورهام** و از سوی **منچستر** از ۱۸۴۷ تا ۱۸۵۷، **نماینده مجلس** بود. همواره مستقل می‌اندیشید و هرگز در پیروی از خطی غیر ملی که وجدانش آن را تأیید می‌کرد، تردید به خود راه نمی‌داد، به

---

1. Pottawatomie Creek 2. Osawatomie

۳. فری (ferry)، کشتی مسافربر و باربر که مرتب از سوی رودخانه یا دریاچه یا دریا به سوی دیگر رفت و آمد می‌کند و کار پل را انجام می‌دهد. در این‌جا، منظور فری‌ای است که در هارپر کار می‌کرده است. ـم.

4. Harper 5. Bright, John 6. Rochdale

۷. کویکرها (Guaker) فرقه مذهبی مسیحی هستند که مردمی بسیار ساده و پاک می‌باشند و اساس اعتقاداتشان بر پاکی و صفا و محبت و معاضدت به دیگران و اجتناب از نزاع و جنگ است. (نگاه کنید به نگاهی به تاریخ جهان، ج ۲، ص ۱۲۰۶)؛ کویکرها تندروترین گروه مذهبی انگلستان در اواخر سده ۱۶۰۰ بودند و اعضای انجمن اخوت (Society of Friend) را تشکیل می‌دادند و از جنگ و کشتار نفرت داشتند. این گروه از مهاجران اولیه آمریکا بودند و ویلیام‌پن یکی از مهاجران بود که ایالت پنسیلوانیا به نام او شهرت یافت. نگاه کنید به:

(Asking About the U.S.A and its Neighbors) P36-38 ـم.

همین دلیل با جنگ کریمه و ماجراجویی دولت لیبرال در مصر در ۱۸۸۲ به شدت مخالفت کرد. صرف‌نظر از هیجان او بر ضد قانون غلّه و انتقاد دائمی از سیاست خارجی، برایت تا حدودی مسئول زمینه‌سازی ورود یهودی‌ها به مجلس عوام (۱۸۵۸)، انحلال کمپانی هند شرقی، و مبارزاتی بود که به قانون اصلاحات در ۱۸۶۷ منجر شد. او در دولت گلادستون در ۱۸۶۸ رئیس تجارت خارجی بود؛ سپس بر سر مصر و هوم رول ایرلند با گلادستون به مخالفت برخاست.

برزیل[1]. در ۱۵۰۰ به مالکیت پرتغالی‌ها در آمد. تهاجم ناپلئون به پرتغال باعث شد که نایب‌السلطنه، پرنس‌جان (شاه جان ششم، ۲۶-۱۸۱۶)، در ۱۸۰۸ پایتخت خود را به ریودوژانیرو منتقل کند و به نوسازی برزیل بپردازد. تا ۱۸۲۱ برزیلی‌ها که از برتری‌جویی پرتغالی‌ها کاملاً به ستوه آمده بودند، شاه را مجبور کردند که به اروپا باز گردد؛ پسر او پدرو[2] به عنوان نایب‌السلطنه در برزیل باقی ماند و استقلال آن را اعلام کرد و در اکتبر ۱۸۲۲ خود را امپراتور برزیل نامید. نیروی دریایی برزیل، تحت فرماندهی لردکوچران[3]، مقاومت لشکرهای پرتغالی را در هم شکست. پدرو به دنبال شکست در دعوای مرزی در جنوب برزیل با آرژانتین، در ۱۸۳۱ به نفع پسرش، پدرودوم، کنار رفت، پدرودرم در این هنگام پنج سال بیشتر نداشت، اما او نیز به نوبه خود، از ۱۸۴۰ تا ۱۸۸۹ سلطنت کرد. در دوران فرمانروایی پدرودوم پیشرفت‌های مادی قابل توجهی به دست آمد و آزادگی سیاسی رشد چشمگیری یافت؛ سرانجام در ۱۸۸۸ بردگی لغو شد. سال بعد، شورشی نظامی شکل گرفت که به تأسیس جمهوری منجر شد و این جمهوری در ۱۸۹۱ با عنوان «ایالات متحده‌برزیل»، یک حکومت فدرال را پذیرفت. مسائل عمده‌ای که جمهوری مقابل خود داشت، حفظ قیمت مناسب قهوه و لاستیک بود. افزایش جمعیت (۸ میلیون در ۱۸۵۰؛ ۳۰ میلیون در ۱۹۲۰؛ ۵۷ میلیون در ۱۹۵۰)، ناآرامی‌های اجتماعی در دهه ۱۹۲۰ به شورشی بزرگ در ۱۹۳۰ منجر شد که رهبری آن راگتولیووارگاس[4] به‌عهده داشت. از ۱۹۳۰ تا ۱۹۴۵، وارگاس، برزیل را

---

1. Brazil
2. Pedro
3. Lord Cochran
4. Getulio Vargas

اداره می‌کرد و اساساً نظام فاشیستی به وجود آورده بود. با وجود این برزیل در ۱۹۴۲ بر ضد نیروهای محور اعلام جنگ داد و با فرستادن نیرویی به ایتالیا در ۱۹۴۴، به صورت نخستین کشور آمریکای جنوبی ظاهر شد که نیروهای جنگی به اروپا فرستاد. در پی اختلافات داخلی، وارگاس در ۱۹۵۱ دوباره رئیس جمهور شد، اما در ۱۹۴۵ خودکشی کرد.

برمه[1]. اگرچه امپراتوری برمه در سده‌های یازدهم و دوازدهم بسیار نیرومند بود، اما بعدها این کشور در جنگ‌های داخلی مزمن گرفتار شد و در سده هجدهم، حاکمی جاه‌طلب به نام آلمپرا اهل آوا[2] این وضعیت را بهبود بخشید. در ۱۸۲۴ تهدید برمه در حمله به بنگال موجب لشکرکشی بریتانیا و تصرف رانگون در ۱۸۲۶ شد، در نتیجه، قلمرو برمه در سمت جنوب از دست رفت و برمه‌ای‌ها از ادعای خود بر آسام دست برداشتند. در ۱۸۲۵، به دنبال رفتار خصمانه با تجار انگلیسی، جنگ دومی با برمه روی داد که منجر به تصرف دلتای ایراوادی[3] شد. سرانجام در ۱۸۸۵، شاه ثیباو[4]، به تحریک فرانسه، دارایی‌های شرکت بمبئی – برمه را توقیف کرد و بدین ترتیب کشور خود را زیر پای نیروی ۱۰/۰۰۰ نفری بریتانیایی و هندی قرار داد، پادشاه تبعید شد و بقیه برمه به تصرف درآمد. در ۱۸۸۶ برمه ایالتی از امپراتوری هند اعلام شد. برمه در ۱۹۳۷ از هند جدا شد و تا حدودی خود مختار گردید. ژاپنی‌ها در ۱۹۴۲ به برمه حمله کردند و در ابتدا به عنوان آزادی‌بخش مورد استقبال قرار گرفتند، زیرا ژاپنی‌ها حکومت کاملاً برمه‌ای بر سر کار آورده بودند. پس از آن که برمه دوباره در مه ۱۹۴۵، از سوی بریتانیایی‌ها اشغال شد، ملی‌گرایان میانه‌رو برمه با بریتانیایی‌ها به تفاهم رسیدند. در ۱۹۴۸ برمه به استقلال دست یافت.

برنادت، ژان باتیپیست[5] (۱۸۴۴–۱۷۶۳). در پو به دنیا آمد و به ارتش فرانسه پیوست. اگر چه مورد اطمینان کامل ناپلئون نبود، اما در ۱۸۰۴ به درجه مارشالی دست یافت و در ۱۸۰۶

---

1. Burma
2. Alompra of Ava
3. Irrawaddy Delta
4. King Thibaw
5. Bernadotte, Jean Baptiste

عنوان **دوک پونته کوروو**[1] را کسب کرد. او در جنگ‌های استرلیتز و واگرام[2] برجستگی خود را نشان داد. هنگامی که وارث سوئدی تاج و تخت مرد، حزب طرفدار **فرانسه** در پارلمان سوئد، **برنادت** را وارث مسلم برگزید (اوت ۱۸۱۰) و در ۱۸۱۸ با نام پادشاه **شارل چهاردهم** بر تخت نشست. به عنوان ولیعهد، **سوئدی‌ها** را به مذاکره با **بریتانیایی‌ها** و **روس‌ها** برانگیخت، که به جای فرستادن سپاهی بر ضد **ناپلئون** در **آلمان**، نروژ را با مسالمت به **سوئدی‌ها** واگذار کنند. در **لشکرکشی لایپزیگ**، ۱۲۰/۰۰۰ سرباز **سوئدی** را رهبری کرد؛ سوئد از طریق **معاهدهٔ وین**، نروژ را به دست آورد. او پادشاهی روشنفکر بود، امتیازاتی به **نروژی‌ها** داد، اداره درآمدهای سوئد را به پارلمان واگذار کرد، اصل مسئولیت وزراء را پذیرفت و تحصیل را تشویق کرد. سلسله حاکم سوئد هنوز از **خاندان پونته کوروو** به حساب می‌آیند.

برنامه‌های پنج‌ساله[3]. سازمان‌دهی اقتصاد **اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی** در روزگار **استالین** به منظور توسعه صنعتی و کشاورزی متمرکز. **نخستین برنامه پنج ساله** (از ۱۹۲۸ تا ۱۹۳۲) که با رنج بسیاری همراه بود، انقلاب اجتماعی عظیمی به حساب می‌آمد که به توسعه صنایع سنگین انجامید و اقتصاد کشاورزی متمرکز را سازمان داد. **دومین برنامه پنج‌ساله** (۷-۱۹۳۳) تولید کالاهای مصرفی بیشتر را امکان‌پذیر کرد. **سومی** (۴۲-۱۹۳۸) فشار شدیدی به مردم تحمیل کرد و به تمرکز تسلیحات و نیروی دفاعی انجامید. تولیدات نمونه برنامه‌های پنج ساله به شهر فولاد در **ماگنیتگرسک**[4] در **کوه‌های اورال** و تأسیسات تولید انرژی برقابی در **دنپرپتروفسک**[5] در **اوکراین**، مربوط بود.

بروگهام، هنری[6] (۱۸۶۸ - ۱۷۷۸، در ۱۸۳۰ به رتبه بارون و **نایب بروگهام** دست یافت). در **ادینبورگ**[7] به دنیا آمد و در همان جا تحصیل کرد، به عنوان وکیل مدافع به دیوان عالی

---

1. Duke ponte Corvo
2. Wagram
3. Five - Year Plans
4. Magnitogorsk
5. Dnepropetrovsk
6. Brougham , Henry
7. Edinburgh

اسکاتلند (۱۸۰۰) و دیوان عالی انگلستان (۱۸۰۸) دعوت شد و به تأسیس مرکز تحقیقات ادینبورگ کمک کرد. پس از ۱۸۱۰ به عنوان نماینده مجلس، خواهان اصلاحات قانونی و آزادی بردگان شد. هنگامی که کارولین، همسر جرج چهارم از خارج برگشت و به عنوان ملکه، حقوق خود را مطالبه کرد، بروگهام به دفاع از او برخاست و پیروزی در این کار، شهرت زیادی برای او به ارمغان آورد. در تمام دوران زندگانی سیاسی خود، به تحصیل علاقه داشت و به تأسیس دانشگاه لندن در ۱۸۲۸ کمک کرد. به عنوان رئیس لردها (۴-۱۸۳۰) اصلاحات معقولی در نظام قانونی به عمل آورد و بر تصویب لایحه اصلاحات از سوی لردها در ۱۸۳۲ نظارت داشت. نام خود را بر درشکه خاصی داد که معمولاً از آن استفاده می‌کرد.

برومر.[1] «ماه مه‌آلود» در تقویم انقلابیون فرانسه، دوره‌ای در فاصله ۲۱ اکتبر و ۲۰ نوامبر. کودتای ۱۸ برومر (۹ نوامبر ۱۷۹۹) ناپلئون، باعث به وجود آمدن حکومت کنسولی (ر.ک) شد. دو تالار مجلس هیأت مدیره (شورای شیوخ و شورای پانصد نفری) به سن‌کلود[2]، شهرکی در شمال پاریس دعوت شدند و در آن جا از سوی سربازان ناپلئون و مورات بازداشت گردیدند. پس از اندکی ناسازگاری، سه نایب کنسول (ناپلئون، سی‌یس[3]، و دوکس[4]) معرفی کردند و سپس پراکنده شدند.

بریان، آریستید[5] (۱۹۳۲-۱۸۶۲). سیاستمدار فرانسوی در نانت به دنیا آمد. بریان از ۱۸۹۴ تا ۱۹۰۶ با گروه سوسیالیست‌ها به رهبری ژاور (ر.ک) معاشرت داشت. در ۱۹۰۴ به تأسیس اومانیته[6] کمک کرد. بریان در ۱۹۰۶ به دلیل قبول مقام وزیر فواید عامه و عبادت در دولت ائتلافی رادیکال، از حزب سوسیالیست اخراج شد. او تا ۱۹۰۹ در مقام خود باقی بود و جدایی کامل کلیسا و دولت را عملی کرد. سپس به عنوان نخست‌وزیر، جانشین کلمانسو شد و هنگامی که در ۱۹۱۰ با فراخوانی سربازان ذخیره که در اعتصاب راه‌آهن شرکت کرده

---

1. Bruaire
2. St. Cloud
3. Sieyes (= آبه سیه).
4. Ducos
5. Briand Aristide
6. L'Humanite

بودند، آن اعتصاب را در هم شکست، دشمنی رفقای سابق را به جان خرید. در فاصله ۱۹۰۹ و ۱۹۲۹ بریان، بر یازده دولت ریاست کرد، اما تنها به مدت ۵۸ ماه **نخست‌وزیر** بود. بریان به عنوان **نخست‌وزیر** دوران جنگ (اکتبر ۱۹۱۵ - مارس ۱۹۱۷)، فاقد قدرت بود، اما اواخر دهه بیست، پشتیبان داوری بین‌المللی و قهرمان سازش میان فرانسه - **آلمان** بود. (مقایسه کنید با معاهدات لوکارنو).

بسفر[1]. کانال آبی که دریای سیاه و دریای مرمره را در ساحل اروپایی شهر **قسطنطنیه** به هم پیوند می‌دهد. موقعیت سوق‌الجیشی بسفر، آن را مورد منازعه قرار داده، عبور آزاد از آب‌های آن، بخشی از **قضیه تنگه‌ها** را (ر.ک) تشکیل می‌دهد. در دهه ۱۸۹۰، **روس‌ها** نقشهٔ تصرف **بسفر** را در سر می‌پروراندند و این امر، از نام سفیر **روسیّه** در **ترکیّه** معلوم می‌گردد، زیرا عنوان نقشه مذکور، **طرح نلیدف**[2] بوده است و **نلیدف** سفیر **روسیّه** در آن کشور بود. **روس‌ها** در ۱۸۹۵ و ۱۸۹۶ به عملیاتی جدی فکر می‌کردند، اما در برابر خصومت آشکار **دولت بریتانیا** از این تصمیم صرف‌نظر کردند.

بلان، لویی[3] (۸۲-۱۸۱۱). سوسیالیست **فرانسوی**. در **مادرید** به دنیا آمد، در آن ایام، پدرش در امور مالیه کار می‌کرد و اسپانیا در تصرف **فرانسوی‌ها** بود. اگرچه مادرش بستگان نیرومندی داشت، اما کمکی به او نمی‌کردند و **بلان** که دانشجوی حقوق در **پاریس** بود به انتقاد از جامعه برخاست. در ۱۸۹۳ سازمان کار[4] را منتشر کرد که در آن یک اصل ایده‌آلیستی اجتماعی را بر محور فرضیه دستمزدهای مساوی توصیه می‌کرد. دو سال بعد او در تاریخ دهه نخست[5] از پادشاهی خاندان ارلئان سخت انتقاد کرد. همچنین تلاش کرد تا جایگاه تاریخی **روبسپیر**[6] را به عنوان دوست طبقه کارگر بهبود بخشد. از فوریه تا مه ۱۸۴۸ عضوی از **دولت ایالتی** بود و ریاست **کمیسیون لوکزامبورگ**[7] را در راستای ریشه‌کنی بیکاری به عهده داشت.

---

1. Bosphorus
2. Nelidov project
3. Blanc Louis
4. L' Organisation du travail
5. Histoire des dix ans
6. Robespierre
7. Luxembourg Commission

او را به دلیل شکست در طرح **«کارخانه‌های ملی»**[1] (کاربردی ناتمام از اصول مورد نظر وی) ناعادلانه سرزنش کرده‌اند. او در ژوئن ۱۸۴۸ به **انگلستان** گریخت و تا ۱۸۷۱ در آنجا به سر برد. او در **جمهوری سوم**، نماینده مردم **مارسی** بود، اما **مارکسیست‌های فرانسه** (علی‌رغم آن که **مارکس** بسیاری از فرضیه‌های اولیه بلان را تأیید کرده بود)، به او اعتماد نداشتند.

بلریو، لویی[2] (۱۹۳۶-۱۸۷۲). هوانورد فرانسوی. در ۲۵ ژوئیه ۱۹۰۹، **بلریو** نخستین کسی بود که **کانال مانش** را پیمود و ۷۳ دقیقه طول کشید تا از **کالایز**[3] به **دوور**[4] برود. **دولت بریتانیا** و عموم، عظمت این پرواز را کاملاً ستودند. برای نخستین بار، **وزارت جنگ** به پیش‌رفت هوانوردی علاقمند شد؛ و **ستاد ارتش آلمان** نیز به همین ترتیب عمل کرد.

بلژیک[5]. در ۱۸۳۱ مملکتی مستقل شد، مردم آن در اوت ۱۸۳۰ بر ضد اتحاد با **هلند** که پس از سقوط **ناپلئون** بر آنها تحمیل شده بود، شورش کردند. **معاهدهٔ لندن** (ر.ک)، ۱۸۳۹، بی‌طرفی بلژیک را تضمین کرد و در **جنگ فرانسه و پروس** در ۱۸۷۰ دوباره این بی طرفی مورد تأکید قرار گرفت، اما در ۱۹۱۴ مهاجمان **آلمان** این بی‌طرفی را نقض کردند. آلبرت، **پادشاه بلژیک** (سلطنت ۳۴-۱۹۰۹) از **بریتانیا** و **فرانسه** کمک خواست: بخش کوچکی از کشور در طول جنگ در دست **متفقین** باقی ماند. پیشرفت سریع صنعت در فاصله دو جنگ، **بلژیک** را به کشوری تبدیل کرد که متراکم‌ترین جمعیت را در **کشورهای اروپایی** داشت، هر چند که از دهه ۱۸۸۰ بلژیک بازار مستعمراتی در**کنگو** (ر.ک) به دست آورده بود. در ۱۰ مه ۱۹۴۰، **آلمان‌ها** دوباره به بلژیک تاختند؛ پس از هجده روز مقاومت، **شاه لئوپلد سوم**[6] به ارتش **بلژیک** فرمان داد تسلیم شوند و سربازان **فرانسوی** و **بریتانیایی** را که برای کمک به مقاومت

---

۱. کارخانه‌های ملی (National Workshops) به موجب حکم ۲۷ فوریه افتتاح شد و. در آنجا تمام بیکاران را می‌پذیرفتند و به شیوه نظام آنها را به دسته و گردان تقسیم می‌کردند و بدون در نظر گرفتن حرفه عموم کارگران آنها را برای کارهای لازم آماده می‌کردند (برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به تاریخ قرن نوزدهم (معاصر)، ۵۱-۲۴۹ ـ م.

2. Bleriot, Louis

3. Calais

4. Dover در جنوب شرقی انگلستان و نزدیک‌ترین نقطه به فرانسه

5. Belgium

6. King Leopald III

بلژیک رفته بودند ناامید کردند. در حالی که پادشاه به عنوان زندانی جنگی بازداشت بود، دولت در تبعید به جنگ با متحدین ادامه می‌داد. اقدام پادشاه، اعتبار سلطنتی او را به نحو چشمگیری کاهش داد.[۱] او حق پادشاهی را در ۱۹۵۱ به پسر خود شاه بودوئن[۲] واگذار کرد.

بلشویک‌ها[۳]. اصولاً جناح انقلابی خشونت‌طلب حزب سوسیال دموکرات روسیّه در تبعید را تشکیل می‌دادند. در کنگره دوم حزب که در ۱۹۰۳ در لندن تشکیل شد، رأی بر این قرار گرفت که هیأت تحریریه‌ای برای ایسکرا[۴]، روزنامه حزب، تعیین شود. اکثریت آرا به نفع گروه لنین بود و او نام بلشویکی (اعضای اکثریت) را برگزید، اگرچه، در حقیقت، درباره دیگر مسائل کنگره، لنین نتوانست آرای لازم را به دست آورد. انقلابیون سوسیالیست میانه‌روتر را منشویک[۵] (ر.ک) نامیدند. بلشویک‌ها تا ۱۹۱۲ گروه تندرو حزب‌سوسیال‌دموکرات بودند، در این سال، در یک کنگره در پراگ یک کمیته مرکزی جداگانه به وجود آوردند. در انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیّه، بلشویک‌ها به قدرت دست یافتند. (نگاه کنید به انقلاب روسیه و احزاب کمونیست).

بلغارستان. کشوری اسلاو در شرق بالکان. بلغارستان با وجودی که در سده دهم یک امپراتوری نیرومند بلغاری ایجاد کرده بود، اما ناسیونالیسم معاصر بلغارستان تا ۱۸۷۰ اساساً شکلی فرهنگی داشت تا این که ترک‌ها، پس از اشغال ۵۰۰ ساله این کشور، اجازه تأسیس اسقفی‌بلغاری (یعنی شاخه جداگانه‌ای ازکلیسای ارتدوکس) را به آن‌ها دادند. اسقف اعظمی با پشتیبانی روسیّه به تحریک هیجانات ملی‌گرایی پرداخت و ترک‌ها در ۶–۱۸۷۵ سعی کردند با بی‌رحمی آن را سرکوب کنند و این امر به جنگی خشمگینانه با روسیّه انجامید. نتیجه جنگ به انعقاد معاهده سن استفانو (ر.ک) در ۱۸۷۸ منجر شد که به موجب آن،

---

۱. برخی معتقدند که تسلیم لئوپلدسوم صرفاً امر نظامی بوده و به هیچ‌وجه ارتباطی با مسائل سیاسی نداشته است. پادشاه بلژیک هم در نجات ارتش انگلستان و هم در مقاومت بعدی در برابر آلمانی‌ها سهم عمده‌ای داشت. (نگاه کنید به جریان‌های بزرگ تاریخ معاصر، ج ۳، ص ۷۰-۶۶۹) ـ م.

2. King Baudouin
3. Bolsheviks
4. Iskra
5. Mensheviks

بلغارستان دوباره به حدود خود در سده‌های میانه دست یافت، اما چند ماه بعد معاهدهٔ برلین قلمرو مستقل بلغارستان را به شمال صوفیه محدود کرد و بلغارستان جنوبی را به ایالت جداگانه‌ای در امپراتوری ترک تبدیل کرد که به روملی[1] شرقی شهرت یافت. بلغارها در ۱۸۸۵ به رهبری استامبولف[2] (ر.ک) با قدرت‌های بزرگ به مخالفت برخاستند، بلغارستان و روملی شرقی را متحد کردند، صرب‌ها را در سلیونیتزا شکست دادند و خواستند که با آنها مانند مردمان دیگر بالکان رفتار شود. بلغارستان به رهبری فردیناندِساکس - کبورگ[3] (۱۹۵۰ - ۸۶۱)؛ شاهزاده بلغارستان در ۱۹۱۱-۱۸۸۷، پادشاه در ۱۸-۱۹۱۱) سیاست پیچیده‌ای در ایجاد موازنه میان قدرت‌های بزرگ رقیب، در پیش گرفتند. بلغارستان پس از ناامیدی در جنگ‌های بالکان، در ۱۹۱۵ در کنار آلمان قرار گرفت، اما در سپتامبر ۱۹۱۸ در سالونیک به سختی شکست خورد. بلغارستان پس از یک دوره تسلط روستایی تحت رهبری استامبلیسکی[4] (ر.ک) تحت سلطه نمایندگان سلطنتی به صورت یک دیکتاتوری واقعی در آمد، زندگانی سیاسی به طرز خطرناکی از تروریست‌های معروف به آی. ام. ار. او[5]. (ر.ک) روحیه گرفت. شاه بوریس[6] (۱۹۴۳-۱۸۹۴؛ در ۱۹۱۸ به سلطنت رسید) در ۱۹۴۱ هنگام اشغال یوگسلاوی، به آلمان‌ها پیوست، اما زیرکانه از عملیات نظامی روس‌ها دور ماند. به هر حال، روس‌ها در سپتامبر ۱۹۴۴ به بلغارستان حمله بردند و برای همیشه یک رژیم کمونیستی به رهبری گئورگی دیمیترف[7] (۱۹۴۹-۱۸۸۲) که یک انقلابی کهنه کار جهانی بود، ایجاد کردند.

بلوخر، گبهارد فن[8] (۱۸۱۹-۱۷۴۲، در ۱۸۱۴ لقب امیر والشتاد[9] را کسب کرد). سرباز پروسی. بلوخر در میادین آخرین جنگ‌های هفت ساله (۶۳-۱۷۶۵) و در لشکرکشی بر ضد ارتش‌های انقلابی فرانسه، شرکت داشت. هنگامی که ناپلئون در ۱۸۰۶ پروس را شکست داد، بلوخر حتی پس از سقوط برلین به مقاومت ادامه داد. او در عملیات ۱۸۱۳ نقش

1. Roumelia (= روم ایلی)
2. Stambulov
3. Ferdinand of Saxe-Coburg
4. Stamboliisky
5. I.M.R.O
6. King Boris
7. Georgi Dimitrov
8. Blücher, Gebhard von
9. Wahlstadt

برجسته‌ای ایفا کرد و پیروزی قاطعی بر کاتزباخ[1] در سیلزی و جنگ بعدی در لایپزیگ، به دست آورد. در خلال این جنگ‌ها، رتبه مارشالی دریافت کرد. در ۱۸۱۴، سربازان پروسی را به فرانسه برد و وارد پاریس شد. پس از بازگشت ناپلئون از الب، فرماندهی ارتش رایـن سفلی[2] به بلوخر سپرده شد. در لیگنی[3] از سوی یک سرباز سواره نظام مصدوم شد اما دو روز بعد با نیروهای امدادی، در لحظه‌ای حیاتی وارد جنگ واترلو شد.

بلوم، لئون[4] (۱۹۵۰-۱۸۷۲). دولتمرد فرانسوی. بلوم مانند دریـفوس (ر.ک) در خـانواده یهودی آلزاسی به دنیا آمده بود و به همین دلیل با دریفوس احساس هـمدردی مـی‌کرد. در ۱۸۹۹ به گروه سوسیالیست تحت رهـبری ژاوره[5] (ر.ک) پـیوست و بـه عـنوان یک نـقاد برجسته، دست از خط مشی روشن خود برداشت. (برادرش، رنه[6]، با سلایق مشابه، یکی از برجسته‌ترین مدیران اپرای فرانسه بود و سرانجام به دست نازی‌ها کشته شد.) لئون بلوم تـا ۱۹۱۹، وکیل نشده بود، اما تا ۱۹۲۵ به عنوان رهبر حزب، به شهرت رسید. هنگامی کـه در ۱۹۳۶ در رأس دولت جبهه ملی[7] (ر.ک) قرار گرفت، نخستین رئـیس دولت سـوسیالیست فرانسه به حساب مـی‌آمد. یک سـال در مـقام نـخست‌وزیری بـاقی مـاند و یک سـلسله اصلاحات اجتماعی انجام داد که موضوع مجادله‌آمیز «۴۰ ساعت کار در هفته» بود. عـلی رغم تصمیم بلوم به حفظ نیروی نظامی فرانسه در سطح نیروی نظامی آلمان، با فن سالاران فرانسه، مشکلات عمده‌ای پیدا کرد و پس از سقوط، دوباره چند هـفته‌ای در ۱۹۳۸، مـقام نخست‌وزیری را دست گرفت. رژیم ویشی در اکتبر ۱۹۴۰، او را زندانی کرد. در ۱۹۴۲، در ریوم[8] تلاش شد تا او را سپر بلای عدم آمادگی ارتش فرانسه سازند، اما او با مهارت تـمام، ورق را بر ضد متهم کنندگان خود برگرداند. بلوم تا ۱۹۴۵ در حبس ماند. در پایان ۱۹۴۶، نقش برجسته‌ای در تدوین قانون اساسی جمهوری چهارم ایفا کرد.

---

1. Katzbach
2. Army of the Lower Rhine
3. Ligny
4. Blum, Leon
5. Jauré s
6. Rene
7. popular Front Governme
8. Riom

بمب اتمی. سلاح کشتار جمعی که دانشمندان آمریکایی و بریتانیایی در آخرین مراحل جنگ جهانی دوم با شکافتن اتم آن را تکمیل کردند، نخستین آزمایش انفجار بمب اتمی در صحرای نیومکزیکو در ۱۷ ژوئیه ۱۹۴۵، انجام گرفت. هواپیمای آمریکایی، سه هفته پس از آن (۶ اوت) بمب اتمی را در شهر هیروشیمای ژاپن رها کرد که موجب کشته یا زخمی شدن شدید بیش از ۱۶۰/۰۰۰ نفر گردید. بمب دوم در ۹ اوت شهر ناگازاکی را هدف قرار داد. حکومت ژاپن در ۱۴ اوت شرایط تسلیم را پذیرفت.

بنتام، جرمی[1] (۱۸۳۲ - ۱۷۴۸). فیلسوف و فقیه بریتانیایی. بنتام پس از تحصیل در آکسفورد، به دیوان عالی دعوت شد اما وارد کار نگردید و افکار خود را متوجه مسائل جزایی و نظم و انضباط زندان کرد. در ۱۷۷۶ بخشی بر دولت[2] را منتشر کرد که حاکی از تاختن اصلاح طلب بر شکل موجود قوانین بریتانیا بود. تا ۱۷۸۰ فرضیه‌های فلسفی رویه قضایی را آماده کرد، اما تا ۱۷۸۹، از انتشار مقدمه ای بر اصول اخلاقی وقانونگذاری[3] خودداری کرد. فلسفه بنتام، که معمولاً با اصطلاح سودمندباوری[4] شناخته می‌شود، «به بزرگترین سعادت بیشترین افراد جمع» معتقد است؛ مجازات کاری شریرانه است، و با جلوگیری از شرارت‌های بدتر می‌توان آن را تعدیل کرد. بنتام در روزگار خود تدوین و اصلاح قوانین جزایی را ضروری می‌دید و همچنین برای منطقی‌تر ساختن قانون فقر (ر.ک) تلاش می‌کرد. بنتام تأثیر فوق‌العاده‌ای بر چادویک[5]، فرانسیس پلاس[6]، بروگهام[7]، و پیل، و نسلی از نویسندگانی که مانند خود او بر سوء استفاده از عدالت و برداشت‌های نادرست قانونی می‌تاختند، داشت.

بنش، ادوارد[8] (۱۹۴۸-۱۸۸۴). دولتمرد چکسلواکی. بنش در خانواده‌ای روستایی متولد شد و در دانشگاه‌های پراگ، دیژون[9]، و پاریس (که در آنجا مدرک دکتری گرفت) تحصیل کرد. در ۱۹۱۵، از اتریش - مجارستان گریخت و به پاریس برگشت و در آن‌جا در نهضت آزادی و

---

1. Bentham,jeremy
2. Fragment of Government
3. Intrcduction to the principles of Morals and Legislation
4. Utilitarianism
5. Chadwick
6. Francis place
7. Brougham
8. Beneš Eduard
9. Dijon

استقلال چکسلواکی به مازاریک (ر.ک) پیوست. او نماینده واقعی چک در پاریس شد؛ به دلیل نیروی وسوسه‌انگیز قابل توجه خود در حمایت چند تن از فرانسویان برجسته قرار گرفت. در کنفرانس صلح پاریس به عنوان نماینده چکسلواکی، موفقیت‌های شخصی چشمگیری به دست آورد و از ۱۹۱۸ تا ۱۹۳۵ وزیر خارجه بود و پس از آن جانشین مازاریک در ریاست جمهوری شد. بنش، چکسلواکی را بند لینچ [1] اصول اتفاق‌صغیر (ر.ک) کرد؛ او روابط نزدیک خاصی با فرانسه و روس‌ها برقرار کرد. قرارداد مونیخ [2] (ر.ک) در ۱۹۳۸ ظاهراً از نظر او توطئه از سوی غرب به حساب می‌آمد و به همین دلیل از ریاست جمهوری کناره گرفت، در ۱۹۴۱، رئیس جمهور دولت در تبعید چکسلواکی در لندن شد و در ۱۹۴۵ به پراگ بازگشت. بنش با وجود سیاست قبلی خود در طرفداری از روسیّه، احساس کرد که به استالین اعتمادی ندارد و مجبور شد امتیازات زیادی به کمونیست‌ها بدهد، [3] در فوریه ۱۹۴۸ حزب بر دولت غالب آمد. بنش در نهایت در ژوئن کناره‌گیری کرد و سه ماه پس از آن با دلی شکسته از دنیا رفت.

بوتا، لوئی [4] (۱۹۱۹–۱۸۲۶) دولتمرد بوئر و ژنرال، در اراضی جدید به عنوان یک کشاورز و مهندس مطرح شد. در ۱۸۲۹، در مخالفت با کروگر و سیاستی معتدل‌تر نسبت به مهاجران بریتانیایی، وارد عرصهٔ سیاست شد. هنگامی که در ۱۸۹۹ جنگ در گرفت، بوتا به سرعت در هیأت یک رهبر بوئر ظاهر شد، در جنگ‌های کلنسو [5] و اسپینوکپ [6] برجستگی خود را نشان داد و در ۱۹۰۰ به فرماندهی نیروهای ترانسوال گماشته شد. مدت هجده ماه عملیات چریکی را اداره کرد، اما پس از آن صلح ورنیگینگ (ر.ک) را پذیرفت و در راه سازش گام برداشت. از ۱۹۰۷ تا ۱۹۱۰ نخست‌وزیر ترانسوال بود و چنان احترامی میان بوئرهای

---

۱. Lynch: به معنی اعدام شخص ظاهراً گناهکار توسط شماری از شهروندان بدون محاکمه و مراعات مقررات قضایی است؛ لینچ کردن، خِرّه‌کش یا کشتن نیز معنی می‌دهد، معنی عبارت فوق این است که بنش، رشته حیات چکسلواکی را به اتفاق صغیر پیوند داد ـ م.

2. Monich Agreement

۳. پرزیدنت بنش رنجور بود و نمی‌خواست روس‌ها را برنجاند، لذا، احساس کرد که در مقابل مطالبات کمونیست‌های نیرومند توان پایداری ندارد. (نگاه کنید به اروپا پس از هیلتر، ص ۲۱۴). ـ م.

4. Botha, Louis

5. Colenso

6. Spino kop

میانه‌رو و دشمنان سابق خود داشت که در ۱۹۱۰ نخستین صدراعظم اتحادیه آفریقای جنوبی شد و این مقام را تا زمان مرگ خود حفظ کرد. در سال ۱۹۱۴، یک شورش طرفدار بوئرهای آلمان را با ملایمت و با شدت سرکوب کرد و در نهایت به سربازان دستور داد که به جنوب غرب آفریقای آلمان وارد شوند، این ناحیه در ۱۹۱۵ به او واگذار شد. اگر چه او با ملی‌گرایان تندروتر بوئر، در سال‌های آخر عمرش، در داخل کشور مشکلاتی داشت، اما در کنفرانس صلح پاریس شرکت کرد و معاهدهٔ ورسای را امضاء نمود، در حالی که به متفقین اصرار می‌کرد نسبت به آلمان نظری خیر خواهانه‌تر داشته باشند. پس از بازگشت به آفریقای جنوبی فوت شد.

بوسنی - هرزگووین[1]. ناحیه‌ای در یوگسلاوی[2]. بوسنی - هرزگووین را ترک‌ها در سده پانزدهم تصرف کردند، حتی تا امروز، بوسنی - هرزگووین، صرف‌نظر از ترکیّه، بیشترین گروه مسلمانان اروپا را در خود جای داده است. در دهه ۱۸۷۰ میهن پرستان صرب، این دو ایالت را به اتحاد تحریک کردند؛ در ۱۸۷۵، قیام‌های سختی شکل گرفت که ترک‌ها با بیرحمی معمول خود آن را سرکوب کردند. در کنگره برلین در ۱۸۷۸، به اتریش-مجارستان اجازه داده شد تا بوسنی - هرزگووین را تصرف کند، اما این دو ایالت همچنان بخشی از امپراتوری ترکیّه باقی ماند. اتریشی‌ها به طور چشمگیری بوسنی را گسترش دادند و با دو ایالت مذکور چنان رفتار می‌کردند که گویی از متصرفات مستعمراتی اتریشی‌ها هستند، اقتدار ترکیّه صرفاً تا حد اسمی تنزل یافت. جنبش ترک‌های جوان (ر.ک)، اتریشی‌ها را

---

1. Bosnia - Herzegovina

۲. قبل از فروپاشی کمونیسم، بوسنی - هرزگووین ناحیه‌ای از یوگسلاوی بود. در یوگسلاوی، شش جمهوری وجود داشت و قومیت‌های مختلفی در آن می‌زیستند. تقاضای این اقوام برای آزادی و مخالفت آنها با طرح صربستان بزرگ، به بحران یوگسلاوی منجر شد. صربستان به اسلوونی و کرواسی حمله برد، در نتیجه مجامع بین‌المللی کرواسی را به رسمیت شناختند. این رویداد، بوسنی - هرزگووین را واداشت تا از سازمان‌های بین المللی تقاضای شناسایی بین‌المللی بکند. جامعه مشترک اروپا و آمریکا، این شناسایی را به همه پرسی مشروط ساختند. صرب‌ها همه پرسی را رد کردند و جمهوری صرب‌های بوسنی - هرزگووین را علم نمودند. در همه پرسی، اکثریت آرا به استقلال بوسنی - هرزگووین بود و جامعه مشترک اروپا، آمریکا، کانادا در تاریخ ۶ آوریل ۱۹۹۲، استقلال آن را به رسمیت شناختند و این جمهوری در ۲۲ مه ۱۹۹۲ به عضویت سازمان ملل درآمد، اما صربستان به این جمهوری تجاوز کرد و جنگ‌های شدیدی درگرفت. (نگاه کنید به بحران بوسنی-هرزگووین و مذاکرات صلح، ص ۱۰-۹).

-م.

نگران کرد که مبادا تسلط آنها مورد مجادله واقع شود، به همین دلیل در ۱۹۰۸ رسماً این دو ایالت را به خاک خود ضمیمه کردند. انضمام این دو ایالت موجب **بحران بوسنی** شد، زیرا **روس‌ها** از این روی‌داد به شدت آزرده گشتند، آن‌ها به این شرط با گسترش نیروی **اتریش** موافقت کرده بودند که امتیاز اداره **تنگه‌های بسفر** و **داردانل** به آنها واگذار شود. **روس‌ها** در برابر **تهدید متحد اتریش، یعنی آلمان**، مجبور شدند این انضمام را بپذیرند. (مارس ۱۹۰۹)، اما اقدام مذکور آزردگی سخت بین‌المللی را در پی داشت. از این گذشته، **صرب‌های** ساکن **بوسنی** شروع به ایجاد هیجان تروریستی بر ضد **حکومت اتریش** کردند که در ۱۹۱۴ به آدمکشی در **سارایوو** (ر.ک) منجر شد. در فاصله دو **جنگ**، این دو ایالت، **بخشی از مملکت یوگسلاوی** شد. از ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۵، بیشه‌ها و دره‌های تنگ کوه‌های ناحیه، پناهگاه خوبی برای پارتیزان‌های سرسخت این دو ایالت بود. در حال حاضر **بوسنی - هرزگووین**، یکی از جمهوری‌های فدراتیو یوگسلاوی[1] است.

بولانژه، ژرژ[2] (۹۱-۱۸۳۷). ژنرال سیاسی فرانسه. در رن[3] به دنیا آمد، در **الجزایر** و **ایتالیا** خدمت کرد، در **جنگ فرانسه - پروس** شرکت داشت و در ۱۸۸۰ به درجه‌ی **سرتیپی** نایل شد. **بولانژه** در ۱۸۸۴، در اصل تحت الحمایه **رادیکال‌ها**، مخصوصاً **کلمانسو**[4] (ر.ک) وارد سیاست شد. به عنوان وزیر **جنگ** (۱۸۸۶) نشان داد که می‌تواند جمهوری خواه خوبی باشد و با کنار زدن سلطنت طلبان از ارتش، شرایط زندگی افسران و سربازان را بهبود بخشید و فرمان داد که اتاقک‌های نگهبانان را به رنگ سرخ، سفید و آبی در آورند تا وطن‌پرستی خود را ظاهر کند. او شخصی خوش‌قیافه بود و به سرعت وجهه عمومی پیدا کرد؛ در حال سوار بر پشت اسبی سیاه و با شکوه و پر جنب و جوش، برای کسانی که مترصد انتقام شکست ۱۹۷۰-۱ **فرانسه** بودند، مظهر شکوه ارتش **فرانسه** به حساب می‌آمد. پس از سقوط دولت در مه ۱۸۸۷، **بولانژه** به مرتبه فرماندار ایالتی تنزل یافت. او که نگران موقعیت از دست رفته

---

۱. این کتاب پیش از فروپاشی کمونیسم تألیف شده (در ۱۹۶۲ و تا ۱۹۷۹ چندین بار تجدید چاپ گردیده) و به همین دلیل از جدایی و استقلال بوسنی و هرزگووین، در آن ایام، هنوز سخنی در میان نبوده است ـ م.

2. Boulanger,Georges 3. Rennes 4. Clemenceau

خود بود، به پیشنهادهای گروه جناح راست، از جمله سلطنت‌طلبان پنهان، پاسخ مثبت داد، تا ۱۸۸۸ بولانژه چنان ظاهر شده بود که به گمان خود بناپارت است، و تمام سیاستمداران راست دگراندیش را که خواهان دولتی آمرانه‌تر بودند به دور خود جمع می‌کرد. او به کمک گروهی که «انجمن میهن‌پرستان»[1] نامیده می‌شدند، مبارزه‌ای را برای تجدید نظر در قانون اساسی آغاز کرد. در پاریس، از شهرت خاصی برخوردار بود، و، به عنوان رئیس عملیات، به نظر می‌رسید در اندیشه یک کودتا در پایتخت است (۲۷ ژانویه ۱۸۸۹) اما، در آخرین وهله، انگیزه‌ای برای سرنگونی دولت مشاهده نشد. بسیاری از حامیان مأیوس او گله داشتند که بت آنها کاملاً تحت تأثیر افسون‌های زنانه قرار گرفته است. پس از دو ماه تردید، به بروکسل گریخت و دادگاه فرانسوی او را غیاباً به خیانت متهم کرد. نهضت طرفداران بولانژه پس از فرار او نتوانست دوام بیاورد؛ با این وجود، در دهه بعد، اشخاص سیاسی متعددی که طرفدار بولانژه بودند، در قضیّه دریفوس (ر.ک) به عنوان حامیان ارتش، دوباره ظاهر شدند. بولانژه دو سال در بلژیک زندگی کرد، اما در ۱۸۹۱ هنگامی که بر روی مزار معشوقه‌اش خودکشی کرد، کلمانسو با خشم درباره خصوصیت او چنین گفت: «او همان‌طور مرد که در زندگی بود — مانند زیردست»

بول رون[2] (ویرجینیا). در سمت غرب واشنگتن، محل دو نبرد در جنگ داخلی آمریکا: (۱) ۲۱ ژوئیه ۱۸۶۱، که ارتش جنوب به فرماندهی ژنرال تامس جی. جکسن[3] (۶۳-۱۸۲۴) چنان شکستی بر نیروهای ایالات متحده وارد آورد که پس از آن «دیوار سنگی جکسن»[4] ورد زبان‌ها شد؛ (۲) ۳۰-۲۹ اوت ۱۸۶۲، پیروزی ارتش جنوب که اگر درست از آن بهره‌برداری می‌شد، واشنگتن در معرض خطر قرار می‌گرفت.

بولو، برنهاردفن[5] (۱۹۲۹-۱۸۴۹). سیاستمدار آلمانی، پسر برنهارد ارنست فن بولو (۷۹ - ۱۸۱۵)، که از ۱۸۷۷ تا ۱۸۷۹ وزیر خارجه دولت بیسمارک بود. بولو جوانتر در

1. Leage of Patriotes
2. Bull Run
3. Thomas J. Jackson
4. Stonewall Jackson
5. Bulow, Bernhard von

۱۸۷۴ در خدمت سیاست آلمان در آمد و سرانجام به سفارت رم رفت (۱۸۹۴) و در ۱۸۹۷، وزیر خارجه شد. او در آغاز سخت طرف توجه قیصر ویلهلم دوم بود تا آنجا که در ۱۹۰۰ بولو را به صدر اعظمی برگزید، به این امید که «بیسمارک دومی» از او بسازد. جدیت افراطی بولو او را بسیار ضعیف کرد، اگر چه سیاستمداری زیرک بود. او به سیاست داخلی چندان باور نداشت و حتی در مسائل خارجی، تحت تأثیر دیگران، به ویژه هالشتاین (مشاور با نفوذ وزارت خارجه) و دریادار تیرپیتز[1] (ر.ک) قرار می‌گرفت. از آن جا که قیصر تمایل داشت بدون مشورت با وزرای خود در مسائل خارجی گام‌های جدی بردارد، میانه ویلهلم دوم و بولو تیره شد.در پی مصاحبه قیصر با دیلی تلگراف در اکتبر ۱۹۰۸، این مصاحبه تنها موضوع مهم روز پیش از استعفای بولو به حساب می‌آمد. علت استعفای بولو (ژوئیه ۱۹۰۹) ظاهراً اختلاف با رایشتاگ[2] بر سر بودجه پیشنهادی او اعلام شد. بولو در دسامبر ۱۹۱۴ به عنوان سفیر به رم بازگشت شد و بیهوده تلاش کرد از پیوستن ایتالیا به دشمنان آلمان جلوگیری کند.

بولیوار، سیمون[3] (۱۸۳۰-۱۷۸۳). آزادیخواه آمریکای جنوبی. در خانواده‌ای از طبقه بالا از نسل دو رگه‌ها در کاراکاس، ونزوئلا به دنیا آمد. او سفرهای زیادی در اروپا داشت و تحت تأثیر فیلسوفان فرانسوی و لاک[4] قرار گرفت. در ۱۸۱۲ در نخستین قیام فاجعه‌بار جمهوری خواهان ونزوئلا به رهبری میراندا[5] (ر.ک) شرکت کرد. به نئوگرانادا (کلمبیا) رفت و با ساماندهی نیروها،کاراکاس را تصرف کرد. (۱۸۱۳) اما در پی جنگ‌های سخت از ونزوئلا و سپس ازکلمبیا بیرون رانده شد (۱۸۱۵). سه سال بعد بولیوار از جامائیکاکه در آن‌جا در تبعید به سر می‌برد، به اورینوکو استواری[6] بازگشت و پایگاهی در آنگوستورا[7] (سیوداد بولیوار[8]

---

1. Admiral Tirpitz

۲. Reichstag: مجلس نمایندگان ملت بود که نمایندگان آن را مردم انتخاب می‌کردند. مجلس دیگری نیز به نام بوندسرات (Bundesrat) وجود داشت که اعضای آن را ایالات متحده آلمان انتخاب می‌کردند. (همچنین برای اطلاع بیشتر از صدرات بولو، نگاه کنید به تاریخ اروپا از رنسانس تا قرون معاصر، ص ۲۱۰). ـ م.

3. Bolivar simon

4. Lock، منظور جان‌لاک است. نگاه کنید به به تاریخ اروپا از رنسانس تا قرون معاصر، ص ۴۹ ـ م.

5. Mirand
6. Orinoco Estuary
7. Angostura
8. Ciudad Bolivar

فعلی) تأسیس کرد و با کمک داوطلبان بریتانیایی از کوه‌های آند گذشت و استقلال کلمبیا و ونزوئلا را اعلام کرد. (با این حال، استقلال ونزوئلا تا ۱۸۲۱ از اطمینان برخوردار نبود) بولیوار در ۱۸۲۳، فعالیت‌های خود را به اکوادر گسترش داد و با عقب‌نشینی به سوی اروپای سان مارتین (ر.ک) مسئولیت نیروهای پرو را از سر گرفت و آنها را در اراضی‌ای که بعداً به نام او، بولیوی خوانده شد، در ۱۸۲۵ به پیروزی رسانید. طرح او در مورد اتحادیه بزرگ از جمهوری خواهان از سوی جنبش جدایی طلبان ونزوئلا وکلمبیا از هم پاشید (۳۰-۱۸۲۹) و با دسیسه‌های برخی از مطمئن‌ترین معاونان خود روبه‌رو شد، او با سرخوردگی از دنیا رفت. بولیوار فرضیه‌پرداز سیاسی درجه اول به حساب می‌آمد؛ خوشبینی ساده دلانه او، مانعی بر سر راهش بود، او از هم میهنانش انتظار داشت از آن‌چه به دست آورده‌اند چشم‌پوشی کنند.

بوین، ارنست[1] (۱۹۵۱-۱۸۸۱) در دِوُن[2] به دنیا آمد. پس از مدتی کارگری در مزرعه، عازم بریستول شد و در آن‌جا به رانندگی گاری پرداخت و دوشادوش باربران بندر کار کرد. در ۱۹۱۱ معاون کل رئیس اتحادیه باربران بندر[3] شد و قدرت آن را در دوران سخت آشفتگی‌های صنفی بالا برد. در ۱۹۲۱ نزدیک به پنجاه اتحادیه در بزرگ‌ترین اتحادیه دنیا یعنی اتحادیه حمل و نقل و کارگران ساده، به هم پیوستند. بوین در فاصله دو جنگ به واسطه پیش کشیدن زیرکانه موضوع باربران برابر محاکمی که مأمور بررسی دستمزدها بود و نیروی ایجاد مصالحه و سازش در جنبش اتحادیه اصناف و منظر بین‌المللی خود، شهرت زیادی به دست آورد. او یکی از اعضای کنگره اتحادیه کارگران[4] در ۱۹۳۷ بود. در ۹-۱۹۳۸ مأموریتی را درباره کشورهای مشترک المنافع بریتانیا عهده گرفت و روابط کارگری با دومینیون‌های ماوراء بحار را بهبود بخشید. در مه ۱۹۴۰ که هنوز نماینده پارلمان نبود در دولت ائتلافی چرچیل با حفظ مسئولیت سازمان‌دهی فعالیت‌های کارگران در طول جنگ،

---

1. Bevin , Ernest
2. Devon
3. Transport and General Workers union
4. T.U.C [Trades Union Congress ـم.]

وزارت کار را عهده دار شد. در ۱۹۴۵ در دولت اتلی، وزیر خارجه بود و این مقام را تا ۱۹۵۱ یعنی تا پنج هفته پیش از مرگ خود حفظ کرد. در مقام وزیر خارجه، مسئولیت معاهدهٔ ۱۹۴۸ بروکسل را به منظور پذیرش فوری طرح مارشال و حمایت از تأسیس ناتو در آوریل ۱۹۴۹ پذیرفت.[1]

بیسمارک، اتوفن[2] (۹۸-۱۸۱۵، در ۱۸۷۱ عنوان امیر را کسب کرد). خاندانش از یونکرهای[3] (ر.ک) برادنبورگ بودند. پس از خدمت در مناصب کوچک سیاسی، به عنوان یکی از جنتلمن‌های کشور تا ناآرامی‌های ۱۸۴۸ شناخته می‌شد. پس از آن مرتجع متعصب پروسی شناخته شد و موقتاً کشور را ترک کرد، اما در ۱۸۵۱ نماینده مجلس کنفدراسیون آلمان در فرانکفورت شد و پس از آن به عنوان سفیر در سنت پترزبورگ و پاریس خدمت کرد. در سپتامبر ۱۸۶۲ به رئیس الوزرایی پروس منصوب شد و بی درنگ وظیفه تکمیل اصلاحات نظامی را بدون اجازه پارلمان آغاز کرد. این مشکل را در حالی حل کرد که بدون بودجه حکومت می‌کرد. سیاست بیسمارک واقع‌گرایی بیرحمانه و فرصت طلبانه بود؛ او به اتحاد اجتناب‌ناپذیر آلمان باور داشت، اما می‌خواست آن را تحت رهبری یونکرهای پروسی به انجام رساند. برای تأمین امنیت مرزهای شرقی از طریق دستیابی به تفاهمی دوستانه با روسیه درصدد حذف اتریش به عنوان ایالتی از آلمان و قراردادن پروس به جای فرانسه در داوری‌های مطلق اروپا بود. برای رسیدن به این نهایت، سه جنگ به راه انداخت؛ با دانمارک (۱۸۶۴) بر سر شلسویگ - هلشتاین (ر.ک)؛ با اتریش و دیگر ایالات آلمانی (۱۸۶۶)؛ و جنگ ۱۸۷۰ فرانسه - پروس (ر.ک). به هنگام اعلام امپراتوری آلمان در ورسای در ژانویه ۱۸۷۱، صدراعظم امپراتوری شد و مدت نوزده سال بر سیاست اروپا تسلط یافت. در این هنگام که فکر می‌کرد آلمان را عملاً به اندازه طبیعی خود گسترش داده است، به منظور اجتناب از برخورد با دیگر کشورها که احتمالاً به بر هم زدن موازنه‌ی او، می‌انجامید درصدد ایجاد صلح بر آمد؛ سیاست او مبنی بر «امین‌ترین کارگزار در کنگره برلین (ر.ک) در همین

---

۱. برای آگاهی بیشتر درباره بوین، نگاه کنید به اروپا پس از هیتلر، ص ۷-۵۶، ۱۴۱، ۱۵۷. ـ م.

2. Bismarck

3. Junkers

راستا بود. او با کشاندن **فرانسه** به انزوای سیاسی، مانع از بروز جنگی انتقام جویانه از سوی آن کشور شد و این اقدام را از طریق اتحادیه‌ها، نخست، **اتفاق امپراتوران سه گانه** (ر.ک) با **روس‌ها** و **اتریشی‌ها**، سپس **اتحاد مثلث** (ر.ک) با **اتریشی‌ها** و **ایتالیایی‌ها** به انجام رسانید. جز در فاصله کوتاه ۹–۱۸۷۸، روابط مسالمت‌آمیز خود با روسیّه را حفظ کرد که در ۱۸۸۷ به امضای **قرارداد تضمین مجدد**[1] منجر گردید. در امور داخلی موفقیت چندانی نداشت زیرا احزاب پارلمان را به منزله دولت‌های کوچکی می‌دانست که می‌شد موقتاً با آنها متحد گردید؛ بنابراین در ۱۸۷۱ از **لیبرال‌ها** طرفداری کرد، اما در ۱۸۷۹ که تصور می‌کرد **آلمان** به **تجارت حمایتی** نیاز دارد تا **تجارت آزاد**، آن‌ها را ترک گفت. به نهضت‌هایی که با امور بین‌المللی در ارتباط بود، اعتقادی نداشت؛ بنابراین **باکاتولیک‌های رومی** در دهه ۱۸۷۰ (**کولتورکامف** ر.ک) و **باسوسیالیست‌ها** در دهه ۱۸۸۰ در افتاد. به تدریج دریافت که نمی‌تواند با هیجان **پان‌ـژرمن** نسل جوان موافق باشد و در ۱۸۹۰، **ویلهلم دوم** که سی‌ودو سال داشت، پس از عدم توافق با **بیسمارک** بر سر مسائل سیاسی داخلی و خارجی او را بر کنار کرد – حادثه‌ای که معمولاً «**ساقط کردن خلبان**» در عنوان کارتون پونچ را به یاد می‌آورد.[2]

بی‌طرفی مسلحانه[3]. در اصل، کنفدراسیونی از قدرت‌های بزرگ، روسیّه، **دانمارک**، و **سوئد** بود که در ۱۷۸۰ به منظور تأمین حقوق کشتی‌های بی‌طرف در خلال **جنگ استقلال آمریکا** و تهدید به جنگ در صورت تداوم مداخلات **نیروی دریایی سلطنتی** در امور کشتی‌های بی‌طرف، انجام گرفت. این ائتلاف در ۱۷۸۱ منحل شد، اما در نتیجه سیاست ماهرانه فرانسه، در ۱۸۰۰ برای عقیم گذاشتن **محاصره** بری از سوی بریتانیا، دوباره به جریان افتاد. تا **جنگ کپنهاگ**[4] در ۲ آوریل ۱۸۰۱، **بریتانیایی‌ها**، ناوگان **دانمارک** را نابود کردند، این ناوگان تنها نیروی دریایی قابل اتکاء در تقویت «**بی طرفی مسلحانه**» در **بالتیک** به حساب می‌آمد. تا پایان ۱۸۰۱ آشکار شد که «بی‌طرفی مسلحانه» شکست خورده است.

---

1. Reinsurance Treaty:

برای اطلاع بیشتر درباره این قرارداد، نگاه کنید به تاریخ روابط بین الملل در قرن نوزدهم، ح ۲، ۳۲–۱۲۹ ـ م.

۲. برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به تاریخ آلمان، ص ۹–۱۷۸ ـ م.

3. Armed Neutrality

4. Copenhagen

بیکنسفیلد، ارل.[1] نگاه کنید به دیسرائیلی، بنجامین.

بین‌الملل دوم[2] دومین تلاش برای سازمان دادن به **سوسیالیسم بین‌الملل** (ر.ک) که در ۱۸۸۹ در پاریس انجام گرفت. **بین‌الملل دوم** اگرچه با شروع جنگ در ۱۹۱۴ از هم پاشید، اما به عنوان «**بین‌الملل کار و سوسیالیست**» پس از جنگ، دوباره شکل گرفت و از آن هنگام تا به امروز ادامه داشته است.

بین‌الملل سوم.[3] اقدامی از سوی **بلشویک‌های** روسیّه در راستای اداره **سوسیالیسم بین‌الملل** (ر.ک) که در مارس ۱۹۱۹ شکل گرفته بود، سازمانی که جای **بین‌الملل دوم** را (ر.ک) در فاصله ۱۹۱۴-۱۸۸۹ گرفت، روس‌ها معتقد بودند که **بین‌الملل‌دوم** به دلیل شکست در ابقای همبستگی میان طبقات کارگر در رویارویی با بحران‌های جنگ، ارزش خود را از دست داده است. زینویف (ر.ک) که تا ۱۹۲۶ ریاست **بین‌الملل** سوم را عهده داشت بر ماهیت شدیداً کمونیستی این حرکت اصرار داشت و به همین دلیل در **اروپای غربی** تا حدودی دست از حمایت آن برداشتند. درگیری میان **استالین** و **تروتسکی** (ر.ک) در راه **بین‌الملل** سوم مانع ایجاد کرد، اما **بین‌الملل** سوم تا ۱۹۴۳ دوام آورد و به طور فزاینده‌ای به ماشین تبلیغاتی طرفداران استالین تبدیل شد. **بین‌الملل** سوم سرانجام به عنوان نشانه‌ای از اطمینان دوباره به متحدین دوران جنگ روسیّه، لغو شد.

---

1. Beaconsfield , Earl of
2. Second International
3. Third International

پ

پادشاهی پیه مونت - ساردنی[1]. در ۱۷۴۸ به موجب **معاهدهٔ اکس لاشاپل**[2] تحت حکومت **خاندان ساوی**[3] تشکیل شد، این **پادشاهی** اگر چه در ۱۷۹۸ توسط **بناپارت** سرنگون گردید، اما در ۱۸۱۴ دوباره پا گرفت. در ۱۸۲۱ لیبرال‌های **پیه‌مونت** کوشیدند حکومت مشروطه برقرار سازند اما موفق نشدند؛ سرانجام پادشاه **شارل آلبرت** (سلطنت ۴۹-۱۸۳۱) در مارس ۱۸۴۸، این خواسته را تحقق بخشید. اقدامات او برای آزادسازی **لمباردی** از سلطه **اتریشی‌ها** با شکست‌های مصیبت‌باری در **کاستوتسزا**[4] و **نووارا**[5] مواجه شد و او ناچار کناره‌گیری کرد. پسرش، **ویکتور امانوئل سوم** (ر.ک)، **کاوور** را در ۱۸۵۲ به **نخست‌وزیری** منصوب کرد و مجبور شد خود **ساوی** و **نیس** را به عنوان غرامت ارضی به **ناپلئون سوم** واگذار کند، اما موفق شد **پیه مونت** را در **پادشاهی متحد ایتالیا** (مارس ۱۸۶۱) وارد کند و تا ۱۸۶۵ پایتخت خود را در **تورین**[6] مستقر کند.

پادشاهی ژوئیه[7]. دوره‌ای از تاریخ **فرانسه** که سلطنت **لوئی فیلیپ** (ر.ک) از ژوئیه ۱۸۳۰ تا ۱۸۴۸ را در بر می‌گیرد. اگر چه این دوره تا رکود ۷-۱۸۴۶ موجب نیکبختی طبقه بازرگانان بود، اما تقریباً تمام بخش‌های زندگانی سیاسی **فرانسه** را ناامید کرده بود. وزرای محافظه

---

1. Piedmont - Sardinia
2. Treaty of Aix-la-chapelle
3. House of Savoy
4. Custozza
5. Novara
6. Turin
7. July Monarchy

کاری که از سوی پادشاه منصوب شده بودند، **رادیکال‌ها** را کنار می‌زدند؛ در **لیون**، ۱۸۳۱-۱۸۳۴ و در پاریس ۱۸۳۴ شورش‌هایی در گرفت که به شدت سرکوب شد. اوضاع بد موجب ناسازگاری اجتماعی گردید که به ظهور جنبش نیرومند سوسیالیستی در دهه ۱۸۴۰ منجر شد. (نگاه کنید به لوئی‌بلان[1]). برای نشان دادن موفقیت‌های نظامی در **الجزایر** اقداماتی انجام گرفت که آن موقعیت‌ها را همپای پیروزی‌های **ناپلئون** نشان دهد اما اقدامات مذکور با تحقیر گسترده‌ای همراه گردید، نه پادشاه و نه رژیم او قادر بود که از مهاجرت فرانسوی‌ها جلوگیری کند و هنگامی که در فوریه ۱۸۴۸، **دولت** تلاش کرد از افزایش تعداد واجدین شرایط رأی بکاهد، در خیابان‌های **پاریس** تظاهراتی به وقوع پیوست که به فرار شاه و اعلام **جمهوری** دوم منجر شد (نگاه کنید به انقلاب‌های ۱۸۴۸).

پارلمان فرانکفورت[2]. در اوایل **انقلاب آلمان** در ۱۸۴۸ (ر.ک)، یک پارلمان ایالتی مردم آلمان در **فرانکفورت** شکل گرفت و در سرتاسر **آلمان و اتریش**، انتخابات را با مراجعه به آرای مستقیم مردها سازمان داد. این مجلس مشاوره عموماً با عنوان **پارلمان فرانکفورت** شناخته شده که جلسات آن از ۱۸ مه ۱۸۴۸ تا ۱۸ ژوئن ۱۸۴۹ تشکیل گردید. اعضای این مجلس عمدتاً از طبقه متوسط مرکب بود و بیش از ۲۰۰ عضو از رؤسای دادگاه‌ها، وکلا، ۱۰۰ استاد دانشگاه یا مدارس و تنها یک روستایی را در بر می‌گرفت. پارلمان به ویژه درصدد تهیه قانون اساسی برای تمام ممالک **آلمان** بود. پس از مباحثات فراوان، در مارس ۱۸۴۹ قانون اساسی مورد قبول واقع شد و فردریک ویلهلم پادشاه پروس به‌عنوان **امپراتور** شناخته شد. هنگامی که در پایان آوریل از پذیرفتن تاج از سوی گروهی منتخب، به بهانه مغایرت آن عمل با **حق الهی** خود، سر باز زد، بیشتر اعضاء از **پارلمان** کناره گرفتند، زیرا تلاش‌های خود را برای تأمین وحدت **آلمان** بیهوده تشخیص دادند. در ژوئن ۱۸۴۹، تلاشی به عمل آمد تا **پارلمان** کار خود را در **اشتوتگارت** ادامه دهد اما سربازان از این اقدام جلوگیری کردند. اگر چه **قانون اساسی فرانکفورت** به صورت غیر عملی باقی ماند اما به منزله رکن قانون اساسی **فدراسیون شمال آلمان** (ر.ک) محسوب شد.

---

1. Louis Blanc   2. FrankFurt Parliament

پارنل، چارلز استوارت[1]. (۹۱-۱۸۴۶) درکانتی ویکلو[2] به دنیا آمد، عضوی از خانواده پروتستان انگلیسی - ایرلندی بود، اگر چه مادرش دختر افسر نیروی دریایی آمریکا به حساب می‌آمد. پارنل که در کمبریج تحصیل کرده بود، در ۱۸۷۵ نماینده پارلمان شد و دو سال بعد جای ایزاک بوت را در رهبری نهضت هوم رول گرفت. پارنل، با برخورداری از قریحه سخنرانی، دو شیوه را برای جلب توجه به تظلمات ایرلند به کار گرفت: کارشکنی در وظایف مجلس عوام ؛ و ایجاد تشکل دفاعی در میان روستائیان ایرلند از طریق «بایکوت» کردن زمینداران غیر محبوب. پارنل در اکتبر ۱۸۸۱ به اتهام برانگیختن مردم ایرلند دستگیر شد، و در حالی که زندان به سر می‌برد، بی‌نظمی‌ها وضع بدتری پیدا کرد و گلادستون او را آزاد نمود. او قتل‌های فونیکس پارک (ر.ک) را سرزنش کرد و بعداً هجوی بر ضد تایمز منتشر کرد، زیرا تایمز بر اساس نامه‌های جعلی اظهار داشته بود که پارنل مخفیانه با قاتلان همراهی کرده است. پارنل از لایحه هوم رول گلادستون حمایت کرد و تا ۱۸۹۰ به صورت عنصر سیاسی نیرومند باقی ماند تا این که نام او به عنوان زانی، در دادخواست طلاق یکی از نزدیک‌ترین همکارانش، کاپیتان اُشی[3] به میان آمد. افکار عمومی چنان بر ضد پارنل شدت گرفت که عضویت خود در حزب ایرلند را از دست داد. پس از آن در پی معالجه سلامتی از دست رفته بود.

پاستور، لوئی[4]. (۹۵-۱۸۲۲) شیمیدان و زیست‌شناس فرانسوی. در شهر کوچکی در ژورا[5] به دنیا آمد و در دانشسرای[6] پاریس درس خواند. او در استراسبورگ[7] در ۱۸۴۹، استاد شیمی و در ۱۸۵۷، مدیر پژوهش دانشسرا شد و در بقیه زندگانی فعال خود، این مقام را حفظ کرد. برجسته‌ترین کشف علمی پاستور، ویروس هاری بود (۱۸۸۱) که او را به آبله‌کوبی بر ضد هاری قادر کرد (۱۸۸۵). دستاوردهای او نه تنها به آبله کوبی برای ایمن‌سازی در برابر بیماری‌های گوناگون منتهی شد بلکه مقدمه‌ای بر شیوه‌های عفونت‌زدایی در اعمال جراحی

---

1. parnell, Charles Stewart
2. County Wicklow
3. O'shea
4. Pasteur Louis
5. Jura
6. Ecole Normale
7. Strasbourg

به حساب می‌آمد. در ۱۸۸۸، مؤسسه پاستور به عنوان مرکز پژوهش‌های پزشکی، به افتخار او در پاریس تأسیس شد. نام او به عنوان نامی تاریخی در طرح‌هایی باقی‌مانده که آخرین پژوهش‌های خود را بر آن‌ها انجام داده بود، از آن جمله مقابله با واکنش باکتری‌ها در مایعات از طریق گرما بود. بر خلاف بسیاری از دانشمندان فرانسوی معاصر خود، کاتولیکی پرهیزگار، با تمایلات مرتجعانه سیاسی بود.

پاشیچ، نیکلا[1] (۱۹۲۶-۱۸۴۵). وزیر ارشد صربستان ۱۸۹۱، ۸-۱۹۰۴ و ۱۸-۱۹۱۰ و یوگسلاوی ۶-۱۹۲۱. همچنین رئیس هیأت نمایندگی صرب‌ها، کروات‌ها، اسلوونی‌ها در کنفرانس صلح پاریس در ۱۹۱۹ بود. پاشیچ در تأسیس سلطنت سلسله کاراژرژویچ[2] در صربستان (ر.ک) در ۱۹۰۳ و موفقیت سیاسی صرب‌ها در جنگ‌های بالکان، سهم عمده‌ای داشت. از نظر نظامی گرایان صربستان موسوم به «سیاه دست» (ر.ک) که انجمنی مخفی تأسیس کرده بودند و پاشیچ در ۱۹۱۷ ناچار آن را منحل کرد، بسیار میانه‌رو به حساب می‌آمد. پاشیچ همواره صرب حقیقی بود تا یوگسلاو، و اگرچه قرارداد کرفو (ر.ک) تبعیدی‌های جنوب اسلاو را شامل شرایط مساوی کرده بود، اما در ۱۹۱۸ خواهان ایجاد کشور یوگسلاو به منظور گسترش ارضی صربستان بود، و این طرز تلقی برای حسن نیت پادشاهی جدید، فاجعه به حساب می‌آمد.

پالمرستون، لرد[3] (هنری جان تمپل[4]، ۱۸۶۵-۱۷۸۴، در ۱۸۰۲ ویسکنت ایرلند شد). در ۱۸۰۷ یک توری نماینده پارلمان شد و ۵۸ سال در مجلس عوام ماند. بیش از ۴۸ منصب به دست آورد که ۳۸ تا از آن‌ها مقام‌های مربوط به کابینه بود. از ۱۸۰۹ تا ۱۸۲۸ وزیر جنگ بود، اما تحت نفوذ کانینگ، محافظه‌کاری او رو به ضعف نهاد و در ۱۸۲۹، ویگ شد. از ۱۸۳۰ تا ۱۹۴۱، جز چهارماه در نخستین وزارت پیل، وزیر امور خارجه بود. پالمرستون در طول این یازده سال برای «استقلال دولت‌های مشروطه» کارکرد و از طریق کنفرانس

---

1. Pašić , Nikola
2. Karadjordjevic´
3. Palmerston , Lord
4. Henry Jhon Temple

بین‌المللی در لندن، درصدد رفع منازعات (بلژیک، مسأله شرق، و غیره) برآمد. در دومین دوره وزارت خارجه (۵۱-۱۸۶۴) بود که پالمرستون بالندگی سیاسی دست بالای خود را گسترش داد. از غرور میهن‌پرستی سرشار شد، غروری که معمولاً با نام او همراه بود و در محاصره یونان به منظور دریافت غرامت برای دن پاسیفیکو[1]، یک وام دهنده اهل **جبل‌الطارق** و متولد **پرتغال** که خانه او در آتن در تظاهرات خشمگین مردم، غارت شده بود، خود نمایی کرد. **پالمرستون** از ۱۸۲۵ تا ۱۸۵۵ وزیر کشور بود، پس از آن که معلوم شد کشور برای پیروزی در کریمه نیاز به رهبری جنگی دارد، **پالمرستون** به عنوان **نخست‌وزیر** جانشین **ابردین** شد. داوری **پالمرستون** در اواخر عمر چندان پر سر و صدا نبود؛ در اوایل دهه ۱۸۶۰ خطر تهاجم **فرانسه** را بیش از حد واقعی برآورد کرد، در **جنگ‌داخلی آمریکا** از **ایالات متفق** طرفداری کرد و فکر می‌کرد می‌تواند **بیسمارک** را در **قضیه شلسویگ - هلشتاین** (ر.ک) در ۱۸۶۴ از میدان بدر کند. او علاقه خود را به امور داخلی از دست داد، پیشنهاد افزایش **معافیت‌ها** را از سوی حامیان لیبرال‌تر خود رد کرد. خوی سهل انگارانه و طرز تلقی مغرورانه نسبت به بیگانگان، او را میان مردم بریتانیا از محبوبیت برخوردار کرد، اما غالباً موجبات دلسردی **ملکه** و در مواردی، یاران خود را فراهم می‌کرد. او به هنگام فوت، صاحب منصب بود.

پان اسلاویسم.[2] حرکتی که بر مأموریت تاریخی روسیّه در آزادسازی قوم **اسلاو جنوب شرقی اروپا** از سلطه **امپراتوری‌های عثمانی** و **خاندان هابسبورگ** و بر اتحاد آن‌ها تحت اداره و حمایت روسیّه تأکید دارد؛ و می‌خواهد **قسطنطنیه** و **تنگه‌ها** در دست روسیّه قرار گیرد. **پان اسلاویسم** فارغ از اندیشه مذهبی قدیمی و جزمی‌تر **اسلاوفیلیسم**[3] گسترش یافت، شاید بتوان تاریخ آن را از **نمایشگاه قوم‌شناسی اسلاو** در **مسکو** در ۱۸۶۷ رقم زد. تزار **الکساندر دوم** و وزرای خارجه او به **پان اسلاویسم** روی خوش نشان نمی‌دادند، اما طبقه حاکم مشتاقانه از آن پشتیبانی می‌کردند. **کاتکف**[4] صاحب امتیاز روزنامه، منبع مقامات

1. Don pacifico
2. Panslavism
3. Slavophilism
4. Katkov

سیاسی این حرکت بود، اما قهرمان موفق آن، ژنرال **پل ایگناتیف**[1] سفیر روسیّه در **قسطنطنیه** از ۱۸۶۴ تا ۱۸۷۷ بود که بانی اصلی معاهده بی ثمر **سان استفانو** (ر.ک) به حساب می‌آمد و در صدد تحقق آرزوی پان اسلاو بود. پان اسلاویسم پس از شکست روسیه در تسلط بر **بلغارستان** (ر.ک) در ۶-۱۸۸۵ به زمین خورد اما در ۱۵ـ۱۹۱۴ به شکلی تعدیل شده و به صورتی سنجیده دوباره پا گرفت. این نهضت همواره، اسباب ملی گرایی روسیّه را در مرحله نخست در نظر می‌گرفت و هرگز درصدد اتحاد همه **اسلاوها** نبود؛ این نهضت، به طور معنی‌داری، چیزی برای ارائه به **لهستانی‌ها** نداشت.

پانکهورست، املین[2] (۱۹۲۸-۱۸۵۸). رهبر بریتانیایی طرفداران حق رأی زنان، خانم **پانکهورست** (پیش از شوهر کردن، نام خانوادگی‌اش **گلدن**[3] بود) در **منچستر** به دنیا آمد و با **ریچارد پانکهورست** وکیل مدافع و مدافع حقوق زنان ازدواج کرد. او در ۱۸۸۹ **انجمن آزادی زنان**[4] را شکل داد، اما پس از ۱۹۰۳ (پنج سال پس از مرگ شوهرش) **دخترش کریستابل**[5] راه مادر را در پیش گرفت و **انجمن زنان**[6] را که مبارزتر بود به همراه **اتحادیه سیاسی** بنا نهاد. **خانم پانکهورست** پس از ملاقات با **نخست وزیر** در مه ۱۹۰۶، از دریافت حق رأی از **دولت لیبرال** ناامید شد و به شیوه‌های خشونت‌آمیز متوسل شد. دو بار در ۱۹۰۸ و ۱۹۰۹ بازداشت شد. در ۱۹۱۱ به شکستن پنجره‌ها روی آورد و دوباره بازداشت شد. در ۱۹۱۲ در زندان اعتصاب غذا کرد و آزاد گردید، اما انجام عملیات در ۱۹۱۳ باعث شد به سه سال زندان با اعمال شاقه محکوم شود، اما پس از یک سال، از این مجازات رهایی یافت. در خلال جنگ، زنان را تشویق کرد به خدمات فنی و اسلحه‌سازی روی بیاورند. پس از آن که زنان در ۱۹۱۸ به حق رأی دست یافتند، از آی.ال.پی که از ۱۸۹۲ به آن پیوسته بود، جدا شد. هنگام مرگ، نامزد محافظه کاران برای ورود به **پارلمان** بود.

---

1. General paul Ignatiev
2. Pankhurst Emmeline
3. Goulden
4. Women's Franchise League
5. Chirstabel
6. Women's social

پترلو[1]. نامی که از روی استهزاء به عمل رؤسای بخش‌ها در استفاده از خدمتکاران برای دستگیری سخنران رادیکال، **هنری هانت**[2] (۱۸۳۵-۱۷۷۳) اطلاق کرده‌اند. نامبرده در جمع ۸۰/۰۰۰ نفری که با نظم در **کشتزارهای سنت پتر، منچستر**، در راستای اصلاحات سیاسی، در ۱۶ اوت ۱۸۱۹، تجمع کرده بودند، مشغول سخنرانی بود که این حادثه اتفاق افتاد. در نهایت، خدمتکاران، اقدام به ربودن پرچم‌هایی کردند که جمعیت در دست داشتند. در پی آن‌ها، سواره نظام به منظور جنگ تن به تن به آن جا فرستاده شدند. یازده نفر کشته و چهارصد تن زخمی شدند. **پترلو** بدترین حادثه سرکوبی از سوی اولیاء امور در دوره‌ای از ناآرامی‌ها بود که در پی **جنگ‌های دوران ناپلئون** حادث شده بود. **هانت** به دو سال «زندان» محکوم شد؛ رؤسای بخش‌های **منچستر** از وزیر کشور، **ویسکنت سید موث** نامهٔ مبتنی بر تبریک دریافت کردند.

پتن، هانری فیلیپ[3] (۱۹۵۱-۱۸۵۶، مارشال فرانسه ۴۵-۱۹۱۸). عضوی از یک خانواده روستایی از **پاس دو کالا**[4]. در ۱۸۷۶ وارد دانشسرای نظامی **سن‌سیر** شد و زندگی واقعی نظامی را در پیش گرفت، از ۱۹۰۶ به آموزش در **دبیرستان نظام**[5] پرداخت، در ۱۹۱۲ به درجه **سرهنگی** رسید و در ۱۹۱۴ به فرماندهی یک لشکر ارتش منصوب شد. سرسختی او در دفاع از **وردن**[6] در سر تا سر ۱۹۱۶، احترام جهانیان را نسبت به وی بر انگیخت و پس از آن که در **ارتش فرانسه** در مه ۱۹۱۷ سر به شورش برداشت، به **فرماندهی کل** ارتقاء یافت و بالا بردن روحیه ارتش را اولین وظیفه خود دانست. تا پایان جنگ، این مقام را حفظ کرد، اگرچه از آوریل ۱۹۱۸ زیردست **فش** (ر.ک) بود اما سرفرمانده **نیروهای متفقین** به حساب می‌آمد. در ۶-۱۹۲۵ نیروی **فرانسوی-اسپانیایی** را فرماندهی کرد و **ریف‌ها** را در **مراکش** (ر.ک) شکست داد و در ۱۹۲۹، **بازرس کل ارتش** شد. **پتن** در ۱۹۳۴ در **دولت دومرگ**[7]، **وزیر جنگ** بود. در ۱۹۳۹ به **سفارت اسپانیا** فرستاده شد، در ۱۶ ژوئن ۱۹۴۰ به **نخست‌وزیری**

---

1. Peterloo
2. Henry Hunt
3. Petain, Henri Philippe
4. Pas-de- Calais
5. École de Guerre
6. Verdun
7. Doumergue

دست یافت و شش روز بعد قرار داد متارکه جنگ با **آلمان** را امضاء کرد. در ۱۰ ژوئیه در **ویشی** (ر.ک) از **مجلس ملی** حق حکومت خود کامگی بر فرانسه را دریافت کرد و امیدوار بود بتواند کشور را از «انحطاط اخلاقی» نجات دهد. به مدت دو سال در فرانسه اشغال نشده، در مقام «**رئیس دولت**» درصدد عملی ساختن این اندیشه بود، اما پس از آن که **آلمانی‌ها** در نوامبر ۱۹۴۲ بر تمام فرانسه دست یافتند او به کمتر از یک دست نشانده **آلمانی‌ها** تبدیل شد. در ۱۹۴۴ مجبور شد با **آلمانی‌ها** در عقب‌نشینی در طول راین همراهی کند. **دیوان عدالت عالی فرانسه** در ژوئیه ۱۹۴۵، او را محاکمه و به مرگ محکوم کرد، اما این حکم به زندگی در زندان تخفیف یافت.

پرت آرتور[1] (لوشونکو). بندری در شبه‌جزیره **لیائوتونگ**.[2] دارای اهمیت سوق الجیشی، مسلط بر **خلیج پچیلی**[3] و معابر پکن. **ژاپنی‌ها** در نوامبر ۱۸۹۴ **پرت آرتور** را از **چینی‌ها** گرفتند، اما در بهار بعد **قدرت‌های بزرگ** اروپایی، **ژاپنی‌ها** را وادار کردند **پرت آرتور** را به **چینی‌ها** باز گردانند. در دسامبر ۱۸۹۷، روس‌ها، **چینی‌ها** را راضی کردند تا **ناوگان‌خاوردور** آن‌ها زمستان را در پرت آرتور که در مقابل پایگاه ناوگان آن‌ها در **ولادی‌وستک** میان یخ‌ها سرگردان شده بودند، سپری سازند. در مارس ۱۸۹۸، **چینی‌ها**، **شبه‌جزیره لیائوتونگ** را به انضمام بنادر **پرت آرتور** و **تالین وان**[4] به مدت ۲۵ سال به **روس‌ها** اجاره دادند. **ژاپنی‌ها** به طور ناگهانی بر کشتی‌های جنگی روسیّه در **پرت آرتور** حمله کردند (فوریه ۱۹۰۴)، و گردنه شبه جزیره را اشغال نمودند، شهر را پس ازمحاصره‌ای طاقت‌فرسا، در ژانویه ۱۹۰۵ وادار به تسلیم کردند. به موجب **معاهدهٔ پرتسموت** (ر.ک) در سپتامبر ۱۹۰۵، اجاره‌داری **روس‌ها** به **ژاپنی‌ها** منتقل شد و ژاپنی‌ها در ۱۹۱۵، زمینه اجاره ۹۹ ساله آن را از **چینی‌ها** فراهم آوردند. با تسلیم **ژاپنی‌ها** در ۱۹۴۵، **روس‌ها** بازگشتند و **پرت آرتور** پیش از ۱۹۵۵ به **چینی‌ها** بازگردانده نشد.

---

1. Port Arthur
2. Liaotong
3. Pechili
4. Talienwan

پرریال.[1] دوره‌ای در فاصله ۲۰ مه و ۱۸ ژوئن در تقویم انقلاب فرانسه. قانون ۲۲ پریال (۱۰ ژوئن ۱۷۹۴) مصوبه‌ای بود که قدرت قاهره‌ای برای دستگیری، محکومیت و اعدام به محکمه انقلابی دیکتاتوری ژاکوبن‌ها می‌داد. این قانون تنها هفت هفته دوام آورد و با سقوط روبسپیر در ترمیدور (ر.ک) اعتبار خود را از دست داد.

پرسوال، اسپنسر[2] (۱۸۱۲-۱۷۶۲). نخست‌وزیر بریتانیا. پرسوال در هارو و ترنیتی، کمبریج تحصیل کرد و در ۱۷۹۶ به عنوان توری، نماینده پارلمان شد. پس از تصدی منصب قانونی در دولت ادینگتن (۴-۱۸۰۳)، در دوران پرتلند (۱۸۰۷) وزیر خزانه‌داری شد و سپس در ۱۸۰۹ جای پرتلند را در نخست وزیری گرفت. در دولت خود، همچنان خزانه‌داری را حفظ کرد و جنگ با ناپلئون را بدون موفقیت یا شکستی آشکار، تداوم بخشید. پرسوال در راهروی مجلس عوام، توسط جان بلینگام[3] که یک ورشکسته بود و از دولت شکایت داشت، مورد هدف گلوله قرار گرفت و کشته شد.

پرل هاربر[4] پایگاه اصلی نیروی دریایی ایالات متحده در هاوایی. در صبح یکشنبه ۷ دسامبر ۱۹۴۱، هواپیماهای ترابری ژاپنی‌ها بدون اعلان جنگ، به پرل هاربر حمله کردند. در طول کمتر از دو ساعت، ژاپنی‌ها ۱۹ کشتی را یا غرق کردند و یا از کار انداختند (که از آن میان پنج کشتی جنگی بود)، ۱۲۰ هواپیما را منهدم ساختند و ۲۴۰۰ نفر را کشتند. نیروهای ژاپنی پس از تجمع در جزایر کوریل[5] در ۲۶ نوامبر راه دریا را در پیش گرفته بودند. مذاکرات سیاسی میان ایالات متحده آمریکا و ژاپن هنوز برقرار بود که خبر حمله ژاپنی‌ها، به واشنگتن رسید. کنگره در ۸ دسامبر به ژاپن اعلان جنگ داد. آلمان و ایتالیا، متحدان ژاپن، در ۱۱ دسامبر به ایالات متحده آمریکا اعلان جنگ دادند. تلفات نیروی دریایی آمریکا در پرل هاربر، در وحلهٔ نخست به سود نیروی دریایی ژاپنی‌ها تمام شد.

---

1. Prairial
2. Perceval spencer
3. John Bellingham
4. Pearl Harbor
5. kurile Island

پرنس کنسورت[1] (آلبرتِ ساکس - کبورگ - گوتا، ۶۱ - ۱۸۱۹). در ۱۸۴۰ با **ملکه** ویکتوریا، نخستین عمه زاده[2] خود ازدواج کرد. مشاور اصلی **ملکه**، به ویژه در سیاست‌های خارجی شد، اما **ملکه** دقت می‌کرد که حقوق سلطنتی خود را حفظ کند. **ملکه** می‌خواست که شوهرش به **پرنس کنسورت** شناخته شود، اما شوهرش با این امر مخالفت می‌کرد و پس از ۱۸۵۷ سازشی حاصل شد و طی فرمان سلطنتی به او لقب «پرنس کنسورت[3] دادند. تلاش‌های **پرنس** در آگاهی از سیاست **بریتانیا** و نظام اقتصادی آن، از دیدگاه برخی از **وزرای ملکه**، دخالت در امور به حساب می‌آمد و او هرگز عنصر محبوب شناخته نشد. او قلباً به صنعت و کشاورزی و موسیقی و هنر علاقه داشت؛ **نمایشگاه بزرگ** (ر.ک) ۱۸۵۱ عمدتاً نتیجه تلاش او بود. او بی نهایت وظیفه شناس بود، و عمل‌کردش نیروی او را تحلیل می‌برد؛ او با تب حصبه از دنیا رفت. **ملکه** در راهی که او تعیین کرده بود، ثابت قدم باقی ماند.

پریمو دو ریورا، میگوئل[4] (۱۹۳۰-۱۸۷۰). دیکتاتور اسپانیا پسر وزیر **مختار فیلیپین** که در **ارتش** مأموریت داشت (۱۸۸۸) و در **مراکش** و دفاع از **فیلیپین** جنگید. در ۱۹۱۰ به درجه سرلشکری رسید. رشد آنارشیسم و جنبش بر ضد خودکامگی **کاتالان**[5] موقعیت **پادشاهی اسپانیا** را تضعیف کرد، این موقعیت، با کشته شدن ۱۲/۰۰۰ سرباز **اسپانیایی** به دست **ریف‌ها** در **انوال**[6]، **مراکش**، در ۱۹۲۱، کاهش بیشتری یافت. **پریمو دو ریورا** با تصویب **شاه آلفونسو هشتم**[7] در ۱۳ سپتامبر ۱۹۲۳ قدرت را به دست گرفت. **پارلمان اسپانیا** منحل شد، محاکمه توسط هیأت منصفه متوقف گردید، دموکرات‌های برجسته محبوس گشتند،

---

1. Prince Consort

۲. ساکس - کبورگ - گوتا، (Albert of Saxe-Coburg-Gotha) از شاهان دست نشانده آلمان بود که با خاندان سلطنتی انگلیس خویشاوندی سببی داشت و دایی ملکه ویکتوریا بود. آلبرت، به این ترتیب پسر دایی ملکه ویکتوریا بود. در ترجمه تاریخ قرن نوزدهم (معاصر) ص ۱۲۲، ویکتوریا را عموزاده آلبرت ثبت کرده که صحیح نیست و اشتباه از مترجم است. در انگلیس واژه Cousin، عموزاده، عمه‌زاده، دایی‌زاده، خاله‌زاده و ... معنی می‌دهد و مترجم صرفاً با توجه به لغت مذکور، متن را ترجمه کرده و تصور کرده که آلبرت باید پسر عموی ملکه ویکتوریا باشد. آلبرت اگر پسر عموی ملکه بود، تاج و تخت به او تعلق می‌گرفت ـ م.

۳. کنسرت به معنی همراه و هم رأی است. پرنس کنسرت به معنی امیر یا شاهزاده همکار یا هم رأی معنی می‌دهد ـ م.

4. Primo de Rivera, Miguel 5. Catalan 6. Anual

7. King Alfonso XIII

مطبوعات سانسور شد و کشور تحت حکومت نظامی قرار گرفت. دیکتاتوری تا دسامبر ۱۹۲۵ دوام آورد. **پریمودوریوا** تلاش کرد نظام کاملاً فاشیستی برقرار کند، مردم **اسپانیا** را مجبور کرد به «**کشور، مذهب، و پادشاهی**» وفادار باشند، اما در میان دانشجویان و کارگران با نارضایتی فزاینده‌ای روبه‌رو شد. او حتی پس از پایان دیکتاتوری، در مقام **نخست‌وزیری** باقی ماند اما در ژانویه ۱۹۳۰ ناچار کناره گرفت و دو ماه بعد در گذشت. شکست او باعث شد در آوریل ۱۹۳۱ **پادشاهی** اسپانیا سقوط کند، سیاست‌مداران جمهوری‌خواه توانستند شاه **آلفونسو** را به تحمیل دیکتاتوری بر کشور، متهم کنند.

پل، تزار روسیه[1] (تولد ۱۷۵۴، دوران تزاری ۱۸۰۱-۱۷۹۶). پسر و جانشین **کاترین کبیر**، از نظر ذهنی ناتوان بود. در سیاست خارجی، روسیّه به **جنگ اتحادیه دوم** (۹-۱۷۹۸) پیوست، اما **تزار** در ۱۸۰۰ به پیوستن به **فرانسه** پافشاری کرد. در امور داخلی در وضع نخستین قانون شفاف برای جانشینی سلطنت روسیّه (از طریق مردان) سهیم بود و در ۱۷۹۷ فرمانی صادر کرد که بنابر آن سرف‌ها به سه روز در هفته برای اربابان خود محدود می‌گشت، مشروط بر آن که کار آن‌ها در زمینه کشاورزی باشد. **پل** در ۲۴ مارس ۱۸۰۱ در انقلاب کاخ کشته شد. **الکساندر اول** (ر.ک) جانشین او شد.

پلیس، فرانسیس[2] **(۱۸۵۴-۱۷۷۱). رادیکال انگلیسی**. پلیس در لندن به دنیا آمد و کارگر روز مزد شد، زیرا در اوائل ۱۷۹۳، اعتصابی به راه انداخته بود و به همین دلیل نمی‌توانست کار پیدا کند. بعداً خیاط شد، اما در زیر مغازه خود در **چارینگ کراس رد**[3]، یک کتابخانه لیبرال به وجود آورد و این محل به مرکزی برای گردهمایی اصلاح طلبان در دوران پس از **جنگ‌های دوران ناپلئون** تبدیل شد. عملیاتی را بر ضد **صندوق وجوه استهلاکی** و **قوانین اتحاد** (ر.ک) رهبری کرد و زمینه‌های لغو آن‌ها را در ۱۸۲۴ با کمک نماینده پارلمان، **جوزف هیوم** (۱۸۵۵-۱۷۷۷) فراهم آورد. پلیس، اگرچه وارد **پارلمان** نشد اما نقش چشمگیری در تشکل «**اتحادیه‌های سیاسی**» به منظور اصلاحات پارلمان در ۱۸۳۲ ایفاء کرد. همچنین به طرح **منشور ملت**[4] کمک کرد (نگاه کنید به چارتیزم).

---

1. Paul, Tsar of Russia
2. Place Francis
3. Charing Cross Road
4. People's Charter

پوانکاره، ریمون[1] (۱۹۳۴-۱۸۶۰) دولتمرد فرانسوی ؛ عضوی از خانوادهٔ طبقه متوسط بالا از لرن در ۱۸۸۰ به دیوان عالی پاریس دعوت شد و در ۱۸۸۷ به نمایندگی مجلس انتخاب گردید. به عنوان ضد روحانی میانه‌رو، ۱۸۹۳، وزیر آموزش و پرورش شد، اما دو سال بعد به اشتغالات قبلی بازگشت و به کار وکالت بازرگانی پرداخت. در ۱۹۰۳ به سناتوری منصوب شد و در ۱۹۰۶ چند ماهی به عنوان وزیر مالیه کار کرد. در ۱۹۱۲، در رأس یک دولت ائتلافی از جناح راست قرار گرفت که به اصلاح انتخابات پرداخت و بر اعتبار جهانی فرانسه افزود. پوانکاره شخصاً از روسیّه دیدار کرد و اتفاق دوگانه را تقویت نمود. چنان محبوبیتی در فرانسه پیدا کرد که در فوریه ۱۹۱۳ به ریاست جمهوری انتخاب شد. در خلال هفت سال تصدی ریاست جمهوری، بیش از هر سلف خود از ماکماهون (ر.ک) به بعد، در سیاست مداخله کرد. دیدار استانی او از سنت پترزبورگ در ژوئیه ۱۹۱۴، همکاری نظامی آتی میان دو کشور متحد را تسهیل کرد. در ژانویه ۱۹۲۲ بار دیگر نخست وزیر شد. و نخستین رئیس جمهور سابقی بود که دولت را رهبری می‌کرد. شخصاً تصدی امور خارجه را عهده گرفت و سیاست ملی‌گرایانه تند را تعقیب کرد و اشغال روهر[2] (ر.ک) نتیجه همین سیاست بود. کابینه او در ژانویه ۱۹۲۴ منحل شد، اما از ژوئیه ۱۹۲۶ تا ژوئیه ۱۹۲۹ در رأس «دولت اتحاد ملی[3]» قرار داشت که در تنگنای مالی به کار ادامه داد و زمینه نیرومند سازی فرانسه را فراهم آورد.

پوبدنستسف، کنستانتین پترویچ[4] (۱۹۰۷-۱۸۲۷). استاد قانونی اساسی در دانشگاه مسکو در ۵-۱۸۶۰ و للهٔ پسران الکساندر دوم. در ۱۸۸۰ به وکالت شورای عالی کلیسا (مدیر غیر روحانی کلیسای ارتدوکس روسیّه) منصوب شد و این مقام تا کناره‌گیری او در ۱۹۰۵، نفوذ زیادی برای او به همراه آورد. قویاً اعتقاد داشت که نهادهای غربی قادر نیست با زندگانی سنتی روسیّه پیوند بخورد. خودکامگی تنها اساس ممکن برای حکومت روسیّه است؛

---

1. Poincaré Rymond
2. RUhr
3. Government of National Union
4. Pobedonostsev , Konstantine Petrovich

می‌گفت: «پارلمان‌ها، بزرگترین دروغ زمان هستند.» اندیشه‌های پوبدنستسف، عمیقاً با نظریات سیاسی **الکساندر سوم** (ر.ک) و **نیکلای دوم** (ر.ک) گره خورده بود؛ او مسئول بدرفتاری روسیّه با دیگر ملل امپراتوری به حساب می‌آمد. با سیاست خود، رشد نهضت انقلابی را فراهم کرد که در نتیجه حکومت خودکامه تزار و مذهب ارتودوکس که از یکدیگر جدا بودند، به هم پیوسته و با هم سقوط کردند.

پوپولیست‌ها.[1] نامی عمومی برای گروه‌های انقلابی روسیّه در ۸۱-۱۸۷۰. نخستین گروه، **نارودنیکی** (ر.ک) در انتشار عقاید سوسیالیستی میان روستاییان که بزرگترین طبقه اجتماعی در اروپای آسیا را تشکیل می‌دادند تلاش کرد اما موفقیتی به دست نیاورد. در ۱۸۷۷ که بسیاری از **نارودنیکی‌ها** دستگیر شدند، **پوپولیست‌ها** یک انجمن تروریستی، «**زمین و آزادی**[2]»، به وجود آوردند که کشتاری چند انجام داد. در ۱۸۸۰، دو سازمان سرّی «جدایی سیاه[3]» (که به سنت اولیّه **پوپولیست‌ها**، تبلیغات مسالمت‌آمیز می‌کرد) و «**اراده ملت**»[4] که مسئول کشتن الکساندر دوم در ۱۸۸۱ بود، جای «**زمین و آزادی**» را گرفتند. **پوپولیست‌ها** در طول تبعیدهای دهه ۱۸۹۰ دوباره جان گرفتند و با نام حزب جداگانه‌ای «**انقلابیون سوسیال**[5]» در ۱۹۰۲ متشکل شدند. آن‌ها همچنان مشکل روستا را اولویت اصلی می‌دانستند و به همین دلیل با **لنین** (ر.ک) و **بلشویک‌ها**(ر.ک) که میان کارگران صنعتی به دنبال برگزیدگان می‌گشتند، مخالفت می‌کردند.

پیاده شدن در نرماندی.[6] در ۶ ژوئن ۱۹۴۴ (روزدی[7])، نیروهای **متفقین**، تحت فرماندهی ژنرال **آیزنهاور**[8] با پیاده شدن در ساحل نرماندی میان رودخانه ارن[9] و سنت مارکوف[10]، آزادسازی **اروپای غربی** از دست **آلمان‌ها** را آغاز کردند. بنادری مصنوعی در طول باریکه

---

1. Populists
2. Land and liberty
3. Black Partition
4. The people's will
5. Social Revolutionaries
6. Normandy Landings
7. D-day به‌معنی روز مهم به‌ویژه از نظر نظامی‌است و از همان ۶ژوئن ۱۹۴۴و پیاده‌شدن متفقین در نرماندی اقتباس شده.ـ م.
8. Eisenhower
9. Orne
10. St Marcouf

ساحل شکل گرفت چنان که خودروهای زرهی و سلاح‌های سنگین را می‌شد بر روی آن‌ها پیاده کرد. به مدت یک ماه، نبرد سنگین در **نرماندی** ادامه داشت، **متفقین** در ۲۷ ژوئیه، **شربورگ**[1] را گرفتند و **بریتانیایی‌ها** و **کانادایی‌ها**، **کائن**[2] را در ۹ ژوئیه به تصرف درآوردند، و تانک‌ها موفق شدند از میان مدافعان **آلمانی** عبور کرده به درون **فرانسه** راه یابند. **پاریس** در ۲۵ اوت و **بروکسل** در ۲ سپتامبر آزاد شدند. در ۱۲ سپتامبر، مرز **آلمان** شاهد نخستین عبور دشمن بود.

پیت، ویلیام[3] (۱۸۰۶-۱۷۵۹) پسر کوچکتر **ارل چاتهام**[4] (۱۷۷۸-۱۷۰۸). در ۱۷۸۰ به دیوان عالی راه یافت، در ۱۷۸۱ نماینده **پارلمان**، و ۱۷۸۲ در دوره **شلبورن**[5]، **وزیر خزانه‌داری** شد. سال بعد با شکست **ائتلاف فاکس - نورت**، پیت با اکثریتی ناچیز، به **نخست‌وزیری** دست یافت، اما در انتخابات ۱۷۸۴ با اکثریتی قاطع به پیروزی رسید و منصب خود را تا ۱۸۰۱ حفظ کرد، سرانجام به دلیل نارضایتی **جرج سوم** از **آزادسازی کاتولیک**، **پیت** منصب خود را رها کرد. او در نظام‌های مالی و تعرفه تغییراتی اساسی به وجود آورد؛ به اصول لسه - فر **آدام اسمیت** ایمان قوی داشت. همچنین شماری از قوانین جزایی بر ضد **کاتولیک‌های رومی** را لغو کرد، مقررات جنایی را بهبود بخشید، از **ویلبرفورس** (ر.ک) در اقدامات او بر ضد برده‌داری حمایت کرد، مدیریت دولت پادشاهی را دوباره در **هند** (۱۷۸۴) و **کانادا** (۱۷۹۱) متداول کرد و طرح اصلاح پارلمان را تهیه کرد. پس از آغاز جنگ با **انقلابیون فرانسه** در ۱۷۹۳ تصمیم گرفت توجه خود را در خلال غفلت اروپائیان به واسطه نمایش‌های جنگ، به عملیات ماوراء بحار متمرکز کند. او اقداماتی بازدارنده در امور داخلی به عمل آورد - **قانون مکاتبات خیانت‌آمیز** در ۱۷۸۳، جلوگیری از **احضار به دادگاه** در ۱۷۹۴، **قانون تجمعات توطئه‌آمیز** در ۱۷۹۹، از آن جمله بودند. با نگرانی از ناآرامی **ایرلند** پس از شورش ۱۷۹۸، **پارلمان ایرلند** را تشویق به انحلال کرد (نگاه کنید به قانون اتحاد، ۱۸۰۰). پیت در دومین **وزارت** خود، از ۱۸۰۴ تا ۱۸۰۶ مذاکراتی با **روسیّه** و **اتریش** در

---

1. Cherbourg
2. Caen
3. Pitt , William
4. Earl of Chatham
5. Shelburne

راستای اتحاد انجام داد و امکان **جنگ اتحادیه سوم** را فراهم آورد. همواره بیمار بود، و به اندازه کافی زنده ماند تا رفع تهدید **فرانسه** را شاهدباشد و خبر پیروزی **ترافالگار** را بشنود، اما اخبار موفقیت **ناپلئون** در **استرلیتز** و نتیجه فروپاشی **متفقین**، اراده او به زندگی را از میان برد. در ۲۳ ژانویه ۱۸۰۶، درست چهار هفته پس از ترک جنگ از سوی **اتریش** (بنا به **معاهدهٔ پرسبورگ**) در گذشت.

پیل، رابرت[1] (۱۸۵۰–۱۷۸۸، در ۱۸۳۰ به مقام بارونی دست یافت). در حومه **بوری**[2] به دنیا آمد، پسر یک کارخانه‌دار پنبه پاک‌کنی **لانکاشایر** با اندیشه‌های روشن بود، مدرک دانشگاهی درخشانی از **هارو**[3] و **کریست چرچ**[4] دریافت کرد و در بیست و یک سالگی به عنوان **توری**، نماینده پارلمان شد. در دولت **لرد لیورپول** در ۱۸۱۲ منصب کوچکی داشت و در ۱۸۲۲ به عنوان وزیر کشور وارد کابینه **لیورپول** شد و در رابطه با زندان‌ها اصلاحاتی کرد. از ۱۸۲۸ تا ۱۸۳۰ باردیگر وزیر کشور شد و در این دوره بود که **سیاست کلان شهری** را بنیان نهاد. در ۱۸۲۹ راهنمای **آزادسازی کاتولیک** (ر.ک) در **مجلس عوام** شد، اگرچه این امر مستلزم تغییرات عمده در اصول او بود. در میان **توری‌ها**، به واسطه «**بیانیه تامورث**[5]» در ۱۸۳۴، محافظه‌کاری نوینی به وجود آورد، خطاب به همکاران خود اعلام کرد که اصلاحات اساسی **ویگ‌ها** را تحت‌نظر **گری** و **ملبورن**، می‌پذیرد. در ۵-۱۸۳۴ به مدت چهار ماه **نخست‌وزیر** بود و از ۱۸۴۱ تا ۱۸۴۶، **دولت محافظه‌کار** را هدایت می‌کرد، که در اصل، ابقای آن مستلزم نگهداری **قوانین غلّه** (ر.ک) بود، اما از همان آغاز، با یک سلسله بودجه‌های **تجارت آزاد** کار را شروع کرد. سرانجام **قحطی ایرلند** موجب شد که **پیل** از لغو **قوانین غلّه** حمایت کند و این تحول صمیمانه باعث پراکندگی حزب او شد. سرکشان، به رهبری **دیسرائیلی** (ر.ک) در ژوئن ۱۹۴۶ موجبات سقوط دولت را بر سر **لایحه اضطرار ایرلند** فراهم آوردند، سه هفته بعد **قوانین غلّه** لغو شد. **دولت پیل**، اصلاحات مالی با دوامی به عمل آورده بود که **قانون امتیاز بانک** در ۱۸۴۴ از آن جمله بود که از رشد مراکز بانکی کوچک جلوگیری می‌کرد و امتیاز تهیّه پول را به **بانک انگلستان** می‌داد.

---

1. Peel, Robert
2. Bury
3. Harrow
4. Christ Church
5. Tamworth Manifest

پیلسودسکی، ژوزف[1] (۱۹۳۵-۱۸۶۷) سرباز و دولتمرد **لهستانی**. در نزدیکی **ویلنا**[2] که در **لهستان روسیّه** واقع بود، به دنیا آمد. در دانشگاه **خارکف**[3] شروع کرد به خواندن ادبیات براندازی، و در ۱۸۸۷ به دلیل تحریکات اجتماعی دستگیر و به مدت ۵ سال به **سیبری** فرستاده شد. در ۱۸۹۴ سردبیر روزنامه مخفی سوسیالیستی **لهستان**، روبوتنیک[4]، گردید که اندیشه‌های سوسیالیستی را قویاً پیش کشید. در ۱۹۰۴ به **توکیو** رفت و تلاش کرد **ژاپنی‌ها** را برای کمک به شورش **لهستان** در خلال **جنگ روسیّه - ژاپن**، تحریک کند. در ۱۹۱۴ **دولت اتریش** اجازه داد لژیون **لهستانی** را بر ضد **روس‌ها** هدایت کند و او توانست نیروی ۱۰/۰۰۰ نفری فراهم آورد. در ۱۹۱۷، **آلمانی‌ها**، **پیلسودسکی** را توقیف کردند، زیرا آن‌ها به **اتریشی‌ها** درباره حمایت آن‌ها از قضیه **لهستان** اعتمادی نداشتند. او پس از آزادی، یک راست به ورشو رفت و در آن جا دولت وقت او را به فرماندهی **ارتش لهستان** منصوب کرد و موقتاً به ریاست **دولت** برگزید. در ۲۰-۱۹۱۹، **ارتش لهستان** را بر ضد **بلشویک‌ها** رهبری کرد و تا پایان ۱۹۲۱ در **لهستان** مسلط باقی ماند و تا ۱۹۲۳ در رأس **ارتش** قرار داشت. مدت سه سال از کارهای سیاسی کنار کشید، اما به واسطه رنجش از ناتوانی دولت‌های دموکرات، در مه ۱۹۲۶ به کودتای نظامی اقدام کرد و از آن تاریخ تا هنگام مرگ خود، نه سال کلاً دیکتاتور **لهستان** بود اما از ۱۹۲۶ تا ۱۹۲۸ و مدت کوتاهی در ۱۹۳۰، به عنوان **نخست وزیر** عمل می‌کرد و در سرتاسر این دوره، وزیر **جنگ** بود. از نخستین دولتمردانی بود که خطر **آلمان نازی** برای **اروپا** را درک کرد. پس از تلاشی ناموفق برای برانگیختن متحد خود، **فرانسه**، پایان قرارداد عدم تجاوز با **آلمان** (۱۹۳۴) را اعلام کرد.

پیمان سه جانبه.[5] تعهدی برای همکاری در زمینه تأسیس «**نظم نوین**»[6] در اروپا و «**آسیای شرقی بزرگتر**». در آغاز، **آلمان**، **ایتالیا**، و **ژاپن** آن را امضاء کردند. (۲۷ سپتامبر ۱۹۴۰) و بعداً **مجارستان** (۲۰ نوامبر)، **رومانی** (۲۳ نوامبر)، **اسلواکی** (۲۴ نوامبر)، و **بلغارستان** (۱ مارس ۱۹۴۱) بر آن صحّه گذاشتند. **یوگسلاوی** در ۲۵ مارس ۱۹۴۱، این پیمان را امضاء کرد، اما دو

---

1. Pilsudski Jozef
2. Vilna
3. Kharkov
4. Robotnik
5. Tripatite pact
6. New Order

روز بعد دولتی که پیمان را امضاء کرده بود ساقط شد و نظام نوین ژنرال **سیمویچ**[1] از تصویب آن خودداری کرد، با وجود این، پس از تهاجم به **یوگسلاوی**، دولت دست نشانده کرواسی، رسماً پیوستن خود به پیمان را اعلام کرد. (۱۵ ژوئن ۱۹۴۱). امضاء کنندگان پیمان متعهد شدند که اگر یکی از آن‌ها مورد هجوم کشوری قرار گیرد که تا هنگام امضاء پیمان وارد جنگ نشده، دیگران به کمک او بشتابند. این شرط ظاهراً اقدام بر ضد **ایالات متحده آمریکا** را در نظر داشت.

پیمان کیلوگ[2] (۱۹۲۸). در آوریل ۱۹۲۷، آریستید بریان[3] (۱۹۳۲-۱۸۶۲) وزیر خارجه فرانسه، به فرانک بی. کیلوگ[4] (۱۹۳۷-۱۸۵۶) وزیر خارجه آمریکا پیشنهاد کرد که به عنوان پیروی از سیاست ملی، پیمانی در راستای اجتناب از جنگ، میان دو کشور به امضاء برسد. کیلوگ اصرار داشت که پیمان صرفاً دو جانبه نباشد و فضای بیشتری را در بر گیرد، و در اوت ۱۹۲۸ کنفرانس کوتاه عمر پاریس، رسماً مبادرت به جنگ را در چهارچوب منظور اصلی **کیلوگ** محکوم کرد، لیکن حق دفاع از منافع امضاء کنندگان (از جمله تعهدات منطقه‌ای، مانند **اعلامیهٔ مونرو** (ر.ک)، و الزامات امپراتوری ماوراء بحار) را برای آن‌ها محفوظ نگاه داشت. کشورهای دیگر به سرعت به پیمان پیوستند. در کل، ۶۵ کشور آن را امضاء کردند. **پیمان کیلوگ**، پیشرفت قابل توجهی برای تسکین منازعات به شمار می‌رفت، زیرا نه تنها **آلمان**، بلکه **ایالات متحده آمریکا** و **اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی** (که عضو **جامعه ملل** نبودند) از آن حمایت می‌کردند. اما، **پیمان** به دلیل عدم پیش‌بینی مجازات برای تجاوزکار، محدودیت داشت. در واقع، **پیمان** به هیچ وجه، قدرت امضاء کنندگان را محدود نساخته بود، و افزایش ملی‌گرایی سیاسی در دهه بعد، آن را بی‌فایده کرد.

پین، تامس[5] (۱۸۰۹-۱۷۳۷). در نرفلک به دنیا آمد، در اداره رسومات به کار پرداخت و سپس در جستجوی کارمزد بیشتر، از آن جا بیرون آمد. در ۱۷۷۴، به **پنسیلوانیا** مهاجرت

---

1. Simovic
2. Kellogg Pact
3. Aristide Briand
4. Frank B.Kelloyg
5. Paine, Thomas

کرد. دو سال بعد احساس مشترک[1] را منتشر کرد که به صراحت از استقلال کامل مستعمرات آمریکایی سخن می‌گفت. دبیر نخستین انجمن امور خارجی آمریکا بود و با ارتش‌های واشنگتن همکاری می‌کرد. در ۱۷۸۷، از راه فرانسه به انگلستان بازگشت و حقوق بشر[2] را منتشر کرد. (۲-۱۷۹۰) که پاسخی به انتقادات بورک[3] از انقلاب فرانسه بود، او در ۱۷۹۲ از ترس محاکمه، به فرانسه گریخت و شهروند فرانسوی شد و به عضویت کنوانسیون درآمد. در ۱۷۹۴ زندانی شد و در حالی که در معرض اعدام قرار داشت، عصر خرد[4] را تکمیل کرد. در ۱۸۰۲ موفق شد به آمریکا برگردد، اما عقاید مذهبی افراطی و تندروی‌های سیاسی[5] او را به یک مردود اجتماعی تبدیل کرد. در ۱۸۱۹ کابت (ر.ک)، رقیب سابق پین، استخوان‌های او را به انگلستان بازگرداند.

پیوس نهم، پاپ[6] («پدر بزرگ پرهیزگار»[7]؛ با نام جوانی **ماستای - فرتی**،[8] ۱۷۹۲، پاپ اعظم، ۷۸-۱۸۴۶). او در مقام یک کاردینال، اعتبار فوق‌العاده‌ای به عنوان یک «مترقی» به دست آورد، و گمان می‌رفت او «پاپ لیبرال» خواهد بود و به همین جهت برخی از میهن‌پرستان ایتالیایی، به ویژه جوبرتی (ر.ک) به انتخاب او کمک کردند. در ۱۸۴۸، پیوس به منظور اصلاح موقعیت جهانی پاپ، از شرکت در هر نوع جنگی علیه اتریش خودداری کرد. در ۲۵ نوامبر ۱۸۴۸، با احساس خطر از سوی باشگاه‌های ژاکوبن‌ها در رم، به گائتا در پادشاهی ناپل گریخت و تا زمانی که اوضاع با کمک ارتش فرانسه در آوریل ۱۸۵۰ بهبود نیافت، به رم بازنگشت. او تا بیست سال با کمک قشون فرانسوی، موضع مستحکمی داشت. اگر چه پیوس در اوائل ۱۸۴۸ قانونی ارائه کرده بود، اما تا دهه ۱۸۵۰ به این قانون استناد نشد

---

1. Common sense
2. The Rights of Man
3. Burke
4. Age of Reason

۵. تامس پین در ۱۷۷۶ نوشت: هر گونه تسلیم و وابستگی ما به بریتانیای کبیر موجب می‌شودکه در جنگ‌های اروپایی درگیر شویم و با ملالی منازعه و اختلاف پیدا کنیم که هیچ دشمنی با آن‌ها نداریم. در چند سال آینده، اعمال ما را که برای ارائه یک عرض حال، سه چهار هزار مایل راه طی می‌کنیم و برای دریافت پاسخ چند سطری آن، چهار پنج ماه انتظار می‌کشیم، احمقانه و کورکورانه خواهند خواند. این تصور که می‌توان از جزیره [انگلستان] برای همیشه قاره [آمریکا] را اداره کرد، تصوری بسیار احمقانه است، زیرا طبیعت در هیچ شرایطی، قمری را بزرگتر از سیاره اصلی آن قرار نمی‌دهد (نگاه کنید به Asking about the U.S.A and its Neighbors، ص ۵۰ ـ م.)

6. Pius IX, pope
7. Pio Nono
8. Ciovanni Mastai-Ferretti

و وزیر خارجه او کاردینال آنتونلی[1] (۷۶-۱۸۰۶) از یک سیاست مرتجعانه پیروی می‌کرد. پیوس یک حکومت سلسله مراتبی کاتولیکی را در بریتانیا (۱۸۵۰) و هلند (۱۸۵۳) از نو برقرار ساخت و با اسپانیا (۱۸۵۱) و اتریش (۱۸۵۵) کنکورداهای سودمندی منعقد ساخت. او هنگامی که دارایی‌های ارضی خود را در معرض تهدید ملی‌گرایان ایتالیا دید، تلاش کرد تا موضع روحانی خود را تقویت کند و در ۱۸۵۴، نخستین عقیده جزمی پس از دوره ضد اصلاحات («باروری پاکساز»)[2] را به آگاهی عموم رساند. او در ۱۸۶۴، سیلابوس ارروم[3] را در انتقاد از باورهای لیبرال - رادیکال معاصر، منتشر کرد. از دسامبر ۱۸۶۹ تا اکتبر ۱۸۷۰، شورای واتیکان (نخستین مجمع عمومی کلیسای کاتولیک در طول سیصد سال) در رم تشکیل شد و مصوّبه واتیکان (ر.ک) را منتشر کرد. این مصوبه‌ها، اعلامیه معصومیت پاپ را در بر می‌گرفت و این عقیده جزمی با مخالفت برخی حکومت‌ها، به ویژه در آلمان (کولتورکامف، ر.ک) و اتریش قرار گرفت و به انکار کنکوردای ۱۸۵۵ منتهی شد. در سپتامبر ۱۸۷۰ سربازان ایتالیایی وارد رم شدند؛ پاپ در هشت سال آخر پاپی، خود را یک زندانی در قصر خود، واتیکان به حساب می‌آورد.

---

1. Cardinal Antonelli

۲. باروری پاکساز (Immaculate Conception) کلیسای کاتولیک معتقد است که حضرت مریم از لحظه باروری به بعد، از گناه پاک شد. ـم.

3. Syllabus Errorum

ت

تالیران، شارل موریس دو[1] (۱۸۳۸-۱۷۵۴). عضوی از خانواده اشرافی **تالیران - پریگور**.[2] از آن جا که به دلیل سقوط در چهار سالگی چلاق شده بود، حق ارث از او زایل گشت، اما به جای آن، منصبی در کلیسا گرفت و در مارس ۱۷۸۹، اسقف **اوتون**[3] شد. در **اتاژنرال** در کنار انقلابیون می‌نشست و در ۱۴ ژوئیه ۱۷۹۰ در جشن مشهور **میدان مشق**[4] در نزد توده‌ها شهرت زیادی یافت و تا ژانویه ۱۷۹۱ از نظریه خود دست بر نداشت. در ۱۷۹۲ به عنوان نماینده سیاسی به لندن رفت، اما پس از اعدام **لوئی شانزدهم** از **ایالات متحده آمریکا** تقاضای پناهندگی کرد و تا تشکیل **هیأت مدیره** در همان جا ماند. از ۱۷۹۷ تا اوایل ۱۷۹۹ که به **ناپلئون** در کودتای برومر کمک کرد، وزیر امور **خارجه** بود و در سال اخیر کناره گرفت. **تالیران** از دسامبر ۱۷۹۹ تا ۱۸۰۷ نیر وزیر امور **خارجه** بود و نقش برجسته‌ای در تأسیس **کنفدراسیون راین** (ر.ک) داشت و در ۱۸۰۶ امیر بنوان[5] شد. اگرچه او در ۱۸۰۸ در **کنفرانس ارفورت** (ر.ک) شرکت داشت، اما، به دلیل جاه‌طلبی بیش از حد، درصدد دادگاهی کردن **ناپلئون** به واسطه مصیبت‌های وارده از سوی او شد و منتظر اقبال در راستای کمک **متفقین** ماند. بنابراین، هنگامی که **پاریس** در ۱۸۱۴ سقوط کرد، **تالیران** با **تزار** مذاکره کرد و منشور گنت[6] را از **لوئی هجدهم** گرفت و رسماً خلع **ناپلئون** را اعلام کرد. در کنگره

---

1. Tallyrand, Charles Maurice de
2. Périgord
3. Autun
4. Champs de Mars
5. Prince of Benevento
6. Charter of Ghent [گنت، شهری در شمال غربی بلژیک که گانت هم خوانده می‌شود. ـ م.]

وین (ر.ک) موفق شد فرانسه را در شمار قدرت‌های بزرگ در بیاورد و ترتیب جدایی بریتانیایی‌ها و اتریشی‌هارا از روس‌هاو پروسی‌ها فراهم آورد. در سپتامبر ۱۸۱۵ از سیاست کناره گرفت اما در نشاندن لوئی فیلیپ (ر.ک) بر تخت سلطنت در ۱۸۳۰ نقش مهمی داشت و از ۱۸۳۰ تا ۱۸۳۴ به سفارت لندن بازگشت. پس از آشتی باکلیسا، در بستر مرگ اصرار کرد که آخرین مراسم برای او در مقام اسقف به عمل آید. در خاطرات مجادله‌آمیز خود، از تناقض‌گویی‌هایش مبنی این که هرگز قضیه‌ای را رها نکرده مگر آن که قضیه مذکور بهترین نتیجه را برای فرانسه در برداشته باشد، دفاع کرده، عموم مردم با این ادعا موافق نیستند.

تانگانیکا[1]. در ۱۸۸۴، کارل پترس[2] آن را به کوچ نشین آلمانی تبدیل کرد. این ناحیه را از ۱۸۸۵ تا ۱۸۹۰ شرکت آفریقای شرقی آلمان اداره می‌کرد تا این که در سال اخیر در پی قرارداد مرزی میان حوزه‌های شرق آفریقای آلمان و بریتانیا، دولت آلمان مستقیماً مسئولیت اداره منطقه را به‌عهده گرفت. آلمانی‌ها به ریاست ژنرال فن لتو - وربک[3] در جنگ جهانی اول مقاومت تمام عیاری در شرق آفریقا به عمل آوردند و آخرین نیروها سه روز پس از متارکه جنگ در اروپا، تسلیم شدند. معاهدهٔ ورسای، شرق آفریقای آلمان را (که تانگانیکا نام گرفت) تحت نظر جامعه ملل به قیمومت بریتانیا سپرد. این ناحیه تحت قیمومت ملل متحد درآمد، اما در ۱۹۴۶، هنوز بریتانیا آن را اداره می‌کرد. در دسامبر ۱۹۶۱ به آن استقلال کامل داده شد.

تایشو[4] دوره‌ای از تاریخ ژاپن که سلطنت امپراتور یوشی‌هیتو[5]، ۲۶-۱۹۱۲ را در بر می‌گیرد. در خلال این سال‌ها ژاپن به عنوان یکی از قدرت‌های بزرگ ظاهر شد که دلیل آن از سویی همکاری با متفقین در جنگ جهانی اول و رخنه آن به روسیّه پس از انقلاب، و اعمال فنون جدید در منابع اقتصادی از سوی دیگر بود. خود امپراتور فعالیتی در امور سیاسی نداشت.

---

1. Tanganyika
2. Karl Peters
3. Lettow-Vorbeck
4. Taisho
5. Yoshihito

امپریالیسم خارجی (نگاه کنید به تقاضاهای بیست‌ویک‌گانه[1]) در داخل مطابق با لیبرالیسم سیاسی بود؛ **قانون اصلاح** در بهار ۱۹۱۹، انتخابات را دو مرحله‌ای کرد و در مارس ۱۹۲۵ حق رأی زنان به تصویب رسید. در همان حال، نا آرامی‌های چشمگیری در بخش صنعت (به دلیل رنج‌های ناشی از زمین لرزه بزرگ **توکیو** در ۱ سپتامبر ۱۹۲۳) و شورش علنی در**کره**، به چشم می‌خورد.

تجارت آزاد[2]. روشی که بر اساس آن، کالاهای خارجی از پرداخت حقوق گمرکی معاف می‌گردد مشروط بر این‌که بهای واردات از طریق صادرات (از جمله پول سرمایه‌گذاری شده در ماوراء بحار) پرداخت شود و به واسطه مبادله آزاد کالاها، به تشویق همکاری بین‌المللی بپردازد. این اصطلاح در ۱۷۷۶ پس از انتشار اثر **آدام اسمیت**[3] یعنی ثروت ملل[4] رایج شد. **پیت جوان** در فاصله ۹۳-۱۷۸۳ کوشید تجارت بریتانیا را آزاد سازد و در دهه ۱۸۲۰ **هاسکیسن** (ر.ک) حقوق گمرگی را بیشتر کاهش داد، اما در پی اقدامات **پیل** و **گلادستون** در دهه ۱۸۴۰ و دهه ۱۸۵۰ بود که **تجارت آزاد** به عنوان اصل تجاری مسلط بریتانیا شناخته شد. در همان هنگام، بیشتر کشورهای اروپایی، **تجارت آزاد** را پذیرفتند، اما بسیاری از آنها در خلال **رکود اقتصادی** (ر.ک) اواخر دهه ۱۸۷۰ و دهه ۱۸۸۰، آن را نادیده گرفتند. (مثلاً **آلمانی‌ها** در ۱۸۷۹ دوباره سیاست **حمایت** را در پیش گرفتند.) تا هنگام شکست **انجمن اصلاح تعرفه**[5] (ر.ک) **چمبرلین** در ۱۹۰۳، **تجارت آزاد** به طور جدی از سوی احزاب بزرگ **بریتانیا** مورد تردید قرار نگرفته بود. سیاست‌های **حمایت‌گرایان جدی**، پس از تشکیل بازارهای تجاری، بعد از **جنگ جهانی اول**، تقریباً در همه جا پذیرفته شد. بریتانیا تا ۱۹۳۲ دست از تجارت آزاد بر نداشت.

تحت قیمومت‌ها.[6] سرزمین‌هایی که قبلاً در امپراتوری مستعمرات **آلمان** یا نواحی غیر ترک‌نشین **امپراتوری عثمانی** قرار داشت، در نتیجه معاهدات صلح، تحت مسئولیت نهایی

---

1. Twenty - one Demands
2. Free Trade
3. Adam Smith
4. Wealth of Nations
5. Tariff Reform League
6. Mandates

جامعه ملل، در اختیار **قدرت‌های متفق** قرار گرفت و آن‌ها بایستی هر سال گزارشی از اوضاع این سرزمین‌ها ارائه می‌کردند. برخی از سرزمین‌های تحت قیمومت درصدد بودند در نخستین فرصت استقلال خود را به دست آورند (**فلسطین**، **عراق** و **ماوراء اردن** تحت قیمومت **بریتانیا**؛ **سوریه** و **لبنان** تحت قیمومت **فرانسه**). سرزمین‌های دیگر ظاهراً به دلیل عقب ماندگی مردم، نیاز به زمان اداری بیشتری داشتند (**توگولاند**، **کامرون**، **تانگانیکا**، **آفریقای جنوب غربی**، **ساموا**، **گینه‌نو**) **انجمن دائمی تحت قیمومت‌ها** در **جامعه ملل** با سئوالات مفصلی روبه‌رو بودند؛ در **۱۹۴۵**، شورای **امنیت سازمان ملل** به دسته‌بندی‌های این **انجمن** پایان داد.

تحریم‌ها.[1] تحریم‌های اقتصادی که **جامعه ملل** (ر.ک) بر ضد کشورهای آغازکننده جنگ اعمال می‌کرد. تحریم‌ها قدرت اجبارآور **جامعه** به حساب می‌آمد و بر اساس ماده **شانزدهم کنوانسیون** این حق را به دست آورده بود. در اکتبر ۱۹۳۵، پس از حمله **موسولینی** به **حبشه** (ر.ک) **تحریم** بر ضد **ایتالیا** اعمال شد. لیکن نفت، آهن و فولاد به عنوان بهانه سازش، از این تحریم مستثنی بود؛ اما از آن جا که این کالاها اساس جنگ را تشکیل می‌داد، کلاً مفهوم تحریم خنده‌آور شده بود. تا ژوئیه ۱۹۳۶ تحریم شامل همه اعضاء **جامعه** گردیده بود که هرگز به قطعیت نرسید.

ترانسوال.[2] ایالتی در **آفریقای جنوبی**: ناحیه شمال رودخانه وال. **بوئرها** در **کوچ بزرگ** (ر.ک) در ۱۸۳۷ آن را تصرف کردند و در ۱۸۵۳ از طریق **کنوانسیون سندریور** (ر.ک) حق خود مختاری به دست آوردند.**بریتانیایی‌ها** در ۱۸۷۷ به منظور حمایت از مردم **ترانسوال** در برابر **زولوها**، این ناحیه را تصرف کردند، اما **کنوانسیون پرتوریا**، در پی **نخستین‌جنگ بوئر** و شکست سربازان**بریتانیایی** در **ماجوبا**[3]، یک بار دیگر به **ترانسوال** خود مختاری اعطاء کرد. از نیمه دهه ۱۸۸۰ روابط میان **بوئرها** و**بریتانیایی‌ها**، عمدتاً به دلیل سیاست**کروگر** (ر.ک) رو به تیرگی گذاشت. **جنگ دوم بوئر** (ر.ک) در ۱۹۰۲-۱۸۹۹ موجب شد که **ترانسوال** بار دیگر بنا به **معاهده ورینینگ** (ر.ک) ضمیمه امپراتوری **بریتانیا** شود، اما در ۱۹۰۶ دولت

---

1. Sanctions
2. Transvaal
3. Majuba

مسئول بر سر کار آمد. در ۱۹۱۰ بوئرهای ترانسوال نقش مهمی در تأسیس اتحادیه آفریقای جنوبی ایفاء کردند.

ترانسیلوانیا[1]. ناحیه‌ای کوهستانی در اروپای شرقی، مورد منازعه میان **رومانیایی‌ها** و **مجارها**. در پایان سده هفدهم، **ترانسیلوانیا** بخشی از تملکات **هابسبورگ** به حساب می‌آمد؛ جماعات روستایی از نظر قومی به مردمی منسوب بودند که بعداً مسکن آن‌ها **رومانی** (ر.ک) نام گرفت، اما جماعات شهری بیشتر **مجاری** (هنگری) بودند. هنگامی که مردم **ترانسیلوانیا** در انقلابات ۱۸۴۸ (ر.ک) به **هابسبورگ‌ها** کمک کردند تا زیر حکومت مستقیم **مجارها** در آیند، احساسات ملی **رومانیایی‌ها** متأثر گردید. با وجود این، پس از **اسگلیش** (ر.ک) در ۱۸۶۷، **ترانسیلوانیا** بخشی از **مملکت مجارستان** شد. پیشنهاد انضمام **ترانسیلوانیا** به **رومانی** عامل عمده‌ای در ورود **رومانیایی‌ها** به جنگ به طرفداری از **متفقین** بود (اوت ۱۹۱۶). به موجب **معاهده تریانن** (ر.ک) در ۱۹۲۰، **ترانسیلوانیا** به **رومانی** واگذار شد؛ دو میلیون **مجار** (و گروه قابل توجهی **آلمانی**) بدین ترتیب در داخل **مملکت رومانی** در اقلیت قرار گرفتند. از آن جا که بسیاری از مجارها در ناحیه تنگی در جنوب شرق **ترانسیلوانیا**، دور از مرز **مجارستان** می‌زیستند، ترسیم هر نوع نقشه‌ای که بیان کننده احساسات ملی آن‌ها باشد، مشکل است، اما روابط میان **مجارستان** و **رومانی** به دلیل **قضیه ترانسیلوانیا** در تمام دوران جنگ داخلی، تیره بود. در اوت ۱۹۴۰ **آلمانی‌ها** و **ایتالیایی‌ها** درصدد تحمیل اسکان اجباری، «**دومین پاداش وین**»[2] برآمدند که بنا بر آن اندکی بیش از دو پنجم **ترانسیلوانیا** به مجارستان واگذار می‌شد؛ در چنین صورتی، باز هم بیش از نیم میلیون **مجار** هنوز در بخش **رومانی** باقی می‌ماندند. **معاهدهٔ صلح پاریس** در فوریه ۱۹۴۷، تمام **ترانسیلوانیا** را به **رومانی** بازگرداند.

ترایچکه، هاینریش فن[3] (۹۶-۱۸۳۴) مورخ **آلمانی**. در **درسدن** به دنیا آمد و در **لایپزیگ** و **بن** تحصیل کرد و سپس در شماری از دانشگاه‌ها از جمله **هایدلبرگ**[4] و **برلین** مقام استادی

---

1. Transylvania
2. Second Vienna Award
3. Treitschke, Henrich
4. Heidelberg

یافت. از ۱۸۷۱ تا ۱۸۸۸ نماینده‌ای محافظه‌کار بود و در رایشتاگ از بیسمارک حمایت می‌کرد. در ۱۸۷۹، انتشار اثر خود، تاریخ آلمان[1] (تاریخ آلمان در سده نوزدهم) را آغاز کرد؛ تا هنگام مرگ خود، پنج جلد را تکمیل کرده بود اما فقط توانسته بود تا تاریخ ۱۸۴۷ برسد. موضوع تاریخ او، ضرورت تاریخی حکومت پروس بر ایالات آلمان بود. او با احترام به قدرت‌های سیاسی و میهن‌پرستی غیورانه، آیینه تمام نمای آلمان دوره بیسمارک به حساب می‌آمد، چنان که ماکوله[2] برای اوایل انگلستان ویکتوریایی چنین حالتی داشت.

ترک‌های جوان.[3] نامی برای یک جنبش بی اثر در زمینه اصلاحات مالی در امپراتوری عثمانی در ۱۹۰۸. در اصل، «ترک‌های جوان» تبعیدی‌هایی بودند که در تبدیل قرن در اروپای غربی در تبعید به سر می‌بردند و می‌خواستند با اصلاحات لیبرالی، از قبیل تکمیل قانون اساسی ۱۸۷۶، سیاست بازدارنده عبدالحمید (ر.ک) را ملایم‌تر سازند. این جنبش از ۱۹۰۳ به بعد با اقلیت‌های قومی مختلف، به ویژه در مقدونیه و ارمنستان، رابطه برقرار کرد. در دسامبر ۱۹۰۷، تبعیدی‌های پاریس با افسران ارتش درگیری پیدا کردند، رهبر افسران، نیازی‌بی[4] بود که در ژوئیه ۱۹۰۸ در مقدونیه شورش کرده بود، این جنبش به سرعت گسترش یافت و «انجمن اتحاد و ترقی» که مرکب از افسران جوان بود، کار را به دست گرفت، رهبری افسران جوان را یک گروه سه نفری - انور[5]، طلعت[6]، و جمال[7] به عهده داشتند. در ۲۴ ژوئیه عبدالحمید در برابر افسران کوتاه آمد و قانون اساسی را اصلاح کرد. در ۱۹۰۸ پارلمان ترک شکل گرفت اما میان رهبران اصلی تبعیدی و افسران «ترک‌های جوان» که سریعاً به طور ماهرانه سیاست ملی گرایانه در پیش گرفته بودند، تفرقه‌های جدی بروز

---

1. Deutsch Geschicht

۲ ماکوله (Macaulas)، تامس بابینگتن (ر.ک) (۱۸۰۰ - ۱۸۵۹) پسر یک تاجر بود که در آغاز در لندن وکیل بود. سپس در ۱۸۳۰ نماینده مجلس و در ۱۸۳۹ وزیر جنگ شد. او مورخ مشهور انگلیسی است که در نوشته‌هایش می‌توان حس حقیقت جویی یافت. او می‌گفت «مورخ می‌تواند گاهی در نوشته‌های خود در باب ترقیات نظامی و دسایس سیاسی به اختصار بپردازد و در عوض چگونگی وضع سالن‌ها و اطاق‌های خواب پیشینیان را بنمایاند». آزمایش‌های انتقاد و تاریخ (۱۸۳۴) و تاریخ انگلستان بعد از جلوس ژاک دوم (۱۸۴۸-۱۸۵۵)، از آثار اوست. (نگاه کنید به تاریخ قرن نوزدهم «معاصر»، ص۸۹-۱۸۸ ـ م.)

3. Young Turks
4. Niazi Bey
5. Enver
6. Talaat
7. Jemal

کرد، در خلال **جنگ‌های بالکان** بر نفوذ گروه سه نفری افزوده شد و به تقویت روابط میان **ترکیّه** و **آلمان** منجر گشت، هر چند که تبعیدی‌های «**ترک‌های جوان**» هواخواه‌بریتانیا و فرانسه بودند. **انور** و **طلعت** تا اکتبر ۱۹۱۸ که کنار گذاشته شدند، بر امور سیاسی ترک‌ها تسلط داشتند.

ترمیدور[1]. ماه «هوای داغ» در تقویم انقلابیون فرانسه: فاصله میان ۱۹ ژوئیه و ۱۷ اوت. در ۹ ترمیدور (۲۷ ژوئیه) ۱۷۹۴، **کنوانسیون** زمینه محاکمه **روبسپیر** (ر.ک) و پیروان او را فراهم آورد و دوران دیکتاتوری ژاکوبن‌ها به سر آمد.

تروتسکی، لو داویدویچ[2] (۱۹۴۰-۱۸۷۹، نام خانوادگی، برونشتین[3]). در یک خانواده **یهودی اکراینی** به دنیا آمد. در ۱۸۹۸ به اتهام انقلابی بودن دستگیر شد و پس از سه ماه زندان انفرادی به سیبری تبعید شد اما از آن جا گریخت و در **لندن** به **لنین** پیوست (اکتبر ۱۹۰۲). او در ۱۹۰۴، سوسیالیست مستقلی شد که در پی آشتی دادن **بلشویک‌های لنین** (ر.ک) و **منشویک‌ها** (ر.ک) بود که مدتی خود را با آن‌ها یکی می‌دانست. در فوریه ۱۹۰۵ به روسیّه برگشت و نخستین شورا[4] را در اکتبر در پایتخت تأسیس کرد. او را دستگیر کردند و به سیبری بازگردانیدند، اما **تروتسکی** دوباره از آن جا گریخت و از یک مرکز سرّی انقلابی، سفری چند ساله را به مراکز دیگر در **اروپای مرکزی** و ماوراء آن آغاز کرد. هنگامی که در ۱۹۱۷ **انقلاب فوریه** آغاز شد، در **نیویورک** بود و در ماه مه به **پتروگراد** بازگشت و در اکتبر رئیس **شورای پتروگراد** شد. نخستین **کمیسار امور خارجه** بود و با مذاکرات ماهرانه خود امضاء معاهده **معاهده برست - لیتوسک** را به تأخیر انداخت. پس از شروع **جنگ داخلی**، **کمیسار جنگ** شد و **ارتش سرخ** را به وجود آورد. با بیماری و مرگ **لنین**، **استالین** (ر.ک) و حامیان او در دستگاه حزب که باور بنیادی **تروتسکی** به «**انقلاب دائمی**» را منفور می‌دانستند، به تدریج او را از مناصب خود دور کردند. در ۱۹۲۵ به کلی از اداره امور سیاسی محروم شد و در ۱۹۲۷ از

---

1. Thermidor
2. Trotsky, Lev Davidovich
3. Bronstein
4. Soviet

حزب اخراج گردید و در ژانویه ۱۹۲۹ به تبعید فرستاده شد. در فرانسه اقامت گزید، تاریخ انقلاب[1] را در قالب شعر حماسی نوشت و بعداً در مکزیک اقامت گزید که در آن جا در ژوئیه ۱۹۴۰ به دست گماشته استالین کشته شد.

تزوهسی[2] (۱۹۰۸ – ۱۸۳؛امپرتوریس بیوه چین ۱۹۰۱-۱۸۶۱). لقبی که به دختر منچو به نام یهونالا[3]، و صیغه امپراتور هسین فنگ (سلطنت ۶۱-۱۸۵۱) و مادر امپراتور تونگ چین[4] (۷۴-۱۸۵۶، شروع سلطنت از ۱۸۶۲) داده شد. تزوهسی در سده نوزدهم نفوذی در چین داشت که همانند نفوذکاترین دو مدیسی[5] در سده شانزدهم در فرانسه بود. او نایب السلطنه پسرش و نوه‌اش کوانگ هسو[6] بود که جانشین تونگ چین به حساب می‌آمد (و از ۱۸۷۵ تا ۱۹۰۸ سلطنت کرد)، تزوهسی نزدیک به پنجاه سال، فرمانروای مقتدر چین بود، اگرچه او در ظاهر جداً محافظه‌کار به نظر می‌رسید و صاحب منصبانی را در اختیار داشت که مقام خود را با دادن رشوه به دست آورده بودند، اما از موهبتی طبیعی در سیاست‌مداری برخوردار بود. تونگ چین در ۱۸۷۳ مدعی حق سلطنت خود شد، اما اندکی بعد در حالی درگذشت که ظواهر امر از همدستی مادرش در توطئه حکایت داشت. کوانگ هسو در ۱۸۸۹ تلاش کرد حکومت را به دست گیرد و حتی در ۱۸۹۸ در انجام اصلاحات پیشگام شد، اما امپراتوریس بیوه او را بازداشت و زندانی کرد. نفرت او از اروپایی‌ها به غارت کاخ تابستانی نزدیک پکن در ۱۸۶۰ باز می‌گشت که تمایلات بیگانه هراسی او را دامن زد و به قیام باکسر (ر.ک) در ۱۹۰۰ منجر شد. سلطه او، چین را در بدترین جنبه‌های ناکارآمدی اداری منچو گرفتار کرد، و این در حالی بود که رقیب شرقی او، امپراتوری ژاپن به سرعت به سوی غربی شدن پیش می‌رفت.

---

1. History of Revolution
2. Tzu Hsi
3. Yehonala
4. Tung Chin
5. کاترین دو مدیسی (Catherine de Medici) مادر هانری دوم و مادر شارل نهم پادشاه فرانسه و برادرزاده پاپ لئون دهم و از اعضای خاندان بزرگ مدیسی بود که در ۱۵۶۰ نایب‌السلطنه پسرش شد. خاندان مدیسی در توسکانی یک دوک‌نشین داشتند و از پیشگامان رنسانس به حساب می‌آمدند. (نگاه کنید به تاریخ اروپا از رنسانس تا قرون معاصر، ص ۵-۲۴ و ۸۸).
6. kuang Hsu

تسوشیما[1] جزیره‌ای در تنگه‌هایی که کره را از **ژاپن** جدا می‌سازند. در خلال **جنگ روسیّه - ژاپن** (ر.ک) **ناوگان بالتیک** روسیّه به فرماندهی **دریاسالار روژدستونسکی**[2] به سفری هفت ماهه به دور دنیا اعزام شد به این امید که در صورت دسترسی به **ولادی وستک** بتواند آقایی دریاها را به دست آورد و به این ترتیب راه تدارکات ارتش **ژاپن** در منچوری را مسدود سازد. ناوگان **روژدستونسکی** مرکب از کشتی‌های فرسوده بود که برخی از آن‌ها ارزش دریانوردی نداشت. این ناوگان به زودی پس از ترک **بالتیک** با آتش زدن کشتی‌های ماهیگیری **بریتانیا** در سکوی زیر دریایی **داگر** (ر.ک)، یک حادثه بین‌المللی به وجود آورد. هنگامی که ناوگان به آب‌های **چین** رسید در موقعیتی نبود که بتواند وارد نبرد شود و روحیه‌ها خیلی پایین بود. **نیروی دریایی ژاپن**، به فرماندهی **دریاسالار توگو**[3] در نزدیکی **تسوشیما** در کمین **روس‌ها** بودند و در ۲۸-۲۷ مه ۱۹۰۵ جنگ را آغاز کردند که تقریباً به نابودی تمام ناوگان **بالتیک** منجر شد و ناوگان **ژاپن** آسیب جدی ندید. سرانجام جنگ، **روس‌ها** را مجبور کرد که تقاضای صلح کنند.

تشن[4] ناحیهٔ صنعتی غنی در شمال شرقی سیلزی. از ۱۷۷۲ تا ۱۹۱۸ بخشی از **امپراتوری هابسبورگ** به حساب می‌آمد تا این که **لهستان** و **چکسلواکی** مدعی آن شدند و میان سربازان آن‌ها در ژانویه ۱۹۱۹ به مدت یک هفته جنگ شدیدی جریان یافت. در ژوئیه ۱۹۲۰ **کنفرانس سفرا**، مرز را تعیین کرد، شهرک **تشن** را به عنوان پاداش به **لهستان** داد و حومه **فرایشتاد**[5]، و مهمتر از آن معدن زغال ارزشمندی را به چکسلواکی واگذار کرد، در واقع چکسلواکی بهترین بهره‌برداری را از برقراری صلح به دست آورد. منازعه بر سر ناحیه **تشن** از همکاری میان **لهستان** - **چک** در تمام مدت جنگ خانگی، جلوگیری کرد؛ بنابراین ناحیه‌ی مذکور در دهه ۱۹۳۰ بازیچه دست **هیتلر** شد. در سپتامبر ۱۹۳۸، در پی **توافق مونیخ** (ر.ک) **چک‌ها** مجبور شدند ناحیه خود را به **لهستان** واگذار کنند. در ژوئن ۱۹۴۵ منازعه دوباره آغاز شد، اما **استالین** و **مولوتف** آن را به طور قطعی حل کردند، آن‌ها رهبران **لهستان** و

---

1. Tsushima
2. Rozhdestvensky
3. Togo
4. Teschen
5. Great purge

چکسلواکی را به مسکو فراخواندند و به آن‌ها دستور دادند که به مرزهای سال ۳۸-۱۹۲۰ برگردند.

تصفیه بزرگ[1] (در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، ۸-۱۹۳۶). نگاه کنید به یژفشچینا.

تصویب‌نامه‌های کارلسباد[2] ۱۸۱۹. مجموعه‌ای از معیارهایی که نمایندگان ایالات آلمان، در اوت ۱۸۱۹ در گردهمایی کارلسباد (کارلوی واری[3] کنونی)، به ریاست مترنیخ (ر.ک) بر آن دست یافتند و در ماه بعد آن را درباره کنفدراسیون آلمان بـه کـار گـرفتند. گـردهمایی‌های سیاسی ممنوع شد، ناظر کل بر نظام آموزشی تعیین گردید، و سانسور مطبوعات شدت گرفت. هیجان میهن پرستانه در دانشگاه‌های آلمان که به نهضت جوانان‌پاک نهاد (ر.ک) منجر شد و مسئولیت قتل کتزبو[4] نماینده تزار، تهیه این تصویب نامه‌ها را ضروری کرد. تصویب نامه‌های کارلسباد دوره‌ای سی ساله از سلطه اتریشی‌ها را آغاز کرد، دوره‌ای که ایالات آلمـانی، بـا درجات گوناگونی از کفایت، در نظام پلیسی بازدارنده، گرفتار بودند.

تقاضاهای بیست‌ویک‌گانه.[5] ژاپنی‌ها در اوت ۱۹۱۴ با اعلان جنگ به آلمان، در نوامـبر بـا نقض بی‌طرفی چین، بندر آلمانی تسینگ تائو[6] در خلیج کیاچو[7] را تصرف کردند. ژاپنی‌ها درصدد بودند از خواسته‌های متحدین غربی خود سود جویند؛ آن‌ها در ۱۸ ژانـویه ۱۹۱۵ پنهانی بیست و یک تقاضابه دولت چین دادند تا «مشکلات موجود را رفع کند.» تقاضاها چین را به کلی تابع ژاپنی‌ها می‌کرد. چینی‌ها تحت فشار جنگ مجبور شـدند از پـنج گـروهی کـه تقاضاها به آن تقسیم شده بود، چهار بخش نخست را بپذیرند، ژاپنی‌ها با میانجیگری بریتانیا، گروه پنجم را تعدیل کردند. چینی‌ها در مه ۱۹۱۵ ظاهراً پذیرفتند که امتیازات آلمـانی‌ها در اطراف کیاچو را به ژاپنی‌ها واگذار کنند و به این ترتیب، شان تونگ[8] در حوزه نفوذ ژاپنی‌ها

1. Teschen
2. Carlsbad Decrees
3. Karlouy Vary
4. Kotzebue
5. Twenty - one Demands
6. Tsingtao
7. kiaochow
8. Shantung

قرار گرفت؛ در همان حال، ژاپنی‌ها اجاره منچوری را که در ۱۹۰۵ به مدت ۹۹ سال تمدید یافته بود از روس‌ها خواستار شدند. ژاپن همچنین در نیمی از شرکت بسیار ارزشمند آهن و فولاد چین سهیم شد و چینی‌ها به ژاپنی‌ها اطمینان دادند که دیگر هیچ ناحیه ساحلی را به خارجی‌ها واگذار نخواهند کرد و آن‌ها را اجاره نیز نخواهند داد. گروه‌های پنجگانه تقاضاها (که اجرا نشد) در صدد تعیین مشاوران ژاپنی از سوی دولت چین در زمینه‌های سیاسی، نظامی و مالی بود.

تقسیمات لهستان[1]. لهستان در سده هجدهم مملکتی ضعیف با پادشاهی انتخابی بود. در ۱۷۷۲ فردریک کبیر پروس پیشنهاد کرد که سه همسایه نیرومند لهستان، بخشی از خاک آن کشور را در اختیار بگیرند. به این ترتیب، نخستین تقسیم (اوت ۱۷۷۲)، یک سوم لهستان را در اختیار روسیّه، پروس، و اتریش قرار داد. دومین تقسیم (ژانویه ۱۷۹۳) بیشتر به سود روسیّه بود، اتریشی‌ها به نوبه خود چیزی به دست نیاوردند. در ۱۷۹۴، شورشی در لهستان به رهبری کوشوشکو (ر.ک) انجام گرفت که به اشغال بقیه خاک لهستان منجر شد و این اراضی باقیمانده طی سومین تقسیم به اشراف تعلق گرفت. (اکتبر ۱۷۹۵). پس از شکست ناپلئون و سقوط حکومت پوشالی گراندوشهٔ ورشو (۱۴-۱۸۰۷)، تقسیم چهارمی انجام گرفت (۱۸۱۵) که به موجب آن، روس‌ها ناحیه خود را به سوی غرب گسترش دادند و از آن پس به ورشو رسیدند (که از ۱۷۹۵ تا ۱۸۰۷ در ناحیه لهستان پروس قرار گرفته بود.) خصومت با ملی‌گرایان لهستان، میان دولت‌های روسیّه، پروس و اتریش، در تمام سده نوزدهم، به ویژه در جریان دو شورش بزرگ لهستان علیه روسیّه (۱۸۳۰ و ۱۸۶۳) نوعی همبستگی ایجاد کرده بود. در ۱۹۱۸ لهستان مستقل دوباره شکل گرفت. در سپتامبر ۱۹۳۹، آلمان‌ها، که به تحریک روسیّه تا منتهی‌الیه برست ـ لیتوسک پیش آمده بودند، ارتش لهستان را شکست دادند و تقسیم پنجم را عملی کردند.

---

1. Polish Partitions

تگزاس[1]. بعد از ۱۸۴۵ یکی از **ایالات متحده آمریکا** شد، مساحت آن ۲۶۶/۰۰۰ مایل مربع (بزرگتر از هر کشور اروپایی جز روسیّه) است. تگزاس در سده هجدهم بخشی از **امپراتوری مستعمراتی اسپانیا** را تشکیل می‌داد و اداره آن از سوی **مکزیک** (ر.ک) انجام می‌گرفت که در ۱۸۲۱ به استقلال دست یافته بود. **مکزیکی‌ها** به توسعه **تگزاس** توجهی نداشتند و از اوایل دهه ۱۹۲۰، مهاجرت خانواده‌های آمریکایی به **تگزاس** را آزاد گذاشته بودند. جنگ میان **آمریکایی‌های تگزاس و مکزیکی‌ها** در ۱۸۳۰ آغاز شد. در ۲ مارس ۱۸۳۶، **تگزاسی‌ها** جمهوری مستقل اعلام کردند و در ماه‌های بعد ارتش **مکزیک** را در نبرد **سان جاسینتو**[2] شکست دادند و سانتاآنا[3]، **رئیس جمهور مکزیک** را اسیر کردند. در ۱ مارس ۱۸۴۵، **تگزاس** به **ایالات متحده آمریکا** پیوست، **مکزیک** در پی **جنگ مکزیک** (ر.ک) در ۸-۱۸۴۶ بر این اقدام صحه گذاشت. تگزاس در ۱۸۶۱ از **اتحادیه** جدا شد و به **کنفدراسیون** پیوست، اما در ۱۸۷۰ دوباره به عنوان یکی از ایالات پذیرفته شد. در اواخر دهه ۱۸۶۰ پرورشگاه‌های بزرگ گله در **تگزاس** توسعه یافت و در پایان قرن [نوزدهم] میادین نفتی رو به گسترش نهاد.

تلگرام امس[4]. در ۱۳ ژوئیه ۱۸۷۰، **سفیر فرانسه** طی گفتگویی با **پادشاه پروس** در چشمه معدنی **امس** در **آلمان**، از او تقاضا کرد که اطمینان دهد پروس از نامزد تاج و **تخت اسپانیا** که از **خاندان هوهنزولرن**[5] بود حمایت نخواهد کرد، **پادشاه** این تقاضا را نپذیرفت. **پادشاه**، جریان این گفتگو را با تلگرام به **بیسمارک** که در **برلین** به سر می‌برد خبر داد، او متن تلگرام را چنین وانمود که **پادشاه** به **سفیر** اهانت کرده و **سفیر** نیز **پادشاه** را مورد توهین قرار داده است. تلگرام به همین شکل در اختیار مطبوعات قرار گرفت و موجب هیجانات ملی در **پاریس** و **برلین** شد تا آنجا که **فرانسه** در ۱۹ ژوئیه به **پروس** اعلان جنگ داد. (نگاه کنید به جنگ فرانسه-پروس.)

---

1. Texas
2. San Jacinto
3. Santa Anna
4. Ems Telegram
5. Hohenzollern

تلگرام زیمرمان.[1] پیغام رمزدار ۱۹ ژانویه ۱۹۱۷ از وزیر خارجه آلمان، آرتور زیمرمان (۱۹۴۰-۱۸۶۴) به وزیر آلمان در مکزیک. تلگرام بر اتحاد آلمان - مکزیک تأکید داشت تا آن جا که، در صورت ورود ایالات متحده آمریکا به جنگ بر ضد آلمان در ایامی که آلمانی‌ها با زیردریایی‌های جنگی حملات نامحدودی را بر ضد دول بی طرف و متحارب در ۱ فوریه به راه انداخته بودند، مکزیکی‌ها بایستی از مرز آمریکا عبور کنند. از این رو، مکزیکی‌ها در معاهده صلح برای جبران خسارت، «مناطقی را در نیومکزیکو، تگزاس، و آریزونا از دست دادند». تلگرام همچنین حاکی بود که آلمان می‌کوشد ژاپن (کشوری در طرف متفقین) را به تغییر موضع خود و حمله به ایالات متحده آمریکا در اقیانوس آرام بر انگیزد. حفاظت نیروی دریایی بریتانیا (که رمز آلمان را در اختیار داشت) بر این پیغام دست یافت و پیشاپیش آن را به واشنگتن رسانید و در ۱ مارس، هنگامی که احساس ضد آلمانی به دلیل فعالیت‌های زیر دریایی‌ها به اوج خود رسیده بود، رمز پیغام را در مطبوعات گشود. این تلگرام ظاهراً توفانی از اعتراض در سرتاسر ایالات متحده آمریکا به وجود آورد. حقیقت دیگری که باعث فزونی خشم شد، این بود که در تلگرام گفته می‌شد به سفیر آلمان در واشنگتن، از طریق بی‌سیم خصوصی وزارت کشور اطلاع داده شده که آلمانی‌ها می‌توانند برای تغییر شرایط صلح، تسهیلاتی در اختیار داشته باشند. تلگرام نقش مهمی در بر انگیختن کنگره برای تصمیم به جنگ با آلمان ایفاء کرد (و در ۶ آوریل ۱۹۱۷، اعلان جنگ صورت گرفت).

تلگرام کروگر.[2] پیغامی که ویلهلم دوم (ر.ک) قیصر آلمان، در ژانویه ۱۸۹۶ به رئیس جمهورکروگر فرستاد و دفع تهاجم جمسن (ر.ک)، و حفظ استقلال ترانسوال را «بدون توسل به کمک دوستانه قدرت‌های بزرگ» تبریک گفت. اقدام قیصر آزردگی شدیدبریتانیایی‌ها را که تاکنون با آلمان همکاری نکرده بودند، برانگیخت ؛ تلگرام به منزله دخالتی گستاخانه در امور مستعمراتی بریتانیا تلقی شد و تصور کردند که تلگرام بدون توسل به زبان زور، چنین مفهومی را بیان کرده است. تلگرام همچنین این درک نادرست را در بوئرها ایجاد کرد که آن‌ها در رویارویی با بریتانیا می‌توانند از آلمان انتظار کمک داشته باشند.

---

1. zimmermann Telegram　　2. Kuruger Telegram

تمپل، ویلیام[1] (۱۹۴۴ - ۱۸۸۱). **اسقف اعظم**. پسر فردریک تمپل، سر اسقف کانتربوری در ۱۹۰۲ - ۱۸۹۷. تمپل در راگبی[2] و کالج بالیول[3]، آکسفورد تحصیل کرد. او حتی پیش از یافتن منصب، به دو سازمان که در مراحل بعدی زندگی، عمده توجه او را به خود معطوف داشته بود، اظهار علاقه کرد، این دو سازمان عبارت بود از **انجمن آموزش و پرورش کارگران**[4] و **جنبش مسیحی دانشجویان**[5]. در ۲۹ سالگی رئیس رپتن[6]، و در چهارسال بعد رئیس **دانشکده سنت جیمز، پیکادیلی** بود و روش **سوسیالیسم مسیحی** برای کلیسای با اسلوب بخش غربی **لندن** به وجود آورد. هنگامی که در ۱۹۲۱، اسقف **منچستر** شد مقدمتاً با مسائل نظری در داخل **کلیسا** روبرو گردید، با وجود این، تجربیات او از مراکز صنعتی **لانکاشایر** بر هواداری او از درخواست‌های طبقات کارگری افزود. از ۱۹۲۹ تا ۱۹۴۲ در مقام سر **اسقف یورک**، نه تنها در امور سیاسی و اقتصادی بلکه در کشمکش‌های گوناگون میان **کلیساها** به عنوان داور مطلق مورد احترام بود. در سال‌های بعد به طور فزاینده‌ای ضرورت همکاری **کلیساهای مسیحی** را درک کرد، و برای به نتیجه رساندن آن، ریاست کنفرانس **رهبران مسیحی** در **مالورن**[7] را در ۱۹۴۱ عهده گرفت و با **کاتولیک‌های رومی** و با اولیای امور **کلیسای آزاد** در **بریتانیا** همکاری نزدیکی کرد تا زمینه صدور بیانیه‌ای مشترک در راستای اصول **مسیحیت** برای **جهان** پس از جنگ فراهم کند. **تمپل** در آوریل ۱۹۴۲ **سراسقف کانتربوری** شد، اما مزاجش ضعیف شد و در اکتبر ۱۹۴۴ به مرگ ناگهانی درگذشت و نتوانست شالوده‌هایی برای سیاست بعدی خودی بریزد. با وجود این، شخصیت مقتدر او بیش از هر اسقف دیگری در طول بیش از سیصد سال، تأثیری عمیق بر **کلیساهای مسیحی بریتانیا** داشته است.

تنکن[8]. شمال‌ترین بخش **هندوچینِ فرانسه**، حوضه رودخانهٔ سرخ[9]، در بالای **هانوی**.[10] این ناحیه در دوره **جمهوری سوم**، مرکز توسعه مستعمرات بود و دائماً از ۱۸۸۲ تا ۱۸۹۵

---

1. Temple, william
2. Rugby
3. Balliol
4. Workers' Educational Association
5. Student Christian Movement
6. Repton
7. Malvern
8. Tonkin
9. Red River
10. Hanoi

لشکرکشی نظامی طلب می‌کرد. سربازان **فرانسه** در ۱۸۸۵ چنان شکستی خوردند که امپریالیست مشهور، **ژول فری** (ر.ک) از قدرت افتاد. تنکن در ۱۸۸۷ بخشی از **هندوچین** شد. در ۱۹۴۹ تنکن یکی از ایالات **ویتنام** بود که در ۱۹۵۴ به استقلال کامل دست یافت.

توافقنامه‌های قسطنطنیه[1]. مارس – آوریل ۱۹۱۵. تعهدات محرمانه‌ای که **بریتانیایی‌ها** و **فرانسوی‌ها** نسبت به روسیّه به‌عهده گرفتند تا پس از جنگ، **قسطنطنیه** و اراضی ماوراء **داردانل** و **بسفر** ضمیمه روسیه شود، مشروط بر آن که، **بریتانیایی‌ها** و **فرانسوی** به اهداف خود در **خاور نزدیک** و دیگر مناطق دست یابند. توافقات نشان دهنده تغییرات بزرگی در سیاست سنتی دو کشور غربی درباره **مسأله شرق** (ر.ک) بود؛ این سازش‌ها نشان می‌داد که نگرانی روزافزونی وجود دارد که مبادا روسیّه به صلح جداگانه‌ای روی بیاورد و بایستی برای جلوگیری از این رویداد، پاداش‌های ارزنده‌ای به آن کشور داده شود. سرانجام، تعهدات، آشفتگی‌های قابل توجهی ایجاد کرد؛ زیرا پس از **انقلاب**، **بلشویک‌ها** تمام توافقات امضاء شده از سوی حکومت تزاری را بی اعتبار اعلام کردند، اما در بهار ۱۹۱۸، مفاد توافقنامه سرّی را منتشر کردند و موجب هیاهو در میان آزادی خواهان **غرب** و **ایالات متحده آمریکا** و شدت مقاومت در **ترکیّه** شدند.

توطئه ارسینی.[2] در ۱۴ ژانویه ۱۸۵۸، میهن پرست **ایتالیایی**، **فلیچ**[3] **ارسینی** به **امپراتور ناپلئون سوم** (ر.ک) و **امپراتوریس اوژنی** در سر راه آن‌ها به **اپرای پاریس**، سوء قصد کرد. هیچ یک از آن‌ها آسیب ندیدند اما دو نفر کشته و یک صد نفر زخمی شدند. **ارسینی**، **ناپلئون** را خائن به **ایتالیا** می‌دانست که از او حمایت کرده و عنوان شهروند افتخاری به او داده بود. اگر چه **ارسینی** محکوم به اعدام شد، اما روزنامه رسمی فرانسه، آخرین نامه او خطاب به **ناپلئون** را منتشر کرد که در آن از **ناپلئون** خواسته بود برای آزادی **ایتالیا** کمک کند. **توطئه** تأثیر شدیدی در بیداری علایق خفته ناپلئون نسبت به **مسأله ایتالیا** داشت و موجب شد که شش

---

1. Constantinople Agreementts
2. Orsini plot
3. Felice

ماه بعد از کاوور بخواهد که در پلومبیر (ر.ک) به ملاقات او بیاید تا طرح مشترکی برای سیاست **ایتالیا** بریزند.

توطئه بابوف[۱] (۱۷۹۶). نمونه برجسته سوسیالیسم افراطی در **انقلاب فرانسه**. فرانسوا[۲] **بابوف** (۹۷-۱۷۶۰) اگرچه در نخستین مراحل **انقلاب** نقش مهمی ایفا نکرده بود، اما در پائیز ۱۷۹۴ به عنوان روزنامه‌نگار سیاسی ظاهر شد. در دوران **هیأت مدیره**[۳] (ر.ک)، به اتفاق یک گروه از **ژاکوبن‌های** سابق، **انجمن مساوات**[۴] را تشکیل داد که در **پاریس** تبلیغات عظیم سوسیالیستی به راه انداخت. **بابوف** به جامعه ساده برابرگرا اعتقاد داشت: دیدگاه او با این عبارت آشکار می‌شد: «طبیعت، حق برخورداری از تمام نعمت‌ها را به طور مساوی در اختیار تمام افراد قرار داده است». افکار او در آشوب‌های سیاست اقتصادی **هیأت مدیره**، رشد زیادی یافت و موجبات دلسردی برخی از نیروها را در حول و حوش **پاریس** فراهم آورد. **بابوف** با آزادی تمام از برنامه‌های خود سخن می‌گفت؛ مأموران مخفی از قصد او در شورش مسلحانه ۱۱ مه ۱۷۹۶ خبر دادند. در آستانه توطئه دستگیر شد و گروهش از هم پاشید. سال بعد او را به همراه یکی از اعضای انجمن، اعدام کردند. جنبش او اگرچه در روزگار خود اثر چندانی به جای نگذاشت و خود بابوف از درستی راه تحکیم «انقلاب نهایی» مطمئن نبود، اما نوعی سوسیالیسم انقلابی برای فرانسه به وجود آورد که در ۱۸۴۸ و در **جمهوری سوم** (ر.ک) بار دیگر خود را نمایان کرد.

توطئه ۲۰ ژوئیه، ۱۹۴۴. اوج اقدامات گروه‌های ضد نازی در **آلمان** به منظور سرنگونی رژیم و فراهم آوردن زمینه مذاکرات صلح. سرهنگ فن اشتوفنبرگ[5] یکی از افسران **ستادکل**، بمبی در میز کنفرانس **هیتلر** در مرکز فرماندهی او در راشتنبورگ[6] قرار داد و، با اعتقاد به این که هیتلر در نتیجه انفجار کشته خواهد شد، به **برلین** گریخت که **فیلد مارشال فن**

1. Babeuf's Conspiracy 2. Fron ois 3. directory
4. Society of Equals 5. Stauffenberg 6. Rastenburg

ویتزلبن[1] و ژنرال فن بک[2] پیشنهاد کرده بودند با غلبه بر پایتخت و حذف سربازان اس.اس، حکومتی به ریاست کارل گوئردلر[3]، شهردار سابق لایپزیگ[4] اعلام شود. توطئه از یک سو به دلیل آسیب جزئی هیتلر و فقدان کسی که ارتباطات تلفنی او را با مراکز فرماندهی قطع کند، و از سوی دیگر به دلیل اقدامات باز دارنده شدیدی که از سوی سرگرد اس.اس، ارنست رمر[5] در برلین انجام گرفته بود، با شکست روبرو شد. طعنه‌آمیز بود که افسران ضد نازی آلمان اداره پاریس اشغالی را به دست آوردند اما به دلیل شکست در خود آلمان نتوانستند موفقیتی کسب کنند. بعداً نازی‌ها به تلافی وحشیانه‌ای روی آوردند؛ حدود ۱۵۰ تن که ادعا می‌شد در توطئه دست داشتند از جمله ویتزلبن،بک، دوازده تن دیگر از ژنرال‌ها و دو سفیر سابق اعدام گردیدند و پانزده تن از افراد برجسته دست به خودکشی زدند که فیلد مارشال رومل[6] از جمله این‌ها بود. در ۲۰ ژوئیه حادثه‌ای بالاتر از توطئه نظامی انجام گرفت.اشتوفنبرگ با گروهی از جوانان لیبرال آلمان که عموماً «انجمن حلقه»[7] نامیده می‌شدند، ارتباط پیدا کرد. توطئه‌گران دیگر، تحت تأثیر آموزش‌های دائمی واعظ سی و هفت ساله لوتری به نام دیتریش بونهوفر[8]که پیش از ۱۹۳۸ به ایستادگی برابر هیتلر اصرار کرده بود، قرار گرفتند. کینه‌جویی نازی متوجه انجمن حلقه و بونهوفر و افسران دگراندیش او شد.

توطئه خیابان کاتو[9] (۱۸۲۰). برنامه ناموفق تندروهای افراطی برای کشتار اعضای کابینه توری لردلیورپول (ر.ک) در مهمانی شام لرد هاروبی[10]. توطئه‌گرها بعداً تصمیم به اشغال لندن گرفتند. مسئولان در همین مرحله اول از توطئه آگاه شدند و شاید، تا اندازه‌ای، از مراحل نهایی آن، توسط ستون پنجمی با خبر شده بودند. توطئه‌گرها به رهبری آرتور تیستلوود[11]، در خیابان کاتو در نزدیکی ادگار رد[12] در لندن، دستگیر شدند؛ پنج نفر از آن‌ها را حلق‌آویز کردند و پنج نفر جان بدر بردند. اهمیت تاریخی توطئه تنها تعبیری از نارضایتی سیاسی عموم مردم از دولت توری مطرح می‌گردد؛ این توطئه با دوره ناامنی در اروپا و شورش تند بر ضد بیکاری در داخل در دوران بعد از جنگ، مصادف بود.

---

1. Witzleben
2. Beck
3. Carrl Goerdeler
4. Leipzig
5. Ernest Remer
6. Rommel
7. Kreisau Circle
8. Dietrich Bonhoeffer
9. Cato Street Conspiracy
10. Lord Harrowby
11. Arthur Thistlewood
12. Edgware Road

توطئه دکابریست‌ها[1]. تلاشی از سوی افسران ارتش سنت پترزبورگ، با حمایت نجبای روسیّه جنوبی برای سرنگونی دولت تزار در دسامبر ۱۸۲۵. این جنبش به خوبی رهبری نشد و اهداف پراکنده‌ای در پیش گرفت. برخی از توطئه‌گران درصدد برآمدند تا جمهوری تأسیس کنند، گروهی دیگر کوشیدند، تزار جدید، **نیکلای اول** (ر.ک) را با الیگارشی پوشالی به قدرت برسانند. برخی‌ها برای آزادی رعایا تلاش کردند، بعضی دیگر نگران نظم اجتماعی بودند و از قیام همگانی رعایا می‌ترسیدند. جاسوسان پلیس، توطئه را آشکار کردند. چهار تن از رهبران اعدام شدند و ۱۲۰ نفر به سیبری تبعید گشتند. توطئه بی‌اعتمادی **نیکلای اول** به هر گونه اندیشه آزادی خواهی را قوت بخشید.

توطئه کپ[2] (۱۹۲۰). دسیسه‌ای از سوی **آلمانی**‌های جناح راست به رهبری روزنامه‌نگار متولد آمریکا، **ولفگانگ کپ**[3] (۱۹۲۲-۱۸۶۸) به همراه نظامی گرایان تحت رهبری **ژنرال فن لوتویتز**[4] (۱۹۴۲-۱۸۵۹). نیروهای نظامی غیر قانونی پراکنده که در **ایالات‌بالتیک** جنگیده بودند، توطئه‌گران را به همراه هواداران بالقوه گرد هم جمع کردند و در ۱۳ مارس ۱۹۲۰ **لوتویتز**، **برلین** را گرفت و **دولت** جدید با **صدراعظمی کپ** به وجود آورد. **دولت قانونی** به ایالات گریخت و **توطئه** را اقدامی برای اعاده پادشاهی دانست و **اعتصاب عمومی** اعلام کرد. اگر چه **لودندرف** (ر.ک) از **کپ** حمایت می‌کرد، اما ارتش کلاً دست به اقدامی نزد. **کپ** که نتوانسته بود تأیید خارجی را تحصیل کند و از اعتصابات دست پاچه شده بود و **پلیس امنیتی** به مخالفت برخاسته بودند، متوجه شد که اقتداری ندارد و ناچار از فرار شد (۱۷ مارس). **توطئه** با وجود شکست نتیجه تاریخی مهمی در بر داشت؛ **توطئه** نشان داد که گروهی از نظامی گرایان ناراضی وجود دارند که مشتاق نابودی «جمهوری‌خواهی بلشویکی» هستند. **بریگاد ارهات**[5] که نیروی اصلی **لوتویتز** را تشکیل می‌دادند، روی کلاه‌خودهایشان سمبل تازه‌ای – صلیب شکسته – به ارمغان آوردند.

---

1. Decembrist Conspiracy
2. Kapp Putsch
3. Wolfgang kapp
4. Lüttwitz
5. Erhardt Brigade

توکوویل، آلکسی دو[1] (۵۹-۱۸۰۵). مورخ و سیاستمدار فرانسوی. توکوویل از خانواده اشرافی **نرمان** برآمد. او حقوق خواند، رئیس دادگاه شد، در اوایل دهه ۱۸۲۰ به **ایالات متحده آمریکا** اعزام گردید تا در امور نظام قضایی آن جامعه مطالعه کند. در آمریکا کلاً به موضوع جامعه **لیبرال** علاقه پیدا کرد و به گفته خود درصدد جستجوی «تصویری از دموکراسی و فهم این که ما از پیشرفت آن چه ترسی یا امیدی باید داشته باشیم» برآمد. نظریات او در شاهکارش دموکراسی در آمریکا[2] در ۱۸۳۵ منتشر شد. از ۱۸۳۹ تا ۱۸۴۸ نماینده پارلمان بود و پس از انقلاب ۱۸۴۸ به نمایندگی **مجلس ملی** انتخاب شد و به طرح **قانون اساسی جمهوری دوم** کمک کرد. در ۱۸۴۹ به مدت چهار ماه وزیر **امور خارجه** بود اما با احساس تمایلات فزاینده **لوئی ناپلئون** (بعداً **ناپلئون سوم**، ر.ک) به خودکامگی، با ناامیدی از مقام خود کناره گرفت. در این ایام دو اثر دیگر خود را که اهمیت بیشتری داشت به اتمام رسانید. رژیم قدیمی و انقلاب[3] (در ۱۸۵۶ منتشر شد) و خاطرات ۱۸۴۸[4] (تا ۱۸۸۹ انتشار نیافت.) عنوان این دو اثر بود. اعتقاد او به ارزش‌های اخلاقی نهادهای لیبرال، با درک روشنی از فرصت‌طلبی بیهوده بسیاری از قهرمانان بورژوازی لیبرال از زندگانی سیاسی، تعدیل یافت. توانایی‌های عظیم او در مشاهدات و قلم نافذش او را به مفسری بی‌نظیر درباره انتقال از آریستوکراسی به جامعه دموکراتیک تبدیل کرد.

تونس[5]. اگرچه تونس در سده نوزدهم ظاهراً در تملک **سلطان ترکیّه** قرار داشت، اما حاکم محلی (بی[6]) در واقع مستقل بود. نزدیکی تونس به **الجزایر** (ر.ک) باعث رسوخ گسترده اقتصادی **فرانسه** در دهه ۱۸۷۰ شد. فرانسه از ترس رقابت **ایتالیا** و به منظور جلوگیری از حملات قبایل تونسی به **الجزایر**، **معاهدهٔ باردو**[7] (مه ۱۸۸۱) را با بی امضاء کرد که به موجب آن تونس تحت الحمایه فرانسه شد. فرانسه تا ژوئن ۱۹۵۵ که تونس خود مختار شد، این

---

1. Tocqueville, Alexis de 2. Democracy in America

۳. (The Ancient Régime and the Revolution)، با عنوان انقلاب فرانسه و رژیم پیش از آن توسط نشر نقره، در ۱۳۶۹، به زبان فارسی منتشر شده. در این ترجمه، دو صفحه به معرفی آلکسی دو توکوویل و خود کتاب اختصاص یافته است.-م.

4. Recollections of 1848 5. Tunis 6. Bey [(م).بک - بای - بیگ]

7. Treaty of Bardo

کشور را اداره می‌کرد. ادامه نا آرامی‌ها، فرانسه را مجبور کرد که در ۱۹۵۶ به تونس استقلال کامل بدهد.

تهاجم آردن[1]. آخرین تلاش آلمانی‌ها در جنگ جهانی دوم برای درهم شکستن متفقین در غرب، با گرفتن آنتورپ[2] تا تدارکات ارتش‌های بریتانیا و آمریکا را که برای حمله به آلمان تهیه می‌شد، از بین ببرند. تهاجم در ۱۶ دسامبر ۱۹۴۴ از سوی فن رانداشتات[3] آغاز شد. اگرچه او موفق شد راه باریکی به جلو باز کند اما نیروهای ذخیره بلافاصله شکاف مذکور را پر کردند. ژنرال آیزنهاور[4]، با وجودی که سربازان آمریکایی به شدت درگیر جنگ بوندند، فیلد مارشال منتگمری را به فرماندهی موقت برگزید. علی رغم کولاک شدید، متفقین در ۳ ژانویه ۱۹۴۵ ضد حمله را آغاز کردند و آلمانی‌ها را عقب راندند. تلفات آلمانی‌ها به اندازه‌ای سنگین بود که بعد از آن نگهداری خط راین را غیر ممکن یافتند.

تهاجم جمسن. در ۲۹ دسامبر ۱۸۹۵ دکتر ال. استور جمسن (۱۹۱۷-۱۸۵۳)، یکی از مدیران کمپانی آفریقای جنوبی بریتانیا[5]، یک نیروی سوار ۴۷۰ نفری را از بچوانالند[6] به قصد پیمودن ۱۸۰ مایل تا ژوهانسبورگ و پیوستن به کارگران اروپایی غیر بوئر به منظور سرنگونی حکومت پل کروگر (ر.ک) به ترانسوال بود. این توطئه با شکست روبه‌رو شد و غیر بوئرها نتوانستند سر به شورش بردارند و قشون جمسن چهار روز پس از ورود به مرز دستگیر شد. این تهاجم، نتایج سیاسی مهمی در پی داشت: ردس[7] (ر.ک) مجبور شد از نخست‌وزیری کیپ کلنی به دلیل ناآگاهی از توطئه، کناره گیرد؛ و بوئرها نسبت به توانایی خود در رفتار با نیروهای بریتانیایی غرّه شدند زیرا تصور می‌کردند آلمانی‌ها از مقاومت آن‌ها در برابر بریتانیا حمایت خواهند کرد و تلگرام کروگر (ر.ک) در این راستا به آن‌ها شهامت می‌داد. وزیر مستعمرات بریتانیا، جوزف چمبرلن (ر.ک) از شرکت در توطئه تبرئه

---

1. Ardennes Offensive
2. Antwerp
3. Von Rundstedt
4. Eisenhower
5. British South Afrcia Company
6. Bechuanaland
7. Rhodes

شد و این اقدام از طریق استیضاح پارلمان انجام گرفت، اگرچه شواهد بعدی حاکی بود که او از شورش در ژوهانسبورگ خبر داشته و آن را، البته نه تهاجم واقعی را، تأیید کرده. **جمسن** به حبس در بریتانیا محکوم شد اما سرانجام به آفریقای جنوبی بازگشت و از ۱۹۰۴ تا ۱۹۰۸ نخست‌وزیر کیپ کلنی بود و در ۱۹۱۱ به مقام بارونت[1] دست یافت.

تهاجم زبروگ.[2] نمونه‌ای برجسته در جنگ جهانی اول از آنچه که می‌شد بعداً آن را «عملیات تکاور» دانست. زبروگ بندر بلژیکی در دهانه کانال مشرف به بروگ، پایگاه پیش‌رفته آلمانی‌ها برای زیر دریایی‌ها و ناوشکن‌ها به حساب می‌آمد. یک نیروی دریایی و کشتی‌رانی به فرماندهی دریاسالار سر راجرکیس[3] که در پی انتقامجویی بود، به منظور منهدم ساختن مواضع آتشبارها، در لنگرگاه زبروگ پیاده شد، در همان حال کشتی‌های بخش را برای جلوگیری از خروج زیر دریایی‌ها، در ورودی کانال غرق کردند. اگرچه آلمانی‌ها سرانجام کانال را برای عبور زیر دریایی‌ها پاک‌سازی کردند، اما این عملیات در بالابردن روحیه متفقین که به شدت پایین آمده بود، بسیار مؤثر بود. عملیات مشابهی در اوستن[4] انجام گرفت که موفقیت کمتری داشت.

تیرپیتز، آلفردفن[5] (۱۹۳۰-۱۸۴۹). دریاسالار ارشد آلمانی. در براندنبورگ[6] به دنیا آمد و در ۱۸۵۶ به عنوان دانشجوی دانشکده افسری، به بخش کوچکی از نیروی دریایی آلمان پیوست. سرانجام در بخش اژدرها تخصص یافت. و در ۱۸۹۱ که با گروه کشتی‌های بالتیک همکاری می‌کرد، یادداشت نامه‌ای در اهمیت گسترش ناوگان جنگی تهیه کرد که بازبینی آن در ۱۸۹۲ و ۱۸۹۴ باعث شد قیصر از او حمایت کند. تیرپیتز مصر بود که یک ناوگان برای موقعیت آلمان به عنوان قدرت استعماری و مقابله با بریتانیا در امور بین‌الملل، ضروری است؛ نیروی دریایی آلمان نیازی ندارد که قوی‌ترین نیروی دریایی جهان باشد، اما باید به

---

1. Baronet: مرد اشرافی که مقام و امتیازات‌اش از بارون کم‌تر و از شوالیه بیش‌تر است ـ م.
2. Zeebrugge Raid
3. Sir Roger keyes
4. Ostend
5. Tirpitz , Alfred von
6. Brandenburg

اندازه‌ای گسترده باشد که هیچ قدرت دریایی بزرگتر نتواند با حمله به آن موجبات نابودی‌اش را فراهم کند. تیرپیتز در ژوئن ۱۸۹۷ به عنوان وزیر نیروی دریایی تعیین شد و این مقام را تا مارس ۱۹۱۶ حفظ کرد. او ناوگان دریاهای بزرگ آلمان را به ویژه با دو قانون مارس ۱۸۹۸ و ژوئن ۱۹۰۰ و تصمیم به ساخت کشتی‌های فوق‌العاده بزرگ برای رقابت با رزم ناوهای بزرگ و سنگین اسلحه بریتانیا(ر.ک) به صورت دلپسندتری در آورد. پس از آغاز جنگ جهانی اول، تیرپیتز ناوگان خود را در جلوگیری از عملیات تهاجمی در آب‌های اروپا ناتوان یافت و سرخورده شد. یکی از حامیان اولیه جنگ زیر دریایی‌ها بود اما، به دلیل بی اعتنایی به تدابیرش، استعفا داد. از ۱۹۲۴ تا۱۹۲۸ به عنوان نماینده ملی‌گرا در دوران پس از جنگ، وارد رایشتاگ شد.

تیشا.[1] خانواده برجسته مجاری. کالمان[2] تیشا (۱۹۰۲-۱۸۳۰) در فوریه ۱۸۷۵ حزب لیبرال مجارستان را تأسیس کرد و با کسب اکثریت مطلق آرا، از اکتبر ۱۸۷۵ تا مارس ۱۸۹۰ نخست‌وزیر مجارستان شد. او مجاری ساختن ملل تابعه را به‌عهده گرفت. پسرش ایشتوان[3] تیشا (۱۹۱۸-۱۸۶۱) در زمستان ۵-۱۹۰۴ چند ماه و از ژوئن ۱۹۱۳ تا مه ۱۹۱۷ نخست‌وزیر مجارستان بود. او با توسل به شیوه‌های قهرآمیز، به منازعات سیاستمداران مجاری پایان داد و ماهیت مجارستان را با سیاستی مشخص ساخت که در بحران ۱۹۱۴، از وین برخاسته بود. پس از مرگ فرانسواژوزف، تیشا تاجگذاری اولیه جانشین او، شارل (ر.ک) را به انجام رساند، تا آنجا که او به قید سوگند، هیچ یک از اراضی تاج و تخت مجارستان را از دست نداد. تیشا در خلال بی‌نظمی‌هایی که به واسطه ادعای استقلال مجارستان از اتریش در پایان جنگ جهانی اول در گرفته بود، کشته شد.

تی‌یر، آدولف[4] (۱۸۷۷ـ۱۷۹۷). در مارسی[5] به دنیا آمد، حقوقدان، روزنامه‌نگار، و مورخ انقلاب و عصر ناپلئون شد. در ۱۸۳۰، به عنوان سر دبیر روزنامه به گروهی پیوست که

---

1. Tisza
2. Kálmán
3. István
4. Thiers, Adolph
5. Marseilles

لوئی‌فیلیپ را به قبول تاج و تخت تشویق می‌کردند. در ۱۸۳۴ در مقام **وزیر کشور** با سرکوب شدید شورش‌های کارگران در **لیون** و **پاریس**، آن‌ها را از خود دور کرد. در ۱۸۳۶ مدت کوتاهی **نخست وزیر** بود و در ۱۸۴۰ برای دومین بار برای دست‌یابی به سیاست خارجی تلاش کرد. در ۱۸۴۸ به **پادشاه** فشار آورد که **پاریس** را ترک کند و پایتخت یاغی‌خود را با حمایت ایالات دوباره تصرف کند ـ این تدبیر اگرچه در آن هنگام مورد قبول واقع نشد، اما اساس اقدام **تی‌یر** در جلوگیری از **کمون** (ر.ک) در ۱۸۷۱ گردید. در کودتای ۱۸۵۱ طرفداران **بناپارت** دستگیر شد و یکی از منتقدان نیرومند **ناپلئون سوم** در برخورد با مسائل **اروپا** به حساب می‌آمد. در فوریه ۱۸۷۱، در بردو[1] به «**ریاست قوه مجریهٔ» جمهوری سوم** برگزیده شد. با **بیسمارک** ملاقات کرد و دربارهٔ معاهدهٔ صلح به مذاکره پرداخت و به این ترتیب **جنگ فرانسه ـ پروس** پایان یافت و موفق شد وام **دولت** راکه در پی محکومیت جنگی حاصل آمده بود پرداخت کند و زمینهٔ خروج **آلمانی‌ها** از **فرانسه** را فراهم کند، به این ترتیب به دشمنی دو سال و نیمه پایان داد. در تابستان ۱۸۷۱، در پی سرکوب **کمون**، **تی‌یر** رسماً **رئیس‌جمهور** شد و تا ۱۸۷۳ در این مقام باقی ماند، اما قلباً یک **ارلئانیست** بود.

1. Bordeaux

ج

جامعهٔ ملل[1]. سازمانی بین‌المللی که در ۱۹۲۰ برای حفظ صلح و رفع منازعات از طریق داوری یا توافق، به وجود آمد. مرکز آن در ژنو قرار داشت. چنین جامعه‌ای، در خلال جنگ، از سوی تعدادی عنصر برجسته در بریتانیا (به ویژه ویسکنت سسیل **چلوود**[2]) و **پرزیدنت ویلسون**، رئیس‌جمهور **ایالات متحدهٔ امریکا**، مورد توجه قرار گرفته بود و **ویلسون** در چهارده مادهٔ (ر.ک) خود، تشکیل **جامعه** را پیشنهاد کرده بود. **تعداد اعضاء** (یا هیئت مؤسسین) جامعه در هر یک از قراردادهای صلح تعیین شده بود، هنگامی که کنگره از تأیید **معاهدهٔ ورسای** خودداری کرد، **ایالات متحدهٔ امریکا** خود را از **جامعه** کنار کشید و هرگز به عضویت آن درنیامد. **آلمان** تنها از ۱۹۲۶ تا ۱۹۳۳، روسیّه از ۱۹۳۴ تا ۱۹۳۹، ترکیّه از ۱۹۳۲ عضو **جامعه** بودند. **برزیل** در ۱۹۲۶، **ژاپن** در ۱۹۳۳، **ایتالیا** در ۱۹۳۶ از **جامعه** خارج شدند. **جامعه** برای وادار ساختن اعضای متمرد به اطاعت، نیروی مسلح در اختیار نداشت؛ و تنها به تحریم که با عنوان «**مجازات**» (ر.ک) شناخته می‌شد تکیه داشت، که به طور خنده‌آوری با بی‌میلی مواجه می‌شد، همان‌طور که در **جنگ ۶ ـ ۱۹۳۵ میان ایتالیا و حبشه** اتفاق افتاد. **جامعه** موفق شد شماری از منازعات بین‌المللی به ویژه منازعات **بالکان و آمریکای جنوبی** را فرونشاند، **جامعه** در دههٔ ۱۹۲۰ به پناهندگان **روسی و ترکیّه‌ای** کمک کرد، اما مشکل همهٔ پناهندگان بیش از منابع **جامعه** بود. **جامعه** همچنین به **ایالات دانوب** برای باز پرداخت وام‌ها کمک کرد و از طریق **سازمان بین‌المللی کارگران**، شرایط نسبتاً

---

1. League of Nations
2. Viscount Cecil of Chelwood

مساوی برای کارگران ایالات عضو فراهم آورد. **جامعه** قویاً مسئول شیوهٔ قیمومت‌ها (ر.ک)، ادارهٔ قضایی **سیلزی علیا**[1]، و ابقای **دانتزیگ** (ر.ک) به عنوان **شهرآزاد** بود. **جامعه** نتوانست از تجاوز **ژاپن** به **منچوری** و **چین**، تجاوز **ایتالیا** به **حبشه**، یا حملهٔ روسیّه به **فنلاند** در ۱۹۳۹، علی‌رغم این که هر شش کشور عضو آن بودند، جلوگیری کند. در بحران‌های پیش از جنگ در ۹ ـ ۱۹۳۸، قدرت‌های بزرگ به نادیده انگاشتن وجود **جامعه** تظاهر می‌کردند. **جامعه** در خلال جنگ کوشید تا حد امکان به فعالیت‌های غیرسیاسی خود ادامه دهد. **جامعه** در آوریل ۱۹۴۶ رسماً منحل شد و مسئولیت‌های باقی‌ماندهٔ خود را به **سازمان ملل متحد** واگذار کرد.

جانسن. آندرو[2] (۷۵ ـ ۱۸۰۸) رئیس‌جمهور **ایالات متحدهٔ امریکا**. در**کارولینای‌شمالی** به دنیا آمد. به عنوان **دموکرات**، از ۱۸۳۵ تا ۱۸۵۷ در امور سیاسی **تنسی** شرکت داشت و از ۱۸۵۳ تا ۱۸۵۷ فرماندار بود تا به سنا راه یافت. در **جنگ داخلی** تنها سناتور جنوبگرا بود که از **لینکلن** حمایت می‌کرد و **لینکلن** زمینه‌های پذیرش او را در **اتحادیهٔ جمهوری خواهان** فراهم آورد تا در ۱۸۶۴ به‌عنوان **معاون رئیس جمهور** برگزیده شد. سیاستی را که لینکلن در راه آن تقلا کرده بود، غیرممکن یافت. **جمهوری خواهان رادیکال**، با تکیه بر آراء خود، **قانون بازسازی** ۱۸۶۷ را به تصویب رسانیدند که به موجب آن به **سیاهان** حق رأی در انتخابات داده شد و حق رأی در انتخابات از طرفداران سابق فدراسیون گرفته شد. آن‌ها همچنین، **قانون تصدی منصب**[3] (مارس ۱۸۶۷) را به تصویب رسانیدند که بنا بر آن **رؤسای جمهور** حق نداشتند مأموران عالی رتبهٔ اجرایی را بدون تصویب **سنا**، برکنار سازند. **جانسن** این اقدام را تهاجمی به حق ویژهٔ **ریاست جمهوری** تلقی کرد و، برای امتحان، استانتون[4]، وزیر جنگ خود را برکنار کرد. به همین جهت، **مجلس نمایندگان**، برای نخستین بار در **تاریخ امریکا**، با توسل به حق قانونی خود، رئیس‌جمهور را برابر سنا، متهم شناختند. در ۱۶ مه ۱۸۶۸ **سنا** با ۳۵رأی مقابل ۱۹ رأیِ برائت، حکم به محکومیت داد، از آن‌جا که برای احراز اکثریت دوسوم آراء به یک رأی دیگر نیاز بود، این متهم‌سازی، با شکست روبه‌رو شد.

---

1. Upper Silesia
2. Johnson, Andrew
3. Tenure of office Act
4. Stanton

جبران خسارات[1]. پس از **جنگ جهانی اول**، معاهدات صلح، **آلمان** و متحدانش را به پرداخت غرامت جنگ وادار کرد؛ این غرامت به «**جبران خسارات**» معروف شده. شماری از اقتصاددانان، به ویژه **کینز** (ر.ک) از همان آغاز تکلیف پرداخت مبالغ هنگفتی پول از سوی کشورهای شکست خورده راکه بسیاری از بازارهای خود را از دست داده بودند، مورد انتقاد قرار دادند. با وجود این، در آوریل ۱۹۲۱، میزان خسارات پرداختی از سوی **آلمان**، به ۶٫۶۰۰٫۰۰۰٫۰۰۰ پوند (به اضافهٔ سود) رسید. **آلمان** به عنوان اولین قسط باید ۵۰ میلیون پوند فوراً پرداخت می‌کرد. اما تورم در ۱۹۲۲ مانع از پرداخت‌ها شد ـ این عمل موجب **اشغال روهر** (ر.ک) گردید. در ۱۹۲۴ **طرح داوس** (ر.ک) به **آلمان** اجازه داد به منظور پرداخت غرامات، به گرفتن وام اقدام کند. تلاش‌های بعدی **آلمان** به منظور تجدید نظر در مبلغ نهایی، در ۱۹۲۹ انجام گرفت و بر اساس **طرح یانگ** (ر.ک) مبلغ مذکور به ۷۵ درصد کاهش یافت و برای پرداخت آن، تا ۱۹۸۸ به **آلمان‌ها** فرصت داد. رکود مالی فراگیر در ۱۹۳۱ پرداخت غرامات را به کلی متوقف کرد. **آلمان**، کلاً حدود یک هشتم مبلغی راکه در اصل تعیین شده بود پرداخت، اما در سال‌های ۳۰ ـ ۱۹۲۴ وام‌های خارجی **آلمان** که به منظور کمک به تراز مالی دریافت کرده بود به یک پنجم مبلغ اصلی بالغ شد. پرداخت **غرامت جنگ** از سوی **اتریش** و **مجارستان** با کمک وام‌های خارجی انجام گرفت و از پشتیبانی **جامعهٔ ملل** برخوردار شدند.

جبههٔ ملی[2]. ائتلاف جناح چپ و احزاب میانی در مخالفت با فاشیسم. **دولت‌های** معروف به **جبههٔ ملی**، در فرانسه به رهبری **لئون بلوم** (ر.ک) از ژوئن ۱۹۳۶ تا ژوئن ۱۹۳۷ و در ادامه، به رهبری **شوتمپ**[3] تا ژانویه ۱۹۳۸ اداره می‌شد. در مارس و آوریل ۱۹۳۸ **بلوم** آن را احیاء کرد و **دالادیه** تا اکتبر ۱۹۳۸ رهبری آن رابه‌عهده گرفت. **دولت‌های جبهه ملی** درصدد طرح اصلاحات گستردهٔ اجتماعی بودند و **فاشیست‌ها** می‌خواستند مانع این کار شوند. **سنا** با افکار محافظه‌کارانه، به مخالفت با آن‌ها برخاسته بود و جبهه ملی سرانجام به دلیل عدم اعتماد سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها نسبت به **دالادیه** پس از **قرارداد مونیخ** (ر.ک)، از هم پاشید.

---

1. Reparations
2. Popular Front
3. Chautemps

در اسپانیا دولت جبههٔ ملی به رهبری مانوئل آزانا[1]، لارگو کابالرو[2]، و خوان نگرین[3]، از فوریهٔ ۱۹۳۶ تا مارس ۱۹۳۹ بر سر کار بود. فرانکو بر ضد همین دولت، جنگ داخلی اسپانیا (ر.ک) را راه انداخت.

جدایی طلبان[4]. انجمنی که از هفت کانتون کاتولیک سوئیس در دسامبر ۱۸۴۵، با هدف حفظ منابع برابر تقویت دولت فدرال از سوی لیبرال‌ها (که بیشتر آن‌ها غیر کاتولیک بودند) انجام گرفت. هنگامی که دیت فدرال، جدایی طلبان را به عنوان صاحبان نهضتی برای کناره‌گیری از مشروطهٔ سوئیس محکوم کرد، هفت کانتون (که عمدتاً در کنار دریاچهٔ لوسرن به سر می‌بردند) مقاومتی را سازمان دادند و در نوامبر ۱۸۴۷ جنگ داخلی مختصری روی داد که در نتیجهٔ آن، نیروهای فدرال زمینهٔ انحلال جدایی‌طلبان و اخراج ژزوئیت‌ها را از سوئیس فراهم آورد، زیرا ادعا می‌شد که آن‌ها، انجمن را تشکیل داده‌اند. اقدام فدرال خشم اتریش و فرانسه را برانگیخت، هر دو کشور طرح‌هایی برای مداخله به نفع جدایی‌طلبان تهیه کرده بودند، که این امر با حمایت پالمرستون روبه‌رو شد.

جرج پنجم (۱۹۳۶ ـ ۱۸۶۵، پادشاه ـ امپراتور از ۱۹۱۰). دومین پسر ادوارد هفتم. از ۱۸۷۷ تا ۱۸۹۲ در نیروی دریایی خدمت کرد. با مرگ برادرش دوک آو کلارنس[5] در سال اخیر، دومین جانشین تاج و تخت گردید. در ۱۸۹۳ با شاهزاده ماری آو تک[6]، نامزد برادر مرحوم خود، ازدواج کرد. سلطنت جورج پنجم از نظر رشد اقبال مردم عادی نسبت به پادشاه، قابل توجه است؛ دلیل این امر، سعادت آشکار زندگی خانوادگی، و ارتباط او با پیام‌های کریسمس بود که در اواخر عمر آنها را منتشر می‌کرد، دلیل دیگر این اقبال، مراقبت او در انجام کامل وظایفش به عنوان پادشاه قانونی بود. هنگامی که در امور سیاسی ـ بر سر قانون پارلمان در ۱۹۱۱، یا بحران ایرلند در ۱۹۱۴، یا انتصاب بالدوین به نخست وزیری در ۱۹۲۳، یا تشکیل دولت ملی در ۱۹۳۱ ـ درگیر شد، تنها به اشاره مشاوران قانونی خود، رفتار کرد. جرج پنجم

---

1. Manuel Azana
2. Largo Caballero
3. Juan Negrin
4. Sinderbund
5. Duke of Clarence
6. Princess Mary of Teck

دلبستگی ویژه‌ای به **امپراتوری هند** داشت و تنها امپراتور بریتانیا بود که به عنوان پادشاه از قلمرو خود بازدید کرد (نگاه کنید به دور بار دهلی). **جشن بیست و پنجمین سال**، در ۱۹۳۵، برای ابراز وفاداری به شاه و **ملکه ماری** بود.

جرج چهارم (۱۸۳۰ ـ ۱۷۶۲، نیابت سلطنت ۱۸۲۰ ـ ۱۸۱۱، پادشاهی از ۱۸۲۰). بزرگترین پسر **جرج سوم** که عادتاً با او روابط حسنه‌ای داشت و دلیل آن، معاشرت او با **ویگ‌های مخالف** از یک سو، و تساهل اخلاقی‌اش از سوی دیگر بود. در ۱۷۸۵ با خانم **فیتزهربرت**[1] ازدواج کرد و چون این خانم **کاتولیک** رومی بود، ازدواج آنها بی‌اعتبار، اعلام شد. ده سال بعد، با**کارولین برانسویک**[2] ازدواج کرد و اندکی پس از تولد تنها فرزندشان، **شاهزاده شارلوت**[3] (۱۸۱۷ ـ ۱۷۹۶) او را ترک گفت. در ۱۸۲۰، پادشاه تلاش ناموفقی برای طلاق کرد و این عمل وجهه او را به طور چشمگیری کاهش داد. اندیشه‌های سیاسی او به عنوان **نایب‌السلطنه** و پادشاه، علی‌رغم پیوستگی اولیه‌اش به **ویگ‌ها**، مخالف تمام اصلاحات بود، موافقت او با **آزادسازی کاتولیک** (ر.ک) تنها به این دلیل بود که احساس می‌کرد وزرایش استثنائاً ترسی از تهدید به کناره‌گیری ندارند؛ بهترین یادگارهای تاریخی او عبارت‌اند از**کلاه فرنگی در برایتون**[4] و طرح بزرگ‌نمایی شهر که در راستای آن، **جان نش**[5] موفق شد **بخش باختری لندن** را توسعه دهد.

جرج، دیوید لوید. نگاه کنید به لوید جورج.

جرج ششم (۱۹۵۲ ـ ۱۸۹۵؛ **پادشاهی** ۵۲ ـ ۱۹۳۶؛ **امپراتوری هند** ۴۷ ـ ۱۹۳۶). دومین پسر **جرج پنجم**. پس از کناره‌گیری برادرش (ر.ک)، **ادوارد هشتم**، بر تخت سلطنت جلوس کرد. از ۱۹۰۹ تا ۱۹۱۶ در نیروی دریایی خدمت می‌کرد و در ژوتلند جنگ کرده بود؛ مدت سه سال در **نیروی هوایی** خدمت کرد و یک سال در **کمبریج** به سر برد، در ۱۹۲۳ به عنوان

1. Fitzherbert
2. Caroline of Bruswick
3. Caroline of Bruswick
4. Brighton
5. John Nash

دوکِ یورک[1] با لیدی الیزابت بوس ـ لیون[2] ازدواج کرد. به بهبود رفاه اجتماعی، به ویژه برای جوانان همه طبقات، علاقه وافری داشت. در مقام پادشاه، حتی بیشتر از پدر خود در رأس امور سیاسی قرار گرفت. در ۱۹۳۹، به عنوان نخستین پادشاه بریتانیا از **ایالات متحدهٔ امریکا** دیدن کرد. در خلال سال‌های جنگ، تمایلات‌اش برای خدمت رسانی، احترام جهانیان را برانگیخت و این احترام به واسطهٔ شهامت او در غلبه بر ناتوانی‌های جسمی، بیشتر شد.

جرج هنری[3] (۹۷ ـ ۱۸۳۹). اقتصاد دان و اندیشمند سیاسی آمریکایی. **جرج** که در واقع تحصیلات شخصی کرده بود و در طول ساحل **اقیانوس اطلس** زمین‌هایی داشت، در دههٔ ۱۸۷۰ که در **سان فرانسیسکو** به روزنامه‌نگاری مشغول بود، نظریاتی درباره مالیات بندی ابراز داشت. اثر بزرگ او، پیشرفت و تهیدستی[4] (۱۸۷۹) تنها منبع برای مالیات بر درآمد اجاره زمین یا ارزش افزوده، که از نظر او به عنوان درآمد غیر سودمند برای جامعه، مردود بود، مورد تأیید قرار گرفت. در اوایل دههٔ ۱۸۸۰، جرج به عنوان خبرنگار روزنامه به **بریتانیا** آمد و بررسی ویژه‌ای دربارهٔ موضوع سرزمین **ایرلند** به عمل آورد و سخنران مشهوری شد. در مسائل سیاسی **امریکا**، نقشی بسیار کوچک ایفاء کرد. اما، شاید بیشتر از معاصران خود در اندیشه‌های سیاسی **بریتانیا** سهم داشت، زیرا، با وجود هیجان طبیعی ناشی از پیشرفت و تهیدستی، تکیه کلام‌های سادهٔ او به مراتب بیش از مجلدات سنگین **مارکس و انگلس**، سوسیالیسم **بریتانیا** را تحت تأثیر قرار داد. بسیاری از بنیانگذاران **انجمن فابیان** (ر.ک)، نخستین آشنایی خود با نظریه‌های سوسیالیستی را مرهون سخنرانی‌های **جرج** بودند.

جفرسن، تامس[5] (۱۸۲۶ ـ ۱۷۴۳). رئیس جمهور **ایالات متحدهٔ امریکا**. در **ویرجینیا** به دنیا آمد، درس حقوق خواند و نمایندگی کنگرهٔ قاره[6] را به عهده گرفت. **اعلامیهٔ استقلال**[7]

---

1. Duke of York
2. Lady Elizabeth Bowes - Lyon
3. Gearge, Henry
4. Progress and poverty
5. Jefferson, Thomas
6. Continental Congress
7. Declaration of Indenpendence

(۱۷۷۶) را پیش‌نویس کرد. درکنگره (۴ ـ ۱۷۸۳) مسئول تدارکات در **خشکی** (کـه بـعداً اساس سازمان ممالک را تشکیل داد) بود و شیوهٔ اعشاری پول را به‌وجود آورد. از ۱۷۸۵ تا ۱۷۸۹ در **پاریس** بود و مراحل نـخست انـقلاب را از نـزدیک مشـاهده کـرد و بـرای تـهیهٔ پیش‌نویس **اعلامیهٔ حقوق بشر** (ر.ک) با او مشورت شد. به عنوان نخستین وزیر کشور به **امریکا** بازگشت (سپتامبر ۱۷۸۹)، تا ۱۷۹۳ مشغول خدمت بود تا این کـه در اعـتراض بـه تمایلات تمرکزگرایانهٔ **هامیلتون** (ر.ک)، استعفا داد. در مقام **معاون ریـاست جـمهوری** در دوران **آدامز** (۱۸۰۱ ـ ۱۷۹۷) همچنان به موضوع تفویض اصـرار داشت، حـتی در ۱۷۹۸ پیشنهاد کرد که هر ایالتی حق الغاء قـانون فـدرال را داشـته بـاشد. در **انـتخابات ریـاست جــمهوری** در ۱۸۰۰، بـا پـیوستن بـه آرون بـور[1]، تـنها در سـایهٔ حـمایت **هـامیلتون** از **مجلس نمایندگان**، توانست زمینه دسترسی به این مقام را فـراهـم آورد. از ۱۸۰۱ تـا ۱۸۰۹ رئیس جمهور بود؛ **دولت‌های** او به واسطهٔ اقتصاد داخـلی، **خـرید لوئـیزیانا**[2]، و اقـدامـات نومیدانه برای حفظ بی‌طرفی **امریکا**، شهرت دارد. پس از کناره‌گیری، **دانشگاه ویرجـینیا** را تأسیس کرد (۱۸۱۹) و به حمایت از معماری نئوکلاسیک در سرتاسر **ایالات جنوبی** اقدام کرد.

جکســن، انــدرو[3] (۱۸۴۵ ـ ۱۷۶۷). رئـیس‌جمهور **ایــالات مــتحدهٔ امــریکا**. در **کارولینای‌جنوبی** به دنیا آمد، مدت کـوتاهی بـه **انـقلاب امـریکا** کـمک کـرد و از سـوی **بریتانیایی‌ها** به زندان افتاد. در میانهٔ ۱۷۸۸ و ۱۷۹۷ در **تنسی**[4] وکالت را تجربه کرد و در ۸ ـ ۱۷۹۷ در مقام **سناتور** خدمت کرد. در ۱۸۰۶ از زندگانی سیاسی کناره گرفت و دلیل این امر، شهرت تندخویی او به عنوان جنگجو از یک سو و رویارویی با پرزیدنت **جفرسون**[5] از سوی دیگـر بـود. در ژانـویهٔ ۱۸۱۵، پس از آن کـه تـقریباً در یک شب قشـون **بـریتانیایی** را در **نیوارلئان**[6] در **جنگ انگلستان ـ امریکا** (ر.ک) شکست داد به قهرمان ملی تبدیل شـد. در ۱۸۱۸ نیروهای حرفه‌ای را به فلوریدا کشانید و از ۱۸۲۱ تا ۱۸۲۳ بر آن‌جا حکومت کرد، در

---

1. Aaron Burr
2. Louisiana Purchase
3. Jackson. Andrew
4. Tennessee
5. Jefferson
6. New Orleans

۵ ـ ۱۸۲۳ به سنا بازگشت و در ۱۸۲۸ به ریاست جمهوری **ایالات متحدهٔ امریکا** برگزیده شد و در ۱۸۳۲ زمینهٔ انتخاب مجدد را فراهم آورد (در این هنگام از سوی **«حزب دموکرات»** تازه تأسیس، نامزد ریاست جمهوری شده بود). **جکسن** که از سوی عامه به «درخت گردوی پیر[1]» معروف شده بود، به عنوان قهرمان مرزهای جنگلی، نماد یک مرد معمولی در آمریکای نوین، قهرمان خشن در دفاع از حقوق ایالات در برابر فدرالیسم، مورد حمایت بود. دوران تصدی او با حملات به **بانک ایالات متحده** (برای باز پس‌گیری صندوق‌های پول فدرال)، رشد «شیوهٔ غارت» تشویقی، جنگ با **بومیان** و توسعه‌طلبی در **تگزاس**، و پافشاری برای پرداخت طلا و نقره مقابل بهای زمین به‌جای اسکناس به منظور رویارویی با تورم و سفته‌بازی در خرید و فروش زمین، شهرت دارد. پس از کناره‌گیری **جکسن** در ۱۸۳۶ **مارتین وان برن**[2] (۱۸۶۲ـ۱۷۸۲) نامزد مورد نظر **جکسن** هشتمین **رئیس جمهور** شد.

جمهوری اتریش[3]. با سرنگونی **امپراتور شارل**[4] (ر.ک)، حکومت جمهوری در **وین** (نوامبر ۱۹۱۸) تأسیس شد. در مارس ۱۹۱۹، مجلس مؤسسان (به ریاست **کارل رنر**[5] سوسیالیست ۱۹۵۱ ـ ۱۸۷۰) رأی داد که **اتریش** بخش جدایی‌ناپذیر کشور **آلمان** باشد، اما معاهدات صلح، اتحاد با **آلمان** را ممنوع ساخته بود، بنابراین، رأی مذکور از اعتبار افتاد و قانون اساسی جدید در اکتبر ۱۹۲۰، اتریش را به‌صورت فدراسیون طبق الگوی **سوئیس** درآورد. در فاصلهٔ دو جنگ، احساسات «اتریشی» در **جمهوری** به چشم نمی‌خورد؛ فعالان سیاسی در خارج از وین، اصولاً میهن‌پرست یا **پان ژرمن** یا از روی دلتنگی طرفدار **هابسبورگ**[6] بودند. **وینی‌ها** که یک چهارم جمعیت را تشکیل می‌دادند، در نتیجهٔ معاهدات صلح، فقر اقتصادی قابل توجهی را تحمل کردند. **وین** سوسیالیست شد، در حالی که ایالت‌ها بیشتر به کشیش‌گرایی روی آوردند: معمولاً برخوردهایی میان «ارتش‌های خصوصی»، **هیموهر**[7]

1. Old Hickory
2. Martin van Buren
3. Austrian Republic
4. Emperor Charles
5. Karl Renner
6. Habsburg
7. Heimwehr

(فاشیست) و **شوتزبوند**[1] (سوسیالیست) که رقیب هم بودند در می‌گرفت که سرانجام در ژوئیه ۱۹۲۷ به شورش‌هایی جدی در **وین** منجر شد. تمام اتریشی‌ها از **رکود اقتصادی ۲ ـ ۱۹۳۱** زیان دیدند و ورشکستگی یک بانک عمده، **کردیت آنستالت**[2]، (مه ۱۹۳۱) بر وخامت اوضاع افزود. در **نخست‌وزیری دلفوس** (ر.ک) جنگی کوچک روی داد که داخلی بود و به شکست سوسیالیست‌ها (فوریه ۱۹۳۴) و ترویج اساسنامه‌ای جدید انجامید که کاملاً فاشیستی بود. **نازی‌ها** در ژوئیه ۱۹۳۴ شورشی بی‌ثمر به راه انداختند که به قتل **دلفوس** منجر شد. جانشین او **کورت فن شوشنیگ**[3] (نخست‌وزیری از ژوئیه ۱۹۳۴ تا مارس ۱۹۳۸) بود که افزایش فشار **نازی‌ها** او را تضعیف کرد و این وضع به **آنشلوس** (ر.ک) در ۹ مارس ۱۹۳۸ منجر شد. از ۱۹۳۸ تا ۱۹۴۵، **اتریش** ایالتی از «**آلمان بزرگ**» محسوب می‌شد. پس از اشغال **متفقین** جمهوری دومی با توانایی بیشتر، تحت رهبری **کارل رنر** مجرب شکل گرفت. بنا به **معاهدهٔ دولت اتریش** در ۱۹۵۵، نیروهای اشغالگر، استقلال و بی‌طرفی **اتریش** را به رسمیت شناختند و تا پاییز آن سال، خاک **اتریش** را ترک گفتند.

جمهوری پرتغال[4]. در ۵ اکتبر ۱۹۱۰، سه روز پس از آن که شاه **مانوئل دوم** در پی قیام **لیسبون** ناچار به **لندن** گریخت، اعلام شد. احساسات جمهوری خواهی از آزردگی از زیاده‌روی‌های پادشاهی در نیم قرن پیش از آن، فقر شدید کارگران و از خصومت نسبت به سیاست مرتجعانهٔ **کلیسا** سرچشمه می‌گرفت. نظام تازه اقداماتی بر ضد کشیش‌گرایی به عمل آورد و قانون لیبرال را پذیرفت اما نتوانست اوضاع کارگران را سروسامان دهد و برای پایان دادن به خشونت به نظامیان متوسل شد. در اوائل دههٔ ۱۹۲۰ دولت دموکراتیک در نتیجهٔ فساد و بی‌کفایتی، انگشت‌نما شد: **پرتغال** کشوری فقیر و عقب‌مانده و با نرخ بالای بی‌سوادی به حساب می‌آمد. در ۱۹۲۶ دیکتاتوری نظامی شکل گرفت. در آوریل ۱۹۲۸ **آنتونیو الیویرا سالازار**[5] (متولد ۱۸۸۹) **وزیر مالیه** شد و در ۱۹۳۲ دیکتاتور کشور گردید و قانون اساسی فاشیستی در ۱۹۳۳، مقام او را تأیید کرد، که با اصلاحاتی، تا **جنگ جهانی دوم**، دوام آورد.[6]

---

1. Schutzbund　2. Credit Anstalt　3. Kurt von Schuschnigg
4. Portuguese, Republic　5. Antonio Oliviera Slazar

۶. دیکتارتوری **سالازار** حدود ۴۰ سال ادامه داشت. در ۱۵ فوریهٔ ۱۹۶۰ یکی از نویسندگان و نظامیان به نام **گالوائو** شورشی ←

جمهوری ترک[1]. اگر چه تا ۲۹ اکتبر ۱۹۲۳ رسماً اعلام نشده بود، اما **مصطفی کمال** (ر.ک) رهبر ملی‌گرا که به اتفاق آرا به **ریاست جمهوری دولت ایالتی**، که در ۲۳ آوریل ۱۹۲۰ در **آنکارا** شکل گرفته بود، برگزیده شده بود اقدامات ضمنی سختی با توسل به زور انجام داد. «**قانون اساسی**» مقرر می‌داشت که رئیس‌جمهور سرپرست اصلی ادارهٔ دولت باشد، این قانون در ژانویهٔ ۱۹۲۱ در **مجلس آنکارا** به تصویب رسیده بود. پس از بیرون راندن **یونانی‌ها** از **اسمیرنا** (ر.ک) و پایان دادن به بحران در **چاناک** (ر.ک)، **کمال** احساس کرد برای عملی ساختن تصمیمات **مجلس آنکارا** به اندازهٔ کافی قدرت دارد. **سلطانی** صوری در نوامبر ۱۹۲۲ رسماً لغو شد و **خلافت** (ریاست مذهبی **امپراتوری عثمانی**) در مارس ۱۹۲۴ منحل گردید. در آوریل ۱۹۲۴، **جمهوری ترک** به عنوان کشوری غیرروحانی تأسیس شد. **کمال** تا هنگام مرگ در ۱۹۳۸ **رئیس جمهور** بود.

جمهوری دوم فرانسه[2]. در ۲۵ فوریه ۱۸۴۸ اعلام شد و اسماً تا اعلام **امپراتوری دوم** در ۲ دسامبر ۱۸۵۲ دوام آورد. نهضتی که موجب سرنگونی **لوئی فیلیپ** (ر.ک) و اعادهٔ **جمهوری** شد، اساساً **پاریسی** بود، و چون ایالات نسبت به تغییر رژیم بی‌تفاوت بودند، حکومت به سرعت ویژگی‌های رادیکال خود را از دست داد. در ژوئن ۱۸۴۸ که «**کارگاه‌های ملی**» **لویی بلان** (ر.ک) با شکست روبه‌رو شد، در **پاریس** جنگ‌های شدید خیابانی به وقوع پیوست که در نتیجه طبقات ملاک در اختیار دولت قرار گرفت. سال بعد، در انتخابات **ریاست جمهوری**، **لوئی ناپلئون بناپارت** (بعداً **ناپلئون سوم**، ر.ک) با بیش از چهار میلیون رأی از آراءِ نزدیک‌ترین رقیب خود، در دسامبر قدرت را به دست گرفت و «**شاهزاده–رئیس جمهور**» نامیده شد. **قانون اساسی جمهوری**، دوران **ریاست جمهوری**، را به چهار سال محدود کرد؛ **لوئی ناپلئون** تقریباً پس از شکست در تحصیل قانونی مدت بیشتر برای این دوره، در ۲ دسامبر ۱۸۵۲ کودتا کرد و زمینهٔ قانون جدیدی را فراهم آورد که دورهٔ **ریاست جمهوری** را

→

بر ضد **سالازار** به راه انداخت اما موفقیتی به‌دست نیاورد. **سالازار** در ۱۹۶۸ پس از یک سکته، برکنار شد و در ۱۹۷۰ درگذشت ـ م.

1. Turkish Republic

2. Second Republic of France.

به ده سال افزایش می‌داد. این وضع چندان دوام نیاورد؛ در پایان ۱۸۵۲ پیشنهاد شد که شاهزاده ـ رئیس جمهور وارث امپراتوری باشد و به آراءِ عمومی گذاشته شد، تقریباً هشت میلیون نفر رأی مثبت دادند و تنها یک چهارم میلیون رأی مخالف دریافت شد.

جمهوری سوم[1]. نظام حکومتی فرانسه در میانهٔ ۴ سپتامبر ۱۸۷۰ و ژوئیه ۱۹۴۰، در پی دستگیری **ناپلئون سوم** در سدان، آغاز و با فروپاشی تعهدات **پتن** در برابر قدرت‌های خودکامه در ویشی (ر.ک) پایان یافت. **جمهوری سوم** از ۱۸۷۱ - ۱۸۷۹ تحت سلطهٔ سلطنت طلبان سرّی نظیر **تی‌یر** (ر.ک) و **ماکماهون** (ر.ک) قرار داشت. جمهوری خواهان میانه رو (یعنی گامبتا، ر.ک، و فری، ر.ک) در دههٔ ۱۸۸۰ حوادثی را رقم زدند که با مخالفت گروه‌های خودکامه به رهبری **بولانژه** (ر.ک) روبه‌رو شدند و در نتیجهٔ برخی از رسوایی‌ها که جدی‌ترین آن‌ها بر سر **پاناما** (ر.ک) بود، اعتبار خود را از دست دادند. **قضیّه دریفوس** (ر.ک) به **رادیکال‌ها** امکان داد در اوایل قرن [بیستم] چند دولت تشکیل دهند، اما پس از ۱۹۰۵ به دلیل برخورد با **سوسیالیست‌ها**، قدرت آن‌ها کاهش یافت. **جمهوری** تقریباً در **جنگ جهانی اول** دوام آورد و **کلمانسو** را رهبر طبیعی خویش یافت. بی‌مسئولیتی‌های سال‌های جنگ به تعدد دسته بندی و تأسیس دولت‌های مستعجل انجامید. در میانهٔ پیروزی در ۱۹۱۸ و شکست در ژوئیهٔ ۱۹۴۰، چهل دولت، به رهبری ۲۰ **نخست وزیر** مختلف بر سرکار آمد. **جمهوری سوم**، قانوناً تا تأسیس **جمهوری چهارم** در ۱۹۴۶ (که تا هنگام لغو آن در ۱۹۵۸ بسیاری از ماهیت‌های جمهوری سوم را در برداشت) ظاهراً جاری تلقی می‌شد.

جمهوری وایمار[2]. نامی که عموماً به **جمهوری فدرال آلمان** از ۱۹۱۸ - ۱۹۳۳، اطلاق شده است. در فوریه ۱۹۱۹ **مجلس مؤسسان ملی** در وایمار تشکیل شد، این شهر در کنار رود الب قرار داشت و دارای شیوهٔ لیبرالی بود، تا آن‌جا که خطر مداخله نظامی گرایان یا کمونیست‌ها در **برلین** را رفع کرد. قانون اساسی برای برقراری مقام ریاست جمهوری هفت ساله، یک حکومت دارای دو مجلس سنا و شورا، و نمایندگان متناسب تهیه کرد و حقوق فدرال را که در

1. Third Republic. 2. Weimar Republic.

۳۱ ژوئیه ۱۹۱۹ مورد تصویب قرار گرفت، اعمال کرد، **مجلس ملی** تا بهار ۱۹۲۰ در وایمار باقی ماند و پس از آن به برلین انتقال یافت.

نخستین رئیس **جمهور**، فردریک ابرت[1]، که از فوریه ۱۹۱۹ تا هنگام مرگ در فوریه ۱۹۲۵ در این مقام باقی بود سوسیالیست میانه‌رو به حساب می‌آمد و درصدد بود تا **جمهوری** را براساس بنیان دموکراتیک **قانون اساسی** سازمان دهد. جانشین او، **فیلدمارشال فن هیندنبورگ** (ر.ک) ملی گرا بود، و قلباً، سر سپردهٔ پادشاهی به حساب می‌آمد.

جمهوری از همان آغاز با مشکلات اقتصادی روبه‌رو شد، زیرا محدودیت‌های ایام جنگ که از تحمیل **جبران خسارات** (ر.ک) توسط متفقین، ناشی شده بود، ادامه داشت. در ۳-۱۹۲۲ پس از یک دورهٔ بهبودی، اضمحلال مالی دیگر آغاز شد که دلیل آن تا حدودی سیاست اقتصادی دولت بود اما نقش اصلی را وام‌های خارجی و «**طرح داوس**» (ر.ک) داشت. رکورد مالی **امریکا** در ۱۹۲۹ که هجده ماه بعد شکست بانک مرکزی اروپا (مؤسسهٔ اعتباری[2] **اتریش**) را به دنبال آورد بر شدت بحران‌های اقتصادی و بی‌کاری همگانی (پنج میلیون در دسامبر ۱۹۳۱) افزود. فجایع اقتصادی، توازن سیاسی را از بین برد و این وضعیت از ۱۹۲۴ - ۱۹۲۹، که به «**عصر استرسمان**» (ر.ک) معروف شد، ادامه یافت. انتخابات ۱۹۳۰ حاکی از ظهور یک **حزب ناسیونال سوسیالیست** (نازی)، به رهبری هیتلر، بود که ۱۰۹ کرسی پارلمان را به دست آورد، این تعداد قبلاً ۱۲ کرسی بود. این شیوهٔ سیاسی تا دو سال بعد دوام آورد و در انتخابات ژوئیه ۱۹۳۲ **نازی‌ها** بزرگترین حزب منفرد، با ۲۳۰ کرسی شدند. برنامهٔ **نازی‌ها** مبتنی بر تمرکزگرایی نیرومند ملی، با فدرالیسم وایمار مخالف بود، با **سامی‌گرایی** (ر.ک) خصومت می‌ورزید، و یک سیاست خارجی شدید برای جلب توجه حوزه‌های انتخابیه که احزاب دموکراتیک از آن غفلت کرده بودند و از جایگزینی کمونیسم می‌ترسیدند، در نظر داشت. دشمنی **نازی‌ها** با سوسیالیسم موجب شد که علاقمندان به سرمایه‌داری نیرومند، از حزب آن‌ها پشتیبانی کنند، در حالی که **نازی‌ها** با اعلام بی‌اعتباری **معاهدهٔ ورسای** (ر.ک) زمینهٔ جذب گروه‌های ملی‌گرا را که اصولاً **مجلس وایمار** را به دلیل پذیرش **معاهده** نبخشیده بودند، فراهم آورد. با وجود این، علی رغم تصمیم حوزهٔ انتخابیه، **هیندنبورگ** درصدد جلوگیری از

---

1. Friedrich Ebert.
2. Credit Anstalt.

قدرت حزبی بود که به طور کاملاً روشن با نظام وایمار مخالفت می‌کرد. تلاش برای ادارهٔ **آلمان** با ائتلاف‌های ظریف متعادل به جایی نرسید و در ژانویه ۱۹۳۳ **هیتلر** جای **صدراعظم** را گرفت. در کمتر از دو ماه بعد (۲۳ مارس) با تصویب یک قانون **توانمندسازی**، از اجرای قانون اساسی **وایمار** جلوگیری کرد.

جنبش اتحادیهٔ کارگری.[1] نخستین اتحادیه‌های کارگری در جهان معاصر، در پایان سدهٔ هجدهم، در صنایع بافندگی **بریتانیا** شکل گرفت. اقدامات بازدارنده در خلال جنگ‌های با **فرانسه** (به ویژه **قوانین اتحاد**، ر.ک) جنبش را تا ۱۸۲۵ زیرزمینی کرد تا این که در این سال جنبش قانونی اعلام شد. اتحادیه‌های نیمهٔ قرن [نوزدهم] تنها بخش کوچکی از صنعتگران را در برمی‌گرفت؛ در ۱۸۳۳ تلاش برای سازمان دادن **اتحادیه‌های کارگری بزرگ ملی** با شکست روبه‌رو شد. **جامعهٔ متحد مهندسان**[2] که در ۱۸۵۱ شکل گرفت، نخستین سازمان وسیع به حساب می‌آمد، اما بیشتر از کشمکش‌های اتحادیه، به منافع اجتماعی توجه داشت. **شورای اتحادیه‌های لندن**[3] که در ۱۸۶۰ به وجود آمده بود، طرز تفکر مشابهی داشت. در دعوای قضایی بر ضد شرایط «**جامعهٔ دوستانهٔ**» اتحادیه‌های کارگری، تصمیم‌گیری شد، و این تصمیم به واسطهٔ **قانون دولت گلادستون** در ۱۸۷۱، وضعیت قانونی اتحادیه‌ها را تغییر داد. در همان سال **قانون اصلاحیهٔ قوانین جزایی** با جلوگیری از تعیین افرادی به منظور بازداشتن کارگران از انجام کار در مواقع اعتصاب، خشم اعضاء اتحادیه‌ها را برانگیخت. **دولت دیسرائیلی** دو قانون به نفع اتحادیه‌ها وضع کرد (هر دو در ۱۸۷۵): **قانون اصلاحیهٔ قوانین جزایی** باید لغو می‌شد، بدین ترتیب، افراد بازدارنده کارگران از انجام کار در مواقع اعتصاب در کار خود مجاز می‌گردیدند؛ تعهدات مقاطعه‌ای مستخدمان و کارگران مرد شکل روشنی به خود می‌گرفت. اتحادیه‌های کارگری در بیست سال بعدی به سرعت رشد کرد که بخشی از دلیل آن افزایش اعتبار **کنگره‌اتحادیه‌های‌کارگری** بود که در ۱۸۶۸ **منچستری‌ها**[4] تأسیس کرده بودند. نخستین اعتصاب بزرگ کارگران غیرماهر در ۱۸۸۹ در باراندازهای **لندن** شکل

1. Trade Union Movement.
2. Amalgamated Society of Engineers
3. London Trades Council
4. Mancunians

گرفت؛ رهبران این اعتصاب، **بن تیلت**[1]، **ویل ترن**[2]، **تام مان**[3] و **جان برنز** (ر.ک) بودند. **قضیّه تف ویل** (ر.ک) در ۱۹۰۱ ضرورت قانون‌گذاری بیشتر را نشان داد (که به **قانون منازعات اتحادیه‌ها** در ۱۹۰۶ منجر شد) و تقاضای تعیین نمایندگان مستقل پارلمانی برای طبقات کارگر را ایجاد کرد (نگاه کنید به **حزب کارگر**). در ۱۹۰۹ **قانون لردها**، حق یک مستخدم راه‌آهن، دابلیو، وی.اسبرن[4] را در جلوگیری از اتحادیهٔ خود برای حمایت مالی از حزب سیاسی به رسمیت شناخت. **قانون پارلمان** در ۱۹۱۳ این محدودیت را برداشت، اگر چه اعضاء، شخصاً مختار شدند «مالیات سیاسی» بپردازند یا نپردازند. در ۱۴ـ ۱۹۱۱ اعتصاب بزرگی رخ داد که تا حدودی تحت تأثیر **سندیکالیسم** (ر.ک) قرار داشت. همبستگی اتحادیه‌ها، هم در این سال‌ها، و هم بلافاصله پس از جنگ، قدرت چانه‌زنی آن‌ها را بیشتر کرد. در ۱۹۱۴ شاغلان راه‌آهن، کارکنان معادن، و کارگران بخش حمل‌ونقل، به منظور اقدام مشترک، یک **«اتحاد مثلث»** تشکیل دادند؛ این همبستگی همچنان ادامه یافت تا این که اعضای اتحادیه در ۱۹۲۱ نتوانستند از معدنچیان حمایت کنند. اتحادیه‌گرایی در بریتانیا در میانهٔ جنگ‌ها، بر سر **اعتصاب عمومی** (ر.ک) و بعداً بر سر **قانون منازعات اتحادیه‌ها**، دچار سرخوردگی شد. اتحادیه‌ها تحت تأثیر **ارنست بوین** (ر.ک) دوباره بیشتر قدرت خود را به دست آوردند و احساس مسئولیت مشترک آن‌ها فزونی گرفت. شمار اعضاء اتحادیه‌ها از یک و نیم میلیون در ۱۸۹۵ به نه و نیم میلیون نفر در شصت سال بعد، افزایش یافت.

تا ظهور هیتلر، **آلمان** در تقویت شیوهٔ اتحادیه‌کاگری تالی بریتانیا به حساب می‌آمد. از ۱۸۸۱، اتحادیه‌ها مورد تأیید قرار گرفتند و در ۱۸۹۱ و ۱۸۹۹ با وضع قوانین بیش‌تر، اوضاع آن‌ها بهتر شد. عضویت در اتحادیه‌ها از اندکی بیش از یک چهارم میلیون در ۱۸۹۰ به بیش از سه و نیم میلیون در ۱۹۱۴ افزایش یافت. در **فرانسه**، اتحادیه‌ها در اوایل دههٔ ۱۸۳۰ به طور غیرقانونی سازمان یافتند و در ۱۸۶۴ با اقدام مشترک شاخه‌های صنعتی، از تحت تعقیب قرار گرفتن رهایی پیدا کردند و در ۱۸۸۴ رسماً مورد تأیید قرار گرفتند. **سندیکالیسم**، به ویژه در ۱۸۹۵ تا ۱۹۱۰ نیرومند بود. نخستین انجمن‌های کارگری در **ایالات متحدهٔ امریکا**

---

1. Ben Tillett
2. Will Thorn
3. Tam Mann
4. W.V. Osborne

در اواخر دهۀ ۱۸۲۰ رو به گسترش نهاد. در ۱۸۹۶ اتحادیۀ کل، «شوالیه‌های کارگر[1]»، نابهنگام شکل گرفت. فدراسیون کارگران آمریکا[2] که اتحادیه‌های صنعتگران کانادا و ایالات متحدۀ امریکا را در برمی‌گرفت، توسط مهاجر یهودی هلند، ساموئل گمپرس[3] در ۱۸۸۱ تأسیس شد. این فدراسیون، از آن زمان تاکنون به طور ثابت، علی‌رغم تجزیه‌ای که در ۱۹۳۵ موجب تأسیس جناح سی. آی. او (کنگره سازمان‌های صنعتی) شد، اتحادیه‌گرایی امریکا را هدایت کرده است، جناح مذکور در ۱۹۵۵ دوباره با فدراسیون کارگران امریکا متحد شد. در روسیّه تزاری، اتحادیه‌های کارگری غیرقانونی به حساب می‌آمد، اما در اواخر دهۀ ۱۸۹۰ به‌طور ویرانگرانه‌ای سازمان یافت؛ تلاش دولت برای تأسیس اتحادیه‌ها زیر نظارت پلیس در ۱۹۰۲، مورد بهره‌برداری رهبران سوسیالیست برای نیل به مقاصد خود قرار گرفت. پس از انقلاب، کارگران ناچار به اتحادیه‌های مخصوص به خود پیوستند؛ آن‌ها حق اعتصاب را از دست دادند. اتحادیه‌گرایی در مشترک المنافع بریتانیا، نیرومندترین حرکت در استرالیا، به‌ویژه نیوساوت ویلز را به‌وجود آورده بود. نخستین کنگرۀ اتحادیه‌های کارگری استرالیا در اوایل ۱۸۷۹ شکل گرفت.

شماری از سازمان‌های بین‌المللی روابط ویژه‌ای با فعالیت‌های اتحادیه کارگری داشته‌اند که فدراسیون بین‌المللی اتحادیه‌های کارگری (۴۵ ـ ۱۹۰۱) نخستین این سازمان‌ها به حساب می‌آید.

جنبش انجیلی[4]. نام گروهی در کلیسای انگلیس در نیمۀ سدۀ هجدهم که در برابر بی‌عاطفگی روحانیون انگلیسی به پا خاسته و بر اهمیت جدیت اخلاقی تأکید داشتند و ایمان را موجب رستگاری می‌دانستند. هنگامی که یکی از رهبران جنبش یعنی عالی جناب چارلز سیمئون[5]، نایب اعظم تثلیث مقدس[6] از ۱۷۸۳ تا ۱۸۳۶ هدایت آن را به‌عهده گرفت، این جنبش در کمبریج نیروی زیادی یافت. سیمئون و پیروانش به تأسیس انجمن مبلغان کلیسا[7]

---

1. Knights of Labour
2. The American federation of Labour
3. Samuel Gompers
4. Evangelical Movement
5. Reverend Charles Simeon (شمعون).ـم.
6. Vicar of Holy Trinity
7. Church Missionary Society

در ۱۷۹۷ و نفوذ فرقهٔ **کلافام** (ر. ک) کمک کردند. حامی بعدی **جنبش**، **لردشفتسبوری**[1] (ر. ک) بود که تا لحظهٔ مرگ در ۱۸۸۵، سنن نوع دوستی جنبش را ترویج کرد.

جنبش فرانسه[2]. جناح راست جنبش در فرانسه، **شارل موراس**[3] (۱۹۵۲ ـ ۱۸۶۸) در ۱۸۹۹ آن را بنیان گذاشت. از ۱۹۰۸ حامیان زیادی را از طریق روزنامه‌ای (به همین نام) که سردبیری آن را رساله‌نویس برجستهٔ پرخاشگر، **لئون دودت**[4] به‌عهده داشت، جذب کرد. **موراس**، اگرچه شخصاً آزاداندیش بود، **کاتولیک‌گرایی** را برای فرانسه لازم می‌دانست و به نهادهای دموکراتیک **جمهوری** سوم به چشم مفسد و منحط می‌نگریست. **جنبش**، مخالفان شکست خورده **دریفوس** (ر. ک) را دوباره جمع‌آوری کرد؛ این **جنبش**، خیال‌پرداز و ملی‌گرا بود. در فاصلهٔ ۱۱ ـ ۱۹۰۶ و ۴ـ ۱۹۳۳، **جنبش** نفوذ بسیار زیادی داشت. گروه پاپ‌ها به جنبه‌های ملی‌گرایانهٔ **جنبش** اعتماد نداشتند زیرا در فترت میان دو جنگ، این جنبه به سختی از **فاشیسم** قابل تشخیص بود. در ۱۹۲۹ **پاپ پیوس یازدهم**[5] در صدد برآمد از همکاری **کاتولیک‌های** رومی در **جنبش** جلوگیری کند، اما برخی از اعضای قدیم‌تر مقامات روحانی فرانسه با او مخالفت کردند. سرانجام **جنبش** فرانسه نفوذ فوق‌العاده‌ای در **حکومت ویشی** (ر. ک) به دست آورد. خود **جنبش** اگرچه با آزادسازی **فرانسه** در ۱۹۴۴ از هم فرو پاشید و روزنامه‌اش توقیف شد، اما شیوه‌های آن تا مدت‌ها ماندگار شد. خود **موراس** که در اوایل سدهٔ [بیستم] شدیداً ضد **آلمانی** بود، در ۱۹۵۴ به همکاری با آن کشور متهم شد و در زندان جان سپرد.

جنگ آفریقای جنوبی. نگاه کنید به جنگ‌های بوئر.

جنگ اتحادیهٔ اول[6] (۷ ـ ۱۷۹۲). **اتریش و پروس** در فوریه ۱۷۹۲ نخستین اتحادیه را بر ضد فرانسهٔ انقلابی به وجود آوردند، فرانسه در آوریل اعلان جنگ داد. **ساردینی ـ پیه‌مونت**

---

1. Lord Shaftesbury
2. Action Françaiss
3. Chrles Mauras
4. Léon Daudet
5. Pape pius XI
6. War of the First Coalition

(۱۷۹۲)، بریتانیا، **هلند**، **اسپانیا** (۱۷۹۳)، **ناپل**، و **ایالات پاپی** به **متفقین** اولیه پیوستند. در پاییز ۱۷۹۲، سربازان پروس به عمق فرانسه نفوذ کردند. اما به عقب رانده شدند و **هلند** در ۵ ـ ۱۷۹۴ به تصرف درآمد. در مارس ۱۷۹۵، پروس جداگانه صلح کرد، اسپانیا در ژوئن از آن کشور پیروی نمود. پیه‌مونت، **ناپل**، و **ایالت پاپی** در ۱۷۹۶ مورد تاخت و تاز قرار گرفت. **عملیات نظامی بناپارت در ایتالیا** در ۷ ـ ۱۷۹۶، **اتریشی‌ها** را در اکتبر ۱۷۹۷ به پذیرش **معاهدهٔ کامپو فورمیو** مجبور کرد، و تنها بریتانیا به جنگ ادامه داد.

جنگ اتحادیه دوم (۱۸۰۱ ـ ۱۷۹۸). آغاز اتحادیه، کار پیت بود. بریتانیا، روسیّه، **اتریش**، **ناپل**، **پرتغال**، و **ترکیّه** در دسامبر ۱۷۹۸، اقدامات خود را بر ضد فرانسه هماهنگ کردند. با حضور **بناپارت** در **مصر** و از هم پاشی **هیأت مدیره**، **متفقین** به موفقیت‌های سریعی در **ایتالیا** دست یافتند، اما منازعات میان روس‌ها و **اتریشی‌ها** موجب شد که روسیّه در اکتبر ۱۷۹۹، از اتحادیه خارج شود. بناپارت در ۱۸۰۰ بر ضد **اتریشی‌ها** موضع گرفت و آن‌ها را در **مارنگو**[1] و **هوهنلیندن**[2] شکست داد و مجبورشان کرد که در فوریهٔ ۱۸۰۱ **معاهدهٔ لونویل**[3] را بپذیرند. **ترک‌ها** قبلاً در ژانویه ۱۸۰۰ صلح را پذیرفته بودند، و **پرتغالی‌ها** در سپتامبر ۱۸۰۱، از اسپانیا (متحد فرانسه) شکست خوردند. بریتانیا تا انعقاد **معاهدهٔ آمین** (ر.ک) در ۱۸۰۲ به جنگ ادامه دادند.

جنگ اتحادیه سوم (۷ ـ ۱۸۰۵). در آوریل ۱۸۰۵، مذاکرات پیت برای اتحاد با روسیّه شروع شد و در اوت به **اتریش** کشیده شد. **اتریشی‌ها** در دسامبر در استرلیتز (ر.ک) شکست خوردند و در پرسبورگ صلح کردند. پروس در تابستان ۱۸۰۶ وارد اتحادیه شد، اما در ینا و **اورشتاد**[4] شکست خورد و ناچار صلح را پذیرفت. روس‌ها تا ژوئیه ۱۸۰۷ به مقاومت ادامه دادند تا این که در **تیلسیت** (ر.ک) با **ناپلئون** متحد شدند. بریتانیا با کسب پیروزی در **ترافالگار** (ر.ک)، به جنگ ادامه داد.

---

1. Marengo
2. Hohenlinden
3. Lunéville
4. Auerstadt

جنگ اتحادیه چهارم (۱۴ ـ ۱۸۱۳). مصیبت فرانسه در روسیّه در ۱۸۱۲ و تغییر جهت پروس در فوریهٔ ۱۸۱۳ کاسلری را واداشت به کشورهایی که در برابر ناپلئون مقاومت می‌کردند پیشنهاد کمک مالی بکند. سیاست کاسلری به ایجاد رسمی اتحادیه چهارم با توافق میان روس‌ها و پروس‌ها در ژوئن ۱۸۱۳ منجر شد که مورد توافق سوئد (که از مارس کمک مالی از بریتانیا می‌گرفت) قرار گرفت. اتریشی‌ها در اوت، باواریا در اکتبر، و ورتمبرگ و ساکسونی در خلال نبرد لایپزیگ (ر.ک) به اتحادیه پیوستند. متحدان در ۳۱ مارس ۱۸۱۴ وارد پاریس شدند، در ۱۱ آوریل زمینهٔ کناره‌گیری ناپلئون را فراهم آوردند و در ۳۰ مه در پاریس، صلح مقدماتی با فرانسه برقرار کردند.

جنگ اسلیونیتزا[1] (۱۹ ـ ۱۶ نوامبر ۱۸۸۵). در پی یکی‌سازی بلغارستان (ر.ک)، میلان ابرنویچ[2] پادشاه صربستان (که تحت سلطهٔ اتریش بود) تقاضای جبران خسارات به صورت ارضی کرد و چون درخواستش اجابت نشد، به جنگ با بلغارستان پرداخت (نوامبر ۱۸۸۵). در میان شگفتی همگان، بلغارها در اسلیونیتزا، صرب‌ها را تارومار کردند. تنها اتمام حجت اتریش ـ مجارستان به بلغارستان مبنی بر عقب کشیدن نیروهایش موجب نجات صربستان از فاجعهٔ کامل شد. اگر چه معاهدهٔ صلح در مارس ۱۸۸۶ صرفاً اوضاع قبل از جنگ را اعاده کرد، اما اثرات سیاسی جنگ چشم‌گیر بود، زیرا موجبات تقویت احساسات ملی بلغارها را فراهم آورد و در همان حال نیکبختی صربستان به حضیض خود رسید. (این جنگ دستمایهٔ برناردشاو در تألیف اسلحه و انسان[3] شد.)

جنگ ایلو[4] (۹ ـ ۸ فوریه ۱۸۰۷). جنگی بی‌نتیجه در شرق پروس. ناپلئون با نیرویی ۶۰,۰۰۰ نفری بر ۸۰/۰۰۰ روسی و پروسی به فرماندهی بنیگسن حمله برد؛ طرفین حدود ۲۰,۰۰۰ کشته دادند، اما روس‌ها توانستند با نظم و ترتیب عقب‌نشینی کنند. یک جناح از ارتش

---

1. Slivnitza
2. Milan Obernović
3. Arms and the Man
4. Eylau, Battle of

فرانسه، لشکر اوگریو[1]، به هم خورد و تقریباً تارومار شد. ایلو اگرچه از نظر فنی پیروزی ناپلئون را دربرداشت، اما به مدت هشت سال اعتبار نیروی زمینی فرانسه را به بدترین شکل خدشه‌دار کرد. بنیگسن سرانجام در ژوئن همان سال در فریدلند[2] شکست خورد.

جنگ بارودینو[3] (۷ سپتامبر ۱۸۱۲). جنگ سختی که میان ناپلئون و روس‌ها به فرماندهی کوتوزوف[4] در بیرون مسکو درگرفت و هر دو طرف تلفات سنگینی را متحمل شدند. کوتوزوف اگرچه نیمی از سربازان خود را از دست داد و مجبور به ترک شهر شد، اما روس‌ها منهزم نشدند و در خلال یک ماه وقفه، پیش از عقب‌نشینی از مسکو (ر.ک)، نیروهای خود را دوباره سازماندهی کردند.

جنگ بالاکلاوا[5] (۲۵ اکتبر ۱۸۵۴). یکی از میادین جنگ کریمه (ر.ک). روس‌ها می‌خواستند پایگاه انگلیسی‌ها را در بالاکلاوا تصرف کنند، اما از فوج هایلند[6] و تیپ سنگین اسلحهٔ[7] سواره شکست خوردند. با بروز اختلاف نظر میان فرماندهان بریتانیایی که منجر به خودنمایی شد، بدون ضروت نظامی، تیپ سبک اسلحه به لردکاردیگان[8] سپرده شد. فرماندهٔ نیروی بریتانیا، لرد راگلان[9]، به لرد لوکان[10]، فرماندهٔ منطقه‌ای سواره نظام دستور داد برای پس گرفتن سلاح‌های ساخت بریتانیا که روس‌ها از ترک‌ها گرفته بودند، نیروهای خود را به جلو ببرد. لوکان که منظور او را درست نفهمیده بود با گماشتهٔ راگلان همراه شد و تیپ سبک اسلحهٔ کاردیگان را فرستاد تا مراکز اصلی روس‌ها را در بالای دره بگیرند و از پس گرفتن سلاح‌ها سخنی نگفت. مواضع روس‌ها تصرف گردید، اما یک سوم افراد تیپ کشته یا زخمی شدند. تنیسون[11] دلیری تیپ سبک اسلحه را با شعر خود جاودانه کرد.

---

1. Augereau
2. Friedland
3. Borodino, Battle of
4. Kutuzov
5. Balaklava, Batlle of
6. Highland
7. Heavy Brigade
8. Lord Cardigan
9. Lord Raglan
10. Lord Lucan
11. Tennyson

جنگ بریتانیا[1]. درگیری میان نیروی هوایی سلطنتی[2] و نیروی هوایی[3] آلمان در آسمان بریتانیا در ۱۰ ژوئیه و ۳۱ اکتبر ۱۹۴۰. آلمانی‌ها با نیروی اصلی متشکل از ۱,۳۵۰ بمب‌افکن و ۱,۲۰۰ جنگنده، ابتدا مراکز کشتی‌رانی و سپس میادین هوایی و سرانجام شهرها را به شدت مورد حمله قرار دادند. تمامی عملیات مقدمه‌ای بر تهاجم بود. دفاع عمدهٔ هوایی با عنوان «تندباد دریایی» و «آتشباری» جنگنده‌ها که میانگین آنها، سه به یک در برابر مهاجمین بود، آغاز شد. اوج جنگ در ۱۵ سپتامبر روی داد که طی آن ۵۶ هواپیمای آلمانی (گزارشات مبهمی که منشأ آن بریتانیایی است، ۱۸۵ هواپیما ثبت کرده) منهدم شد. پس از آن که حملات هوایی متوقف شد، آلمان روش‌های خود را تغییر داد و به بمباران کور شهرهای بزرگ، به ویژه لندن، روی آورد و بیشترین حملات را در شب انجام می‌داد. در مدت دوازده هفته جنگ، ۱,۷۳۳ هواپیمای آلمانی و ۹۱۵ جنگندهٔ بریتانیایی منهدم شد.

جنگ بی‌لی.[4] در بهار ۱۸۰۸، اسپانیایی‌ها بر ضد سلطه فرانسه شوریدند. ناپلئون که از وسعت شورش در استان‌های اسپانیا آگاه بود به ژنرال دوپون[5] فرمان داد که با دو لشکر از مادرید به سوی جنوب حرکت کند و در کادیتز[6] نظم را دوباره برقرار کند. دوپونت در دام ۳۰,۰۰۰ نیروی منظم (و پشتیبانی نیروهای نامنظم) اسپانیایی به فرماندهی کاستانو[7] در بی‌لی گرفتار شد (۲۰ ژوئیه ۱۸۰۸). فرانسوی‌ها به ناچار تسلیم شدند. ناپلئون اگرچه در لشکرکشی‌های پیشین توانسته بود در جنگ شبه جزیره[8] (ر.ک) بخش اعظم قدرت خود را بازیابد، اما هرگز نتوانست اعتبار از دست رفتهٔ سپاهیانش در بی‌لی را بهبود بخشد. یک قیام ملی به افسانهٔ شکست‌ناپذیری فرانسه پایان داد.

جنگ تاننبرگ[9] (۳۰-۲۶ اوت ۱۹۱۴). در نیمهٔ اوت ۱۹۱۴ روس‌ها دو لشکر به فرماندهی ژنرال رننکامف[10] و سامسنف[11] به شرق پروس فرستادند. سرهنگ (بعداً ژنرال) ماکس هوفمان[12]، پس از عقب‌نشینی اولیه آلمانی‌ها، طرح محاصرهٔ روس‌ها را تهیه کرد و به دو

---

1. Britain, Battle of
2. R. A. F [م.- Royal Air Forcey]
3. Luft Waffe
4. Baylen, Battle of
5. Dupon
6. Cadiz
7. Castanos
8. peninsular war
9. Tannenberg, Battle of
10. Rennenkampf
11. Samsonov
12. Max Hoffman

فرمانده، ژنرال **لودندرف** (ر.ک) و **هیندنبورگ** (ر.ک) مأموریت داد که سریعاً جلوی پیشروی **روس‌ها** را بگیرند. طرح **هوفمان** به اعتقاد او کینه شخصی شدیدی میان فرماندهان روسی ایجاد می‌کرد، و تصور می‌نمود که لشکر **سامسنف** اگر در **تاننبرگ** تسلیم شود، **رننکامف** برای تقویت او نخواهد توانست کاری انجام دهد. به این ترتیب امکان تجمع سربازان **آلمانی** در تاننبرگ فراهم آمد و آن‌ها بیش از ۱۰۰،۰۰۰ روسی را به اسارت گرفتند. سپس **آلمانی‌ها** به سوی ارتش رننکامف برگشتند که در «**نبرد دریاچه‌های میسوری**» آنها را در تنگنا قرار دادند (۱۵ـ۶ سپتامبر ۱۹۱۴) و **آلمانی‌ها** بیش از ۱۵۰.۰۰۰ نفر را اسیر کردند. روس‌**ها** در خلال **جنگ جهانی اول** دیگر نتوانستند زمینهٔ هجوم به خاک آلمان را فراهم کنند.

جنگ ترافالگار[1]. اقدام قاطع نیروی دریایی در **جنگ‌های ناپلئون**. جنگ در ۲۱ اکتبر ۱۸۰۵ نزدیک ساحل جنوب غرب **اسپانیا**، میان ناوگان **بریتانیا** مرکب از ۲۷ خط کشی و چهار ناوچه به فرماندهی **نلسون** (ر.ک)، و ناوگان **فرانسوی ـ اسپانیایی** مرکب از ۳۳ خط کشی و هفت ناوچه، به فرماندهی **ویلنو**[2] که **کادیتز** را به مقصد **ناپل** ترک کرده بود، درگرفت. **نلسون** با حمله به صف کشتی‌ها و بی اثرسازی شیوهٔ جنگی ناوگان **فرانسه ـ اسپانیا** در خط مقدم جنگ، موفق شد از پیروزی دشمن جلوگیری کند.

کشتی ناوگان متحد به اسارت درآمد یا غرق شد و ویلنو خود را تسلیم کرد. هیچ کشتی **بریتانیایی** از دست نرفت، اما **نلسون**، در پیروزی، به افتخار پیروزی کشته شد. **ترافالگار** برتری **بریتانیا** در دریاها را غیرقابل چالش ساخت. لیکن، **ناپلئون** که قبلاً برنامهٔ خود را در تهاجم به گذرگاه **کانال** [مانش] لغو کرده بود در ۲۳ اوت در **بولونی** اردو زد. **ترافالگار** بر آن چه که **ناپلئون** حدس زده بود مهر تأیید نهاد: حدس او این بود که **ویلنو** نمی‌تواند با ناوگان **ناپلئون** به خطوط دفاعی دشمن رسوخ کند و دریاهای باریک را که **ناپلئون** به منظور انجام حملات موفقیت‌آمیز به آن نیاز داشت، برای او تصاحب کند.

---

1. Trafalar Battle of.
2. Villneuve.

«جنگ تریاک[1]**»** نامی برای جنگ میان **بریتانیا** و **چین** در ۴۲ - ۱۸۳۹. این نام از علت جنگ سرچشمه گرفته است. در ۱۸۳۹ **چینی‌ها** مقداری تریاک را که متعلق به بازرگانان **بریتانیایی** بود در **کانتون** ضبط کردند. **دولت بریتانیا** اظهار داشت که دادگاه‌های **چینی** حق اعمال قوانین جزایی بر رعایای **بریتانیا** را ندارند و نمی‌توانند حکم توقیف دارایی‌های آن‌ها را صادر کنند. **چینی‌ها** تقاضای جبران اموال **بریتانیایی‌ها** را رد کردند و به روی کشتی‌های **بریتانیایی** آتش گشودند و تجارت با **بریتانیا** را ممنوع کردند. **بریتانیایی‌ها** به عنوان تلافی، **کانتون** را زیر آتش گرفتند و **هنگ کنگ** را اشغال کردند. **معاهدهٔ نانکینگ** (ر.ک) به جنگ پایان داد. مقرر شد که غرامت تریاک توقیف شده پرداخت شود.

جنگ جزیرهٔ میدوی[2] (۴ ژوئن ۱۹۴۲)، درگیری قطعی در جنگ دریایی میان ناوگان **ایالات متحده** (دریاسالار نیمیتز[۱]) و **ژاپنی‌ها** (دریاسالاران یاماموتو[3]، ناقومو[4] و کندو[5]) که به پیروزی **آمریکایی‌ها** انجامید و به توسعه‌طلبی **ژاپنی‌ها** در مرکز **اقیانوس آرام** خاتمه داد و نقطه عطفی در جنگ شد. جنگ از این بابت نیز قابل توجه است که درگیری‌ها تقریباً، به طور کلی میان هواپیماهای نیروی دریایی انجام گرفت و ناوگان‌ها دور از چشم یکدیگر قرار داشتند: **ژاپنی‌ها** چهار و **آمریکایی‌ها** یک ترابَر را از دست دادند.

جنگ جهانی اول. علت آنی جنگ، انتشار ملی گرایی در **بالکان** بود که با آدمکشی در **سارایوو** (ر.ک) ظاهر شد و **اتریشی‌ها** تصمیم به نابودی «لانهٔ زنبور» گرفتند. دلایل این برخورد نمی‌تواند به گذشته‌های دورتر برگردد. از میان این دلایل باید به تقسیم اروپا به دو اردوگاه رقیب در یک **نظام اتحاد** اشاره کرد که در اصل ماهیت دفاعی داشت، اما در پی کاهش اطمینان‌های بین‌المللی به واسطهٔ بحران‌های بین‌المللی ـ **مراکش** در ۱۹۰۵، **بوسنی** در ۹-۱۹۰۸، **اقادیر** در ۱۹۱۱ (ر.ک) ـ به صورتی خطرناک درآمد. روابط **انگلستان ـ آلمان** در نتیجهٔ رقابت در نیروی دریایی و، در سطحی بسیار پایین‌تر، در نتیجهٔ رقابت تجاری، بدتر شده بود.

---

1. Opium War.
2. Midway Island, Battle of
۱. Admiral Nimitz
3. Yamamoto
4. Nagumo
5. Kondo

اتریش ـ مجارستان در ۲۸ ژوئیه ۱۹۱۴ به صربستان اعلان جنگ داد؛ روسیّه در ۲۹ ژوئیه در طول مرزهای آلمان و اتریش، نیروهایش را بسیج کرد. آلمان در ۱ اوت به روسیّه و در ۳ اوت به فرانسه اعلان جنگ داد و در همان روز به بلژیک حمله کرد؛ بریتانیا در ۴ اوت به آلمان اعلان جنگ داد. ترکیّه (نوامبر ۱۹۱۴) و بلغارستان (اکتبر ۱۹۱۵) به آلمان و اتریش ـ مجارستان پیوستند. متفقین اصلی از سوی هجده کشور حمایت می‌شدند که مهمترین آن‌ها ژاپن (اوت ۱۹۱۴)، ایتالیا (مه ۱۹۱۵)، و ایالات متحدهٔ آمریکا (آوریل ۱۹۱۷) بودند.

منطقهٔ اصلی جنگ بر ضد آلمان در طول جبههٔ غرب قرار داشت که، پس از دفع پیشروی‌های اولیّه آلمان به سوی مارن، هر دو طرف به ساخت استحکامات دفاعی پرداختند که از آن جمله خطی از سنگرها که از نیوپرت در ساحل بلژیک، از طریق ایپر[1]، آراس[2]، آلبرت، سواسون[3]، و رمس[4] به وردن[5] بود. در طول سه سال و نیم، هیچ یک از طرفین، علی رغم به کارگیری سلاح‌های جدید از قبیل گازهای سمی (که نخستین بار آلمانی‌ها در ایپر در آوریل ۱۹۱۵ از آن استفاده کردند) و تانک‌ها (که انگلیسی‌ها در سوم سپتامبر ۱۹۱۶ از آن‌ها سود جستند) نتوانستند بیش از چند مایل در طول این خط پیشروی کنند. در بهار ۱۹۱۸، آلمانی‌ها دوباره خط مارن را شکستند، اما چند هفتهٔ بعد به بلژیک عقب رانده شدند. صرف نظر از پیشروی‌های اولیهٔ روسیّه به کوه‌های کارپات و تاننبرگ و تهاجم به اتریشی‌ها به فرماندهی بروسیلف[6] در تابستان ۱۹۱۶، جنگ در جبهٔ شرق، کلاً با دفاع روس‌ها حالت فرسایشی به خود گرفته بود. متفقین برای کمک به آن‌ها، کوشیدند با عملیات نظامی در گالیپولی، تنگه‌ها [بسفر و داروانل] را بگشایند، اما موفق نشدند. بلشویک‌ها در دسامبر ۱۹۱۷ زمینهٔ متارکه را فراهم آورند.

در بالکان، صرب‌ها مهاجمان اصلی اتریش را به عقب راندند، اما در زمستان ۱۶ – ۱۹۱۵ از نیروهای مشترک آلمانی‌ها، اتریشی‌ها، و بلغارها شکست خوردند. نیروی اعزامی متفقین در سالونیک سرانجام در سپتامبر ۱۹۱۸ در خطوط بلغارستان به پیروزی دست یافتند.

---

1. Ypres. 2. Arras. 3. Soissons.
4. Rheims. 5. Verdun. 6. Brussilov.

جبههٔ ایتالیا در طول رود ایسونتسو[1] به مدت دو سال و نیم تثبیت شده بود. ایتالیایی‌ها قبلاً در اکتبر ۱۹۱۷ مجبور شده بودند از کاپورتو[2] به رود پیاو[3] بازگردند، آن‌ها با پیروزی در ویتوریو ونتو[4] انتقام شکست خود را گرفتند.

در خارج از اروپا، نیروهای بریتانیایی از پایگاه قاهره، عملیات جنگی بر ضد ترک‌ها در فلسطین را به راه انداخته بودند که در اکتبر ۱۹۱۸ به پیروزی قاطع دست یافتند. ترک‌ها همچنین برابر روس‌ها در قفقاز و سربازان امپراتوری بریتانیا در بین النهرین مجبور شدند حالت دفاعی به خود بگیرند. در آفریقا، عملیات نظامی جنبهٔ بازدارندگی داشت که بیشتر از سوی آفریقای جنوبی برابر مستعمره‌های آلمان انجام می‌گرفت. ژاپنی‌ها دارایی‌های آلمان در آسیا را به خود اختصاص دادند.

عملیات دریایی بر ضد رزمناوهای عایق‌دار در اقیانوس آرام و اقیانوس اطلس جنوبی و بر ضد ناوگان مشترک اتریش ـ مجارستان در آدریاتیک متمرکز شده بود؛ اما نبرد اصلی میان ناوگان‌های بریتانیایی و آلمانی در ژوتلند در گرفت (۱۳ مه ـ ۱ ژوئن ۱۹۱۶). ستاد نیروی دریایی آلمان در نظر داشت با استفاده از زیردریایی‌ها، بریتانیا را شکست دهد. در بهار ۱۹۱۷، زیردریایی‌ها، بریتانیا را تا مرز گرسنگی پیش برده بودند. با حملات زیردریایی‌ها با یک شیوهٔ محافظت و گسترش سلاح‌هایی از قبیل بمب‌های آبی مقابله می‌شد. هواپیما (و کشتی‌های هوایی) برای نخستین بار در راستای حمایت از نظامیان و عملیات نیروی دریایی به کار گرفته شد؛ سپس این‌ها کلاً در شهرهای پشت جبهه، از جمله لندن، مورد استفاده قرار گرفتند.

متارکه جنگ با آلمان در ۱۱ نوامبر ۱۹۱۸ به امضاء رسید. ده هفته بعد، کنفرانس صلح برای ایجاد یک اروپای نوین، در پاریس گشایش یافت.

(همچنین نگاه کنید به ذیل نبردهای انفرادی و غیره)

جنگ جهانی دوم. ریشه‌های آن به نارضایتی آلمان از پذیرش مرزهای [معاهدهٔ] ورسای، و پافشاری انگلستان ـ فرانسه برای حمایت از لهستان در آوریل ۱۹۳۹ بر می‌گشت. نیروهای

---

1. Isonzo.
2. Caporetto.
3. Piave.
4. Caporetto.

آلمانی در ۱ سپتامبر ۱۹۳۹ به لهستان حمله کردند و در عرض چهار هفته، آن کشور را زیر و رو کردند. بریتانیا و فرانسه در ۳ سپتامبر به آلمان اعلان جنگ دادند اما به عملیات بزرگ جنگی مبادرت نکردند. آلمانی‌ها در آوریل ۱۹۴۰ دانمارک و نروژ (نیروهای متفقین دو ماه در آن جا مقاومت کردند) را به تصرف در آوردند. حمله به بلژیک و هلند در ۱۰ مه ۱۹۴۰ آغازگر دوره‌ای با عنوان «جنگ برق آسا[1]» شد که آلمانی‌ها طی آن با بکارگیری تانک‌ها و استفاده از قدرت هواپیماها در عرض چهار روز سقوط هلندی‌ها، در عرض سه هفته سقوط بلژیک، و در عرض هفت هفته سقوط فرانسه را رقم زدند. ناتوانی در برتری هوایی بر بریتانیا برنامه‌های هیلتر را خنثی کرد و آلمانی‌ها در حالی که به حملات خود با زیر دریایی‌ها، مسیر تدارکاتی بریتانیا را مورد حمله قرار می‌دادند، به سوی شرق حرکت کردند و در آوریل ۱۹۴۱ بر یوگسلاوی تاختند و در ۲۲ ژوئن (به اتفاق فنلاند، مجارستان، و رومانی) روسیّه را در مرزی به طول ۲۰۰۰ مایل مورد حمله قرار دادند. تلاش‌های نظامی بریتانیا متوجه ایتالیایی‌ها بود که در ۱۰ ژوئن ۱۹۴۰ به آلمانی‌ها پیوسته بودند، اما در عرض ده هفته، ایتالیایی‌ها شکست بدی خوردند و به متحدان خود متکی شدند، پیش روی‌های سخت آلمان در روسیّه، آن‌ها را تا نزدیکی‌های لنینگراد، مسکو و ولگا رساند، اما از نوامبر ۱۹۴۲ آلمانی‌ها به تدریج عقب نشستند، آخرین نیروهای مهاجم در اوت ۱۹۴۴ از روسیّه قبل از جنگ بیرون رانده شدند. تمایل ژاپن به توسعه‌طلبی در آسیا موجب شد که در ۷ دسامبر ۱۹۴۱ پایگاه‌های بریتانیا و ایالات متحدهٔ آمریکا را مورد حمله قرار دهد (آلمان و ایتالیا، سه روز بعد به ایالات متحدهٔ آمریکا اعلان جنگ دادند.) ژاپنی‌ها در عرض چهار ماه صاحب اختیار جنوب شرق آسیا و برمه شدند و زودتر از ژوئن ۱۹۴۲ پیروزی‌های آن‌ها در اقیانوس آرام متوقف نشد. در جنگ بر ضد آلمان، دومین نبرد العلمین در پایان اکتبر ۱۹۴۲ نشان داد که جنگ به نفع بریتانیا برگشته است. سربازان متفقین، آلمانی‌ها و ایتالیایی‌ها را از شمال آفریقا بیرون راندند (اکتبر ۱۹۴۲ – ۱۹۴۳)، به سیسیل و ایتالیا حمله بردند و ایتالیا را مجبور کردند به صلحی جداگانه تن در دهد (۳ سپتامبر ۱۹۴۳). تسلط آلمان بر اروپا در نتیجهٔ شورش‌های

---

1. Blitzkrieg.

چریکی به ویژه از سوی پارتیزان‌های **تیتو** در **یوگسلاوی** و **ماکی**[1] در **فرانسه**،ضعیف شد. در ۶ ژوئن ۱۹۴۴ با حمله به **نرماندی** «**جبههٔ دوم**» بر ضد **آلمانی‌ها** گشوده شد و در ۲۵ اوت **پاریس** آزاد گردید. علی رغم استفادهٔ آلمان از بمب‌های پرنده و موشک بر ضد پایگاه‌های **بریتانیا**، **متفقین** در مسیر مرز **آلمان** قبل از جنگ، در اوایل فوریه ۱۹۴۵ به حرکت درآمدند و در ۲۸ آوریل در **الب** با **روس‌ها** به هم پیوستند. **آلمان‌ها** در ۷ مه در **رمس** تسلیم بی‌قید و شرط را پذیرفتند. در این میان، **بریتانیا** تهاجمی در **برمه** بر ضد **ژاپنی‌ها** بـه راه انـدختند و **آمریکایی‌ها** حملات سنگین هوایی را به‌عهده گرفتند که منجر به بمباران اتمی خود **ژاپن** شد. **ژاپنی‌ها** در ۱۴ اوت ۱۹۴۵ از در تسلیم درآمدند.

(همچنین نگاه کنید به نبردهای انفرادی و غیره)

جنگ داخلی. نگاه کنید به جنگ داخلی آمریکا؛ انقلاب روسیه و جنگ داخلی؛ جنگ داخلی اسپانیا.

جنگ داخلی آمریکا. ریشهٔ اصلی **جنگ داخلی** در رقابت میان **جنوبِ** بردەدارِ دارای زمین‌های کشاورزی، و شمال بدون برده، قرار دارد؛ علت آنی جنگ، اقدام **لینکلن** (ر.ک) در جداسازی یک پادگان **فدرال** در **دژ سومتر**[2] در**کارولینای جنوبی** بود که برخلاف رأی **کارولینای جنوبی** و شش ایالت دیگر بود که به دلیل نپذیرفتن ریاست جمهوری که از سوی حزب موسوم به ضد برده‌داری نامزد شده بود، از **آمریکای متحد**، کناره گرفته بودند. قشون نمایندهٔ**کنفدراسیون** (ر.ک) **دژ سومتر** را زیر آتش گرفت (۱۲ آوریل ۱۸۶۱)، و **لینکلن** برای جلوگیری از تجاوزات، داوطلب‌ها را فرا خواند. چهار ایالت که مرز طولانی داشتند، خود را کنار کشیدند. عملیات نظامی در ژوئن آغاز شد. **متحدین** از تمام مزایا ــ حکومتی سازمان‌یافته، داشتن نیرویی بیش از دو برابر نیروی جنوب، تسلط بر دریاها، و صنعت ــ برخوردار بودند، اما تا دو شکست **ویکسبورگ**[3] و **گتیسبورگ**[4]،**کنفدراسیونی‌ها** هنوز

---

1. Maquis.
2. Fort Sumter
3. Vicksburg
4. Gettysburg

زمین‌گیر نشده بودند. در سرتاسر ۱۸۶۱ و ۱۸۶۲، **جکسن**[1] (در بول رون[2]، ر.ک) و **لی**[3] (ر.ک)، خود را به عنوان فرماندهان برتر نشان دادند، اما ظهور **گرانت**[4] (ر.ک) و **شرمن**[5] (ر.ک) به عنوان ژنرال‌های **متحدین** و محصور کردن کامل دریا، **کنفدراسیونی‌ها** را ناتوان ساخت. با پراکندگی ارتش‌های **جنوب** و تضعیف آن در نتیجهٔ ترک خدمت از سوی توده‌ها، **لی** در ۹ آوریل ۱۸۶۵ در **اپوماتوکس**[6] خود را به **گرانت** تسلیم کرد و مقاومت‌های پراکنده بیش از هفت هفته ادامه یافت. حدود ۶۲۰,۰۰۰ نفر از طرفین کشته شدند. از آنجا که **لینکلن**، برده‌ها را در ۱ ژانویه ۱۹۶۳ آزاد ساخته بود، شکست **کنفدراسیون** برای جنوبی‌ها نوعی انقلاب اجتماعی به حساب می‌آمد. پس از کشته شدن لینکلن (۱۴ آوریل ۱۸۶۵)، ایالات شکست خورده، از نظر سیاسی، از یک گروه «**جمهوری‌خواهان** رادیکال» که با قلمرو **جنوب** به عنوان مغلوب رفتار می‌کرد، سود جستند. روش آنها در نداشتن وسواس برابر حکومت یک حزب که از سوی مسئولان نظامی حمایت می‌شد، باعث کینهٔ همیشگی میان **شمال** و **جنوب** می‌شد. این دورهٔ «**سازندگی سیاه**»[7] تا عقب‌نشینی آخرین سربازان فدرال از **لوئیزیانا** و **کارولینای** جنوبی در آوریل ۱۸۷۷، همچنان ادامه داشت.

جنگ داخلی اسپانیا[8] (۹-۱۹۳۶). در نتیجهٔ خشم رهبران ارتش از تمایلات فزایندهٔ سوسیالیستی و ضد روحانی **جبههٔ ملی** دولت **جمهوری‌خواه** رئیس جمهور **ازانا**[9]، ناشی شد. جنگ داخلی با شورش فرماندهان ارتش. در **مراکش** اسپانیا در ۱۸ ژوئیه ۱۹۳۶ آغاز شد. رهبری شورشیان را ژنرال **سان جورجو**[10] (که دو ماه بعد کشته شد) و ژنرال **فرانکو** که در اکتبر ۱۹۳۶ «رئیس کشور اسپانیا» نامیده شد، به‌عهده داشتند. دولت ادارهٔ **مادرید**، **بارسلون**، **بیلبائو**[11]، و **والنسیا**[12] را به دست گرفت؛ **کادیتز**[13]، **ساراگوسا**[14]، **سویل**[15]، و

---

1. Jackson
2. Bull Run
3. Lee
4. Grant
5. Sherman
6. Appomattox
7. Black Reconstruction
8. Spanish Civil War
9. Azaña
10. Sanjurjo
11. Bilbao
12. Valencia
13. Cadiz
14. Saragossa
15. Seville

بورگو[1] به‌دست شورشیان ملی‌گرا افتاد. اسپانیا به‌صورت میدان جنگی میان اندیشه‌های فاشیستی و سوسیالیستی از تمام کشورها درآمد. روسیّه مشاوران و اهل فن را برای دولت فرستاد، و مخالفان فاشیسم، بریگاد بین‌المللی را تشکیل دادند که در سرتاسر ۱۹۳۸ در جنگ شدیدی در طول رودخانهٔ البِ درگیر بود. نیروی هوایی آلمان کمک چشمگیری در پیروزی فرانکو داشت، هواپیماها فنون شیرجه رفتن برای بمباران را تکمیل کردند، و این فنون در جنگ جهانی دوم به‌کار گرفته شد. فرانکو، همچنین از کمک ۵۰,۰۰۰ «داوطلب» ایتالیایی سود جست.

عملیات نظامی جنگ داخلی چهار مرحلهٔ عمده داشت. (۱) در شش ماه نخست، برتری نظامی شورشیان ملی‌گرا و توسل آن‌ها به اصل غافلگیری، موجب شد که آن‌ها هرچه را در پیش روی داشتند به سوی غرب و جنوب برانند. تصمیم کارگران شهری و معدنچیان، و تمایل مردم باسک[2] وکاتالونیا[3] به خودمختاری (که معلوم نبود بتوانند آن را از ملی‌گرایان بگیرند)، دولت را قادر کرد در شرق و منتهی‌الیه شمال به مقاومتی طولانی مبادرت ورزد. فرانکو تا پایان ۱۹۳۶ قدری بیشتر از نصف اسپانیا را در اختیار داشت که تمام طول مرز پرتغال را دربر می‌گرفت و برای ارتباط تدارکاتی اهمیت حیاتی داشت. (۲) در ۱۹۳۷ ملی‌گرایان درصدد برآمدند راه مادرید را میان بر بزنند و با پیشروی از ترول[4] در والنسیا، جنگی را در اراضی «دولت» به راه بیندازند. ملی‌گرایان در هر دو موضع شکست خوردند: بریگاد بین‌المللی با استقرار در مادرید، نیروی عمدتاً ایتالیایی را در گوادالاجارا[5] شکست دادند؛ سربازان «دولت»، ترول را بازپس گرفتند. به هر حال، ملی‌گرایان در شمال موفق بودند و در ژوئن، بندر باسکِ بیلبائو را گرفتند. (۳) در ۱۹۳۸ فرانکو کمک‌های بیش‌تری نیز از آلمان و ایتالیا دریافت کرد (اگرچه بریتانیا و فرانسه تلاش می‌کردند سیاست «عدم مداخله» را حاکم سازند). به این ترتیب، ملی‌گرایان توانستند در سرتاسر اسپانیا، حمله را از سر گیرند. در اوت آن‌ها سرانجام پس از شش ماه حملات سخت به طرف دریا، به قلمرو «دولت» سخت گرفتند. مادرید در تمام مدت سال به محاصره افتاد و ملی‌گرایان تاکریسمس نتوانستند از جبههٔ

---

1. Burgos
2. Basque
3. Catalonia
4. Teruel
5. Guadalajara

کاتالان[1] عبور کنند. (۴) دسیسه‌های میان گروه‌ها و تغییر سیاست روسیه (که کمک‌ها را قطع کرد) به فروپاشی سریع نیروهای «دولتی» در ۱۹۳۹ منجر شد. **بارسلون** در ۲۶ ژانویه و **والنسیا** و **مادرید** در ۲۸ مارس تسلیم شدند. حدود هفتصد و پنجاه هزار نفر در **جنگ داخلی** جان خود را از دست دادند.

جنگ رودخانهٔ پلاته[2] (۱۳ دسامبر ۱۹۳۹). نخستین درگیری بزرگ دریایی در **جنگ جهانی دوم**. کشتی جنگی کوچک گراف اسپی[3] **آلمان** در حالی که به غارت کشتی‌های بازرگانی در **جنوب اقیانوس اطلس** مشغول بود، با گروهی از رزمناوها به فرماندهی کمدور هاروود[4] (**کشتی علیاحضرت**[5] اگزتر[6]، **کشتی علیا حضرت** آژاکس[7]، **کشتی نیوزیلند علیاحضرت**[8] آشیل[9]) مواجه شد. گراف اسپی علی‌رغم آن که خسارات زیادی به اگزتر وارد آورد ناچار شد برای تعمیرات به **مونته ویدئو** برود. هنگامی که **گراف اسپی** در آنجا به سر می‌برد، نیروی قابل توجهی در **خورپلاته** جمع شد، اما گراف اسپی را به جای استقبال از خطر جنگ تازه، به فرمان **هیتلر** غرق کردند (۱۷ دسامبر).

جنگ روسیّه - ژاپن[10] (۵-۱۹۰۴). نتیجهٔ تلاش دو رقیب برای نفوذ در منچوری (ر.ک) و کره (ر.ک) بود. **ژاپنی‌ها** در فوریهٔ ۱۹۰۴ بدون اعلان جنگ، به ناوگان روسیّه در **پرت آرتور** حمله کردند. آن‌ها با تحمیل چندین شکست بر ارتش‌های روسی در طول **رودخانهٔ یالو**[11] و **خودمنچوری** پیش رفتند. اقدام **روس‌ها** در انتقال **ناوگان بالتیک** به **خاور دور** در راستای تقویت نیروی دریایی تضعیف شده، در مه ۱۹۰۵ به شکست مصیبت بار **تسوشیما** (ر.ک) منجر شد. دو قدرت، میانجیگری **امریکا** را پذیرفتند و عهدنامه صلح در **پرتسموت** (ر.ک)، **نیوهمپشایر**، در سپتامبر ۱۹۰۵ به امضاء رسید. از دست رفتن اعتبار روسیّه به **انقلاب ۱۹۰۵** (ر.ک) انجامید.

---

1. Catalan
2. Plate, Battle of the River
3. Graf spee [به نام کاپیتان آلمان ـ م.]
4. Commodore Harwood
5. H.M.S.
6. Exeter
7. Ajax
8. H.M.N.Z.S
9. Achilles[= اکیلس ـ م.]
10. Russo - Japanese War.
11. Yalu

جنگ ریولی[1] جنگ قطعی در نخستین لشکرکشی موفقیت‌آمیز بناپارت در ۱۵-۱۴ ژانویه ۱۷۹۷ در کنار رودخانهٔ ادیژ[2] در حدود بیست مایلی شمال ورونا و ده‌مایلی شرق دریاچهٔ گاردا.[3] ناپلئون (بیست و هفت ساله!) موفق شد ارتش اتریش به فرماندهی الوینتزی[4] را با جدا کردن پیاده نظام از توپخانه، تار و مار سازد. این پیروزی به تصرف مانتوا و عقب راندن اتریشی‌ها به داخل کوهستان‌ها انجامید.

جنگ زولو[5] (۱۸۷۹). مردم زولو، در اوایل سدهٔ نوزدهم، در سایهٔ پادشاهان جنگجوی متعدد، سازمان نظامی مقتدری به وجود آورده بودند. ستوایو[6] (که در ۱۸۷۳ به پادشاهی رسید) یکی از این پادشاهان بود که جمهوری بوئر در ترانسوال (ر.ک) را تهدید می‌کرد، و موجب شد که بوئرها در صدد کسب حمایت بریتانیا برآیند. مأمور عالی رتبهٔ بریتانیا، سربارتل فرر[7]، تصمیم به نابودی نیروهای زولو گرفت، و به ابتکار خود و علی رغم تمایلات دولت بیکنسفیلد در لندن، به لرد چلمس‌فورد[8] در ژانویه ۱۸۷۹ دستور داد که به سوی سرزمین زولو حرکت کند. زولوها به یکی از اردوها در ایساندهلوانا[9] شبیخون زدند (۲۲ ژانویه) و هزار و ششصد نفر را قتل عام کردند که نیمی از آن‌ها بریتانیایی بودند. درگیری‌های شدید نظامی دیگری شکل گرفت، که در آن یکی از شاهزادگان امپراتوری (تنها پسر ناپلئون سوم) که داوطلبانه وارد ارتش بریتانیا شده بود، به قتل رسید. سرانجام، هزار نیروی کمکی به فرماندهی سرگارنت ولزلی[10] وارد شد و به همراه چلمس‌فورد، ارتش زولو را نابود ساخت و ستوایو را در اولوندی[11] (۴ ژوئیه) به اسارت گرفت. گلادستون در مبارزات میدلوتیان (ر.ک)، از جنگ زولو بهره‌برداری کرد، کندی ارتباطات میان لندن و آفریقای جنوبی به فرر امکان داد دولت را به وضعیتی ناخوشایند دچار کند.

---

1. Rivcli, Battle of.
2. Adige.
3. Garda.
4. Alvinzy.
5. Zulu War.
6. Cetewayo.
7. Sir Bartle Frere.
8. Chelmsford.
9. Isandhlwana.
10. Sir Garnet Wolsely.
11. Ulundi.

جنگ سادوا[1] (۳ ژوئیه ۱۸۶۶). به‌کوینگراتز[2] نیز معروف است. جنگ بزرگ میان **اتریش** و **پروس** که در **بوهم**[3]، ۶۵ مایلی شرق پراگ روی داد. **اتریشی‌ها** بـه فـرماندهی **بـندکت**[4] از قشون **پروسی** که ظاهراً از سوی شاه **ویلهلم** اما در واقع توسط **مولتکه** (ر.ک) فـرماندهی می‌شد، به‌سختی شکست خوردند. پیروزی **پروسی‌ها** صرفاً به واسطه ورود نیروهای کمکی به فرماندهی **ولیعهد فردریک** میسر شد. پس از جنگ، **اتریشی‌ها** قادر به مقاومت نبودند و در ۲۶ ژوئیه متارکه جنگ را پذیرفتند. **سادوا** بیانگر پایان تسلط اتریشی‌ها در اراضی **آلمان** و آغاز برتری **پروس** در **اروپا** بود. **اتریشی‌ها** در یک روز ۲۴/۰۰۰ کشته یا زخمی دادند و ۱۳/۰۰۰ نفر اسیر شدند.

جنگ سولفرینو[5] (۲۰ ژوئن ۱۸۵۹). نبردی شدید با تلفات بسیار سـنگین، در **لمـباردی** در **جنگ فرانسوی‌ها- پیه مونتی‌ها** در برابر **اتریشی‌ها** اتفاق افتاد. اگرچه از نظر فنی **اتریشی‌ها** شکست خورده به نظر می‌رسیدند اما شمار تلفات چنان زنگ خطر را بـرای **نـاپلئون سـوم** (ر.ک) به صدا در آورد که (بدون مشورت با **پیه مونتی‌های** متحد خود) به **اتریشی‌ها** پیشنهاد صلح داد و جنگ در ۸ ژوئیه پایان یافت. خون ریزی بسیار در **ماگنتا** (ر.ک) و **سولفرینو** بر تقاضای خدمات درمانی بین المللی افزود و به تأسیس **صلیب سرخ** بین المـللی در ۱۸۶۴ منجر شد.

جنگ سوم[6] (ژوئیه ـ ۱۵ نوامـبر ۱۹۱۶). تـهاجمی سـاحلی کـه از سـوی **بـریتانیایی‌ها** و **فرانسوی‌ها** در طول بیست مایل کرانهٔ رودخانهٔ سوم در شمال غرب **فـرانسـه** روی داد. در طول بیست هفته جنگ، **متفقین** حداکثر ده مایل پیش رفتند و ۶۰۰/۰۰۰ نفر تلفات دادند که دو سوم آن‌ها **بریتانیایی** بودند. سوم نخستین نبردی بود که طی آن تانک‌ها (توسط **بریتانیا** در سپتامبر) به‌کار افتادند. **آلمان‌ها** سرانجام ناچار شدند مواضع جدیدی بگیرند، اما باران و گل و لای مانع تهاجم شد. پس از جنگ، ژنرال‌های **آلمانی** اظهار داشتند که تلفات آن‌ها در

---

1. Sadowa, Battle of.
2. Königgrätz.
3. Bohemia.
4. Benedekt
5. Solfrino, Battle of.
6. Somme, Butte of.

سوم چنان بالا بوده که آن‌ها دیگر قادر به تعلیم و تأمین نیروی کارآمد نبودند و به همین دلیل، سوم با تمام پرخرجی‌های بیهوده، نقطهٔ عطف واقعی در جنگ به شمار می‌رفت.

جنگ شبه جزیره[1] (۱۴-۱۸۰۹). دولت **بریتانیا** در ۱۸۰۸ تصمیم گرفت در راستای تشجیع مقاومت **پرتغالی‌ها** و **اسپانیایی‌ها** برابر **ناپلئون**، قشونی به **شبه جزیرهٔ ایبری** بفرستد. سرآرتور **ولزلی** (بعداً **دوک ولینگتن**، ر.ک) در ۱۸۰۸ در **لیسبون** پیاده شد و **یونو**[2] را در **ویمیرو**[3] شکست داد اما سرانجام مجبور شد **قرارداد سینترا**[4] را بپذیرد که در آن، سربازان **فرانسوی** می‌توانستند بی‌آن که کسی متعرض آن‌ها شود، **پرتغال** را ترک کنند. **سرجان مور**[5] جای **ولزلی** را در فرماندهی گرفت و، با وجود آن که سربازان او برابر سربازان **ناپلئون** ده به یک بود، به خطوط مواصلاتی او حمله کرد و هنگام تخلیهٔ سربازان خود از **کرونا**[6] کشته شد (ژانویه ۱۸۰۹). سه ماه بعد، **ولزلی** قشون را به **لیسبون** برگرداند، در ژوئیه، **فرانسوی‌ها** را در **تالاورا**[7] شکست داد، و بعد در پشت خطوط **تورس ودراس**[8] قرار گرفت و در آن‌جا دو سال در سنگر ماند، سپس برای محاصرهٔ دژهای مرزی **اسپانیا- پرتغال** (۱۸۱۱) بیرون آمد و به سوی **اسپانیا** پیش رفت تا به قلل پیرنه برسد. **فرانسوی‌ها** به فرماندهی **سولت** در **سالامانکا**[9] (ژوئیه ۱۸۱۲) و **ویتوریا**[10] (ژوئن ۱۸۱۳) شکست خوردند و به کلی از **اسپانیا** بیرون رانده شدند، و شکست نهایی را در **تولوز** (آوریل ۱۸۱۴) پذیرفتند. بسیاری از نویسندگان **اروپایی** معتقدند که مورخان **بریتانیایی**، در میان عوامل سقوط ناپلئون، اهمیت **جنگ شبه جزیره** را بیش از حد واقعی برآورد کرده‌اند. به هر حال، این جنگ باعث شد که دویست و پنجاه هزار **فرانسوی** در **شبه جزیره**، زمینگیر شوند.

جنگ العلمین.[11] **علمین** یک شهرک کوچک **مصری** است که تقریباً در ۵۰ مایلی غرب **اسکندریه** قرار دارد. در ۱۹۴۲ میان **بریتانیایی‌ها** و نیروهای **کشورهای مشترک المنافع** که

---

1. Peninsular War.
2. Junot.
3. Vimeiro.
4. Cintra.
5. Sir John Moore.
6. Corunnu.
7. Talavera
8. Torres Vedras.
9. Salamanca.
10. Vittoria.
11. Alamein, EL, Battle of.

در ارتش **مصر** بودند، و میان نیروهای مشترک آلمان و ایتالیا به فرماندهی **مارشال اروین رومل**[1] (۱۹۴۴-۱۸۹۱) دو جنگ در **علمین** به وقوع پیوست. در جریان جنگِ نخست، ژنرال **سرکلود اوشینلک**[2] از پیشروی نیروهای **رومل** به سوی **نیل** با موفقیت جلوگیری کرد (۳۰ ژوئن تا ۲۵ ژوئیه). جنگ دوم که با آتشباری سنگین توپ‌ها در ۲۳ اکتبر آغاز شد و تا ۴ نوامبر ادامه یافت، از شهرت زیادی برخوردار گردید، زیرا این جنگ، راه تهاجم **متفقین** و پاک‌سازی **محور** در **شمال آفریقا** را باز کرد. در جنگ دوم علمین، **ژنرال سربرنارد (بعداً لرد) منتگمری**[3]، **ارتش هشتم** را فرماندهی می‌کرد. ارتش **هشتم** در پیشروی بعدی خود، ۱۴۰۰ مایل را در ۱۸ هفته تصرف کرد.

جنگ کاپرتو[4] (۲۴ اکتبر - ۴ نوامبر ۱۹۱۷). در دو سال نخست جنگ، **ایتالیایی‌ها** در طول **رودخانه ایسونتسو**[5]، حدود یازده بار با **اتریشی‌ها** جنگیدند، اما تنها ده مایل پیشروی کردند. در پائیز ۱۹۱۷، **نیروهای مرکزی**، شش لشکر **آلمانی** و نُه لشکر **اتریشی** را در **ایسونتسو** جمع کردند و در ۲۴ اکتبر خطوط **ایتالیایی‌ها** را در **کاپرتو** در هم شکستند و در عرض یک روز به اندازه دو سال و نیم پیشروی **ایتالیایی‌ها**، جلو رفتند. روز سوم، **ایتالیایی‌ها** تار و مار شدند و جبهه تنها با رسیدن نیروهای امدادی **بریتانیایی** و **فرانسوی** و ناتوانی **اتریشی‌ها** در تهیه تدارکات برای سربازان پیروز، آرام شد. نزدیک به ۳۰۰/۰۰۰ **ایتالیایی** در طول جنگ اسیر شدند و بسیاری دیگر ترک خدمت کردند؛ این خواری، انعکاس سیاسی مهمی را در پی داشت، **فاشیست‌ها** نگران «نابودی شیطان کاپرتو» با تأکید فراوان بر پرهیزگاری‌های نظامی گشتند.

جنگ کاتربرا[6] (۱۶ ژوئن ۱۸۱۵). عملیات خشونت بار قبل از **جنگ واترلو** (ر.ک). **ناپلئون** به **مارشال نی** دستور داده بود که سربازان **ولینگتن** را در **کاتربرا** متوقف سازد و خود **ناپلئون**

---

1. Marshal Erwin Rommel.
2. Sir Claude Auchinlek.
3. Sir Bernard Montgomery.
4. Caporetto.
5. Isonzo.
6. Quatre Bras.

در لینی[1]، هشت مایل دورتر، آمادهٔ رویارویی با پروسی‌ها بود. اگرچه ناپلئون، پروسی‌ها را شکست داد، اما مقاومت سرسختانهٔ ولینگتن (و آشفتگی دسته جات) مانع از آن شد که نی‌بتواند نیروی امدادی را به کمک ناپلئون بفرستد تا شکست پروسی‌ها قطعیت یابد.

جنگ کریمه[2]. پیامد فوری جنگ کریمه، خودداری ترک‌ها از پذیرش درخواست روسیّه مبنی بر حمایت مسیحیان در داخل امپراتوری عثمانی بود. ریشه‌های اصلی در این مورد به سوءِ ظنّ بریتانیا نسبت به روسیّه برمی‌گشت، و دلیل این سوءِ ظنّ از یک سو مداخلهٔ روسیّه در مجارستان به منظور جلوگیری از انقلاب در ۹ ـ ۱۸۴۸، و پیشنهادهای تزار برای تجزیه نهایی اراضی ترکیّه از سوی دیگر بود. در همان حال، روابط فرانسه - روسیّه، به دلیل کشمکش بر سر امتیازات راهبان کاتولیک و ارتودوکس در سرزمین‌های مقدس در فلسطین، به تیرگی گراییده بود. (این کشمکش، در حقیقت، پیش از آغاز جنگ، رو به آرامش گذاشته بود.) در ۲۳ سپتامبر ۱۸۵۳، ترک‌ها اعلان جنگ کردند، و درگیری مختصری در اراضی امیرنشین دانوب[3] (ر.ک)، پیش از تخلیه منطقه از روس‌ها و جایگزینی اتریشی‌ها روی داد. در ۳۰ نوامبر، ناوگان ترک‌ها در سینوپ نابود شد و فرانسوی‌ها و بریتانیایی‌ها برای جلوگیری از روس‌ها، کشتی‌های جنگی به دریای سیاه فرستادند. جنگ میان روسیه و فرانسوی‌ها وبریتانیایی‌ها تا مارس ۱۸۴۵ به طول انجامید. در سپتامبر، متفقین، در کریمه به خشکی درآمدند و مدت یک سال سباستوپل (ر.ک) را محاصره کردند، دو جنگ بسیار مشهور (بالاکلاوا[4]، (ر.ک)، و اینکرمان[5] (ر.ک)) در دو ماه نخست محاصره روی داد. جنگ، آشفتگی اداری ترسناکی در هر دو طرف آشکار کرد و تنها کوشش‌های فلورانس نایتینگل[6] (ر.ک) در پرستاری، شرایط بریتانیایی‌ها را بهبود بخشید. در ژانویه ۱۸۵۵، کاوور (ر.ک)، ۱۰۰۰۰ سرباز پیه مونتی به کمک متفقین فرستاد تا از این طریق بر اعتبار بین المللی کشور خود بیفزاید. روس‌ها در اول فوریه ۱۸۵۶، به دلیل ترس از اعلان جنگ از سوی اتریش، صلح مقدماتی را پذیرفتند. چند هفتهٔ بعد، صلح نهایی در کنگره پاریس (ر.ک) به انجام رسید.

---

1. Ligny.
2. Crimean War.
3. Danubian Principaliteis.
4. Balaklava.
5. Inkerman.
6. Florence Nightingale.

جنگ لایپزیگ[1] (۱۹-۱۶ اکتبر ۱۸۱۳). اوج لشکرکشی در ۱۸۱۳ در **جنگ اتحادیه چهارم** (ر.ک). قشون **اتریشی‌ها**، **پروسی‌ها**، و **روس‌ها** از شمال و جنوب پیش آمدند و از نظر تعداد دو برابر مدافعان **ناپلئون** بودند. با این وجود، نخستین روز جنگ به سود **فرانسوی‌ها** تمام شد، هر چندکه آن‌ها تلفاتی بیش از حد توان خود متحمل شدند. در ۱۸ اکتبر، **ساکسون‌ها** که به عنوان متحد **ناپلئون** می‌جنگیدند، به طرف مقابل پیوستند. از آن‌جا که برای عبور از روی **رودخانه پلایسه**[2] تنها یک پل وجود داشت، عقب‌نشینی برای **ناپلئون** مشکل بود. او سرانجام با ۷۰۰۰۰ نفر که بیش‌تر آن‌ها تیفوس گرفته بودند به سوی راین عقب‌نشینی کرد. نبرد **لایپزیگ** به آزادی کامل **آلمان** منجر شد، مورخان **آلمانی** بعدها آن را «**نبرد ملل**» نامیدند.

جنگ ماگنتا[3] (۴ ژوئیه ۱۸۵۹). پیروزی **فرانسوی‌ها** در جنگ **فرانسه** و اهالی **پیه مونت** در برابر **اتریش** که در **پلومبیر**[4] (ر.ک) به وقوع پیوسته بود. تلفات هر دو طرف بسیار سنگین بود، اما سرانجام **اتریشی‌ها** تا عمق **لمباردی** عقب نشستند و سه هفتهٔ بعد دوباره به **جنگ سولفرینو** (ر.ک) روی آوردند.

جنگ مکزیک، ۸-۱۸۴۶. روابط میان **ایالات متحدهٔ آمریکا** و **مکزیک** بیش از ده سال به تیرگی گراییده بود، دلیل این امر از یک سو رویدادهای مرزی و از سوی دیگر، عمدتاً سیاست توسعه‌طلبانهٔ **آمریکا** در **تگزاس** (ر.ک) که در ۱۸۴۵ ضمیمهٔ آن کشور شده بود، و در **نیومکزیکو** بود. رئیس **جمهور پولک**[5] سربازان آمریکایی را به ناحیهٔ مورد منازعه در طول مرز فرستاد و چون مورد حمله قرار گرفتند، **مکزیکی‌ها** را به ریختن «خون **آمریکایی‌ها** در خاک **آمریکا**» متهم ساختند (آوریل ۱۸۴۶). ژنرال **زاخاری تیلور**[6] در طول **ریوگراند**[7] به **مکزیک** حمله برد و **مونترای**[8] را تصرف کرد، از سوی دیگر ژنرال **وینفیلد اسکات**[9] در

---

1. Leipzig, Batlle of
2. River Pleisse
3. Magenta, Battle of.
4. Plombiérs.
5. Polk
6. Zachari Taylor
7. Rio Grande
8. Monteray
9. Winfield Scott

وراکروز[1] پیاده شد و **مکزیکوسیتی** را به تصرف درآورد (۱۸۴۶). در نتیجه **معاهدهٔ گوادلوپ هیدالگو**[2] (فوریه ۱۹۴۸)، **مکزیک** ادعاهای خود بر تگزاس را پس گرفت و **ریوگراند** را مرز شناخت و در مقابل ۱۵ میلیون دلار، **نیومکزیکو** و **کالیفرنیا** (که اخیراً طلا در آن‌جا کشف شده بود) را به **آمریکا** واگذار کرد.

جنگ ناوارن[3] (۲۰ اکتبر ۱۸۲۷). حادثه‌ای در **جنگ استقلال یونان**. از آن‌جا که **ترک‌ها** نتوانسته بودند به پیشنهاد **قدرت‌های بزرگ** در انجام متارکهٔ جنگ عمل کنند، یک دسته از کشتی‌های بریتانیایی، **فرانسوی**، و **روسی** به فرماندهی **دریاسالار کدرینگتن**[4] در خلیج **ناوارن** (**موره‌آ**)[5]، ناوگان مشترک **ترک‌ها** و **مصری‌ها** را به دام انداختند، و هنگامی که به سوی آن‌ها آتش گشودند، چنان حدتی نشان دادند که به غرق شدن بیش از پنجاه کشتی منجر شد. در **بریتانیا** که افکار مردم به **طرفداری از هلنی‌ها**[6] و **ترس از روس‌ها**[7] معطوف بود،از این اقدام به شدت انتقاد کردند؛ چنین احساس می‌شد که **کدرینگتن** با نابودی ناوگان **ترک‌ها**، مانع بسیار بزرگی را از سر راه **روس‌ها** برای پیاده شدن در **قسطنطنیه** برداشته است. **ناوارن** آخرین مورد از همکاری نظامی میان سه قدرت تا **عملیات داردانل** در ۱۹۱۵ بود.

جنگ نیل[8] (اوت ۱۷۹۸؛ به **جنگ خلیج ابوخیر**[9] نیز معروف است). جنگی میان ناوگان **بریتانیا** به فرماندهی **نلسون** و قشون **فرانسوی**‌ای که **ناپلئون** به **مصر** آورده بود. **نلسون** موفق شد ناوگان **فرانسوی** را در میان دو دسته از کشتی‌های **بریتانیایی** قرار دهد و از این رو به یک پیروزی قاطع دست یافت. تنها دو کشتی از سیزده کشتی **ناپلئون** توانست جان بدر برد. **نلسون** به این ترتیب، راه لشکرکشی به **مصر** از پایگاه خود را کوتاه‌تر کرد.

---

1. Vera Cruz
2. Guadeloupe Hidalgo
3. Navarlino Battle of
4. Codrington
5. Morea
6. Phichellenes
7. Rossophobes
8. Nile, Battle of the
9. Aboukir [در برخی منابع «ابوقیر» آمده است ـ م]

جنگ واترلو[1] (۱۸ ژوئن ۱۸۱۵). شکست نهایی **ناپلئون** پس از بازگشت از **الب**. **فرانسوی‌ها** با برتری نفرات و توپخانه بر **بریتانیایی‌ها** به فرماندهی **ولینگتن** حمله کردند و کوشیدند راه آن‌ها را به مسیر **بروکسل**، یازده مایلی شمال برگردانند. پیاده نظام **بریتانیا**، در میادین، حملات را دفع کردند و هنگام عصر به سوی **فرانسه** پیش رفتند، سپس با **پروسی‌ها** به فرماندهی **بلوخر** (ر.ک) به هم پیوستند. ارتش **فرانسه** از هم پاشید و چهار روز بعد **ناپلئون** مجبور به کناره‌گیری شد.

جنگ‌های افغان[2]. میان **بریتانیایی‌ها** و **افغان‌ها** برای جلوگیری از نفوذ تدریجی **روسیّه** که بریتانیایی‌ها مدعی آن بودند، سه جنگ درگرفت: (نخست) ۴۲-۱۸۳۸، عملیات لشکرکشی طولانی که به‌خوبی اداره نشد؛ (دوم) ۹ -۱۸۷۸، به دلیل تمایل **امیر** [**افغانستان**] به نمایندهٔ **روس‌ها** و روی برگردانیدن از مأمور **بریتانیا**؛ (سوم) ۸۰ -۱۸۷۹، لشکرکشی‌های تنبیهی به فرماندهی **سرفردریک**[3] (**بعداً لرد**) **رابرتس**[4] برای سرکوب تظاهرات. (در این لشکرکشی‌ها بود که **رابرتس** راهپیمایی مشهور خود را از **کابل** تا **قندهار** ـ ۲۳۰ مایل در ۲۳ روز با نیروی ۱۰/۰۰۰ نفری[5]، انجام داد.) در ۱۹۱۹ جنگ سختی میان **افغان‌ها** و **بریتانیایی‌ها** پس از هرج و مرج داخلی **افغانستان** درگرفت.

جنگ‌های بالکان.[6] در مارس ۱۹۱۲ دو کشور **بلغارستان** و **صربستان** که رقیب یکدیگر در بالکان بودند، از سوی **روس‌ها** دعوت شدند تا اتحادی به منظور تقسیم **مقدونیه** در آینده، تشکیل دهند، مقدونیه در این هنگام یکی از ایالات ترک محسوب می‌شد. **یونان** و

---

1. Waterloo, Battle of
2. Afghan Wars.
3. Sir Frederick.
4. Roberts.

۵. **محمد یوسف ریاضی هروی**، شماره این نیروها را ۱۶ هزار نوشته است. در جنگ سوم، انگلیسی‌ها شکست سختی را تحمل کردند، تا آن‌جا که این خبر موجب هیجان کلی مردم انگلستان و قوت قلب مردم هندوستان شد. به همین دلیل فرمانفرمای **هند** به اردوهای مقیم کابل فرمان داد هرچه زودتر، امارت افغانستان را به نام **امیرعبدالرحمان** تأیید کنند و **کابل** را به او بسپارند. ژنرال **رابرت** مأمور شد با افواج جنگی و سواران نظامی، خود را از راه **غزنین** به کمک انگلیسی‌هایی که در قندهار محصور بودند برساند. قشون زبدهٔ انگلیس تحت ریاست ژنرال **رابرت** از سمت غزنین عازم قندهار شد. «این دسته از قشون انگلیس عبارت از شانزدهٔ هزار نفر بودند» (نگاه کنید به عین الوقایع، ص ۳۹-۱۳۸) ـ م.

6. Balkan Wars

مونته‌نگرو به موقع در اکتبر ۱۹۱۲ به این اتحادیه پیوستند و چهار دولت مذکور به ترکیه تاختند و پیروزی‌های سریعی به دست آوردند. قدرت‌های بزرگ، در کنفرانس سفرا[1] در لندن، تلاش کردند به جنگ پایان دهند و در مه ۱۹۱۳ موفق شدند به صلحی موقتی دست یابند که بنابر آن، ترکیه بسیاری از اراضی اروپایی خود را تسلیم کرد تا قدرت‌های بزرگ کشور جدید و مستقل آلبانی را تأسیس کنند - این عمل برای صربستان و مونته‌نگرو که می‌خواستند بر سواحل آلبانی دست پیدا کنند. ناگوار بود. دسته‌بندی میان صرب‌هاو یونانی‌ها از یک سو و بلغارها از سوی دیگر آغاز شد. بلغارها که سه چهارم تلفات را تحمل کرده بودند، حق داشتند بر صرب‌ها و یونانی‌ها که می‌خواستند مقدونیه را میان خود تقسیم کنند و پاداشی صوری به بلغارستان بدهند، پیش‌دستی کنند. بنابراین، بلغارها، به‌صرب‌ها و یونانی‌ها حمله کردند (۲۹ ژوئن ۱۹۱۳، اما خود را با حملات رومانیایی‌ها و ترک‌ها (که صرب‌ها و یونانی‌ها هنوز به ظاهر با آنها در جنگ بودند!) مواجه دیدند. بلغارها به ناچار شکست سریعی را متحمل شدند. معاهدهٔ بخارست (اوت ۱۹۱۳) بیشتر اراضی‌ای را که مورد ادعای بلغارستان در مقدونیه و تراسی بود، میان صرب‌ها و یونانی‌ها تقسیم کرد و همچنین بلغارستان، دوبروجای[2] جنوبی را به رومانی واگذاشت. پیامد عمومی جنگ‌های بالکان عبارت بود از: (نخست) تحدید بخش اروپایی ترکیّه به آدریانوپل و قسطنطنیه؛ (دوم) تأسیس کشور بی‌دفاع آلبانی؛ (سوم) دو برابر شدن اندازهٔ صربستان و مونته نگرو؛ (چهارم) یونان با به دست آوردن تمام بندر سالونیک به مهم‌ترین قدرت اژه تبدیل شد؛ (پنجم) رنجشی سخت در بلغارستان بر جای ماند. این قرار، تعیین کنندهٔ رفتار کشورهای بالکان در جنگ جهانی اول بود.

جنگ‌های بوئر.[3] میان بریتانیایی‌ها و بوئرها (اخلاف مهاجران آلمانی در آفریقای‌جنوبی) دو جنگ روی داده است. (۱) ۱۸۸۱، جنگ مختصری با بوئرها که در پی استقلال بیشتر بودند، به وقوع پیوست، نیروهای بریتانیایی چهار سال پیش از آن، بوئرهارا به دلیل حمایت

---

1. Ambassadorial Conference 2. Dobrudja 3. Boer Wars

آن‌ها از زولوها[1] در برابر بریتانیایی‌ها، به تسلیم وا داشته بودند. بوئرها، بریتانیایی‌ها را (فوریه ۱۸۸۱) در مایوبا[2] شکست دادند، گلادستون ناچار از طریق کنوانسیون پرتوریا[3] (ر.ک)، استقلال بیشتری به آن‌ها داد. (۲) ۱۹۰۲-۱۸۹۹، حمله‌ای بر کیپ کلنی و ناتال[4] به فرماندهی رهبری سیاسی، کروگر[5] (ر.ک) انجام گرفت، دلیل جنگ، خشم بوئرها از سیاست مستعمراتی چمبرلین بود و تصور می‌کردند در اروپا از آنها حمایت خواهند کرد. این جنگ، سه مرحلهٔ عمده داشت: (یک) اکتبر ۱۸۹۹- ژانویه ۱۹۰۰، سلسله پیروزی‌هایی بوئرها بر لشکرهای بریتانیا که در لیدی‌اسمیت[6]، مافه کینگ[7]، و کیمبرلی[8] محاصره شده بودند، به دست آورند؛ (دو) فوریه ـ اوت ۱۹۰۰، ضد حملات بریتانیایی‌ها به فرماندهی لرد رابرتس[9] به لشکرهای بریتانیا جان تازه‌ای داد و پرتوریا پایتخت بوئرها در ۵ ژوئن، تصرف شد؛ (سه) سپتامبر ۱۹۰۰ ـ مه ۱۹۰۲، دوره‌ای از جنگ‌های چریکی که طی آن کیچنر[10] تلاش کرد از حملات تکاوران بوئر جلوگیری کند، این تکاوران سعی داشتند با ایجاد دژهای چوبی و انتقال شهروندان طرفدار بوئرها به اردوگاه‌های متمرکز، واحدهای بریتانیایی را از هم جدا کنند. در مه ۱۹۰۲، معاهدهٔ ورنیگینگ[11] به جنگ پایان داد.

جنگ‌های چین ـ ژاپن[12] (۱) ۵- ۱۸۹۴. این عملیات که در اصل با ادارهٔ کره (ر.ک) مربوط بود، برتری ارتش و نیروهایی نوین ژاپنی‌ها را که به شیوهٔ اروپایی شکل گرفته، نشان داد. چینی‌ها نتوانستند مقاومت جدی کنند. در آوریل ۱۸۹۵، معاهدهٔ شیمونوزکی (ر.ک) منعقد شد.

(۲) ۴۵-۱۹۳۷. ژاپنی‌ها پس از حادثهٔ موکدن (ر.ک) در ۱۹۳۱ همواره مترصد جنگ بودند. برخورد میان نیروهای چینی و ژاپنی در شب ۷ ژوئیه ۱۹۳۷ به دشمنی تمام عیار تبدیل شد و هر دو طرف بدون اعلان قبلی، به جنگ روی آوردند. ژاپنی‌ها در پاییز ۱۹۳۷ شمال چین را زیر پا گذاشتند، شانگهای را اشغال کردند و در نوامبر به یانگ‌تسه نفوذ کردند.

---

1. Zulus
2. Mayuba
3. Convention of Pretoria
4. Cape Colony and Natal
5. Kruger
6. Ladysmith
7. Mafeking
8. Kimberly
9. Lord Roberts
10. Kitchener
11. Vereeniging
12. Sino_ Japanese Wars

ژاپنی‌ها تصمیم گرفتند در طول راه‌آهن‌های اصلی پیش بروند و شهرهای عمده را تصرف کنند: نانکینگ در دسامبر ۱۹۳۷، کانتون و هانکو در اکتبر ۱۹۳۸ سقوط کردند. چینی‌ها دو نوع مقاومت را پیش کشیدند؛ مقاومت ارتش ملی‌گرایان (کومین تانگ، ر.ک) چیانگ کای ـ شک، با استقرار در پایتخت موقتی، چونک کینگ[1] و دریافت سلاح از بریتانیا و ایالات متحدهٔ آمریکا؛ و شبه نظامیان کمونیست (ارتش جادهٔ[2] هشتم) به رهبری مائوتسه ـ تونگ که در جریان ۱۹۳۸ چندین شکست بر ژاپنی‌ها وارد ساخته بود. عملیات چینی‌ها در جنگ جهانی دوم، پس از حملهٔ ژاپنی‌ها به پرل‌هاربر در دسامبر ۱۹۴۱، آن‌ها را گیر انداخت. چینی‌ها بیش از یک میلیون نفر از ارتش ژاپن را در سرزمین اصلی نگاه داشتند؛ در ژوئیهٔ ۱۹۴۲ آن‌ها شکست‌های سختی در کیانگ‌سی[3] بر ژاپنی‌ها وارد ساختند. سرانجام ژاپنی‌ها قرارداد تسلیم به چیانگ کای ـ شک را در ۹ سپتامبر ۱۹۴۵ در نانکینگ امضاء کردند.

جنگ‌های کوستوتسزا.[4] کوستوتسزا در لمباردی، صحنهٔ دو جنگ میان اتریشی‌های غالب بر ضد سربازان ایتالیایی در دوران رستاخیز[5] (ر.ک) بود. در ۲۵ ژوئیهٔ ۱۸۴۸ مارشال رادتزکی[6] (ر.ک) پیه‌مونتی‌های تحت فرمان چارلز آلبرت[7] را تارومار کرد؛ در ۲۴ ژوئن ۱۸۶۶، آرشدوک آلبرشت[8] یک سپاه ایتالیایی را که از بیسمارک در جنگ آلمان و اتریش حمایت می‌کرد، شکست داد.

جنگ‌های مائوری[9]. نخستین جنگ مائوری در ۱۸۴۳ در نیوزیلند بر سر اراضی مورد نزاع در جنوب جزیره و نقض آشکار معاهدهٔ ویتانگی (ر.ک) از سوی مهاجران، آغاز شد. شورش به شمال جزیره سرایت کرد و در آن‌جا شدت یافت. درگیری‌ها به سیاست خردمندانهٔ سر جرج گری (ر.ک) که اعتماد رؤسای مائوری را جلب کرده بود، پایان داد. جنگ دوم مائوری

---

1. Chungking
2. Route Army
3. Kiangsi
4. Custozza, Battls of
5. Risogimento
6. Radetzky
7. Charles Albert
8. Archduk Albrecht
9. Maori Wars

با حملات پراکندهٔ شبه نظامیان در میانهٔ ۱۸۶۰ و ۱۸۷۰ در شمال جزیره شکل گرفت. تحصیل اراضی بومیان از سوی دولت جنگ را تسریع کرد و به یک نهضت مذهبی (هو ـ هو)[1] پایان داد که نتیجهٔ آن بروز برخی خشونت‌های متعصبانه بود. سرانجام با کمک نیروهای تازه نفس بریتانیایی و استرالیایی نظم اعاده شد.

جنگ‌های مارن[2]. رودخانهٔ مارن از شاخابه‌های رودسن است که در پنج مایلی جنوب شرق پاریس به آن می‌پیوندد. در جنگ جهانی اول دو نبرد قطعی در طول مارن انجام گرفته که نمودار بزرگترین نقطهٔ نفوذ آلمان‌ها در فرانسه است. نخستین نبرد از ۵ تا ۹ سپتامبر ۱۹۱۴ به طول انجامید؛ در برابر ضد حملات بریتانیایی‌ها و فرانسوی‌ها به فرماندهی ژوفر[3]، ارتش‌های آلمانی کلوک[4] و بولو[5] به فرمان ستاد ارتش آلمان (در لوکزامبورگ) در ۹ سپتامبر عقب‌نشینی کردند و این در حالی بود که سربازان آن‌ها به مسافتی رسیده بودند که می‌توانستند برج ایفل[6] را ببینند. دومین نبرد، ۱۵ ژوئیه تا ۷ اوت ۱۹۱۸ انجام گرفت و آخرین تهاجم لودندرف به حساب می‌آمد. آلمان‌ها از غرب رمس[7] از مارن گذشته به سوی شاتو-تیری[8] پیش رفتند اما نیروهای فرانسوی ـ آمریکایی به فرماندهی مارشال فش از آن‌ها جلوگیری کردند و ایشان را به عقب راندند، ضد حملات نیروهای متفق نشانگر آغاز پیشروی کلی بود و به همین دلیل آلمانی‌ها مجبور به تقاضای صلح شدند.

جنگ ۱۴-۱۸۱۲ انگلستان و آمریکا[9]. از تیرگی روابط دو کشور در خلال کشمکش بریتانیا با ناپلئون ناشی شد. آمریکا از فعالیت‌های نیروی دریایی سلطنتی و در راستای فشار بر دریانوردان ایالات متحده، مسدودسازی بنادر آمریکایی، و اجبار گروه‌های شورایی که در تجارت با بنادر فرانسه خواهان بی طرفی کشتی رانی بودند، و نیز پشتیبانی بریتانیا از مهاجران بومی آمریکا، نا خرسند بود. جنگ در ۱۸ ژوئیه ۱۸۱۲ آغاز شد. نیروهای زمینی

1. Hau _ Hau
2. Marne, Battles of
3. Joffre
4. Kluck
5. BÜlow
6. Eiffel
7. Rheims
8. Chateau- Thierry
9. Anglo- american War of 1812-14

آمریکا در ۱۸۱۲ کوشیدند از سه جهت ــ از دیترویت[1]، پیرامون نیاگارا، پیرامون دریاچهٔ چمپلین[2] ــ به کانادا حمله کنند، اما جداً ناچار از عقب نشینی شدند. در آوریل ۱۸۱۳ لشکر آمریکا به تورنتو[3] حمله برد و آنجا را زیر آتش گرفت. در سال بعد نیروی بریتانیایی مرکب از ۴۰۰۰ سرباز از آن سوی فرانسه آمد و در **خلیج چزاپیک**[4] پیاده شد. آن‌ها این محل را تصرف کردند و **واشنگتن** را زیر آتش قرار دادند (۲۵ـ۲۴ اوت ۱۸۱۴)، اما نتوانستند **بالتیمور**[5] را پیش از دو هفته تصرف کنند. یک سلسله گرفتاری‌های دریایی وجود داشت که معمولاً از جنگ‌های تن به تن میان افراد کشتی‌ها در می‌گرفت؛ مشهورترین آنها جنگ سواحل بوستون (ژانویه ۱۸۱۳)، میان دو ناوچهٔ یو. اس. اس[6] **چزاپیک** و اچ. ام. اس شانون[7] بود که در نتیجهٔ آن کشتی آمریکایی به اسارت افتاد. معاهدهٔ صلح (در دسامبر ۱۸۱۴ در **گنت**[8]، بلژیک به امضاء رسید) روابط میان دو کشور را بهبود بخشید اما به مسائلی که موجب درگیری شده بود توجهی نکرد. اخبار امضای معاهده تا یازده فوریه ۱۸۱۵ به آمریکا نرسیده بود؛ در ۱۸ ژانویه ژنرال اندرو **جکسن**[9] پیروزی بزرگی در خشکی به سود آمریکا به دست آورد و این پیروزی در نتیجهٔ شکست اقدام بریتانیایی‌ها برای تصرف **نیوارلئان**[10] از طریق دریا بود.

جنگ ۱۸۱۹ اسپانیا ـ آمریکا.[11] در نتیجهٔ سیاست توسعه‌طلبی سیاستمداران جوان **جمهوری‌خواه** و عملکرد بازدارندهٔ دولت مستعمراتی اسپانیا در کوبا (ر.ک) به وقوع پیوست. انهدام کشتی جنگی ماین متعلق به **ایالات متحده** در هاوانا[12] در ۱۵ فوریه ۱۸۹۸ و هلاکت ۲۶۰ نفر سرنشین آن، افکار عمومی آمریکا را به خشم آورد و (بدون انتظار برای به دست آوردن مدرک) مدعی شدند که اسپانیولی‌ها کشتی را منفجر کرده‌اند. رئیس **جمهور مک کینلی** علی رغم پیغام‌های صلح جویانهٔ اسپانیا، ازکنگره خواست اعلان جنگ کند (آوریل).

---

1. Detroit
2. Lake Champlain
3. Toronto
4. Chesapeak Bay
5. Baltimore
6. U.S.S
7. H.M.S. *Shannon*
8. Ghent
9. Andrw Jackson
10. New orleans
11. Spanish-American War of 1898
12. Havana

نیروهای دریایی **ایالات متحده** در **فیلیپین** (در آن‌جا دوی[1] یک گروه از کشتی‌های اسپانیایی را در **خلیج مانیل** نابود ساخت بی آن‌که از آمریکایی‌ها کسی به هلاکت برسد)؛ **کوبا** (در آن‌جا **تئودور روزولت** (ر.ک)، نقش برجسته‌ای در رهبری نیروهای اعزامی ایفاء کرد و گروه دیگری از کشتی‌های **اسپانیایی** نابود شد و تنها یک آمریکایی جان خود را از دست داد)؛ و در **پورتوریکو** جمع آمدند. در ۱۸۹۸، معاهدهٔ صلح در **پاریس** به امضاء رسید. **ایالات متحدهٔ آمریکا**، **فیلیپین**، **گوام**، و **پورتوریکو** را به دست آورد؛ اسپانیا از **کوبا** نیز که تحت اشغال سربازان **آمریکایی** به جمهوری مستقل تبدیل شده بود، صرف نظر کرد.

جنگ ۱۸۷۰ فرانسه ـ پروس. بر سر رهبری اروپا، میان دو مدعی رقیب یعنی **امپراتوری دوم فرانسه** و **کنفدراسیون شمال آلمان** (ر.ک) تحت حکومت **پروس**، اتفاق افتاد. در پی گزارش‌هایی مبنی بر حمایت **پروس** از نامزدی شاهزادهٔ **هوهنزولرن** به ولیعهدی **اسپانیا**، روابط طرفین تیره‌تر شده بود. علت آنی جنگ، آزردگی **فرانسه** از توهین‌های ادعایی در **تلگرام امس** (ر.ک) بود. دولت **فرانسه** با برآورد بیش از حد آمادگی خود، در ۱۹ ژوئیه، اعلان جنگ داد. ارتش اصلی فرانسه، تحت فرماندهی **ماکماهون**[2] در سرتاسر ماه اوت، یک سلسله شکست‌هایی در طول جبههٔ شرقی متحمل شد و در اول سپتامبر در **سدان**[3] تسلیم گردید. **امپراتور ناپلئون** سوم، از جملهٔ اسیران بود. **مارشال بازاین**[4] با یک **ارتش فرانسوی** دیگر که متشکل از ۱۷۳۰۰۰ نفر بود، در **متز**[5] محاصره شد و در پایان اکتبر تسلیم گردید. **پاریس** از ۱۹ سپتامبر تا ۲۸ ژانویه ۱۸۷۱ در محاصرهٔ وحشتناکی قرار گرفت. در ایالاتی که **گامبتا**[6] با شتاب نیروهایی را دوباره سازمان دهی کرده بود، مقاومت ادامه داشت. با سقوط **پاریس**، مذاکرات صلح آغاز شد و در اول مارس، شرایط صلح رسماً مورد قبول قرار گرفت. **فرانسه**، ایالت **آلزاس** و بخش بزرگی از **لرن** را به **آلمانی‌ها** واگذاشت؛ **فرانسه** فوراً پنج بیلیون فرانک غرامت پرداخت کرد؛ ارتش **آلمانی** همچنان به اشتغال خود ادامه می‌داد تا غرامت فوراً پرداخت شود. این شرایط کلاً به انعقاد قطعی **معاهدهٔ فرانکفورت** در ۱۰ مه ۱۸۷۱ منجر شد.

---

1. Dewey
2. Macmahon
3. Sedan
4. Bazaine
5. Metz
6. Gambetta

جنگ‌های (۱۸۰۱ و ۱۸۰۷) کپنهاگ. در خلال جنگ‌های ناپلئون دو عملیات دریایی در کپنهاگ انجام گرفت. (۱) آوریل ۱۸۰۱: ناوگان بریتانیایی به فرماندهی **سرهاید پارکر**[1] به همراه **نلسون** فرماندهٔ کشتی‌های کوچک که فشار درگیری بر روی آن‌ها بود، بخش بزرگی از ناوگان **دانمارک** را نابودند کردند. این ناوگان مقدمات اجبار مصوبهٔ «**بی‌طرفی‌مسلحانه**» به بیرون کردن کشتی‌های **انگلیس** از دریای **بالتیک** را فراهم می‌آوردند. (۲) ۷ـ۲ سپتامبر ۱۸۰۷: ارتش مرکب از نیروی دریایی و زمینی، **کپنهاگ** را زیر آتش گرفت چون مراقبان بریتانیایی خبر داده بودند که ناپلئون در آستانهٔ تصرف **دانمارک** و به خدمت گرفتن ناوگان آن کشور است. این نمونهٔ «ستمگری **بریتانیایی‌ها** در دریاها» موجب حمایت‌هایی از **نظام قاره‌ای ناپلئون** (ر.ک) شد، زیرا کشورهای اروپایی از تهدید بی‌طرفی آزرده گشتند، اما از پیوستن یک ناوگان مرکب از حدود پنجاه کشتی به ناوگان فرانسه جداً ممانعت کردند.

جنگ ینا[2] (۱۴ اکتبر ۱۸۰۶). پیروزی **ناپلئون** بر **پروسی‌ها** که تحت فرماندهی **هوهنلوهه**[3] قرار داشتند. ضمناً ارتش ملی پروس، به فرماندهی **داووت**[4] چند مایل به طرف شمال، در **اورشتاد**[5] به دست قشون **فرانسوی** تار و مار شدند. این دو پیروزی موجب سقوط **برلین** و نشانه‌ای از افول شهرت نظامی **پروس** بود.

جوانان پاک‌نهاد[6]. در ۱۸۱۵، نسل جوانتر **آلمان**، در پی شکست در**کنگره وین**، در راستای ایجاد **آلمانی** یک پارچه، دچار سرخوردگی شدند. گروهی از دانشجویان در **ینا**[7]، انجمنی تأسیس کردند که فضایل متانت و عفت انسانی را با مقاصد مهین پرستانه در هم آمیزند تا به اتحاد ملّی دست یابند. در خلال دو سال، انجمن‌های دانشجویی مشابه انجمن **جوانان پاک‌نهاد**، در پانزده دانشگاه دیگر شکل گرفت. آنها به واسطهٔ جشنوارهٔ میهن پرستی که در ۱۸۱۷ در **ایشناخ**[8] در سی صدمین سالگرد نخستین واکنش مبارزه طلبانهٔ **لوتر** بر پاشد، به

---

1. Sir Hyde Parker
2. Jena Battle of
3. Hohenlohe
4. Davouth
5. Aurestadt
6. Burschenchaften
7. Jena
8. Eisenach

شهرت رسیدند. قتل کارگزار روسیّه، **کتزبو**[1] و دیگر جنایات کوچکتر، به **مترنیخ** فرصت داد تا **جوانان پاک‌نهاد** را متهم سازد و راه جلوگیری از **مصوبات کارلسباد** (ر.ک) را امن نماید، این اقدام به نحو مؤثری شوق میهن پرستی را فرو نشاند. انجمن **جوانان پاک نهاد**، نخستین نمونه از سازمانهای متعدد میهن پرستانه دانشجویی بود که در کشورهای **اروپایی**، به منظور اتحاد ملی، در سدهٔ نوردهم، درخشیدند.

جوبرتی وینچنزو[2] (۵۲-۱۸۰۱). فیلسوف و میهن‌پرست **ایتالیایی**. در تورین[3] به دنیا آمد، در ۱۸۲۵ به سمت کشیشی گماشته شد. اندیشه‌های ملی گرایانه‌اش موجب گردید که او را از **پیه‌مونت** بیرون کنند. جوبرتی در **بروکسل** اقامت گزید، در آن‌جا در ۱۸۴۳، اثر خود را با عنوان Del Primato morale e Civile degli Italiani نوشت ــ که مدافعه‌ای در برابر پاپ، برای به رسمیت شناختن و وحدت ایالات شبه جزیره **ایتالیا** بود. این کتاب تأثیر چشمگیری بر حامیان **«پاپ لیبرال»**، **پیوس نهم** (ر.ک) داشت. **جوبرتی** در ۱۸۴۷ به **پیه‌مونت** بازگشت و به امور سیاسی پرداخت. از دسامبر ۱۸۴۸ تا مارس ۱۸۴۹، ریاست **دولت پیه‌مون** را به‌عهده داشت. پس از آن که **کلیسا**، فعالیت‌های سیاسی و برخی از جنبه‌های تعلیمات فلسفی **جوبرتی** را محکوم کرد، به عنوان مردی سرخورده، به عزلت روی آورد.

جولیتی، جووانی[4] (۱۹۲۸-۱۸۴۲). سیاستمدار **ایتالیایی**؛ در ایالت کونه‌ئو[5] به دنیا آمد و در تورین تحصیل کرد. در ۱۸۸۲ کارمند شد و به عنوان لیبرال به **مجلس ایتالیا** داخل گردید. در ۱۸۸۹ در دولت **کریسپی** (ر.ک) وزیر **مالیه** بود. عمر نخستین وزارت او (مه ۱۸۹۲ تا نوامبر ۱۸۹۳) کوتاه بود زیرا یک گروه پارلمانی، در جریانی موسوم به **«رسوایی تانلونگو»**[6] دریافتند که مدیر **بانک** رم که **جولیتی** او را به **سناتوری** رسانیده بود، به دلیل بی‌نظمی‌های مالی گسترده، گناهکار است. پس از افشاگری‌های تانلونگو، **جولیتی** مجبور شد برای مدت کوتاهی **ایتالیا** را ترک کند، اما دوباره بازگشت و در جریان یک دوره ناآرامی‌های شدید در

---

1. Kotzebue
2. Gioberti, Vincenzo
3. Turin
4. Giolitti Giovanni
5. Kuneo
6. Tanlongo Scandal

تبدیل قرن، وارد امور سیاسی شد. **جولیتی** از اکتبر ۱۹۰۳ تا مارس ۱۹۰۵ و از مه ۱۹۰۶ تا دسامبر ۱۹۰۹ دوباره **نخست‌وزیر** شد. در امور داخلی کوشید با اعتصابات جناح چپ و آشفتگی‌های مالی در امور اقتصادی، مقابله کند و در صدد آشتی با **کلیسای کاتولیک** برآمد (تا پس از آن **کلیسا** در سیاست داخلی مملکت **ایتالیا** دخالت نکند). در مسائل خارجی بر روابط **ایتالیا** با **اتریش ـ مجارستان** تأکید داشت. در چهارمین وزارت خود (۱۹۱۱ تا ۱۹۱۴) عامل الحاق **تریپولی** و پی‌گیری جنگ بر ضد **ترکیّه** بود که **ایتالیا** نه تنها **لیبی** (ر.ک) را به دست آورد بلکه ردس[1] و **دودکانس**[2] را نیز تصرف کرد. هزینهٔ جنگ مستلزم مالیات سنگین بود که بی اعتباری **جولیتی** منجر شد و او در مارس ۱۹۱۴، در پی یک **اعتصاب عمومی** کشور را زمین‌گیر ساخت، و ناچار از کناره‌گیری شد. به عنوان سیاستمداری متنفذ، جایگاه خود را حفظ کرد، اما تلاش‌هایش برای حفظ بی‌طرفی **ایتالیا** در ۱۹۱۵،فایده‌ای در برنداشت. در ژوئن ۱۹۲۰ که **ایتالیا** در پی برقراری صلح، در نتیجهٔ بی‌نظمی‌های مدنی و سرخوردگی، دچار تفرقه شده بود، **جولیتی** برای پنجمین بار ریاست دولت را به‌عهده گرفت. او نتوانست گروه‌های ملی‌گرا را در قضیه فیوم (ر.ک) راضی کند و در ژوئن ۱۹۲۱ استعفا کرد. **جولیتی** در مقام مدیر پارلمانی زیرک، عاری از اصول، کلاً به مدت بیش از یازده سال رئیس دولت بود و این مدت طولانی‌تر از دوره‌های تمام نخست وزیران **ایتالیا**، جز **موسولینی** بود.

---

1. Rhodes
2. Dodecanes

چ

چادویک، ادوین[1] (۹۰ـ۱۸۰۰) مدیر **قانون فقر**[2] (ر.ک). **چادویک** در حومهٔ **منچستر** به دنیا آمد. تحصیلات او خودآموز بود و اگر چه در ۱۸۳۹ به بار[3] دعوت شد، اما هرگز به این جریان نپیوست زیرا روزنامه‌نگاری را ترجیح می‌داد. او از دوستان نزدیک **بنتام** (ر.ک) بود. **چادویک** مسئولیت عمدهٔ **قانون فقر ۱۸۳۴** رابرت را به‌عهده داشت و بلافاصله به دبیری **مأموران قانون فقر** منصوب شد، در کمیسیون‌های متعددی خدمت کرد و به بررسی مشکلات اجتماعی پرداخت. از ۱۸۴۸ تا ۱۸۵۴ ریاست **هیأت بهداشت** را از آن خود کرد. **چادویک**، بدبختانه مردی تندخو، سرشار از تعصبی پیشران اما پرمدعا و بی‌سلیقه بود. برای نمایندگی قدرت، مناسب نبود و تلاش برای انجام بسیاری از امور با همان تندخویی موجب شد که به مخالفت با او (به ویژه در **شمال**) برخیزند. با این حال، **چادویک** بیش از هر کس دیگر در پاک‌سازی محله‌های کثیف و بهبود اوضاع بهداشتی گام برداشت تا آنجا که وبا از میان رفت. او در ۱۸۸۹ لقب شوالیه دریافت کرد.

چارتیزم[4]. نهضتی انگلیسی به منظور اصلاحات سیاسی، در ۱۸۳۸ با **منشور ملت**[5]، یعنی حق رأی عموم مردم؛ مجالس سالیانه؛ رأی مخفی؛ پرداخت پول به **نمایندگان مجلس**، به

---

1. Chadwick, Edwin
2. Poor Law
۳. دعوت شدن به بار (bar) یعنی اجازه داشتن برای کار به عنوان وکیل مدافع در **دیوان عالی** ـم.
4. Chartism
5. People's Charter

وجود آمد. اتوود (ر.ک) نمایندهٔ رادیکال **مجلس** از **بیرمنگام**، مسئول تشکیل **کنوانسیون ملی** در **لندن** در فوریه ۱۸۳۹ بود و در ژوئیه می‌بایستی عرض حالی به **مجلس عوام** تقدیم می‌کرد. **کنوانسیون** با نهضت به مخالفت برخاست و میان **شمالی‌ها** (که اساساً با صنعت گرایان ضدیت داشتند) و افرادی از **میدلندز**[1] و **لندن** اختلاف افتاد. طغیان‌های شدیدی در **بیرمنگام** و **نیوپرت (موناگان)**[2] روی داد که در یک قیام تمام عیار به کشته شدن ۲۴ **چارتیست** منجر شد (۳ نوامبر ۱۸۳۹). در فاصلهٔ ۱۸۴۰ و ۱۸۴۲، نهضت **چارتیست‌ها** بسیار پراکنده بود، اما در مه ۱۸۴۲، دادخواست تازه‌ای مطرح گردید، ولی این دادخواست نیز مانند دادخواست قبلی، مورد قبول واقع نشد. آخرین طغیان ناشی از هیجان **چارتیست‌ها** در **کنینگتن**[3] (۱۰ آوریل)، زنگ خطر را برای **دولت** به شدت به صدا درآورد، دفاع از پایتخت به **دوک ولینگتن** سپرده شد، اما تظاهر کننده‌ها کمتر از آن بودند که انتظار می‌رفت و در برابر اقدام قاطع پلیس، گردهمایی با سکوت به پایان رسید و دادخواست سوم به **وست مینستر** سپرده شد. هنگامی که معلوم گردید دادخواست شامل امضاهای شوخ طبعانه است (**«سگ دماغ[4]»**، **«آقای دلقک[5]»** و **«درشکهٔ پادشاه[6]** [کذا]»)، **چارتیست‌ها** مورد استهزاء قرار گرفتند و نهضت به مرگ طبیعی مرد. علت شکست **چارتیزم**، رهبری ضعیف، فقدان همکاری برای رویارویی با صنف‌گرایی، و نیز به علت اهدافی بود که سادگی اهداف رقیب معاصر خود، یعنی **انجمن ضد قانون غلّه** (ر.ک)، را نداشت. با وجود این، چهار خواستهٔ اصلی **چارتیست‌ها** در طول هفتاد سال بعد، دارای تأثیر بود.

چانو، گلیتسزو، کنت[7] (۴۴-۱۹۰۳). سیاستمدار **ایتالیایی**. پسر یک دریادار **ایتالیایی**. خود او پیش از ورود به سیاست، هوانورد بود. در ۱۹۳۰ با دختر **موسولینی** ازدواج کرد و در سمت‌های گوناگونی در رابطه با تبلیغات در فاصلهٔ ۱۹۳۰ و ۱۹۳۶، پیش از آن که **وزیر خارجه** (ژانویه ۱۹۳۶) شود، خدمت می‌کرد. **چانو**، توافقات **«محور»** با **آلمان** را پی گرفت و

---

1. Midlands
2. Newport (Mon)
3. Kennington
4. Pug_nose
5. Pug_nose
6. Victoria Rex
7. Ciano Galeazzo Count

در الحاق آلبانی در ۱۹۳۹ و تهاجم ایتالیا به بالکان در ۱ـ۱۹۴۰، موفقیت حاصل کرد. او، پس از شکست ایتالیا در شمال آفریقا، از وزارت خارجه مغرول شد و به سفارت واتیکان منصوب گردید (فوریه تا ژوئیه ۱۹۴۳). در ۲۵ ژوئیه ۱۹۴۳ به سرنگونی موسولینی رأی داد و ایتالیا را به سوی آلمان ترک کرد که هیتلر او را به دلیل سرنگونی موسولینی، و خیانت، سرزنش و محاکمه کرد، و نئوفاشیست‌ها در ۱۱ ژانویه ۱۹۴۴ او را اعدام کردند.

چرچیل، لرد راندلف[1]. (۹۴ـ۱۸۴۹) سومین پسر یک **دوک مارلبرو**[2] و پدر **سروینستون**، در ۱۸۷۴ به عنوان **محافظ کار**، از وودستوک[3] به نمایندگی **مجلس** انتخاب شد. پس از ۱۸۴۷ در نقش رهبری **دموکراسی توری** ظاهر شد و گروه مترقی (گاهی «**حزب چهارم**» خوانده می‌شود) را اداره می‌کرد که در صدد امنیت آرای طبقهٔ کارگر بودند و می‌خواستند این هدف را با ابقای سیاست اصلاحات اجتماعی **دیسرائیلی** به انجام برسانند. او به عنوان وزیر **هند** در وزارت **سالیسبوری** در ۶ـ۱۸۸۵، مسئولیت خطیری را در رابطه با الحاق **برمهٔ علیا** به‌عهده گرفت. **چرچیل** در ۱۸۸۶ وزیر **خزانه‌داری**، و رهبر **مجلس عوام** در دولت **سالیسبوری** بود. در طول بیش از یک سده، جوانترین سیاستمداری بود که صاحب منصب می‌شد، اما پنج ماه بعد به دلیل مخالفت با افزایش هزینهٔ خدمات جنگی، استعفاء داد. از آن‌جا که هیچ یک از گروه‌های سیاسی، آمادگی حمایت از او را در برابر **سالیسبوری** نداشتند، این حرکت غم‌انگیز، بی‌موقع انجام گرفت. پایان زندگانی سیاسی او با بیماری لاعلاج مزمنی همراه بود.

چرچیل، وینستون لئونارد اسپنسر[4] (۱۹۶۵ـ۱۸۷۴؛ در ۱۹۵۳ به مقام شوالیه دست یافت). پسر **لرد راندلف چرچیل**. در **هارو**[5] و **سند هورست**[6] تحصیل کرد. در **کوبا** و **مالاکاند**،[7] در ارتش خدمت نمود و در جنگ **ام‌دورمان**[8] در ۱۸۹۸ شرکت داشت. او در ۱۹۰۰ـ۱۸۹۹ در **آفریقای جنوبی** خبرنگار جنگی بود و به دست **بوئرها** اسیر شد، اما توانست فرار کند. اگر چه

---

1. Churchill, Lord Randolph
2. Duk of Marlborough
3. Woodstock
4. Winston Leonard Spencer
5. Harrow
6. Sandhurst
7. Malakand
8. Omdurman (واقع در سودان در ساحل چپ نیل) ـم.

در ۱۹۰۰ به عنوان **محافظه‌کار** از الدهام[1] به نمایندگی **مجلس** برگزیده شد اما نظریات او دربارهٔ **تجارت آزاد**، او را وادار کرد تا در ۱۹۰۴ به **لیبرال‌ها** بپیوندد. او در ۱۹۰۸ به عنوان رئیس تجارت خارجی به صف **کابینه** پیوست و قوانین اجتماعی مهمی از این رهگذر به انجام رسانید (از جمله تأسیس نخستین مبادلات استخدامی). او در ۱۹۱۰ وزیر **داخله**، و در ۱۹۱۱ سرفرماندهٔ فعال دریاداری بود و مسئولیت اصلی تصمیم به نگهداری ناوگان در پایگاههای جنگی به منظور تمرین در ایام صلح را عهده گرفت. او در ۱۹۱۵، سپر بلای شکست در **داردانل** (ر.ک) شد و برکنار گردید اما در **جبههٔ غرب** با درجهٔ سرهنگی به خدمت ادامه داد. او در ۱۹۱۷ وزیر **تسلیحات** شد، سپس وزارت **جنگ** و **نیروی هوایی** را به عهده گرفت (۲۱ـ۱۹۱۸) و سرانجام وزیر **مستعمرات** گردید (۲ـ۱۹۲۱). در ۱۹۲۲ از **لیبرال‌ها** شکست خورد و دو سال از **مجلس** دور ماند تا آن‌که در ۱۹۲۴ به عنوان نمایندهٔ **محافظه‌کار مجلس** از اپینگ[2] برگزیده شد و در دولت **بالدوین** به عنوان وزیر **خزانه‌داری** خدمت کرد (۹ـ۱۹۲۴). بی‌میلی او در اعطای امتیاز به **هند** و تلاش برای هشدار به **بریتانیا** در برابر تهدیدات جدید آلمان، باعث شد که **چرچیل** تا آغاز **جنگ جهانی دوم** از مقام خود بر کنار باشد و در این هنگام به عنوان مدیرکل دریاداری به خدمت بازگشت. در ۱۰ مه ۱۹۴۰، او **نخست‌وزیر** دولت ائتلافی شد. کابینهٔ پنج (بعداً هشت) نفری **جنگ** تشکیل داد و خود، وزارت **دفاع** را به‌عهده گرفت. او هدایت مردم‌بریتانیا را در «آخرین ساعت آنها» آغاز کرد و تا فروپاشی **آلمان** در ۱۹۴۵، آن‌ها را نگاه داشت. پس از شکست در انتخابات ۱۹۴۵، رهبر **مخالفان** شد و از ۱۹۵۱ تا ۱۹۵۵ دوباره به نخست وزیری رسید.

چکسلواکی[3]. جمهوری‌ای که در ۱۹۱۸، از ایالات غربی اسلاوهای **اتریش ـ مجارستان** به وجود آمد. **متفقین** در پاییز ۱۹۱۸، **شوراهای چکسلواک** را[4] (که توسط **مازاریک** (ر.ک)، و **بنش** (ر.ک) در پاریس تشکیل شده بود) به عنوان حکومت موقت به رسمیت شناخت. در فوریهٔ ۱۹۲۰، قانون اساسی از روی الگوی **فرانسه** وضع شد. جمهوری تازه، ارزشمندترین

---

1. Oldham
2. Epping
3. Czechoslovakia
4. Czecholovak National Council

نواحی صنعتی اتریش ـ مجارستان را در برمی‌گرفت. از نظر قومی، جمهوری شامل هفت میلیون چک، دو میلیون اسلواک، سه و یک چهارم میلیون آلمانی ساکن سودت (ر.ک) هفت صدهزار مجاری، و چهارصدو پنجاه‌هزار روتانیایی[1] بود. اگرچه چکسلواکی از سطح زندگی بالایی برخوردار بود اما مسائل سیاسی داخلی از برخوردهای پنهان قومی، و احساس بد ناشی از تلاش چک‌ها برای تسلط بر دیگر مردمان، آسیب می‌دید. مسائل سیاسی خارجی تحت تأثیر خطر آلمان قرار داشت؛ چکسلواکی مرکز ثقل اتفاق صغیر (ر.ک) بود اما به دلیل کشمکش بر سر تشن[2] (ر.ک) نمی‌توانست روابط خود را با لهستان بهبود بخشد. هیجانات میان آلمانی‌های سودت در فاصله ۱۹۳۵ و ۱۹۳۸، افزایش یافت. تنها توافق مونیخ[3] (ر.ک)، با واگذاری حدود ۱۰۰۰۰ مایل مربع از نواحی مرزی چک به آلمان و ۶۰۰۰ مایل دیگر به لهستان و مجارستان توانست از وقوع جنگ جلوگیری کند. پس از توافق مونیخ، اسلواکی کلاً خود مختار شد و پس از آن که آلمانی‌ها در مارس ۱۹۳۹، ایالات بوهم[4] و موراوی[5] چک را گرفتند، اسلواکی اندک «استقلالی» به دست آورد. روتانیا نیز که در اکتبر ۱۹۳۸ خودمختار شده بود، در همان ایام به دست مجارها افتاد. در ۱۹۴۵، دولت «جبههٔ ملی» چکسلواکی به پراگ بازگشت، اما با فشار قابل توجهی از طرف روس‌ها مواجه شد. مرزها به موقعیت قبل از ۱۹۳۸ بازگشت، اما چکسلواکی در ژوئن ۱۹۴۵ مجبور شد روتانیا را به اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی واگذار نماید. موفقیت‌های کمونیست‌ها در انتخابات ۱۹۴۶ موجب شد که حکومت دموکراتیک در فوریهٔ ۱۹۴۸ سرنگون شود. چکسلواکی، پس از آن به صورت یکی از اقمار روسّیه درآمد.

چمبرلین، اوستن[6] (۱۹۳۷ـ۱۸۶۳). بزرگترین پسر جوزف چمبرلین. در ۱۸۹۲ نمایندهٔ محافظه‌کار مجلس از وورسسترشایر[7] شرقی شد. او در دولت بالفور، ۵ـ۱۹۰۳، و در دولت ائتلافی لوید جرج، ۲۱ـ۱۹۱۹، وزیر دارایی بود. سازنده‌ترین کارش، وزارت خارجه، در

---

1. Ruthenes
2. Teschen
3. Munich Settelemnt
4. Bohemia
5. Moravia
6. Chamberlain, Austen
7. Worcestershire

دورهٔ **بالدوین**، ۱۹۲۴ تا ۱۹۲۹، بود. او در مذاکراتی که به عقد **معاهدهٔ لوکارنو** (ر.ک) در ۱۹۲۵ منجر شد، نقش برجسته‌ای ایفاء کرد. در همان سال، **چمبرلین** به لقب **شوالیهٔ گارتر**[1] دست یافت.

چمبرلین، جوزف[2] (۱۹۱۴ـ۱۸۳۶). فرزند یک کفاش. به عنوان کارخانه‌دار **بیرمنگامی** از بخت خوبی برخوردار شد. در ۱۸۷۵، به عنوان **شهردار تندرو بیرمنگام**، با ارائه طرح‌های مهندسی در راستای پاک‌سازی محله‌های کثیف، به شهرت رسید. در ۱۸۶۷ **نمایندهٔ بیرمنگام** در **مجلس** شد و در **وزارت گلادستون**، ۵ـ۱۸۸۰، رئیس **هیأت بازرگانی** بود. اقدام تند او در «**برنامهٔ غیر مجاز**»: انتخابات ۱۸۸۵ را به نفع **گلادستون** تمام کرد، اما سال بعد از **لیبرال‌ها** شکست خورد، دلیل این شکست، مخالفت با **هوم رول** از یک سو؛ و بی‌اعتمادی شخص **گلادستون** از سوی دیگر بود. پشت کردن او به دولت، موجب تفرقهٔ **حزب لیبرال** شد و به سقوط **دولت** انجامید. در ۱۸۹۵، **چمبرلین** در **دولت محافظه کارِ وحدت طلبِ سالیسبوری**، وزیر **مستعمرات** شد و برای گسترش مستعمرات در آفریقا و فدارسیون امپراتوری، با جدیت تمام کار کرد. اگرچه رفتار او دربارهٔ **تهاجم جمسون**[3] (ر.ک) از نظر شرافت تردیدآمیز بود، اما نفوذ سیاسی او به سرعت در کابینه گسترش یافت و او، در مواردی در سیاست خارجی، به ویژه در ۱۸۹۸ و ۱۸۹۹ که در پی اتحاد با **آلمان‌ها** بود، مداخله کرد. در ۱۹۰۳ از **مقام مستعمرات** کناره گرفت و مدت دو سال برای «**اصلاحات تعرفه**» (ر.ک) مبارزه کرد، این هیجان، او را از **وحدت‌طلبان** جدا کرد، درست به همان ترتیب که او قبلاً به طور مؤثری این اقدام را دربارهٔ **لیبرال‌ها** به عمل آورده بود. در ۱۹۰۶، فلج و زمینگیر شد و دیگر نتوانست به کارهای سیاسی بپردازد.

چمبرلین، نویل[4] (۱۹۴۰ـ۱۸۶۹). پسر **جوزف** و برادر **ناتنی اوستن**. تا پنجاه سالگی وارد **مجلس** نشده بود و عمر خود را به بازرگانی و حکومت محلی صرف کرده بود. او شهردار

---

۱. Garter: نشان بند جوراب که یکی از عالی‌ترین مدال‌های اشرافی انگلستان است. ـ م.

2. Chamberlain, Joseph 3. Jameson Raid 4. Chamberlain Neville

بیرمنگام بود و از ۱۹۱۸ تا هنگام مرگ، نمایندگی این شهر در **مجلس** را عهده داشت. تجربهٔ دوران شهرداری، موجب شد که او در **دولت‌های محافظه‌کار**، در فاصلهٔ ۱۹۲۳ و ۱۹۲۹، در مقام وزیر **بهداشت**، به موفقیت نائل شود. در نوامبر ۱۹۳۷، جانشین اسنودن[1] در وزارت **دارایی** شد و این مقام را همچنان حفظ کرد تا در مه ۱۹۳۷، پس از **بالدوین**، **نخست‌وزیر** شد. **چمبرلین**، بی‌درنگ، گردانندهٔ واقعی سیاست خارجی شد، هر چند که شناخت زیادی از **اروپا** نداشت و گزارش‌های مشاور خصوصی خود، **سرهوراس ویلسون**[2] را بر اطلاعات ارائه شده از سوی **منشیان امور خارجه**، **ایدن**[3] (که عاجز شده بود، در فوریه ۱۹۳۸ کناره گرفت) و **هالیفاکس**[4] (ر.ک)، ترجیح می‌داد. **چمبرلین** بر این باور بود که می‌تواند شکوه‌های **آلمان** را در مذاکرهٔ مستقیم با **هیلتر**، مثل دو مرد، بر طرف سازد، و در بحران ۱۹۳۸ **چکسلواکی**، به دیدار **هیلتر** در **برچسگادن**[5] و **گودسبرگ**[6] رفت، همچنین در کنفرانس چهار قدرت در **مونیخ** (ر.ک) شرکت کرد. تنها پس از اشغال پراگ از سوی **نازی‌ها** در مارس ۱۹۳۹ بود که **چمبرلین** دست از تسکین **آلمانی‌ها** برداشت و پس از آن به **لهستان**، **رومانی**، **یونان** پیشنهاد اتحاد کرد. بر اساس پیشنهاد **لهستان** بود که دولت او در سپتامبر ۱۹۳۹ به **آلمان** اعلان جنگ داد. تردید **چمبرلین** و دستاویز قرار گرفتن سیاست شخص او، در نخستین زمستان **جنگ**، نتیجهٔ خود را آشکار ساخت. پس از اشغال **نروژ** از سوی **آلمان‌ها**، **چمبرلین** استعفاء داد. او در **دولت ائتلافی چرچیل**، رئیس شورا بود و شش ماه پس از آن، در گذشت.

چهارده ماده[7]. بیانیه‌ای مربوط به اهداف جنگ که از سوی **ویلسون رئیس‌جمهور ایالات متحدهٔ آمریکا**، طی یک سخنرانی در ۸ ژانویهٔ ۱۹۱۸ اعلام شد. این مواد به طور خلاصه عبارت بود از: (۱) کنار گذاشتن تمامی سیاست‌های سرّی («جلسات علنی و ورود به آن آزاد باشد»)؛ (۲) آزادی دریاها؛ (۳) برداشتن موانع اقتصادی تا حد ممکن؛ (۴) کاهش تسلیحات؛ (۵) تعدیل منصفانهٔ اهداف مستعمرانی؛ (۶) تخلیه اراضی روسیّه؛ (۷) اعاده

---

1. Snowden
2. Sir Horace Wilson
3. Eden
4. Halifax
5. Berchtesgaden
6. Godesberg
7. Fourtteen Points

بلژیک؛ (۸) آزادی فرانسه و باز گرداندن **آلزاس و لرن**؛ (۹) تعدیل مرزهای **ایتالیا** «در طول خطوطی که آشکارا با ملیت آن کشور بستگی دارد»؛ (۱۰) افزایش خود مختاری برای مردم **اتریش ـ مجارستان**؛(۱۱) تخلیهٔ رومانی، صربستان و مونته نگرو و باز کردن راه **لهستان** مستقل همراه بادسترسی آزاد و امن به دریا؛ (۱۲)؛ خودسازی مردم غیر ترک **امپراتوری عثمانی** و عبور آزاد از تنگه‌ها؛ (۱۳) ایجاد **لهستان** مستقل همراه با دسترسی آزاد و امن به دریا؛ (۱۴) تشکیل **جامعهٔ ملل** به منظور تضمین استقلال سیاسی تمام کشورها. تمام نیروهای **متفق**، این پیشنهادات را به عنوان اساسی برای صلح، در نوامبر ۱۹۱۸ تأیید کردند، نظر به تأمل در **ماده ۲** و تحمیل **جبران خسارت** (ر.ک) به کشورهای متخاصم سابق، **متفقین** نیز عملاً تحت فشار توافقات سرّی‌ای قرار گرفتند که قبلاً از سوی **آمریکا** به عنوان شرط ورود به جنگ پیشنهاد شده بود و معروف‌ترین آن یعنی **معاهدهٔ لندن** (ر.ک) با چندین اصل ویلسون در تضاد بود. با وجود این، بر اساس «**چهارده ماده**» بود که **آلمان** و **اتریش ـ مجارستان** در نوامبر ۱۹۱۸ تقاضای متارکه جنگ کردند (ویلسون روشن ساخته بود که خواست او از مادهٔ ۱۰، استقلال کامل برای مردم اتریش ـ **مجارستان** است). سرانجام، **آلمانی‌ها** متقاعد شدند که **متفقین** در **کنفرانس صلح پاریس** (ر.ک) از اصل خود رأیی که **چهارده ماده** متضمن آن بود، به ویژه در جلوگیری از اتحاد **آلمان** و **اتریش** براساس خواست اکثریت مردم اتریش در آن زمان، تجاوز کرده‌اند.

چهار ضلعی[1]. چهار ضلعی نامی بود که به چهار دژ پشیرا[2]، ورونا[3]، **مانتوا**[4] و لگناگو[5] داده بودند، این چهار دژ به **اتریش** متعلق بود و در **لمبادی ـ ونیز** قرار داشت. این شهرها را **مارشال رادتزکی**[6] (ر.ک) تبدیل به دژ ساخته بود و در جنگ با **پیه‌مونت** در ۱۸۴۸ موفق شد، همه آن‌ها، جز پشیرا را حفظ کند. **مارشال گیولای**[7] نیز از **چهار ضلعی** به عنوان پایگاه اصلی خط دفاعی خود در جنگ با فرانسه و پیه‌مونت در ۱۸۵۹ استفاده کرد.

---

1. Quadrilateral
2. Peschiera
3. Verona
4. Mantua
5. Legnago
6. Marshal Radetzky
7. Marshal Gyulai

ح

حادثهٔ ترنت[1] (نوامبر ـ دسامبر ۱۸۶۱). به ظهور بدترین احساس ضد آمریکایی در بریتانیا در خلال **جنگ داخلی** (ر.ک) منجر شد. یک کشتی «**شمالی**»، کشتی بخار ترنت بریتانیایی را غافلگیر کرد و دو حامی برجستهٔ **کنفدراسیون**، **ماسون**[2] و **اسلایدل**[3] را که برای مأموریت سیاسی عازم انگلستان بودند با خود برد. در برابر کینهٔ شدید بریتانیایی‌ها(که کاردانی امیرکنسورت، در حال مرگ، موجب مهار آن شد) **لینکلن** به سوارد، وزیر خارجه توصیه کرد که دستور آزادی دو زندانی را صادر کند. آن‌ها عازم لندن شدند اما دریافتند که با فرونشستن خشم، علاقهٔ زیادی به قضیّه **فدراسیون** مشاهده نمی‌شود.

حادثهٔ سکوی زیر دریایی داگر[4] (۲۱ اکتبر ۱۹۰۴). در خلال جنگ روسیّه ـ ژاپن (ر.ک)، ناوگان دریایی بالتیکِ روسیّه هنگام عبور از دریای شمال با کشتی‌هایی روبه‌رو شد که، بنا به گزارش اشتباهی مراقبان، آن‌ها را اژدرافکن‌های ژاپنی قلمداد کرد. روس‌ها شروع به آتشباری کردند؛ در واقع، آن‌ها به سوی قایق‌های ماهیگیری هول[5] آتش گشودند و یک مسافر را غرق کردند و دو خدمه را کشتند. آزردگی در بریتانیا به حدی بود که دو کشور تقریباً

---

1. "Trent" Inciden
2. Mason
3. Slidell

۴. سکوی زیردریایی داگر (Dogger Bank)، بخشی از اقیانوس اطلس است که در میان انگلیس و دانمارک واقع شده است. ـ م.

5. Hull

تا آستانه جنگ پیش رفتند. کشتی‌های جنگی بریتانیا در طول **خلیج بیسکای**[1] به تعقیب کشتی‌های **روسی** پرداختند تا این که **روس‌ها** مسئولیت افسران در ساحل **ویگو**[2] را به گردن گرفتند و به داوری بین‌المللی تن در دادند. بقیّه ناوها سفر خود را به سوی **خاور دور** ادامه دادند و سرانجام در نبرد **تسوشیما**[3] نابود شدند. این حادثه نمایانگر تنزلی در روابط **انگلستان ـ روسیّه** به حساب می‌آمد، اما تأسف آشکار در سنت **پترزبورگ** از اشتباه نیروی دریایی، و پذیرش پرداخت غرامت از سوی روسیّه، بحران میان دوکشور را تسکین داد، تا جایی که به ایجاد **اتفاق انگلستان ـ روسیّه** (ر.ک) در ۱۹۰۷ نیز کمک کرد.

حادثهٔ کرفو[4]. در ۲۷ اوت ۱۹۲۳ **ژنرال ایتالیایی** به نام **تلینی**[5] و چهارتن از کارکنان او که به تعیین مرزهای **یونان ـ آلبانی** مشغول بودند، هدف تیراندازی قرار گرفتند. **موسولینی** این رویداد را توهینی به ملت ایتالیا قلمداد کرد و تصمیم گرفت باور **فاشیستی** را نیرومندانه در امور سیاسی جلوه‌گر سازد. او شدیداً به **یونان** هشدار داد و در پی آن در ۳۱ اوت به بمباران جزیره یونانی **کرفو** پرداخت و آن را تصرف کرد. **یونانی‌ها** به **جامعهٔ ملل** متوسل شدند. **موسولینی** تحت فشار **بریتانیا** (و، اندکی ملایمتر، **فرانسه**) قرار گرفت و در ۲۷ سپتامبر، **کرفو** را تخلیه کرد. **شورای سفیران** به درخواست **جامعهٔ ملل** به **یونانی‌ها** توصیه کرد که بیشتر درخواست‌های **ایتالیا**، از جمله پرداخت قابل توجهی غرامت را بپذیرد.

حادثهٔ کوراق[6]. در مارس ۱۹۱۴، مخالفت **اولستر** با **لایحهٔ خود مختاری ایرلند** چنان حاد شد که **حکومت** احساس کرد برای حفظ نظم در **ایرلند شمالی** لازم است نیروی نظامی به آن جا عزام کند. افسران، در اردوگاه نظامی کوراق در نزدیکی **دوبلین** مستقر شدند و در آن جا به آن‌ها خبر دادند در صورتی که نخواهند بر ضد **اولستری‌ها** اقدام کنند، مجاز به ترک مأموریت هستند، ولی باید از ارتش اخراج شوند. پنجاه و هفت افسر از **تیپ سوم سواره نظام** به

1. Bay of Biscay
2. Vigo
3. Tsushima
4. Corfu Incident
5. Tellini
6. Curragh Incident

فرماندهی **ژنرال هوبرت گوق**[1]، به فرمانده کل خبر دادند که «اخراج از ارتش را به برقراری نظم در شمال» ترجیح می‌دهند. برخی از افسران پیاده نظام، از مشی **گوق** پیروی کردند. افسران عالی رتبه نیز با افسران **کوراق** همراهی نشان دادند و نوشته‌ای از رئیس ستاد ارتش دریافت کردند که از آن‌ها نخواهند خواست تا **خودمختاری** را به **ایرلند** تحمیل کنند. حادثهٔ **کوراق**، شورش تلقی نمی‌شد، اما مورد نادری بود که طی آن گروه افسران **بریتانیایی**، دولت **غیر نظامی** را تحت فشار قرار دادند؛ اگرچه **اسکویت** به کناره‌گیری از **وزارت جنگ** پافشاری کرد، اما تردیدی وجود نداشت که افسران مخالف، پیروزی سیاسی به دست آورده‌اند.

حادثهٔ موکدن[2] (۱۹۳۱). سربازان **ژاپنی** محافظ **راه‌آهن جنوب منچوری** که بر طبق حقوق قراردادی در آن‌جا مستقر بودند؛ در مانوری شبانه، انفجاری ترتیب دادند تا بهانه‌ای برای اشغال شهر **موکدن** داشته باشند (۱۸ سپتامبر ۱۹۳۱). در عرض پنج ماه، با وجود محکومیت از سوی **قدرت‌های بزرگ**، و مدافعه در **جامعهٔ ملل**، **ژاپنی‌ها** اداره تمام **منچوری** (ر.ک) را به دست گرفتند. در تاریخ داخلی **ژاپنی‌ها**، **حادثهٔ موکدن** آغاز ارتجاع نظامی‌گری و پایان حکومت حزبی تلقی شده است (مه ۱۹۳۲) که تا شکست ۱۹۴۵، پیروی از سیاست تجاوزگرانه را در پی داشته است.

حزب جمهوری‌خواه[3]. یکی از دو حزب سیاسی اصلی در **ایالات متحدهٔ آمریکا**. نخستین **حزب جمهوری خواه** را **تامس جفرسون** (ر.ک) در ۱۷۹۲ برای حمایت از منافع کشاورزان در برابر تمایلات تمرکزگرایی **هامیلتون** (ر.ک) و فدرالیست‌ها تأسیس کرد. این نخستین حزب در خلال ریاست جمهوری **اندروجکسن** (ر.ک) بر سر موضوع تعرفه از هم پاشید؛ بخشی از آن با عنوان «جمهوری خواهان ملی» یا «ویگ‌ها» متشکل شدند؛ بخشی دیگر با حمایت **جکسن**، **حزب دموکرات** (ر.ک) را تداوم بخشیدند. دومین **حزب جمهوری خواه**، با ائتلاف ضد بردگی **ویگ‌ها** و **دموکرات‌های** شمال در ۱۸۵۴ شکل گرفت و برنامهٔ اساسی

---

1. General Hubert Gough
2. Mukden Incident
3. Republican Party

خود را در گردهمایی موسوم به کنوانسیون ویگوام[1] در ۱۸۵۹ در شیکاگو اعلام داشت: تعرفهٔ حمایتی، قانون ترویج خانه‌های رعیتی برای مهاجران غربی، توسعهٔ راه‌آهن درون قاره‌ای، تأمین سلامت مهاجران، و از همه بالاتر، جلوگیری از شیوع بردگی در اراضی جدید «خاک آزاد»[2]. با پیروزی **لینکلن** (ر.ک) **جمهوری خواهان** در ۱۸۶۱ به قدرت رسیدند. پس از **جنگ داخلی** آن‌ها در حزب «حرفهٔ بزرگ»[3] تشکیل یافتند و به تعرفهٔ بالا، قانون فدرال و امپریالیسم اقتصادی معتقد گشتند. در مدیریت **جمهوری خواهان** چهار مرحله عمده وجود داشته است: ۹۳ـ۱۸۶۱ (جز در ریاست جمهوری **کلولند** در ۹ـ۱۸۸۵)؛ ۱۹۱۳ـ۱۸۹۷؛ ۳۳ـ۱۹۲۱؛ ۶۱ـ۱۹۵۳. پس از **جنگ جهانی اول**، **جمهوری‌خواهان** انزواگرا شدند و افسار منافع اشتغال را رها کردند و این امر در دوران ریاست جمهوری **کولیج** (ر.ک) و **هوور** (ر.ک) شدت بیشتری یافت. پس از حملهٔ **ژاپنی‌ها** به **پرل هاربر** در ۱۹۴۱، **جمهوری خواهان** دست از انزوا برداشتند، اما همچنان آسیا را مرکز مهم فعالیت **آمریکایی‌ها** تلقی می‌کردند تا اروپا را.

حزب دموکرات[4]. یکی از دو حزب سیاسی در **ایالات متحدهٔ آمریکا**. **دموکرات‌ها** را در واقع، **اندروجکسن** (ر.ک) در دههٔ ۱۸۲۰ به وجود آورد، هر چند که این اصطلاح قبلاً به جای عنوان **دموکرات‌های جمهوری خواه جفرسون** و جانشینان او به کار رفته بود. (نگاه کنید به حزب‌جمهوری‌خواه.) **جکسن** ـ و، حتی بیش از او، مشاور عمدهٔ سیاسی و جانشین آینده‌اش، **مارتین وان بورن**[5]ـ «ریشه‌های علف» خودرو **دموکرات** را که مرز آن‌ها را پوشانده بود با غرایز سیاسی جوامع شهری در سلسله کنواسیون‌ها به هم درآمیخت، و این سر مشق بعدی حزب، برای گسترش آن قرار گرفت. در ۱۸۵۴ که **دموکرات‌های شمال** نتوانستند در مسألهٔ بردگی به **استفان ا. داگلاس**[6] تأسی جویند، **حزب دموکرات** از هم پاشید. تا ۱۸۵۶، **دموکرات‌ها** پیرو علایق **جنوب** بودند و این امر، پس از اتمام **جنگ داخلی** به افول حزب کمک می‌کرد. آنها در دههٔ ۱۸۸۰ کوشیدند تا پشتیبانی **شمال** را بار دیگر به دست آورند و در دوران **کلولند** (ر.ک)، از ۱۸۸۵ تا ۱۸۸۹ و از ۱۸۹۳ تا ۱۸۹۷ بر سر کار بودند. مخالفت با انحصاری

---

1. Wigwam Convention
2. Free Soil
3. Big Business
4. Democratic Party
5. Martin Van Buren
6. Stephen A.Douglas

کردن تراست‌ها، در انتخابات ۱۹۱۲ به موفقیت وودرو ویلسون[1] که ادارهٔ امور **دموکرات‌ها** را از ۱۹۱۳ تا ۱۹۲۱ در دست داشت، منجر شد. پس از **رکود اقتصادی ۱۹۲۹**، **دموکرات‌ها** به‌عنوان قهرمانان اقدامات دولت برای پایان دادن به بیکاری و فعال‌سازی صنعت، ظاهر شدند. این طرح‌ها در پوشش **طرح نو**[2] از سوی **فرانکلین دی. روزولت**[3] (ر.ک) ارائه شد. **دموکرات‌ها** از ۱۹۳۳ تا ۱۹۵۳، پیوسته قدرت را در دست داشتند و در ۱۹۶۰ برندهٔ انتخابات شدند. **دموکرات‌ها** در دوران ویلسون، روزولت، و ترومن[4] در برابر رقبای **جمهوری‌خواه** که به سیاست انزوا تمایل داشتند، خواهان پذیرش مسئولیت جهانی بودند.

حزب کارگر[5]. با عنوان «**کمیتهٔ نمایندگان کارگر**» در ۱۹۰۰ تأسیس شد. اعضای طبقهٔ کارگر پیش از این، از ۱۸۸۵ با عنوان **لیبرال‌ها** در مجلس عوام وارد شده بودند. گروه‌های سیاسی کارگران را **کایرهاردی**[6] (ر.ک) در ۱۸۸۸ (حزب کارگر پارلمان اسکاتلند) و در ۱۸۹۳ (حزب مستقل کارگر) تأسیس کرده بود، اما این‌ها هیچ رابطه‌ای با جنبش اتحادیه کارگری نداشتند. در فوریه ۱۹۰۰ نمایندگان تمام گروه‌های سوسیالیست بریتانیا (**آی.ال.پی**، ر.ک، «**فدراسیون سوسیال دموکرات**» متمایل به **مارکسیست**، و **انجمن فابیان**، ر.ک در نشست **کمیتهٔ نمایندگان کارگر** شرکت کردند تا «یک گروه مجزای کارگر در پارلمان به وجود بیاورند. نخستین دبیر **ال.آر.سی**[7]، **رمزی مکرونالد** (ر.ک) بود. نخستین قطعنامه‌های **ال.آر.سی**، لحنی ملایم داشتند؛ آن‌ها خواهان شرایطی بهتر برای زندگی بودند و توزیع نابرابر ثروت را محکوم می‌کردند اما به دقت از حمایت سوسیالیسم یا دیدگاه مبارزات طبقاتی اجتناب نمودند. در نهایت، **اس. دی.اف**[8] در ۱۹۰۱، از آنها جدا شد، اما نهضت به سرعت گسترش یافت و تحت‌الشعاع درگیری میان دولت و اتحادیه‌های کارگری بر سر تصمیم‌گیری دربارهٔ **تف ویل**[9] (ر.ک) در ۱۹۰۱ قرار گرفت. در **انتخابات ۱۹۰۶**، ۲۹ نامزد از ۵۰ نامزد **ال.آر.سی** موفقیت به دست آوردند و بعداً در همان سال تصمیم گرفتند ال.آر.سی را «**حزب**

---

1. Woodrow Wilson
2. New Deal
3. Franklin D. Roosevelt
4. Truman
5. Labour Party
6. Keir Hardie
7. L.R.C. (Labour Representation Committee)
8. S.D.F (Social Democratic Federation)
9. Taff Vale

کارگر» بنامند. حزب علی‌رغم حمایت از اصلاحات اجتماعی دولت‌های لیبرال، از فقدان منابع مالی، به‌ویژه پس از حکم اسبورن[1] در ۹ـ۱۹۰۸ مبتنی بر تصمیم مجلس اعیان در راستای ممنوعیت استفاده از منابع مالی اتحادیه‌های کارگری در امور سیاسی، دچار آشفتگی بود. معمول‌سازی پرداخت‌ها از سوی نمایندگان پارلمان (۱۹۱۱) کمک چشمگیری برای حزب دربرداشت. در خلال جنگ، آرتور هندرسن[2] یکی از رهبران کارگر به کابینهٔ جنگ لوید جرج راه یافت و شش تن دیگر نیز در مقام‌های دولتی، تجربیات اداری کسب کردند. حزب کارگر در ۱۹۱۸، تحت تأثیر انقلاب روسیه، قانون تازه‌ای را با هدف «برقراری تدریجی نظم اجتماعی نوین... براساس طرحی سنجیده در راستای هماهنگی میان تولید و توزیع» معمول ساخت؛ این عقیدهٔ سوسیالیستی آشکار، سیاست قطعی حزب کارگر تا پس از جنگ جهانی دوم به حساب می‌آمد. نابسامانی و بی‌کاری دوران بعد از جنگ، با کینهٔ داخلی در میان حزب لیبرال در آمیخت و این رویداد حزب کارگر را در ۱۹۲۲ به حزب مخالف رسمی تبدیل ساخت. یک سال بعد، از رمزی مک‌دونالد رهبر حزب خواسته شد تا یک دولت اقلیت (۱۹۲۳ با ترکیب: محافظه‌کار ۲۵۸؛ کارگر ۱۹۱؛ لیبرال‌ها ۱۵۸) تشکیل دهد. کابینهٔ مکدونالد که شامل یک توری سابق و دو لیبرال سابق بود، مدت ده ماه به کشمکش پرداخت و در انتخابات نوامبر ۱۹۲۴ شکست خورد، دلیل این شکست عمدتاً نتیجهٔ به اصطلاح «نامهٔ زینویف» (ر.ک) بود. حزب کارگر به علت رکود اقتصادی و افزایش بی‌کاری، در مقام بزرگترین حزب، اما هنوز در اقلیت، نتوانست در انتخابات ۱۹۲۹ پیروز شود. جانشین دولت مکدونالد الگوهای رادیکال برقرار سازد و درنتیجهٔ بحران‌های اقتصادی، دچار سردرگمی شد؛ و در اوت ۱۹۳۱، کابینه در پی پیشنهاد وزیر خزانه‌داری، اسنودن[3]، مبنی بر قطع یارانه‌های بیکاری، از هم پاشید. مک دونالد «دولت ملی» (۴ کارگر؛ ۴ محافظه‌کار؛ و ۲ لیبرال) تشکیل داد و علی‌رغم مخالفت بسیاری از همکاران سابق خود وارد امور کشور شد و با ۵۵۸ عضو ملی برابر ۵۶ عضو کارگر، برندهٔ انتخابات گردید. لندسبوری (ر.ک) در ۱۹۳۲ به رهبری حزب کارگر انتخاب شد و در ۱۹۳۵، اتلی[4] جای او را گرفت. در دههٔ سی، حزب در

---

1. Osborne
2. Arthur Henderson
3. Snowden
4. Attlee

وست مینستر دچار ضعف شد و بر سر مسائل خارجی و دفاع دچار انشعاب گردید، امـا در حکومت محلی به‌ویژه در **ال.سی.سی**[1] (تحت حکومت **هـربرت مـوریسن**[2]) در ۱۹۳۴ بـه اکثریتی قاطع دست یافت. در ۱۹۴۰، **چرچیل** دو عضو کارگر (**اتلی** و **گرینوود**[3]) را به **کابینهٔ جنگ** خود وارد ساخت و پنج نفر دیگر را در مناصب دولتی جای داد. در انتخابات ۱۹۴۵، **حزب کارگر** برای نخستین بار به اکثریت قاطع دست یافت. (۱۹۴۵ با ترکیب: کارگر ۳۹۳؛ محافظه‌کار و غیره ۲۱۳؛ دیگران ۳۰.) حزب کارگر در انتخابات ۱۹۵۰ به زحمت برنده شد اما در ۱۹۵۱، ۱۹۵۵ و ۱۹۵۹ شکست خورد.

حزب لیبرال[4]**.** **لیبرال‌ها** جانشینان **ویگ‌ها** بودند و این نام رابطهٔ نزدیکی با رهبران دموکرات اشراف سدهٔ نوزدهم داشت. در **دولت‌های گری**[5] و **ملبورن**[6] در دههٔ ۱۹۳۰ وارثات سیاسی **آدام اسمیت** و **فاکس**[7] ترجیح دادند خود را لیبرال بنامند، و این اصطلاح قبلاً در قاره [اروپا] متداول شده بود، اما تا ۱۸۶۸ که **گلادستون**، **نخست‌وزیر** شد، وزارت **لیبرال‌ها** شکل نگرفته بود. سازمان مرکزی حزب با عنوان **انجمن ملی لیبرال** در ۱۸۷۷ تأسیس شـد. **لیـبرالیسـم گلادستون**، بودجه‌های **تجارت آزاد**، اقتصاد مالی، اصلاحات سیاسی، و طرز تلقی دوستانه نسبت به مشکلات خارجی و امپراتوری را شامل می‌شد. در ۱۸۸۶، حزب بر سـر مـوضوع **هوم رول ایرلند** (ر.ک) دچار پراکندگی شد و در سال‌های باقی‌ماندهٔ سدهٔ نوزدهم، ضعیف و بی‌اثر باقی ماند. حزب بر سر **جنگ بوئر** دچار اختلافات زیادی بود اما **کمبل بنرمن** (ر.ک) موفق شد گروه‌های درگیر را گرد هم جمع کند و در انتخابات ۱۹۰۶ پیروزی قاطعی به دست آورد. **کمبل بنرمن** و **اسکویت** در وزارت خود بیشتر از **گلادستون** بر وضع مقررات اجتماعی تأکید کردند. منازعات میان **اسکویت** و **لویدجرج** که به زیان هر دو طرف بود، **حـزب** را در خلال **جنگ جهانی اول**، ناتوان ساخت و دیگر نتوانست زمینهٔ دست‌یابی به اکـثریت را در انتخابات فراهم آورد، اگرچه **لیبرال‌ها** به‌طور انـفرادی در **دولت مـلی** در ۱۹۳۱ و **ائـتلاف**

---

1. L.C.C [Lincolnshire County Council]

ظاهراً علامت اختصاری این عبارت به معنی شورای ناحیهٔ لینکلن شایر است. ـ م.

2. Herbert Morrison
3. Greenwood
4. Liberal Party
5. Grey
6. Melbourne
7. Fox

چرچیل ۵ـ۱۹۴۰ شرکت داشتند. **حزب لیبرال** در اواخر سدهٔ نوزدهم مشخصاً حزب مذهبی بود که از اصول و رسوم **کلیسای انگلیکان** پیروی نمی‌کرد؛ حزب در فاصلهٔ دو جنگ در نواحی‌ای که با سنن **کلیسای آزاد** به سر می‌بردند، از نهایت قدرت برخوردار بود.

حزب محافظه‌کار[1]. واژهٔ «**محافظه‌کار**» را نخستین بار **کانینگ** در ۱۸۲۴ در **بریتانیا** بر ضد اصطلاح سنتی «توری» به کار برد، اما تاریخ **حزب** در واقع به **اعلامیهٔ تام ورث**[2] در ۱۸۳۴ برمی‌گردد که طی آن، **پیل** اندیشه‌های اصلاحات معتدل را با مفهوم قدیمی‌تر مؤسسات نهادی به هم آمیخت. حزب **پیل** پس از **لغو قانون غلّه**، در ۱۸۴۶ منحل شد و **محافظه‌کارها** تا دههٔ ۱۸۷۰ تنها سه دورهٔ کوتاه‌مدت بر سر کار بودند. **دیسرائیلی** اصول اساسی **حزب** را با عنوان «ابقای نهادها، حمایت از امپراتوری و بهبود اوضاع مردم» به وجود آورد. پس از ۱۸۸۶ و ایجاد شکاف در **حزب لیبرال** بر سر **خودمختاری ایرلند**[3]، مخالفان **گلادستون** به **محافظه‌کارها** پیوستند و تا برقراری آرامش در ایرلند در ۱۹۲۲، **حزب** را کلاً با عنوان «**محافظه‌کار و وحدت‌طلب**» می‌شناختند. **حزب** از ۱۸۸۶ تا ۱۸۹۲ و از ۱۸۹۵ تا ۱۹۰۵ بر سر کار بود و توجه خود را به امور امپراتوری و مسائل خارجی معطوف داشت. کشمکش بر سر **اصلاحات تعرفه** (ر.ک) ـــ و فقدان سیاست اجتماعی ـــ **حزب** را تحت‌الشعاع قرار داد تا این‌که بر طبق **قانون بونار**[4] در ۱۹۲۲، حزب دوباره به قدرت بازگشت. رهبران بعدی حزب عبارت بودند از **بالدوین**، **نویل**، **چمبرلین**، **چرچیل**، **ایدن**، و **مک‌میلان**. **حزب**، همواره اصلاح‌طلب‌تر از جناح راستِ همتایان خود در قاره [اروپا] بوده است.

حزب مرکز[5]. سازمان سیاسی **کاتولیک** رومی در **امپراتوری آلمان** و **جمهوری وایمار**. **لودویگ ویندثورست**[6] (۹۱ـ۱۸۱۲) در ۱۸۷۱ به منظور دفاع از منافع **کاتولیک** در برابر سیاست غالب **بیسمارک** در راستای پروتستان پروسی، این حزب را تأسیس کرد. بنابراین، **حزب مرکز** در خلال **کولتورکامف** (ر.ک) با **بیسمارک** مخالفت می‌کرد، اما در دههٔ ۱۸۸۰ در

---

1. Conservativ Party
2. Tamworth Manifesto
3. Irish Home Rule
4. Bonar Law
5. Centre Party
6. Ludwig Windthorst

کشمکش با **سوسیال دموکرات‌ها**، با اکراه از **بیسمارک** حمایت کرد. این **حزب** از ۱۸۹۳ تا ۱۹۰۷ حزب غالب در **ائتلاف محافظه‌کاران میانه** بود، اما از آن به بعد نفوذ خود را در برابر گروه‌های ملی‌گرا از دست داد. در ژوئیه ۱۹۱۷، **حزب مرکز** به رهبری **ماتیاس ارتزبرگر**[1] (۱۸۷۵ـ۱۹۲۱) **قطعنامه صلح** را در **رایشتاگ** در راستای گفتگوی صلح، بدون توجه به ضمایم آن، مطرح ساخت. ارتز برگر، سرانجام برخی از مفاد **معاهدهٔ‌ورسای** را پذیرفت و **حزب مرکز** به عنوان یکی از گروه‌های برجسته **جمهوری** [وایمار] باقی ماند. در میان اعضای **حزب مرکز**، **برونینگ**[2] (متولد ۱۸۸۵) صدراعظم در ۱۹۳۰، و **فن‌پاپن**[3] (متولد ۱۸۷۹) صدراعظم در ۱۹۳۲ و نایب صدراعظم در دوران **هیلتر** از ۴ـ۱۹۳۳ قرار داشتند. **حزب مرکز** در ۵ ژوئیه ۱۹۳۳ از هم پاشید.

حزب مستقل کارگر[4]. در دههٔ ۱۸۸۰ نمایندگان سیاسی طبقهٔ کارگر، در انتخابات پارلمانی با عنوان «**لیبرال ـ کارگر**» ظاهر شدند در ۱۹۸۳**کایرهاردی** (ر.ک) **حزب مستقل کارگر** را به وجود آورد تا نمایندگان کارگر را از هر گونه ارتباط با لیبرال‌ها بازدارد. آی.ال.پی[5] هیچ ارتباطی با **جنبش اتحادیه صنفی** نداشت تا این که در ۱۹۰۰، **جنبش** مذکور به عضویت **انجمن نمایندگان کارگر** (نگاه کنید به حزب کارگر) پذیرفته شد. آی. ال. پی، علی‌رغم وابستگی به بدنهٔ اصلی **جنبش کارگران**، یک گروه سوسیالیست تندرو باقی مانده و نمایندگان پارلمانی آن در **مجلس عوام** هرگز در قید اطاعت از **شلاق حزب کارگر** نبوده‌اند.

حکم گورام[6]. اسقفِ اگزتر[7] در ۱۸۴۷ به دلیل افکار غیرمنطقی **عالی‌جناب جی.سی.گورام**[8] او را به **برامپفورد اسپیک**[9] راه نداد، برامپفورد اسپیک در حوزهٔ **اسقفِ اگزتر** واقع بود اما در حیطهٔ قدرت **لرد اعظم** قرار داشت. گورام در برابر تصمیم اسقفِ اگزتر به کمیتهٔ قضایی

---

1. Mathias Erzberger
2. Brüning
3. Von Papen
4. Independent Labour Party
5. I.L.P. (Independent Labour Party)
6. Gorham Judgement
7. Bishop of Exeter
8. Reverend G.C. Gorham
9. Brampford Speke

شورای سلطنتی[1] متوسل شد و شورای مذکور در ۱۸۵۰، اعلام کرد که اندیشه‌های **گورام** با آموزه‌های **کلیسای انگلستان** مباینتی ندارد. از آنجا که **اسقفِ اگزتر** هنوز از پذیرش گورام خودداری می‌کرد، **سراسقف کانتربوری** شخصاً گورام را به **برامپفورد اسپک** فرستاد. این جریانات، موجب بروز احساسات زیادی شد. اعضای **جنبش آکسفورد** (ر.ک)، اندیشه‌های گورام را بدعت‌آمیز تلقی کرد و **شورای سلطنتی** را مورد انتقاد قرار داد و آن را عضو غیرروحانی تلقی کرد نه یک مرجع معتبر دادگاهی در امور مربوط به کلیسا. چند تن از **انگلیکان‌های** برجسته، تصمیم‌گیری دربارهٔ گورام را به رم محول کردند که **اچ.ای. مانینگ**[2] (۹۲ـ۱۸۰۸) از جملهٔ آن‌ها بود و بعداً **سراسقفِ اصلی وست مینستر** شد. اعضای دیگر **کلیسای انگلستان**، دادرسی گورام را شاهدی بر این ادعا دانستند که **کلیسا** باید دادگاه ویژهٔ خود را داشته باشد. این حادثه، سرانجام در ۱۸۲۵ به تصمیم‌گیری برای تجدیدنظر دربارهٔ **انجمن کانتربوری** که مجلس قدیمی روحانیان جنوب **انگلستان** به حساب می‌آمد و از ۱۷۱۷ به بعد تنها یک بار جلسهٔ رسمی تشکیل داده بود، کمک می‌کرد.

---

1. Judicial Committee of the Privy Council

2. H. E. Manning

خ

خاندان بناپارت[1]. **بناپارت‌ها** (در اصل فلورانسی) در سدهٔ شانزدهم در کُرس[2] ساکن شدند. از ازدواج **کارلوبناپارت** (۸۵ـ۱۷۴۶) و **ماری رامولینو**[3] (۱۸۳۶ـ۱۷۵۰) پنج پسر و سه دختر به وجود آمد؛ پسر بزرگتر، ژوزف، پادشاه **ناپل** شد و در ۱۸۴۴ وفات یافت؛ پسر دوم، **ناپلئون** (۱۸۲۱ـ۱۷۶۹) امپراتور **فرانسه** شد؛ پسر سوم، **لوسین**، امیر **کانینو**[4] شد و در ۱۸۴۰ درگذشت، پسر چهارم، **لویی** (فوت ۱۸۴۶)، پادشاه **هلند** شد و با **هورتنس بوهارنه**[5] (دختر نخستین همسر ناپلئون از همسر اولش)، ازدواج کرد و سه پسر داشت که جوانترین آن‌ها، **امپراتور ناپلئون سوم** (ر.ک) شد؛ ژروم[6] کوچکترین پسر بود که پادشاه **وستفالی** شد و در ۱۸۶۰ درگذشت. از دختران، **الیزا**[7] با **فیلکس باسچیوکی**[8]، **پولین**[9]، بار نخست با **ژنرال لکلرک**[10]، و بار دیگر با **کامیلو بورگس**[11]؛ و **کارولین** با **یواخیم مورات**[12] (ر.ک) ازدواج کردند.

خاندان رومانف[13]. خاندان سلطنتی روسیّه از ۱۶۱۳ تا ۱۹۱۷. به‌طور خلاصه، پس از ۱۷۶۲، این خاندان، **هلشتاین ـ گترپ**[14] شدند زیرا تزارهای بعدی از نسل **کاترین کبیر** (که والدین او هر دو **آلمانی** بودند) و شوهر او **تزار پترسوم** بودند و دوک‌نشین **آلمانیِ هلشتاین‌ـگترپ** از

1. Bonaparte Family
2. Corsica
3. Marie Ramolino
4. Canino
5. Hortense Beauharnais
6. Jérôme
7. Élise
8. Felix Bacciochi
9. Pauline
10. General Leclerc
11. Camillo Borghese
12. Joachim Murat
13. Romanov Dynasty
14. Gottorp

طرف پدر به پترسوم به ارث رسیده بود و دستیابی او به تاج و تخت روسیّه از طرف مادری، یکی از شاهزادگان رومانف و دختر پترکبیر، عملی شد. آخرین تزار، **نیکلای دوم** (ر.ک) در ژوئیه ۱۹۱۸ دراکاترینبورگ (سوردلوفسک[1] فعلی) به همراه خانواده‌اش کشته شد.

خریداری لوئیزیانا[2] (آوریل ۱۸۰۳). بزرگترین معاملهٔ زمین در تاریخ. **ایالات متحده آمریکا** با انجام این معامله با **فرانسه**، ناحیه‌ای به مساحت ۸۲۸,۰۰۰ مایل مربع شامل درهٔ **می‌سی‌سی‌پی** تاکوه‌های **راکی** را یک‌جا خریداری کرد و بابت آن ۱۵ میلیون دلار پرداخت کرد. **لوئیزیانا** تا ۱۷۶۲ در دست **فرانسوی‌ها** قرار داشت تا این که به دست **اسپانیایی‌ها** افتاد؛ در ۱۸۰۰ دوباره در اختیار **فرانسوی‌ها** قرار گرفت. **ناپلئون** با رد تأسیس **امپراتوری نوین آمریکایی**، تصمیم گرفت آن اراضی را بفروشد و **رئیس‌جمهور جفرسون** (ر.ک) درصدد تحصیل آن برآمد. **لیوینگستون** وزیرمختار **آمریکا** در **پاریس** و **رئیس‌جمهور** آتی **جیمز مونرو** در این باره به مذاکره پرداختند. توافق در این باره موجب شد که مرزها بی‌دفاع رها شود و به افزایش مشکلات به‌ویژه در زمینهٔ مالیات منجر گردد.

خط کرزن[3]. طرحی که **لوید جرج**[4] در ۱۰ ژانویه ۱۹۲۰، برای پایان دادن به کشمکش مرزی میان **لهستان** و **روسیّه**، به **لهستانی‌ها** پیشنهاد کرد. مذاکرات بعدی دربارهٔ این طرح پیشنهادی رالردکرزن به عهده گرفت و نام خود را به خط مرزی مذکور داد. این خط از **گرودنو**[5]، از طریق **برست ـ لیتوسک**[6] و **پرژمیسل**[7]، به کوه‌های **کارپات**[8] می‌رسید؛ **خط‌کرزن**، اراضی‌ای را که **روس‌های سفید**، **اوکراینی‌ها**، و **لیتوانیایی‌ها** به اجبار در آن ساکن شده بودند، از **لهستان** جدا می‌کرد. **لهستانی‌ها** این طرح را نپذیرفتند و سرانجام، امنیت مرزی با از دست دادن دو برابر آن چه **لوید جرج** پیشنهاد کرده بود، تحقق یافت. پس از **قرارداد نازی - شوروی** (ر.ک) در ۱۹۳۹، **خط کرزن** (با اندکی تفاوت)، مرز میان **آلمان** و اراضی اشغالی **روسیّه** را تشکیل داد.

---

1. Ekaterinburg (sverdlovsk)
2. Louisiana Purchase
3. Cruzon Line
4. Lloyd George
5. Grodno
6. Brest-Litousk
7. Przemysl
8. Carpathians

در ۱۹۴۵، **دولت لهستان**، **خط کرزن** را به عنوان مرز میان خود و **اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی** پذیرفت.

خط ماژینو[1]. نامی برای استحکاماتی که در ۳۴ـ۱۹۲۹ در طول جبههٔ شرقی فرانسه از لانگوی[2] (در مقابل لوکزامبورگ) تا سوئیس ساخته شده بود. این نام، برگرفته از نام وزیر جنگ، آندره ماژینو (۱۹۳۲ـ۱۸۷۷) بود. استحکامات مذکور در طول جبههٔ فرانسه ـ بلژیک ادامه نداشت و دلیل این امر، اعتراضات بلژیکی‌ها و دیدگاه متخصصان عملیات جنگی بود که تصور می‌کردند آلمان توان نفوذ در کوه‌های آردن[3] را ندارد. آلمانی‌ها در ۱۹۴۰ با حملات شدید از طریق بلژیک و اطراف سدان به خط ماژینو برگشتند. پس از آن که فرانسه قرارداد آتش‌بس را با آلمانی‌ها منعقد کرد، تمام خط ماژینو، جز برخی استحکامات ناچیز در بیرون خط ماژینو در برابر ساربروکن[4]، دست‌نخورده باقی ماند. آخرین دژ، در ۳۰ ژوئن بدون حمله، تسلیم شد. خط ماژینو غالباً مظهر طرز فکر دفاعی فرمانده عالی فرانسه در میانهٔ دو جنگ است.

خط همایون[5] (فوریه ۱۸۵۶). فرمانی مبتنی بر اصلاحات که حکومت ترکیّه با اجبار سفرای بریتانیا، فرانسه، و اتریش در قسطنطنیه پس از جنگ کریمه صادر کرد، و براساس آن، حفظ حقوق مسیحیان تابع سلطان را تعهد نمود و وعده داد که شکنجه را متوقف سازد و زندان‌ها را اصلاح کند. اگرچه سلطان عبدالعزیز (۷۶ـ۱۸۶۱) در آغاز، مفاد فرمان را رعایت کرد، اما بروز دوبارهٔ ناآرامی در بالکان (و سپس ارامنه)، منجر به افزایش مواردی شد که اولیای امور ترکیّه آن را نادیده انگاشته بودند.

خوارز، بنیتو[6] (۷۲ـ۱۸۰۶). رهبر جمهوری‌خواه مکزیک. از خانواده‌ای بومی. یک شورش لیبرالی بر ضد تسلط روحانیون و اشراف در ۱۸۵۴ به راه انداخت و از اوت ۱۸۵۵ تا دسامبر

---

1. Maginot Line
2. Longwy
3. Ardennes
4. Saarbrüken
5. Hatt-i Humayun
6. Juárez, Benito

۱۸۵۷ وزیرمختار بود. یک سلسله اصلاحات قضایی قاطع و قوانین ضدروحانی به عمل آورد که با مخالفت زیادی روبه‌رو شد، و از ۱۸۵۷ تا ۱۸۶۰ جنگ داخلی شیوع یافت و **خوارز** ناچار به وراکروز[1] پناهنده شد، در آن‌جا **دولت «لیبرال»** تشکیل داد تا بر ضد روحانی‌گرایان محافظه‌کار در **مکزیکوسیتی** اقدام کند. **خوارز** به محض پیروزی نیروهایش، پرداخت بدهی‌های خارجی را متوقف ساخت. این عمل به **فرانسه** که از ۷ـ۱۸۶۱ در پی تأسیس امپراتوری در **مکزیک** بود، فرصتی داد تا دست به لشکرکشی بزنند، فرماندهی این عملیات را آرشدوک **ماکزیمیلیان اتریشی** (ر.ک) به‌عهده داشت. **خوارز** با حمایت فزایندهٔ **ایالات متحده آمریکا**، در کوه‌ها مقاومت می‌کرد تا این که **فرانسوی‌ها** عقب کشیدند و **ماکزیمیلیان** دستگیر و اعدام شد (ژوئن ۱۸۶۷). **خوارز** تا هنگام مرگ در مقام **رئیس‌جمهور** باقی ماند اما نتوانست سازمان‌دهی دوباره‌ای را که نیاز اصلی مکزیک بود کامل کند و این وظیفه را **دیاز** (ر.ک) نایب سابق او به انجام رساند.

1. Vera Cruz

د

داردانل[1]. کانالی میان دریای اژه و دریای مرمره و نخستین بخش از راه آبی سوق‌الجیشی متصل به مدیترانه و دریای سیاه. از دیدگاه تاریخی، عبور آزاد از داردانل، بخشی از **قضیّه تنگه‌ها** (ر.ک) را تشکیل می‌دهد. بریتانیایی‌ها در ۱۸۰۷ مجبور شدند راه خود را به سوی داردانل برگردانند و در سپتامبر ۱۸۵۳ برای کمک به ترکیّه و تهدید روسیّه در ۱۸۷۸، از داردانل گذشتند. در ۱۸ مارس ۱۹۱۵ ناوگان انگلیسی ـ فرانسوی، برابر مدافعان اصلی ترک، نتوانستند به تنگه نفوذ کنند و برای پیش‌دستی در **عملیات گالیپولی** (ر.ک) ترک‌ها را در موضع خود باقی گذاشتند.

دارلان، ژان لویی خاویر فرانسوا[2] (۱۹۴۲ـ۱۸۸۱). دریادار و سیاستمدار فرانسوی. **دارلان** در مقام رئیس اجرایی نیروی دریایی فرانسه از ۱۹۳۳ تا ۱۹۴۰، معیارهای آن را به‌طور بی‌سابقه‌ای در روزگار معاصر بالا برد. اما، دارلان شخصی جاه‌طلب و انگلیس هراس بود. پس از آتش‌بس فرانسه در ۱۹۴۰، که بریتانیایی‌ها، کشتی‌های جنگی فرانسه را در **مرس‌الکبیر**[3] به زیر آتش گرفتند تا مطمئن شوند که آلمان‌ها از آن استفاده نخواهند کرد، دارلان باور نمود که در بی‌اعتمادی سابق خود نسبت به بریتانیایی‌ها، محق بوده است. او به عنوان وزیر نیروی دریایی، به فرانسهٔ ویشی (ر.ک) خدمت کرد و از فوریه ۱۹۴۱ تا آوریل

---

1. Dardanells
2. Darlan, Jean Louis Xavier François
3. Mers-el-kebir

۱۹۴۲ در مقام رئیس وزرا عمل می‌نمود. درصدد همکاری نظامی با **آلمان‌ها** بود و حتی در **برچسگادن** با **هیتلر** دیدار کرد (۱۱ مه ۱۹۴۱): **آلمانی‌ها** به او اعتماد کامل نداشتند. هنگامی که سربازان **بریتانیایی** و **آمریکایی** در **الجزیره** پیاده شدند تا عملیات نظامی را در **شمال آفریقا** آغاز کنند (۸ نوامبر ۱۹۴۲)، دارلان برحسب اتفاق در آن جا بود. پس از مخالفت ابتدایی، **دارلان** موافقت کرد که با **آمریکایی‌ها** همکاری کند مشروط بر آن‌که آمریکایی‌ها مقام او را محفوظ نگاه دارند، اما در ۲۴ دسامبر، یک جوان متعصب که ظاهراً با **سلطنت‌طلبان** مربوط بود، او را در **الجزیره** به قتل رساند.

داروین، چارلز[1] (۸۲ـ۱۸۰۹). در شروسبوری[2] به دنیا آمد در همان جا تحصیل کرد، و **کالج کریست**[3]، و **کمبریج** را به پایان برد. **داروین** به همراه هیأت طبیعیون، به جزایر **گالاپاگس**[4]، **تاهیتی**[5]، و **نیوزیلند** در **بیگل**[6] (۶ـ۱۸۳۱) سفر کرد. در بازگشت، در **کنت**[7] اقامت گزید و بیست سال به آزمایش پرداخت و فرضیهٔ خود را مبنی بر این که **انواع** برای انتخاب بهترین شرایط محیطی برای بقای خود، تطور می‌یابند، گسترش داد. فرضیه‌های او با عنوان اصل انواع[8] منتشر شد (۱۸۵۹) و حساسیت زیادی برانگیخت. نظریات او، تمایلات طبیعت‌گرایانه را در افکار نیمه ویکتوریایی به شدت تقویت کرد؛ نفوذ آنها از دانش‌های زیست‌شناسی محض فراتر رفت. نظریات فلسفی و تاریخی اواخر سدهٔ نوزدهم تحت‌الشعاع ماتریالیسم علمی قرار گرفت که سهم عمدهٔ آن، به **داروین** تعلق داشت.

داک، فرانس[9] (۷۶ـ۱۸۰۳). عضوی از یک خانوادهٔ معروف **مجاری**. در رشتهٔ حقوق تحصیل کرد و در اوایل دههٔ ۱۸۳۰ وارد امور سیاسی شد. **داک**، ناطقی آرام و بی سر و صدا، اما بسیار باهوش بود. او با افراط‌گرایی خیالی **کوشوت**[10] (ر.ک) مخالفت کرد و در **انقلاب ۹ـ۱۸۴۸ مجارستان** وارد مبارزه نشد. او، به این ترتیب، موفق شد، پس از سرکوبی انقلاب، در جلسهٔ

1. Darwin, Charles
2. Shrewsbury
3. Darwin, Charles
4. Shrewsbury
5. Tahiti
6. Beagle
7. Kent
8. The origin of Species
9. Déak, Ferenc
10. Kussuth

محاکمه، خود را تبرئه کند و، در سرتاسر دهۀ ۱۸۵۰ به مبارزه‌ای آرام و منطقی درباره آموزش سیاسی ملی مشغول بود. تا ژوئن ۱۸۵۶ روشن شده بود که **داک** ردای **کوشوت** را به عنوان رهبر مردم **مجارستان** به تن کرده است. **داک** به **وین** فراخوانده شد تا به کمیته‌ای که مقدمات تغییرات قانونی در **امپراتوری** را فراهم می‌آورد، کمک نماید. **داک**، خردمندانه از شکست **اتریش** در ۱۸۶۶، برای کسب امتیاز بیشتر، سود نجست، و به این ترتیب، موفق شد **اسگلیش** (ر.ک) را در ۱۸۶۷ تأیید کند و نوعی «خودمختاری» برای **مجارستان** کسب کند. خود **داک** همواره از پذیرفتن منصب سیاسی خودداری می‌کرد اما برای همقطارش **آندراسی** (ر.ک) حقوق مبارزه‌جویی بیشتری به ارمغان آورد.

داگلاس، استفان ا.[1] (۱۸۱۳ـ۶۱). در **ورمونت**[2] به دنیا آمد، در بیست سالگی در **ایلینویز** ساکن شد، برای توسعه و یکسان‌سازی ایالات، سخت کار کرد. از ۱۸۳۴ تا ۱۸۴۷ یکی از فعالان بزرگ «**نظریۀ سرنوشت**[3]» (ر.ک) در **خانه نمایندگان** بود. به‌عنوان **سناتور**، مسئولیت عظیمی برای گسترش قلمرو حکومت در **یوتاه**[4] و **نیومکزیکو** (۱۸۵۰) به‌عهده گرفت، و رهبر گروه **دموکرات‌های** «**آمریکای جوان**» شد که نهضت ناسیونالیستی تجاوزگرانه‌ای به راه انداخته بودند و تصمیم داشتند جمهوری‌خواهی **مازینی** را با شرایط ماورای اطلس، تطبیق دهند. در ۱۸۵۴، **قانون نبراسکا ـ کانزاس** را براساس اصل «حکومت مردم» اعلام کرد و رسماً حق کنگره را در مداخله در امور بردگی در اراضی جدید منکر شد. **داگلاس** در ۱۸۵۸ به عنوان نامزد سناتوری برای **ایلینویز**، آبراهام **لینکلن** را به مبارزه طلبید؛ هفت مناظرۀ پی‌درپی جدی میان دو نامزد انجام گرفت و به شفاف‌سازی نظرات دو طرف بر سر مسأله بردگی، کمک کرد. **داگلاس** با تکیه بر تشکیل سیاست **دموکراتیک** میانه‌رو، در رابطه با برده‌داری **دموکرات‌های جنوب** را آزرده‌خاطر ساخت. اگرچه در انتخابات سناتوری در ۱۸۵۸، **داگلاس**، **لینکلن** را شکست داد، اما در انتخابات ریاست جمهوری در ۱۸۶۰ میدان را برای او خالی کرد. با شروع **جنگ داخلی**، **داگلاس** پشتیبانی کامل خود را از **لینکلن** اعلام کرد.

---

1. Douglas, Stephen A.
2. Vermont
3. Manifest Destiny
4. Utah

دالهوسیه، لرد[1]**.** (جیمز براون رمزی[2]، ۶۰-۱۸۱۲)، در ۱۸۳۸ به‌عنوان دهمین ارل، جای پدرش را گرفت، در ۱۸۴۹ به مقام **مارکِس** دست یافت. در ۱۸۴۵، در مقام رئیس **هیأت بازرگانی**، علاقه خاصی به گسترش راه‌آهن پیدا کرد. در ۱۸۴۷ **وزیرمختار هند** شد و در اوایل سال بعد، ورود او به آن جا با شورشی در **پنجاب** هم زمان شد و **سیخ‌ها** مدت دوازده ماه مقاومت سختی از خود نشان دادند. **دالهوسیه** فرمان تصرف **پنجاب** را صادر کرد و توسط برادران **هنری** و **جان لارنس**[3] (ر.ک) به‌طور تحسین‌برانگیزی ادارهٔ امور آن جا را سر و سامان داد. سپس، **دالهوسیه** ایالات بیشتری (از جمله پگو[4] و اوذ[5]) را به ضمیمهٔ **دلتای ایراوادی**[6] در **برمه**[7] تصرف کرد. اصلاحات گسترده‌ای در ساخت نخستین راه‌آهن و تشکیلات تلگراف به عمل آورد اما از تحمیل مالیات سنگین به اقتصاد پررونق **اسکاتلند** خودداری کرد. وضع مزاجی خوبی نداشت و پس از کناره‌گیری از **وزیرمختاری** در ۱۸۵۶، کمتر در ملاء عام ظاهر می‌شد. توانایی سازندهٔ او، سنت‌گراهای **هندی** و راهبان **برمه‌ای** را از او دور کرد و آن‌ها را به سوی **شورش هندی‌ها** که یک سال پس از کناره‌گیری او به وقوع پیوست، سوق داد.

دانتزیگ[8]**.** (به **لهستانی**، گدانسک[9]). بندری در دهانهٔ **ویستول**. **دانتزیگ** با وجود انبوه **جمعیت آلمانی**، از سدهٔ پانزدهم تا ۱۷۹۳ به عنوان یکی از بنادر دریایی، در خدمت **لهستان** بود تا این که در سال مذکور به **پروس** پیوست و تا ۱۹۱۹ در دست **آلمان** باقی ماند. **معاهدهٔ ورسای** به‌منظور دسترسی **لهستان** به دریا از طریق راهی باریک، **دانتزیگ** را با جمعیتی حدود ۴۰۰,۰۰۰ نفر، **شهری آزاد** اعلام کرد که دارای مجلسی منتخب بود اما زیر نظر **گماشته‌های جامعه ملل** اداره می‌شد. علی‌رغم غلبهٔ **جمعیت آلمانی**، حق تصدی سیاست خارجی، بازرگانی، و گمرکات، به **لهستان** واگذار شد. با این همه، **لهستانی‌ها**، بندر رقیبِ تازه‌ای در گدینی[10]، در **دالان لهستان** به وجود آوردند. از ۱۹۳۳ تا ۱۹۳۹، **مجلس دانتزیگ**

---

1. Dalhousie, Lord
2. James Broun Ramsay
3. John Lawrence
4. Pegu
5. Oudh
6. Irrawaddy
7. Burma
8. Danzig
9. Gdansk
10. Gdynia

تحت اداره **نازی‌ها** قرار داشت. روابط **لهستان ـ آلمان** در مارس ۱۹۳۹ بر سر **دانتزیگ** تیره شد. در سپتامبر، **فورستر**[1] رهبر محلی نازی، اتحاد **دانتزیگ** و **آلمان** را اعلام کرد، و پس از آن عنان **جنگ جهانی دوم** رها شد. در مارس ۱۹۴۵، **روس‌ها**، **دانتزیگ** را گرفتند، در ماه مه، پس از آن که **لهستانی‌ها**، آلمانی‌ها را بیرون کردند، **روس‌ها** شهر را بازپس دادند و **دانتزیگ** شهری کاملاً **لهستانی** شد.

دانتون، ژرژ[2]. (۱۷۵۹ـ۹۴) در آرسی ـ سور ـ اوبه[3]، به دنیا آمد و وکیل شد. در ۱۷۹۱، ادارهٔ **پاریس** را عهده گرفت، در ۱۷۹۲ وزیر **دادگستری** شد، و به دلیل **کشتار سپتامبر**[4] (نگاه کنید به انقلاب فرانسه) مورد سرزنش مورخان اوایل سدهٔ نوزدهم قرار گرفت. سپس مورخان، او را به عنوان الهام‌بخش برای ایستادگی در برابر مهاجمان، در مقام یکی از اعضای **کمیتهٔ امنیت عمومی**[5] ستودند. او تا ۱۷۹۴ به رهبری جناح راست **ژاکوبن‌ها** که بیش از انقلاب به فرانسه خدمت کرده بودند، دست یافت. او میهن‌پرستی بود که در هرزگی افراط می‌کرد، اساساً تنبل و در پی عیش و نوش بود، در نقطه مقابل **روبسپیر** قرار داشت و **روبسپیر** با افشای فساد مالی **دانتون**، او را برابر دادگاه انقلابی قرار داد و در ۶ آوریل ۱۹۷۴، **دانتون** به همراه یارانش اعدام شدند.

دانمارک. تا سدهٔ پانزدهم بخشی از مملکت اسکاندیناوی محسوب می‌شد و تا ۱۸۱۵ با **نروژ** پیوسته بود تا این که به دلیل اتحاد با فرانسهٔ ناپلئون، تملکات آلمانی خود در **پومرانی**[6] را نیز از دست داد. **دانمارکی‌ها** در دههٔ ۱۸۳۰ حکومتی تشکیل دادند که نمایندگان ملت قانون آن را وضع می‌کردند و در ۱۸۴۹، **دانمارک**، **مشروطه پادشاهی** شد. سیاست خارجی، تحت‌الشعاع مسألهٔ **شلسویگ ـ هلشتاین** (ر.ک) بود که **دانمارکی‌ها** بر سر آن با ایالات **آلمانی** در ۹ـ۱۸۴۸ و ۱۸۶۴ می‌جنگیدند و سرانجام مجبور شدند دو ایالت **دوک‌نشین** و **لاینبورگ**[7] را به **پروس** واگذار کنند. **دانمارک** در **جنگ جهانی اول** بی‌طرف ماند اما

---

1. Forster
2. Danton, Georges
3. Arcis-Sur-Aube
4. September Massacres
5. Committee of Public Safty
6. Pomerania
7. Lauenburg

براساس معاهدهٔ صلح، شلسویگ شمالی را دوباره به دست آورد، **ایسلند** در همان ایام با **دانمارک** یکی شد (تا ۱۹۴۴ نیز این وضعیت را حفظ کرد). **آلمانی‌ها** در ۹ آوریل ۱۹۴۰ وارد **دانمارک** شدند و **دانمارکی‌ها** چندان مقاومتی از خود نشان ندادند و تا ۱۹۴۵ تحت اشغال باقی ماندند.

داویس، جفرسون[1] (۸۹ـ۱۸۰۸). رئیس **دولت‌های متحد آمریکا** (ر.ک). در **کنتاکی**[2] به دنیا آمد و در وست پوینت[3] تحصیل کرد. پس از خدمت در ارتش، یکی از کشاورزان **می‌سی‌سی‌پی**[4] شد. در ۵۱ـ۱۸۴۷ و ۶۱ـ۱۸۵۷، سناتور بود؛ در ۷ـ۱۸۵۳، وزیر جنگِ دولت **پیرس**[5] بود و علاقهٔ‌خاصی به تقویت نیروهای ساحلی داشت. پس از خروج **می‌سی‌سی‌پی** از اتحاد ایالات آمریکا در ژانویه ۱۸۶۱، به عنوان **رئیس‌جمهور دولت‌های متحد** تعیین شد که درنتیجه برای یک دورهٔ شش‌ساله این مقام تثبیت گردید و در فوریه ۱۸۶۲، رسماً در **ریچموند**[6] آغاز به کار کرد. **ژنرال‌های دولت‌های متحد**، او را رهبر سیاسی سرسختی یافتند که تصوری عالی (و غیر قابل تضمین) نسبت به معلومات نظامی خود داشت. او در مه ۱۸۶۵، در **جورجیا** اسیر شد و مدت دو سال به زندان افتاد. تلاش‌ها برای خیانتکار قلمداد کردن او به جایی نرسید و **داویس** بیش از بیست سال، در **می‌سی‌سی‌پی**، در عزلت زندگی کرد.

دایملر، گوتفرید[7] (۱۹۰۰ـ۱۸۳۴). دانشمند آلمانی. در ۱۸۸۶ موتوری اختراع کرد که عملاً از بنزین برای احتراق داخلی سود می‌جست. سال بعد، **دایملر** این موتور را به عنوان نخستین موتور خودرو، تکمیل کرد. (در اصل فکر موتور با احتراق درونی، از ده سال قبل، توسط **نیکلاس اتو**[8]، برای «موتور بنزینی آرام» او، مطرح شده بود.)

---

1. Davis, Jefferson
2. Kentucky
3. West Point
4. Mississippi
5. Pierce:(فرانکلین پیرس) چهاردهمین رئیس‌جمهور آمریکا ـ م.
6. Richmond
7. Daimler, Gottfried
8. Nikolaus Otto

دستگیرهای مه (۱۸۷۷)[1] بحران سیاسی فرانسه. در نتیجهٔ اقدام رئیس‌جمهور ماک‌ماهون (ر.ک) در راستای تأسیس حکومت پادشاهی روی داد.

دلفوس، انگلبرت[2] (۱۹۳۴ـ۱۸۹۲). سیاستمدار برجسته در **جمهوری اتریش**، **دلفوس** که سرسپردهٔ**کاتولیک** بود، پس از خدمت در جنگ، به **حزب انجمن مسیحیان اتریش**[3] که رهبری آن رامونسیگنور **ایگناتز سیپل**[4] به عهده داشت، پیوست. **دلفوس** در مه ۱۹۳۲ صدر اعظم اتریش شد. او به شدت مخالف سوسیالیسم بود زیرا شرایط دموکراتیک را برای **اتریش** مطلوب می‌دانست. ظاهراً در مارس ۱۹۳۳ حکومت پارلمانی را معلق ساخت. در فوریه ۱۹۳۴ تظاهرات کارگران سوسیالیست باعث شد که **دلفوس** فرمان حملهٔ ارتش **اتریش** به املاک بزرگ مسکونی سوسیالیست‌ها در حومهٔ وین را صادر کند، و پنج روز جنگ بی‌رحمانه‌ای جریان داشت که به شکست سوسیالیست‌ها انجامید. سه ماه بعد، **دلفوس** قانونی را اعلام کرد که اساساً فاشیستی بود، اما قبل از اجرای کامل آن، **دلفوس** در **بالهاوس**[5]، کاخ صدر **اعظم** به دست **نازی‌های اتریشی** کشته شد (۲۵ ژوئیه ۱۹۳۴)، این گروه می‌خواستند کودتایی به راه بیندازند که موفق نشدند. **دلفوس** در سیاست خارجی به دوستی موسولینی و همکاری با **مجارستان** دل بسته بود. **کورت فن شوشنیگ**[6] به جای او صدر **اعظم** شد.

دلکاسه، تئوفیل[7] (۱۹۲۳ـ۱۸۵۲). سیاستمدار فرانسوی، در ۱۸۸۹ **نمایندهٔ مجلس فرانسه** شد و به‌زودی به گروهی پیوست که در پی توسعه‌طلبی در آفریقا بودند. از ۱۸۹۳ تا ۱۸۹۵ وزیر **مستعمرات** بود و فرمان لشکرکشی **مرچند**[8] به **فاشودا** (ر.ک) را صادر کرد. در ۱۸۹۸ که روابط **انگلستان ـ فرانسه** به تیرگی گراییده بود، او نخست‌وزیر شد اما، با علم به این که فرانسه نمی‌تواند به‌طور همزمان، هم با آلمان در اروپا روابط غیردوستانه داشته باشد و هم با **انگلستان** در آفریقا دشمنی ورزد، درصدد برآمد اتفاق **انگلستان ـ فرانسه** را در ۱۹۰۴ به

---

1. Seize Mai
2. Dollfuss, Engelbert
3. Austrian Christian Social Party
4. Monsignore Ignaz Siepel
5. Ballhaus [ظاهراً عمارت‌گرد]
6. Kurt von Schuschnigg
7. Delcassé, Théophil
8. Marchand

وجود آورد. درنتیجهٔ توطئه یکی از همقطارانش، تحت فشار **آلمان**، در **بحران مراکش** در ۱۹۰۵، مجبور به کناره‌گیری شد. **دلکاسه** به مقام وزیر **نیروی دریایی** از ۱۹۱۱ تا ۱۹۱۳ به تقویت روابط **انگلستان ـ فرانسه** پرداخت و به همراه **دریاداری بریتانیا**، ناوگان **مدیترانه** را ایجاد کرد. هفده ماه سفیر فرانسه در **سنت پترزبورگ** بود و پس از آن در اوت ۱۹۱۴ وزیر **خارجه** شد و تا اکتبر ۱۹۱۵، این مقام را حفظ کرد و به مذاکرات **قرارداد لندن** کمک کرد و **ایتالیا** را وارد جنگ کرد.

د والرا، امون[1]. در ۱۸۸۲ در **نیویورک** از پدری **اسپانیایی** و مادری **ایرلندی** متولد شد، در **ایرلند** تحصیل کرد؛ در **قیام ایستر** (ر.ک) در ۱۹۱۶، یک گردان از **داوطلبان ایرلندی** را فرماندهی کرد. **بریتانیایی‌ها** او را دستگیر و به اعدام محکوم کردند، اما به دلیل پیوستگی او به **آمریکا**، از اعدامش گذشتند. او از ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۶ ریاست **شین فین** (ر.ک) را به عهده داشت و با ارتش **جمهوری‌خواه ایرلند** بر ضد «**طرفداران ایالت آزاد**[2]» جنگید. حزب سیاسی او، **فیانافایل**[3] (تأسیس ۱۹۲۶) در ۱۹۳۲ موفق به تشکیل دولت شد و در ۴۸ـ۱۹۳۲ **نخست‌وزیر ایرلند**[4] بود، و در **جنگ جهانی دوم** روابط خود با **بریتانیا** را به کلی قطع کرد. بار دیگر از ۱۹۵۱ تا ۱۹۵۴ و از ۱۹۵۷ تا ۱۹۵۹ که به **ریاست جمهوری** رسید، نخست‌وزیر بود.

دورام، ارل[5] (۱۸۴۰ـ۱۷۹۲)، زادهٔ **جان جرج لمبتون**[6]، در ۱۸۲۸ **بارون**، در ۱۸۳۲ **ارل** شد). او با عنوان «**جک رادیکال**» **لمبتون**، یکی از قهرمانان اصلی اصلاحات مجلس و پشتیبان **ارل‌گری** بود که با دختر او ازدواج کرده بود. در ۱۸۳۰ **مهردار خصوصی سلطنتی**[7] بود و در ۱۸۳۲ به عنوان سفیر به **سنت پترزبورگ** فرستاده شد، اما برای کمک به تأسیس **انجمن مستعمرات**، به منظور ایجاد سیاستی فعال و عادلانه برای توسعهٔ مستعمرات، به میهن بازگشت. در ۱۸۸۳، **ملبورن**[8] برای بررسی علت سرکشی **مکنزی**[9] (ر.ک) و **پاپینیو**[10]، او را با

1. De Valera Eamonn
2. Free State-ers
3. Fianna Fáil
4. Eireann Prime Minister
5. Durham, Earl
6. John George Lambton
7. Lord Privy Seal
8. Melbourne
9. Mackenzie
10. Papineau

عنوان وزیرمختار به **کانادا** فرستاد. رفتار تحکم‌آمیز او با سرکشان سابق باعث شد که حمایت **دولت** را از دست بدهد و پس از شش ماه اقامت در **کانادا**، او را به کشور فراخواندند. اما، پس از بازگشت، **ادارهٔ مستعمرات** را همراه با **شهرتِ دورام** مشهور به او دادند که با طرفداری از مسئولیت دولت در برابر اراضی مستعمره، مفهوم امپراتوری **بریتانیا** را دگرگون ساخت.

دوربار[1] ۱۹۱۱ دهلی. «دوربار» اصطلاحی **هندوستانی** است برای دادگاه، یا دربارِ یک فرمانروا. در ۱۹۱۱، **شاه جرج پنجم** و **ملکه ماری** به عنوان **امپراتور** و **امپراتوریس هند**، دوربار بسیار باشکوهی در دهلی برپا کردند. پس از اظهار وفاداری از سوی **شاهزادگان هند**، اعلام کردند که پایتخت **هند** از **کلکته** به **دهلی**، مرکز باستانی امپراتوران **مغول**، منتقل خواهد شد. **دوربارِ دهلی** تنها رویداد از نوع خود بود که طی آن **امپراتور بریتانیایی هند** شخصاً به برپایی آن اقدام کرد.

دولت موقت[2] (روسیّه). در ۱۲ مارس ۱۹۱۷، در شرف کناره‌گیری **تزار**، نظام لیبرال تأسیس شد و تا برآمدن **بلشویک‌ها** در ۶ نوامبر بر سر قدرت باقی ماند. **دولت موقت** به ادامه جنگ بر ضد **آلمان** ادامه داد و جمهوری دموکراتیک در روسیّه برقرار کرد. این **دولت** با **شورای پتروگراد** که در دست **بلشویک‌ها** بود درگیر شد و از کار بازماند. **دولت موقت** تا ۲۰ ژوئیه توسط **پرنس لووف[3]** اداره می‌شد و در این هنگام، **کرنسکی** (ر.ک) جای او را گرفت. (همچنین نگاه کنید به انقلاب روسیه).

دولت‌های متحد آمریکا[4]. سازمانی سیاسی که در نتیجهٔ جدایی یازده **دولت جنوبی** از **اتحادیه** آمریکا (آلاباما، آرکانزاس، فلوریدا، جرجیا، لوئیزیانا، می‌سی‌سی‌پی، کارولینای شمالی، **کارولینای جنوبی**، **تنسی**، **تگزاس**، و ویرجینیا) در پی انتخاب **لینکلن** به ریاست جمهوری، شکل گرفت. **اتحادیه جنوب**، پنج و نیم میلیون سفید و سه نیم میلیون برده را شامل می‌شد.

---

1. Durbar
2. Provisional Government
3. Prince Lvov
4. Confederat States of America

دولت‌های متحد جنوب، قانونی در چهارچوب قانون اساسی **ایالات متحده** تهیه کرده بودند، اما بر استقلال هویت هر ایالت تأکید داشتند و پافشاری خاصی بر نهادینه‌سازی بردگی نشان می‌دادند. در فوریهٔ ۱۸۶۱، یک دولت ایالتی در **مونتگمری**، در **آلاباما**، تأسیس شد. **جفرسون داویس** (ر.ک) پس از انتخاب به ریاست جمهوری، پایتخت خود را **ریچموند**، در **ویرجینیا** قرار داد. **اتحادیه جنوب** همچنان به موجودیت خود ادامه می‌داد تا این که در ۲۴ آوریل ۱۸۶۵، از سوی **داویس** رسماً منحل شد.

دوما[1]. نامی که به **مجلس** روسیّه داده شد. این مجلس را **نیکلای دوم** بنا به خواست اعضای **انقلاب ۱۹۰۵** روسیّه (ر.ک) ایجاد کرد. انتخابات **نخستین دوما**، در بهار ۱۹۰۶ به‌طور آزاد انجام گرفت و از ۱۰ مه تا ۲۴ ژوئیه طول کشید. از آنجا که **تزار** حق قانونگذاری را به تصویب خود مشروط کرده و منابع مالی دوما را محدود ساخته بود، بیشتر وقت جلسات به گسترش مبارزه برای به رسمیت شناساندن حقوق گذشت، و به بن‌بست رسید. **دومین دوما** (۵ مارس تا ۱۶ ژوئیه ۱۹۰۷) تندروتر بود و، در پایان عمر، به‌منظور افزایش مشارکت عمومی، یک قانون انتخاباتی جدید برای نمایندگی طبقات متوسط وضع کرد. **سومین دوما**، براساس مذکور از پایان ۱۹۰۷ تا ۱۹۱۲، ادامه داشت و موفق شد چند اصلاح اساسی انجام دهد. **چهارمین دوما** (۱۶ـ۱۹۱۲) فعالیت چندانی نداشت، زیرا گرفتار بحران‌های بین‌المللی و **جنگ** بود، اما در نوامبر ۱۹۱۶ آشکارا هشدار داد که در صورت عدم تغییرات اساسی در رژیم، انقلاب قریب‌الوقوع خواهد بود. (نگاه کنید به انقلاب روسیه).

دومینیون نیوزیلند[2]. با انحلال **کمپانی نیوزیلند** در ۱۸۵۱، این مستعمره دارای قانون اساسی شد (۱۸۵۲) و چهار سال بعد از حق تشکیل دولت مسئول برخوردار گردید. در ۱۸۹۱ نمایندگان **نیوزیلند** در **کنفدراسیون فدرال استرالیا** در **سیدنی**[3] شرکت کردند و در آن‌جا طرح قانون اساسی برای کنفدراسیون تهیه شد. در نهایت، **نیوزیلندی‌ها** از ترس تسلط **ایالات**

1. Duma
2. New Zealand, Dominion of
3. Sydney

استرالیا (و به‌ویژه **نیوسوت ویلز**)، فکر پیوستن به **مشترک‌المنافع استرالیا** را کنار گذاشتند و در ژانویه ۱۹۰۱، این تصمیم را اعلام کردند. **نیوزیلند** تا ۱۹۰۷ مستعمره‌ای خودمختار بود، و در این سال عنوان «دومینیون»، هم در **کنفرانس مستعمرات** در آوریل و هم در «**سخنرانی** از طرف **تاج و تخت**» توسط **وزیرمختار** در ولینگتن[1]، در ۲۱ ژوئن مورد استفاده قرار گرفت. **نیوزیلندی‌ها** در ۲۶ سپتامبر بعد، دریافت امتیاز «موقعیت دومینیون» را جشن گرفتند.

دونکرک[2]. بندری در **شمال فرانسه**، که در طول ۲۷ مه ـ ۴ ژوئن ۱۹۴۰، بیش از ۲۰,۰۰۰ سرباز بریتانیایی و ۱۲۰,۰۰۰ سرباز فرانسوی، در پی تسلیم ارتش **بلژیک** در شمال و حملهٔ تانک‌های **آلمانی** به جنوب و قطع ارتباط **نیروهای اعزامی بریتانیا** و **ارتش یکم فرانسه**، این بندر را تخلیه کردند. بیش از ۸۵۰ کشتی در تخلیهٔ این سربازان شرکت داشتند، نیمی از آنها کرجی‌های کوچکی بود که با شتاب از مسیر **انگلستان** به حرکت درآمده بود. تمام تجهیزات سنگین در بندر به جا ماند.

دیاز، پرفیریو[3] (۱۹۱۵ـ۱۸۳۰). دیکتاتور **مکزیکی**، از اخلاف بومیان آمریکا [هندی]. **دیاز** اگرچه به قصد ورود به **کلیسا** تحصیل کرده بود اما در نیمهٔ دههٔ ۱۸۵۰ به عنوان یکی از حامیان **خوارز** (ر.ک) وارد امور سیاسی شد، در جنگ بر ضد **ماکزیمیلیان** (ر.ک) شرکت کرد و فرماندهی سربازانی را که دوباره بر **مکزیکوسیتی** دست یافتند، به عهده گرفت (ژوئن ۱۸۶۷). اندکی بعد با **خوارز** به مخالفت برخاست، اما به اندازه کافی قدرت داشت در ۱۸۷۶، حاکم واقعی کشور گردد و این مقام را به مدت سی چهار سال حفظ کرد. دولت، کشور را به دست حامیان شخصی که بر قوه مقننه و مجریه سوار بود، با بیرحمی اما با کفایت اداره می‌کرد. **دیاز** در نزد **قدرت‌های بزرگ** اعتبار قابل توجهی داشت و دلیل آن حمایت او از تمام برنامه‌های همکاری بین‌المللی (به‌ویژه برنامه‌های تحت نظر **ایالات متحدهٔ آمریکا**) از یک سو، و پیشنهادهای جذاب او برای سرمایه‌گذاران خارجی، از سوی دیگر بود. **مکزیک**، به‌طور سطحی، به سعادت بی‌سابقه‌ای دست یافت؛ اما اهالی از ضبط نامشروع اراضی عمومی آزرده گشتند و رژیم او در موجی از بیگانه ستیزی و ناآرامی‌های روستایی گرفتار شد

1. Wellington 2. Dunkirk 3. Diaz, Porfirio

(مه ۱۹۱۱).

دیرکتوار[1] [**هیأت‌مدیره**]. نامی که در فاصلهٔ اوت ۱۷۹۵ و نوامبر ۱۷۹۹ به قدرت اجرایی در **فرانسه** داده شد (نگاه کنید به انقلاب فرانسه). «**هیأت مدیره**» شامل پنج نفر بود که مشترکاً مسئول ادارهٔ امور بودند. قوه مقننهٔ پرزحمت، مرکب از دو مجلس (شامل «**شورای شیوخ**[2]» که مردان بالای پنجاه سال را دربرمی‌گرفت، و «**شورای پانصد نفری**[3]») آن‌ها را یاری می‌کرد. **هیأت‌مدیره**، بیانگر توافقی در سازماندهی دوباره **فرانسه**، پس از تغییرات بنیادی در طی شش ساه گذشته به حساب می‌آمد. **هیأت‌مدیره** به شدت تحت فشار مورخانی بود که بیشتر آنها مشوق واقعی انقلابیون پیش از دورهٔ **هیأت‌مدیره** یا عصر گذر به دورهٔ **ناپلئون** بودند. بیشتر اعضای **هیأت‌مدیره**، شخصاً فاسد بودند و دولت ایالتی دچار هرج و مرج بود. با این همه، **فرانسه** در دوران **هیأت‌مدیره**، به پیروزی‌های بزرگ خود در **جنگ‌های انقلابی** دست یافت، و این پیروزی در معاهدهٔ **کامپ ـ فورمیو** (ر.ک) به اوج خود رسید. شورش عظیم در **وانده** (ر.ک) و شکست‌ها در جنگ، در **اتحادیه دوم** (ر.ک) باعث بیزاری بسیاری از **فرانسوی‌ها** شد. در ۹ نوامبر ۱۷۹۹، **بناپارت**، با کودتای ۱۸ برومر (ر.ک)، **هیأت مدیره** را سرنگون کرد و به جای آن کنسولگری (ر.ک) را تأسیس کرد.

دیسرائیلی، بنجامین[4] (۸۱ـ۱۸۰۴، در ۱۸۷۶، **ارل بیکنسفیلد**[5] شد). پسر یک مؤلف **یهودی** که مذهب خود را به **مسیحیت** تغییر داده بود. در پی چهار بار شکست برای ورود به **مجلس**، دیسرائیلی در ۱۸۳۷ از **میدستون**[6] به نمایندگی انتخاب شد. او توری تندرو بود که از «**جنبش انگلستان جوان**»[7] حمایت می‌کرد و این اندیشه‌ها در داستان‌های سیاسی او با عنوان سیبل[8] و کونینگسبی[9] منعکس است. او با **پیل** در ارتباط با **تجارت آزاد**، در ۱۸۴۶ مخالفت کرد و بیست و دو سال رهبری **محافظه‌کاران** در **مجلس عوام** را به‌عهده داشت. در ۱۸۵۲، ۹ـ۱۸۵۸، و ۱۸۶۷ وزیر **خزانه‌داری** بود. در مقام رهبر **مجلس عوام**، **لایحهٔ اصلاحات** را در ۱۸۶۷

---

1. Directory
2. The Council of the Ancients
3. The Council of the Five Hundred
4. Disraeli, Benjamin [بنیامین]
5. Earl of Beaconsfield
6. Maidstone
7. Maidstone
8. Sybil [اسم خاص]
9. Coningsby

متداول کرد. در ۱۸۶۸ به مدت ده ماه نخست‌وزیر بود، و پس از آن به مدت شش سال رهبری **مخالفان** را به‌عهده گرفت. از ۱۸۴۷ تا ۱۸۸۰ بار دیگر نخست‌وزیر شد و از سیاست سختگیرانه‌ای (که منجر به حضور او در کنگرهٔ برلین شد) حمایت کرد، برای بهبود شرایط مسکن و بهداشت، و بهبود تصویر **امپراتوری**، اصلاحات اجتماعی را طرح و اجرا کرد. سرکشی‌های مستعمراتی در **افغانستان** و **آفریقای جنوبی**، در ۱۸۸۰ به شکست او کمک کرد. او «دومین بنیانگذار» **حزب محافظه‌کار** به حساب می‌آید، که باورهای شخصی خود را درباره اصلاحات داخلی و پیشرفت امپراتوری، بر آن تحمیل کرد. ابتکار شخصی او موجب شد که **انگلستان** ۴۰ درصد سهام **کانال سوئز** (ر.ک) را در ۱۸۷۵ خریداری کند.

ر

رابرتس، ارل[1]. (۱۹۱۴ ـ ۱۸۳۲)، دارندهٔ نـام فـردریک اسـلیگ[2] رابـرتس، در ۱۸۷۸ لقب شوالیه یافت، در ۱۸۹۲ به مقام پیر رسید، در ۱۹۰۲ ارل شد). در هند در یک خانوادهٔ ارتشی انگلیسی ـ ایرلندی به دنیا آمد، و در اتون و سندهورست[3] تحصیل کـرد. در شـورش هـند، صلیب ویکتوریا[4] را به دست آورد و پس از آن که در جـنگ افـغان ۸۰ـ۱۸۷۹، بـه قـصد آرام‌سازی قندهار، از کابل به آن جا لشکر کشید، به بت انگلستان عصر ویکتوریا تبدیل شد. بیشترین خدمت نظامی او در هند بود، اما پس از نخستین موفقیت بوئر در ۱۸۹۹، رابرتس به عنوان فرماندهٔ کل امپراتوری به آفریقای جنوبی اعزام شد. پـیش‌روی پـیروزمندانـهٔ او در ۱۹۰۰ با تصرف پرتوریا در ژوئن به پایان رسید و او در پایان سال به انگلستان بازگشت و تا ۱۹۰۴ در مقام فرماندهٔ کل بود تا این که مقام مذکور در همان سال لغو شد. رابرتس در ده سال آخر عمر خود، حامی پرشور خدمت اجباری در ارتش بود. در حالی که از واحدهای هندی مستقر در فرانسه بازدید می‌کرد درگذشت.

راتنو، والتر[5] (۱۹۲۲ـ۱۸۶۷). دولتمرد آلمانی. در برلین به دنیا آمد، پسر یک یهودی آلمانی طرفدار صنعتی شدن بود. او مهندسی خواند و مدیر یک تراست بزرگ الکتریکی ا.ای.جی.اس[6]

---

1. Roberts, Earl
2. Sleigh
3. Sandhurst
4. Victoria Cross: مدال نظامی کشورهای مشترک‌المنافع بود ـ م.
5. Rathenau, Walther
6. A.E.G.S

شد که پدرش آن را تأسیس کرده بود. در ۱۹۱۶ **دولت آلمان** او را موظف ساخت که به اقتصاد **جنگی** کشور سر و سامان دهد، تا آن‌جا که اثرات محاصرهٔ **بریتانیا** خنثی شود و مواد خام ضروری فراهم گردد. نظام سختگیرانهٔ راتنو «جنگ سوسیالیسم»، تمام تولیدات را در اختیار نیازهای کشور قرار داد و به وزیر **جنگ** حق داد تمام مردان هفده تا شصت ساله را به کار گیرد. هنگامی که در ۱۹۱۸ **جمهوری وایمار** تشکیل شد، تجربیات اقتصادی او ارزش خود را از دست داد و راتنو به عنوان بنیانگذار «**حزب دموکرات**» جدید وارد امور سیاسی شد و وزیر **امور خارجه** گردید و زمینهٔ توافقات مالی میان **ایالات متحدهٔ آمریکا** و فرانسه را فراهم آورد. او هم چنین در انعقاد **معاهدهٔ راپالو** (ر.ک) با **روس‌ها** که به آن‌ها بی‌اعتماد بود اما می‌خواست از موقعیت بهره‌برداری کند، سهم عمده‌ای داشت. به هر حال، او بیشتر مرد کسب بود تا مرد سیاست؛ علاقه او به روشنفکری، ادراک کمْ نظیری برای او دربارهٔ اروپا و وابستگی مشترک بین‌المللی فراهم آورده بود. در ژوئن ۱۹۲۲ به دست ملی‌گرای ضد سامی‌گری به قتل رسید.

رادتزکی، ژورف[1] (۱۸۵۸ـ۱۷۶۶). سرباز اتریشی. از رادتزکی در ۹ـ۱۷۸۸ برای نخستین بار در اقدام بر ضد **ترک‌ها** نامی به میان می‌آید. او در تمام عملیات بزرگ **اتریشی‌ها** در خلال **جنگ‌های ناپلئون**، بر ضد فرانسوی‌ها جنگید، پس از شکست واگرام[2] در ۱۸۰۹ **رئیس ستاد ارتش** شد. بلافاصله پس از جنگ فراموش گردید، اما در ۱۸۳۱ در **لمباردی**، **فرماندهٔ کل** شد. در ۱۸۴۸، با قیامی در **میلان** روبه‌رو گشت و ناچار سپاهیان خود را از «**چهار ضلعی**» (ر.ک) عقب کشید. در ۲۵ ژوئیه ۱۸۴۸، **پیه مونتی‌ها** را درکوستوتسزا[3] شکست داد و در ۲۳ مارس ۱۸۴۹ به پیروزی دیگری در نوارا[4] دست یافت و در اوت بعد بر ونیز غلبه کرد. تا ۱۸۵۷ وزیر **مختار لمباردی ـ ونیز** بود. رادتزکی میان سربازانش عنصری محبوب به حساب می‌آمد.

---

1. Radetzky 2. Wagram 3. Custozza
4. Novara

رادیکال‌ها[1]. در امور سیاسی بریتانیا اصطلاحی کلی برای اعضای انجمن‌های گوناگونی است که خواهان اصلاحات به تمام معنی هستند. فعالیت رادیکال‌ها در بریتانیا، شش مرحلهٔ اصلی داشته است: (۱) ایجاد هیجان برای اصلاحات در ۴ـ ۱۷۹۰ که توسط سازمان‌هایی مانند «دوستان ملت»[2] و انجمن خبرنگاران لندن[3]، انجام شد؛ (۲) هیجانی مشابه از سوی شخصیت‌های مبارزتر، از ۱۸۱۵ تا ۱۸۳۲ شکل گرفت که باشگاه‌های هامپدن[4] طبقه متوسط (که نخستین بار در ۱۸۱۱ به ریاست سرفرانسیس‌بوردت[5] شکل گرفته بود) آغازگر آن بودند، سخنرانان محبوبی مانند هنری هانت (نگاه کنید به پترلو) وکابت (ر.ک) آن را تداوم بخشیدند و اتوود (ر.ک) آن را احیاء کرد، و با نخستین قانون اصلاحات به پیروزی برجسته‌ای دست یافت؛ (۳) دههٔ چارتیزم (ر.ک)؛ (۴) پیش رفت لیبرالیزم کوبدن (ر.ک) و برایت (ر.ک) در میانهٔ قرن [نوزدهم]؛ (۵) رادیکالیزم بیرمنگام جوزف چمبرلین (ر.ک)؛ (۶) اصلاحات اجتماعی لوید جرج (ر.ک) در میانهٔ ۱۹۰۵ و ۱۹۱۲ در نهایت، شیوهٔ رادیکال‌ها به شاخه‌ای از عملکرد حزب کارگر تبدیل شد.

اصطلاح «رادیکال» همچنین در کشورهای قاره [اروپا] و کشورهای آمریکا کاربرد داشته است. برخی از کشورها، برخلاف بریتانیا، حزب رادیکال ویژه‌ای داشتند که مشهورترین آن‌ها حزب رادیکال فرانسه بود. این حزب در ۱۸۷۵ شکل گرفت و به فردگرایی اختصاص یافت. بسیاری از برنامه‌های آن اساساً منفی بود؛ باکلیسا، با خودکامگی سیاسی و با اشتراکی کردن اقتصاد (خواه از طریق سرمایه‌داری، خواه با ملی کردن سوسیالیستی) مخالفت می‌کرد. این حزب به همراه احزاب دیگر، حزب کلمانسو، کومب[6]، هریو[7]، و کایو[8] محسوب می‌شد؛ این حزب از ۱۸۹۸ تا ۱۹۱۲ و از ۱۹۲۴ تا ۱۹۲۶ دارای قدرت بود. حزب از دشمنی‌های داخلی رنج می‌برد و تا اواخر دههٔ ۱۹۳۰، به رهبری دالادیه در گروه‌های مرکزی طبقات میانه‌رو پیوند خورد و این وضعیت در سرتاسر جمهوری چهارم نیز ادامه یافت.

---

1. Radicals
2. The Friends of people
3. The London Corresponding Society
4. Hampden Clubs
5. Sir Francis Burdett
6. Combes
7. Herriot
8. Caillaux

راسپوتین، گرگوار[1] (۱۹۱۶ـ۱۸۷۱). راهب مرموز روستایی اهل روسیّه که از ۱۹۰۵ تا هنگام مرگ، عنصری با نفوذ در دربار **تزار** بود. راسپوتین که در زندگی شخصی، فاسد به حساب می‌آمد، موقعیت خود را مرهون قدرت خواب درمانی وارث تاج و تخت، **تزارویچ الکسی**[2] (۱۸ـ ۱۹۰۴) دارای بیماری علایق نابهنجار، بود. راسپوتین از ۱۹۱۱ با اعتماد به حمایت **تزارینا**، در امور سیاسی به مداخله پرداخت و خود را نامزد بالاترین مناصب در**کلیسا** و**کشور** کرد. درعین حال، زیاده روی اودر صرف مشروبات الکلی و بی‌بند و باری جنسی، بسیاری از رهبران برجستهٔ جامعهٔ **سنت پترز بورگ** را هراسان کرد و مطبوعات دربارهٔ نفوذ او تفسیرهای بدی را آغاز کردند. با شروع **جنگ جهانی اول**، عموم مردم او را کارگزار **آلمان** تلقی کردند ـ اگر چه مدرکی در این باره وجود نداشت. در دسامبر ۱۹۱۶، اشراف که از او آزرده بودند، موجبات قتلش را فراهم آوردند[3] فعالیت‌های او موجب بی‌اعتباری سلطنت (و، به طور غیر مستقیم، کلیسا) در چشم مردم روسیّه شد.

راسل، لردجان[4] (۱۸۷۸ـ۱۷۹۲، در ۱۸۶۱ ارلِ راسل شد). سومین پسر **دوکِ بدفورد**.[5] تحصیلات خصوصی داشت و در **دانشگاه ادینبورگ** نیز درس خواند، در ۱۸۱۳، از **تاویستوک**[6]، به عنوان ویگ، به نمایندگی **پارلمان** انتخاب شد. در دههٔ ۱۹۲۰ به عنوان قهرمان اصلاح پارلمان و رفع کاستی‌های مذهبی ظاهر شد. در تهیهٔ نخستین **لایحهٔ اصلاحات** سهم عمده‌ای داشت و آن را در مارس ۱۸۳۱ وارد **مجلس عوام** کرد، هر چند که تا سه ماه بعد نتوانست عضوی از**کابینه** باشد. در مقام **وزیر کشور** از ۱۸۳۵ تا ۱۸۳۹ **قانون اصلاحات شهرداری** (۱۸۳۵) را هدایت کرد و از شمار جنایاتی که جزای آن‌ها مرگ بود کاست. **وزیر جنگ و مستعمرات** بود (۴۱ـ ۱۸۳۹) و پس از سقوط **پیل** در ۱۸۴۶، به جای **نخست‌وزیر** شد، شش سال دولتی را رهبری کرد که سیاست خارجی آن در دست **پالمرستون** قرار داشت (تا دسامبر ۱۸۵۱). راسل در **ائتلاف ابردین** (۳ـ ۱۸۵۲) چند ماهی وزیر خارجه بود، تا

1. Rasputin, Gregori
2. Tsarevich Alexei
۳. راسپوتین به دست شاهزاده یوسوپوف (Youssoupof) به قتل رسید ـ م.
4. Russell, Lord John
5. Duke of Bedford
6. Tavistock

ژانویهٔ ۱۸۵۵ بدون داشتن مقام وزارت، درکابینه قرار داشت. به مدت پنج ماه به عنوان وزیر **مستعمرات**، در وزارت **پالمرستون** خدمت کرد اما سال بعد، روابط میان دو رهبر ویگ مرتباً رو به تیرگی رفت و چهار سال از داشتن مقام محروم بود، سرانجام راضی شد **وزارت خارجه** را در دولت **پالمرستون** ۶۵ـ۱۸۵۹ به عهده بگیرد، و در اکتبر ۱۸۶۵ جانشین **نخست‌وزیر** شد. سال بعد، پس از آن که حزبش بر سر پیشنهاد **دومین لایحهٔ اصلاحات** از هم پاشید، استعفاء داد. از آن پس دیگر مقامی به دست نیاورد.

راکفلر، جان داویسن[1] (۱۹۳۷ـ۱۸۳۹). ثروتمندترین **آمریکایی** شاغل در امور نفت. در **نیویورک** به دنیا آمد، کتابدار شد، اما، در پی جستجوی نفت در **پنسیلوانیا**، موفق شد (همراه برادر جوانترش، ویلیام) شرکتی تأسیس کند که در پی طرح‌هایی برای نفت ارزان بود. **راکفلر** در ۱۸۶۷،کمپانی **استاندارد اویل**[2] را سازمان داد و در ۱۸۷۰ آن را به ثبت رساند. **راکفلر** در عرض ده سال زمینهٔ انحصار واقعی پالایش نفت در سرتاسر **ایالات متحدهٔ آمریکا** را فراهم آورد. اگرچه هدف قانون این بود که متعلقات **راکفلر** با عنوان عامه‌پسند «**تراست**» شناخته نشود، اما شرکت‌های **راکفلر** با نام‌های مختلف به عنوان یک واحد دوام آورد. **راکفلر** مانند **کارنی** (ر.ک) بیشتر ثروت خود را وقف تعهدات بشردوستانه کرد. مثلاً میلیون‌ها دلار پول **راکفلر** بود که **شیکاگو** را قادر ساخت دارای بهترین دانشگاه وقفی باشد.

رانکه، لئوپلدفن[3] (۱۸۸۶ـ۱۷۹۵). تاریخنگار **آلمانی**. در تورینگیا[4] به دنیا آمد و زندگانی خود را صرف مطالعات تاریخی نمود. در ۱۸۲۴ تاریخ ملل روم و آلمان، ۱۵۱۴ـ۱۴۹۴[5] را منتشر ساخت و در مقدمهٔ آن عبارت معروف خود را اظهار داشت که وظیفهٔ مورخ «بازگویی روی دادهاست به همان وجهی که واقعاً رخ داده است». رانکه به عنوان **استاد تاریخ** در **برلین** از ۱۸۲۵ تا ۱۸۷۲، درصدد برآمد تا اظهارنظرهای خود را عملی سازد. او واقعاً بنیانگذار بیان روی‌دادهای تاریخی به شیوهٔ علمی است، شیوه‌ای که باعث شد در سرتاسر اروپا

---

1. Rokefeller, John Davison
2. Standard Oil Company
3. Ranke, Leopold von
4. Thuringia
5. History of the Roman and German Peoples, 1494-1514.

تاریخ‌نگاری از نظم و انضباط پیروی نماید. رانکه با اصرار بر اجتناب مورخ از پیش‌داوری در برخورد با موضوعات تاریخی، بر تاریخ‌نگاری با عینیتی جدید تأکید دارد. نوشته‌های او با حجم عظیمی در ۵۴ جلد کتاب جمع‌آوری شده ــ این میزان علاقه او را از احاطه شدن در گناه حواریون خود که توجهشان را به دوره‌ای محدود متمرکز ساخته بودند، رهایی بخشید. او از بایگانی‌هایی سود جست که قبلاً به روی محققان نقاد، به‌ویژه در ایالات ایتالیا و رم باز نشده بود. بزرگترین اثر او شاید بررسی دربارهٔ پاپ‌ها در سده‌های شانزدهم و هفدهم باشد که در میانهٔ ۱۸۳۴ و ۱۸۳۷ منتشر شد.

راه‌آهن برلین ـ بغداد[1]. در ۱۸۹۹ یک شرکت آلمانی با پشتیبانی مسئولان، امتیاز کشیدن راه‌آهنی از قسطنطنیه به خلیج فارس را دریافت کرد. از آن‌جا که منافع مالی آلمان تا آن هنگام به خطوط اروپای مرکزی و کشورهای بالکان گره خورده و مدت شش سال در آسیای صغیر تلاش کرده بود، به این طرح عنوان پرطمطراق «راه‌آهن برلین ـ بغداد» را داد. روس‌ها (که خود طرح‌هایی برای راه‌آهن ایران داشتند) از این اقدام آزرده‌خاطر شدند، اما در بریتانیا تلقی‌های متفاوتی داشتند، برخی‌ها که طرح مذکور را موجب گرفتاری آلمان و روسیّه می‌دانستند، از آن جانبداری کردند، برخی دیگر این طرح را تهدیدی بالقوه برای هند از طریق بندری می‌دانستند که آلمان در خلیج بر آن تسلط داشت. با پذیرش سیاست اتفاق و اعطای امتیازات بیشتر به آلمان از سوی ترکیّه، بریتانیایی‌ها افکار نامساعدی نسبت به طرح پیدا کردند. اختلافات روسیّه ـ آلمان، طی توافقنامهٔ ۱۹۱۱ رفع شد و توافقنامه دیگری در اوایل ۱۹۱۴، اعتراضات بریتانیا و فرانسه مورد تأیید قرار داد، اما تا شروع جنگ، تنها بخش کوچکی از خط ساخته شد. طرح، کلاً، در روابط انگلستان ـ آلمان عامل تحریک نسبتاً کوچکی به حساب می‌آمد.

راه‌آهن کانادا در مسیر اقیانوس آرام[2]. پس از آن‌که بریتیش کلمبیا در ۱۸۷۱ به دومینیون کانادا پیوست، موافقت شد که راه‌آهن این سوی قاره تا آن سوی قاره در عرض ده سال ساخته

1. Berlin-Baghdad Railway
2. Canadian Pacific Railway

شود. یک سلسله رسوایی بر سر پیمانکاری، طرح را به تأخیر انداخت و تا پیش از ۱۸۸۱ به راه‌آهن کانادا در مسیر اقیانوس آرام، امتیاز کشیدن خطی داده نشد تا کانادای علیا را به ونکوور متصل سازد. شرکت بیش از ۶۵۰ مایل از مسیری را که قبلاً کار آن خوابیده بود گرفت و تا نوامبر ۱۸۸۵، ۲۹۰۰ مایل از خط راه‌آهن را تکمیل کرد، اما افتتاح رسمی آن، زودتر از مه ۱۸۸۷ عملی نشد. این طرح، در توسعهٔ کانادا، پیامدهای مهمی داشت، مهاجرت داخلی را آسان کرد و چمنزارها را گشود.

راه‌آهن ماورای سیبری[1]. در سرتاسر اواخر دهه‌های ۱۸۷۰ و ۱۸۸۰ در سنت پترزبورگ مذاکره بر سر باز کردن دورترین بخش‌های امپراتوری روسیّه از طریق راه‌آهنی در مسیر سیبری جریان داشت اما زودتر از ۱۸۹۱ این طرح مورد تصویب الکساندر سوم قرار نگرفت و جدی‌ترین حامی آن، کنت ویت (ر.ک) بود. هدف این بود که راه‌آهن، مسیر جدیدی را به روی تجارت جهانی میان اروپا و خاور دور بگشاید و روسیّه از منافع آن بهره‌مند گردد؛ انتظار می‌رفت که این راه‌آهن مهاجرت داخلی را تسهیل کند و منافعی را از طریق خطوط بزرگ ماوراء قاره‌ای کانادا و ایالات متحدهٔ آمریکا، عاید روسیّه نماید. در همان حال، این راه‌آهن، نیروی نظامی روسیّه و پایگاه‌های دریایی آن را در اقیانوس آرام تقویت می‌کرد و، در صورت بروز جنگ به روسیّه امکان می‌داد در عرض دو هفته و بدون امکان تحریک دشمنی ناوگان بریتانیا، از اروپا به خاور دور نیروهای امدادی بفرستد. کار بر روی راه‌آهن در ۱۸۹۱ به‌طور هم‌زمان از چلیابینسک[2] (در اورال، در حاشیهٔ بخش اروپایی روسیّه) و ولادی وستک شروع شد که به مناسبت حضور ولیعهد (بعداً تزار نیکلای دوم) با توفیق همراه گردید. راه‌آهن زودتر از ۱۹۱۷ به پایان نرسید، اما تا ۱۹۰۴ کار عمدهٔ سازندگی پایان یافته بود و این خط برابر فشاری که جنگ روسیّه ـ ژاپن (ر.ک) بر آن تحمیل کرد، توانست به خوبی دوام بیاورد. در دههٔ ۱۹۳۰ مسیر ماوراء سیبری دو خطه شد.

---

1. Trans-Siberian Railway
2. Chelyabinsk

«راه‌پیمایی به سوی رم»[1]. داستانی ملهم از شیوهٔ **فاشیستی** به هنگام قدرت‌یابی **موسولینی** (ر.ک) در **ایتالیا**. در سرتاسر تابستان ۱۹۲۲ خطر یک جنگ داخلی در **ایتالیا** احساس می‌شد زیرا **فاشیست‌ها** ادارهٔ چندین شهر را به دست گرفته بودند. در آخرین هفتهٔ اکتبر، **موسولینی** خواهان تشکیل **دولت فاشیست** شد و حامیان خود را برای دست‌یابی به پایتخت جمع کرد. پادشاه ویکتور **امانوئل** سوم که پیش از تهدید **فاشیست‌ها**، از خود ضعف نشان داده و **نخست‌وزیر** را معزول کرده بود، از **موسولینی** خواست از **میلان** به رم بیاید و **دولت** تشکیل دهد (۳۰ اکتبر). عبارت «**راه‌پیمایی به سوی رم**» سلسله حوادث غمبارتری به وجود آورد. خود**موسولینی** با قطاری فوق‌العاده به رم آمد؛ پیروان او پس از تظاهرات تشریفاتی، پراکنده شدند.

راه‌پیمایی طولانی[2] (۵ـ۱۹۳۴) مهاجرت رزمی **کمونیست‌های چینی** (نگاه کنید به احزاب کمونیست) در مسیر درگیری‌هایشان با **کومین تانگ** (ر.ک). در ۱۹۳۱ کمونیست‌ها به رهبری **مائوتسه ـ تونگ**، **جمهوری شوروی چینی** در **ایالت کیانگسی**[3] تأسیس کردند. پس از سه سال عملیات نظامی نیروهای **ژنرال چیانگ کای ـ شک** بر ضد مائو، موضع **کمونیست‌ها** غیر قابل دفاع شد. بنابراین، **کمونیست‌ها**، **کیانگ‌سی** را تخلیه کردند و راه‌پیمایی حدود ۸۰۰۰ مایلی را آغاز کردند که از نواحی شمال غرب شروع شد و پس از یک سال و با عبور از نواحی کوهستانی صعب‌العبور به **ینان**[4] (استان **شنسی**) در کنار **رودخانهٔ زرد** رسید. در حین راه‌پیمایی، هزاران نفر هلاک شدند. بازماندگان یک بار دیگر موفق شدند در **ینان** موضع دفاعی مستحکمی ایجاد کنند. آن‌ها تا آغاز ۱۹۳۷ به مقاومت برابر **کومین تانگ** ادامه دادند تا این که یک متارکهٔ موقتی باعث شد هر دو گروه **چینی** برای رویارویی با تجاوز **ژاپنی‌ها** متحد گردند (نگاه کنید به جنگ‌های چین ـ ژاپن)

---

1. March on Rome
2. Long March
3. Kiangsi
4. Yenan

رایش دوم[1]. امپراتوری آلمان از زمان اعلام پادشاهِ پروس ویلهلم به عنوان امپراتور در ورسای در ژانویهٔ ۱۸۷۱ تا کناره‌گیری ویلهلم دوم (ر.ک) در نوامبر ۱۹۱۸. سابقاً، امپراتوری مقدس روم (ر.ک) «رایش اول» نامیده می‌شد. هیتلر برای رژیم خود، عنوان «رایش سوم» را برگزید.

رایش سوم[2]. مظهر رسمی نازی برای نظام آن‌ها در آلمان، ژانویه ۱۹۳۳ تا آوریل ۱۹۴۵. این عبارت را مولر وان در بروک[3] نویسندهٔ ملی‌گرای آلمان، بلافاصله پس از سقوط رایش دوم در ۱۹۱۸، به کار گرفته و این عنوان را برای کتاب خود برگزیده بود. نازی‌ها در آغاز، عبارت مذکور را در دههٔ ۱۹۲۰ پذیرفتند تا بدین‌وسیله، قصد خود را در تأسیس امپراتوری آلمان نوین نشان دهند.

راینلند[4]. ناحیه‌ای در آلمان که مرز میان بلژیک، لوکزامبورگ، و فرانسه را تشکیل می‌دهد. این ناحیه، پیش از جنگ‌های دوران ناپلئون مجموعه‌ای از ایالات کلیسایی را تشکیل می‌داد، اما در ۱۸۱۵ به پروس واگذار شد؛ پروسی‌ها ذخایر گرانبهای معدنی آن را آمادهٔ بهره‌برداری کردند. در ۱۹۱۸ بسیاری از فرانسوی‌ها (از جمله مارشال فش) امیدوار بودند که بتوانند راینلند را از آلمان جدا کنند. معاهدهٔ ورسای تصریح کرد که راینلند، اگرچه در تصرف آلمان باقی می‌ماند، اما به مدت پانزده سال در اختیار سربازان متفقین قرار می‌گیرد و سی مایل از کنارهٔ راست رودخانه، منطقهٔ غیرنظامی را تشکیل خواهد داد. هنگامی که فرانسوی‌ها و بلژیکی‌ها، روهر (ر.ک) را در ۱۹۲۳ اشغال کردند، جدایی‌طلبان را تشویق کردند که در آخن[5]، جمهوری مستقل راینلند را اعلام کنند (۲۱ اکتبر) که به هر حال، «رئیس‌جمهور» آن، دکتر هینتس[6] در ژانویه بعد به قتل رسید و زنده نماند. معاهدات لوکارنو (ر.ک) تأکید کرد که منطقه برای همیشه غیرنظامی باقی خواهد ماند: استرسمن (ر.ک) زمینهٔ توافقاتی را فراهم آورد که براساس آن، بریتانیایی‌ها در نوامبر ۱۹۲۶ و فرانسوی‌ها در ژوئن ۱۹۳۰، راینلند را

---

1. Second Reich
2. Third Reich
3. Moeller van der Bruck
4. Rhineland
5. Aachen
6. Dr Heinz

تخلیه کردند. پس از ظهور هیتلر، دوباره بر سر قضیّه راینلند، روابط تیره شد. در مارس ۱۹۳۶، هیتلر با این ادعا که فرانسه قصد احاطه کردن آلمان را دارد، دستور داد سربازان آلمانی در منطقهٔ غیرنظامی موضع بگیرند. بدین‌ترتیب، معاهدات ورسای و لوکارنو را زیر پا گذاشت. بریتانیا و فرانسه که درگیر بحران حبشه بودند، تنها به اعتراض بسنده کردند.

ردز، سیسیل جان[1] (۱۹۰۲-۱۸۵۳). بزرگترین قهرمان معنوی امپراتوری بریتانیا در آفریقای جنوبی. ردز در بیشاپس استورتفورد[2] به دنیا آمد و در همان جا تحصیل کرد. او در ۱۸۷۰ به‌منظور سلامتی مزاج به آفریقا رفت و خیلی زود به اقبال دست یافت و به کالج اوریل[3]، آکسفورد، بازگشت و تحصیلات خود را به پایان رساند. او پایه‌گذار کمپانی د بیرس[4] (الماس‌ها) در ۱۸۸۰ درکیمبرلی[5] بود و در سال‌های بعد منافع سرشاری در معادن طلای ترانسوال کسب کرد. در ۱۸۸۷ کمپانی آفریقای جنوبی بریتانیا[6] را بنیان گذاشت (در ۱۸۸۹ فرمانی سلطنتی دریافت کرد) تا ناحیهٔ شمال ترانسوال را که اکنون ردزیا[7] خوانده می‌شود، توسعه دهد. در ۱۸۸۰ عضوی از قانون‌گذاران کیپ‌کلنی شد و از ۱۸۹۰ تا ۱۸۹۶ نخست‌وزیر مستعمره بود و به دلیل ارتباط با جمیسن راید (ر.ک) ناچار از کناره‌گیری شد. ردز اگرچه عنصری متنفذ باقی ماند، اما دیگر نتوانست مقامی سیاسی به دست آورد و اندکی پیش از پایان جنگ بوئر درگذشت. از او ۶ میلیون پوند بر جای ماند که بیشتر آن متعلق به دانشگاه آکسفورد بود، از جمله مبلغ کلانی که از سوی شخصیت‌های بزرگ از امپراتوری ماوراء بحار بریتانیا، ایالات متحده آمریکا، یا آلمان برای اعطاء به دانشجویان مستعد پرداخت شده بود.

رزبری، ارل[8]. (۱۹۲۹-۱۸۴۷)، نامش آر چی بالد فیلیپ پریمرس[9] بود، در ۱۸۶۸ به عنوان پنجمین ارل جانشین پدربزرگ خود شد. به عنوان نمایندهٔ اعیان اسکاتلند، در مجلس اعیان از ۱۸۷۲، حامی حزب لیبرال بود و در دومین وزارت گلادستون، مقامات کوچکی در دست

---

1. Rhodes Cecil John
2. Bishop's Stortford
3. Oriel
4. De Beers Company
5. Kimberley
6. British South Africa Company
7. Rhodesia
8. Rosebery, Earl of
9. Archibald Philip Primrose

داشت، در مارس ۱۸۸۵ به عنوان **لرد مهر خصوصی سلطنتی** وارد **کابینه** شد. در وزارت سوم **گلادستون** به مدت شش ماه وزیر **خارجه** بود (۱۸۸۶) و از اوت ۱۸۹۲ تا مارس ۱۸۹۴ نیز همین مقام را در دورهٔ **گلادستون** به‌عهده داشت. در این ماه، پس از کناره‌گیری **گلادستون**، **ملکه ویکتوریا** به رزبری پیغام فرستاد که بدون مشورت با **نخست‌وزیر** مستعفی، دولتی تشکیل دهد. رزبری در کشور محبوب بود (اسبان او در هر دو سال نخست‌وزیری‌اش برندهٔ **مسابقات اسب‌دوانی** شد)، اما لیبرال‌های معمولی به او اعتمادی نداشتند و دلیل آن ثبات قدم او در امپریالیست بودن از یک سو، و نقطه‌نظرات ضد اصلاح‌طلبی او از سوی دیگر بود. تنها ابتکار **دولت** رزبری وارد کردن تکالیف مسکوت در بودجهٔ ۱۸۹۴ **سر ویلیام هارکورت**[1] بود؛ رزبری در داخل **کابینه** نیز با این اقدام، محرمانه مخالفت می‌کرد. **دولت** او در ژوئن ۱۸۹۵ سقوط کرد و دلیل آن رأی غیر منتظرهٔ **مجلس عوام** بود که از دولت به واسطهٔ عدم خرید سهام بیشتر جهت اختصاص اعتباری جدید برای مواد منفجرهٔ **ارتش**، انتقاد داشت. در ده سال بعدی حکومت **محافظه‌کاران**، رزبری به سوی جناح راست **حزب لیبرال** کشیده شد، در ۱۹۰۲ رئیس **انجمن لیبرال** شد، این انجمن، تشکلی از **امپریالیست‌های لیبرال** بود که قویاً با مدعی «**طرفدار بوئر**»، **لویدجرج** (ر.ک) مخالفت می‌کرد، رزبری دیگر به مقامی دست نیافت؛ او «**بودجهٔ ملتِ**» حزب خود را در ۱۹۰۲ به عنوان «کنجکاوانه، ستمگرانه، سوسیالیستی» سرزنش کرد، و با **قانون پارلمان ۱۹۱۱** (ر.ک) مخالفت نمود. او مؤلف شماری از بررسی تاریخی، به‌ویژه دربارهٔ **پیتِ کوچک** و **ناپلئون** بود. او در ۱۸۸۸ به عنوان نخستین رئیس **شورای ناحیه لندن** خدمت کرده بود.

رزم‌ناو بزرگ و سنگین اسلحه[2]. نوعی کشتی جنگی، مانند «اسلحهٔ جنگی یک پارچه» که نام آن از **کشتی جنگی در خدمت پادشاه (یا ملکهٔ) انگلیس**[3] گرفته شده، این رزم‌ناو در اکتبر ۱۹۰۵ روی زمین قرار داده شد و در فوریه ۱۹۰۶ به آب انداخته شد. رزم‌ناو (با ده توپ ۱۲ اینچ و با سرعت ۲۱ گره دریایی) بیش از هر نوع کشتی جنگی دیگر می‌توانست حرکت کند و

---

1. Sir William Harcourt 2. Dreadnought

3. H.M.S [Her (or His) Magesty's Ship]

برد دورتری داشته باشد؛ این رزم‌ناو، انقلابی در ساخت ادوات دریایی به حساب می‌آمد. **رزم‌ناو** اگرچه نخستین بار در خدمت **نیروی دریایی سلطنتی** قرار گرفت، اما طراحان خارجی، پس از آن که **رزم‌ناو** بر روی زمین قرار گرفته بود، همواره در فکر طرح چنین کشتی بودند و به زودی مسابقهٔ تمام عیار در ساخت تسلیحات دریایی آغاز شد. با آمدن **رزم ناوها**، آتشبارهای دریایی **بریتانیا** که براساس **نیروی دوگانهٔ معمولِ** ۱۸۸۹ ساخته شده بود، تضعیف گردید. از آن‌جا که کشتی‌های جنگی سابق غیرمستعمل شده بود، کشتی‌سازهای رقیب می‌توانستند ساخت کشتی‌های عمده را تقریباً در شرایط مساوی آغاز کنند. نخستین **رزم‌ناو آلمانی**، **رگبار**[1]، در ژوئیه ۱۹۰۷ طراحی شد. در ۱۹۱۴ بریتانیا ۱۹ **رزم‌ناو** در دریا و ۱۳ **رزم‌ناو** در حال ساخت داشت، در همان حال **آلمان** ۱۳ **رزم‌ناو** در دریا و ۷ **رزم‌ناو** در دست ساخت داشت. دیگر کشورهای دارندهٔ رزم‌ناو تا ۱۹۱۴ عبارت بودند از **ایالات متحدهٔ آمریکا**(۸)، **فرانسه** (۸)، **ژاپن** (۴)، **اتریش‌ـمجارستان** (۲)، و **ایتالیا**(۱). تنها جنگ بزرگی که **رزم‌ناوها** در آن درگیر شدند جنگ ژوتلند (ر.ک) بود. برتری کشتی‌های بزرگ **رزم‌ناو** را **کنفرانس واشنگتن در ۲ـ۱۹۲۱** (ر.ک) و پیش‌رفت سلاح‌های هوایی و زیردریایی به چالش کشاند.

رسوایی پاناما[2]. اعتبار **دولسپس** (ر.ک) در **فرانسه**، پس از ساختن **کانال سوئز** به اندازه‌ای بود که پس از آن که معلوم شد ریاست **شرکت کانال پاناما** به او واگذار گردیده، هزاران سرمایه‌گذار کوچک، پس‌اندازهای خود را با عجله وارد معاملهٔ مخاطره‌آمیز کردند. ادارهٔ امور مالی **شرکت** را **بارون دو ریناش**[3]، **کورنلیوس هرتس**[4]، و گروهی از عناصر بین‌المللی به عهده داشتند که در پاکی و امانت آن‌ها تردید وجود داشت و بسیاری از **آن‌ها یهودی** بودند. سوء مدیریت و فساد، **شرکت** را به ورشکستگی کشاند (فوریه ۱۸۸۹). هر چند که **دولت** تلاش کرد موضوع را مسکوت نگاه دارد، اما **دولسپس** و همکارانش محاکمه و در فوریه ۱۸۹۳ به زندان افتادند، اما، در حقیقت هیچ‌یک از عناصر برجسته، محکومیت سنگینی

---

1. Nassau
2. Panama Scandl
3. Baron do Reinach
4. Cornelius Herz

نداشتند. این رسوایی، **رادیکال‌ها** (به‌ویژه **کلمانسو** را که **هرتس** از روزنامه او حمایت مالی می‌کرد) را به شدت بی‌اعتبار ساخت و در **فرانسه** به ضدیت با **سامی‌گری** انجامید. **یهودی‌ها** سپر بلای مناسبی برای کسانی شدند که سرمایه‌های خود را از دست داده بودند.

رکود[1]. تنزل بازرگانی و دارایی‌های عمومی. در این‌جا، دو دورهٔ عمدهٔ رکود اقتصادی مورد نظر است: (۱) ۹۶ـ۱۸۷۳، این رکود با عوامل زیر مشخص می‌گردد: (الف) کاهش جهانی قیمت‌ها که تا حدودی نتیجهٔ تقاضا برای طلا به عنوان پول واحد در حالی که پشتوانهٔ جدیدی وجود نداشت؛ (ب) نگرانی کشاورزان اروپایی که از خشکسالی و امراض محلی ناشی می‌شد و در پی آن، غلّه از **غرب میانهٔ آمریکا** و **کانادا** و گوشت از **استرالیا** و **آمریکای جنوبی** سرازیر گردید؛ (ج) از هم پاشیدن مؤسسات بانکی درنتیجهٔ سفته‌بازی، به‌ویژه در **وین** (۱۸۷۳) و **پاریس** (۱۸۸۲). رکود مخصوصاً در **بریتانیا** با شدت زیادی احساس شد زیرا افزایش تولید در **آلمان** و **ایالات متحده آمریکا**، صنایع **بریتانیا** را به چالش کشانده بود. رکود مالی با گشایش سپرده‌های جدید طلا در **آفریقا**، **استرالیا** و **آلاسکا** از میان برخاست؛ رکود صنعتی با کشف بازارهای تازه در **عصر امپریالیسم** (ر.ک)، بهبود یافت. (۲) ۳۴ـ۱۹۲۹ «**رکود اقتصادی جهانی**[2]» ـ (الف) در کشاورزی، به دلیل افزایش تولید در برخی نواحی و توزیع نادرست که اوضاع را بدتر می‌کرد؛ (ب) در امور مالی، که از عوامل زیر ناشی می‌شد (نخست) در **ایالات متحدهٔ آمریکا**، تب سفته‌بازی منجر به انتقال وجوه نقد از **اروپا** شد و در پی آن هراس معروف به «**ورشکستگی وال استریت**» (ر.ک) در اکتبر ۱۹۲۹ ظاهر گردید، (دوم) در **اروپا**، **مؤسسهٔ مالی اتریش**[3]، بانکی که در سرتاسر اراضی **دانوب** علایقی داشت، درنتیجهٔ شتاب **فرانسه** برای بیرون کشیدن سپرده‌های کوتاه‌مدت خود، ورشکسته شد؛ (ج) در صنعت، کاهش صادرات و مصرف داخلی که نتیجهٔ کمبود سرمایه بود به کاهش تولیدات صنعتی منجر شد، نیاز به باربری کاهش یافت (صنعت کشتی‌سازی آسیب دید) و به بیکاری دسته‌جمعی انجامید. تأثیر کلی **رکود** به عوامل زیر منجر شد. (۱) طرح‌های اقتصادی گسترش یافت (نگاه کنید به نیودیل یا طرح نو)، (۲) اقتصاد ملی‌گرا (تعرفه‌ها) رو به فزونی

---

1. Depression
2. World Slump
3. Austrian Credit Anstalt

گذاشت، (۳) جنبش‌های سیاسی ملی‌گرا (مثلاً، نازی‌های آلمان، جبههٔ میهنی اتریش[1]، گارد آهنین رومانی[2] و غیره) به عنوان جایگزینی برای کمونیسم، مورد تشویق قرار گرفت.

رنان، ژوزف ـ ارنست[3] (۹۲ـ۱۸۲۳). متألّه، زبان‌شناس، مورخ، و ادیب فرانسوی. رنان در یک خانوادهٔ فقیر دریانورد در برتون[4] به دنیا آمد. با کمک مالی **لیبرال کاتولیک** معروف، دوپانلوپ[5] (۷۸ـ۱۸۰۲)، رنان در دانشکده‌های مذهبی پاریس تا ۱۸۴۵ در رشته الهیات تحصیل کرد، و در این هنگام تحت تأثیر انتقادات **آلمانی‌ها** از انجیل قرار گرفت، و تردیدهای عمیقی در حقانیت **مسیحیت** ایجاد کرد. او خود را وقف مطالعه در **زبان‌های سامی** و ریشه‌های تاریخی آیین **مسیح** نمود. در ۱۸۶۳ نخستین کتاب هشت جلدی خود را دربارهٔ تاریخ **مسیحیت** منتشر کرد. این اثر، زندگانی عیسی[6] نام داشت که در پی منطقی‌سازی زندگانی **مسیح**، و رد عنصر فراطبیعی و تصویر او به عنوان آخرین و بزرگترین پیامبران، بود. رنان همچنین قدرت تحلیل خود را صرف مشکلات دولت معاصر خود کرد. به این ترتیب، او بالاتر از یک انسان‌گرای برجسته به حساب آمد؛ او با اشاره به این که مقررات مطالعات روشنفکری، فرد را بالاتر از انسان عادی قرار می‌دهد، نمونه‌ای از انتقاد سیاسی جداگانه را مطرح کرد که افکار او را در ربع اخیر سدهٔ نوزدهم به عنصری مسلط در فرانسه تبدیل کرد.

روبسپیر، ماکزیملیان[7] (۹۴ـ۱۷۵۸). در آراس[8] به دنیا آمد، حقوقدان شد، و در ۱۷۸۹ به عنوان «نمایندهٔ **طبقه سوم**[9] در آرتوا[10] برگزیده شد، در **مجلس ملی** به عنوان رادیکال برجسته ظاهر گشت و از نخستین اعضای **باشگاه ژاکوبن** (ر.ک) گردید. روبسپیر اندیشه‌های خود را از نظریات **روسو** برگرفت و خود را در مقام «قانونگذار» یا تجسم «ارادهٔ همگان» می‌پنداشت. روبسپیر که به ادراک، بی‌رحمی، و فسادناپذیری شناخته می‌شد از حمایت

---

1. Rumanian Iron Guard
2. Rumanian Iron Guard
3. Renan, Joseph-Ernest
4. Breton
5. Dupanloup
6. La Vie de Je'sus
7. Robespierre, Maximilien
8. Arras
9. Third Etate
10. Artois

پاریس برای تسلط بر **کمیتهٔ امنیت عمومی**[1] و حذف رقبای خود (**ژیروندن‌ها** و **هبر** و **دانتون**، در مورد همه این اسامی به ماده آن‌ها رجوع کنید) در میانهٔ اکتبر ۱۷۹۳ تا آوریل ۱۷۹۴، سود جست. روبسپیر با دوستان خود، **کوتون**[2] (تولد ۱۷۵۶) و **سن ـ ژوست**[3] (تولد ۱۷۶۷) یک دیکتاتوری به وجود آورد که در سرتاسر بهار و اوائل تابستان ۱۷۹۴، ادامه داشت و از طریق **قوانین ونتوز** (ر.ک) و **پرریال** (ر.ک)، انقلابی اجتماعی را آغاز کرد که موجب شد اکثریت **کنوانسیون** از او دور شوند. این اقدامات، همراه با آیین مذهبی «آفریدگار متعال[4]» به دستگیری و اعدام روبسپیر در **ترمیدور** (ر.ک) ۱۷۹۴، انجامید.

روترفورد، ارنست[5] (۱۹۳۷ـ۱۸۷۱، در ۱۹۳۱ بارون شد). دانشمند **بریتانیایی**، در **نیوزیلند** به دنیا آمد، در حالی که در دانشگاه **مک‌گیل**[6]، **مونترال**، **استاد** بود، یکی از نخستین دانشمندانی به حساب می‌آمد که با فرضیهٔ تجزیه، به تشریح رادیواکتیو پرداخت. او در ۱۹۱۱ در **دانشگاه منچستر** موفق شد اتم را با ذرات جدا شده از مواد رادیواکتیو، بمباران کند. از ۱۹۱۹ به عنوان متخصص در **کمبریج** به سر برد تا این‌که در ۱۹۳۲ موفق به شکافتن اتم شد.

روزولت، تئودر[7] (۱۹۱۹ـ۱۸۵۸). رئیس‌جمهور **ایالات متحدهٔ آمریکا** در **نیویورک** به دنیا آمد، در **هاروارد** تحصیل کرد و دو سال سخت را در گله‌داری گذراند، به **ادارهٔ نیویورک سیتی** (۹۷ـ۱۸۸۹) کمک کرد و به عنوان **معاون وزیر نیروی دریایی** (۸ـ۱۸۹۷) ناوگانی برای **جنگ اسپانیا ـ آمریکا** (ر.ک) آماده کرد. به عنوان **سرهنگ** فرماندهٔ داوطلبان «مهاجمان بی‌پروا[8]» در **کوبا** در جنگ مذکور، شهرت جهانی به دست آورد. پس از بازگشت، **فرماندار نیویورک** شد، با بررسی‌های توانمندانهٔ فساد به برخی از رؤسای **حزب جمهوری‌خواه** خود هشدا داد. او در ۱۹۰۱ **معاون رئیس‌جمهور**، **مک‌کینلی** (ر.ک) شد، چند ماه پس از کشته

1. Committee of Public Safty 2. Couthon 3. Saint-Just

۴. **روبسپیر** در عین انکار هر نوع وحی الهی و انکار مذاهب مختلف و پیامبران، فقط به وجود خدا معتقد بود. برای آگاهی بیشتر دربارهٔ **روبسپیر** نگاه کنید به تاریخ اروپا (از رنسانس تا قرون معاصر) ص ۴ـ ۱۳۰ م.

5. Rutherford, Ernest 6. McGill 7. Roosevelt, Theodore

8. Rough Riders

شدن **مک‌کینلی**، جای او را گرفت. روزولت به عنوان رئیس‌جمهور (۹ـ۱۹۰۱) طرفدار اقدامات شدید اجرایی بود، با انحصارگرایی «تراست‌ها» در بیشتر شاخه‌های صنعت، مبارزه می‌کرد. او آن‌چه راکه «اصول لازم زندگی» می‌نامید توصیه می‌کرد، و بر طبق قاعدهٔ کلی خود که عبارت بود از «گفتار ملایم تا حد امکان و داشتن تحمل زیاد» عمل می‌نمود. این شور نادر موجب شد که او در امور بین‌الملل از سیاستی مترقی پیروی کند. این روزولت بود که پس از فرستادن کشتی‌های جنگی **آمریکا** به **پاناما** و حصول اطمینان از واگذاری آن از سوی **کلمبیا**، زمینهٔ بازسازی **کانال پاناما** (ر.ک) را فراهم آورد. با وجود این، روزولت در ۱۹۰۶ به سبب میانجیگری در **جنگ روسیّه ـ ژاپن**، ۵ـ۱۹۰۴، برندهٔ **جایزهٔ صلح نوبل** شد. او در ۱۹۰۸ در مبارزات انتخابات ریاست جمهوری، از وزیر خارجهٔ خود، **تافت**[1]، حمایت کرد و به منظور سفر به دور دنیا، دو سال از سیاست کناره گرفت. پس از بازگشت سعی کرد دوباره وارد امور سیاسی شود، اما نتوانست نامزدی **جمهوری‌خواهان** را در ۱۹۱۲ به دست آورد. به عنوان یک نامزد مترقی («گوزن نر[2]») در انتخابات **ریاست جمهوری**، مقابل **تافت** و **وودرو ویلسون** (ر.ک) ایستاد. اگرچه آراء روزولت از آراء **تافت** بیشتر بود، اما مداخله او موجب شد که **ویلسون** به نفع **دموکرات‌ها** برنده شود. روزولتِ خستگی‌ناپذیر، سالِ ۱۹۱۴ را صرف اکتشاف «**رودخانهٔ دوبت**[3]» در **برزیل** کرد (که پس از آن «**ریو تئودورو**[4]» نامیده شد). او از سیاست بی‌طرفی **ویلسون** (۱۷ـ۱۹۱۴) به شدت انتقاد می‌کرد، با تمام وجود با **بریتانیا** همفکر بود، با **گری**، وزیر امور خارجهٔ **بریتانیا** رفاقت صمیمانه‌ای داشت.

روزولت، فرانکلین دی.[5] (۱۹۴۵ـ۱۸۸۲) رئیس‌جمهور **ایالات متحدهٔ آمریکا**. در **نیویورک** به دنیا آمد، در **هاروارد** و در مدرسه **حقوق کلمبیا** درس خواند. در ۱۹۱۱ سناتور **حزب دموکرات** شد و در دولت **ویلسون** از ۱۹۱۳ تا ۱۹۲۰ **معاون وزیر نیروی دریایی** بود. در اوت ۱۹۲۱ به واسطه فلج اطفال زمینگیر شد؛ با بهبودی نسبی پاهایش، دوباره وارد عرصهٔ سیاسی گردید و در انتخابات ریاست جمهوری ۱۹۲۸ از نامزد **دموکرات‌ها**، **آلفرد ای.**

---

1. Taft
2. Bull Moose
3. River of Doubt
4. Rio Teodoro
5. Roosevelt, Franklin D. [فرانکلین دلانو.(م)]

اسمیت[1] حمایت زیادی کرد اما نامزد مذکور نتوانست در انتخابات پیروز شود. خود **روزولت** در آن هنگام به فرمانداری **ایالت نیویورک** انتخاب شده بود. در ۱۹۳۲، از سوی **دموکرات‌ها** نامزد ریاست **جمهوری** شد و با هوور به مبارزه پرداخت و حائز اکثریت بی‌سابقه‌ای از آراء مردم به میزان دوازده میلیون گردید و با پشتیبانی چهل و دو ایالت در برابر شش ایالت، بر هوور غلبه یافت. روزولت در مبارزات انتخاباتی اعلام کرده بود که با طرح کارهای عمومی با رکود بزرگ مقابله خواهد کرد و در **نخستین سخنرانی افتتاحیه**، با وعدهٔ «اقدام مستقیم، قاطع» اظهار داشت «تنها چیزی که باید از آن بترسیم خود ترس است». بنابراین، دولت او به‌طور گسترده‌ای با «نیودیل» (ر.ک) بستگی پیدا کرد ــ طرح‌های وسیع برای شرکت‌های عمومی، حمایت از کشاورزان، وضع قوانین برای بهبود شرایط کارگران. روزولت در انتخابات ۱۹۳۶ جز در **ماین** و **ورمونت** در تمام ایالات برنده شد و این بزرگترین موفقیت در تمام مبارزات انتخاباتی به حساب می‌آمد. او سیاست خارجی خود را فارغ از انزوای **جمهوری‌خواهان** در دههٔ ۱۹۲۰، شکل داد و با **بریتانیا** و **فرانسه** روابط نزدیکی برقرار ساخت. شخصاً مسئول به رسمیت شناختن روسیّه **شوروی** (نوامبر ۱۹۳۳) بود، و، در صورت وقوع جنگ ناگهانی در اروپا، از نظر داشتن پیمانی جنگی با **بریتانیا**، به منظور حمایت از آن کشور رسماً بی‌طرفی اتخاذ می‌کرد. او در ۱۹۴۰، انتقال سلاح‌های مازاد موجود، مهمات، و هواپیماهای **بریتانیا** را مجاز اعلام کرد و در مارس ۱۹۴۱ **قانون وام ـ اجاره**[2] را تصویب نمود که براساس آن، هر کشوری که از نظر **رئیس‌جمهور** دفاع از آن برای **ایالات متحدهٔ آمریکا** ضروری بود، شامل این قانون می‌شد و می‌توانست تدارکات جنگی را از طریق فروش، مبادله، یا اجاره به دست آورد. (مجموع **کمک‌های وام ـ اجاره**، در خلال جنگ به بیش از $\frac{1}{4}$ ۵۰ میلیارد دلار رسید.) او در ۱۴ اوت ۱۹۴۱، به اتفاق **چرچیل**، **منشور آتلانتیک** (ر.ک) را صادر کرد. پس از حملهٔ **ژاپنی‌ها** به **پرل هاربر** (ر.ک) و ورود **ایالات متحدهٔ آمریکا** به جنگ، روابط نزدیک او با **چرچیل** به یگانگی صمیمانه متفقین کمک کرد. او در گردهمایی‌های رهبران **متفقین** در **کازابلانکا**، **کبک**[3] (اوت ۱۹۴۳ و سپتامبر ۱۹۴۴)، و قاهره، و (با حضور استالین) در **تهران** (ر.ک) و **یالتا** حضور به هم رساند. از او به دلیل اعتماد

---

1. Alfred E. Smith   2. Lease-Lend Act   3. Quebec

زیاد در روابط شخصی با استالین، اصرار به «تسلیم بی قید و شرط» آلمان در کازابلانکا (۲۴ ژانویه ۱۹۴۳)، و بیش از حد برآورد کردن موقعیت چیانگ ـ کای ـ شک در چین انتقاد کرده‌اند. تأسیس سازمان ملل متحد از اندیشه‌های او ملهم بود، اما درست دو هفته پیش از کنفرانس سان فرانسیسکو، دچار سکته شد و درگذشت (۱۲ آوریل ۱۹۴۵). در تاریخ قانونی آمریکا، او نخستین رئیس‌جمهور است که سنت عدم انتخاب یک نفر به ریاست جمهوری، بیش از دو دوره را شکست؛ او در ۱۹۴۰ وندل ویلکی[1] و در ۱۹۴۴ تامس دیوی[2] را شکست داد. پس از او، هری اس. ترومن معاون ریاست جمهوری، جای روزولت را گرفت.

رومانی[3]. هنگامی که امیرنشین‌های دانوب (ر.ک) اتحاد خود را به رهبری الکساندر کوتزا[4] در ۱۸۶۲ اعلام کردند، رومانی امیرنشین خودمختار در قلمرو ترکیّه شد. در ۱۸۷۷، استقلال کامل به دست آمد، پرنس شارل از هوهنزولرن ـ سیگمارینگن که از ۱۸۶۶ بر آن جا حکومت کرده بود از ۱۸۸۱ تا زمان مرگ خود در اکتبر ۱۹۱۴ با عنوان شاه کارول اول[5] در آن جا پادشاهی کرد. رومانی به موقع وارد جنگ بالکان (ر.ک) شد تا زمینهٔ گرفتن دوبروجای جنوبی[6] را از طریق معاهده فراهم آورد. رومانی علی‌رغم روابطی که کارول با اتحاد مثلث از ۱۸۸۳ به بعد برقرار کرده بود، در ۱۹۱۴، اعلام بی‌طرفی کرد، اما در اوت ۱۹۱۶ با وعده واگذاری اراضی قابل توجه، به طرفداری از متفقین وارد جنگ شد. تا ژانویه ۱۹۱۷ بیشتر خاک کشور در اشغال اتریش ـ آلمان بود. و رومانی در ۵ مارس ۱۹۱۸ صلح جداگانه‌ای امضاء کرد، در ۹ نوامبر دوباره به آلمان اعلان جنگ داد و در کنفرانس صلح تمامی اراضی وعده داده شده را به دست آورد. بدین ترتیب، رومانی با گرفتن ترانسیلوانیا (ر.ک)، بسارابی و بخش اعظم جلگهٔ مجارستان وسعت خود را به دو برابر افزایش داد. امور سیاسی داخلی در میانه دو جنگ به‌طور ننگ‌آوری دچار انحطاط شد. رومانی در سیاست خارجی عضوی از اتفاق صغیر (ر.ک) به حساب می‌آمد، اما، هنگامی که آلمان بهترین مشتری نفت او شد، روابط با نازی‌ها تقویت گردید و یک حزب فاشیستی نیرومند («گارد آهنین») ظهور کرد.

---

1. Wendell Wilkie
2. Thomas Dewey
3. Rumania
4. Alexander Cuza
5. King Carol I
6. Southern Dobrudja

اگرچه **رومانیایی‌ها** مقداری از اراضی متصرفی خود را در ۱۹۰۴ به **اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی**، **مجارستان**، و **بلغارستان** واگذار کردند اما با **قرارداد سه‌جانبه** در کنار **نیروهای محور** باقی ماندند، و به فرماندهی **ژنرال آنتونسکو**[1] (۱۹۴۶ـ۱۸۸۲) در حمله به روسیّه شرکت فعال داشتند و درنتیجه تلفات سنگینی را تحمل کردند. هنگامی که **روس‌ها** در بهار ۱۹۴۴ به رومانی رسیدند، **رومانیایی‌ها** موضع خود را تغییر دادند و بر ضد **آلمان** اعلان جنگ نمودند (۲۵ اوت). روس‌ها در نوامبر ۱۹۴۵، **حکومت کمونیستی** نیرومند به وجود آوردند، و این کشور در پایان ۱۹۴۷ «**جمهوری خلق**» اعلام گردید.

روهر[2]. ناحیه‌ای معروف و صنعتی در **آلمان**، در کنارهٔ راست راین. در ژانویهٔ ۱۹۲۳ سربازان **فرانسوی** و **بلژیکی** به داخل **حوزهٔ روهر** حرکت کردند زیرا **آلمانی‌ها** نتوانسته بودند سهم آن‌ها را از **جبران خسارات** (ر.ک) پرداخت کنند. **بریتانیایی‌ها** و **آمریکایی‌ها** این اشغال را محکوم کردند و کارگران **روهر** مقاومت ضعیفی از خود نشان دادند، **فرانسوی‌ها** سود چندانی از این اشغال نبردند، اما به جای کم کردن رویشان، تا دو سال و نیم سربازان خود را در آن جا نگاه داشتند، فقط در آستانهٔ **کنفرانس لوکارنو** (ر.ک) با وعدهٔ برقراری روابط بهتر با **آلمان**، عقب‌نشینی کردند.

ریبن تروپ، یواخیم فن[3] (۱۹۴۶ـ۱۸۹۳). در **راینلند** به دنیا آمد. در جوانی به **بریتانیا** و **کانادا** سفر کرد، به عنوان افسر سواره‌نظام در **جنگ جهانی اول** خدمت نمود، و سرانجام به فروش شراب روی آورد. در نیمهٔ دههٔ ۱۹۲۰ به **حزب نازی** پیوست و یکی از رهبران **اس.اس** شد. **ریبن تروپ** روابط خارجی خود را بسیار گسترش داد و قبل و بعد از ۱۹۳۳، دستگاه اطلاعاتی جداگانه‌ای به وجود آورد که برای **هیتلر** مخبر خارجی مستقل از **وزارت خارجهٔ آلمان** به حساب می‌آمد. ریبن تروپ، از ۱۹۳۶ تا ژانویه ۱۹۳۸ در **لندن**، سفیر بود و در این هنگام او را فرا خواندند و به **وزارت خارجه** منصوب ساختند، و او این مقام را تا ۱۹۴۵ حفظ کرد. مسئول سیاست خارجی آلمان به دلخواه **نازی‌ها** بود که اوج آن **قرارداد سه‌جانبه** (ر.ک)

---

1. General Antonescu
2. Ruhr, the
3. Ribbentrop, Joachim von

۱۹۴۰ بود. خود او، قرارداد نازی ـ شوروی (ر.ک) ۱۹۳۹ را بزرگترین دستاورد خـویش می‌دانست. به‌عنوان جنایتکار جنگی، در نورمبرگ محاکمه و در اکتبر ۱۹۴۶ به دار آویخته شد.

ریسور جمنتو[1]. واژه‌ای **ایتالیایی** به معنی «رستاخیز». اگرچه این واژه در سدهٔ هجدهم کاربرد ادبی داشت اما در سدهٔ نوزدهم واژه خاص سیاسی برای نهضت **اتحاد ایتالیا** گردید. این واژه به عنوان نام روزنامه‌ای که به همت **کاوور** در ۱۸۴۷ تأسیس شد مقبولیت عام یافت. بـرای **ریسور جمنتو** عموماً چهار مرحله در نظر گرفته‌اند: (۱) ۴۷ـ۱۸۱۵، دورهٔ آمادگی اخلاقی و روشنگری، که **کاربوناری** (ر.ک) و نوشته‌های **مازینی** (ر.ک) و **جوبرتی** (ر.ک) معرف آن است؛ (۲) ۹ـ۱۸۴۸، دورهٔ انقلاب نافرجام، و سرخـوردگی از «پـاپ لیـبرال» **پـیوس نـهم** (ر.ک)، که با الهام از پهلوانی **گاریبالدی** (ر.ک) دوباره فعال شد؛ (۳) ۶۱ـ ۱۸۵۰، دوره کاوور و برتری **پیه‌مونت** همراه با موفقیت در آزادسازی **لمباردی** از سلطه **اتریش** در جنگ ۱۸۵۹، اتحاد امیرنشین‌های شمال با **پیه‌مونت** در ۱۸۶۰، و حرکت گاز انبری سربازان پـیه‌مونت و سربازان **گاریبالدی**، «هزاره» در داخل شبه‌جزیره که به اعلام پـادشاهی **ایـتالیا** در مـارس ۱۸۶۱ منجر شد؛ (۴) ۷۰ـ۱۸۶۱، دورهٔ همبستگی که با تـحصیل ونـیز در ۱۸۶۶ (پس از جنگی مشترک با پروس بر ضد اتریش) و تصرف رم در ۲۰ سپتامبر ۱۸۷۰ مشخص می‌گردد. تحصیل نواحی **ایتالیایی‌نشین**[2] (ترنتینو[3]، ایستریا[4]، و تـیرول جـنوبی[5]) بـر طـبق مـعاهدهٔ **سن‌ژرمن** در ۱۹۱۹، گاهی مرحله تکمیلی ریسورجمنتو محسوب می‌گردد.

ریکاردو، دیوید[6] (۱۸۲۳ـ۱۷۷۲). اقتصاددان بریتانیایی. پسر یک یـهودی آلمـانی کـه در بورس لندن[7] صاحب اقبال شده بود. ریکاردو در ۱۷۸۶ وارد کسب و کار شـد و در ۱۸۰۹ شروع به نوشتن مقالات اقتصادی کرد، در ۱۸۱۷ با اصول اقتصاد سیاسی و مالیات[8] بـه شـهرت

---

1. Risorgimento
2. Italia Irredenta
3. Trentino
4. Istria
5. Tyrol
6. Ricardo, David
7. Principles
8. Principles of Political Economy and Taxation

رسید، این اثر تا دهۀ ۱۸۵۰ بر اقتصاد بریتانیا حاکم بود. ریکاردو به تبعیت از نظریه‌های **مالتوس** (ر.ک) اظهار داشت، در حالی که دستمزدها در حد پایین‌ترین سطح زندگی است، اما اجارۀ ملک نسبتاً ثابت است. از این رو، طبقۀ ملاک با بهره‌برداری بیشتر از زمین، ثروت بیشتری به دست می‌آورد در حالی که دستمزد کارگران همچنان پایین باقی می‌ماند، ریکاردو از ۱۸۱۹ تا هنگام مرگ، نمایندۀ پارلمان از حوزۀ انتخابیۀ پرتارلینگتنِ[1] ایرلند بود.

1. Portarlington

ز

زپلین[1]. نامی که به نوعی از کشتی فضایی سخت اطلاق می‌شد که فردیناند فن زپلین (۱۹۱۷ـ۱۸۳۸) آن را اختراع کرده بود. نخستین زپلین در ۱۹۰۰ ساخته شد، اما در ۱۹۰۸ بود که پرواز دوازده ساعتهٔ آن بر روی سوئیس، اشتیاق ملت آلمان را برانگیخت. زپلین در ۱۹۰۹ نخستین شرکت مسافربری هوایی دایر کرد (که در عرض پنج سال بدون دادن تلفات، ۱۰۰,۰۰۰ مایل پرواز داشت). آلمانی‌ها در جنگ جهانی اول، هم در ارتش آلمان و هم در نیروی دریایی از زپلین‌ها استفاده کردند و زپلین‌ها در شناسایی مواضع دشمن در نبرد ژوتلند (ر.ک) نقش مهمی ایفاء کردند. در فوریه ۱۹۱۵ زپلین‌ها از دریای شمال گذشته، یارموث[2] را بمباران کردند، در تابستان سال بعد، حملات آن‌ها به لندن کشیده شد. زپلین‌ها اگرچه قادر به طی مسافت طولانی بودند و بیشتر از هواپیماها می‌توانستند بمب حمل کنند، اما تجهیزات تعمیری آن‌ها را آسیب‌پذیرتر می‌ساخت و تهاجمات آن‌ها در پی حملهٔ دسته‌جمعی مصیبت‌بار به لندن در نوامبر ۱۹۱۷ متوقف شد. زپلین‌های آلمان در میانهٔ جنگ [های جهانی] در زمینهٔ تجاری موفق‌تر از کشتی‌های فضایی کشورهای دیگر عمل کردند و از ۱۹۲۸ تا ۱۹۳۷ در خدمت نخستین خط هوایی ماورای اقیانوس اطلس قرار گرفتند و پس از آن که زپلین هیندنبورگ در ۶ مه ۱۹۳۷ هنگام ورود به نیویورک، در آتش سوخت، به خدمت آن‌ها پایان دادند. آخرین زپلین‌ها در اوایل ۱۹۴۰ کنار گذاشته شدند.

---

1. Zeppelin 2. Yarmouth

زلورین،[1] اتحادیه‌ای گمرکی در ناحیهٔ آزاد تجاری در **آلمان**، تحت نظارت **پروسی‌ها**. بنابر **معاهدهٔ وین**، توافق شده بود که اراضی پروس در مسیر شمال **آلمان** گسترش یابد، اما موانع گمرکی باستانی، از توسعهٔ اقتصادی آنها جلوگیری می‌کرد. در داخل پروس شصت و هفت تعرفهٔ مختلف و سیزده سرزمین محصور با نظام‌های مالی متفاوت وجود داشت. مقررات داخلی گمرکی در داخل پروس در ۱۸۱۸ لغو شد. یکی از سرزمین‌های محصور به تحریک وزیر مالیه پروس، **متز**[2] در ۱۸۱۹، ادارهٔ گمرکات خود را تحویل داد؛ شش ایالت کوچک دیگر، در ۱۸۲۲ از این تقاضا پیروی کردند. دیگر ایالات **آلمان** با درک قدرت اقتصادی حاصله برای پروس، در ۱۸۲۸، اتحادیه‌های خاص خود را تشکیل دادند، اما چون منابع اتحادیهٔ پروس رو به فزونی داشت، آن‌ها نیز در پایان ۱۸۳۳ به ناچار به اتحادیهٔ **زلورین** پیوستند. در طی یازده سال بعدی، ایالات بیشتری به این اتحادیه گرویدند، اگر چه بنادر بزرگی از قبیل **هامبورگ** و **برمن**[3] به اندازه کافی قدرت داشتند که وارد اتحادیه نشوند. **زلورین** معمولاً زمینه‌ای برای اتحاد **آلمان** به رهبری **پروس** تعبیر شده است، اما این نظریه نمی‌تواند صحت قطعی داشته باشد. تحت نفوذ فرضیه‌های **حمایت‌گرای لیست** (ر.ک)، **پروسی‌ها** با هدف ایجاد **آلمان** کوچک موانع گمرکی جدیدی تأسیس کرده بودند که در حقیقت موجب توسعهٔ **پروس** و جدایی **اتریش** می‌شد، اما این سیاست، در واقع موجب آزردگی شرکای **پروس** گردید که تقریباً همه آنها در ۱۸۶۶ در انتظار فرصت بودند تا جنگی با **پروس** به راه بیندازند. به هر حال، تشکیل **زلورین** به آن معنی بود که قطار نظام **آلمان** در **برلین** ـ با نتایج سیاسی و نظامی آشکار ـ متمرکز گردیده است.

زمستو[4] (جمع زمستوا[5]). شورایی استانی یا ناحیه‌ای در روسیّه تزاری. زمستوا در ژانویه ۱۸۶۴ به عنوان بخشی از اصلاحات **تزار الکساندر دوم** (ر.ک) شکل گرفت و در نظام حکومت محلی، پیش‌رفت بزرگی به حساب می‌آمد. هر یک از زمستو، برای سه «**کوریا**[6]» (کالج‌های انتخاباتی) به طور غیرمستقیم جهت اشراف، شهرنشینان، و روستاییان در نظر

---

1. Zollverein
2. Motz
3. Bremen
4. Zemstvo
5. Zemstva
6. Curiae

گرفته می‌شد، اما اعیان به طور اجتناب‌ناپذیری نفوذ مسلط خود را اعمال می‌کردند. زمستوا در بیست و هفت استان روسیّه اروپا از ۶ـ۱۸۶۵ تا ۱۹۱۷ به انجام وظیفه مشغول بود. هفت استان دیگر نیز تا دههٔ ۱۸۶۰ دارای زمستوا بودند، اما این شیوه در نواحی مرزی که سکنهٔ آن را گروه‌های قومی غیرروسی تشکیل می‌دادند یا در شهرهای بزرگ (که از ۱۸۷۰ دارای شوراهای شهری مخصوص به خود بودند) کاربردی نداشت. زمستوا در تنظیم بهداشت عمومی، پیشرفت کشاورزی، جاده‌سازی، و تحصیلات ابتدایی، اقدامات ارزشمندی انجام داد. از آن‌جا که پیش از **انقلاب ۱۹۰۵** (ر.ک) پارلمان مرکزی نمایندگان در روسیه وجود نداشت، **زمستوا** نقش مهمی در شکل‌گیری روشنفکری سیاسی ایفاء کرد. بسیاری از نمایندگان منتخب و حتی بیشتر مقامات و معلمان که افکار رادیکال داشتند و با **زمستوا** روابطی برقرار ساخته بودند، مورد سوء ظن قرار گرفتند. در ۱۸۹۰ حق انتخاب برای روستاییان فی الواقع لغو شد، اما زمستوا به عنوان نیروی سیاسی لیبرالیسم میانه باقی ماند، تا این که در **انقلاب ۱۹۱۷**، افراطی‌ها آن را به کلی از میان برداشتند.

زینویف، گریگوری[1] (۱۹۳۶ـ۱۸۸۳). رهبر بلشویک روسی. با نام **گریگوری رادمیسلسکی**[2] به دنیا آمد و زینویف را به عنوان نامی مستعار، هنگامی برگزید که در دوران **تزاری** زندگانی مخفی داشت. او در آوریل ۱۹۱۷ به همراه لنین از تبعید **سوئیس** بازگشت و از ۱۹۲۰ تا ۱۹۲۶ در **بین الملل سوم** (ر.ک) مقامی عالی داشت. گفته شده که او در این مقام آن چه راکه به **نامهٔ زینویف** معروف است، به‌**کمونیست‌های بریتانیا** فرستاد و به آن‌ها توصیه کرد که در گسترش انقلاب بکوشند. این «نامه» در ۲۵ اکتبر ۱۹۲۴، چهار روز پیش از **انتخابات عمومی**، در مطبوعات**بریتانیا** منتشر شد و به نوبهٔ خود نقش برجسته‌ای در شکست **حزب کارگر** ایفاء کرد. زینویف در ۱۹۲۶ از **استالین** جدا شد، او را به حمایت از **تروتسکی** (ر.ک) متهم ساختند و در همان سال از دفتر سیاسی **حزب کمونیست** اخراج کردند. در ژانویه ۱۹۳۵ به اتهام خیانت، محاکمه و زندانی شد. بار دیگر او را از زندان بیرون آورده به اتهام توطئه با قدرت‌های خارجی محاکمه کردند و در اوت ۱۹۳۶، اعدامش کردند.

---

1. Zinoviev, Gregori 2. Radomyslsky

ژ

ژاکوبن‌ها[1]. تندروترین گروه در میان انقلابیون فرانسه در ۴ـ۱۷۹۰، به ویژه معاشران با روبسپیر. باشگاه ژاکوبن‌ها نامی بود که در مورد «**انجمن دوستداران قانون اساسی**[2]» به‌کار می‌رفت؛ این وجه تسمیه از آن‌جا ناشی می‌شد که باشگاه و مضافات آن، سابقاً از آن **صومعهٔ دومینیکنِ سن رش**[3] وابسته به **سن اونوره**[4] در **پاریس** بود. (راهبان **دومینیکن** از آن جهت به **ژاکوبن‌ها** معروف بودند که خانهٔ اصلی آن‌ها در پاریس به **سن ژاک**[5] هدیه شده بود.) در ۱۷۹۳ **باشگاه‌های ژاکوبن** در تمام شهرهای بزرگ دایر شد که به عنوان صدای وجدان انقلاب و سرکوبگر فعالیت‌های ضد انقلابی عمل می‌کرد. با اعدام **روبسپیر** در **ترمیدور** (ر.ک) قدرت **ژاکوبن‌ها** از میان رفت؛ باشگاه ژاکوبن‌های پاریس در ۱۲ نوامبر ۱۷۹۴ بسته شد.

ژاوره، ژان[6] (۱۹۱۴ـ۱۸۵۹). رهبر سوسیالیست فرانسه. در خانوادهٔ بورژوا در **کاسترس**[7] به دنیا آمد و پس از یک دوره زندگانی درخشان در **دارالمعلمین**[8]، در **تولوز**[9] دانشیار فلسفه شد (پایان نامهٔ خود را به لاتین، با عنوان «**ریشه‌های سوسیالیسم آلمان در آثار لوتر، کانت، فیخته، و هگل**» ارائه داد). در ۶ـ۱۸۸۵، ۸ـ۱۸۹۳، و ۱۴ـ۱۹۰۲ **نمایندهٔ مجلس** بود. ژاوره

---

1. Jacobins
2. Society of Friends of Constitution
3. St Roch
4. Saint Honoré
5. St Jacues
6. Jaures, Jean
7. Castres
8. École Normale [(م).دانشسرا]
9. Toulouse

همواره یک فرانسوی سوسیالیست‌تر از مارکسیست‌ها به حساب می‌آمد که از سنن انقلاب فرانسه الهام می‌گرفتند. او اگر چه یک نویسندهٔ سوسیالیست برجسته و سخنگوی روزگار خود محسوب می‌شد، اما تأکیدش بر حقوق افراد، او را به رویارویی با رفقایی واداشت که عمدتاً به جنبه‌های نظری متکی بودند. اما با حالت قهرمانی پیدا کردن دریفوس (ر.ک) در مقابل تمایلات آنها، ژاوره بیش از صدها نفر را به سوسیالیسم معتقد ساخت، به هر حال، ژاوره مجبور شد سلطهٔ کنگرهٔ آمستردام را در رابطه با سوسیالیسم بین‌الملل، در ۱۹۰۵ بپذیرد و جدایی سوسیالیست‌ها را در برابر «ائتلاف‌های بورژواها» محکوم سازد و شخصاً هیچ مقامی سیاسی را به‌عهده نگرفت. در هشت سال آخر عمرش بر ضد ملی‌گرایی افراطی اقدام کرد و خواهان تشکیل «ارتش شهروندان[1]» نوین شد که به نظر او کمتر از نیروهای سرباز وظیفهٔ موجود، وسیلهٔ جنگ افروزی قرار می‌گرفت. ژاوره در ۲۸ ژوئیه ۱۹۱۴ به بروکسل رفت و بیهوده کوشید کارگران آلمان را به اعتصاب و کناره‌گیری از بسیج شدن برای جنگ وادارد. به هنگام بازگشت، به دست ملی گرای متعصب فرانسوی کشته شد (۳۱ ژوئیه). ژاوره نویسنده‌ای پرکار در زمینهٔ فلسفه و تاریخ بود؛ در ۱۹۰۴ روزنامهٔ اومانیته[2] را که روزنامه‌ای برجسته و متعلق به جناح چپ بود، پایه‌گذاری کرد.

ژوتلند، جنگِ[3] (۳۱ مه - ۱ ژوئن ۱۹۱۶). درگیری اصلی میان ناوگان بزرگ بریتانیا (فرماندهٔ کل، دریاسالار جلیکو[4]، ۱۹۳۵-۱۸۵۹) و ناوگان بزرگ دریایی آلمان (نایب دریاسالار شیر[5]، ۱۹۲۸-۱۸۶۱). در این جنگ دو عملیات ممتاز انجام گرفت؛ نبرد دسته‌ای از رزمناوها به فرماندهی دریاسالار بیتی[6] (۱۹۳۶-۱۸۷۱) و دریادار هیپر (۱۹۳۲-۱۸۶۳) که در بعدازظهر ۳۱ مه با یکدیگر درگیر شدند، در حالی که ناوگان اصلی در شرف عصر به هم رسیدند، جنگ با فرا رسیدن تاریکی متوقف شد و در ساعات اولیهٔ صبح روز بعد به مدت کوتاهی ادامه یافت. بریتانیایی‌ها ۳ رزم ناو جنگی، و ۳ رزم ناو و ۸ کشتی کوچک را از دست دادند؛ آلمان‌ها ۱ کشتی جنگی، ۱ رزم‌ناو جنگی، ۴ رزم‌ناو و ۵ کشتی کوچک را از دست

1. Citizens Army
2. L'Humanité
3. Jutland, Battle of
4. Jellicoe
5. Scheer
6. Beatty

دادند. **آلمانی‌ها** توانستند به بندر بازگردند، علی‌رغم برتری **بریتانیا** از نظر کشتی‌ها و توپخانه، جنگ نتیجهٔ قطعی در بر نداشت، اما **ژوتلند** کلاً به منزلهٔ پیروزی **بریتانیا** قلمداد شده زیرا پس از آن **آلمانی‌ها** دیگر نتوانستند به تعقیب ناوگان **بریتانیا** بپردازند و، صرف‌نظر از یک حملهٔ کوچک، در بندر ماندند تا در نوامبر ۱۹۱۸ ناوگان سر به شورش برداشتند.

ژیروندن‌ها[1]. گروهی از منازعین در **مجمع قانونگذاری فرانسه** در ۱۷۹۱، و پس از آن در **کنوانسیون** در ۱۷۹۲. بسیاری از آنها (و نه همه‌شان) از ناحیهٔ ژیروند[2]، پیرامون **بردو**[3] آمده بودند؛ رهبران آنها **بریسو**[4]، **رولاند**[5] و همسر جاه‌طلبش **پتیون**[6] و **ورنیو**[7] بودند؛[8] و می‌کوشیدند آرمان‌گراتر از رقیب سیاسی خود، **ژاکوبن‌ها** (ر.ک) باشند؛ به مجموعه قوانین منطقی و حکومتی عمدتاً متشکل از طبقهٔ متوسط، عقیده داشتند. در ماه‌های نخست ۱۷۹۳، آنها با بی‌پروایی، فرانسه را به جنگ با **بریتانیا**، **هلند**، و **اسپانیا** برانگیختند و، با نخستین عقب نشینی، از سوی **ژاکوبن‌ها** به دلیل بی‌لیاقتی مورد حمله قرار گرفتند. **ژیروندن‌ها** از توسل **ژاکوبن‌ها** به توده‌های مردم نگران بودند، اما دیرهنگام به فکر دستگیری رهبران **ژاکوبن‌ها** افتادند و ترفندشان سازگار نشد و خود در ۲ ژانویه ۱۷۹۳ سرنگون گشتند. و در پی آن، در ۳۱ اکتبر تمام **ژیروندن‌های** برجسته، اعدام شدند.

---

1. Girondins
2. Gironde
3. Bordeaux
4. Brissot
5. Roland
6. Pétion
7. Veryniaud

۸ ایسنار (Isnard)؛ گوده (Gaudet)؛ و ژانسونه (Gensonne) از دیگر رهبران ژیروندن بودند و چون خود از شهرستان بودند، طرفداران آنها بیشتر در شهرستان‌ها قرار داشتند، اما تکیه‌گاه ژاکوبن، بیشتر شهر پاریس و کمون (حکومت بلدی انقلابی) بود (نگاه کنید به تاریخ اروپا از رنسانس تا قرون معاصر)، ص ۱۳۰، م.

س

سار[1]. از نواحی **آلمان**، با معادن غنی زغال، منطقه‌ای با ۸۰۰ مایل مربع مساحت که در طول حوزهٔ **رودخانه سار** قرار دارد. از ۱۹۱۹ تا ۱۹۳۵ **جامعهٔ ملل** آن را اداره می‌کرد و معادن زغال آن به عنوان غرامتی که **آلمان‌ها** در **جنگ جهانی اول** بر میادین زغال فرانسه وارد آورده بودند، تحت اداره **فرانسوی‌ها** قرار داشت. با مراجعه به آراء عمومی که در ۱۹۳۵ از سوی **جامعهٔ ملل** انجام گرفت، اعلام شد که تمام سار به **آلمان** بازمی‌گردد و این تحول در ۱ مارس ۱۹۳۵ عملی شد. در ۱۹۴۵ **فرانسوی‌ها** دوباره سار را اشغال کردند و ادارهٔ ناحیه را تا ۱ ژانویهٔ ۱۹۵۷ در دست داشتند، تا این که پس از مراجعهٔ دوباره به آراء عمومی، سار یک بار دیگر جزو قلمرو آلمان گردید.

سارایوو[2]. از ۱۸۵۰ به بعد، پایتخت ایالت بوسنیِ یوگسلاوی (قبلاً **ترک‌ها** یا **اتریش**). در ۲۸ ژوئن ۱۹۱۴ **ولیعهد اتریش فرانسوا فردیناند** (ر.ک) و همسرش را دانشجوی **صربیایی** به نام **گاروبلو پرینسیپ**[3] که عضو جنبش ملی‌گرای مخفی بود به قتل رساند، این جنبش، **ملادا بوسنا**[4] («بوسنی جوانان») از سلاح‌هایی که سازمان تروریستی **صربستان** معروف به «سیاه دست» (ر.ک) در اختیار آن می‌گذاشت، استفاده می‌کرد. **اتریشی‌ها** اصرار داشتند که **دولت صربستان** دربارهٔ توطئه تحقیق کند، و در ۲۳ ژوئیه اتمام حجت غیرقابل قبولی به **دولت**

---

1. Saar 2. Sarajevo 3. Garvilo Princip
4. Mlada Bosna

صربستان ارائه کردند، و چون صرب‌ها آن را نپذیرفتند، در ۲۸ ژوئیه اعلان جنگ شد، بدین ترتیب **جنگ جهانی اول** تسریع شد. همدستی **دولت صربستان** در توطئه هرگز ثابت نشد، و با توجه به اوضاع داخلی **صربستان** در آن ایام، به احتمال زیاد، برخی از افسران متنفذ صرب (که روابط خوبی با دولت نداشتند) مشوق توطئه بوده‌اند. این قتل‌ها باعث آشفتگی جدی در سارایوو شد و بسیاری از صرب‌هایی که در **بوسنی** می‌زیستند، محاکمه و اعدام گردیدند؛ **پرینسیپ** که برای اعدام بسیار جوان بود، در ۱۹۱۸ در ۲۳ سالگی در یک دژ **اتریشی** درگذشت. پرینسیپ هم در میانهٔ دو جنگ و هم از نظر حکام**کمونیست یوگسلاوی**، قهرمان به حساب می‌آمد.

سازش میسوری[1]. در دو دههٔ نخست سدهٔ نوزدهم، توازن سیاسی ناپایداری میان علایق **شمالی‌ها** و **جنوبی‌ها** در **ایالات متحده امریکا**، در نتیجهٔ پذیرش «بردگی» و «آزادی» در قلمروهایی که متناوباً خواهان درآمدن به صورت یکی از **ایالات امریکا** بودند، پدید آمد. شکل‌گیری ایالات تازه‌ای که بیرون از **خرید لوئیزیانا** (ر.ک) قرار داشتند، این توازن را تهدید می‌کرد، در این ایالات، تحت سلطهٔ **اسپانیایی‌ها** و **فرانسوی‌ها**، بردگی حتی در شمالی‌ترین نواحی، مجاز شناخته شده بود. در مارس ۱۸۲۰ پس از برخوردی سخت میان **سنا** و **مجلس نمایندگان**، **کنگره** اجازهٔ پذیرش **میسوری** را به عنوان ایالتی برده‌دار صادر کرد تا با پذیرش **ماین**[2] به عنوان ایالتی آزاد، موازنه برقرار شود، اما در همان حال، برده‌داری در نواحی واقع در خریداری **لوئیزنا** تا خط ۳۶ درجه و ۳۰ دقیقهٔ شمالی را ممنوع کرد. این مصالحه، که به «**سازش میسوری**» مشهور شد، از سوی اکثریت **جنوبی‌ها**، مخالف قانون اساسی اعلام گردید، زیرا حقوق آتی ایالت را نقض می‌کرد. این سازش، مدت ربع قرن، موضوع نزاع در **دیوان عالی** بود تا سرانجام بر ضد سازش (که به معنی غارت برده‌دار و دارایی‌های او بود) در **قضیه درد اسکات** (ر.ک) در ۱۸۵۷، تصمیم‌گیری شد.

---

1. Missouri Compromise   2. Maine

سالونیک[1] (**تسالونیکی**[2]). شهری باستانی در منطقهٔ اژه، بخشی از **مقدونیه**. **اتریشی‌ها** در سدهٔ نوزدهم طرح ساختن راه آهنی از طریق کشورهای **بالکان** تا **سالونیک** را تهیه کردند و همان طور که قبلاً **تریست** را توسعه داده بودند به گسترش این بندر نیز اقدام کردند. موانع طبیعی مانع ساخته شدن راه آهن شد. **سالونیک** را **یونانی‌ها** در ۹ نوامبر ۱۹۱۲ در **جنگ‌های بالکان** (ر.ک) از دست **ترک‌ها** گرفتند، اما **بلغارها** که تنها یک روز با **یونانی‌ها** فاصله داشتند به **سالونیک** طمع بردند. در ۱۵ اکتبر که معلوم شد **قدرت‌های مرکزی** و **بلغارستان** در آستانهٔ حمله بر ضد **صربستان** قرار گرفته‌اند، **فرانسه** و **بریتانیا** سربازان خود را در **سالونیک** پیاده کردند. پادشاه **یونان** از این قشون حمایت نکرد، هر چند که **متفقین** پشتیبانی سیاستمدار برجستهٔ **یونان**، **ونیتزلوس** (ر.ک) را به دست آورده بودند. **متفقین** نتوانستند **صربستان** را نجات دهند اما **سالونیک** را به صورت پایگاهی برای عملیات بر ضد **بلغارستان** قراردادند و **مارشال فرانشت داسپری**[3]، معاهدهٔ صلح با **بلغارستان** را در ۳۰ سپتامبر ۱۹۱۸ در **سالونیک** امضاء کرد. در میانهٔ دو جنگ، در بخشی از بندر، یک «**منطقه آزاد**» به **یوگسلاوی** داده شد. در ۱۹۲۳ تحول عظیم قومی در آن‌جا روی داد، خانواده‌های **یونانی** (که **کمال** آن‌ها را از **آناتولی** بیرون رانده بود) سکنهٔ **ترک** را مجبور کردند که در **جمهوری ترکیّه** ساکن شوند. در **جنگ جهانی دوم**، **سالونیک** در آوریل ۱۹۴۱ به دست **آلمانی‌ها** افتاد؛ این بندر، پیش از آن که از دست **نازی‌ها** آزاد شود، در واقع بخش بزرگی از جمعیت **یهودی** و **اسپانیایی** تبار خود را که از سدهٔ پانزدهم در **سالونیک** اسکان یافته بودند، از دست داد.

سالیسبوری، مارکیِ[4] (رابرت گاسکنی ـ سسیل[5]، ۱۹۰۳ـ۱۸۳۰؛ در ۱۸۶۸ به عنوان سومین مارکی تعیین شد). در **ایتون** و **کریست چرچ**[6] تحصیل کرد، در ۱۸۵۳ به عنوان **توری** از **استمفورد**، **نمایندهٔ پارلمان** شد. در ۱۸۶۶ **وزیر هند** شد، اما به دلیل عدم تصویب **دومین قانون اصلاحات**، کناره‌گیری کرد. در ۱۸۷۴ به **وزارت هند** بازگشت و در اوائل ۱۸۷۸ وزیر

---

1. Salonica　　2. Thessaloniki　　3. Marshal Franchét d'Espérey

4. Salisbury,Marquess of [مارکی پایین‌تر از دوک و بالاتر از ارل یا کنت است م.]

5. Robert Gascoyne-Cecil　　6. Eton and Christ church

خارجه شد و در **کنگرهٔ برلین** حضور به هم رساند. در ۱۸۸۱ جای **بیکنسفیلد** را در رهبری **حزب محافظه‌کار** گرفت و سپس ریاست سه دولت (۱۹۰۲_۱۸۹۵؛۹۲_۱۸۸۶؛۶_۱۸۸۵) را عهده‌دار شد. اگر چه دومین وزارت او شاهد تصویب **قانون دولت محلی** (ر.ک) در ۱۸۸۸ بود، اما بزرگترین دستاورد او به امور خارجه و امپراتوری مربوط می‌شد. جز چند ماهی در ۱۸۸۶ و از اکتبر ۱۹۰۰ تا کناره‌گیری‌اش در ۱۹۰۲، همواره در پست **وزارت خارجه** باقی ماند. مسئول شرکت **بریتانیا** در **قراردادهای مدیترانه** (ر.ک) و پیروزی سیاسی بر **فرانسه** در **فاشودا** (ر.ک) بود. سیاست او غالباً، به طور نادرست، با عنوان **«انزوای باشکوه»** (ر.ک) شناخته شده است. امور **آفریقا**ـ و به ویژه موضوع دومین **جنگ بوئر** (ر.ک) ـ دومین وزارت او را دربرگرفت. او **محافظه‌کار** مکتب قدیم بود که در تمام زندگانی خود نگران برآمدن مدّ سیاسی بود.

سان مارتین، خوزه دو[1] (۱۸۵۶_۱۷۷۸). ژنرال **آمریکای جنوبی**. در جایی که اکنون **آرژانتین** نامیده می‌شود به دنیا آمد و پدرش زیر نظر دولت **اسپانیا** فرماندار ایالتی آن ناحیه بود. پس از خدمت در ارتش اسپانیا در **آفریقا**، **پرتغال**، و خود اسپانیا، در ۱۸۱۴ به سرزمین خود برگشت و در این هنگام **آرژانتینی‌ها** بر ضد حکومت اسپانیا قیام کرده بودند. به **سان مارتین** فرمان داده شد تا قشونی را بر ضد قدرت **اسپانیا** در **پرو** رهبری کند، اما او تصمیم گرفت شیوه‌ای را به‌کار برد که براساس آن، ابتدا در طول **کوه‌های آند** به داخل **شیلی** برود و در آن‌جا **اسپانیولی‌ها**[2] راشکست داد و زمینهٔ استقلال **شیلی** را در فوریه ۱۸۱۸ فراهم آورد. در ۱۸۲۰ در پی یک عملیات پرسرو صدا، موفق شد **نایب السلطنه اسپانیا** در **لیما** را بدون جنگ وادار به تخلیه شهر کند، و، در ۲۸ ژوئیه ۱۸۲۱، اگر چه **اسپانیولی‌ها** در بخش‌هایی از کشور به مقاومت ادامه می‌دادند، استقلال **پرو** را اعلام کرد. **سان مارتین** مایل بود برای ایالاتی که آزاد کرده بود پادشاهی مستقل به وجود بیاورد و در ژوئیه ۱۸۲۲ با **بولیوار** (ر.ک) در **گوایاکیل**[3] ملاقات کرد تا دربارهٔ تأسیس پادشاهی متحد در آمریکای جنوبی آزاده شده با او مذاکره کند. اما خود را با **بولیوار** موافق نیافت؛ گذشته از این، در غیاب او، یک گروه

1. San martin,Jose de
2. Spaniards
3. Guayaquil

متخاصم، شورشی در **لیما** به راه انداختند. او با سرخوردگی، از القاب خود دست برداشت و به اروپا بازگشت و در تبعیدی خود خواسته، سی و چهار سال بعد در **بولونی** درگذشت.

سایمون، جان[1] (۱۹۵۴ـ۱۸۷۳، در ۱۹۱۰ شوالیه، در ۱۹۴۰ **ویسکنت** شد). در **منچستر** به دنیا آمد، پسر رئیس **فرقهٔ کانگرگیشنال**[2] بود. او در ۱۸۹۹ به **دیوان عالی** راه یافت و به دلیل خط‌مشی سیاسی مستقل، در **دادگاه‌ها** فردی شاخص شناخته شد. در ۱۹۰۶، از **والتامستو**[3] به عنوان یک **لیبرال**، **نمایندهٔ پارلمان**، در ۱۹۱۰ **معاون وزیر دادگستری** و در ۱۹۱۳ دادستان کل شد. در ۱۹۱۵ و ۱۹۱۶ **وزیر کشور** بود اما به دلیل آن که وجدانش با تفکر سربازگیری سازگاری نداشت از مقام خود کناره گرفت. در ۳۰ـ۱۹۲۷ رئیس **کمیسیون قانونی هند** بود که **گزارش سایمون** (ر.ک) را تهیه کرد. در **دولت مک‌دونالد**، **«لیبرال‌های ملی»** را رهبری کرد و از ۱۹۳۱ تا ۱۹۳۵ **وزیر خارجه** بود، سیاستی در راستای خلع سلاح و آشتی‌جویی در پیش گرفت و نخستین **وزیر کابینهٔ بریتانیا** بود که با **هیتلر** دیدار کرد (مارس ۱۹۳۵). از ۱۹۳۵ تا ۱۹۳۷ به **وزارت کشور** بازگشت، در دوران **چمبرلین** (۴۰ـ۱۹۳۷) **وزیر خزانه‌داری** و از ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۵ **وزیر دادگستری** بود.

سباستوپل[4]. شهری در **شبه جزیرهٔ کریمه**، پایگاه بزرگ **ناوگان روسی** در **دریای سیاه**، در اصل در دههٔ ۱۸۴۰ دارای استحکامات نیرومندی شد. در **جنگ کریمه**، تصرف **سباستوپل** اصلی‌ترین هدف نظامی به حساب می‌آمد، زیرا گمان می‌رفت که نابودی آن موجب استقلال دائمی **ترکیّه** خواهد شد. **سباستوپل** ظاهراً به مدت دوازده ماه، از سپتامبر ۱۸۵۴، از سوی یک نیروی ۵۰۰۰۰ نفری از سربازان **انگلیسی ـ فرانسوی** در محاصره بود که بعداً ۱۵۰۰۰ نفر از **پیه‌مونتی‌ها** به آن‌ها پیوستند. براساس **معاهدهٔ پاریس** در ۱۸۵۶، **سباستوپل** شهری غیرنظامی اعلام شد، اما **روسها** در ۱۸۷۱ شروع به استحکام این پایگاه کردند، و در عرض چند سال اهمیت آن آشکار گردید. در **جنگ جهانی دوم**، **سباستوپل** بار دیگر به محاصره افتاد، در ژوئن ۱۹۴۲ پس از چهار هفته جنگ شدید، **آلمانی‌ها** آن را تصرف کردند.

---

1. Simon,John
2. Congregational
3. Walthamstow
4. Sebastopol.

سدان[1]. دژ مرزی فرانسه. صحنهٔ پیروزی **آلمان** در ۲ـ۱ سپتامبر ۱۸۷۰. یک قشون **فرانسوی** به فرماندهی **مارشال ماکماهون** (ر.ک)، و همراهی **امپراتور ناپلئون سوم** در سدان به تله افتاد، در حالی که قشون امدادی دیگر فرانسه در **متز**[2] در محاصره قرار گرفت. در نبردی که رخ داد **فرانسوی‌ها** سه برابر کشته‌های **آلمانی** تلفات دادند. خود **ناپلئون سوم** به پادشاه **پروس** تسلیم شد و بیش از ۸۰۰۰۰ **فرانسوی** به اسارت درآمدند. اخبار **سدان** سقوط **امپراتوری دوم** و اعلام **جمهوری سوم** (ر.ک) در **پاریس** را تسریع کرد. **سدان** همچنین محلی بود که **آلمانی‌ها** در مه ۱۹۴۰ نیروهای دفاعی **فرانسه** را در آن‌جا شکست دادند.

سربازگیری[3]. نام‌نویسی اجباری برای خدمت در ارتش که نخستین بار در روزگار معاصر از سوی **کمیتهٔ امنیت عمومی فرانسه** با بسیج عام[4] در اوت ۱۷۹۳، به تدبیر **کارنو**[5] انجام گرفت. اگرچه این مصوبه برای بسیج همهٔ **فرانسوی‌ها** تهیه شد، اما تنها شامل افرادی گردید که بین هجده تا بیست و پنج سال داشتند. **ژوردان**[6] در ۱۷۹۸ شیوه گسترده‌تری را به منظور جمع‌آوری سرباز برای خدمت در ارتش‌های **ناپلئون** معمول کرد. در **پروس** در ۱۸۰۸، **شارن هورست**[7] و **گنیسنو**[8] برای تعلیم غیرنظامی‌ها، شیوهٔ آموزش کوتاه مدت را ابداع کردند. در ۱۸۱۳ و ۱۸۱۵ اصلاحات زیادی در شیوه **پروسی‌ها** به عمل آمد. ارتش شهری (**نیروی زمینی**[9]) که در ۱۸۱۳ برای مقابله با **ناپلئون** تشکیل شده بود، جای خود را به نیروهای منظم داد. سربازان **پروسی** ناچار بودند در بیست سالگی به ارتش منظم بپیوندند، در بیست و سه سالگی وارد خدمت شوند و از سن‌های بیست و پنج تا چهل سالگی در خدمت **نیروی زمینی** باقی بمانند. بسیاری از **اروپایی‌ها** در جریان سدهٔ نوزدهم از شیوهٔ **پروسی‌ها** پیروی کردند، اما **پروسی‌ها** به دلایل اقتصادی، تنها بخش کوچکی از جمعیت خود را به خدمت فراخواندند. در اوائل دههٔ ۱۸۶۰ **ژنرال فن رون**[10]، در ارتش **پروس** اصلاحاتی کرد و خدمت زیر پرچم را با اجبار بیشتری معمول کرد و بر شمار سربازان افزود. شیوهٔ **پروسی‌ها**

---

1. Sedan
2. Metz
3. Conscription
4. Leveé en masse
5. Carnot
6. Jourdan
7. Scharnhorst
8. Gneisenau
9. Landwehr
10. Von Roon

در ۱۸۷۱ به تمام امپراتوری آلمان گسترش یافت. سربازگیری در اتریش از ۱۸۶۸؛ در ایتالیا از ۱۸۷۳؛ و در روسیه از ۱۸۷۴ آغاز شد. فرانسه در ۱۸۱۵ سربازگیری را لغو کرد، اما سه سال بعد، اصولاً به طور رسمی آن را متداول کرد. با وجود این، شیوه منصفانهٔ خدمت در ارتش، تنها در جمهوری سوم در فرانسه، پذیرفته شد؛ تا ۱۸۷۰ مجلس فرانسه هر ساله درباره شمار افراد ارتش و مردانی که می‌بایستی از طریق قرعه‌کشی به خدمت فراخوانده شوند، تصمیم‌گیری می‌کرد، سربازان ثروتمند می‌توانستند جانشینانی برای خود اجیر کنند. سربازگیری در بریتانیا در ژانویه ۱۹۱۶ آغاز شد، در دسامبر ۱۹۲۰ لغو گردید و در ژوئن ۱۹۳۹ دوباره معمول شد، حکومت بریتانیا در تابستان ۱۹۵۷ پایان سربازگیری را اعلام کرد. بر طبق معاهدات صلح ۲۰-۱۹۱۹ کشورهایی که قبلاً متخاصم به حساب می‌آمدند حق سربازگیری نداشتند، اما هیتلر در مارس ۱۹۳۵ در آلمان و شوشنیگ در آوریل ۱۹۳۶ در اتریش دوباره به سربازگیری پرداختند. نوعی از سربازگیری (خدمت انتخابی) در مه ۱۹۱۷ در ایالات متحدهٔ امریکا معمول شد که پس از متارکه، لغو گردید و در سپتامبر ۱۹۴۰ از سرگرفته شد و در ژوئن ۱۹۵۱ (در خلال جنگ‌های کره) وسعت بیشتری یافت.

«سرنوشت آشکار»[1]. عبارتی که آمریکایی‌ها در نیمهٔ سدهٔ نوزدهم برای داوری دربارهٔ توسعه ارضی از آن استفاده می‌کردند. ظاهراً این عبارت از مقالهٔ امضاء نشده‌ای در مجلهٔ ایالات متحده و مرور دموکراسی[2] در ژوئیه ۱۸۵۴ سرچشمه می‌گرفت و اعلام می‌داشت «تحقق سرنوشت آشکار ما حکم می‌کند در سطح قاره‌ای پراکنده شویم که خداوند قادر آن را به گسترش آزادانهٔ مردمی اختصاص داده که سالانه میلیون‌ها نفر بر شمار آن‌ها افزوده می‌شود.» در عرض چند ماه، این عبارت از سوی اعضاء توسعه‌طلب کنگره، در راستای جنگ با مکزیک، حل قضیه اورگون (ر.ک)، و تحصیل کالیفرنیا، وجههٔ عمومی پیدا کرد.

سقوط باستیل[3] در ۱۴ ژوئیه ۱۷۸۹ کارگران فوبورگ سن آنتوان[4] به باستیل که قلعه‌ای سلطنتی بود و از بخش شرقی پاریس محافظت می‌کرد، حمله بردند. آن‌ها در زیر گلوله‌باران محافظین قلعه از موانع عبور کردند و حاکم و نمایندهٔ تام الاختیار شهرداری را کشتند، و شروع

1. Manifest Destiny
2. The United States Magazine and Democratic Review
3. Bastille, Fall of The.
4. Faubourg St Antoine

به ویران کردن سنگ به سنگ قلعه نمودند. محافل مطبوعاتی فرانسه در آستانهٔ انقلاب، قلعه را به عنوان زندان دولتی کاملاً بدنام ساخته بودند، و سقوط آن نشانهٔ مبارزه‌طلبی ضمنی با استبدادگرایی پادشاه بود. معمولاً، حوادث این روزها آغاز انقلاب فرانسه محسوب می‌گردد و «چهاردهم ژوئیه»[1] را به عنوان روز ملی جمهوری فرانسه هنوز گرامی می‌دارند. مفسران تاریخ معاصر، دربارهٔ اهمیت افسانه‌ای این رویدادها، دو تحلیل ارائه کرده‌اند: جمعیت به زندان حمله کرد، نه برای آزادی زندانیان، بلکه برای به دست آوردن اسلحه؛ و حمله نشانهٔ آغاز انقلاب فرانسه (که جمع‌آوری نیروی محرکهٔ آن از قبل از دو سال پیش به تدریج انجام گرفته بود) محسوب نمی‌گردد، بلکه پیشگامی وکلای مجلس نمایندگان ملت[2] (ر.ک) در میان مردم متلون پاریس، آغاز انقلاب به حساب می‌آید. با وجود این، همگان توافق دارند که هیچ یک از رویدادهای غم‌انگیز انقلاب چنین نتایج مهمی به دنبال نداشته است. از آن به بعد، اقتدار سیاسی به دست قانون‌گزاران ملی افتاد، افواج بیگانه که شاه برای رویارویی با انقلاب از آن‌ها استفاده می‌کرد، از حومه پاریس عقب نشستند، و در عرض چند روز، رنگ‌های سرخ و آبی شهر پاریس با رنگ سفید بوربن‌ها درآمیخت و پرچم سه رنگ جدید فرانسه را به وجود آورد.

سلسلهٔ منچو[3]. عنوان سلسلهٔ امپراتوری چین که در ۱۶۳۶ در موکدن[4] پا گرفت و تا ۱۹۱۲ که آخرین امپراتور، پویی[5] (متولد ۱۹۰۶، لقب امپراتوری، هسوانگ تونگ[6]) در پی انقلاب چین (ر.ک) کناره گرفت، بر مسند حکمرانی قرار داشت. پویی از ۱۹۳۲ تا ۱۹۴۵ حاکم دست نشاندهٔ ژاپنی‌ها در منچوکوئو[7] بود.

سنجق[8] **نوی بازار**[9]. خطه‌ای دالانی که صربستان و مونته‌نگرو را از هم جدا می‌سازد و پس از کنگره برلین (ر.ک) در دست امپراتوری ترکان باقی ماند. سنجق که به طور سنتی مرکزی

---

1. Guatorze Juillet
2. States General (اتاژنرال).(م)
3. Manchu
4. Mukden
5. PU'I
6. Hsuang Tung
7. Manchukuo
۸ سنجق (سنجاق، سنجوق) به معنی پرچم و یکی از تقسیمات استانی در امپراتوری عثمانی بود. به معنی ولایت هم است، م.
9. Novibazar,Sanjak of

برای ابراز احساسات ملی مردم **صربستان** بود تا از همرنگ شدن **صربها** و **مونته نگرویی** جلوگیری شود، در ۱۸۷۸، از سوی **اتریشی‌ها** اشغال شده بود. در روزگاری که **اتریشی‌ها** امیدوار بودند در آن‌جا مسیری برای راه آهن پیدا کنند تا تجارت با **سالونیک**[1] را برقرار سازند، به دلیل موانع طبیعی، ناچار از طرح خود دست برداشتند. آن‌ها در ۱۹۰۸ با حرکتی سازش‌کارانه **سنجق** را تخلیه کردند که این اقدام به الحاق **بوسنی ـ هرزگوین** (ر.ک) منجر شد، **صرب‌ها** و **مونته نگرویی‌ها** در خلال **جنگ‌های بالکان** (ر.ک) بر **سنجق** دست یافتند و آن را میان خود تقسیم کردند. پس از ۱۹۱۸، **سنجق** به **یوگسلاوی** پیوست.

سندیکالیسم[2]. جنبشی در تأیید مالکیت کارخانه‌های صنعتی توسط کارگران از طریق اقدام مستقیم (یعنی اعتصاب و، به ویژه، اعتصاب عمومی). **سندیکالیست‌ها** می‌خواستند مدیریتی براساس ادارهٔ امور از سوی کارگران در هر شاخهٔ صنعتی ایجاد کنند. ژرژ سورل[3] (۱۹۲۳ـ۱۸۴۷) مهمترین نظریه‌پرداز **سندیکالیست‌ها** بود که در ۱۹۰۸ «بازتاب‌های خشونت»[4] را منتشر کرد؛ بعدها **موسولینی** به منظور آماده‌سازی اساس سازمان صنعتی برای **ایتالیای فاشیست**، اندیشه‌های او را تعدیل کرد. **سندیکالیسم** حقیقی، پیش از **جنگ جهانی اول**، در **فرانسه** بسیار نیرومند بود و در **بریتانیا** در میانهٔ ۱۹۱۱ و ۱۹۱۴ پیروانی داشت. **سندیکالیست‌ها** در **ایالات متحدهٔ امریکا** خود را تحت عنوان آی. دابلیو. دابلیو. (کارگران صنعتی جهان)[5]، سازمان داده در ۱۹۰۵ با عنوان «یک اتحادیهٔ بزرگ صنعتی ... بر شالودهٔ مبارزات طبقاتی» ظاهر شدند و این جنبش خشونت‌آمیزی بود که افکار عمومی **امریکا** آن را محترم می‌شمرد و در ۱۹۱۸ این جنبش متوقف شد. **سندیکالیسم** در **اسپانیا** تا پایان جنگ داخلی نافذ بود؛ در جاهای دیگر، قدرت آن در اوایل دههٔ ۱۹۲۰ رو به کاهش نهاد.

سنگاپور[6]. جزیره‌ای در انتهای جنوبی **شبه جزیره مالای**[7]. در ۱۸۱۹، **سراستامفورد رافلز**[8] (۱۸۲۶ـ۱۷۸۱) آن را از **راجهٔ جوهور**[9] برای **کمپانی هند شرقی** گرفت. سنگاپور تا ۱۸۲۳

---

1. Salonica
2. Syndicalism
3. Georges Sorel
4. Reflections on Violence
5. I. W. W. (Industrial workers of the world
6. Singapore
7. Malay
8. SirnStamford Raffles
9. Rajah of Johre

توسط رافلز اداره شد و گسترش یافت و در عرض چهار سال به بندر مهم بازرگانی تبدیل شد. سنگاپور از ۱۸۲۶ تا ۱۸۶۷ به همراه مهاجران بریتانیایی در مالایا[1]، از سوی وزیرمختار هند اداره می‌شد، اما در ۱۸۶۷ «سکنهٔ تنگه‌ها» کوچ‌نشین تازه‌ای تشکیل دادند. سنگاپور به بندری دریایی و مرکز بازرگانی جنوب شرق آسیا تبدیل شد. سربازان ژاپنی در ۹ـ۸ فوریه ۱۹۴۲ از سرزمین اصلی مالایا گذشتند و منابع دفاعی جزیره را نابود ساخته، در ۱۵ فوریه شهر را گرفتند، بیش از ۷۰۰۰۰ سرباز بریتانیایی و استرالیایی ناچار به تسلیم شدند ـ به قول چرچیل این حادثه، «بدترین مصیبت و بزرگترین تسلیم در تاریخ بریتانیا بود» سنگاپور پیش از تسلیم ژاپنی‌ها در اوت ۱۹۴۵، آزاد نشد. از آن به بعد، دولت بریتانیا اصلاحات قانونی مفیدی انجام داد. جزیره در ۱۹۵۸ به استقلال دست یافت و در ۱۹۶۳ بخشی از فدراسیون مالزی شد.

سوئد[2]. سابقاً قدرت مسلط بالتیک بود، در اوایل سدهٔ نوزدهم بخش عمده‌ای از نفوذ خود را از دست داد. فنلاند (ر.ک) در ۱۸۰۹ به روسیّه واگذار شد. کاهش اعتبار سوئد باعث شد که ژنرال آدلرکروز[3] و ژنرال کلینگسپر[4]، شاه گوستاووس چهارم[5] را بازداشت و مجبور به کناره‌گیری کند (مارس ۱۸۰۹)، و عموی او را با عنوان شارل سیزدهم[6] (۱۸ـ۱۸۰۹) پادشاه اعلام کنند و یک قانون اساسی جدید به وجود آوردند که با اصلاحاتی در ۱۸۶۴ اساس حکومت سوئد را از آن به بعد تشکیل داده است. در ۱۸۱۰ مجلس طبقات سوئد، مارشال برنادت (ر.ک) را وارث تخت و تاج اعلام کرد. سوئد در ۱۸۱۵، آخرین تملکات آلمانی خود، پومرانی را به نروژ (ر.ک) واگذاشت که تا ۱۹۰۵ با سوئد متحد بود. سوئد از ۱۸۱۴ به بعد در آرامش به سر برده و سیاست خارجی خود را براساس بی‌طرفی بنا نهاده است، با وجود این، هرازچندگاهی با همسایگان اسکاندیناوی خود همکاری داشته است. در ۱۹۲۴ حزب سوسیالیست سوئد (به رهبری هیالماربرانتینگ[7] و ریکارد سندلر[8]) در وضع قوانین

---

1. Malaya
2. Sweden
3. Adlerkreuz
4. Klingspor
5. Gustavus IV
6. Chales XIII
7. Hjalmar Branting
8. Rickard Sandler

اجتماعی پیشگام شد و برنامه‌هایی تنظیم کرد که دولت‌های سوسیالیست بعدی در دههٔ ۱۹۳۰ از آن پیروی کردند.

سودان[1]. نیروهای **مصری** در میانهٔ ۱۸۲۰ و ۱۸۲۲ سودان را به فرماندهی **حسین** (پنجمین پسر **محمد علی**، ر.ک) فتح کردند و سال بعد شهر **خارطوم** را بنا نهادند. این ناحیه پناهگاهی برای **اعراب** در راستای تجارت برده (که موقتاً در حکومت **ژنرال گوردن**، ۹ـ۱۸۷۴ به حالت تعلیق درآمده بود) به حساب می‌آمد. در ۱۸۸۳ شورش **مهدی** (ر.ک) آغاز شد. **گوردن** که برای عقب راندن سربازان **مصری** از **سودان**، اعزام شده بود، پیشنهاد مقاومت داد، **مهدی** شهر را محاصره کرد و در ژانویهٔ ۱۸۸۵ آن را گشود و مدافعان شهر، از جمله **گوردن** را کشت. در ۱۸۹۶**کیچنر** (ر.ک) به تصرف دوبارهٔ سودان اقدام کرد و با پیروزی خود در **ام دورمان** (ر.ک) در سپتامبر ۱۸۹۸ انتقام مرگ **گوردن** را گرفت. چهار ماه بعد **سودان** جزو حوزهٔ مشترک **انگلستان ـ مصر** شد. در ۱۹۵۳ قانونی برای خود مختاری **سودانی‌ها** تصویب شد و حکومت‌های **بریتانیا** و **مصر** در ژانویهٔ ۱۹۵۶، استقلال کامل **سودانی‌ها** را به رسمیت شناختند.

سودتنلند[2] ناحیه‌ای در شمال **بوهم** در مجاورت **آلمان**، در ۱۹۱۹ سه میلیون نفر که به **آلمانی** سخن می‌گفتند در آنجا سکونت داشتند که قبلاً در اختیار **اتریش ـ مجارستان** بودند و بنابر **معاهدهٔ سن ژرمن** به **چکسلواکی** تعلق یافته بودند. سودتنلند در شرق کوه‌هایی قرار گرفته که مرز طبیعی سوق الجیشی میان **آلمان** و **چکسلواکی** را تشکیل می‌دهد. این ناحیه دارای منابع معدنی غنی‌است و در **پیلسن**[3] بزرگترین کارخانهٔ مهمات‌سازی **اروپای مرکزی** قرار دارد. بیشتر رهبران سیاسی **سودتنلند** تا پس از ماجراجویی **نازی‌ها** در ۱۹۳۳، تمایل داشتند که جزو **چکسلواکی** باقی بمانند. در ۱۹۳۵، **حزب سودت آلمان**[4]، با حمایت مالی **نازی‌ها**، به

---

1. Sudan 2. Sudetenland 3. Pilsen

4. Sudetendeutsche partei

رهبری **کنراد هنلین**[1] تأسیس شد و در انتخابات موفقیت به دست آورد و شروع کرد به فعالیت بر ضد کشور **چکسلواکی**، و پس از اتحاد **آلمان** و **اتریش** در ۱۹۳۸ تقاضاهای خود را افزایش داد. در سپتامبر ۱۹۳۸، بنابر **قرارداد مونیخ** (ر.ک)، ناحیهٔ **سودت** به آلمان واگذار شد و بدین ترتیب **چکسلواکی** خطوط عمدهٔ دفاعی خود را از دست داد. چکسلواکی‌ها در ۱۹۴۵ دوباره اداره ناحیه را به دست گرفتند، تمام سکنهٔ **آلمانی** زبان را بیرون راندند، و **چک** را از دیگر بخش‌های مهم به این‌جا آورده و اسکان دادند.

سودمند باوری[2]. فلسفهٔ **جرمی بنتام** (ر.ک) و پیروان او. این فلسفه براساس اصلی اخلاقی قرار داشت که بنابر آن، مباشرت انسان بایستی در برگیرندهٔ **بزرگترین خوشبختی** برای **بیشترین مردم** باشد. ضمناً، **سودمند باوران** بر دخالت در حقوق خصوصی افسوس می‌خوردند. از این رو، در حالی که از اقدامات دولت در رابطه با تهیدستی یا بهداشت، حمایت می‌کردند، مخالف هرگونه دخالت در سوداگری و بازرگانی بودند. **سودمندباوری** در دورهٔ ۱۸۳۰ـ۵۰ از تأثیر فوق العاده‌ای برخوردار بود.

سوریه[3]. تا پایان **جنگ جهانی اول**، بخشی از **امپراتوری ترک‌ها** محسوب می‌شد. **فرانسه** سال‌های زیادی، به ویژه در ۱۷۹۸ـ۹ در دوران **بناپارت**، جاه‌طلبی‌های زیادی در **سوریه** از خود نشان داده بود. از اکتبر ۱۹۱۸ تا ژوئیه ۱۹۲۰ بر سر اداره **سوریه**، میان **اعراب** به رهبری **امیر فیصل** (بعداً حاکم **عراق** شد، ر.ک) و **فرانسوی‌ها** که معتقد بودند سوریه بنا بر **قرارداد سایکس ـ پیکو** (ر.ک) در حوزه نفوذ آنها قرار گرفته، منازعه وجود داشت. سوریه در آوریل ۱۹۲۰ در تحت قیمومت **فرانسه** قرار گرفت، اما **فرانسوی‌ها** در حفظ نظم با دشواری‌های زیادی روبه‌رو شدند. از ژوئیه ۱۹۲۵ تا ژوئن ۱۹۲۷ سلسله قیام‌هایی از سوی **دروزی‌ها**[4] شکل گرفت که **فرانسه** را دوبار به عقب‌نشینی از پایتخت، **دمشق**، مجبور ساخت، **دمشق** صحنهٔ اصلی نبردهای سنگین بود. در ۱۹۳۶ **دولت جبههٔ ملی** (ر.ک) از **فرانسه** قول گرفت که

1. Konrad Henlein
2. Utilitarianism
3. Syria
4. Druses

در عرض سه سال به آن کشور استقلال دهد و سیاست خود را نسبت به فرانسه تغییر داد اما این قول، از یک سو به دلیل جنگ جهانی اول، و طرز تلقی سرسختانهٔ برخی از رهبران ارتش فرانسه از سوی دیگر، عملی نشد. حامیان ویشی (ر.ک) پس از سقوط فرانسه در ۱۹۴۰، در سوریه بر سر قدرت باقی ماندند. در ژوئیه ۱۹۴۱ سربازان بریتانیا و فرانسه آزاد (ر.ک) به زور راه خود را به داخل سوریه باز کردند و آن کشور را گرفتند، زیرا می‌ترسیدند که آلمانی‌ها پایگاه‌هایی در آن‌جا دایر کنند. در ۱ ژانویه ۱۹۴۴، استقلال سوریه اعلام شد، اما حاکمان نظامی فرانسه هنوز مایل نبوند از موقعیت خود دست بردارند و به همین دلیل در مه و ژوئن ۱۹۴۵ یک بار دیگر میان «فرانسهٔ آزاد» و سوریه‌ای که از طرفداری جدی بریتانیایی‌ها برخوردار بود، در دمشق جنگ درگرفت. سرانجام سربازان بریتانیایی و فرانسوی در آوریل ۱۹۴۶ سوریه را ترک گفتند. در پی اعلام اتحاد سوریه و مصر در «جمهوری عربی متحده» (۱۹۵۷)، سوریه دچار هرج و مرج شد، اما در سپتامبر ۱۹۶۱، سوریه دوباره بر استقلال خود پافشاری کرد.

سوسیال دموکرات‌ها[1]. نامی که به احزاب مارکسیست شماری از کشورهای اروپای مرکزی و شرقی پیش از جنگ جهانی اول اطلاق می‌شد. ظاهراً نخستین آنها، حزب کارگر سوسیال‌دموکرات آلمان[2] بوده که در ۱۸۶۴ ویلهلم لیبکنشت[3] (۱۹۰۰_۱۸۲۶) و اوگوست ببل[4] (۱۹۱۳_۱۸۴۰) درکنگرهٔ تمام گروه‌های سوسیالیست آلمان در ایزناخ آن را تأسیس کردند. این حزب، علی‌رغم تلاش بیسمارک برای جلوگیری از آن، به سرعت گسترش یافت: در ۱۸۷۷، این حزب ۴۹۳۰۰۰، در ۱۸۹۰، ۴۲۷۰۰۰، در ۱۹۱۲، ۴۲۳۹۰۰۰ رأی به دست آورد. ائتلاف احزاب «بورژوا» مانع تحصیل قدرت از سوی حزب مذکور شد.

احزاب سوسیال دموکرات، با الگوی آلمان، در بلژیک (۱۸۸۵)؛ اتریش (از سوی ویکتور آدلر[5] ۱۹۱۸_۱۸۵۲، در ۱۸۸۹ شکل گرفت)؛ مجارستان (۱۸۹۰)؛ بلغارستان (۱۸۹۱)؛ لهستان (۱۸۹۲)؛ رومانی (۱۸۹۳، در ۱۹۰۰ از هم پاشید و در ۱۹۱۰ دوباره شکل گرفت)،

---

1. Social Democrats
2. German Sozialdemokratische Arbeiterpartei
3. Wilhelm Liebknecht
4. August Bebel
5. Viktor Adler

هلند (۱۸۹۴)؛ روسیه (۱۸۹۸)؛ فنلاند (۱۹۰۳)؛ صربستان (۱۹۰۳) تأسیس شد. احزاب سوسیال دموکرات بریتانیا (**حزب کارگر**) و فرانسه (نگاه کنید به ژاوره) در مسیرهای مختلفی پیش رفتند.

در کشورهای اسکاندیناوی، سوسیال دموکراسی به صورت قدرت غالب درآمد. حزب دانمارک در ۱۸۷۸، نروژ در ۱۸۸۷، و سوئد در ۱۸۸۹ شکل گرفت. هر سه حزب با جنبش‌های اتحادیهٔ کارگری در کشور خود روابط نزدیکی داشتند و در الگوی پیش‌رفت، عمدتاً از بریتانیا پیروی می‌کردند تا از **آلمان**. حزب سوئد در ۳۶ـ۱۹۲۴ به یک انقلاب اجتماعی واقعی دست یافت و حزب نروژ برنامه‌ای برای تأمین اجتماعی در میانهٔ ۱۹۳۵ و ۱۹۳۸ تهیه کرد.

نمایندگان احزاب ملی در کنگرهٔ **بین الملل دوم** (ر.ک) گردهم آمدند.

پس از **انقلاب** روسیّه، **مارکسیت‌های** راستین بسیاری از احزاب سوسیال دموکرات را کنار گذاشتند زیرا آن‌ها خواهان زوال تدریجی سرمایه‌داری بودند و نه نابودی آن از طریق انقلاب بنیان‌کن، آن‌چنان که **احزاب کمونیست** (ر.ک) توقع داشتند.

سوسیالیسم بین الملل[1]. **نخستین انجمن بین المللی کارگران مرد** که در ۱۸۶۴ به منظور هماهنگ‌سازی تلاش‌های کارگران برای رسیدن به سوسیالیسم در کشورهای گوناگون، از سوی **مارکس** تشکیل شد. فعالیتهای این **انجمن** به دلیل منازعات میان **مارکسیست‌ها** و **آنارشیست‌ها** دچار آشفتگی شد که در نهایت به جدایی میان **مارکس** و **میخائیل باکونین**[2] رهبر **آنارشیست‌ها** در ۱۸۷۲ منجر گردید. **نخستین بین الملل**، ادارات مرکزی خود را به دلیل جو ظاهراً آرام **نیویورک** به آنجا منتقل کرد که این گردهمایی در ۱۸۷۶ از هم پاشید. **دومین انجمن بین المللی کارگران مرد** در ۱۸۸۹ در **پاریس** شکل گرفت. این **انجمن** برخلاف سلف خود دارای مرکزیت عالی نبود و تا ۱۹۰۰ نتوانست یک دبیرخانهٔ رسمی ایجاد کند. نخستین **کنگره‌های بین الملل دوم** به شدت دچار مباحثاتی بر سر

---

1. International Socialism 2. Mikhail Bakunin

«تجدیدنظرطلبی» (نگاه کنید به کوتسکی)[1] بود و در آمستردام در ۱۹۰۵، شرکت احزاب سوسیالیستی در «ائتلاف‌های بورژواها» را محکوم کرد. اما **بین الملل** در اشتوتگارت (۱۹۰۷) وکپنهاگ (۱۹۱۰) به قطعنامه‌هایی مبتنی بر اقدام مشترک کارگران برای جلوگیری از جنگ دست یافت، احزاب ملی متعدد در ۱۹۱۴ نتوانستند به این دعوت پاسخ دهند، بنابراین، نهضت به شدت دچار ضعف شد. پس از **انقلاب بلشویک**، روسها در مارس ۱۹۱۹ **سومین بین الملل** (کمینترن[2]) را با هدف خدمت آن به انقلاب‌های کمونیستی به وجود آوردند؛ این انجمن در ۱۹۴۳ برای کسب اطمینان متحدان سرمایه‌دار روسیه لغو شد. **دومین بین الملل** در دهۀ ۱۹۲۰ به بهانۀ فقدان احزاب سوسیال دموکرات، تجدید شد و هنوز[3]، به همین شکل، به بقای خود ادامه می‌دهد.

سوگند زمین تنیس[4]. رویدادی برجسته در مراحل نخست انقلاب فرانسه. در ۲۰ ژوئن ۱۷۸۹ نمایندگان **طبقۀ سوم**، به طور غیرمنتظره‌ای دریافتند که محل تجمع آنها در ورسای بسته شده و گمان بردند که این مقدمه‌ای برای انحلال مجلس است، بنابراین در زمین تنیس سلطنتی که راه روباز وسیعی در طرف دیگر کاخ بود، گردهم جمع آمدند. در آنجا، به ریاست **بایلی**[5] سوگند شدید خوردند «گردهمایی را در هر کجا که مقتضی باشد ادامه دهند تا قانون اساسی حکومت را تهیه کنند و آن را بروی شالوده‌های محکمی استوار سازند.» بنابراین، سوگند، دعوی انقلابی قدرت از سوی **طبقات عامه** فرانسه بود. کشمکش‌ها باعث شد که آنها سه روز بعد به نخستین محل تجمع خود بازگردند.

سون یات ـ سن[6] (۱۹۲۵ـ۱۸۶۷). انقلابی چینی. در نزدیکی **ماکائو** به دنیا آمد، پسر یک روستایی بود. او در **هونولولو**[7] تحصیل کرد، به **مسیحیت** گروید، و چند سالی شهروند **آمریکایی** به حساب می‌آمد، در **هنگ کنگ** به عنوان یک دکتر به آموزش پرداخت. او

---

1. Kautsky
2. Comintern
۳. منظور سال ۱۹۶۳ است. (م)
4. Tennis - Court Qath
5. Bailly
6. Sun Yat - Sen
7. Honlulu

ضرورت اتحاد جنبش‌های انقلابی گوناگون بر ضد **منچو** را دریافت و در ۱۸۹۴، «**انجمن رهایی چین**»[1] را تأسیس کرد که تا حدود زیادی به حمایت تبعیدی‌ها متکی بود. در ۱۸۹۷ مأموران کنسولگری **چین** در **لندن** او را ربودند، اما با مداخلهٔ **وزارت خارجه**، آزادش کردند. در ۱۸۹۸، او سه اصل خود را ـ ملی‌گرایی، دموکراسی، و سوسیالیسم ـ اعلام کرد که این سه، اصل اساسی «**انجمن اتحاد مشترک**»[2] (۱۹۰۵) او و سپس **کومین‌تانگ** (ر.ک) را تشکیل داد. **انقلاب چین** (ر.ک) در ۱۹۱۱، توسط او در **ایالات متحده امریکا** شکل گرفت، اما او باشتاب به **چین** بازگشت و در ژانویهٔ ۱۹۱۳ «**رئیس ایالات متحده چین شد**» که مجلس انقلابی در **نانکینگ** آن را تشکیل داده بود، **سون یات ـ سن** که بیهوده به اتحاد حقیقی کشور دل بسته بود، چند ماه بعد از مقام مذکور کناره گرفت. به مخالفت با **یوان شی ـ کای**[3] و گروه او ادامه داد، اما در جنوب **چین** و به ویژه در اطراف **کانتون** پیروان زیادی پیدا کرد. در ۱۹۲۲ کمک‌های **روسیّه** را پذیرفت و در ۱۹۲۴، در یک سلسله سخنرانی اصول خود را چنان تغییر داد که کمونیست‌ها به **کومین تانگ** پیوستند. هنگام مرگ **سون** در مارس ۱۹۲۵، هم جناح ملی گرای پیروان او (به رهبری **چیانگ کای ـ شک**) و هم کمونیست‌ها خود را وارث مسلم او اعلام کردند، بیوهٔ او بعداً معاون رئیس جمهور **چین کمونیست** شد.

سوورف، الکساندر[4] (۱۸۰۰ـ۱۷۲۹). سرباز روسی. در **مسکو** به دنیا آمد. در برابر **سوئدی‌ها**، **پروسی‌ها**، و **ترک‌ها** در جنگ‌های سدهٔ هجدهم شرکت کرد. او ژنرالِ مورد علاقهٔ **کاترین کبیر** بود، اما در نتیجهٔ زیاده‌روی‌های سربازانش در **بسارابی** در ۱۷۹۰ و سرکوب **انقلاب لهستان** در ورشو (۱۷۹۵) ناگزیر به رسوایی تن درداد. او از ۱۷۹۶ تا ۱۷۹۹ دیگر مورد التفات قرار نگرفت، اما به فرماندهی ارتش **روسیّه** در جنگ بر ضد **فرانسه** در شمال **ایتالیا** برگزیده شد. سربازان او در میانهٔ آوریل و اوت ۱۷۹۹ با همکاری یک قشون **اتریشی** **فرانسوی‌ها** را از **میلان** و **تورین** بیرون راندند و در تعاقب از **گذرگاه سنت گتهارد**[5]

---

1. Save China League
2. League of Common Alliance
3. Yuan Shih-Kai
4. Suvorov,Alexander
5. St Gotthard Pass

گذشته تا داخل سوئیس پیش رفتند. روس‌ها در پایان سپتامبر ناچار به ورارلبرگ[1] عقب‌نشینی کردند و سوورف به پترزبورگ فراخوانده شد. اگر چه او در پریشانی مرد، اما فتوحات درخشان او در ایتالیا و سوئیس به صورت افسانه درآمد.

سیاست اقتصادی نوین (ان. ای. پی)[2]. تعدیلی در اعمال کمونیسم در روسیه که در مارس ۱۹۲۱، در پی هرج و مرج در روستاها و شورش در پتروگراد[3] وکرونشتاد[4]، توسط **لنین** انجام گرفت. نپ[5] تجارت داخلی را در برخی موارد آزاد کرد، بازرگانی خصوصی محدود را دوباره برقرار کرد، و بانک‌های دولتی را مجدداً تأسیس کرد. این طرح راکنگرهٔ **حزب بلشویک** در ژانویه ۱۹۲۹ رسماً لغو کرد که به حمایت کامل از نخستین برنامهٔ پنج ساله (ر.ک) منجر گردید.

سیاه دست[6]. نامی است که معمولاً به انجمن مخفی صربستان (**«اتحاد یا مرگ»**)[7] داده شده، این انجمن را بیشتر افسران جوان در مه ۱۹۱۱ در **بلگراد** تشکیل داده بودند و برای متحد ساختن **صرب‌های** امپراتوری‌های **اتریش** و **ترکیّه** با بستگانشان در صربستان خاص، تلاش می‌کرد. سیاه دست در **جنگ‌های بالکان**، نفوذ چشمگیری بر سیاست **صرب‌ها** اعمال کرد اما بر سر ادارهٔ اراضی جدیدی که از **ترک‌ها** گرفته بودند با **دولت صربستان** درگیر شد. رهبر سیاه دست، سرهنگ «آپیس»[8] دیمیترویچ[9]، به گروهی از جوانان بوسنی، شیوه‌های ترور را یاد داد و آن‌ها را به داخل **بوسنی** برگردانید تا وارث تاج و تخت **اتریش** و همسر او در **سارایوو** (ر.ک) را در ۲۸ ژوئن ۱۹۱۴ به قتل رسانیدند. در خلال **جنگ جهانی اول**، **سیاه دست** بار دیگر با **دولت صربستان** از در مخالفت درآمد (این دولت در آن هنگام در تبعید تشکیل شده

---

1. Vorarlberg
2. New Economic Policy (N.E.P) [= نپ]
3. Petrograd
4. Kronstadt
5. N.E.P
6. Black Hand
7. *Ujedinjenje ili Smrt* (Unity or Death)
8. Apis: در فرهنگ‌های انگلیسی به معنی گاو آپیس مقدس مصریان باستان آمده که تجسم خدای ازیریس بوده. معنی دیگری برای آن پیدا نکردم. شاید بتوان گفت، شکل دیگری از Office و به زبان دیگری غیر از انگلیسی بوده که در آن صورت می‌توان «سرهنگ ستاد» تلقی کرد م.
9. Dimitrievič

بود)، دولت صربستان، دیمیترویچ و مشاوران اصلی او را دستگیر کرد و آن‌ها را به توطئه برای کشتن ولیعهد صرب متهم کرد. پس از محاکمهٔ کاملاً بی‌قاعده در سالونیک (ژوئن ۱۹۱۷)، دیمیترویچ و دو تن دیگر از سیاه دست‌ها تیرباران شدند و انجمن آنها از هم پاشید. در ۱۹۳۵، حکم دادگاه سالونیک از سوی دیوان عالی صربستان نقض شد. و مسئولان کمونیست یوگسلاوی برای اعادهٔ حیثیت سیاه دست‌ها اقدام کردند.

سیاه و خرمایی[1]. دولت بریتانیا در خلال گردن‌کشی‌های ایرلند تصمیم گرفت سربازان بیشتری برای نیروی انتظامی سلطنتی ایرلند[2] آماده کند. به دلیل کمبود یونیفورم‌های مرتب، سربازان با بلوزها و شلوارهای خاکی و کلاه‌های سبز تیره، تقریباً سیاه، بیرون می‌رفتند. این وضع باعث شد تا آن‌ها را «سیاه و خرمایی» (نوعی سگ اهلی تربیت شدهٔ ایرلندی) بنامند. «سیاه و خرمایی»ها در جلوگیری از ناآرامی‌های ملی در ایرلند از مارس ۱۹۲۰ تا تأسیس حکومت ایالتیِ دولت آزاد ایرلند[3] (ر.ک) در ژانویه ۱۹۲۰، نقش فعالی داشتند. فعالیت‌های تروریستی، «سیاه و خرمایی»ها را به انتقام‌جویی واداشت. جدی‌ترین این انتقام‌جویی‌ها در بالبریگان[4]، نزدیک دوبلین در سپتامبر ۱۹۲۰ (هنگامی به وقوع پیوست که خانه‌ها، امکنهٔ عمومی، و یک کارخانه تخریب شد و دو ایرلندی کشته شدند) و پس از آن در دسامبر، در کرک[5] خیابان اصلی به آتش کشیده شد و شهرداری و کتابخانهٔ شهر ویران گردید. این اعمال نافرمانبردارانه، اعتراضات زیادی را در بریتانیا و مطبوعات وابسته به لیبرال‌ها، و در ایالات متحدهٔ امریکا به دنبال داشت.

سیخت، هانس فن[6] (۱۹۳۶ـ۱۸۶۶). عضو گروه برجسته‌ای از افسران جوان ستاد آلمان در آغاز سدهٔ بیستم که دارای درک بالای سیاسی و سودمندی بیشتر نسبت به اکثریت همکاران خود بود. او به عنوان رئیس ستاد مکنزن در جبههٔ شرق، در گرلیس[7] به خطوط دشمن نفوذ

---

1. Black and Tans
2. Royal Irish constabulary
3. Irish Free state
4. Balbriggan
5. Cork
6. Seeckt,Hans Von
7. Gorlice

کرد (مه ۱۹۱۵). بعدها در بالکان و، در پایان جنگ، در ترکیّه خدمت کرد. از ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۶ مسئول بازسازی محرمانهٔ ارتش آلمان و کشتی رانی در مناطقی بود که معاهدهٔ ورسای ورود کشتی‌های آلمانی را به آنجا ممنوع کرده بود، این اقدام تحت پوشش تجارت و با تدارکات روسیه شوروی انجام می‌گرفت. در داخل کشور، ارتش را معمولاً برابر دردسازان کمونیست و نازی، بی‌طرف نگاه می‌داشت. در خلال این سال‌هایی که فرماندهٔ کل ارتش (رایشوهر)[1] بود، نیرومندترین شخص در آلمان به حساب می‌آمد، اما خصومت شدید رئیس جمهور هیندنبورگ در اکتبر ۱۹۲۶ او را مجبور به کناره‌گیری کرد. پس از به قدرت رسیدن هیتلر، برنامه‌های دراز مدت سیخت ارتش (ظاهراً) ۱۰۰۰۰۰ نفری را به سربازان وظیفه‌ای تبدیل کرد که به پیروزی‌های ۱۹۴۰ دست یافتند.

سیس، امانوئل ژوزف[2] («آبه سی‌یس[3]»؛ ۱۸۳۶ــ ۱۷۴۸). در فرژو[4] به دنیا آمد. سی‌یس روشنفکر ذاتی بود که بدون استعداد واقعی، کشیش شد. وجدانش هرگز به او اجازه نمی‌داد به موعظه بپردازد یا به اعترافات گوش دهد. او در مقام معاون اسقفِ ترگیه[5] با روستائیان فقرزدهٔ بریتانی[6] همدردی پیدا کرد. در زمستان ۹ــ۱۷۸۸، با اقامت در پاریس باآزمون حقیقی برگزیدگان[7]، از آن مهم‌تر با طبقهٔ سوم چیست؟[8] در میان اصلاح طلبان جوان پیروانی یافت ـ اثر اخیر با ۲۰۰۰۰ کلام بیانیه‌ای، توصیه می‌کرد که طبقهٔ سوم به عنوان نیروی مختار پارلمانی شناخته شود تا قانونی برای تعریف حقوق حکومتی تهیه کند. سی‌یس بیش از هر کس دیگر «مرد ۱۷۸۹» بود و به پیشنهاد او بود که طبقهٔ سوم، عنوان مجمع ملی در ۱۷ ژوئن را برگزید. اگر چه او در کمیته‌ای وارد شد که فرانسه را به شعباتی تقسیم کرده بود، اما به تدریج از زندگانی عمومی کناره گرفت، در مارس ۱۷۹۱، سراسقفی پاریس را نپذیرفت. در سن پیری از او پرسیدند در ایام ترور چه کرده است، پاسخ داد زنده‌مانده‌ام. پس از خدمت به عنوان مأمور سیاسی در برلین، در ۱۷۹۸ به هیئت مدیره پیوست و سال بعد به

---

1. (Reichwehr)
2. Sieyes,Emmanuel Joseph
3. Abbe Sieyes [(م).آبه سیه]
4. Frejus
5. Treguier
6. Berittany
7. Essai sur les priviléges
8. Qu'est-ce que le Tiers État?

بناپارت کمک کرد تا قدرت را قبضه کند (برومر، ر.ک). این سی‌یس بود که نظام کنسولی را طرح کرد، اگر چه بناپارت اندیشه‌های او را چنان تعدیل کرد که سی‌یس نتوانست در خدمت او بماند. در امپراتوری به مقام کنت دست یافت. سال‌های ۳۰-۱۸۱۴ در بلژیک در تبعید سپری کرد و پس از بازگشت به پاریس در پادشاهی ژوئیه درگذشت.

سیلان[۱]. جزیره‌ای در اقیانوس هند، در سدهٔ شانزدهم **پرتغالی‌ها** آن را آباد کردند، اما در قرن هفدهم **هلندی‌ها** بر آن دست یافتند. در ۱۷۹۶ نیروی **بریتانیایی** از سوی **کمپانی هند شرقی** عازم سیلان شد و پایگاه‌های **هلندی‌ها** را پیرامون قلعه تصرف کرد. **هلندی‌ها** برطبق **معاهدهٔ آمین** (۱۸۰۲) رسماً متصرفات خود را تسلیم کردند. امور داخلی جزیره در دست **شاه کاندی**[۲] باقی ماند و این شخص به دیکتاتوری ستمگر شهرت داشت. در سال ۱۸۱۴، انقلابی بر ضد شاه به وقوع پیوست و حاکم بریتانیایی، **سرجان براونریگ**[۳] به سربازان بریتانیایی اجازه داد به **کاندی** حمله کنند (۱۸۱۵)، و فرمانروایی تمام جزیره به دست **بریتانیایی‌ها** افتاد. از ۱۸۱۵ تا ۱۹۴۷ سیلان در ردیف **مستعمرات بریتانیا** قرار داشت و اقتصاد آن متکی به چای و لاستیک بود. تا پیش از دورهٔ اصلاحات در ۲۴-۱۹۱۸ تمام نمایندگان **سینهالی**[۴] و **تامیل**[۵] در شورای قانونگزاری پذیرفته نشده بودند، اگر چه مشاوره با خاندان حکومتگر **سینهالی** به صورت سنت درآمده بود. سیلان با **قانون استقلال سیلان در ۱۹۴۷** به عنوان دومینیون به کشورهای **مشترک المنافع** پیوست.

---

۱. Ceylon یا سریلانکا یا سراندیب. در سدهٔ چهارم هجری قمری (دهم میلادی)، این سرزمین حکومتی نداشته و بدون فرمانروایی مشخص، اداره می‌شده است (نگاه کنید به حدود العالم من المشرق الی المغرب، ص ۶۳) م.

2. King of Kandy 3. Sir John Brownrigg 4. Sinhalese

5. Tamils

ش

شارل، امپراتور اتریش و پادشاه مجارستان (متولد ۱۸۸۷، سلطنت ۱۸ـ۱۹۱۶، فوت ۱۹۲۲). پس از قتل عمومی خود، فرانسوا فردیناند، در ۱۹۱۴، وارث تاج و تخت اتریش شد و در نوامبر ۱۹۱۶ در اوج جنگ جای پدربزرگش، فرانسوا ژوزف را گرفت. شارل نگران اصلاح ساختار قانونی قلمرو خود و تأمین صلحی جداگانه بود. او به واسطهٔ شاهزادهٔ سیکستِ[1] بوربن ـ پارما، برادر همسرش (امپراتوریس زیتا) با بریتانیایی‌ها و فرانسوی‌ها تماس پیدا کرد و زمینه‌ها برای ایجاد صلح فراهم آمد. آلمانی‌ها پس از آگاهی از این مذاکرات، بر شدت کنترل متحد اتریشی خود افزودند. امید او به اصلاحات داخلی، به دلیل شرایط جنگی، تحقق نیافت و او نتوانست از فروپاشی امپراتوری در ۱۹۱۸ جلوگیری کند. از کناره‌گیری خودداری کرد اما به زندگی خصوصی در سوئیس راضی شد. در ۱۹۲۱ برای دومین بار مخفیانه به مجارستان بازگشت و تلاش کرد که تاج و تخت خود را دوباره به دست آورد، اما به دلیل دشمنی قدرت‌های «اتفاق صغیر» و هورتی[2] نایب‌السلطنهٔ مجاری (ر.ک) مجبور به بازگشت شد. شارل در آوریل ۱۹۲۲ در مادرا[3] در تبعید جان داد، پسر بزرگ او آرشیدوک اتو[4] (متولد ۱۹۱۲)، مدعی عناوین اوست.

---

1. Sixte
2. Horthy
3. Madeira در شمال مجمع الجزایر کاناری قرار دارد (جغرافیای کامل جهان، ص ۲۳۷) م.
4. Archduke Otto

شارل دهم (۱۷۵۷ـ۱۸۳۶)، پادشاه فرانسه از ۱۸۲۴ تا ۱۸۳۰). نوهٔ **لویی پانزدهم** و برادر **لویی شانزدهم** و **لویی هجدهم** (شارل جانشین **لویی هجدهم** شد). او به عنوان **کنت دارتوا**[1]، به دلیل زندگانی توأم با هرزگی در کاخ ورسای و سیاست‌های مرتجعانه، رسوای عام و خاص بود. در ۱۷۸۹ از فرانسه گریخت و به ادینبورگ پناه برد. پس از بازگشت به فرانسه در ۱۸۱۴، رهبری سلطنت طلبان افراطی را به‌عهده گرفت. به عنوان پادشاه با گروه کشیش‌ها پیوند نزدیکی داشت و اعمال مجازات وحشیانه در رابطه با رفتارهای غیرمذهبی را مجاز ساخته بود. پی در پی، ارواح دیدگاه‌های سیاسی را آزرده کرد، افسران بناپارت گرای ارتش را پاک‌سازی نمود، به امیگره‌های[2] سابق غرامت داد، و از اصلاحات سیاسی جلوگیری کرد. با کمک وزیر خود، ژول **پلیناک**[3] مجموعه‌ای از مصوبات بازدارنده (**«چهار فرمان سن کلود**[4]**»**) را صادر کرد که موجبات **انقلاب ژوئیه ۱۸۳۰** فراهم شد. شارل یک بار دیگر از **کانال** [مانش] به **ادینبورگ** گریخت، اما شش سال بعد به هنگام دیداری از **اتریش** درگذشت.

شارن‌هورست، گرهارد یوهان فن[5] (۱۷۵۵ـ۱۸۱۳). سرباز پروسی. نزدیک **هانور** به دنیا آمد. در ۵ـ۱۷۹۳ در ارتش **هانور**، پیش از پیوستن به خدمت **پروس** در ۱۸۰۱، خدمت می‌کرد. او بی‌درنگ به منظور تعلیم سربازان جدید انتخاب شد، اگرچه در عملیات ۷ـ۱۸۰۶ جنگید و زخمی شد. پس از **معاهدهٔ صلح تریست** (ر.ک) در ژوئیه ۱۸۰۷ مجدداً مأمور سازمان دادن به ارتش **پروس** شد که شمار آن به ۴۲۰۰۰ محدود گشته بود. روابط جدیدی میان افسران و سربازان به وجود آورد و با ابداع نام نویسی کوتاه مدت، شیوه‌های آموزشی را بهبود بخشید. **بلوخر** (ر.ک) با ارتش او در ۱۵ـ۱۸۱۳ به پیروزی دست یافت. **شارن‌هورست** در ۱۸۱۳ در اثر زخم‌هایی که در مه ۱۸۱۳ در **سیلزی** برداشته بود، درگذشت.

شرمن، ویلیام تی[6] (۱۸۲۰ـ۹۱). سرباز آمریکایی. در **اهایو** به دنیا آمد، از ۱۸۴۰ تا ۱۸۵۵ در ارتش خدمت کرد. با شروع **جنگ داخلی** دوباره به ارتش فراخوانده شد و به سرعت

---

1. Comte d'Artois
2. émigrés
3. Jules Polignac
4. Jules Polignac
5. Scharnhorst,Gerhard Johann von
6. Sherman,William T.

ترقی کرد، و در واقع معاون **گرانت** (ر.ک) شد. مشهورترین عملیات او، تهاجم به **جرجیا** در تابستان ۱۸۶۴ بود که در نوامبر و دسامبر، سیصد مایل «راه پیمایی به‌سوی دریا» را در پی داشت و باعث شکاف در مسیر **جنوب** شد. سربازان **شرمن** به غارت و ویرانگری تشویق شدند؛ آنها آثار ویرانی از خود بر جای گذاشتند. **شرمن** در ۲۶ آوریل ۱۸۶۵ تسلیم آخرین سربازان **کنفدراسیون** را پذیرفت. از ۱۸۶۹ تا ۱۸۸۴ **فرمانده کل ارتش ایالات متحده** بود.

شفتسبوری، لرد[1] (آنتونی اشلی کوپر[2]، ۸۵ ـ ۱۸۰۱؛ در ۱۸۵۱ هفتمین ارل شد). در هارو و **کریست چرچ** تحصیل کرد. او به عنوان **لرد اشلی** در ۱۸۲۶ از وودستوک[3] در مقام یک **توری**، **نماینده پارلمان** شد و در ۱۸۲۸ و ۱۸۳۴ مناصب کوچکی به‌عهده گرفت. او با وجود مخالفت با اصلاحات پارلمان و به عنوان توری کهنه‌کار، قهرمان تمام اقدامات مربوط به بهبود شرایط کارخانه‌ها و پیش‌رفت، در کنار دیگر لوایح، **قوانین کارخانه** (ر.ک) در ۱۸۳۳، ۱۸۴۴، ۱۸۵۰ و **قانون معادن** در ۱۸۴۲ بود. همچنین در بیشتر کارهای انسان دوستانهٔ فراپارلمانی شرکت می‌کرد. پیرو کلیسای انجیلی بود و به جوامع انجیلی در داخل و ماوراء بحار علاقه داشت.

شلسویگ ـ هلشتاین[4]. ناحیه‌ای شامل بخش جنوبی شبه جزیره ژوتلند، مرتبط با **دانمارک** و **پروس**. **آلمانی‌ها** از سده‌های میانه با پادشاه دانمارک به عنوان **دوک** متحد شده بودند. به هر حال، **هلشتاین** تقریباً به طور کلی، و بخشی از **شلسویگ** نیز به **آلمان** تعلق داشت. **هلشتاین** در ۱۸۱۵ یکی از **کنفدراسیون‌های آلمان** شد. در ۱۸۴۸ **جنبش ملی گرایای دانمارکی** تصمیم گرفت **دوک نشین‌ها** را به دارایی **دانمارک** ضمیمه کند، **دوک نشین‌ها** مقاومت کردند، و سربازان **پروسی** به حمایت از آنها برخاستند. در ۱۸۵۲ سازشی حاصل شد، اما **دانمارکی‌ها** همچنان درصدد الحاق **دوک نشین‌ها** بودند. در ۱۸۶۳، **پادشاه دانمارک فردریک هفتم** درگذشت؛ و یکی از اعضای خاندان او، **کریستیان نهم** به سلطنت رسید که

---

1. Shaftesbury
2. Anthony Ashley Cooper
3. Woodstochk
4. Schleswig - Holstein

ادعای او به عنوان دوکِ دوک نشین‌های شلسویگ ـ هلشتاین مورد منازعه بود (زیرا قانون سالیک او را تأیید می‌کرد اما از نظر مدعی بودن زنان مورد تأیید نبود). ایالات آلمانی اظهار می‌کردند که حاکم بر حق دوک نشین‌ها، دوکِ اوگوشتنبورگ [1] است، و پروس (تحت رهبری بیسمارک، ر.ک) و اتریش از مورد آلمان دفاع می‌کردند. در جنگ مختصری در تابستان ۱۸۶۴ دانمارکی‌ها شکست خوردند و شلسویگ ـ هلشتاین به ایالات آلمان واگذار شد. در کنوانسیون گاشتاین [2] در ۱۸۶۵، ادارهٔ هلشتاین به اتریش و ادارهٔ شلسویگ به پروس واگذار گردید. اظهار نارضایتی ضد پروسی‌ها در هلشتاین، دستاویز بیسمارک برای جنگ با اتریشی‌ها در ۱۸۶۶ قرار گرفت. بر طبق معاهدهٔ پراگ در اوت ۱۸۶۶ شلسویگ ـ هلشتاین تحت حکومت پروس درآمد. معاهدهٔ ورسای در ۱۹۱۹ مقرر داشت که در شمال شلسویگ که بیشتر سکنهٔ آن دانمارکی بودند، به آراء عمومی مراجعه شود که در نتیجه، ناحیهٔ شمال فلنشبورگ فژورد [3]، در ژوئیه ۱۹۲۰، به دانمارک پیوست و بقیه شلسویگ ـ هلشتاین در دست آلمان باقی ماند.

شوارتزنبرگ، پرنس فلیکس [4] (۵۲ـ۱۸۰۰). دولتمرد اتریشی. عضوی از خانوادهٔ بزرگ اشراف. او در بخش اخیر دورهٔ مترنیخ، به عنوان دیپلمات، در ایالات سفلی ایتالیا خدمت کرد و در بهار ۱۸۴۸ در لمباردی به عنوان مشاور سیاسی، به گروه رادتزکی پیوست. رادتزکی (ر.ک) شوارتزنبرگ را به وین فرستاد و او عمدتاً به واسطهٔ نفوذ فرماندهان نظامی، در ۲۱ نوامبر ۱۸۴۸، به صدر اعظمی رسید. مبتکر استعفای امپراتور فردیناند و جلوس برادرزادهٔ ۱۸ سالهٔ او فرانسوا ژوزف (ر.ک) بود. شوارتزنبرگ از سیاستی سخت پیروی می‌کرد، از سازش با سرکشان مجارستانی سرباز زد و، در مارس ۱۸۴۹ با تصویب قانون، حکومت شدیداً متمرکز به وجود آورد و نمایندگی دولت و مسئولیت وزارت را به عهده گرفت، هر چند که امپراتور، «موقتاً» از طریق مصوبات به حکومت می‌پرداخت. این نهادها هرگز موجودیت نیافت، زیرا شوارتزنبرگ که اداره امور را از وین در دست گرفته بود، به یکباره از تمام

---

1. Augustenburg
2. Gastein
3. Flensburge Fjord
4. Schwarzenberg

امتیازات محروم شد (۳۱ دسامبر ۱۸۵۱). خود شوارتزنبرگ متوجه امور خارجه شد و در نوامبر ۱۸۵۰، رهبری پروسی‌های اتریشی در آلمان، رسماً زمینهٔ کناره‌گیری او را فراهم کرد. او هنوز از مقام خود کنار نرفته بود که در آوریل ۱۸۵۲ به مرگ ناگهانی درگذشت.

شورش تایپینگ[1]. جنبش مذهبی عرفانی و ناآرامی روستایی در چین، در ۶۴ ـ ۱۸۵۰. شورشی‌ها در **کوانگشی**[2] بیشترین قدرت را داشتند. از ۱۸۵۳ تا ۱۸۶۴، **نانکینگ** مرکز شورشی‌ها بود. این شورش را **هونگ هسیو ـ چوان**[3] و **یانگ هسیو ـ چینگ**[4] رهبری می‌کردند. با وجودی که هونگ، به عنوان عنصر به شدت مذهبی، اعلام داشت که درصدد تأسیس «**مملکت آسمانی صلح بزرگ**»[5] است، اما نتوانست از قلمرو خود حمایت کند یا نظامی مدیریتی به‌وجود آورد. نظام **تایپینگ** تنها به دلیل هرج و مرج در دیگر بخش‌های **چین** توانست تا این حد دوام بیاورد، بیشتر این بخش‌ها در دست رهبران راهزنان بود که به اندیشه‌های **هونگ** اعتقادی نداشتند. جنبش تایپینگ، سلسلهٔ [منچو] را به شدت ضعیف کرد و نشان داد که **امپراتوری** نیاز مبرمی به یک نظام دولتی منظم و کاهش بار سنگین مالیات از روی دوش روستاییان فقیر دارد. سرانجام، شورش با کمک افسران بیگانه، به ویژه **ژنرال گوردن** (ر.ک) سرکوب شد. بعدها **تسنگ کو ـ فان**[6] و **لی هونگ ـ چانگ**[7] شماری اصلاحات اساسی انجام دادند، اما اقدامات آن‌ها خیلی کمتر از آن بود که صورت مسئله نشان می‌داد.

شورش مونیخ[8]. تلاش ناموفق **هیتلر** برای سرنگونی **دولت ایالتی باواریا** در ۹ ـ ۸ نوامبر ۱۹۲۳، به عنوان مقدمه‌ای برای راه‌پیمایی به سوی برلین و تأسیس نظام **نازی** در **آلمان**. اگر چه ژنرال **لودندرف** (ر.ک) از **هیتلر** حمایت می‌کرد، اما برنامهٔ شورش درست انجام نیافته بود و پس از آنکه پلیس **باواریا** بر روی تظاهرات نازی‌ها آتش گشود و تقریباً دو هزار نیرو، شانزده تن از حامیان **هیتلر** را کشتند، شورش از هم پاشید. در نهایت، **هیتلر** به اتهام خیانت محاکمه و به پنج سال «زندان» محکوم شد؛ **لودندرف** تبرئه گردید. شانزده قربانی، شهدای بزرگ جنبش **نازی** شناخته شدند.

---

1. Taiping Rebellion
2. Kwangsi
3. Hung Hsiu-chuan
4. Yang Hsiu-ching
5. The Heavenly Kingdom of Great peace
6. Tseng Kuo-fan
7. Li Hung - chang
8. Munich Putsch

شورش نور[1] (مه ۱۷۹۷). غذای بد، خدمات پزشکی ناچیز، ندادن مرخصی برای رفتن به ساحل و پرداخت حقوق غیرثابت، **ناوگان کانال**[2] را در آوریل ۱۷۹۷ به خودداری از کشیدن لنگرها در **اسپیتهید**[3] واداشت و کشتی‌ها در دریا باقی ماندند. **دولت** پس از چند روز، دستمزدها را افزایش داد و از سوی دربار اعلام عفو شد. این تساهل، به مخالفان در **ناوگان دریای شمال** در نور[4]، جرئت داد و آن‌ها در ماه بعد سر به شورش برداشتند. شورشیان **نور** نه تنها خواهان بهبود کیفیت خدمات، بلکه خواستار تغییرات سیاسی اساسی نیز بودند، اما این خواسته‌ها به درستی تعریف نشده بود. اختلافات میان دادخواهان جامعه و جاه‌طلبان سیاسی به دولت فرصت داد تا شورش را سرکوب کند و **ریچارد پارکر**[5] رهبر آن را به دار آویزد. تنها چهار ماه پس از شورش، همان ناوگان، به فرماندهی **دریاسالار دانکن**[6] (۱۸۰۴ـ۱۷۱۱) در نبرد بر ضد **هلندی‌ها** در **کمپرداون**[7] به پیروزی قاطعی دست یافت.

شورش وانده[8]. وانده ناحیه‌ای مستحکم در غرب **فرانسه** است که در میان بندر **لاروشل**[9] و دهانهٔ رودخانه **لوار**[10] قرار دارد و در دوران **انقلاب**، مرکز مقاومت **جمهوری فرانسه** به حساب می‌آمد. این ناحیه از نظر اقتصادی عقب افتاده بود و روحانیون بر روستایی‌ها حکومت می‌کردند. شورش عمده از مارس تا اکتبر ۱۷۹۳ به طول انجامید و **ژاک کاتلینو**[11] رهبری آن را به‌عهده گرفت. **ژاکوبن‌ها** در وانده به انتقام‌جویی بی‌رحمانه‌ای روی آوردند، اما نارضایتی به‌سان آتش زیرخاکستر باقی ماند و در تابستان ۱۷۹۵ شعله‌های قیام دیگری زبانه کشید. این شورش دوم (که گروه‌های شورشی آن به **شوان‌ها**[12] معروف شده‌اند) از کمک‌های سلطنت طلبان که قاچاقی از **بریتانیا** می‌آمد، برخوردار بودند. **لاوانده** تا ۱۸۰۰ کاملاً آرام نشد تا این که **بناپارت** به عنوان **کنسول اول**، لشکری نیرومند به منطقه اعزام کرد، و در همان حال پیشنهادات سخاوتمندانه‌ای به رهبران کلیسای سلطنت طلبان ارائه داد.

---

1. Nore Mutiny
2. Chnnel Fleet [منظور کانال مانش است م].
3. Spithead
۴. رودخانه‌ای در جنوب ایرلند. (جغرافیای کامل جهان، ص ۶۷۶ـم.)
5. Richard Parker
6. Duncan
7. Camperdown
8. Venean Revolt
9. La Rochelle
10. Loire
11. Jacques Cathelineau
12. Chouans

شورش هند[1] (۱۷۵۷ـ۸). در اصل شورش ارتش **بنگال**، که در پی تظلمات برخی ایالات، به ویژه **اوذ**[2] به جنگ داخلی تبدیل شد. علل شورش عبارت بود از: (۱) رنجش از اصلاحات در نهادهای باستانی **هند** از سوی **دالهوسیه** (ر.ک) در مقام وزیر مختار از ۵۶ـ۱۸۴۷؛ (۲) ترس از اجبار به **تغییر مذهب** به **مسیحیت**؛ (۳) صدور فرمان چرب کردن پوکه‌های فشنگ با چربی گاو که باعث آزار **هندوها**، یا چربی خوک که موجب رنجش **مسلمانان** می‌شد. (مسئولین تلاش کرده بودند قبل از بروز یک شورش واقعی، چاره‌ای برای این تظلمات پیدا کنند.) شورش در ۱۰ مه ۱۸۵۷ در **میروت**[3] آغاز شد و شورشی‌ها در سه فوج از این‌جا به سوی **دهلی** حرکت کردند، پس از تصرف شهر، **امپراتور** سالخوردهٔ مغول، **بهادر شاه دوم** (۱۸۶۲ـ۱۷۷۵) را رهبر خود نامیدند. شورش در تابستان ۱۸۵۷ به درهٔ **گنگ**، **اوذ**، **روحیل خاند**[4] و **هند مرکزی** کشیده شد. رابطهٔ سربازان بریتانیایی و خانواده‌های آن‌ها در **کانپور**[5] و **لکنو**[6] قطع شد. در اواخر ژوئن یک قشون ۴۰۰۰ نفری بریتانیا، آب‌ریزی را در مقابل دهلی تصرف کردند اما تا سپتامبر نتوانستند شهر را دوباره بگیرند. در **کانپور**، **بریتانیایی‌ها** خود را به **ناناصاحب**[7] تسلیم کردند (۲۶ ژوئن) که او به قول خود وفا نکرد و اسرا را به قتل رسانید. **ژنرال هاولوک**[8] در پاییز با جنگ و گریز به **کانپور** و **محل اقامت والی انگلیس در لکنو** بازگشت. **سرکالین کمبل**[9] در خلال زمستان، شورشی‌ها را به عقب راند و سرهاگ رز[10] در بهار ۱۸۵۸ دوباره **هند مرکزی** را گرفت. در ۸ ژوئیه ۱۸۵۸ متارکهٔ جنگ به عمل آمد. در اوت ۱۸۵۸، **دولت**، **قانون هند** (ر.ک) را اعلام کرد و ادارهٔ هند را از **کمپانی هند شرقی** به **دولت پادشاهی** منتقل کرد. شورش در هر دو طرف به افراط انجامید و خشمی ایجاد کرد که از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شد.

شهدای تلپودل[11]. این نام به شش کارگر کشاورزی داده شد که رهبری آنها را **جرج لاولس**[12] به عهده داشت و، در ۱۸۳۴ به دلیل تشکیل شاخه‌ای از **اتحادیهٔ کارگری** در **تلپودل** نزدیک

---

1. Indian Mutiny
2. Oudh
3. Meerut
4. Rohilkhand
5. Cawnpore
6. Luchnow
7. Nana Sahib
8. Haveloch
9. Sir Colin Campbell
10. Sir Hugh Rose
11. Tolpudle Martyrs
12. George Loveless

درچستر[1] (درست)[2] تحت تعقیب قرار گرفتند و به هفت سال تبعید محکوم شدند زیرا آن‌ها بر ضد قانونِ ۱۷۹۷ با **اتحادیه** هم قسم شده بودند. این مردان، همه دارای شخصیت بالایی بودند، اما هیئت منصفه کشاورزان محلی، با کینه‌جویی آن‌ها را محاکمه کردند. این محکومیت در سرتاسر کشور موجب تظاهرات شد. **نخست وزیر**، **ملبورن** از دریافت عرض حال با یک چهارم میلیون امضاء در اعتراض به این امر، خودداری کرد. کارگران محکوم، در **نیوساوت ویلز** یا **تاسمانی**[3] به سر بردند تا افکار عامه زمینهٔ بازگشت آن‌ها به **انگلستان** را در ۱۹۳۶ فراهم آورد. این رویداد بیان‌کنندهٔ دشمنی شدید **محافظه‌کاران** است که **قانون اصلاح پارلمان** را بر ضد نخستین جنبش اتحادیه کارگری را تصویب کرده بودند.

شین فین[4] («**تنها خودمان**»). حزب جمهوری خواه ایرلند. **آرتور گریفیث**[5] (۱۸۷۲ـ۱۹۲۲) در ۱۹۰۲ به منظور ایجاد موقعیتی جدید برای **ایرلند** (در اصل با الگوی **داک**[6] در **مجارستان**) آن را تأسیس کرد. این نهضت تا ۱۹۱۴ و آشفتگی ایرلند، نتوانست نفوذی به دست بیاورد، تا این که هجوم آتشین کارگران **دوبلین** به رهبری **جیمز کانولی**[7] که **گریفیث** را از رهبری کنار گذاشته بود، شکل گرفت. «**قیام بی‌نتیجهٔ**» **ایستر** (ر.ک) در ۱۹۱۶، **شین فین** را به سوی شهیدشناسی سوق داد. از اکتبر ۱۹۱۷ **دووالر** (ر.ک) رهبری شین فین را عهده گرفت و در ۲۰ـ۱۹۱۹ با اولیای امور **بریتانیایی** به جنگ پرداخت. در ۱۹۲۲ شکاف میان نهضت، به فروپاشی واقعی آن منجر شد، **گریفیث** تأسیس **ایالت آزادایرلند** را پذیرفت، **دووالرا** درصدد تشکیل **ارتش جمهوری‌خواه** تازه برآمد و در نهایت مدعی شد که به رسم قدیمی، در حزب خود به **فیانافایل**[8] وفادار خواهد بود.

---

1. Dorchester
2. Dorset
3. Tasmania
4. Sinn Fein
5. Arthur Griffith
6. Deak
7. James Connolly
8. Fianna Fail

ص

صربستان[1]. ایالتی در بالکان، مرکزش بلگراد[2]. اگر چه در دوره‌ای طولانی از سده‌های میانه، **امپراتوری صرب** در آن‌جا حکومت داشت، اما **ترک‌ها** این امپراتوری را در جنگ **کوزوو**[3] (۱۳۸۹) سرنگون کردند و ملی‌گرایی صرب تا شورش کارا ژرژ پترویچ («جرج سیاه»)[4] ۱۳ـ۱۸۰۴، خاموش باقی ماند. کاراژرژ ناچار به تبعید رفت و سرانجام به دست میلوش ابرنویچ[5] (امیر صرب ۳۹ـ۱۸۱۷ و ۶۰ـ۱۸۵۹) که رهبر صرب‌ها و رقیب او بود، کشته شد. ترک‌ها در ۱۸۳۰ خودمختاری صرب‌ها را پذیرفتند و در ۱۸۷۸ به آن‌ها استقلال کامل دادند. خصومت میان خاندان کاراژرژویچ و ابرنویچ، امور سیاسی صربستان را تحت الشعاع قرار داد و به کشته شدن شاه الکساندر، آخرین ابرنویچ در ژوئن ۱۹۰۳ منتهی شد. پترکاراژرژویچ (نوهٔ «جرج سیاه») بعد از آن به پادشاهی انتخاب شد و تا ۱۹۲۱ علی‌رغم آن که پسرش الکساندر (ر.ک) را در ۱۹۱۴ به نیابت برگزیده بود، به پادشاهی پرداخت. سیاست صربستان در میانهٔ ۱۹۰۳ و ۱۹۱۴ مبتنی بر «آزادسازی» مردم صرب بود که هنوز در سلطهٔ اتریش ـ مجارستان و ترکیّه قرار داشتند. صربستان در جنگ‌های بالکان (ر.ک) به بیش از دو برابر وسعت خود بالغ شد، اما برخورد با اتریش، بحران سارایوو (ر.ک) را تسریع کرد و به جنگ و اشغال صربستان انجامید. صربستان در دسامبر ۱۹۱۸ به کرواسی و اسلوونی

---

1. Serbia
2. Belgrade
3. Kossovo
4. Karadjordje Petrović (Blach George)[کارا= قرا؛ قره؛ قارا به معنی سیاه ـ م.]
5. Milos Obrenović

پیوست و ضلع سوم مملکتی شد که بعداً (۱۹۲۹) یوگسلاوی (ر.ک) نام گرفت. از ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۵ دولت صرب که دست نشاندهٔ آلمان‌ها بود ادارهٔ امور را در دست داشت و در ۱۹۴۶ صربستان دوباره یکی از بخش‌های سه گانهٔ «**جمهوری‌های خلق**» فدراسیون یوگسلاوی شد.

صهیونیسم[1]. نهضتی برای بازگشت **یهودی‌ها** به **فلسطین**. این نهضت از بازتاب‌های ضد سامی گرمی (ر.ک) در دههٔ ۱۸۸۰ ناشی می‌شد. در واقع، این حرکت به دست **تئودر هرتزل**[2] (۱۸۶۰ـ۱۹۰۴) روزنامه‌نگار **یهودی‌زادهٔ مجارستانی** به‌راه افتاد و با ترغیب او نخستین **کنگرهٔ صهیونیست‌ها** در ۱۸۹۷ در **بازل**[3] تشکیل شد تا «زمینهٔ ایجاد یک کشور ـ یهودی را در **فلسطین** را با پشتوانهٔ قانون عامه فراهم آورد.» تا زمان مرگ **هرتزل**، حرکت مذکور از **وین** هدایت می‌شد، در ۱۹۰۴ مقر مرکزی آن به **کلن** و در ۱۹۱۴ به **برلین** منتقل شد. در **جنگ جهانی اول**، **خائیم وایتسمن** (ر.ک) حمایت **بریتانیا** را برای برخی از اهداف حرکت به دست آورد و زمینهٔ صدور **اعلامیهٔ بالفور** (ر.ک) در ۱۹۱۷ و **قیمومت جامعهٔ ملل** برای **فلسطین** را فراهم آورد. برخی از **یهودی‌های** متجانس، در آغاز با نهضت **صهیونیسم** مخالف بودند، زیرا معتقد بودند که این نهضت، موقعیت آن‌ها را در کشورهایی که در آن‌ها زندگی می‌کنند، تحلیل خواهد برد، اما در میانه جنگ [های جهانی]، تقریباً تمام بخش‌های جوامع **یهودی** به حمایت از آن برخاستند و این روی‌داد به تأسیس دولت **اسرائیل** در ۱۴ مه ۱۹۴۸ منجر شد.

---

1. Zionism

2. Theodor Herzl

۳. همان شهر بال در سوئیس ـم.

ط

طبقهٔ یونکر[1]. نامی برای گروهی از زمینداران پروسی که املاک وسیعی در شرق الب[2] داشتند و این طبقه با مدیران برجستهٔ خود موقعیت پروس را بالا برد و خاستگاه اصلی افسران پروسی و بعدها **آلمان** گردید. آنها در سیاست، تقریباً محافظه‌کار بودند، از علائق کشاورزی خود در برابر هر نوع لیبرالیسم به شدت دفاع می‌کردند. اصطلاح «یونکر» در اصل یونگهر[3] بوده‌ـو به پسران اشراف که در دانشکده‌های نظامی خدمت می‌کرده‌اند، اطلاق می‌شده است. دارایی‌های بسیاری از یونکرها تا حمله روس‌ها در ۱۹۴۵ همچنان باقی بود.

طرح داوس[4]. نامی که معمولاً به گزارشی دربارهٔ مشکلات اقتصادی آلمان اطلاق می‌گردد، این گزارش در آوریل ۱۹۲۴، از سوی کمیته‌ای به ریاست یک آمریکایی به نام **چارلز جی. داوس**[5] منتشر شد. این طرح به منظور تعیین میزان پرداخت‌های سالیانه غرامت‌ها (ر.ک) تجدید سازمان رایش بانک[6]، و اعطای مبلغ کلانی وام خارجی به آلمان، تهیه شد. طرح مذکور، در ۹ـ۱۹۲۴ کمک شایانی به **آلمان** کرد تا بتواند تعهدات خود را انجام رساند.

طرح شلیفن[7]. در دسامبر ۱۹۰۵ ژنرال کنت فن شلیفن (۱۹۱۳ـ۱۸۳۳) رئیس ستاد کل آلمان از ۱۸۹۱، بازنشسته شد. به عنوان آزمون نهایی، طرح عملیات جنگی بر ضد فرانسه

---

1. Junker Class
2. Elbe
3. Jungherr
4. Dawes Plan
5. Charles G.Daves
6. Reichbank
7. Schlieffen Plan

را تهیه کرد. این طرح با جرح و تعدیل‌هایی اساس حمله آلمان در ۱۹۱۴ قرار گرفت. شلیفن معتقد بود که: (۱) جنگ آتی علیه فرانسه و روسیّه، احتمالاً با حمایت بریتانیا خواهد بود؛ (۲) صحنهٔ قطعی جنگ در فرانسه خواهد بود و آلمان باید در مقابل روسیّه حالت تدافعی داشته باشد؛ (۳) در صورت شکست قطعی فرانسه، متحدین او مقاومت چندانی نخواهند کرد؛ (۴) استحکامات فرانسه مقابل آلمان ناچیز است و با یک حملهٔ گاز انبری از طریق هلند و بلژیک و لوکزامبورگ می‌توان آن را دور زد، حتی اگر آلمان مقید به حفظ بی‌طرفی این کشورها باشد. شلیفن به هنگام بازنشستگی، در هر کریسمس، این طرح را با کمک داماد خود بازبینی می‌کرد. جانشین او، مولتکه جوان، به عنوان رئیس ستاد کل تصمیم گرفت حرکت ویرانگر به سوی بلژیک و لوکزامبورگ را محدود سازد. در نتیجهٔ، ارتش آلمان از مولتکه به دلیل شکست در تصرف پاریس در ۱۹۱۴، انتقاد کردند، زیرا او از طرح «نبوغ ماهرانهٔ استراتژیک» عدول کرده بود. دکتر گرهارد ریته[1] در ۱۹۵۶، برای نخستین بار، این نظریه را با تصحیح‌های مؤلف آن و تفسیرهای مولتکه به چالش کشاند. روشن است که میان استراتژی شلیفن و مولتکه اختلاف آن‌چنانی که مورخان قدیمی‌تر بیان کرده‌اند، وجود نداشته است. لیکن، امکان دارد در این مورد تردید کرد که آیا طرح شلیفن شایستهٔ اعتبار مؤلف آن در کمتر قلمداد کردن توانایی روسیّه و پیش‌روی در زیر نوک آن‌ها بدون ایجاد دردسر برای برلین، قدرت مقاومت برلین، تأثیر نیروهای امدادی بریتانیا، و اهمیت راه آهن فرانسه برای جمع کردن ذخیره‌ها، بوده است یا نه.

طرح نو[2]. اصلاحات اجتماعی و اقتصادی اف. دی. روزولت (ر.ک) در میانه ۱۹۳۳ و ۱۹۳۹. نخستین طرح نو (۵ـ۱۹۳۳) با هدف رهایی و بهبود رکود مالی و بیکاری انجام گرفت: اقدامات مالی دربرگیرندهٔ قانون تسهیلات ضروری بانکی، قانون اقتصادی و ایجاد مدیریت ضروری برای تسهیل امور جمعی. گروه حافظ منابع کشوری (۴۱ـ۱۹۳۳)، طرح‌های جنگل‌کاری را به منظور اشتغال دو میلیون نفر تهیه کرد؛ ادارهٔ کارهای غیرنظامی

1. Dr Gerhard Ritter
2. NEW Deal

(سی. دابلیو. ا)[1] برای چهار میلیون نفر در زمینهٔ طرح‌های عمومی کار، اشتغال ایجاد کرد؛ **متصدیان امور درهٔ تنسی** (تی. وی. ا)[2] به عنوان شرکت عمومی مستقل در ساخت سدها و ایجاد مولدهای نیرو، بر توانایی‌های اقتصادی یک ناحیه که بخش‌هایی از هفت ایالت را شامل می‌شد افزود؛ رقابت‌های صنعتی با نظارت دولت و قانون **بهبود صنایع ملی**، روی قاعده و قانون قرار گرفت. دومین **طرح نو** (۹ـ۱۹۳۵) منحصر به بهبود اوضاع اجتماعی جمعیت کارگری و تعهدات برابر کشاورزان کوچک‌تر بود. در همان حال، **ادارهٔ ارتقاء کار** (دابلیو. پی. ا)[3] برای نظارت و هماهنگی بسیاری از طرح‌های قبلی، تأسیس شد. **طرح نو** با مخالفت بسیاری از صنعتگران روبه‌رو گردید؛ در ۷ـ۱۹۳۶ قوه قضاییه اقداماتی برای جلوگیری از وضع قوانین اجتماعی به عمل آورد که به درگیری قابل توجهی میان دولت و **دیوان عالی** منجر شد.

طرح یانگ[4]. انجمنی به ریاست یک آمریکایی، اون دی[5] یانگ که در ۱۹۲۹ در **پاریس** شکل گرفت و طرحی ارائه کرد که بنابر آن، **آلمان** می‌بایستی غرامات جنگ را در یک دورهٔ ۵۸ ۱/۲ ساله منحصراً از طریق **بانک بین المللی مسکن**[6] در بازل[7] پرداخت می‌کرد. در همان حال، میزان غرامات به حدود یک چهارم رقم اصلی که در ۱۹۲۱ تعیین شده بود، کاهش می‌یافت. **آلمان** به دلیل بحران‌های مالی جهانی در ۲ـ۱۹۳۱ نتوانست چیزی پرداخت کند و **هیتلر** پس از رسیدن به قدرت در ۱۹۳۳، از پرداخت غرامات خودداری کرد، در نتیجه **طرح یانگ**، عملاً بی‌اثر از آب درآمد.

---

1. Civil Works Administration (C.W.A)
2. Tennessee Valley Authority (T.V.A)
3. Works Progress Administration (W.P.A)
4. Young Plan
5. Owen D.
6. Bank International Settlement
7. Basle (=بال)

ع

عبدالحمید دوم، سلطان ترکیّه (متولد ۱۸۴۲، دورهٔ سلطانی ۱۹۰۹ـ۱۸۷۶، فوت ۱۹۱۵).

هنگامی که **ترکیّه** وضعی بسیار بحرانی داشت، او جانشین برادرش، **مراد پنجم**، شد و درگیر جنگی با **روسیّه** گشت که به قیمت از دست رفتن قلمرو اروپایی‌اش (**معاهدهٔ سن استفانو** (ر.ک)، ۱۸۷۸) منجر شد. قبلاً در اثر فشار **قدرت‌های بزرگ** که به کشورش وارد می‌کردند، **قانون اساسی** را لغو کرده بود و بنابراین با استبداد از محل **کاخ** خود **ییلدیزکیوسک**، در **قسطنطنیه** فرمان می‌راند. اگر چه برخی اصلاحات اداری در شماری از استان‌ها (به ویژه **سوریه** و **فلسطین**)، انجام گرفته بود، اما به شیوه‌های دلخواهی که از سوی طبقهٔ روحانیون مرتجع تعیین می‌شد، حکومت می‌کرد. او با حمایت از افزایش قشون نامنظم **کُرد**، مسئولیت سنگینی را در **قتل عام ارامنه** (ر.ک) ۶ـ۱۸۹۵ به‌عهده گرفت. این ستمگری‌ها، بیشتر **قدرت‌های بزرگ** را که قبلاً در مقابل تجاوزات تدریجی **روسیّه** از **ترکیّه** حمایت می‌کردند، از **عبدالحمید** گریزان کرد، با وجود این، **آلمانی‌ها** روابط دوستانهٔ خود با **سلطان** را حفظ کردند. **عبدالحمید** در نتیجهٔ جنبش **ترک‌های جوان** (ر.ک) ناچار از تشکیل **مجلس** در ۱۹۰۸ شد، اما هنگامی که در ۱۹۰۹ اقدام به رویارویی با انقلاب آوریل ۱۹۰۹ کرد، او را خلع و تبعید کردند.

عدولامی‌ها[1]. لقبی است که **جان برایت** (ر.ک) در ۱۹۶۶ برای توصیف **ویگ‌ها**[2] از آن استفاده

1. Adullamites

کرد، ویگ‌ها به رهبری رابرت لاو[3] بر ضد پیشنهادهای دولت لیبرال برای اصلاحات بیشتر پارلمانی (ر.ک) شوریده و راسل مینیستری[4] را سرنگون کرده، دولت محافظه کار به رهبری لرد دربی[5] برقرار ساخته بودند. این نام از عهد عتیق[6] (اول ساموئل، باب ۲۲) گرفته شده بود که در آن‌جا گفته می‌شد داود به غار عدولام فرار کرد و «تمام رنجیده‌ها» در آنجا جمع شدند.

عراق. ناحیه‌ای میان دجله و فرات که تا پایان جنگ جهانی اول بخشی از استان‌های موصل، بغداد، و بصره، تحت سلطهٔ ترک‌ها را تشکیل می‌داد و عموماً با عنوان بین النهرین شناخته شده است. در ۱۹۲۰ عراق تحت قیمومت بریتانیا درآمد. در اوت ۱۹۲۱، امیرفیصل عضوی از خاندان هاشمی که در انقلاب اعراب به لارنس (ر.ک) کمک کرده بود، از سوی نمایندهٔ عالی رتبهٔ بریتانیا، به پادشاهی منصوب شد. سال‌های نخست پادشاهی او به دلیل شورش کردها (۳۲ـ۱۹۲۲)، منازعات قبایل مرزی نجد، دچار آشفتگی شد، و اقدامات برای مذاکره با بریتانیا به نفع قلمرو عراق انجامید که در نهایت به پایان قیمومت و استقلال کامل منتهی شد (این قرارداد در ۱۹۳۰ به امضاء رسید). در ۱۹۳۴ و ۱۹۳۵ با تعبیهٔ لوله‌های نفت در مسیر سواحل سوریه، اوضاع اقتصادی روبه بهبود گذاشت. شاه‌فیصل در ۱۹۳۳ درگذشت و پسرش غازی جانشین او شد که در یک تصادف اتومبیل در ۱۹۳۹ کشته شد. شاه غازی از احزاب خواهان یک پارچه‌سازی اعراب حمایت می‌کرد و این امر در خلال دیکتاتوری ژنرال صدیقی در ۷ـ۱۹۳۶ به اوج نفوذ خود رسید. در مه ۱۹۴۱ یک گروه طرفدار آلمان در بغداد کوشید ادارهٔ دولت را به دست بگیرد و زمینه‌های کمک به حدود صد هواپیمای آلمانی و ایتالیایی را فراهم آورد. قشون بریتانیا مداخله کرد و رشید عالی رهبر عراقی‌ها ناچار به آلمان گریخت. عراق در ژانویهٔ ۱۹۴۳ به نیروهای محور اعلان جنگ داد. سربازان بریتانیایی در ۱۹۴۷ عقب نشینی کردند اما نیروی هوایی سلطنتی[7] در پایگاه حبانیه باقی ماند. شاه فیصل دوم که در ۱۹۳۹ در سیزده سالگی به سلطنت رسیده بود در ۱۹۵۳ قدرت کامل را به دست گرفت و با حمایت سیاستمدار کهنه‌کار، نوری السعید، درصدد برآمد عراق را

---

2. Whig
3. Robert Lowe
4. Rassel Ministry
5. Lord Derby
6. Old Testament
7. R.A.F [(م)Royal Air Force]

جایگزینی برای تلاش‌های اعراب قرار دهد اما در ژوئیه ۱۹۵۸ در یک کودتای نظامی به رهبری ژنرال **قاسم**، سرنگون و مقتول گردید. در فوریه ۱۹۶۳ پیروان سابق **قاسم** به کودتای دیگری دست زدند و او را اعدام کردند زیرا **قاسم** علناً به کمونیست‌ها گراییده بود.

عصر میجی[1]. نامی که **ژاپنی‌ها** بر سال‌های ۱۹۱۲ـ۱۸۶۸ اطلاق می‌کنند که طی آن **امپراتور موتسو هیتو**[2] (جلوس در فوریه ۱۸۶۷) به حکومت هفتصد سالهٔ نظامیان تیول‌دار پایان داد و ادارهٔ فردی ژاپن را دوباره از سر گرفت. محدودیت‌های بازرگانی خارجی برداشته شد، و **ژاپنی‌ها** شیوه‌های زیادی را از غرب آموختند. ارتش نوین به سبک **آلمانی** شکل گرفت و نیروی دریایی به روش **بریتانیا** تأسیس گردید. حکومت مرکزی **دیوانسالار** ایجاد شد، و کشور طرح‌های جدی صنعتی شدن را در پیش گرفت. در ۱۸۸۵ یک **کابینه** شکل گرفت و **ایتو**[3] (ر.ک) **نخست وزیر** شد، و در ۱۸۸۹ **امپراتور** پذیرفت، با حفظ امتیازات او، قانون اساسی نوین وضع گردد و نظام انتخاباتی دو مجلسی را دربربگیرد. نیمهٔ دوم این دوره شاهد توسعه‌طلبی **ژاپنی‌ها** در اراضی اصلی آسیا بود که مظهر آن نفوذ به **کره** (ر.ک) و **منچوری** (ر.ک) و پیروزی در **جنگ روسیّه ـ ژاپن** در ۵ـ۱۹۰۴ بود. پس از مرگ **امپراتور** در ژوئیه ۱۹۱۲، **ژاپن** به **عصر تایشو**[4] وارد شد.

عقب نشینی از مسکو[5] (۱۸۱۲). پس از دوازده هفته لشکرکشی که به **جنگ برودینو**[6] (ر.ک) منجر شد، **ناپلئون** در ۱۴ سپتامبر وارد **مسکو** شد و تنها چیزی که مشاهده کرد، شعله‌های آتش بود، سه چهارم شهر در عرض پنج روز ویران شده بود. تا ۱۸ اکتبر در **مسکو** ماند و امیدوار بود که بتواند **روس‌ها** را به پذیرش صلح وادار سازد؛ هنگامی که با مخالفت آن‌ها روبه‌رو شد تصمیم گرفت به اردوگاه‌های زمستانی عقب‌نشینی کند، اما هوای سرد زودتر از معمول فرا رسید و ۱۰۰۰۰۰ نفر از قشون **ناپلئون** را سخت گیر انداخت.، نخست اسب‌ها و سپس سربازان را که تجهیزات اندک داشتند و گرسنه بودند، کشت.**روس‌ها** به سرعت به

---

1. Meiji Period
2. Mutsuhito
3. Ito
4. Taisho
5. Moscow,Retreat from
6. Borodino

تعقیب **فرانسوی‌ها** پرداختند و راه عبور **ناپلئون** را در **برسینا**[1] گرفتند؛ آن‌ها نیز از سرما آسیب زیادی دیدند. هنگامی که عقب‌داران قشون فرانسه، در ۱۴ دسامبر از خاک روسیه عقب نشست، تنها هزار تن از ارتش‌بزرگ[2] توانایی انجام عملیات را داشتند.

---

1. Beresina

۲. در **پاریس**، خیابانی به نام این ارتش ساخته شده است. از محلی به نام **لادیفنز** (La Defense) که برجی مانند **طاق نصرت** قدیمی است تا موزهٔ لوور (Museé de Louvre) یک خیابان دراز و مستقیم قرار دارد که در بخش‌های مختلف، نام‌های گوناگونی به خود می‌گیرد. از پای **لادیفنز** تا میدانی به نام **پرت مایو** (Pont Maillot)، **خیابان شارل دوگل** نامیده می‌شود. از این میدان تا **طاق نصرت** (Arc de Triomphe) که به دستور ناپلئون ساخته شده و **آرامگاه سرباز گمنام** در آن میدان قرار دارد، خیابان**ارتش‌بزرگ** (De La Grand Armee) امتداد می‌یابد و به میدان **اتوال** (Etoil) می‌رسد. **اتوال** به معنی **ستاره** است و به این دلیل به آن اتوال گفته‌اند که دوازده خیابان به این میدان منتهی می‌شود و خیابان‌های مذکور شکل ستاره را می‌سازد. از **میدان‌اتوال**، خیابان مشهور **شانزه لیزه** (Des Champs Elysees) آغاز می‌گردد و به **موزهٔ لوور** می‌رسد. هر سال در ماه ژوئیه، ارتش فرانسه در خیابان **گراند آرمی** (ارتش بزرگ) مراسم رژه برگزار می‌کند (از مشاهدات شخصی مترجم).

ف

فاراده، مایکل[1] (۱۷۹۱ـ۱۸۶۷). شیمیدان و فیزیکدان **انگلیسی**. از ۱۸۱۲ تا ۱۸۲۳ دستیار **سرهامفری دوی**[2] در تحقیقات مربوط به گازهای شیمیایی بود. بعدها توسعهٔ انرژی برقی را به واسطهٔ کشف القای الکترو مغناطیس در ۱۸۳۱، و دیامغناطیس در ۱۸۴۵، امکان‌پذیر ساخت. فاراده، همچنین واضع تئوری اتم به عنوان نیروی مرکزی بود.

فاشودا[3]. شهری کوچک در سودان (ر.ک) در **نیل علیا**، مرکز بحران در **روابط انگلستان ـ فرانسه** در سپتامبر ـ نوامبر ۱۸۹۸. سربازان **بریتانیایی** به فرماندهی **کیچنر** (ر.ک)، پس از پیروزی در **ام دورمان**[4]، به سوی **نیل علیا** حرکت کردند و با **نیروی فرانسوی** به فرماندهی **مرچان**[5] روبه‌رو شدند، این **نیروی فرانسوی**، در پی سفر هجده ماهه در طول قاره به آن‌جا نفوذ کرده بودند. **بریتانیایی‌ها** نگران رسیدن **فرانسوی‌ها** به سد **نیل** و جلوگیری از آبیاری **مصرِ** تحت اشغال انگلیسی بودند. **بریتانیایی‌ها** ادعای **فرانسوی‌ها** را مبنی بر تصرف **فاشودا** به دلیل تقدم پیروزی خود، رد کردند و خود را برای جنگ کلی آماده ساختند. از آنجا که **فرانسوی‌ها** در نتیجهٔ **قضیهٔ دریفوس** ضعیف شده بودند و نمی‌توانستند به متحد خود **روس‌ها** تکیه کنند به **مرچان** دستور عقب‌نشینی دادند و به موجب قرارداد مارس ۱۸۹۹، تمام دعاوی خود را بر درهٔ **نیل** پس گرفتند. این روی‌داد، در **فرانسه** شکستی بزرگ تلقی شد؛ در خلال

---

1. Faraday,Michael (م.) فارادای میشل؛ میکائیل.
2. Sir Hamphry Davy
3. Fashoda
4. Omdurman
5. Marchand

مذاکرات انگلستان ـ فرانسه در ۱۹۰۴، لرد کرومر فرمان داد برای رفع توهین از ملت فرانسه، نام فاشودا به کدق[1] تغییر یابد.

فاکس، چارلز جیمز[2] (۱۸۰۶ـ۱۷۴۹). دومین پسر هنری فاکس[3]، لرد هند (۷۴ـ۱۷۰۵)، که در زندگی سیاسی منحرف خود از اقبال چشمگیری برخوردار بود. فاکس جوان در اتون[4] و آکسفورد تحصیل کرد و زندگی سیاسی‌اش را با عنوان یکی از حامیان لرد نورث[5] در ۱۷۶۸ آغاز نمود، اندکی پس از نوزده سالگی از میدهورست[6] به نمایندگی مجلس برگزیده شد. خوی تفرقه طلبانهٔ ذاتی‌اش موجب شد که بلافاصله به انتقاد از نحوهٔ ادارهٔ کشور بپردازد و در ۱۷۷۴ در مخالفت با سیاست دولت دربارهٔ امریکا، مورد حمایت ویگ‌های راکینگام[7] قرار گرفت. در ۱۷۸۲ و ۱۷۸۳ به مدت چند ماه وزیر امور خارجه بود و در این هنگام با نورث، تحت رهبری اسمی دوک پرتلند[8] متحد شد. شکست فاکس در تصویب لایحهٔ هند در ۱۷۸۳، آغاز برجستگی موقعیت پیت (ر.ک) جوان به مدت بیش از بیست سال بود که جنگی سیاسی را با فاکس شروع کرد و فاکس که تحت تأثیر مراحل اولیه انقلاب فرانسه بود و اصرارش به دخالت نظامی بریتانیا موجب گردید جنگ سیاسی میان آن دو تشدید شود. در بحبوحهٔ این مناظرات، فاکس به عنوان قهرمان توده‌ها و مطبوعات ظاهر شد و به تبع آن نوعی ارزش سیاسی ایجاد کرد که دوستش گروی (ر.ک) در سایهٔ آن، لیبرالیسم سدهٔ نوزدهم را گسترش داد. تأکید فاکس بر جنگ فرانسه موجب کناره‌گیری او از زندگانی پارلمان از مه ۱۷۹۷ تا ژانویه ۱۸۰۰ شد. با مرگ پیت، فاکس با عنوان وزیر خارجه بازگشت، اما خود او نیز، نه ماه بعد درگذشت. فاکس خطیبی نمونه نبود اما مناظره کننده و نقادی عالی به حساب می‌آمد که بر رسوایی شخصی و اشتباهات سیاسی غلبه می‌کرد و در مجلس عوام، بدون داشتن پیروانی نیرومند در کشور، از جایگاه برجسته‌ای برخوردار بود. او در سایهٔ استعدادهای تاریخی به مجلس عوام راه یافت. یک ناظر خارجی، روزی به پیت گفت، نمی‌دانم فاکس چگونه نفوذ

---

1. Kodok
2. Fox,Charles James
3. Henry Fox
4. Eton
5. Lord North
6. Midhurst
7. Rockingham
8. Duke of Portland

سیاسی خود را حفظ کرده است پیت جواب داد: «آه، شما زیر عصای جادوگر قرار نگرفته‌اید.»

فدراسیون کانادا[1]. نگاه کنید به قانون ۱۸٦۷ بریتانیا برای آمریکای شمالی.

فرانسوا ژوزف[2]، **امپراتور اتریش** (متولد ۱۸۳۰، پادشاهی ۱۸۴۸ـ۱۹۱۶). پس از کناره‌گیری عمویش، **فردیناند**، در خلال انقلاب ۱۸۴۸، بر تخت سلطنت جلوس کرد و در ۱۸۶۷ تاج پادشاهی **مجارستان** را بر سر گذاشت. فرانسوا ژوزف یک بار خود را تا «آخرین پادشاه مکتب کهن» بالا برد. اندیشه‌های سیاسی او چهار سال پس از جلوس بر تخت، در خلال رژیم خودکامهٔ شاهزاده **شوارتزنبرگ**[3] (ر.ک) شکل گرفت. اگر چه به واسطه **اسگلیش** (ر.ک) مجبور شد تغییرات عمده‌ای را در ماهیت امپراتوری خود بپذیرد، اما در تمام زندگانی‌اش به همهٔ علل تابعهٔ امپراتوری بی‌اعتماد بود و ترجیح می‌داد کشور را تحت سلطهٔ خاندان نیکخواه، با بوروکراسی اداره کند. مدام تلاش می‌کرد **سلسلهٔ هابسبورگ** را به صورت تشکیلاتی غیررسمی در بیاورد، به همین دلیل پس از شکست نظامی و مصیبت شخصی، خود را محکم نگاه داشت. برادرش **ماگزیمیلیان** (ر.ک) امپراتور مکزیک، اعدام شد (۱۸۶۷)؛ پسرش **رودلف** در **مایرلینگ**[4] خودکشی کرد[5] (۱۸۸۹)؛ همسرش **الیزابت** در **جنوا** به دست یک آنارشیست کشته شد (۱۸۹۸)؛ برادرزاده‌اش در **سارایوو** به قتل رسید (۱۹۱۴). پس از یک دوره پادشاهی کامل و به مدتی بیش از هر پادشاه دیگر اروپایی، از سلطنت کناره گرفت و به دست **چارلز** (ر.ک) برادرزادهٔ ارشد خود کشته شد.

---

1. Canadian Federation
2. Francis Joseph
3. Schwarzenberg
4. Mayerling

۵. **رودلف** از نظامی‌گری بیزار بود و پدرش بر این کار پافشاری می‌کرد. او به دختری غیر از خاندان شاهی دل بسته بود که به دستور **فرانسوا**، آن دختر را کشتند. رودلف در ۳۴ سالگی، گلوله‌ای به سر خود شلیک کرد و جان داد. آرامگاه او در **وین**، در خارج شهر، نزدیک **کلیسای گرت**، به صورت **دیری** حفظ شده و مردم برای ادای احترام به **رودلف** به آن **دیر** می‌روند. تصاویری از **رودلف** پس از خودکشی بر روی دیوار **دیر** دیده می‌شود که سر او را با پارچه‌ای بسته‌اند و پدر و مادرش در کنار او ایستاده و شیون می‌کنند (از مشاهدات شخصی مترجم)

فرانسوا فردیناند[1]، شاهزادهٔ اتریش (۱۹۱۴ـ۱۸۶۳). برادرزادهٔ فرانسوا ژوزف و وارث تاج و تخت اتریش از ۱۸۸۹. فرانسوا فردیناند مردی باشخصیت نیرومند بود؛ او به نیروی سیاسی‌ای که پس از اسگلیش (ر.ک)، به مجارها در پادشاهی دوگانه سپرده شده بود، اعتمادی نداشت، و می‌خواست نفوذ بیشتری به مردم اسلاوِ پادشاهی، به ویژه به چک‌ها داده شود. در ۱۹۰۰ باکنتس صوفیاشوتک[2] (چک) که از نظر طبقاتی پست‌تر از فرانسوا بود، ازدواج کرد؛ توهین‌ها و ناسزاهایی که همسر او به واسطهٔ محدودیت‌های بی‌ارزش آداب و معاشرت کهنه و منسوخ شده تحمل می‌کرد، فرانسوا فردیناند را به دشمن رژیم تبدیل کرد و با عموی خود، پادشاه، روابط تیره‌ای برقرار ساخت. به هر حال، اندیشه‌های گسترده‌ای که فرانسوا فردیناند برای اصلاح سلطنت در سر می‌پروراند، بیهوده از آب درآمد؛ در ۲۸ ژوئن ۱۹۱۴ به هنگام دیداری رسمی از سارایوو (ر.ک)، به همراه همسرش به دست متعصب صرب بوسنیایی، کشته شد و این حادثه یکی از عوامل جنگ جهانی اول بود.

«**فرانسهٔ آزاد**[3].» نامی که به فرانسوی‌های حامی ژنرال دوگل (متولد ۱۸۹۰) در جنگ جهانی دوم داده شد. دوگل در ژوئیه ۱۹۴۰ به لندن گریخت و هم‌میهنان خود را به عدم پذیرش متارکه و ادامهٔ مقاومت فرا خواند. «فرانسهٔ آزاد» نه تنها تکیه‌گاهی برای میهن‌پرستان فرانسوی، بلکه جای‌گزین سیاسی «ویشی» (ر.ک) به حساب می‌آمد. این میهن‌پرستان در آغاز تحت عنوان شورای مقاومت امپراتوری[4] (۲۷ اکتبر ۱۹۴۰) با شرکت نمایندگانی از آفریقای فرانسه[5] متشکل شده بود که بعداً با عنوان انجمن ملی فرانسوی‌ها[6] (۲۴ سپتامبر ۱۹۴۱)، به صورت «دولتی از پیش ساخته» با مقاومت فرانسه، روابط پنهانی داشت. در خلال حمله به شمال آفریقا (نوامبر ۱۹۴۲) با فشارهای امریکا، سردمداران فرانسهٔ آزاد موقتاً ضعیف شدند، اما دوگل توانست در ژوئن ۱۹۴۳، انجمن ملت آزاد فرانسه[7] در الجزایر را به تأیید متفقین برساند، و یک سال بعد این انجمن، دولت موقت فرانسه[8] نام گرفت.

---

1. Francis Ferdinand
2. Countess Sophie Chotek
3. Free French
4. Conseil Défense de l'Empire
5. French Africa
6. Comité National Fran[illegible]ais
7. Comité Français la Libération Nationale
8. French Provisional Goverment

فرانسهٔ ویشی[1]. در ۱۰ ژوئیه ۱۹۴۰ جلسهٔ مجلس ملی فرانسه در ویشی در بخش اشغال نشدهٔ فرانسه (با ۵۶۹ رأی موافق و ۸۰ رأی مخالف) تشکیل شد و به نخست وزیر، مارشال پتن (ر.ک) اختیار کامل داد که شرایط جدیدی به وجود آورد. پتن بعداً در همان روز خود را «رئیس دولت فرانسه» فرانسه نامید و فرانسه تا چهارسال تحت ادارهٔ این رژیم خودکامهٔ دست نشانده قرار داشت که از زمان اشغال پاریس از سوی آلمان‌ها، ویشی را که ایالتی دارای چشمه‌های معدنی بود، به پایتختی برگزیده بود. دولت ویشی در اصل ضد جمهوری‌خواهی بود، فضایل «نظم، اقتدار، و میهن‌پرستی» را می‌ستود و می‌خواست آن را جایگزین اصول در حال «زوال» انقلاب سازد، زیرا باور داشت که اصول مذکور فرانسه را چنان تحلیل برده که شکست ۱۹۴۰ را اجتناب‌ناپذیر ساخته است. تاریخ این دولت به طور خیلی طبیعی به چهار مرحله تقسیم می‌شود: (۱) ژوئیه تا دسامبر ۱۹۴۰، دوره‌ای که به پیروزی آلمان و سلطهٔ لاوال (ر.ک) تن در داده شد؛ (۲) ژانویه ۱۹۴۱ تا آوریل ۱۹۴۲ و برتری دارلان (ر.ک) که همکاری روزافزون با هیتلر داشت؛ (۳) آوریل ۱۹۴۲ تا ژانویه ۱۹۴۴، دومین دورهٔ لاوال، مانور ماهرانه برای اجتناب از تعهدات بیشتر برابر آلمان، علی‌رغم اشغال فرانسهٔ ویشی از سوی آلمانی‌ها در نوامبر ۱۹۴۲؛ (۴) ژانویه تا ژوئیه ۱۹۴۴، تسلط کامل فاشیست‌های فرانسه، که پس از شورش، به تأسیس «دولت» امیگره[2] به رهبری پتن در سیگمارینگن در آلمان منجر شد.

فرای، الیزابت[3] (۱۸۴۵ـ۱۸۷۰). مصلح انگلیسی، نام خانوادگی قبل از شوهر کردن، ورنی[4]، در نرویچ[5] به دنیا آمد، در ۱۸۰۰ با جوزف فرای[6] (بازرگان لندنی) ازواج کرد، وی ابتدا به عنوان رهبر و واعظ کویکر[7] شناخته می‌شد، اما شهرت او بیشتر مربوط به اصلاحات زندان

---

1. Vichy France
2. émigré
3. Fry,Elizabeth
4. Gurnney
5. Norwich
6. Joseph Fry

۷. کویکر Guaker: در اواخر سدهٔ ۱۶۰۰، تندروترین گروه مذهبی انگلستان به حساب می‌آمدند. این گروه، تشکلی تحت عنوان «انجمن اخوت یا انجمن دوستان» ایجاد کرده بودند. به اعتقاد این گروه، وجود کشیش‌ها ضرورتی ندارد و انسان می‌تواند با اشراق درون، ندای خداوند را بشنود. انسان‌ها دوست یکدیگر هستند و حتی در جنگ نباید همدیگر را بکشند - م.

است. در ۱۸ـ۱۸۱۷، رهبری اعتراضات به منظور ایجاد شرایط بهتر در زندان زنان را عهده گرفت و در نقل و انتقال محکومان به **نیوساوت ویلز** تسهیلاتی ایجاد کرد. او در پذیرش مسئولیت بیشتر برای نظم خواهران پرستار، پیشگام بود، و برای تحصیلات زنان، به ویژه در **منتهی الیه شرق لندن**، اقداماتی به عمل آورد. در ۹ـ۱۸۳۸، به درخواست **لویی فیلیپ**[۱]، گردش گسترده‌ای در زندان‌های **فرانسه** انجام داد و گزارش‌های او اصلاحاتی را به دنبال آورد. از زندان‌های **بلژیک**، **هلند**، **دانمارک**، و **پروس** نیز بازدید کرد.

فرقهٔ کلافام[۲]. فرقه‌ای مهم در داخل **نهضت انجیلی**[۳] (ر.ک) در زمرهٔ روحانیون **انگلیکان**[۴]. بیشتر اعضای گروه، از ۱۷۹۲ تا ۱۸۱۳، که **جناب آقای جان وین** به ریاست رسید، در کلیسای بخش **کلافام** مشغول عبادت بودند. فرقهٔ کلافام، بر ضرورت تطبیق مذهب با کارهای نیک، پافشاری می‌کردند. به نظر **ویلیام ویلبرفورس**[5] (ر.ک) یکی از اعضای فرقه، این نهضت در لغو تجارت برده، نقش مهمی به عهده داشت. نهضت مذکور، همچنین با امور مبلغان مذهبی در **هند**، با «بهبود اوضاع و افزایش راحتی برای فقرا»، و با تحصیلات مذهبی، مرتبط بود.

فروپاشی وال استریت[6] (۱۹۲۹). غم انگیزترین رویداد در **رکود** (ر.ک) در فاصلهٔ دو جنگ. **ایالات متحده امریکا** از ۱۹۲۷ یک ترقی ناگهانی را تجربه کرده بود که نتیجهٔ سهام دولتی بود اما فاقد پوشش لازم بود. در ۲۴ اکتبر ۱۹۲۹، تردید در پاکدامنی برخی از دست‌اندرکاران، موجب هراس در بازار سهام شد، سیزده میلیون سهام در یک روز دست به دست گشت. در ۲۹ اکتبر شانزده میلیون سهام فروخته شد. در نتیجه، بانک‌ها شکست خوردند، مصائب بزرگ اشتغال پدید آمد و بی‌کاری فزونی یافت. فروپاشی به رکود اشتغال در سرتاسر **امریکا** منجر شد و در **اروپا** نیز بازتاب‌هایی داشت.

---

۱. پس از کناره‌گیری **شارل دهم**، **دوک دو ارلئان** حکومت موقت فرانسه را عهده گرفت و در ۳ اوت ۱۸۳۰ به سلطنت انتخاب شد. در ۹ اوت، سوگند پادشاهی را به نام جدید خود، **لویی فیلیپ** امضاء کرد. لویی فیلیپ از نوادگان **فیلیپ دوارلئان** برادر **لویی چهاردهم** بود. او در پی انقلاب ۱۸۴۸، کناره گرفت و به انگلستان رفت (نگاه کنید به **تاریخ اروپا(ازرنسانس تا قرون معاصر)**، (ص ۴ـ۱۵۳)ـم.

2. Clapham Sect
3. Evangelical
4. Anglican
5. William Wilberforce
6. Wall Street Crash

فری، ژول[1] (۱۸۳۲ـ۹۳). سیاستمدار فرانسوی. در وسگس[2] به دنیا آمد، حقوق خواند و در اواخر دهۀ ۱۸۶۰ با یک سلسله حملات بر ادعای اختلاسِ **بارون هاوسمان** (ر.ک)، وارد امور سیاسی شد. فری در ۱۸۶۹ به عنوان نمایندۀ **جمهوری‌خواه** از **پاریس** انتخاب شد و در تمام مدت **محاصرۀ پاریس** و در **کمون ۱۸۷۱** صحنه گردان اصلی بـه حسـاب مـی‌آمد. در ۸۵ـ۱۸۷۹ عضو **حکومت‌های جمهوری خواه** بود که در ۱ـ۱۸۸۰ به **نخست وزیری** رسید. نگرانی‌های عمدۀ او، آموزش و پرورش و توسعۀ مستعمرات بود. مانع قدرت **کـلیسا** شـد و قانون خطیر مارس ۱۸۸۲ را به تصویب رسانید که براساس آن، آموزش در **فرانسه**، رایگان، دور از کشیش‌گرایی و اجباری بود. ضمناً، با اصرار به آموزش بنیادهای اخلاقی مسیحیت، بدون تبلیغ باوری مذهبی، تأثیری مهم بر نظام آموزشی فرانسه برجای گـذاشت. **فـری**، در رابطه با مستعمرات، مسئول به‌دست آوردن **تونس** (ر.ک) و تکمیل پیروزی در **هند و چـین** بود. همچنین موفق شد فرانسه را در به‌دست آوردن **کنگو** و **ماداگاسکار** سهیم سازد. از نظر همکاری با **بیسمارک** (در **کنفرانس برلین**) در میان **فرانسوی‌ها** یگانه بود، اما تـوجه او بـه امپریالیسم موجب شد که ملی گرایان تندروی فرانسه بر او بتازند، زیرا این گروه اساساً ضد **آلمان** بودند و بنابراین در سقوط او در آوریل ۱۸۸۵ مؤثر بودند، **فری** در مـارس ۱۸۹۳ از سوی دیوانه‌ای مورد هدف قرار گرفت و بر اثر جراحات وارده درگذشت.

فش، فردیناند[3] (۱۸۵۱ـ۱۹۲۹، **مارشال فرانسه** در ۱۹۱۸). در تارب[4] به دنیا آمد و پسـر یک کارمند بود. در **جنگ فرانسه ـ پروس** وارد ارتش شد. در دهۀ ۱۸۸۰ به عنوان متخصص توپخانه در **ستاد کل** خدمت می‌کرد و مدت ده سال، سخنگو یا فرماندۀ **مدرسۀعالی جنگ**[5] بود. در ۱۹۱۱ یک لشکر را فرماندهی کرد و در ۱۹۱۲ رهبری هیئت نظامی را عهده گرفت. در نخستین جنگ مارن[6] (سپتامبر ۱۹۱۴) رهبری ارتش **نهم** فرانسه به او محول شـد و در ژوئیه ۱۹۱۶ فرماندۀ گروه **نظامی** در سوم[7] بود. پس از گذرانیدن یک دورۀ بازنشستگی، در

1. Ferry,Jules
2. Vosges
3. Foch,Ferdinand
4. Tarbes
5. Ecole de Guerre
6. Marne
7. Somme

مه ۱۹۱۷ به عنوان فرمانده کل ارتش فرانسهٔ **پتن** (ر.ک) به ستاد کل خدمت بازگشت. **فش** بیش از **پتن** ابتکار به خرج داد و چنان اعتماد متحدانش را جلب کرد که در آوریل ۱۹۱۸، او را به عنوان سرفرماندهٔ **کل ارتش‌های متفقین در جبههٔ غرب** برگزیدند. او به رویارویی با حملات **آلمان**، در ۱۵ ژوئیه ۱۹۱۸ (**دومین جنگ مارن**) پرداخت و این کار را تا عملیات اوت ادامه داد تا **آلمان‌ها** در نوامبر تقاضای متارکه جنگ کردند. او پس از ایفای نقشی برجسته در **کنفرانس صلح پاریس**، از امور عامه، کنار کشید.

فلسطین[1]. در ۱۵۱۷ بخشی از **امپراتوری عثمانی** شد. در ۱۸ــ۱۹۱۷ سربازان **بریتانیایی** به فرماندهی **آلنبی** (ر.ک) آن را فتح کردند و در ۱۹۲۰ تحت قیمومت **بریتانیا** قرار گرفت. **اعلامیه بالفور** (ر.ک) به **یهودی‌ها** وعدهٔ یک میهن ملی را می‌داد و بیانیه متضمن این وعده بود. اداره‌کنندگان بریتانیایی، در نتیجهٔ تضاد میان تعهدات خود نسبت به **یهودی‌ها** و ادعاهای **اعراب**، دچار آشفتگی شدند. در ۱۹۲۱ و ۱۹۲۹ شورش‌های شدید ضد یهودی به راه افتاد. تلاش برای محدودسازی مهاجرت، در دسامبر ۱۹۳۳ به شورش‌هایی تحت نظارت **یهودی‌ها** انجامید. تعقیب **یهودی‌ها** در اروپا، ناآرامی‌های **فلسطین** را افزایش داد. **گزارش پیل** در ۱۹۳۷، پیشنهاد کرد که **یهودی‌ها** و **اعراب** تحت **قیمومت بریتانیا**، دولت‌هایی تشکیل دهند که بسیاری از **صهیونیست‌ها** (ر.ک) این پیشنهاد را پذیرفتند اما **اعراب** آن را رد کردند و جنگ آشکار میان **یهودی‌ها** و **اعراب** در پایان ۱۹۳۷ شدت یافت و تا سرتاسر ۱۹۳۸ طول کشید. سرانجام پیشنهاد استقلال از سوی **بریتانیا** در ۱۹۳۳ به حوادث بیشتری منجر شد و این پیشنهاد به واسطهٔ آغاز **جنگ جهانی دوم** به تعویق افتاد. در ۱۹۴۶ تروریسم دوباره آغاز گشت. قرارگاه **بریتانیایی‌ها** در **هتل کینگ دیوید**[2] در **اورشلیم**[3]، در ۲۲ ژوئیه، توسط افراطیون **صهیونیست** زیر و زبر شد و ۹۱ کشته برجای گذاشت. در نوامبر ۱۹۴۷ **ملل متحد** به جدایی **فلسطین** در داخل **دولت یهودی** (اسرائیل) و **دولت عرب** (بعداً با اردن یکی شد) رأی داد. **قیمومت بریتانیا** در ۱۹۴۸ پایان یافت؛ جنگ میان اسرائیل و **دولت‌های عربی** در ژوئیه ۱۹۴۹ در یک متارکهٔ سخت به پایان رسید.

---

1. Palestine
2. King David Hotel
3. Jerusalem [بیت المقدس](م)

فنلاند[1]. از اوایل سده‌های میانه تا ۱۸۰۹ با سوئد یکی بود، سال قبل از آن مورد هجوم **روس‌ها** قرار گرفت و در داخل **امپراتوری روسیّه**، یک **دوک‌نشین** تشکیل داد و دارای حکومت مشروطه شد. روس‌ها تا ۱۸۹۸، خودمختاری **فنلاند** را محترم شمردند اما با شروع سیاست سنجیدهٔ روسی‌سازی در ۱۹۰۳ رسماً مشروطه را متوقف ساختند. پس از **انقلاب ۱۹۰۵** (ر.ک) **فنلاندی‌ها** خودمختاری را دوباره به دست آوردند و در ۱۹۰۶ به **آن‌ها** اجازه داده شد تا **دیت**[2] را تأسیس کنند و حق رأی عمومی به زن و مرد داده شود. در ۱۹۱۰، یک دوره طولانی بازدارندگی مجدداً آغاز شد، و **فنلاندی‌ها** از آشفتگی‌های انقلابی ۱۹۱۷ در روسیّه، سوجستند و اعلام استقلال کردند (۲۰ ژوئیه). در سرتاسر ۱۹۱۸ جنگ داخلی در فنلاند، میان **بلشویک‌ها** و «**سفیدها**» (به رهبری **مانرهایم**، ر.ک) ادامه داشت. گروه‌های **محافظه‌کار** به رهبری **سوینهو فوود**[3]، در ۱۸ـ۱۹۱۷ پیوستگی مطلوبی با آلمان پیدا کردند، اما با پایان جنگ، این دسته بندی از هم پاشید و در ژوئیه ۱۹۱۹ **فنلاند** حکومت قانونی و جمهوری را پذیرفت. در فاصلهٔ دو جنگ، **فنلاند**، سطح زندگی بالایی داشت. سیاست خارجی تحت الشعاع منازعات مرزی با سوئد (بر سر **جزایر آلاند**، ر.ک) و با **روسیّه** (بر سر **کارلیا**[4]) قرار داشت. در ۱۹۳۰ و ۱۹۳۲ **نهضت فاشیستی** (سازمان لاپو[5]) درصدد **کودتا** برآمد و قوانین ضد کمونیستی را به تصویب رساند. **فنلاندی‌ها** در نوامبر ۱۹۳۹ درخواست **روسها** را مبنی بر واگذاری پایگاه‌ها و دادن بخشی از **تنگهٔ خاکی کارلیا** به آن کشور، رد کردند و در پی آن جنگ بی‌رحمانه‌ای به مدت پانزده هفته درگرفت که درنتیجه، **فنلاندی‌ها** حدود ۱۶۰۰۰ مایل مربع از خاک خود را به **روس‌ها** واگذار کردند. در ۱۹۴۱، **فنلاندی‌ها** به امید تحصیل دوبارهٔ اراضی از دست رفته، با **آلمان‌ها** در حمله به روسیه متحد شدند، اما در ۱۹۴۴ به اجبار، معاهدهٔ جداگانه‌ای با **روس‌ها** منعقد ساختند. **فنلاند** اگر چه در ۱۹۴۷، **پتسامو**[6] را براسا **معاهدهٔ صلح** به **روس‌ها** واگذاشت و تسهیلاتی برای ناوگان روسی در **پرکالا**[7] (که، در حقیقت، **روس‌ها** در ۱۹۵۵، آنجا را تخلیه کردند) فراهم آورد، اما این کشور، هرگز در عداد کشورهای کمونیست اقمار درنیامد.

---

1. Finland
2. Diet
3. Svihnufvud
4. Karlelia
5. Lapua
6. Petsamo
7. Porkkala

فورد، هنری[1] (۱۹۴۷ـ ۱۸۶۳). صنعتگر آمریکایی، در دیربرن[2] میشیگان به دنیا آمد و در همان جا در گذشت. مدت پنج سال در کارگاه مکانیکی در دیترویت[3] به شاگردی پرداخت. در ۳ـ ۱۸۹۲ نخستین خودرو را ساخت، اما تا قبل از ۱۹۰۳ شرکت خودروسازی فورد در دیترویت شکل نگرفت، نخستین خودروی ارزان نمونه‌سازی شده در ۱۹۰۹ در خط تولید انبوه قرار گرفت. این شیوه، فنون تولید گسترده‌ای در جهان به‌وجود آورد که موجبات گسترش سریع صنعت ماشین‌سازی را فراهم ساخت. فورد در زمینه‌های گوناگون اجتماعی، پیشگام به حساب می‌آمد ـ مثلاً در ۱۹۱۴، هشت ساعت کار روزانه، با حداقل دستمزد را که یک پوند در روز بود معمول کرد و برنامهٔ سهیم‌سازی مستخدمین در سود حاصله را طرح کرد. در امور سیاسی به چند اقدام بی‌نتیجه دست زد که مجادله آمیزترین آنها، اعزام «کشتی صلح» بسیار معروف به اسکاندیناوی در ۱۹۱۵ به منظور پیدا کردن واسطهٔ بی‌طرف در جنگ بود. پس از ورود ایالات متحده امریکا به جنگ، فورد، به تولید انبوه خودروهای نظامی برای ارتش پرداخت. در ۱۹ـ۱۹۰۳ و ۷ـ۱۹۴۳ رئیس شرکت خودروسازی فورد بود.

فوشه، ژوزف[4] (۱۸۲۰ـ۱۷۵۹، در ۱۸۰۶، دوکِ اترانتو[5] شد). سیاستمدار فرانسوی، در نانت به دنیا آمد. در ۳ـ۱۷۹۲ از حامیان سرسخت روبسپیر بود که ایالات را به نفع ژاکوبن‌ها[6] تحریک می‌کرد و به واسطهٔ خشونت‌هایش در لیون معروف گشت. در ۱۷۹۴ به علت اعتقاد روبسپیر به خدای تعالی[7] (که از نظر او اهانت به حساب می‌آمد) با روبسپیر به مخالفت برخاست. فوشه برای سرنگونی روبسپیر با تالین[8] همراه شد و سرانجام در هیأت‌مدیره به یاری باراس (ر.ک) پرداخت. در ژوئیه ۱۷۹۹ رئیس شهربانی شد و در دورهٔ ناپلئون نیز این مقام را تا ۱۸۰۲ حفظ کرد. شیوه درون جاسوسی او به‌قدری برای ناپلئون ارزش داشت که موجب شد فوشه بار دیگر در ژوئیه ۱۸۰۴ دوباره رئیس شهربانی (و وزیر خارجه) شود و شش سال در آن مقام همچنان باقی بماند و به دلیل آنکه ادعا می‌شد با بریتانیا تماس دارد،

---

1. Ford Henry
2. Dearborn
3. Detroit
4. Fouché Joseph
5. Otranto
6. Jacobins
7. روبسپیر در عین انکار هر نوع وحی الهی و انکار مذاهب مختلف و پیامبران، فقط به‌وجود خدا معتقد بود (نگاه کنید به تاریخ اروپا (ازرنسانس تاقرون معاصر)، ص ۱۳۱ ـم.
8. tallien

مقام خود را از دست داد. او در **حکومت صد روزه** در ۱۸۱۵ برای سومین بار رئیس **شهربانی** شد، اما به دلیل داشتن رابطه پنهانی با **مترنیخ** و **لویی هجدهم** توانست امنیت خود را حفظ کند. پس از بازگشت **بوربن‌ها**، او مدتی در **درسدن**[1] سفارت داشت.

فیشر، جان آربوثنت[2] (۱۹۲۰ـ۱۸۴۱، در ۱۹۰۹ ملقب به بارون شد). **دریادار بریتانیایی**؛ در سیزده سالگی به آموزش امور دریایی پرداخت و پنج سال بعد در **چین** عملاً آن را به‌کار گرفت. **فیشر** اگرچه آموزش کشتی رانی را فرا گرفته بود، اما همواره متوجه اهمیت فنون نوین بود و یکی از مشوقان اولیه اژدر به حساب می‌آمد. سخت‌کوشی (و توانایی‌اش در تبلیغ از خود) او را به تحرک بیشتر واداشت، و در نتیجهٔ اعتبار بین المللی در مقام فردی تقریباً جنجگو، به عنوان نماینده در **کنفرانس صلح لاهه** در ۱۸۹۹ حضور یافت. **فیشر** از ۱۸۹۹ تا ۱۹۰۲ در مقام **فرمانده کل مدیترانه**، آموزش و فنون را از اساس تغییر داد. از ۱۹۰۳ تا ژانویهٔ ۱۹۱۰ **نخستین لرد نیروی دریایی** بود و به همین علت مسئولیت آماده‌سازی ناوگان برای رویارویی با تهدید **آلمان** در **دریای شمال** به او واگذار شده بود. او همچنین شخصیت آتشین خود را در رقابت بر سر ساختن رزم ناو (ر.ک) نشان داد. اگر چه بعد از **نلسون** بزرگترین **دریادار بریتانیایی** شناخته شده، اما تعصب درنده خویانه‌اش، دشمنان زیادی برای او به وجود آورد؛ او با **فرمانده کل، ناوگان کانال** [مانش]، **لردچارلز برسفورد**[3] کشمکشی جدی داشت. **فیشر** در ۱۹۱۰ بازنشسته شد، اما **چرچیل** در اکتبر ۱۹۱۴، او را به عنوان **نخستین لرد نیروی دریایی** بازگردانید. اما **فیشر** و **چرچیل**، برای همکاری، بیش از حد دارای خوی مشابه بودند. **فیشر** از اصرار **چرچیل** مبنی بر فرستادن کشتی‌ها به **مدیترانه** برای شرکت در عملیات **گالیپولی** رنجید و در مه ۱۹۱۵ با قهر، استعفای خود را اعلام کرد.

فیلیپین[4]. مجمع الجزایری در **خاور دور**. پس از **جنگ اسپانیا ـ امریکا** در ۱۸۹۸ (ر.ک)، **اسپانیایی‌ها** آن را به **ایالات متحدهٔ امریکا** واگذار کردند. **فیلیپینی‌ها** به رهبری

---

1. Dresden
2. Fisher, Jhon Arbuthnot
3. Lord Charles Beresford
4. Philipines

امیلیو اگینالدو[1] به جنگ‌های چریکی بر ضد آمریکایی‌ها و به طرفداری از کسب استقلال، از فوریه ۱۸۹۹ تا آوریل ۱۹۰۲ پرداختند. در ژوئیه ۱۹۰۲ مجلس نمایندگان در **فیلیپین** شکل گرفت. تقاضا برای استقلال کامل، از سوی فیلیپینی‌ها ادامه یافت، و **ایالات متحده** طرح‌هایی برای تحول قدرت فراهم کرد. در ۱۹۳۵ انجمن **فیلیپینی** شکل گرفت، جزایر، خودمختاری چشم‌گیر و حق انتخاب رئیس را به دست آوردند. **جنگ جهانی دوم** موجب پیش‌رفت بیشتری شد. **ژاپنی‌ها** در دسامبر ۱۹۴۱ به **فیلیپین** حمله کردند، در ۲ ژانویه **مانیل**، پایتخت را گرفتند. سربازان **آمریکایی** و **فیلیپینی** به فرماندهی ژنرال **مک آرتور**، تا مه ۱۹۴۲ در کورگیدور[2] در **خلیج مانیل** ماندند. روزولت در ۱۹۴۳، اعلام کرد که **ایالات متحدهٔ امریکا** بلافاصله پس از دفع **ژاپنی‌ها**، به **فیلیپین** استقلال کامل خواهد داد. بدین ترتیب، **جمهوری فیلیپین** رسماً در ۴ ژوئیه ۱۹۴۶ تأسیس شد، اولیای امور **ایالات متحده**، گروه‌هایی از نیروی دریایی و چند پایگاه نظامی را در آن‌جا همچنان در دست خود نگاه داشت.

فیوم[3]. بندری در شمال **آدریاتیک** که اکنون **ریجکا**[4] نامیده می‌شود. فیوم در سدهٔ نوزدهم به عنوان بندر بازرگانی **مجارستان**، گسترش یافت، هر چند که جمعیت آن عمدتاً **کروات** و بخشی **ایتالیایی** بود. هنگامی که در **کنفرانس صلح پاریس**، آیندهٔ این بندر مورد مذاکره بود، **گابریل دآنونتزیو**[5] شاعر ملی‌گرای **ایتالیا**، با گروهی متعصب، **فیوم** را تصاحب کرد (سپتامبر ۱۹۱۹) و با صلح‌طلبان به مقابله برخاست تا اینکه در ژانویه ۱۹۲۱ مجبور به ترک آن بندر شد. پس از به قدرت رسیدن **موسولینی**، طرح آماده‌سازی فیوم به عنوان **شهر آزاد (قرارداد راپالو**، ر.ک. ۱۹۲۰) کار گذاشته شد و در ژانویه ۱۹۲۴ **یوگسلاوها** پیوستن بخش بزرگی از فیوم به **ایتالیا** را به رسمیت شناختند، اگرچه بندر کوچک متصل به فیوم، یعنی **سوشاک**[6] را برای خود نگاه داشتند. فیوم تحت ادارهٔ **ایتالیایی‌ها** از نظر بازرگانی و دارایی رو به انحطاط گذاشت، و در ۱۹۴۶، بندر رسماً به یوگسلاوی واگذار شد.

---

1. Emilio Aguinaldo
2. Corregidor
3. Fiume
4. Rijeka
5. Gabriele d'Annunzio
6. Sušak

ق

قانون آفریقای جنوبی.[1] قانونی که پارلمان بریتانیا در سپتامبر ۱۹۰۹ آن را تصویب کرد تا بر قانونی صحه گذارد که به موجب آن انجمنی از نمایندگان **کیپ کلنی**، **ناتال**، **ترانسوال** و **کلنی رودخانهٔ اورانژ**، در **دوربان** و **کیپ تاون** در میانهٔ اکتبر ۱۹۰۸ و فوریهٔ ۱۹۰۹ گردهم جمع آمدند و پیشنهاد کردند که **اتحادیهٔ آفریقای جنوبی** به **دومینیونی** زیر نظر **پادشاهی بریتانیا** تبدیل شود و مردم بریتانیایی و **آلمانی** تبار آن از حقوق مساوی بهره‌مند گردند. **اتحادیه** رسماً در ۳۱ مه ۱۹۱۰ شکل گرفت؛ در سپتامبر بعد نخستین انتخابات انجام شد و حزب **ژنرال بوتا** (ر.ک) به پیروزی رسید و او نخستین **نخست وزیر** شد. در ژوئن ۱۹۳۴ «**قانون جایگاه اتحادیه**[2]» (در پارلمان **آفریقای جنوبی** به تصویب رسید)، از **اتحادیه** به عنوان «کشوری با استقلال کامل» و دارای حق واقعی برای جدایی از **مشترک المنافع** نام برد. در ۱۹۶۰ با مراجعه به آراء عمومی، حکومت جمهوری بر سر کار آمد. سال بعد، پس از اصرار بر محکومیت سیاست احزاب ملی‌گرا نسبت به مردم رنگین پوست **اتحادیه**، **آفریقای جنوبی** از مشترک المنافع جدا شد.

قانون اتحاد[3] (**بریتانیای کبیر** و **ایرلند**). پیت به دلیل ناآرامی در **ایرلند** که به سرکشی **ایرلندی‌های متحد** (ر.ک) انجامید، اعلام کرد که ایرلند تنها با اتحاد قانونی با **بریتانیای کبیر**

---

1. South Africa Act. 2. Status of the Union Act 3. Union Act of

می‌تواند، حکومت مؤثری داشته باشد. **قانون اتحاد** (در راستای تأسیس **پادشاهی متحد**[1]) در **پارلمان ایرلند** با ترتیبی به تصویب رسید که شاید بتوان گفت نتیجه خوشبینی به پشتوانهٔ مالی بود. این قانون در اوت ۱۸۰۰ مورد تأیید سلطنت قرار گرفت و در ۱ ژانویه ۱۸۰۱ به صورت قانون درآمد. به **ایرلندی‌ها** وعده داده شده بود که امتیازات تجاری به آن‌ها تعلق گیرد و قوانین دادگاه‌های خود را حفظ کنند؛ آن‌ها در **وست مینستر**[2]، چهار روحانی و بیست و چهار اشراف غیرروحانی، و یک صد نماینده در **مجلس عوام** داشتند. پیت، **آزادسازی کاتولیک** (ر.ک) را درنظر داشت، اما **جرج سوم** معتقد بود که چنین امتیازی با **سوگند پادشاهی** او منافات دارد. در نتیجه، پیت در فوریه ۱۸۰۱، استعفا داد.

قانون القاب سلطنتی[3] (آوریل ۱۸۷۶). قانون پارلمانی که ملکه ویکتوریا را **امپراتوریس هند** نامید. این لقب اضافی، در بریتانیا با اختلاف یا حتی دشمنی مواجه گردید (زیرا احساس می‌شد که در اصل لقبی «غیرانگلیسی» است) اما در **هند** با اقبال خوبی مواجه شد زیرا بر جدایی سنن تاریخی میان **بریتانیا** و **هند** تأکید داشت. در عرض ده سال علاقهٔ **ملکه ـ امپراتوریس** به قلمرو خود در **هند** اشتیاق عمومی **بریتانیایی‌ها** را برانگیخت. ویکتوریا در اول ژانویه ۱۸۷۷، **امپراتوریس هند** اعلام شد. اندیشهٔ **قانون القاب سلطنتی** از اندیشهٔ دوربینانهٔ **دیسرائیلی** سرچشمه گرفت و او چهارماه پس از تصویب این قانون به مرتبهٔ اشرافی دست یافت.

قانون رأی ۱۸۷۲[4]. ضرورت رأی سری در انتخابات پارلمانی بریتانیا از دوران **چارتیسم** همواره مطرح بوده، زیرا انجام آن کاملاً سری بود و بنابراین می‌توانست از ارتشاء و تهدید جلوگیری کند. گزارش کمیتهٔ منتخب در ۱۸۶۷، **گلادستون** را واداشت تا **لایحه‌ای** در راستای تضمین رأی مخفی، در ۱۸۷۰ تهیه کند. **اعیان** این **لایحه** را رد کردند. سال بعد، **لایحهٔ** دیگر به

---

1. United Kingdon

۲. (Westminster)، کاخ محل نمایندگان مجلس **انگلستان** – م.

3. Royal Titles Act

4. Ballot Act,1872

همین سرنوشت دچار شد، اما **اعیان** در برابر مقاومت جدی **عوام**، کنار کشیدند. **قانون رأی** سلامت انتخابات را برای سیاستمداران رادیکال آسان‌تر کرد. این امر نتایج مهمتری در **ایرلند** به بار آورد زیرا رأی دهندگان در آن‌جا، به ظن قوی در معرض تهدید ملاکین قرار داشتند. بدون **قانون رأی**، **حزب ایرلند** نمی‌توانست اثرگذار باشد.

قانون شوراهای شهر[1] (سپتامبر ۱۸۳۵) در **دومین وزارت ملبورن** به تصویب رسید و الگوی یکسان حکومتی برای ۱۷۸ قصبه و شهر درنظر گرفت؛ شوراهای شهر مرکب از یک شهردار (برای یک سال به این مقام تعیین می‌شد)، پیران (منتخب اعضای شورا) و اعضای شورا (که به مدت سه سال از سوی مالیات دهندگان انتخاب می‌شدند) بود. بسیاری از شوراهای شهر، خود منتخب و فاسد بودند؛ **قانون** مذکور همچنین منشوری اساسی برای توسعه دولت‌های محلی صادر کرد که با روح **قانون اصلاحات پارلمان ۱۹۳۲** سازگاری داشت. **قانون** مذکور در شهر **لندن** (که هنوز به قانون کهن وابسته است) یا حدود شصت شهرک کوچک که به هر حال در سایهٔ **قوانین** همبستگی در ۳ـ۱۸۸۲ در کنار یکدیگر قرار گرفته بودند، اعمال نگردید.

قانون شوراهای هند، ۱۸۹۲.[2] برای نخستین بار اعضای **هندی** در **شورای مقننه نایب‌السلطنه** و شوراهای مقننهٔ ایالات پذیرفته شدند و از حق استضیاح و انتقاد برخوردار گشتند. اگر چه عضویت **هندی‌ها** از طریق انتصاب و نه انتخاب، انجام می‌گرفت، اما این قانون باعث شد که در امور سیاسی، تجربهٔ ارزشمندی به دست بیاورند.

قانون شوراهای هند،[3] ۱۹۰۹. اصلاحات مورلی ـ مینتو[4] (ر.ک). به موجب این قانون شمار قابل ملاحظه‌ای از **هندی‌ها** به دولت راه یافتند. به **هندی‌ها** اجازه داده شد سهم بیشتری در **شوراهای قانونگذاری** (که تحت سلطهٔ اعضای منتخب بود) داشته باشند و برای انتصاب در

---

1. Municipal Corporations Act
2. Indian Councils Act,1892
3. Indian Councils Act,1909
4. The Morley-Minto Reforms

شورای اجرایی نایب السلطنه در هند و دبیر شورای ایالات در لندن واجد شرایط گردند. اگر چه این اصلاحات، اشاره به مسئولیت دولت نداشت (زیرا قانونگذار نمی‌توانست قوه مجریه را کنار بگذارد) اما گام نخست برای حرکت هند به سوی خودمختاری به حساب می‌آمد.

قانون صدور پروانه[۱] (۱۸۷۲). **هنری بروس**[۲] (**منشی داخلی**[۳] در دولت **لیبرالِ گلادستون** در ۷۴ـ۱۸۶۷) به منظور جلوگیری از زیاده‌روی در مستی، **قانون** صدور پروانه را در **مجلس عوام** به تصویب رسانید که به موجب آن ساعات کار و محل‌هایی که مشروبات الکلی می‌فروختند، به شدت محدود می‌شد. این **قانون** در برخی از شهرها، بی‌نهایت غیرمردمی تلقی شد و حتی شورش‌هایی ایجاد کرد. **قانون** مذکور، با صرف نظر کامل از مفهوم اجتماعی آن، انعکاسات سیاسی مهمی دربرداشت. خود **گلادستون** آن را نخستین عامل شکست **لیبرال‌ها** در انتخابات ۱۸۷۴ می‌دانست. («او به برادرش چنین نوشت: ما را سیلاب آبجو و جین بر زمین زده است.» گذشته از این، **قانون** مذکور تأثیر دراز مدتی بر **محافظه‌کاران** در جمع‌آوری دوبارهٔ می‌فروشان و صنعت آبجوسازی در پی داشت.

قانونی فالو[۴]. قانونی در راستای تحصیل که فالو نمایندهٔ **مجلس قانونگذاری فرانسه**[۵] که **کاتولیک** لیبرال بود، در ژوئن ۱۸۴۹ آن را پیشنهاد کرد. این **قانون** در مارس ۱۸۵۰ به مرحلهٔ اجرا درآمد و به دولت اجازه داد از محل درآمدهای کشور برای ایجاد و ادامه کار مدارس **کلیسا** استفاده کند و این امر سلطهٔ **کلیسا** را بر امر آموزش به نحو چشمگیری گسترش داد. تصویب این قانون نشان می‌دهد که **طرفداران بناپارت** در **جمهوری دوم** تا چه اندازه نگران کسب حمایت **کاتولیک رومی** بوده‌اند. **قانون فالو** با ابدی‌سازی جدایی میان مدارس خصوصی فرانسه (که تقریباً همه آنها در دست **کلیسا** بود) و دبیرستان‌های[۶] **دولتی** هدف اصلی انتقاد **رادیکال‌ها** قرار گرفت، اما این قانون تا وزارت ضد کشیش گرایانهٔ **امیل کامب**[۷] در

---

1. Licensing
2. Henry Bruce
3. Home Secretary
4. Loi Falloux
5. French Legislativ Assembly
6. Lycées
7. Emile Combes

۱۹۰۵ منحل نشد، خود **امیل** محصول یکی از مدارس ژزوئیت بود که از مزایای **قانون فالو** بهره‌مند شده بود.

قانون فقر[1]. قانونگذاری حکومت برای زدودن فقر و تهیدستی عمومی. **قانون فقر ۱۶۰۱ الیزابت**[2]، جمع‌آوری کمک در برزن‌ها را اجباری ساخته بود؛ این شیوه با **نظام اسپینهام لند** (ر.ک) ۱۷۸۵ همراه گردید. در ۱۸۳۴، **گزارش قانون فقر** (که همواره با نام **ادوین چادویک** (ر.ک) همراه است) پیشنهاد کرد که تکلیف فقرزدایی به هیأتی از کسانی که نمایندهٔ «اتحادیه» برزن‌ها باشند و به وسیلهٔ مشمولان مالیات انتخاب شوند، محول گردد. هیچ عضو توانمندی نمی‌توانست کمک دریافت کند مگر آنکه وارد کارگاه شود؛ کارگاه‌هایی که به قول **چادویک**، خود می‌توانستند «محل‌هایی برای جلوگیری از سلامتی» باشند. این پیشنهادها در اصلاحیهٔ قانون فقر **۱۸۳۴** جای گرفت که همراه با آن، یک **ادارهٔ مرکزی قانون فقر** نیز تأسیس شد تا امور هماهنگی را به‌عهده گیرد. این **قانون**، که باور جاری دربارهٔ فضیلت کار سخت را مورد اهانت قرار داده بود، رنجش زیادی، به ویژه در نواحی شمالی ایجاد کرد. کارگاه‌ها، مایهٔ ننگ اجتماعی، به ویژه برای سالخوردگان و جوانان گردید. هنگامی که وزیر، مسئولیت **انجمن** قانون فقر در ۱۸۴۷ را به‌عهده گرفت اوضاع رو به بهبود گذاشت و این تکلیف در ۱۸۷۱ به **انجمن دولت محلی** محول شد. نظام نمایندگان انتخابی، علی‌رغم گزارش **کمیسیون سلطنتی** در ۱۹۰۹، تا ۱۹۲۹ دوام آورد. در ۱۹۲۹ **قانون دولت محلی**، شورای نواحی یا برزن‌ها را وادار کرد انجمن‌هایی برای نظارت بر کمک‌های همگانی در راستای فقرزدایی تشکیل دهند.

قانون لوشاپلیه[3]. اقدام **مجلس ملی فرانسه** در ۱۴ ژوئن ۱۷۹۱ برای جلوگیری از تجمع اجتماعات کارگری یا مستخدمان و اعلام هر نوع اعتصاب غیرقانونی. این قانون بیانگر

---

1. Poor Law

۲. منظور دوران **ملکه الیزابت اول** (۱۶۰۳ـ۱۵۵۸) است ـ م.

3. Loi le Chapelier

اصرار انقلابیون فرانسه است مبنی بر این که منافع گروهی باید تابع نیازهای ملت به عنوان کل باشد و آزادی باید در چهارچوب اعلامیهٔ حقوق بشر (ر.ک) انجام گیرد و طبقهٔ محروم نباید شکایات خود را با توسل به حق اعتصاب (نظیر آنچه کارگران پاریس در بهار ۱۷۹۱ انجام دادند) اعلام کنند. این معیار را وکیل برتون[1] به نام ایزاک لو شاپلیه[2] در مجلس متداول کرد. این قانون به شکل تعدیل شده‌ای در مجموعه قوانین جزایی ناپلئون ترکیب یافته بود. آزادی اجتماعات برای کارگران در فرانسه تا ۱۸۸۴ تحقق نیافت، اگرچه بیست سال پیش از آن برخی از محدودیت‌ها برداشته شده بود.

قانون مدنی روحانیون[3]. در ۱۲ ژوئیه ۱۷۹۰، مجلس شورای فرانسه، قانونی را تصویب کرد تا اسقف‌های فرانسه را براساس «معقول»تری، دوباره سازماندهی کند و انتصاب کشیش‌ها و اسقف‌ها را از طریق انتخابات غیرروحانی و به همان ترتیبی که در مورد مأموران دولتی برای خدمت در نواحی، معمول بود، برقرار سازد. در عین حال، روحانیون مکلف شدند که به قانون اساسی ملت، سوگند وفاداری یاد کنند، کمتر از نصف روحانیون، قانون مدنی را پذیرفتند، و پراکندگی میان کشیش‌های قسم‌خورده[4] (که سوگند به جا آورده بودند) و کشیش‌های نافرمان[5] زیاد شد. پاپ، قانون مدنی را به عنوان دخالت غیرروحانیون در امور خاصهٔ کلیسا، محکوم کرد. قهر در درون کلیسای فرانسه تا امضاء توافقنامه ۱۸۰۱[6] همچنان ادامه داشت (تا اینکه در این هنگام، قوانین جدید اسقفی برقرار شد).

قانون مشترک المنافع استرالیا[7] (ژوئیه ۱۹۰۰). این قانون، مستعمرات استرالیا را متحد ساخت. از ۱۸۹۱ تا حدودی به دلیل ترس از فرانسه، آلمان و زیاده خواهی امپریالیسم امریکا دراقیانوس آرام، دعوت به اتحاد می‌شد. کنوانسیون متحد در ۱۸۹۷ برای تهیه قانون ایالتی، در هوبارت[8] شروع به‌کار کرد، اما با مخالفت نیوساوت ویلز روبه‌رو شد و در

---

1. Breton
2. Isaas Le Chapelier
3. Civil Constitution of The Clergy
4. Prétres assermentés
5. Prétres réfractaires
6. Concordat
7. Australian Commonwealth Act
8. Hobart

کنفرانس نخست وزیران مستعمرات در ۱۸۹۸، به اصلاح قانون مذکور پرداختند. **مشترک‌المنافع استرالیا** در ۱ ژانویه ۱۹۰۱ شکل گرفت، اما دسته‌بندی میان ایالات به اندازه‌ای زیاد بود که تا پیش از ۱۹۰۹ در تعیین مرکز مشترک المنافع ـ در **کانبرای بی‌طرف** ـ به توافقی دست نیافتند.

قانون موش و گربه[1]. (۱۹۱۳). عنوانی است که معمولاً به «**قانون آزادی موقت زندانیانِ بیمار**» اطلاق می‌شد. با این معیار، بانوان طرفدار حق رأی زنان (ر.ک) که به دلیل توهین‌های شدید، از غذاخوردن در زندان سرباز می‌زدند، می‌توانستند با یک جواز آزادی خود را باز یابند و در صورت تکرار توهین‌های شدید، می‌شد این جواز را بدون نیاز به محاکمه لغو کرد. **دولت اسکویت** امیدوار بود با کمک این قانون بتواند از اهانت‌های بیشتر به طرفداران حق رأی زنان بکاهد. این قانون از سوی بسیاری از عناصر برجسته، در راستای زمینه‌های انسانی، مورد انتقاد قرار گرفت و به عنوان بازدارنده، موفقیتی در پی نداشت.

قانون ناپلئون[2]. نامی که در ۱۸۰۷ به **قانون مدنی** داده شد و این نام را **ناپلئون** در ۱۸۰۴ معمول ساخته بود و این عنوان، اساس نظام قانونی فرانسه باقی ماند. قبل از **انقلاب**، در **فرانسه** وحدتی در مورد قانون وجود نداشت و میان رسم و آیین‌های شمال و جنوب، تضادهای زیادی به چشم می‌خورد. **هیأت مدیره** و **کنوانسیون**، پنج بار کوشیده بودند تا قانون یک شکلی وضع کنند اما موفقیتی به دست نیاورده بودند. **قانون ناپلئون**، طی ۸۴ جلسهٔ **شورای دولت** که ریاست بیش از ۳۶ جلسهٔ آن را خود **ناپلئون** عهده داشت، فراهم آمده بود. این قانون، آمیزه‌ای از اقتدار پدرسالاری **قانون رومی** و مساوات‌طلبی اصول **انقلاب** به حساب می‌آمد. این قانون، اساساً قانون طبقهٔ متوسط محسوب می‌شد و بر حقوق فقرا تأکید داشت. **ناپلئون**، قانون را در تمامی سرزمین‌های الحاقی به **فرانسه** و در داخل ایالات دست نشاندهٔ آن کشور، معمول کرد.

---

1. Cat and Mouse Act   2. Code Napoléon

قانون وست مینستر[1] (۱۹۳۱). قانونی که تأیید می‌کرد دومینیون‌ها «در داخل امپراتوری بریتانیا، جوامع خودمختار، دارای موقعیت همسان ... متحد در نتیجهٔ سوگند وفاداری به تاج و تخت، و به عنوان اعضاء ملل مشترک المنافع بریتانیا، از روی میل، متفق» به حساب می‌آیند. این قانون که اساس منشور مشترک المنافع جدید را تشکیل می‌دهد، بر قطعنامه‌های مصوب کنفرانس امپراتوری در ۱۹۲۶ و ۱۹۳۰ صحه گذاشته است.

قانون ۱۹۱۱ پارلمان[2]. اقدامی از سوی دولت لیبرال اسکویت که مجلس اعیان را از تمام اختیاراتش در رابطه با «لوایح پولی» محروم می‌کرد و آن را به صدور رأی در راستای مسکوت گذاردن دیگر مصوبات قانونی در دو جلسهٔ متوالی محدود می‌کرد. در همان حال، این قانون، دورهٔ پارلمان را که در ۱۷۱۶ به هفت سال افزایش یافته بود، به پنج سال کاهش داد. کاهش قدرت لردها به واسطهٔ شیوه‌های مخالفان در استفادهٔ چشم‌گیر از اکثریت محافظه کار در میان لردها برای جلوگیری از اصلاحاتی که اکثریت لیبرال‌های منتخب در مجلس عوام به تصویب می‌رساندند، ضرورت داشت. این اقدام بارد «بودجهٔ ملت» لوید جرج (ر.ک) در ۱۹۰۹ به اوج خود رسید. لایحهٔ پارلمان، در مه ۱۹۱۰، در پی انتخابات عمومی و تأیید ابقای لیبرال‌ها در مقام خود، به اجرا درآمد. پارلمان بدون توجه به تمام تصدیقات، در پی اصلاح لایحه برآمد، پارلمان برای بار دوم منحل شد و لیبرال‌ها در دومین انتخابات عمومی، دو کرسی بیشتر به دست آوردند، سرانجام، لردها در اوت ۱۹۱۱، پس از آنکه جرج پنجم تأکید کرد که، در صورت نیاز، برای تصویب لایحه، ۲۵۰ لیبرال را به مجلس اعیان خواهد فرستاد، لایحه را تصویب کردند.

قانون ۱۸۵۰ مستعمرات استرالیا[3]. این قانون به چهار مستعمره استرالیایی (نیو ساوت ویلز،[4] تاسمانی[5]، استرالیای جنوبی، و ویکتوریا) اجازه داد تا طرح قانون اساسی را آماده

---

1. Westminster,Statute of
2. Parliament Act,1911
3. Australian Colonies Act of 1850
4. Australian Colonies Act of 1850
5. Tasmania

سازند و، با تبعیت از مصوبات شورای سلطنتی[1]، هرگونه قراردادی را که به منظور قانونگذاری لازم می‌دانند، تنظیم کنند. بدین ترتیب، مستعمرات از خودمختاری واقعی برخوردار شدند؛ نخستین قانون اساسی (برای نیو ساوت ویلز) در ۱۸۵۵ پذیرفته شد. این قانون، اثر ارل گری[2] دوم (۹۴-۱۸۰۲) بود که منشی مستعمراتی در **حکومت لیبرال لرد جان راسل**[3] ۵۲-۱۸۴۶ به حساب می‌آمد. گری پیشنهاد کرد که پس از تصویب قانون، **مجلس عمومی** برای تمام استرالیا برقرار شود اما این پیشنهاد او مورد تصویب قرار نگرفت زیرا تصور می‌شد که فاصله‌ها بسیار زیاد است و منافع عموم نیز قابل توجه نمی‌باشد؛ کنفدراسیون تا پنجاه سال بعد، شکل نگرفت.

قانون ۱۸۶۷ بریتانیا برای آمریکای شمالی[4]. اتحاد کبک، اونتاریو، نوا، اسکوتیا، و نیوبرانسویک[5] در **دومینیون کانادا** (در ۱ ژوئیه ۱۸۶۷ اعلام شد). این **قانون**، انعکاسی از نگرانی‌های عامه در **کانادا** دربارهٔ مذهب، اختلافات قومی، مشکلات داخلی ایالات از نظر تأسیس راه آهن، و دفاع (به ویژه پس از آغاز **جنگ داخلی آمریکا**) بود. کنفرانس‌هایی در پائیز ۱۸۶۴ در شارلوت تاون[6] و کبک[7] برگزار شد که در نتیجهٔ آن‌ها با ایجاد کنفدراسیونی از حکومت‌های ایالتی و دو مجلس مقننه موافقت به عمل آمد. این توافقات در **لندن** در ۱۹۶۶ مورد مذاکره قرار گرفت و اساس **قانونی** را تشکیل داد که توسط **دولت لرد دربی**[8] در دستور کار مجلس قرار گرفت.

قانون هند[9]، ۱۸۵۸. تلاشی برای رفع اختلاف در هند در پی شورش، با تغییراتی در شکل حکومت. این **قانون**، قدرت **کمپانی هند شرقی** را لغو کرد و با الحاق سربازان **کمپانی** به ارتش، ادارهٔ هند را به اولیای **سلطنتی** سپرد. **دولت بریتانیا**، منصب وزیر **ایالات** برای هند را به وجود آورد و شورای پانزده نفری برای مشاوره با او ترتیب داد. ضمناً به **وزیر مختار**، لقب **نایب‌السلطنه** دادند.

---

1. Privy Council
2. Earl Grey
3. Lord John Russell
4. British North America Act,1867
5. New Brunswick
6. Charlottetown
7. Quebec
8. Lord Derby
9. India Act

قانون هند، ۱۹۱۹. براساس گزارش مونتاگ ـ چلمسفورد[1] (ر.ک). هند دارای پارلمان دو مجلسی شد، اما نایب السلطنه حق تصویب قوانین ضروری را برای خود محفوظ نگاه داشت و قانونگذار حق برکناری قوه مجریه را نداشت. اما، در ایالات، قانون از طریق ایجاد یک دیارشی (یعنی حکومت دو نفره) با سپردن مسئولیت‌های اساسی به دولت، امتیازاتی به آن‌ها واگذار کرد؛ «موضوعات محفوظ»، حق امتیاز ویژهٔ مسئولان دائمی باقی ماند، اما «موضوعات قابل انتقال»، به مسئولیت شورای قانونگذاری منتخب سپرده شد. این قانون، آزمایشی بود و ده سال بعد مورد تجدید نظر قرار گرفت؛ در واقع، گزارش سیمون (ر.ک) در ۱۹۳۰، از این قانون انتقاد کرد و اجرای آن در ۱۹۳۵ کلاً متوقف شد.

قانون هند، ۱۹۳۵. براساس کنفرانس میزگرد لندن در ۲ـ۱۹۳۱ و «اوراق سفید[2]» در ۱۹۳۳. این قانون پیشنهاد کرد که امپراتوری هند به فدراسیونی از ایالات بومی و ایالات هند بریتانیا تبدیل شود. ادارهٔ حکومت فدرال به صورت دیارشی[3] باشد. و حکومت مسئولیت مواردی خاص را به‌عهده گیرد و مسئولیت بقیه موارد با نایب السلطنه باشد. این قانون، اقتدار بیشتری به مجالس ایالتی داد و به یازده مجلس اجازه داد تا در قلمرو خود مسئولیت کامل دولت را به‌عهده گیرد. این بخش از قانون، در رابطه با حکومت محلی، در اول آوریل ۱۹۳۷ به مرحلهٔ اجرا درآمد، اما وجود دسته‌های گوناگون در جوامع هند از آغاز به‌کار دولت فدرال تا قبل از شروع جنگ در اروپا و تصمیم به اعطای موقعیت دومینیون به هند پس از جنگ، ممانعت کرد و بخش مربوط به فدرال قانون ۱۹۳۵، به صورت نوشته‌ای بی‌اثر باقی ماند.

قبرس[4]. جزیره‌ای در شرق مدیترانه. از نظر سوق الجیشی، در ۴۰ مایلی ترکیّه و ۲۴۰ مایلی کانال سوئز واقع شده است. در ۱۵۷۱، ترک‌ها آن را از ونیزی‌ها گرفتند و قبرس تا ۱۹۱۴ تحت حکومت ترک‌ها باقی ماند. درکنوانسیون قبرس در ۱۸۷۸، بریتانیایی‌ها بر اساس

---

1. Montagu-Chelmsford Report

2. White Paper

۳. دیارشی (Dyarshi). حکومت دوسالاری.

4. Cyprus

تصمیمات **کنگرهٔ برلین**، تقاضا کردند پایگاهی در جزیرهٔ **قبرس** داشته باشند تا بتوانند از **ترکیهٔ آسیایی** در برابر تهاجم **روس‌ها** محافظت کنند. **بریتانیایی‌ها** امیدوار بودند بتوانند از **قبرس** به عنوان پایگاهی برای دسترسی به **مصر** و **تنگه‌های بسفر** و **داردانل** استفاده کنند، اما ارزش این پایگاه با اشغال بندر برترِ **اسکندریه** در ۱۸۸۲ رو به کاهش نهاد. در ۱۹۱۴ با اعلان جنگ از سوی **ترک‌ها**، **بریتانیایی‌ها** جزیره را تصرف کردند؛ سال بعد پیشنهاد شد که **قبرس** در ازای ورود **یونان** به جنگ، که از آن احتراز کرده بود، واگذار گردد. در ۱۹۲۵ **قبرس**، **مستعمرهٔ انگلیس**[1] شد. در ۱۹۳۱ به درخواست انجمن **یونانی** زبان (چهار پنجم جمعیت) شورش‌های سختی به منظور اتحاد[2]، برای پیوستن به **یونان**، درگرفت. در ۱۹۵۴ تقاضا برای اتحاد، فشارهای سخت‌تری به دنبال آورد؛ در پی اقدامات تروریستی متعدد، **معاهدهٔ صلحی** تهیه شد که بنابر آن، پس از مذاکرات در **زوریخ** و **لندن**، **جمهوری قبرسِ** مستقل شکل گرفت و در اوت ۱۹۶۰، این استقلال به انجام رسید.[3]

قتل‌های فونیکس پارک[4] (۶ مه ۱۸۸۲). حمله به **تامس بورک**[5]، معاون ثابت وزیر **ایرلند**، و **لرد فردریک کاوندیش**[6] که به تازگی به دبیر کلی منصوب شده بود. این حمله از سوی گروه افراطی مسلح **ایرلندی**، «**شکست ناپذیرها**[7]» انجام گرفت. هر دو نفر با چاقوهای جراحی پاره پاره شدند. یازده ماه بعد، نه «شکست ناپذیر» را به پای میز محاکمه آوردند، پنج تن از آنها به دار آویخته شدند. قتل‌ها در خلال همکاری **گلادستون** و **پارنل** (ر.ک) روی داد و، با وجودی که **پارنل** آدم کشی‌ها را محکوم کرد، این جنایت، افکار **انگلستان** را بر ضد **ایرلند** برانگیخت. **دولت**، **قانون جلوگیری از جنایت** را (که سه سال اعتبار داشت) به منظور سختگیری به تصویب رساند که به موجب آن محاکمه از سوی هیئت منصفه را لغو کرد و نیروهای ویژه پلیس را که مأمور دستگیری‌ها بودند، به این کار برگماشت.

---

1. Crown Colony 2. Enosis

۳. در آوریل ۱۹۷۴، دریاسالار **فخری کورتورک** رئیس جمهور شد و در این هنگام جنگ با **یونانی‌های** **قبرس** شدت یافت. نیروهای مسلح ترکیّه، بخشی از جزیرهٔ قبرس را اشغال کردند اما با میانجیگری **امریکا** و دیگر اعضای **ناتو**، کورتورک ناچار نیروهای خود را از قبرس فراخواند. ـ م.

4. Phoenix Park Murders 5. Thomas Burke 6. Lord Frederick Cavendish

7. Invincibles

قحطی ایرلند[1]. در دهۀ ۱۸۴۰ زندگانی حدود چهارمیلیون نفر در **ایرلند** تقریباً به طور کلی به سیب زمینی وابسته بود. در اکتبر ۱۸۴۵ سیب زمینی در **ایرلند** به آفت سختی دچار شد و حدود سه چهارم محصول کشور از میان رفت. آفت در ۱۸۴۶ دوباره پیدا شد. هم‌زمانی این روی‌داد با کمبود غلات در **بریتانیا** و **اروپای غربی**، و ناتوانی دولت **بریتانیا** در رویارویی با این فاجعۀ غیرمنتظره، اوضاع را بدتر کرد. رنج حاصل از **قحطی** چنان بود که در خلال چهار سال ۵۱ـ۱۸۴۷ علی‌رغم بهبود محصول سیب زمینی، شمار زیادی جان خود را از دست دادند. میزان تلفات **قحطی** را به گونه‌های متفاوت تخمین زده‌اند اما **مأموران آمار** در ۱۸۵۱، تعداد تلفات را در طول بیش از پنجاه سال «نزدیک به یک میلیون» برآورد کرده‌اند. این **قحطی** اوج دوران **مهاجرت** بود: بیش از دو میلیون **ایرلندی** در میانۀ ۱۸۴۷ و ۱۸۶۱، از **اقیانوس اطلس** گذشتند در حالی که به شدت از **بریتانیا** متنفر بودند.

قدرت‌های مرکزی[2]. عبارتی که در اصل برای توصیف **آلمان**، **اتریش ـ مجارستان**، و **ایتالیا**، پس از آنکه این کشورها **اتحاد مثلث** را در ۱۸۸۲ (ر.ک) تشکیل دادند، اطلاق می‌شد. پس از دلسردی **ایتالیا** از متحدین در ۱۹۱۴، عبارت مذکور، معمولاً با مسامحه، برای تمیز **آلمان** و **اتریش ـ مجارستان** از «**قدرت‌های متفق**» (فرانسه،روسیه،وبریتانیا) به کار می‌رفت.

قرارداد بیورکو[3] (۲۴ ژوئیه ۱۹۰۵). توافقنامۀ خصوصی بی‌ثمری که **قیصر ویلهلم دوم** و **تزارنیکلای دوم** در خلال دیدار از یکدیگر در کرجی‌ها به هنگام گشت زدن در **بالتیک**، به آن دست یافتند؛ بنابراین توافق، **روسیه** و **آلمان**، اتحادی دفاعی در برابر حملات هر یک از دیگر دولت‌های اروپایی تشکیل می‌دادند. دفتر امور خارجه روسیّه با این توافق مخالفت کرد زیرا، با این اقدام، متحد آن‌ها، **فرانسه**، گرفتار می‌شد، و **صدر اعظم آلمان**، **بولو**[4] نیز که از پیش‌قدمی مستقلانۀ **قیصر** دل‌خوشی نداشت، توافق مذکور را رد کرد. **روس‌ها** که نیازمند کمک‌های مالی **فرانسه** بودند، هنگامی که آغاز دسته‌بندی **فرانسه – آلمان** را در **بحران مراکش** (ر.ک) مشاهده کردند، از پیش‌نهاد اتحاد چندان استقبال نکردند.

---

1. Irish Famine 2. Central Powers 3. Björkö

۴. برای آگاهی بیش‌تر دربارۀ بولو (Bülow) نگاه کنید به برج فرازان، ص ۵۴۷ به بعد تا ۷۲۹ ـ م.

قرارداد پلومبیر[1] (ژوئیه ۱۸۵۸). در ملاقاتی سرّی میان **ناپلئون سوم** (ر.ک) و **کاوور** (ر.ک) در **پلومبیر** در وسگس[2]، توافق شد که فرانسه در جنگ **پیه‌مونت** بر ضد **اتریش**، در صورتی که اتریشی‌ها در صدد تجاوز برآیند، به **پیه‌مونت** کمک نماید. شرایط قرارداد (که تا پایان آن سال به‌صورت مکتوب در نیامد) **پیه‌مونت** را قادر می‌ساخت که با عنوان **پادشاهی ایتالیای علیا** گسترش یابد و **لمباردی** - **ونیز** و دوک‌نشین‌های شمالی را شامل گردد؛ پادشاهی‌های جداگانهٔ **ایتالیای مرکزی** و **ناپل** نیز شکل می‌گرفت؛ قدرت قلمروی **پاپ** به **رم** محدود می‌شد. در مقابل این کمک، **ساوی** و **نیس** به **فرانسه** واگذار می‌شد و از طریق ازدواج میان **بناپارت‌ها** و **خاندان سلطنتی پیه‌مونت**، خویشاوندی به‌وجود می‌آمد. جنگی که به این ترتیب پیش آمد از آوریل تا ژوئیه ۱۸۵۹ به طول انجامید. پس از تلفات سنگین **جنگ‌های ماگنتا** (ر.ک) و **سولفرینو** (ر.ک)، **ناپلئون** به‌طور غیرمنتظره صلح را پذیرفت و طرح تهیه شده در **پلومبیر** به تمامی اجرا نشد.

قرارداد سایکس - پیکو[3]. توافقی سرّی که در ۱۶ مه ۱۹۱۶، **سر مارک سایکس** (از سوی دولت **بریتانیا**) و ژرژپیکو (از طرف دولت **فرانسه**) آن را امضاء کردند و قرار تجزیهٔ **امپراتوری عثمانی** پس از جنگ را گذاشتند. فرانسه به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم، تمام **سوریّه**، **لبنان**، **کلیکیّه** و **موصل** را به دست می‌آورد، در حالی که **بریتانیا** به عنوان غرامت جنگ صاحب آن چیزی می‌شد که امروزه به **ماوراء اردن**، **عراق** و **فلسطین شمالی** معروف است. بقیهٔ **فلسطین** تحت نظر یک نظام بین‌المللی قرار می‌گرفت. یک «**کشور عربی**» نامشخص تأسیس می‌شد. این قرارداد بر خلاف وعده‌هایی بود که **تی. ای. لارنس** در برابر شورش **اعراب** بر ضد **ترک‌ها** به **اعراب** داده بود. مفاد این قرارداد همراه با دیگر «قراردادهای سرّی» در بهار ۱۹۱۸ از سوی **بلشویک‌ها** منتشر شد و کشمکش‌های زیادی به‌وجود آورد.

قرارداد ضد کمینترن[4]. توافقنامه‌ای که در ۲۵ نوامبر ۱۹۳۶ میان **آلمان** و **ژاپن** به امضا رسید و نشانهٔ مخالفت دو کشور با کمونیسم بین‌الملل («**کمینترن**»، ر.ک) بود. این قرارداد، مظهر

---

1. Plombiéres Agreement
2. Vosges
3. Sykes-Picot Note
4. Anti - Comintern Pact

پیروزی برای شخص ریبن تروپ (ر.ک) محسوب می‌شد که علی‌رغم عدم انتصاب به وزارت خارجه تا پیش از فوریه ۱۹۳۸، چندین سال برای شناساندن اصول حزب نازی ویژه و سیاست خارجی ضدکمونیسم، کار کرده بود. ایتالیا در نوامبر ۱۹۳۷ به این قرارداد پیوست. بهایی که در این مورد به ژاپنی‌ها پرداخته شد، تأیید نظام دست نشاندهٔ آن‌ها در منچوری (ر.ک) بود.

قرارداد کرفو[1]. توافقنامه‌ای که در جزیرهٔ یونانی کرفو (مسکن دولت صرب که کشورشان اشغال شده بود) در ۲۵ ژوئیه ۱۹۱۷، میان پاشیچ[2] (ر.ک) نخست وزیر صرب، و آنت ترومبیچ[3] رئیس کمیتهٔ یوگسلاو امضا شد. این کمیته را تبعیدی‌هایی به وجود آورده بودند که از نواحی اسلاوهای جنوبیِ اتریش - مجارستان بودند و در ۱۹۱۵، کمیتهٔ مذکور را در لندن تأسیس کردند و خواستار آن بودند که تمام مردم اسلاوجنوب در یک کشور زندگی کنند. قرارداد مشخص می‌ساخت که صرب‌ها، کروات‌ها، اسلوونی‌ها، و مونته‌نگرویی‌ها بایستی تحت فرمان سلسله پادشاهی صربی (کاراژرژویچ[4]) در آیند و دارای ساختاری دموکراتیک و خودمختاری محلی باشند. قرارداد، همچنین شامل منشوری اساسی برای اتحاد یوگسلاوی (ر.ک) بود. در دهۀ ۱۹۲۰ که صرب‌ها تصمیم گرفتند بدون مشارکت اقوام دیگر بر یوگسلاوی حکومت کنند، شکوه‌هایی آغاز شد مبنی بر این‌که پاشیچ، ترومبیچ را در روزگار ضعف صرب‌ها فریب داده تا پشتیبانی برای خود پیدا کند.

قرارداد مونیخ[5] **(۲۹ سپتامبر ۱۹۳۸)**. نخست وزیران بریتانیا، فرانسه، و ایتالیا (چمبرلین، دالادیه[6]، و موسولینی) و هیتلر در مونیخ، به رفع بحران چکسلواکی پرداختند، سودتنلند[7] (ر.ک) به آلمان واگذار شد و لهستان و مجارستان خواهان تعدیلات مرزی به هزینهٔ چکسلواکی گردیدند. پس از انجام این تحولات، هر چهار قدرت حاضر در مونیخ، تضمین

---

1. Corfu, Pact of
2. Pašic′
3. Ante Trumbic′
4. Karadjordjevic′
5. Munich Agreement
6. Daladier
7. Sudetenland [اراضی سودت. (م)]

کردند که زواید **چکسلواکی** را در برابر حملات بی‌سبب، حفظ کنند. به این ترتیب، یک سوم جمعیت **چکسلواکی** نقل وانتقال یافت. در آن هنگام، بسیاری از مردم **بریتانیا**، **فرانسه**، و **آلمان** به گرمی از قرارداد مونیخ استقبال کردند، زیرا معتقد بودند که قرارداد مذکور اروپا را از جنگ نجات می‌دهد. هنگامی که در مارس ۱۹۳۹ **حکومت چک** تحریک شد که از **هیتلر** بخواهد تا از آن دولت حمایت نظامی به عمل آورد، حتی **چمبرلین** متقاعد شد که **قرارداد** راه **آلمان** را برای تسلط بر اروپای مرکزی گشوده است. نه خود **چکسلواکی**، نه روسیّه (که، همراه **فرانسه**، متحد **چکسلواکی** بود) به کنفرانس **مونیخ** دعوت نشده بودند و در مورد **قرارداد** با آن‌ها مشورت به عمل نیامده بود. مدافعان سیاست مونیخ، بر این باور بودند که قراردادمذکور حتی اگر صلح را «در روزگار ما» برقرار نسازد (چنان که **چمبرلین** پیش‌گویی می‌کرد)، برای **غرب** سالی مهم در پی خواهد داشت تا موضوع خلع سلاح بهبود پیدا کند. مخالفان پاسخ می‌دادند که **آلمان** در ۱۹۳۹ به مراتب بهتر از ۱۹۳۸ آمادگی جنگ را پیدا کرده و با توجه به این که قدرت دفاعی **چک‌ها** با واگذاری **سودتنلند** کاهش یافته، در نهایت تا چند ماه دیگر ارتش **آلمان**، **چکسلواکی** را در دست خواهد گرفت.

قرارداد نازی - شوروی[1]. نامی برای **معاهدهٔ** عدم **تجاوز** میان روسیّه - **آلمان** که در ۲۳ اوت ۱۹۳۹، **مولوتف** و **ریبن تروپ** (ر.ک) در **مسکو** آن را امضاء کردند. مفاد منتشرهٔ **معاهده**، که تصور می‌رفت آخرین معاهده تا ده سال دیگر باشد، حاکی از آن بود که طرفین از تجاوز بر ضد یکدیگر خودداری کنند و اگر یکی از آن‌ها با کشور دیگری وارد جنگ شد، آن یکی بی‌طرف بماند. مفاد سرّی **معاهده**، حوزه‌های نفوذ در **اروپای شرقی** را مشخص می‌ساخت؛ دست **روس‌ها** در **فنلاند**، **لتونی**، **استونی**، **لهستان شرقی**، و **بسارابی** باز گذاشته می‌شد و **آلمانی‌ها**، **لیتوانی** و بقیه **لهستان** را در دست می‌گرفتند. در نهایت، طی یک توافق سرّی دیگر (۲۸ سپتامبر ۱۹۳۹)، **لیتوانی** به حوزهٔ نفوذ شوروی بازگشت و در مقابل نواحی مورد نفوذ **آلمان** در **لهستان** افزایش یافت. **معاهدهٔ** بیانگر تحولاتی بزرگ در سیاست هر دو کشور به حساب می‌آمد و در غرب این احساس راتقویت می‌کرد که حملهٔ **آلمان** به **لهستان**

---

1. Nazi - soviet Pact

قریب‌الوقوع است. به نظر می‌رسید **روس‌ها** پس از **قرارداد مونیخ** (ر.ک)، و عدم پذیرش شرایط روس‌ها از سوی **بریتانیا** و **فرانسه** برای اتحاد با آن‌ها، دچار احساس خفت و بدگمانی نسبت به غرب شده‌اند. **روس‌ها** همچنین، احتمالاً خواهان تسریع جنگ «میان دو اردوگاه امپریالیست» بودند. نیک‌بختی این سیاست برای **آلمان**، منزوی ساختن **لهستان** بود. پس از پیروزی‌های **آلمان** در ۱۹۴۰، نشانه‌های تفرقه میان دو کشور به ویژه بر سر تمایلات روسیّه به گسترش حوزهٔ نفوذ خود در جنوب شرق اروپا، آشکار گردید. پس از حملهٔ **آلمان‌ها** به **اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی** در ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱، **قرارداد** از میان رفت.

قراردادهای مدیترانه[1] (۱۸۸۷). عمدتاً نتیجهٔ اقدام سالیسبوری (ر.ک) بود که هم **نخست‌وزیر** بود و هم وزارت **خارجه** را به‌عهده داشت. نخستین قرارداد، مبادلهٔ یادداشت‌هایی میان **بریتانیا** و **ایتالیا** بود (۱۲ فوریه) که بر مشاورهٔ مشترک برای حفظ **وضع موجود** در ناحیهٔ **مدیترانه** (که **دریاهای اژه** و **سیاه** را دربرمی‌گرفت) تأکید می‌کردند. چند ماه بعد **اتریش - مجارستان** و **اسپانیا** از این قرارداد طرفداری کردند. قرارداد دوم (۱۲ دسامبر) میان **بریتانیا**، **ایتالیا**، و **اتریش - مجارستان** برای جلوگیری از اقدام **ترکیّه** در واگذاری حقوق خود به **کشورهای بالکان** یا **خاور نزدیک**، شکل گرفت. هر دو قرارداد سرّی بود و می‌خواست از هر نوع دگرگونی در **مدیترانه** یا **خاور نزدیک** به سود روسیّه یا فرانسه جلوگیری کند. اگرچه **آلمان**، **قراردادها** را امضاء نکرده بود، اما **بیسمارک** آن‌ها را تأیید کرد و به این ترتیب، قراردادها نزدیک‌ترین نقطهٔ تماس میان بریتانیا و **اتحاد مثلث** (ر.ک) بود. پس از آن‌که رزبری[2] در ۱۸۹۲ وزیر **امور خارجه** شد، اجازهٔ لغو قرارداد را صادر کرد.

قراردادهای مونیخ گراتز[3] (۱۹-۱۸ سپتامبر ۱۸۳۳). گردهمایی میان **مترنیخ** و **تزار نیکلای اول** در مونیخ گراتز (منیشوفوهاردیشت[4] فعلی در **چکسلواکی**) که به انجام دو قرارداد منتهی شد. بنا به قرارداد نخست، **اتریشی‌ها** و **روس‌ها** بر حمایت از ابقای **امپراتوری ترک‌ها** تأکید

1. Mediterranean Agreements
2. Rosebery
3. Münchengrätz
4. Mnichovo Hradište

و موافقت کردند در صورتی که امپراتوری در شرف تجزیه قرار گیرد، با یکدیگر هماهنگ عمل کنند؛ بر اساس قرارداد دوم، دو قدرت، تملکات خود در لهستان را تضمین نموده به یکدیگر قول دادند در صورتی که یکی از طرفین با شورشی در لهستان روبه‌رو شود آن دیگری به کمک او بشتابد. یک ماه بعد، قرارداد سومی در برلین به امضاء رسید که طی آن اتریش، روسیّه، و پروس از تصمیم خود به کمک به هر حکومتی که برای رویارویی با سرکشی لیبرال‌ها به آن‌ها متوسل شود، سخن گفتند. مفاد این قراردادها در حقیقت به اندازه موفقیت مترنیخ نبود که دوباره توانسته بود روابط سیاسی نزدیک سه کشور خودکامهٔ اروپای شرقی را که معمولاً در افکار لیبرال‌های غرب با «اتحاد مقدس» (ر.ک) عجین بود، برقرار سازد.

قضیّه ارگون.[1] منازعه‌ای مرزی میان ایالات متحدهٔ آمریکا و کانادا، این مرز در ۱۸۱۸ به دلیل کوهستانی بودن منطقه، کشف نشده و بلاتکلیف مانده بود. بریتانیا به ناحیه میان رودخانهٔ کلمبیا و مدار ۴۹ درجه، به دلیل تجارت ارزشمند خز، علاقه داشت. آمریکایی‌ها به دلیل دایر کردن منطقه از سوی کاشفان خود و کشاورزی مهاجران در دره‌های آن، مدعی ناحیه بودند. تنش در اوایل دههٔ ۱۸۴۰ بالا گرفت زیرا آمریکایی‌ها توسعهٔ چند ناحیه را مجاز اعلام کرده بودند (نگاه کنید به «سرنوشت آشکار»). دو شعار اصلی نامزد موفق دموکرات‌ها (جیمز.کا.پولک[2]) در انتخابات ۱۸۴۴، الحاق تگزاس (ر.ک) و به رسمیت شناساندن حقوق آمریکا بر ارگون بود. در ۱۵ ژوئن ۱۸۴۶، توافقنامه‌ای میان بریتانیایی‌ها و ایالات متحدهٔ آمریکا امضاء شد که بر اساس آن، آمریکایی‌ها بر ناحیه‌ای دست یافتند که امروزه ایالات ارگون، واشنگتن و ایداهو[3] (تماماً در جنوب مدار ۴۹ درجه) را تشکیل می‌دهد و در مقابل، بریتانیا جزیره ونکوور[4] را به دست آورد.

---

1. Oregon Question
2. James K.Polk
3. Idaho
4. Vancouver

قضیّه استاویسکی[1] (۱۹۳۴). روی‌داد مهم ننگ‌آوری که فرانسه را تا آستانهٔ جنگ داخلی پیش برد. سرگئی استاویسکی یهودی‌الاصل روسی که شرکتی تأسیس کرده بود به صدور اسناد جعلی اوراق قرضهٔ شهرداری بایون[2] برای بنگاه‌های کارگشایی متهم شد اما، پیش از اثبات اتهام خودکشی کرد. (۳ ژانویه ۱۹۳۴). تحقیقات نشان داد که استاویسکی در دیگر معاملات مشکوک دست داشته و از سوی وزرا و نمایندگان مستعد کمک، مورد حمایت قانونی قرار گرفته است. سرانجام یک صاحب منصب عالی‌رتبهٔ وزارت دادگستری در پاریس که گفته می‌شد حامی برخی از عناصر شناخته شده است، به قتل رسید. هم کمونیست‌ها و هم جناح راست فاشیست و گروه‌های سلطنت طلب از این روی‌داد بهره‌برداری کرده و اعلام کردند که حادثهٔ مذکور، فساد و ناکارآمدی کل نظام دموکراتیک حاکم بر فرانسه را به ثبوت می‌رساند. در ۶، ۷، و ۹ فوریه شورش‌هایی در پاریس رخ داد و در پی آن اعتصاب عمومی آغاز شد. تنها تأسیس دولت از هیئت‌های مؤتلفه که اعضاء آن اعتبار خود را در نتیجه رسوایی فوق، از دست نداده بودند، جمهوری را نجات داد. آشوب‌های مربوط به استاویسکی تأثیر دارازمدتی بر اوضاع سیاسی فرانسه داشت؛ تظاهرات ایدئولوژیکی جناح راست به دکترین اصلی نظام ویشی (ر.ک) تبدیل شد.

قضیّه تف ویل[3]. اقدامی قانونی با بیشترین اهمیت برای رشد اتحادیه‌های کارگری. این اقدام در ۱۹۰۱ از سوی شرکت راه‌آهن تف ویل (جنوب ویلز) برابر انجمن مؤتلفهٔ مستخدمین راه‌آهن که اعضای آن با به‌راه انداختن اعتصاب به دعوت اتحادیه، به دارایی‌های راه‌آهن زیان وارد کرده بود، انجام گرفت. دادگاه، اتحادیه را مسئول قانونی اقدام اعضاء خود شناخت و آن را به پرداخت ۲۳۰۰۰ پوند غرامت محکوم کرد. این تصمیم، خشم زیادی میان اتحادیه‌ها برانگیخت و آن‌ها حکم دادگاه را به منزلهٔ اقدامی عمومی برای تضعیف حربهٔ اعتصاب تلقی کردند. پس از پیروزی لیبرال‌ها در انتخابات ۱۹۰۶، دولت کمبل - بنرمن، قانون منازعات اتحادیه‌ها را تصویب کرد و اتحادیه‌های کارگری را برابر چنین قوانینی مصونیت بخشید.

---

1. Stavisky Case

2. Bayonne

3. Taff Vale Cause

قضیّه تنگه‌ها.[1] منازعه‌ای بین‌المللی در رابطه با حقوق عبور از تنگه‌های **داردانـل** (ر.ک) و **بسفر** (ر.ک). در ۱۸۳۳، ماده‌ای سرّی در معاهدهٔ اونکیاراسکـله سـی (ر.ک) **تـرک‌ها** بـه **روس‌ها** اطمینان دادند که **داردانل** را به روی کشتی‌های جـنگی خـارجـی بـبندند و بـرای کشتی‌های روسی که از **دریای سیاه** خارج می‌شدند محدودیتی وجود نداشته باشد. این ماده برای **روس‌ها** بسیار مطلوب بود اما یک سلسله قراردادهای دیگـر، آن را بـی‌اعـتبار کـرد. **کنوانسیون تنگه‌ها** در ژوئیه ۱۸۴۱ (با امضاء **بریتانیا**، **روسیّه**، **فرانسه**، **اتـریش**، و **پـروس**) **تنگه‌ها** را به روی تمام کشتی‌های خارجی بست و بر اساس **معاهدهٔ پاریس** (ر.ک) در ۱۸۵۶ بر امنیت و آرامش **ترکیّه** تأکید شد. در کنفرانسی در **لندن** در ۱۸۷۱ (با پذیرش نظامی شدن دوبارهٔ **دریای سیاه** از سوی **روسیّه**) نیز دوباره براصل ۱۸۴۱ تأکید کردند اما شرایطی بر آن افزودند که عبور کشتی‌های جنگی از **تنگه‌ها** را حتی در مواقع صلح، در صورتی که **سلطان** استقلال **ترکیّه** را از سوی قدرتی دیگر در خطر می‌دید، مجاز شناختند. تـصمیمات ۱۸۷۱، اساس بیانیهٔ مربوط به **تنگه‌ها** در **کنگرهٔ برلین** در ۱۸۷۸ بود، هر چند که **سالیسبوری** (ر.ک) در همان هنگام تصریح کرد که **بریتانیایی‌ها** خود را مجاز می‌دانـند کـه حـتی بـدون وقـوع حمله‌ای، کشتی‌های جنگی خود را به **داردانل** بفرستند و این امر منوط بر آن خواهد بود که **سلطان** آزادی عمل خود را از دست داده باشد.

ترک‌ها در ۱۸۸۵ و ۱۸۹۵، با عقب‌نشینی قدرت‌های دیگر، بـه کشـتی‌های **بـریتانیایی** اجازه حضور در **تنگه‌ها** را ندادند. در ۱۸۹۶ سیاست **بریتانیا** تغییر کرد، **سالیسبوری** عـبور تمام کشتی‌ها از **تنگه‌ها** را آزاد اعلام کرد. **روسیّه** ابتدا این عقیده را نپذیرفت اما، وقتی متوجه شد که **تنگه‌ها** در **جنگ روسیّه - ژاپن** به روی آن‌ها بسته خواهد شد، بر سیاست موردنظر **سالیسبوری** صحّه گذاشت. **روس‌ها** در ۱۹۰۸ و نیز در ۱۹۱۲ سعی کردند در **کنوانسـیون تنگه‌ها** تجدیدنظر کنند، اما با مخالفت **آلمان** و **اتریش - مجارستان** روبـه‌رو شـدند. پس از **جنگ جهانی اول**، **معاهدهٔ لوزان** (ر.ک) شرایط جدیدی به وجود آورد؛ **تنگه‌ها** غیرنظامی اعلام شد اما کشتی‌های جنگی کاملاً حق داشتند تا زمانی که **ترکیّه** در حالت صلح بـه سـر می‌برد و هیچ کشور دیگری ناوگانی بزرگ‌تر از نـیروی دریـایی **روسـیه** بـه **دریـای سـیاه**

1. Straits Question

نمی‌فرستاد، از **تنگه‌ها** عبور کنند. **کنوانسیون مونترو** (ر.ک) در ۱۹۳۶ نه تنها به **ترکیّه** اجازه داد که استحکامات **تنگه‌ها** را بازسازی کند بلکه روس‌ها را نیز مجاز ساخت هر نوع کشتی به غیر از هواپیمابر و زیردریایی به **تنگه‌ها** بفرستد، در حالی که **قدرت‌های خارج از دریای** سیاه را به فرستادن کشتی‌های سبک محدود کرد.

قضیّهٔ درداسکات[1] (۱۸۵۷). **درد اسکات**، سیاه‌پوستی بود که از ناحیهٔ برده‌داری به «خاک آزاد» در **ایلینویز** و **ویسکانسین**[2] آورده بودند و چهار سال (۸-۱۹۳۴) در آن‌جا به سر برد. **اسکات** پس از بازگشت به **میسوری**[3] مدعی شد که دیگر برده نیست زیرا در یک ایالت آزاد زندگی کرده. این **قضیه** بیش از یازده سال، از دادگاه‌های محلی به **دادگاه‌های نواحی فدرال** ارجاع شد و سرانجام به **دیوان عالی** رسید. دیوان عالی با اکثریت ۳ به ۲ (با ۴ رأی ممتنع) اعلام کرد از آن‌جاکه بردهٔ سیاه، شهروند آمریکایی به حساب نمی‌آید، **درداسکات** حق دادخواهی در **دادگاه‌های فدرال** را ندارد. همچنین اعلام کردند که وضعیت **درد اسکات** را باید قوانین ایالتی که وی به هنگام درخواست آزادی، در آن‌جاساکن بوده (یعنی میسوری، ایالت برده‌دار) مشخص سازد. **دیوان عالی**، در همان حال (با اکثریت ۶ به ۳) اعلام کرد، از آن‌جاکه **ویسکانسین** ناحیه‌ای آزاد است، **مصالحهٔ میسوری** (ر.ک) غیرقانونی محسوب می‌گردد. زیرا زمیندار را از ملک قانونی خود (در این مورد، برده) محروم ساخته است. رأی **دیوان عالی** نارضایتی شدیدی در میان **شمالی‌های** طرفدار لغو بردگی ایجاد کرد و احساس **اتحاد** سراسری در مورد بردگی را به طور چشم‌گیری افزایش داد.

قضیّه دریفوس.[4] در اکتبر ۱۸۹۴ کاپیتان آلفرد دریفوس (۱۹۳۵-۱۸۵۹) افسر **یهودی آلزاسی در ستاد ارتش فرانسه**، به اتهام خیانت، در دادگاه نظامی، محاکمه و خلع درجه شد، و به حبس در **جزیرهٔ دویل**[5] محکوم گردید. شواهد، حاکی از اطلاعات نظامی، ظاهراً با دست‌خط **دریفوس** بود که به قصد ارائه به **آلمان** تهیه شده بود. در ۱۸۹۶،

---

1. Dred Scott Case
2. Wisconsin
3. Missouri
4. Dreyfus Case
5. Devil

سرهنگ پیک‌کوارت[1] که صاحب منصب تجسس بود، اسناد محرمانه‌ای را کشف کرد که آمادهٔ تحویل بود و دست‌خط منبع تازه با دست‌خط ۱۸۹۴ مطابقت داشت؛ تلاش او برای طرح دوبارهٔ قضیه دریفوس به جایی نرسید و او را به تونس منتقل کردند. در ۱۸۹۷، برادر دریفوس، به کشفی مانند کشف پیک کوارت دست یافت و سرگرد استرهازی[2] را خائن معرفی کرد واو پس از محاکمه در دادگاه نظامی، تبرئه شد. رادیکال‌های فرانسه، با این باور که ستاد ارتش (کشیش گرایان، سلطنت طلبان، و ضد سامی گرایان) در ایجاد تنفری بی‌جهت، گناهکار بوده و نمی‌خواهد آن را بپذیرد، به پا خواستند. زولا[3]، داستان‌نویس (که آشکارا ستاد ارتش را محکوم کرد) و کلمانسو (ر.ک) قضیّه دریفوس را ادامه دادند. معلوم شد که سند اتهام دریفوس جعلی بوده. دریفوس دوباره در رن[4] محاکمه شد (سپتامبر ۱۸۹۹)، او را «گناهکاری دارای شرایط تخفیف جرم» دانستند و آزاد کردند. طرفداران دریفوس بر تبرئه او اصرار ورزیدند، و در ژوئیه ۱۹۰۶، هیئت منصفهٔ دادگاه نظامی، حکم صادره را نقض کرد، دریفوس دوباره در ارتش پذیرفته شد، ترفیع یافت، و نشان لژیون دو نور[5] دریافت کرد. دریفوس با خدمات شایان خود در جنگ جهانی اول، این اقدامات را تلافی کرد. این عمل[6] بیش از هر قضیّه عادی دیگر که در دادگاه مطرح می‌شد، در زندگانی فرانسوی‌ها تأثیر داشت. در سرتاسر ۹-۱۸۹۸ فشار شدید مبارزاتی و برخوردهای دائمی خیابانی با طرفداران دریفوس (روشنفکران، سوسیالیست‌ها، و تندروها) که مخالفان خود (رهبران ارتش و کلیسا) را به بی‌اعتبار کردن جمهوری و توجیه رژیم آمرانه، متهم می‌ساختند، به چشم می‌خورد. خصومت‌های پنهانی میان این دو گروه در سرتاسر جمهوری سوم تداوم داشت.

قضیّه رم.[7] مسألهٔ نسبت شهر رم، که مدت هزار و چهارصد سال جزو دارایی‌های مادی پاپ به حساب می‌آمد، و در نهضت اتحاد ایتالیا تأثیر گذاشت. در نوامبر ۱۸۴۸، پیوس نهم (ر.ک) در پی قیام مردمی، مجبور به فرار شد و در فوریه ۱۸۴۹، به رهبری سیاسی مازینی (ر.ک) و

---

1. Colonel Picquart
2. Major Esterhazy
3. Zola
4. Rennes
5. Legion of Honour
6. affaire
7. Roman Question

رهبری نظامی **گاریبالدی** (ر.ک) **جمهوری رم** اعلام شد. **لوئی ناپلئون** (**ناپلئون سوم**، ر.ک) از ترس فراهم شدن زمینهٔ تصویب‌کاتولیک در کشور، با یک قشون فرانسوی عازم رم شد وراه خود را با جنگ به داخل شهر باز کرد (آوریل – ژوئیه ۱۸۴۹) و **جمهوری‌خواهان** را بیرون راند. پس از آن یک ارتش **فرانسوی** به منظور حفظ حقوق اراضی بازگردانده شده به **پاپ**، در رم باقی ماند. پس از آن‌که در ۱۸۶۱ **پادشاهی ایتالیا** اعلام شد، رم بیرون از قلمرو آن قرار گرفت و قطب میهن‌پرستان **ایتالیایی** گردید. **گاریبالدی** در اوت ۱۸۶۲ به تصرف رم اقدام کرد اما پیش از آن با **فرانسوی‌ها** روبه‌رو شد، سربازان **ایتالیایی** او را در **اسپرومون**[1] بازداشت کردند. **ناپلئون سوم** در دسامبر ۱۸۶۶ به گمان این‌که با انتقال پایتخت از **تورین** به **فلورانس**، **ایتالیایی‌ها** از خواست‌های خود درباره رم دست خواهند کشید، ارتش خود را بیرون برد. **گاریبالدی** دوباره حمله‌ای به رم ترتیب داد و در اکتبر ۱۸۶۷ سربازان **فرانسوی** برگشتند و **گاریبالدی** را در **منتانا**[2] شکست دادند و به اسارت گرفتند (۳ نوامبر). با وجود تلاش **ناپلئون سوم** برای حل **قضیّه** رم در کنفرانس بین‌المللی، **فرانسوی‌ها** تا ۱۹ اوت ۱۸۷۰ در رم باقی ماندند و در این هنگام به واسطهٔ **جنگ فرانسه – پروس** ناچار عقب‌نشینی کردند. در ۲۰ سپتامبر ۱۸۷۰، ارتش **ایتالیا** از طریق دیوارهای رم در **پورتا پیا**[3] وارد شهر شد و پس از مراجعه به آرای عمومی در ۲ اکتبر، رم ضمیمهٔ **ایتالیا** و پایتخت آن کشور شد. **پاپ‌های** متوالی از دست رفتن دارایی‌ها را تصویب نکردند و خود را زندانیان **واتیکان** به حساب می‌آوردند تا این‌که **معاهدهٔ لاتران** (ر.ک) ۱۹۲۹ به دعوا پایان داد و **واتیکان** به صورت **دولت شهر** درآمد.

قوانین اتحاد.[4] اقدامات باز دارنده‌ای که **پیت** در ۱۷۹۹ و ۱۸۰۰ برابر هیجانات سیاسی میان کارگران صنعتی به عمل آورد. کارگران تمام اتحادیه‌ها برای کاهش ساعات کار یا پرداخت بیش‌تر که ممنوع شده بود، محاکمهٔ فوری مسئولان متخلف از سوی مجریان قانون، بر کارفرمایان خود فشار می‌آوردند. این قوانین تا ۱۸۲۴ به قوت خود باقی بود تا این‌که **فرانسیس پلیس**[5] (ر.ک) و **جوزف هیوم**[6] طی مبارزاتی، مقدمات لغو آن را فراهم آوردند.

---

1. Aspromont
2. Mentana
3. Porta Pia
4. Combination Laws
5. Francis Place
6. Joseph Hume

قوانین تحصیل[1]. اگر چه نخستین اعتبارات مالی برای اهداف تحصیلی همگانی در ۱۸۳۳، در نظر گرفته شده بود، اما تا پیش از تصویب **قوانین تحصیل فورستر**[2] در ۱۸۷۰ به دلیل پافشاری مدارس **کلیسایی** برای دریافت اعتبارات بیش‌تر و انتخاب هیئت‌های محلی برای تأسیس مدارس (که بقای آن‌ها تا حدودی وابسته به عوارض محلی بود) در نواحی دیگر، این تصمیم به اجرا در نیامده بود. حضور در مدرسه در ۱۸۸۰، اجباری شد و در ۱۸۹۱ تمام حق‌الزحمه‌ها در مدارس ابتدایی لغو گردید. **قوانین تحصیل بالفور** در ۱۹۰۲ «هیأت مدارس» را جای‌گزین شوراهای قصبه یا نواحی (**مسئولان محلی تحصیل**) کرد و آن‌ها را مأمور کرد تا دبیرستان و مدارس فنی تأسیس کنند و مدارس ابتدایی موجود را گسترش دهند. **قوانین تحصیل اچ.ا.ال.فیشر**[3] در ۱۹۱۸، خدمات جنبی ارزشمندی (معاینات پزشکی، مدارس پرستاری، مراکز ویژهٔ معلولین و غیره.) فراهم آورد و اعلام کرد که جوانان چهارده تا هجده ساله باید به طور نیمه وقت به مدرسه بروند، اما، این طرح به دلایل اقتصادی به مرحلهٔ عمل در نیامد. قوانین ار.ا.باتلر[4] در ۱۹۴۴، **هیأت تحصیل** (تأسیس در ۱۸۹۹) را به **وزارت‌خانه** تغییر داد، مدارسی برای پانزده ساله‌ها که در حال ترک مدرسه بودند، تأسیس کرد، و نظام آموزشی به شیوه ایالتی را با تقسیم آن به ابتدایی، دبیرستان و مقاطع بالای تحصیلی، دوباره سازماندهی کرد. اصل اساسی پشتوانهٔ **قانون ۱۹۴۴**، این بود که هر کودکی باید «به اقتضای سنی، استعداد و توانایی خود» از تحصیل برخوردار باشد.

قوانین حصار[5]. محوطه‌بندی اراضی به منظور بهبود کشت و زرع، در روزگار **تئودر**[6] آغاز شده بود، اما تا ۱۷۹۰ تنها دو پنجم اراضی قابل کشت **انگلستان** حصارکشی شده بود. از ۱۷۹۳ که **پیت**، **هیأت کشاورزی** را تأسیس کرد، حرکت محوطه‌بندی سرعت زیادی یافت و این اقدام عمدتاً با تصویب پارلمان انجام گرفت، در مواردی مالکان نیز با این کار موافقت کردند. به منظور پاسخ به نیازها در رابطه با غلّه، بیش از ۱۵۰۰ **قانون حصار** در فاصله ۱۸۱۲-۱۷۹۵ به تصویب رسید. مزارع از نظر مساحت گسترش یافت و ذخیره‌سازی رو به

---

1. Education Acts
2. Forster
3. H.A.L.Fisher
4. R.A.Butler
5. Enclosure Acts
6. Tudor

بهبود گذاشت، اما **حصارکشی‌ها** عوارض سنگینی را به طبقهٔ خرده مالک قدیمی تحمیل کرد. **قوانین عام حصار**، به منظور ارزان‌سازی حصارکشی و جلوگیری از بی‌عدالتی‌ها، در ۱۸۰۱ و ۱۸۳۷ به تصویب رسید، در حالی که **قانون** ۱۸۴۵ **مأموران حصار** را به رعایت حقوق افراد پایین رتبه و ایجاد اراضی موازی جهت تقسیم میان آن‌ها مؤظف کرد. **حرکت محوطه‌بندی**، در اوج خود بیانگر انقلاب عمیق اجتماعی بود که روستائیان طبقهٔ پایین را که به حقوق مرسوم متکی بودند، مجبور کرد در صورت تداوم کار روی زمین، به صورت کارگر کشاورزی مزدور درآیند.

قوانین غلّه.[1] قانونی درباره غلّه که نخست در ۱۸۰۴ در **لندن** به اجرا درآمد و این زمانی بود که ملاکین، که **مجلس** را در اختیار داشتند درصدد برآمدند با تحمیل کارکردی محافظه‌کارانه بر واردات غلّه، امکانات خود را بیمه کنند. این **قانون غلّه**، به دلیل جنگ و **نظام قاره‌ای**، در ابتدا، مخالفت زیادی به وجود نیاورد، اما در ۱۸۱۴، **کمیتهٔ دولتی** پیشنهاد کرد که غلّه خارجی بدون حقوق گمرکی وارد شود و این در حالی بود که بهای یک چارک گندم به ۸۰ شیلینگ رسیده بود. این پیشنهاد، اساس **قانون غلّه** در ۱۸۱۵ را تشکیل داد. در ۱۸۲۸، **هوسکیسن**[2] (ر.ک) درصدد برآمد مصیبت حاصله از گرانی نان را که پابه‌پای افزایش قیمت، تکالیف خزنده‌ای را طلب می‌کرد، بهبود بخشد. کسادی تجارت در ۱۸۳۹، و در پی آن، چند سال خشک‌سالی و قحطی سیب‌زمینی در **ایرلند**، اوضاع را بدتر ساخت و مخالفان را وادار به تشکیل **انجمن ضد قانون غلّه** (ر.ک) کرد. پیل، که در ۱۸۴۲، روش **هوسکیسن** را دنبال می‌کرد، با وجود مخالفت‌های گروهی از حامیان نیرومند خود در درون حزب به رهبری **لرد جرج بنتینک**[3] و **دیسرائیلی**، در ژوئن ۱۸۴۸، قوانین غلّه را لغو کرد.

قوانین غیررسمی کردن.[4] یکی از شکوه‌های بزرگ **ایرلندی‌ها** در سرتاسر سدهٔ نوزدهم، مربوط به تحمیلات **کاتولیک‌های رومی** بود که خواهان حمایت از تأسیس **کلیسای انگلیکان**

---

1. Corn Laws
2. Huskisson
3. Lord George Bentinck
4. Disestablishment Acts

ایرلند (یعنی کلیسای انگلستان در ایرلند) بودند که اعضای آن کم‌تر از یک هفتم جمعیت را دربر می گرفت. در ۱۸۶۹ نخستین دولت **گلادستون**، **قانون** غیررسمی کردن کلیسای کشوری و وقف، در **کلیسای ایرلند** را از ژانویه ۱۸۷۱، تصویب کرد. اعضای روحانی کشور مجاز شدند بیش از ۱۳ میلیون پوند از دارایی‌های خود را نگه دارند، و بقیه بایستی صرف مقاصد آموزشی یا تخفیف پریشانی‌ها می‌شد. **کلیسای ایرلند** با اختیارات کامل داخلی و عضو **پروتستان** باقی ماند. تصویب این **قانون**، در **انگلستان** که آن را مقدمه‌ای بر تهاجم کلی به باورهای کلیسای رسمی می‌پنداشتند، احساسات شدیدی برانگیخت (البته، **گلادستون** چنین اندیشه‌ای در سر نداشت). **لوایح** ناموفقی برای غیررسمی کردن کلیسای انگلیکان، از سوی **لیبرال‌ها** در ۱۸۹۵ و ۱۹۰۹، ارائه شد. با از دست رفتن قدرت ثابت **لردها** در داشتن حق وتو، در ۱۹۱۴، **قانون** غیررسمی کردن **کلیسای ولز** به تصویب رسید، اما تا ۱۹۲۰ عملی نشد.

قوانین کارخانه.[1] در اواخر سدهٔ هجدهم رشد سریع سیستم کارخانه‌ای در **بریتانیا** که محدودیتی از نظر مقررات دولتی نداشت، به بروز ناهنجاری‌های متعدد اجتماعی - کار کودکان، ساعات طولانی کار، و غیره - انجامید. **پارلمان** در ۱۸۰۲، نخستین **لایحه** را دربارهٔ ممنوع بودن بیش از ۱۲ ساعت کار در روز به تصویب رساند و این اقدام به ابتکار **سررابرت پیل**[2]، پدر **نخست وزیر** آینده، انجام گرفت. در ۱۸۱۹، **قانون کارخانه** استخدام کودکان زیر نُه سال را ممنوع کرد. در ۱۸۲۰، ۱۸۲۵ و ۱۸۳۰، کارفرمایان برای سرباز زدن از مقرراتی که به آن‌ها تحمیل شده بود، راه‌های بهتری پیدا کردند. در ۱۹۳۳ **قانون کارخانهٔ** درخشان **شفتسبوری** (ر.ک) بر ممنوع بودن به کارگیری کودکان زیر نُه سال تأکید کرد و کار کودکان بین نُه تا سیزده سال را به نُه ساعت و دوازده تا هجده سال را به دوازده ساعت کار در روز محدود کرد. همچنین به منظور اطمینان از اجرای مؤثر **قانون**، بازرسانی تعیین کردند. در ۱۸۴۰، **قانون کار** دیگر شفتسبوری، استخدام کودکان را برای پاک کردن دودکش‌های بخاری ممنوع کرد، در همان حال، در ۱۸۴۴، **قانون**، کار زنان را به دوازده ساعت در روز محدود کرد و مقررات ایمنی برای کار با دستگاه‌های خطرناک را به‌کار بست. **قانون معادن** در ۱۸۴۲، کار

1. Factory Acts
2. Sir Robert Peel

زنان یا پسران زیر سیزده سال را در معادن قدغن کرد. در دهه‌های ۱۸۵۰ و ۱۸۶۰ قوانین زیادی وضع شد و در ۱۸۷۴، کار زنان و کودکان به ده ساعت در روز محدود شد. در ۱۸۹۱، قانون، کار برای کودکان زیر یازده سال را ممنوع کرد. این شاخص در ۱۹۰۱ به دوازده و در ۱۹۲۰ به چهارده سال افزایش یافت.

قوانین مهاجرت[1] در ایالات متحدهٔ آمریکا. در میانهٔ ۱۸۲۰ و ۱۹۰۰، $\frac{۱}{۴}$۱۹ میلیون نفر به **ایالات متحده آمریکا** مهاجرت کرده بودند که $\frac{۱}{۴}$۱۷ میلیون آن‌ها از اروپا آمده بودند. در میانهٔ ۱۹۰۰ و ۱۹۲۰ تعداد مهاجران $\frac{۱}{۴}$۱۴ میلیون نفر بود که $\frac{۱}{۲}$۱۲ میلیون از اروپا بودند؛ و در میانهٔ ۱۹۲۰ و ۱۹۴۰ تعداد آن‌ها به $\frac{۱}{۲}$۴ میلیون رسید که $\frac{۷}{۸}$۲ آن را **اروپایی‌ها** تشکیل می‌دادند. قوانین مهاجرت فدرال در سدهٔ نوزدهم بیش‌تر متوجه بهبود شرایط کسانی بود که از ماورای اقیانوس اطلس آمده بودند. نخستین اقدام تبعیض‌آمیز درباره مهاجران، در ۱۸۸۲ برضد **چینی‌ها** و در ۱۹۰۰ و ۱۹۰۸ بر ضد **ژاپنی‌ها** انجام گرفت. در ۱۹۱۷، علی‌رغم مخالفت ریاست جمهوری، **کنگره**، قانونی را تصویب کرد که بر اساس آن از مهاجران آزمایش خواندن و نوشتن به عمل می‌آمد. در دههٔ ۱۹۲۰ در **دولت‌های جمهوری خواه**، خصومت با مهاجران افزایش یافت. **قانون سهمیه**[2] در ۱۹۲۱ ورود سالیانهٔ هر یک از ملیت‌ها را ۳ درصد آمار ۱۹۱۰ تعیین کرد که مجموع سهمیهٔ آن نباید از ۳۵۷۰۰۰ تجاوز می‌کرد. **قانون سهمیهٔ** ۱۹۲۴ سخت‌گیری بیشتری نشان داد و تعداد کسانی را که هر سال باید پذیرفته می‌شدند به نصف کاهش داد و سهمیه را طوری تنظیم کرد که تعداد را تنها به ۲ درصد آمار ۱۸۹۰ محدود ساخت و با این طرح، مهاجرت از **اروپای شرقی** و **ایتالیا** را محدود کرد. در ۱۹۲۹، این قانون اصلاح شد.

قوانین ۱۸۸۸ و ۱۸۹۴ حکومت محلی[3]. اصل ادارهٔ دموکراتیک را به جوامع کوچک‌تر گسترش داد. در ۱۸۸۸ قانون موسوم به «**قانون شوراهای محلی**»[4] در **دولت سالیسبوری**، زمینهٔ انتخابات شوراهای محلی رافراهم آورد که این امر موجب غلبه و گسترش نیروهای

---

1. Immigration Laws
2. Quota Law
3. Local Government Acts of 1888 and 1894
4. County Councils Act

اداره‌کنندهٔ محلی گردید که قبلاً شوراهای **حل اختلاف** و **انجمن‌های محل** متصدی آن بودند. برخی از ناحیه‌ها بزرگ‌تر (مثلاً **یورکشایر** و **لینکلن شایر**) تحت ادارهٔ نواحی کوچک‌تری قرار گرفتند و به ۶۰ شهر کوچک آزادی بیشتری داده شد و موقعیت «**یگان دولت محلی**» (در اصل شهری با بیش از ۵۰۰۰۰ سکنه) به آن‌ها اعطاء گردید. این قانون، همچنین **ناحیهٔ** اداری **لندن** را به وجود آورد. شش سال بعد، **لیبرال‌ها**، شوراهای محلی را در داخل ناحیه‌ها به وجود آوردند و مسائل مربوط به مسکن و بهداشت و غیره را به آن‌ها حواله کردند. در همان حال، شوراهای بخش در داخل نواحی روستایی، برای جوامعی که بیش از ۳۰۰ نفر داشتند، به وجود آمد.

قیام ایستر[1]. شورشی در **دوبلین** از ۲۴ تا ۲۹ آوریل ۱۹۱۶ به منظور تأیید استقلال بی‌واسطهٔ **ایرلند**. رهبری قیام را **پی.اچ.پیرس**[2] از **انجمن جمهوری خواهان ایرلند**[3] و **کونولی**[4] از **شین فین** (ر.ک) عهده داشتند. در پی جنگ‌های شدید خیابانی، افرادی در پیرامون **اداره مرکزی پست ایرلند**، جان خود را از دست دادند. انتظار کمک از **آلمان** به جایی نرسید. سرانجام چهارده‌تن از رهبران اعدام شدند؛ بقیه از ترس واکنش‌های مخالفان، در **ایالات متحدهٔ آمریکا**، پراکنده شدند. زندانیان شورشی را در ژانویه ۱۹۱۷ از زندان آزاد کردند.

قیام بوکسرها.[5] قیامی بر ضد تجاوز بیگانه در **چین** در ۱۹۰۰. گسترش سریع بازرگانی اروپا و تملک **کیاچو**[6] از سوی **آلمان** (۱۸۹۷)، **پرت آرتور**[7] از سوی **روس‌ها** و **وی‌های وی**[8] از سوی **بریتانیا** (۱۸۹۸)، احساس بدی در شمال چین به‌وجود آورد. با تأیید **دولت** و حمایت جدی **امپراتوریس وارث**[9] **تزوهسی**[10] (ر.ک) در سازمانی مخفی جمع آمدند که نام آن به «**انجمن مشت‌های هماهنگ**» ترجمه شده. و عموماً به **بوکسرها** شهرت یافته است. حمله به **مسیحیان** نوآیین، مبلغان مذهبی، و کارگرانی که در راه‌آهن‌های تحت ادارهٔ بیگانه کار

---

1. Easter Rising
2. P.H.Pearse
3. Irish Repubican Brotherhood
4. Connolly
5. Boxer Rising
6. Kiaochow
7. اسم **چینی** این شهر، «**لوسون**» است و پایگاهی دریایی در کنار **دریای زرد** بوده که به **ژاپنی** آن را «**ریوجون**» می‌گویند. این شهر، از ۱۹۵۰ با «**دایران**» یکی شده و این دو را جمعاً «**لو-تا**» می‌گویند (نگاه کنید به سفرنامهٔ مکه، ص ۲۵)ـ م.
8. Wei-hai-Wei
9. Dawager Empress
10. Tzu Hsi (تسوشی)

می‌کردند، قدرت‌های اروپایی راواداشت تا برای تأمین امنیّت اتباع خود تدابیری بیندیشند. هنگامی که نیروهای امدادی، تحت فرماندهی دریادار **سیمور**[1] تلاش کرد به پایتخت، **پکن**، وارد شود، از دژهای **تاکو**[2] آن‌ها را زیر آتش گرفتند. در خود **پکن** نیز قیام **بوکسرها** به سرعت شکل گرفت. در ۱۹ ژوئن، کاردار سفارت **آلمان** به قتل رسید و سفارت خانه‌های خارجی در موقعیتی محاصره مانند قرار گرفتند. در ۱۴ اوت، سفارت‌خانه‌ها از سوی نیروی شش ملیتی، دوباره به حالت اول برگشت و این امر منجر به غارت پایتخت شد. نیروی اعزامی از سوی **آلمان**، تحت فرماندهی **فن والدرسی**[3] در همان سال وارد شد و برای گرفتن انتقال قتل کاردار سفارت **آلمان**، اقدامات تنبیهی شدیدی به عمل آورد. اضطرابات **بوکسرها** به استان‌های **شنسی** و **منچوری** نیز کشیده شد که در نتیجه، **روس‌ها** ظاهراً برای حفظ منافع راه آهن خود، آن دو استان را اشغال کردند. شیوه‌ای که **قدرت‌ها** برای سرکوب **بوکسرها** به‌کار بردند، خشم از بیگانه را تا حد زیادی گسترش داد و بسیاری از جوانان **چینی** را به سوی ملی‌گرایی و جنبش‌های جمهوری‌خواهی سوق داد، رهبر این نهضت‌ها، **سوت یات – سن**[4] (ر.ک) بود.

---

1. Admiral Seymour
2. Taku
3. Von Waldersee
4. Sun yat-Sen

ک

کابت، ویلیام[1] (۱۸۳۵-۱۷۶۳). پسر کارگر مزرعه بود که در **فارنهام**[2]، **سورری**[3] به دنیا آمد. از ۱۷۸۴ تا ۱۷۹۱ در ارتش و بیش‌تر در **کانادا** خدمت کرد. پس از انتشار جزوه‌ای در مورد انحطاط ارتش (۱۷۹۲)، **انگلستان** را به سوی **فرانسه** ترک کرد و با شتاب به **آمریکا** مهاجرت نمود. مدت هفت سال در **فیلادلفیا** به سر برد و در آن‌جابه عنوان روزنامه نگاری معروف شد که از سیاست **بریتانیا** پیروی می‌کرد و منتقد آرای **تامس پین** (ر.ک) بود. در ۱۸۰۰ پس از آن‌که مورد توهین قرار گرفت به انگلستان برگشت و در **پال مال**[4] کتابفروشی باز کرد و در همان جا هفته‌نامهٔ فهرست[5] را در ۱۸۰۲ منتشر کرد که بلافاصله به ارگان انتقادی فردگرایان عالی رتبهٔ تندرو تبدیل شد. به دنبال آن، در ۱۸۰۴، مذاکرات‌مجلس[6] را منتشر کرد. در ۱۸۱۰ به مدت دو سال زندانی شد و به دلیل حملات بیهوده به ارتش، مبلغ ۱۰۰۰ پوند جریمه پرداخت کرد، و به علت ترس از پیگردهای بیش‌تر سال‌های ۱۸۱۷ و ۱۸۱۹ را در **ایالات متحدهٔ آمریکا** گذراند، سپس استخوان‌های رقیب پیشین خود، **پین** را به انگلستان آورد. تا ۱۸۲۰ از زندگی نوین صنعتی و شهری به کلی بیزار شده بود. او تصمیم گرفت از **«غدهٔ بزرگ»**[7] (اصطلاحی که او دربارهٔ لندن به کار می‌برد) دور شود و برای مشاهدهٔ روش‌های کهن کشاورزی و دفاع از جوامع روستایی فراموش شده، در سرتاسر کشور به مسافرت بپردازد.

---

1. Cobbett, William
2. Farnham
3. Surrey
4. Pall Mall
5. *Weekly register*
6. *Parliamentry debates*
7. Great Wen

شرح سفرهای او در کتابی با عنوان راه‌های مال رو روستایی[1] به چاپ رسید (۱۸۳۰). در هیجانات مربوط به اصلاحات در ۱۸۳۱، به تحریک خشونت متهم شد، اما، ماهرانه از خود دفاع کرد و از افترا رهایی یافت. پس از اصلاحات مجلس در ۱۸۳۲، از الدهام[2] به نمایندگی برگزیده شد. کابت سیاستمداری برجسته و رعدآسا بود و سبک ادبی پرقدرتی داشت. او، از دیدگاه عشق به آزادی روستایی خیال‌انگیز، تا حدودی توری به حساب می‌آمد، اما دربارهٔ اصلاح مجلس، تعصبی شدید نشان می‌داد و از بی‌رحمی ستمگران به شدت متنفر بود.

کاتولیک‌های قدیمی[3]. نام گروه‌های کوچکِ ملیِ مخالفِ کلیساهای کاتولیک به دلیل انحراف کلیساها در دوره‌هایی از سده‌های هجدهم و نوزدهم، این گروه‌ها با بی‌تفاوتی با **اعلامیهٔ اوترخت**[4] در ۱۸۸۹ به هم پیوستند. مهمترین گروه از **آلمان**، **اتریش** و **سوئیس** بود که در ۵-۱۸۷۴، سخنگوی **کاتولیک‌های آلمان**، آن را شکل داد و **عقیدهٔ مصونیت پاپ از خطا** را که **شورای واتیکان** در **۱۸۷۰** (ر.ک) آن را تصویب کرده بود، رد نمود. مورخ برجستهٔ کلیسایی، **فن دولینگر**[5] (۱۸۹۰-۱۷۹۹) که یکی از حامیان متنفذ شکل لیبرال‌تر **کاتولیک‌گرایی** بود، نخستین گردهمایی‌های **کاتولیک‌های قدیمی** را ستوده است، اگرچه خود او رسماً به این گروه‌ها نپیوسته بود. **انجمن‌های کاتولیک قدیمی** در **هلند** (که تاریخ آن به منازعه‌ای در ۱۷۲۴ برمی‌گردد) و در میان مهاجران **اسلاو** در **ایالات متحدهٔ امریکا**، همچنین در کشورهای مذکور در فوق، دیده می‌شود.

کاربوناری[6] (**«آتشدان‌های زغالی»**[7]). مشهورترین انجمن‌های سرّی ایتالیا. پس از بازگشت فرمانروایان **بوربن** به حکومت **ناپل**، در ۱۸۱۵، تأسیس شد. **کاربوناری‌ها** جمهوری‌خواه بودند و می‌خواستند ملتی واحد به وجود آورند و دولت‌های موجود ایتالیا را سرنگون سازند. این نهضت، همچنین بر اساس انسان محوری **مسیحی**، نمادگرایی و رسوم **ماسونی** را به

---

1. *Rural Rides*
2. Oldham
3. Old Catholics
4. Declaration Utrecht
5. Von Döllinger
6. Carbonari
7. Charcoal-buners

عاریه گرفته بود. کاربوناری‌ها در ۱۸۲۰ و ۱۸۲۱ شورش‌های موفقیت‌آمیزی را در ناپل و پیه‌مونت برپا کردند و در ۱۸۳۱ سلسله قیام‌های سخت به وجود آوردند. کاربوناری رهبری مشخص نداشت و به حرکاتی متفرق و قیام‌هایی پراکنده روی می‌آورد که به آسانی قابل سرکوب بود، نهضت پس از سرخوردگی‌های سال ۱۸۳۱، در اخوت «ایتالیای جوان» مازینی (ر.ک) مستحیل شد. در سال‌های ۲۰-۱۸۱۶، در فرانسه نیز نهضت کاربوناری شکل گرفته بود.

کارت رایت، ادموند[1] **(۱۸۲۳-۱۷۴۱)**. مخترع بریتانیایی. در ناتینگهام شایر[2] به دنیا آمد، در آکسفورد تحصیل کرد، و فرامین مقدس را فراگرفت. او هنگامی که در لیسسترشایر[3] سرکشیش بود، دستگاهی نیروزا برای بافندگی فراهم آورد (۱۷۸۵). او به عنوان کشیش افتخاری کلیسای جامع لینکلن، تلاش کرد تا نخستین کارخانه را که از دستگاه‌های بافندگی استفاده می‌کرد، افتتاح کند (۱۷۸۶) اما کار خطیر او با شکست روبه‌رو شد. با این حال، کارخانه‌ها، دستگاه بافندگی کارت رایت را به‌کار گرفتند و این اقدام صنعت بافندگی در بریتانیا را در ۱۸۰۰ و ۱۸۱۲ متحول کرد.

کارد ول، ادوارد[4] (۸۶-۱۸۱۳، نایب السلطنه در ۱۸۷۴). در لیورپول به دنیا آمد و در وینچستر و بالیول[5] تحصیل کرد. کارد ول در ۱۸۴۲، به عنوان عضوی از گروه «پیل» در امور سیاسی[6]، وارد مجلس شد. او در دولت‌های ابردین و پالمرستون، مناصب کوچکی داشت، اما در دولت گلادستون در ۷۴-۱۸۶۸، به منصب برجستهٔ وزیر جنگ دست یافت. به گسترش و نوسازی ارتش پرداخت تا آن‌جاکه به موقعیتی دست یافت که پروسی‌ها در طی یک دهه پیروزی توانسته بودند به آن موقعیت نایل شوند. او بسیاری از تنبیهات وحشیانهٔ ایام صلح و نفوذ کمیسیون‌ها را لغو کرد، نوعی از سربازگیری کوتاه مدت را معمول ساخت، سربازان را از مستعمرات خود مختار بیرون آورد، براساس نواحی جغرافیایی، هنگ‌های

---

1. Cortwrisht, Edmund
2. Notinghamshire
3. Leicestershire
4. Card Well, Edward
5. Balliol
6. "Peelite" Member for Clitheroe:

کلیثرو نام شهرکی هم است که در نزدیکی **لانکاشایر** قرار دارد ـ م.

تازه‌ای ترتیب داد، «نظام گردان‌های پیوسته» را تأسیس کرد (یک گردان در داخل، آماده می‌ماند و گردان دیگر در خارج خدمت می‌کرد)، و پیاده نظام را با تفنگ‌های ته‌پرِ کارآمد مجهز کرد. اصلاحات **کارد ول**، ارتش را به جنگ‌های مستعمراتی دوران امپراتوری توانا کرد؛ این ارتش به وزیر **جنگ** دیگری به نام **هالدن**[1] (ر.ک) تحویل شد تا برای **جنگ اروپایی** آماده شود.

کارلیست‌ها[2]. حامیان **دن کارلوس**[3] (۱۸۵۵-۱۷۸۸)و فرزندان او برای تاج و **تخت اسپانیا**. **فردیناندهفتم** پادشاه اسپانیا، اندکی پیش از مرگ خود اعلام کرد که مملکت او دیگر به قانون **سیسیل** (که زنان را از پادشاهی محروم کرده بود) تأسی نمی‌جوید و به همین دلیل باید دخترش **ایزابلا** جانشین او شود، برادر فرودیناند، **دن کارلوس**، مدعی حق **ایزابلا** شد و در ۱۸۳۴ به همراه بخش بزرگی از شمال کشور و محافظه‌کاران طرفدار حکومت اشراف که از وی حمایت می‌کردند، به جنگی تمام عیار مبادرت نمود. ناآرامی‌های **کارلیست‌ها** موجب شد که **اسپانیا** در باتلاق سیاسی گرفتار شود در حالی که در دیگر نقاط اروپا، تغییرات مهمی در حال رخ دادن بود. اگر چه نخستین **جنگ کارلیست** در ۱۸۳۷ به پایان رسید و **دن‌کارلوس** مجبور به ترک کشور شد، اما ناآرامی در طول سلطنت **ایزابلا** (۶۸-۱۸۳۳) همچنان ادامه یافت. در ۱۸۷۰ جنگ آشکار از سوی مدعی اصلی که نوهٔ پادشاه بود از سرگرفته شد و **دن‌کارلوس** (۱۹۰۹-۱۸۴۸) نیز که **پاپ** او را شاه **چارلز هفتم** نامیده بود، به کشور فراخوانده شد. پس از شکست نظامی، در ۱۸۷۲ و ۱۸۷۴ و جلوس پسرعموی او، **آلفونسو دوازدهم**[4] بر تخت سلطنت، بسیاری از حامیان **دن‌کارلوس** از او کناره گرفتند و **دن کارلوس** در ۱۸۷۶ ناچار به **فرانسه** گریخت. تا بیست سال پس از آن در کوهستان‌های شمال، **کارلیست‌ها** همچنین بی‌نظمی‌هایی ایجاد می‌کردند.

---

1. Halden
2. Carlists
3. Don Carlos
4. Alfonso XII

کارسن، ادوارد[1] (۱۹۳۵-۱۸۵۴؛ در ۱۹۰۰ شوالیه، در ۱۹۲۱ مادام‌العمر عضو مجلس اعیان شد). در دوبلین به دنیا آمد و در همان جا تحصیل کرد، به عنوان نمایندهٔ دانشگاه دوبلین در ۱۸۹۲ وارد مجلس شد. او وکیل مدافع بزرگی بود. از ۱۹۰۰ تا ۱۹۰۵ معاون وزیر دادگستری بود. در دولت لیبرال ۱۵-۱۹۰۵، کارسن رهبری مقاومت پروتستان‌های بریتانیا در برابر هوم رول (ر.ک) به‌عهده گرفت، در ۱۹۱۱ شورای وحدت‌طلبان اولستر[2] را به وجود آورد تا پیش‌نویس قانون اساسی اولستر (ر.ک) را تهیه کنند. در ۱۹۱۲ نیروی داوطلبی، مرکب از ۸۰۰۰۰ نفر، تحت عنوان «ارتش خصوص» به وجود آورد تا برابر هوم رول مقاومت نمایند. کارسن در ۱۹۱۵ به عنوان وزیر دادگستری به ائتلاف اسکویت پیوست، اما به زودی از دولت کناره گرفت و به توری‌های مخالف پیوست. در ۱۹۱۶ به بونارلاو[3] و لوید جرج نزدیک شد تا استعفای اسکویت به آرامی صورت گیرد و در پی آن به عضویت کابینهٔ جنگ درآمد. کارسن پس از جنگ، تلاش کرد تا راه حل مسالمت‌آمیزی برای مشکل ایرلند پیدا کند؛ این خودداری او با سیاست قبل از دوران جنگش، تضادی آشکار داشت. او از ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۹ وزیر استیناف بود.

کارلایل، تامس[4] **(۱۸۸۱-۱۷۹۵).** مورخ بریتانیایی. در اکلفچان[5]، دومفرایزشایر[6] به دنیا آمد. در دانشگاه ادینبورگ تحصیل کرد و معلم مدرسه شد. در اسکاتلند موفقیت ادبی چندانی نداشت و در ۱۸۳۴ به جنوب لندن آمد و در آن‌جا انقلاب فرانسه را نوشت که در ۱۸۳۷، این اثر او را به عنوان ادیبی برجسته مطرح کرد. آثار دیگر او عبارت‌اند از رشتهٔ پنبه شده[7] (۱۸۳۸) قهرمانان، طریقت قهرمانی و تاریخ قهرمانانه[8] (۱۸۴۱)؛ گذشته و حال (۱۸۴۳)؛ و زندگی فردریک کبیر (۶۵-۱۸۵۸). اگر چه میان فلسفهٔ نخستین او و آثار بعدی‌اش، تناقضاتی به چشم می‌خورد، اما افکار او به ایجاد اصلاحات لیبرالی منجر شد. ذهنیات او از کالوین‌گرایی توأم با انجام تکلیف، از او عنصری ساخت که به بالاترین درجه، به مسئولیت فردی در تاریخ معتقد شد. در

---

1. Carson, Edward
2. Ulster Unionist Council
3. Bonar Law
4. Carlyle Thomas
5. Ecclfechan
6. Dumfriesshire
7. *Sartor Resartus* تاریخ تمدن (تألیف هنری لوکاس، ص ۲۸۳). (م)
8. *Heros, Hero - Worship and the Heroic History*

همان حال، کارلایل با شناخت بدی‌ها توانست وجدان عصری را که به پذیرش پیشرفت مادی رضایت داشت تکان دهد.

کارناروون، هنری مولینو هربرت، لرد[1] (۹۰-۱۸۳۱، در ۱۸۴۹، چهارمین ارلِ کارناروون گردید). از نخستین مشوقان استعمار بریتانیایی بود. او پس از خدمت در **دولت دربی، معاون مستعمرات** در ۹-۱۸۵۸، از ۱۸۶۶ تا ۱۸۶۷ و از ۱۸۷۴ تا ۱۸۷۸ وزیر **مستعمرات** شد. در این منصب قانون بریتانیا برای **آمریکای شمالی** (ر.ک) در ۱۸۶۷ را به منظور خرید **کریکالند**[2] در غرب **کیپ کلنی** و الحاق **ترانسوال** در ۱۸۷۷، تهیه کرد. برنامه‌های او برای فدراسیون **آفریقای جنوبی**، بی‌موقع بود.

کارنو، لازار[3] **(۱۸۲۳-۱۷۵۳)**. عضو کمیتهٔ **امنیت عمومی** که نخستین «ارتش میهنی» **فرانسه** را در ۴-۱۷۹۳ سازمان داده بود. او به قدری تلاش برای جنگ از سوی **فرانسه** را ضروری می‌دانست که تا ۱۷۹۷ عضو **هیأت مدیره** باقی ماند و در آن سال به سوئیس گریخت. **ناپلئون** در ۱-۱۸۰۰ او را در مقام وزیر **جنگ** به فرانسه بازگردانید و در ۱۸۱۵ نیز، در خلال حکومت صد روزه، وزیر کشور شد و پس از آن **لویی هجدهم** او را تبعید کرد.

کارنی، اندرو[4] (۱۹۱۹-۱۸۳۵). نمونهٔ راستین میلیونر آمریکایی صنعتگرا و بشردوست. در دونفرملاین[5] در نهایت تنگدستی به دنیا آمد و در ۱۸۴۸ مهاجرت کرد و در پیتسبورگ[6] تلگرافچی شد. ابتکار او باعث شد که در ۱۹ سالگی منشی مخصوص رئیس راه‌آهن پنسیلوانیا گردد. کارنی تا ۱۸۶۵ در راه‌آهن **پنسیلوانیا** ماند، به سرعت یک سلسله از مقامات اداری را طی کرد؛ او در **جنگ داخلی** اقدامات ارزشمندی برای تلگراف نیروهای **متحد** انجام داد. به زودی متوجه شدکه آیندهٔ صنعت **آمریکا** به آهن و فولاد بسته است. از ۱۸۳۷ او تمام افکار خود را متوجه صنعت فولاد کرد و در طول بیست و پنج سال، با خرید یا

---

1. Carnarvon, Henry Molyneax Herbeut, Lord
2. Griqualand
3. Carcot, Lazar
4. Carnegie, Andrew
5. Dunfremline
6. Pittsburg

اجاره، بزرگترین «امپراتوری» فولاد را به وجود آورد. تا پایان قرن [نوزدهم]، **ایالات متحدهٔ آمریکا**، بیش‌تر از **بریتانیا** یا **آلمان** فولاد تولید می‌کرد. و **شرکت فولاد کارنی**، ادارهٔ صنعت را در دست گرفته بود. در ۱۹۰۱، بازنشسته شد و متعلقات خود رابه **شرکت فولاد ایالات متحده** فروخت. کارنی بقیه عمرش را صرف بشردوستی کرد، بنیادهایی برای امور آموزشی و بهبود آرامش ین‌المللی بنا نهاد.

کارولی، کنت میهالی[1] (۱۹۵۵-۱۸۷۵). عضو یکی از بزرگترین خاندان‌های اشراف زمیندار مجارستان. در ۱۹۰۵ با افکار لیبرالی به **پارلمان مجارستان** وارد شد و اندیشه‌های لیبرالی او روزافزون گردید. در خلال **جنگ جهانی اول**، طرفداران **حزب مستقل اتفاق**[2] را در **بوداپست** رهبری کرد. **امپراتور - شاه شارل** (ر.ک) در ۳۰ اکتبر ۱۹۱۸ او را به **نخست وزیری** منصوب کرد و او بی‌درنگ درصدد **متارکهٔ جنگ** برآمد و بیهوده امیدوار بود که **متفقین** با ایالت مستقل **مجارستان** به عنوان دموکراتِ قربانی **سلطهٔ اتریش - آلمان** رفتار خواهند کرد. در ۱۶ نوامبر، او رئیس **جمهور** موقتِ **جمهوری مجارستان** شد و دست به یک سلسله اصلاحات زد و شخصاً؛ بر توزیع املاکش میان روستائیان نظارت کرد. در مارس ۱۹۱۹ ناچار شد از مقام خود کناره‌گیری کند و نظام کمونیستی زیر نظر **بلاکون** (ر.ک) شکل گرفت. **کارولی** تبعید شد، و چون **دولت هورتی** را که کون از سوی او ساقط شده بود خائن می‌پنداشت، تا ۱۹۴۶ به **مجارستان** بازنگشت. **کارولی** از ۱۹۴۶ تا ۱۹۴۹ به عنوان سیاستمدار **مجاری** خدمت می‌کرد تا این‌که ماهیت توتا لیتری فزایندهٔ حکومت کمونیستی بار دیگر سبب شد **کارولی** به تبعید برود.

کازمنت، راجر[3] (۱۹۱۶-۱۸۶۴، در ۱۹۱۱ به مقام شوالیه دست یافت). نزدیک **دوبلین** به دنیا آمد، در ۱۸۹۲ به **سازمان کنسولی بریتانیا**[4] پیوست و با گزارش‌هایی از شرکت سخت حاکم بر صنایع لاستیک در**کنگو** و **برزیل**، در ۱۹۰۳ و ۱۹۱۰، شهرت زیادی به دست آورد. اندکی

---

1. Károlyi, Count Mihály
2. Entente Independent Party
3. Casement, Roger
4. British Consular Service

پس از نیل به شوالیه‌گری، از سازمان کنسولی کناره گرفت و به ملی‌گرای پرحرارت **ایرلندی** تبدیل شد. در ۱۹۱۴ در **ایالات متحدهٔ آمریکا** بود و تصمیم داشت به کمک **آلمان** برای آزادی **ایرلند**، سربازگیری کند. او به **برلین** رفت و، مدت هجده ماه، تلاش کرد تا زندانیان جنگ **ایرلند** را به تشکیل دسته‌ای در ارتش **آلمان** برانگیزد. در آستانهٔ «**قیام ایستر**» (ر.ک) بیهوده در آوریل ۱۹۱۶ از یک زیردریایی **آلمانی** نزدیک **ترالی**[1] پیاده شد، اما در عرض چند ساعت او را بازداشت کردند. او را به **لندن** آوردند و به اتهام خیانت نابخشودنی، محاکمه و به دار آویختند. **ایرلندی‌ها** برای بزرگداشت **کازمت**، او را میهن‌پرستی شهید تلقی کردند. برای بی‌اعتبار ساختن **کازمنت** (به ویژه در **ایالات متحده آمریکا**) شایع کردند که اولیای امور **بریتانیا**، به یادداشتی روزانه (که در دادگاه ارائه نشد) و شامل جزئیات زشتی از زندگانی خصوصی او، استناد جسته‌اند.

کاسلری، رابرت استوارت، نایب السلطنه[2] (۱۸۲۲-۱۷۶۹). پسر نخستین مارکی[3] **لندن دری** (که در ۱۸۲۱ جانشین پدر شد). در دههٔ ۱۸۰۰-۱۷۹۰، کاسلری برای اتحادیهٔ **بریتانیا** و **ایرلند** کار می‌کرد و در ۱۸۰۱-۱۸۹۸ **دبیرکل** دفتر **ایرلند** بود، اما پس از آن‌که **جرج سوم**، آزادسازی **کاتولیک‌ها** را رد کرد، او از مقام خود کناره گرفت. او زیرنظر **ادینگتن**، عهده‌دار امور **هند** بود و به عنوان وزیر **جنگ** و **مستعمرات** به‌کار خود ادامه داد (۹-۱۸۰۵). در ۱۸۰۹، با **کانینگ**، **وزیرخارجه**، اختلاف پیدا کرد، و، پس از یک دوئل، هر دو موقتاً از کار برکنار شدند. **کاسلری** در ۱۸۱۲ وزیر **خارجه** شد و این مقام را تا اوت ۱۸۲۲ که دست به خودکشی زد، حفظ نمود. شخصیت سخت‌گیرانهٔ **کاسلری** و ناتوانی او در ارائه سخنرانی ساده و صریح، وجهه عمومی او را از بین می‌برد؛ او را به حق به دلیل جلوگیری از اجرای سیاست داخلی **دولت لیورپول** سرزنش کرده‌اند، و مراسم تشییع او در خیابان‌های لندن موجب تسلی خاطر گردید. معاصرانش کارهای او را دربارهٔ تشکیل **چهارمین ائتلاف** نمی‌پسندیدند و ترکیب **توازن قوای اروپای** او را نیز قبول نداشتند. او اندیشهٔ تأسیس نظم سیاسی در اروپا را

---

1. Tralee

2. Castlereagh, Robert Stewart, Viscount

۳. Marquis مقامی اشرافی که از **کُنت** بالاتر و از **دوک** پایین‌تر است -م.

از پیت به ارث برده بود، و می‌توانست آن را در جریان کنگرهٔ وین بگنجاند. تا زمان مرگ، نظام کنگره سرخورده بود و سیاستش به آن‌چه بعداً از سوی جانشین او، کانینگ (ر.ک) با حرارت زیاد تعقیب می‌شد، نزدیک می‌گشت.

کاسینو.[۱] شهرکی میان ناپل و رم، مشرف به دیر بندیکت[۲] در بلندترین نقطهٔ تلاقی دو رودخانه، کاسینو، محور «خط گوستاو» و آلمان از ژانویه تا مه ۱۹۴۴ به حساب می‌آمد. آلمانی‌ها مقابل حملات بریتانیایی‌ها، کانادایی‌ها، هندی‌ها، نیوزیلند، و سربازان ایالات متحده، پایداری می‌کردند تا این‌که در ۱۸ مه، سربازان لهستانی و بریتانیایی در چهارمین حمله، کاسینو را تصرف کردند، بدین ترتیب، راه متفقین به رم باز شد و هفده روز بعد، رم سقوط کرد. در ۱۵ فوریه، دیر بر اثر بمباران تخریب شد.

کالینز، مایکل[۳] (۱۹۲۲-۱۸۹۰). پسر کشاورزی از کرک[۴]. در لندن در اداره پست و در بانک کار می‌رد تا این که به عنوان ملی‌گرای افراطی به ایرلند بازگشت و به سازماندهی قیام ایستر (ر.ک) در ۱۹۱۶ کمک کرد. در ۱۹۱۶ زندانی شد و در ۱۹۱۸ به دلیل افکار مبارزه‌جویانه دوباره محبوس گردید و در ۱۹۱۸ به نمایندگی نخستین مجلس شورای ایرلند[۵] برگزیده شد.

---

1. Cassino

۲. Benedict را قدیس بندیکتوس (۴۸۰ تا ۵۷۷؟) در شهر کوچک مذکور، واقع در رشته کوه‌های آپنین ساخته بود. او در این دیر، گوشهٔ عزلت گزیده بود. در سال ۵۲۸ به ساختن این دیر اقدام کرد و نزدیک به چهارده قرن، این دیر برپا بود. بندیکتوس راه و رسمی ممتاز برگزید. هدف او این بودکه جایی بسازد تا راهبان بتوانند موافق با قاعدهٔ مشترکی زندگی کنند و مشترکاً به‌کار و عبادت بپردازند. رهبانیت او «مکتب خدمت ربانی» بود. راهبان بندیکتیانی یک‌دیگر را «برادر» صدا می‌زدند و یکی را سرپرست زندگانی برمی‌گزیدند. آن‌ها در خوردن، خوابیدن و نظم زندگی، شیوهٔ خاصی داشتند (برای اطلاع بیش‌تر نگاه کنید به تاریخ تمدن (هنری لوکاس)، ج ۱، ص ۳-۳۸۲)-م.

3. Collins, Michael

4. Cork

۵. Dail Eireann پارلمان ایرلند از دو بخش Dail و Seanad تشکیل شده است. اعضای Dail با رأی‌گیری انتخاب می‌شوند و TDS یا Deputies نامیده می‌شوند. رأی‌گیری برای انتخاب اعضای Dail هر ۵ سال یک بار انجام می‌شود. هر ایالت دارای ۳ تا ۵ نماینده است. Dail ۱۶۶ عضو دارد. اعضای Dail رابطه بین پارلمان، دولت و مردم هستند و بین مردم محلی و سازمان‌ها ارتباط نزدیک برقرار می‌کنند. آن‌ها با مردم دیدار خصوصی دارند و به مشکلات شخصی و خانوادگی آن‌ها رسیدگی می‌کنند. Dail در سال‌های اخیر به کمک Seanad کارهای مهمی در زمینهٔ زبان ایرلندی، مسائل خارجی، حقوق زنان، مسائل خانوادگی و شغل‌های کوچک، انجام داده است -م.

در ۱۹۲۱ میان کسانی بود که به منظور برقراری آرامش از ایرلند به لندن فرستاده شدند. پس از بازگشت به ایرلند، تلاش کرد برای دولت آزاد ایرلند[1] حامیانی پیدا کند، و در ژانویه ۱۹۲۲ **نخست‌وزیر** این دولت شد. اما، با ظهور تروریسم تازه‌ای روبه‌رو شد که **انجمن جمهوری‌خواهان ایرلند**[2] آن را به راه انداخته بود. این‌ها، گروه جمهوری خواه افراطی بودند که در اوت ۱۹۲۲، **کالینز** را به هنگام بازرسی سربازان ایرلندی، به قتل رسانیدند.

کانال پاناما.[3] کانال، به طول ۴۰ مایل، **اقیانوس‌های اطلس** و آرام را به هم مربوط می‌سازد، مسیر دور **آمریکای جنوبی** را بیش از ۶۰۰۰ مایل کاهش می‌دهد. طرح اولیهٔ ایجاد کانال در سدهٔ شانزدهم مورد توجه قرار گرفت، اما زودتر از ۱۸۹۷ نبود که شرکت فرانسوی، **فردیناند دولسپس** (ر.ک) را به عنوان سر مهندس استخدام کرد و کار آغاز شد. **دولسپس**، مدت هشت سال روی کانال کار کرد، اما مالاریا و تب زرد که باعث مرگ ۲۲۰۰۰ کارگر شد. از ادامهٔ کار جلوگیری کرد. شهرک به طور ناشیانه‌ای اداره می‌شد و در ۱۸۹ با شکست روبه‌رو گردید (نگاه کنید به رسوایی پاناما). بهبود معلومات پزشکی. رئیس **جمهور تئودور روزولت** را (ر.ک) برانگیخت تا **آمریکایی‌ها** را به ساختن کانال تشویق کند. **دولت ایالات متحده**، مبالغی به **جمهوری کلمبیا** و **جمهوری** تازه تأسیس پاناما (که با حمایت آمریکا، در ۱۹۰۳، از **کلمبیا** جدا شده بود) پرداخت. منطقهٔ کانال، ناحیه‌ای بیش از ۵۰۰ مایل مربع، تحت اختیار دولت نظامی **آمریکا** قرار گرفت و مهندسان ارتش **آمریکا** به فرماندهی **کلنل گوئتالس**[4]، کانال را کامل ساختند و کانال در ۱۵ اوت ۱۹۱۴ به روی وسائل نقلیه دریایی گشوده شد.

کنال سوئز. در نوامبر ۱۸۵۴، امتیاز حفر کانالی میان **دریاهای مدیترانه** و سرخ به **فردیناند دو لسپس** (ر.ک) واگذار شد، و شرکت **کانال** سوئز که در اصل بین‌المللی اما تحت تسلط **فرانسه** بود، در ۱۸۵۸ تأسیس گردید. در آوریل ۱۸۵۹، **امپراتوریس اوژنی**[5] رسماً آن را افتتاح کرد. **بریتانیایی‌ها** در اصل با این طرح مخالف بودند زیرا اعتقاد داشتند **فرانسه** از این طریق

---

1. Irish Free State
2. Irish Reputblican Society
3. Panama Canal
4. Colonel Goethals
5. Eugénie

می‌کوشد جای پایی در ساحل شرقی مدیترانه درست کند و از آن طریق هند را مورد تهدید قرار دهد. دیسرائیلی در نوامبر ۱۸۷۵ با خرید ۴۰ درصد سهام شرکت، سیاست بریتانیا را به طور ناگهانی تغییر داد و بریتانیا را به یگانه سهام‌دار بزرگ تبدیل کرد. در ۱۸۸۸، تمام قدرت‌های بزرگ، کنوانسیون کانال سوئز را در قسطنطنیه تصویب کردند؛ این کنوانسیون، عبور تمام کشتی‌ها از کانال را «چه در ایام جنگ و چه در ایام صلح، آزاد و بلامانع» اعلام کرد. در جنگ اسپانیا - آمریکا در ۱۸۹۸، این حق از کشتی‌های اسپانیایی گرفته شد، و در دو جنگ جهانی، کانال به روی کشتی‌های «دشمن» بسته شد، و مصری‌ها از ۱۹۴۸ به بعد مانع عبور کشتی‌های اسرائیلی شدند. سربازان بریتانیایی از ۱۸۸۳ تا ۱۹۵۶ دفاع از کانال را عهده داشتند، و در فوریه و مارس ۱۹۱۵ حملات ترک‌ها را دفع کردند. دولت مصر در ژوئیه ۱۹۵۶، علی‌رغم آن‌که امتیاز شرکت کانال سوئز در ۱۹۶۸ به پایان می‌رسید، کانال را ملی اعلام کرد. تهاجم نظامی انگلستان - فرانسه به مصر در نوامبر ۱۹۵۶ به مسدود شدن موقتی کانال انجامید.

کانینگ، جرج[1] (۱۸۲۷-۱۷۷۰). سیاستمدار بریتانیایی. در لندن به دنیا آمد، در اتون[2] و کریست چرچ[3] تحصیل کرد. کانینگ، اگر چه در آغاز ویگ بود، اما در انقلاب فرانسه به حمایت از پیت برخاست و در مناصب متعدد کوچک، در سال‌های ۱۸۰۰-۱۷۹۶ و ۶-۱۸۰۴ به او خدمت کرد. او در ۱۸۰۷ وزیر خارجه شد و مسئولیت گسترده‌ای در دومین بمباران کپنهاگ (ر.ک) و مبادرت به جنگ شبه‌جزیره متوجه او شد. او از ۱۸۰۹ تا ۱۸۱۶ به دلیل کشمکش با کاسلری (ر.ک) که به دوئل انجامید، از کابینه دور ماند. در ۱۸۲۲ در آستانهٔ به دست آوردن مقام حاکم کلِ هند بود که کاسلری خودکشی کرد و کانینگ به وزارت خارجه بازگشت و پنج سال در آن مقام باقی ماند. کانینگ برابر سخنان ناشیانهٔ سلف خود، عبارتی دلنشین به‌کار می‌برد و ظاهراً اختلاف سیاسی میان آن‌ها بیش از آن بوده که در ظاهر دیده می‌شد. کانینگ، بیش‌تر شیوه‌های کنگره را که کاسلری معطل گذاشته بود، به‌کار بست. او علناً به حمایت از شورش مستعمرات آمریکای اسپانیا برخاست و با آمریکایی‌ها در تهیه اعلامیه

---

1. Canning. George

2. Eton

3. Christ Church: (در زلاند نو)

مونرو[1] (ر.ک) همکاری کرد .تلاش‌های او برای فرونشاندن جنگ یونان در راستای استقلال‌طلبی، پس از مرگ او، به **جنگ ناوارن** (ر.ک) منجر شد. او تا پنج ماه پیش از مرگ خود نخست وزیر بود و سیاست مترقی **اصلاحات توری** میانه‌رو را آغاز کرد.

کانینگ، استراتفورد[2] نگاه کنید به استراتفورد دو ردکلیف[3]

کاوور، کامیللو، کنت[4] **(۶۱-۱۸۱۰).** سیاستمدار ایتالیایی. در خانواده‌ی اشراف **پیه‌مونت** به دنیا آمد. باورهای آزادمنشانهٔ کاوور، او را به ترک زندگانی نظامی وادار کرد و پس از آن به کشاورزی علمی علاقه‌مند شد، به بریتانیا رفت و در آن‌جانظام پارلمانی را مورد مطالعه قرار داد. در ۱۸۴۷ روزنامهٔ **ریسورجمنتو**[5] [رستاخیز] را تأسیس کرد تا در ایتالیای پادشاهی نقشی آزادمنشانه ایفاء کند. اگر چه در انقلابات ۱۸۴۸ نقش فعالی عهده نگرفت اما به زودی وارد زندگانی سیاسی شد و وزارت کشاورزی، کشتیرانی و تجارت در پیه‌مونت در اکتبر ۱۸۵۰ عهده گرفت و در عرض چند ماه وزارت کشتیرانی را به وزارت مالیه تغییر داد. از نوامبر ۱۸۵۲ تا زمان مرگش در ژوئن ۱۸۶۱ (جز شش ماه آخر ۱۸۵۹) نخست وزیر **پیه‌مونت** بود. دولت او، که در امور داخلی به گسترش تجارت پرداخت، نظام مالی را بهبود بخشید. ارتش را دوبار سازماندهی کرد، جاده‌های سوق‌الجیشی، راه آهن، و کانال ساخت و از قدرت**کلیسا** («یک کلیسا در یک ایالت آزاد») جلوگیری کرد.کاوور با این باور که **ایتالیا** تنها به کمک خارجی می‌تواند متحد شود، پیه‌مونت را وارد **جنگ کریمه** کرد تا شکایت**ایتالیا** رادر**کنفرانس صلح** مطرح سازد. در ژوئیه ۱۸۵۸،کاوور در **پلومبیر**[6] (ر.ک) توافقنامه‌ای سرّی با **ناپلئون سوم** به عمل آورد تا جنگ مشترک **فرانسه - پیه‌مونت** را بر ضد اتریش به راه اندازند (آوریل تا ژوئیه ۱۸۵۹). کاوور پس از صلح بی‌هنگام ناپلئون، کناره‌گیری کرد اما در ژانویه ۱۹۶۰ بازگشت تا بر سر اتحاد **پارما**، **مودنا**، **توسکانی** و **رومانا** با **پیه‌مونت**، مذاکره

---

1. Monroe doctrine
2. Canning, Stratford
3. *Stratford de Redcliffe*
4. Cavour, Camillo, Count
5. IL Risorgimento
6. (Plombiéres)، دهکده‌ای در فرانسه (تاریخ تمدن، عصر ناپلئون، ج ۱۱، ص ۱۱۳۲ - م).

کند. سپس در ۱۸۶۰، لشکرکشی **گاریبالدی** به **سیسیل** و **ناپل**، موقعیت دشواری برای **کاوور** ایجاد کرد[4] در حالی که **ایتالیایی‌ها** خواهان یکی شدن بودند، **کاوور** می‌ترسید **گاریبالدی** به سوی رم پیش‌روی کند (نگاه کنید به قضیه رم) و خصومت مداخله‌گران **اروپای کاتولیک** را تسریع نماید. **کاوور** برای پیش‌دستی بر **گاریبالدی**، سربازان **پیه‌مونت** را به **ایالات پاپی**[1] اعزام داشت. (۱۰ سپتامبر ۱۸۶۰) تا آن‌ها را در «**پارتیمونی سن پیتر**»[2] که ملک خاص پاپ به حساب می‌آمد، متوقف سازند. **پیه‌مونتی‌ها** در **رودخانهٔ ولتورنو**[3] با **گاریبالدی** روبه‌رو شدند، دو رهبر با حرکت گازانبری درصدد امن‌سازی **پادشاهی متحد** بر آمدند. این **پادشاهی** در ۱۷ مارس ۱۸۶۱ – تنها یازده هفته پیش از مرگ **کاوور** – اعلام شده بود.

کراکو.[4] مرکز **لهستان** میانه؛ با دانشگاهی که تاریخ آن به سدهٔ چهاردهم برمی‌گردد. در سومین تقسیم **لهستان**[5] (۱۷۹۵)، **کراکو** بخشی از **اتریش** شد امّا، در ۱۸۰۹، به عنوان ایالتی دست نشانده، به **ناپلئون** واگذار گردید. و **گراند دوشه ورشو**[6] نام گرفت. در **کنگره وین**، هم **روس‌ها** و هم **اتریشی‌ها** مدعی آن شدند؛ در ۱۱ فوریه ۱۸۱۵ موافقت به عمل آمد که **کراکو** و حومه‌های آن (ناحیه‌ای بیش از ۶۰۰ مایل مربع) به صورت **جمهوری مستقل** درآید. امّا نقش سنتی **کراکو** به عنوان مرکز روشنفکری و روحانی برای **لهستان** به قدری زیاد بود که **جمهوری** به صورت سرزمین ملی درآمد و اندیشمندان آزادی‌خواه درصدد برآمدند خود را از رکود

---

۱. **ایتالیا** پیش از دوران ناپلئون به حکومت‌های کوچکی تقسیم شده بود و وحدتی در آن به چشم نمی‌خورد. در این سرزمین، برای مدت‌های مدید، شش ایالت مستقل بزرگ و چند ایالت بسیار کوچک وجود داشت. **ایالات پاپی** (Papali-state) در مرکز ایتالیا قرار گرفته بود (برای آگاهی بیش‌تر، نگاه کنید به تاریخ اروپا از رنسانس تا **قرون معاصر**، ص ۱۷۲)– م.

2. Partimony of St peter 3. Volturno

4. Cracow («کراکوی» هم ترجمه کرده‌اند)

۵. اولین تقسیم **لهستان** در ۱۷۷۲ تصورت گرفت و اراضی خارجی **لهستان** را از آن کشور جدا کردند. **روسیّه** بخش شرقی لهستان را در پیرامون شهر **وی‌تبسک** (Vitebsk) گرفت. **اتریش**، قطعه‌ای را در جنوب تصاحب کرد که معروف به **گالیسی** بود. **پروس** اراضی غربی را متصرف شد یعنی همان ناحیه‌ای که بعداً به **دالان لهستان** شهرت یافت. در ۱۷۹۳ **دومین تقسیم لهستان** انجام گرفت. **تورن** و **دانتزیک** به **پروس** داده شد و بخش بزرگی از **لیتوانی** را روسیّه تصرف کرد. سومین تقسیم **لهستان** در ۳ ژانویه - ۲۴ اکتبر ۱۷۹۵ صورت گرفت که طی آن **پروس**، شهر **ورشو** را به خاک خود منضم ساخت، **روسیّه** بقیه خاک **لیتوانی** راگرفت، و **اتریش**، **کراکو** را به دست آورد (برای اطلاع بیش‌تر نگاه کنید به **تاریخ جهان نو**، ج ۱، ص ۹۰-۲۸۴؛ تاریخ قرن هجدهم و انقلاب کبیر فرانسه و امپراتوری ناپلئون، ص ۶۶ - ۲۴۷ - م.)

6. Grand Duchy of warsaw

دانشگاهی **اتریشِ مترنیخ** برهانند. مترنیخ بانگرانی از نفوذ آزادی خواهان کراکو، در ۱۸۴۶ فرمان داد که جمهوری را به **اتریش** ملحق سازند. کراکو تا تأسیس **جمهوری لهستان** در ۱۹۱۸ بخش از **گالیسیای اتریش** را تشکیل می‌داد.

کرزن، جرج ناتانیل[1] (۱۹۲۵–۱۸۵۹)، در ۱۸۹۸ لقب بارون[2] دریافت کرد، در ۱۹۱۱ ارل[3] شد، در ۱۹۱۲ **مارکی**[4] کدلستون[5] گردید). در اتون[6] و بالیول[7] تحصیل کرد، نمایندهٔ **محافظه‌کار مجلس** در ۹۸–۱۸۸۶ بود، بسیار سفر کرد و کتاب عالمانه‌ای درباره ایران نوشت[8]. ا او در ۲–۱۸۹۱ **معاون منشی هند** و در ۸–۱۸۹۵ **وزیر امور خارجه** بود و در نتیجهٔ همین موفقیت‌ها **نایب‌السلطنهٔ هند** شد در حالی که هنوز چهل سال نداشت. او در **کارگزاری خارجه**، بی‌اعتمادی شدیدی نسبت به روسیّه پیدا کرد؛ این امر باعث شد که توجه مخصوصی به **مرز ایالت شمال غربی** داشته باشد، همچنین اصلاحات اداری زیادی به عِمل آورد که بسیاری از آن‌ها هموارکنندهٔ راه دولت بود، اگر چه جدایی **بنگال**، احساس ناخوشایندی میان **هندی‌ها** ایجاد کرد. در ۱۹۰۵ در پی اختلاف **باکیچنر** بر سر ادارهٔ ارتش **هند**، استعفا کرد. از دسامبر ۱۹۱۶ یکی از اعضاء **کابینهٔ جنگ لوید جرج** بود و از ۱۹۱۹ تا ژانویه ۱۹۲۴ **وزارت خارجه** را به عهده گرفت. او مسئولیت زیادی در ایجاد آرامش در **لوزان**[9] (ر.ک) و خنثی‌سازی تحریکات **فرانسوی‌ها** مبنی بر تجزیه‌طلبی در **راینلند** داشت. در ۱۹۲۳، از **نخست وزیری** چشم پوشید زیرا یکی از اعضاء **مجلس اعیان** بود (که در آن هنگام از طرف **حزب مخالف کارگر** نماینده‌ای نداشت) و این، برای کرزن سرخوردگی تلخی به حساب می‌آمد. او آخرین فرد از مدیران اشراف بود که با احساس مسئولیت امپراتوری، حکومت می‌کردند.

---

1. Curzon, George Nathaniel

۲. Baron، در سده‌های میانه، تیولدار پادشاه به حساب می‌آمد و به معنی نجیب‌زاده و اشرافی به‌کار می‌رود – م.

۳. Earl، عنوانی اشرافی در انگلیس که از مارکس پایین‌تر است ـ م.

۴. Marquis، لقب و مقام اشرافی که بالاتر از کنت و ارل و پایین‌تر از دوک می‌باشد ـ م.

5. Kedleston 6. Eton 7. Balliol

۸ کتاب **کرزن دربارهٔ ایران**، Persia and the Persian question، نام دارد که تحت عنوان «ایران و قضیهٔ ایران» توسط غلامعلی وحید مازندرانی ترجمه، و در دو جلد انتشار یافته است. برای اطلاع بیش‌تر از زندگانی کرزن. نگاه کنید به جلد اول ایران و قضیه ایران، مقدمهٔ مترجم، ص ۶–۱ ـ م.

9. Laussenne

کرمر، ارل آو[۱] (۱۹۱۷-۱۸۴۱). سیاستمدار امپراتوری بریتانیا. با نام **بارون اولین بارینگ**[۲] به دنیا آمد و در ۱۸۹۲ به لقب اعیانی ارتقاء یافت و این لقب را در محل تولد خود به‌دست آورد. او در اصل افسر توپخانه بود اما در **هند** به عنوان مشاور مالی **نایب‌السلطنه** خدمت می‌کرد. در ۱۸۸۳ به مقام **نایت** [شوالیه] دست یافت و، در همان سال، کارگزار **بریتانیا** و **وزیر مختار** کشور **مصر** شد، و هنگامی که این مقام را کسب کرد، ۲۴ سال داشت. در خلال این مدت، **کرمر** فرمانروای واقعی **مصر** بود. او کشور را در آستانهٔ ورشکستگی یافت، و با بهبود شیوه‌های کشت و آبیاری اوضاع کشاورزی و دامداری **مصر** را سروسامان داد و در همان حال حکومت امینی برای **مصر** به‌وجود آمد. اصلاحات نظامی **کرمر**، امکان فتح دوبارهٔ **سودان** از سوی **کیچنر** در ۹-۱۸۹۶ را فراهم کرد. **کرمر** با وجود دسیسه‌ها و **تهاجمات فرانسه** تا ۱۸۹۸، همواره نگران همکاری **انگلستان - فرانسه** بود؛ او در غلبه بر اعتراضات به **اتفاق مودت**[۳] ۱۹۰۴ در **لندن** نقش برجسته‌ای ایفاء کرد. **کرمر** در ۱۹۰۷ بازنشسته شد.

کرنسکی، الکساندر[۴] (۱۹۷۱-۱۸۸۱) در **سیمبیرسک**[۵] (جایی که پدرش معلم مدرسهٔ یک شاگرد بود که بعدها به **لنین** شهرت یافت) به دنیا آمد. **کرنسکی** در **سن پترزبورگ** درس حقوق خواند و در ۱۹۱۲ به عنوان سوسیال دموکرات به **چهارمین دوما** راه یافت. پس از **انقلاب مارس ۱۹۱۷**، وزیر **جنگ** شد (۱۶ مه) و سپس در **دولت موقت** به **نخست وزیری** دست یافت (۲۵ ژوئیه)، اصرار داشت که جنگ به شدت ادامه یابد. اقدامات او در راستای آمادگی برای تهاجم شدید در تابستان با احساسات مردم روسیّه که مشتاق صلح بودند، سازگاری نداشت. **بلشویک‌ها** در کودتای ۷ نوامبر او را از مقام خود برکنار ساختند. **کرنسکی** در پی تلاش بیهوده برای سازماندهی مقاومت، به خارج گریخت، و سرانجام عمدتاً در **ایالات متحدهٔ آمریکا** زندگی کرد. (نگاه کنید به انقلاب روسیّه).

---

1. Cromer, Earl of
2. Baron Evelyn Baring
3. Entente Cordiale
4. Kerensky Alexander
5. Simbirsk

کرواسی.[1] ناحیه‌ای در یوگسلاوی، مرکز زاگرب[2] (سابقاً آگرام[3] نامیده می‌شد). اگرچه کرواسی در سدهٔ دهم مستقل بود اما از ۱۱۰۲ تا ۱۹۱۸ به **مجارستان** پیوست. در انقلابات ۱۸۴۸، ژوسیپ **ژلاچیچ**[4]، فرماندار (بان)[5] کرواسی جنبشی بر ضد سرکشان **مجاری** به راه انداخت و از حکومت خودسرانهٔ کرواسی که تحت حمایت فرمانروای **هابسبورگ** بود، طرفداری کرد. در واقع، کرواسی نوعی خود مختاری محدود، در ۱۸۶۸ به‌دست آورده بود، اما بسیاری از کروات‌ها از اوضاع سیاسی خود در امپراتوری **اتریش - مجارستان** رضایت نداشتند و **اسقف استرسمایر**[6] (ر.ک) رهبری آن‌ها را بعهده گرفت تا کشور اسلاوجنوبی، «**یوگسلاوی**» ایجاد کنند. در ۱۹۱۷ تبعیدی‌های کرواسی، **قرارداد کرفو** (ر.ک) را با دولت **صربستان** به این شرط امضاء کردند که پس از پایان جنگ، کشور **یوگسلاو** تأسیس شود. در **یوگسلاوی** جدید، دسته‌بندی میان **کروات‌ها** (**کاتولیک‌های رومی**) و **صرب‌ها** (**ارتودوکس**) آغاز شد، **کروات‌ها** تا ۱۹۳۹ از عدم حضور واقعی در دولت گله داشتند. **فاشیست‌های** متعصب **کروات** (اوستاشه)، به رهبری آنت پاولیچ[7] (۱۹۵۹-۱۸۸۹) به ترور روی آوردند و، با شکست یوگسلاوی در ۱۹۴۱، مدعی کرواسی مستقل تحت فرمان **دوک ایتالیایی** با عنوان **پادشاه** شدند (اگر چه او هرگز جرئت نکرد از قلمرو خود بازدید کند). رژیم **پاولیچ** ستمگری‌های ترسناکی دربارهٔ **صرب‌ها**، **یهودی‌ها** و **کمونیست‌ها** مرتکب شد و به همین دلیل، موجبات تلاقی‌های گزنده‌ای را فراهم آورد. کرواسی در ۱۹۴۶ به صورت «**جمهوری خلق**» در **یوگسلاوی** کمونیست درآمد.

کروگر، پولوس[8] (۱۹۰۴-۱۸۲۵). سیاستمدار بوئری. در **کیپ کلنی** در خانواده‌ای به دنیا آمد که شدیداً **پوریتن**[9] بودند و، در تمام عمر خود، تحت تأثیر اصول مذهبی **عهد عتیق** قرار داشت. او در یازده سالگی به همراه والدین خود در **کوچ بزرگ** (ر.ک) شرکت کرد و در **ترانسوال** اقامت گرید. در **جنگ بوئر** (ر.ک) در ۱۸۸۱، یکی از مخالفان عمدهٔ سیاست

---

1. Croatia
2. Zagreb
3. Agram
4. Josip Jelačić
5. Ban
6. Strossmayer
7. Ante Pavelić
8. Kruger,Paulus
9. Puritan

بریتانیا بود. دو سال بعد رئیس **جمهور** ترانسوال شد. اگر چه مدیریت او محدود بود اما ترانسوال در سال‌های نخست دوران ریاست **جمهوری** او به دلیل کشف معادن بزرگ طلا در **ویتواترزراند**[1] (۱۸۸۶) تحولات چشمگیری یافت. کروگر به منظور توسعهٔ معادن، از کارگران خارجی استقبال کرد اما حقوق همهٔ تازه‌واردان را منکر شد و مالیات سنگینی بر آن‌ها تحمیل کرد. در خلال ۹۴-۱۸۸۴، روی‌دادی چند، احساس ضدبریتانیایی او را آشکار کرد، واین احساس با **تهاجم جمسن** (ر.ک) بیش‌تر شد. او از آلمان اسلحه خرید و در سپتامبر ۱۸۹۹ به **کیپ کلنی** و **ناتال** حمله برد. با موفقیت بریتانیا در مرحلهٔ دوم **جنگ بوئر**، کروگر به منظور استمداد از اروپا، میهن خود را ترک کرد (مه ۱۹۰۰). او متوجه شد که **آلمانی‌ها** دیگر علاقه‌ای به این موضوع ندارند و همدردی فرانسوی‌ها جامهٔ عمل نمی‌پوشد در **هلند** اقامت کرد و در **سوئیس** درگذشت.

کره. در ۱۶۳۷ خراج گزار امپراتوری **چین** شد. در ۱۸۷۶، کره به روی تجارت **ژاپن** گشوده شد و به مرکز دسیسه و رقابت میان **چین** و **ژاپن** بدل گردید که به **جنگ** ۵-۱۸۹۴ انجامید. **معاهدهٔ شیمونوزکی** (ر.ک) رسماً استقلال کره را به رسمیت شناخت، اما **ژاپنی‌ها** درصدد تسلط بر آن کشور برآمدند. از ۱۸۹۸ تا ۱۹۰۴ **روس‌ها** بر کرهٔ شمالی دست یافته زمینه کسب امتیازات تجاری در طول **رودخانهٔ یالو**[2] را فراهم ساختند. این سیاست تهاجمی، **جنگ روسیّه - ژاپن** (ر.ک) را در ۵-۱۹۰۴ تسریع کرد. در نوامبر ۱۹۰۵، ژاپن بار دیگر سیاست خارجی کره را در دست گرفت و در اوت ۱۹۱۰ آن کشور رسماً را ضمیمه خاک خود کردو خانواده‌های ژاپنی را در آن‌جا، به ویژه در پیرامون **سئول** مستقر نمود. **روس‌ها** در ۸ اوت ۱۹۴۵ به کره حمله کردند. دسته‌بندی میان **کرهٔ شمالی** تحت تسلط **روسیّه** و **کرهٔ جنوبی** تحت حمایت **آمریکا** در ژوئن ۱۹۵۰ منتهی به جنگ شد. اعضای **ملل متحد** از **کرهٔ جنوبی** و «داوطلبان» **چینی** از کرهٔ شمالی طرفداری می‌کردند. **جنگ** در ۱۹۵۳ به متارکه انجامید و کره بار دیگر در میان نارضایتی، در طول خط باریکی در شمال مدار ۳۸ درجه تقسیم شد.

---

1. Witwatersrand
2. Yalu

کریسپی، فرانچسکو[1] (۱۸۱۹-۱۹۰۱). سیاستمدار ایتالیایی. متولد سیسیل. در ۱۸۴۸ به انقلابیون پیوست و از اراضی ناپل[2] اخراج گردید، سپس به عنوان دنباله‌رو مازینی، از پیه‌مونت بیرون رانده شد. در ۱۸۶۰ یکی از اعضای برجستهٔ «هزارهٔ» گاریبالدی[3] بود. او در مجلس ایتالیا یکی از اعضای چپ افراطی به حساب می‌آمد اما سه سال بعد به سلطنت‌طلب «تغییر» یافت، زیرا تاج و تخت را بهترین وسیلهٔ وحدت در ایتالیای نوین می‌دانست. در دههٔ ۱۸۶۰، با اقدامات گاریبالدی برای آزادسازی رم به مخالفت برخاست و در دههٔ ۱۸۷۰ با افشای فساد برخی از همقطاران خود، به شهرت دست یافت. در نتیجهٔ اتهام ثابت نشده‌ای مبنی بر داشتن دو همسر، برای مدتی خود را از امور سیاسی دور نگه داشت، امام فصاحت تند میهن پرستانه‌اش موجب شد صاحب نفوذ گردد و از ۱۸۸۷ تا ۱۸۹۱ و ۱۸۹۳ تا ۱۸۹۶ به نخست‌وزیری برگزیده شود. اتحاد ایتالیا و آلمان را تقویت کرد و نخست تصرفات ایتالیا در ماوراء بحار به ویژه اریتره[4] را ایمن کرد، اما تلاش‌هایش برای تصرف حبشه به شکستی فاجعه‌آمیز در ادوا[5] (مارس ۱۸۹۶) منجر شد، و عدم موفقیت او با اتهامات اختلاس از سوی مخالفان توأم گشت و مجبور شد از کارهای سیاسی کناره گیرد. به هرحال، در فاصلهٔ تأسیس پادشاهی و ظهور فاشیسم، از سیاستمداران فعال ایتالیا محسوب می‌شد.

کشتار ارامنه.[6] در نیمهٔ سدهٔ نوزدهم در استان‌های ارمنی‌نشین ترکیّه نهضتی ناسیونالیستی رو به گسترش داشت. ناتوانی سلطان عبدالحمید (ر.ک) در انجام اصلاحاتی که وعده کرده بود، ارامنه را به تشکیل انجمن‌های مخفی تروریستی سوق داد به این امید که زورگویی‌های ترک‌ها توجه اروپایی‌ها را به موضوع ارامنه جلب کند، چنان که این امر در مورد بلغارستان در ۸-۱۸۷۵ روی داده بود. شبه نظامیان ترک، شورش ارامنه در ساسون[7] (اوت ۱۸۹۴) را

---

1. Crispi, Francesco
2. Neapolitan territory

۳. در سال ۱۸۶۰، اهالی دو سیسیل علیه **فرانسوای دوم**، پادشاه جدید خود قیام کردند. **گاریبالدی** با کمک **کاوور** یک گروه «هزار» نفری جمع کرد تا به شورشیان کمک کند. این عده، به **هزارهٔ گاریبالدی** معروف شد و به مناسبت رنگ لباس خود به «سرخ جامگان» شهرت یافت (نگاه کنید به تاریخ اروپا از رنسانس تا قرون معاصر، ص ۱۷۵) ـ م.

4. Eritrea
5. Adowa
6. Armenian Massacres
7. Sassun

با بیرحمی سرکوب کردند. در اروپای غربی (به‌ویژه از طرف لیبرال‌های بریتانیا) بر ضد این اقدام، اعتراضاتی به عمل آمد و سلطان بار دیگر اطمینان داد که قصد اصلاحات را دارد (اوریل ۱۸۹۵). او همچنان دفع‌الوقت می‌کرد تا این‌که به ناچار از سوی ناوگان بریتانیا مورد تهدید واقع شد و در اوت ۱۸۹۶، ارامنه، بانک عثمانی در قسطنطنیه را گرفتند و در خود پایتخت، سه روز کشتار وحشیانه‌ای صورت گرفت. اگر چه اعتراضات شدید سفرا از این کشتار جلوگیری کرد،اما در استان‌ها تا نُه ماه دیگر همچنان ناآرامی وجود داشت. پس از آن‌که روشن شد قدرت‌های اروپایی نمی‌توانند ارامنه را تا حد درخواست استقلال کمک کنند، خشم ارامنه و کینه‌جویی ترک‌ها، به تدریج فروکش کرد. ملی‌گرایان ارمنی از فهم این مسئله عاجز بودند که در واقع موضوع ارامنه سنخیتی با مورد بلغارستان ندارد، زیرا روس‌ها که با بلغارها کنار آمدند از بازگشت ناسیونالیسم ارمنی در داخل قلمرو خود در قفقاز نگران بودند.

کشمکش تاهیتی[1] (۴-۱۸۴۳). جزیرهٔ تاهیتی در شرق اقیانوس آرام، از آغاز قرن [نوزدهم] به مرکز فعالیت مأموران بریتانیایی تبدیل شده بود. بومیان در ۱۸۳۶ از بریتانیا تقاضا کردند که جزیره را تحت الحمایهٔ خود سازد، اماکانینگ این پیشنهاد را رد کرد. در ۱۹۳۶ کشتی جنگی فرانسوی، تاهیتی‌ها را مجبور کرد که مبلغین فرانسوی را بپذیرند و به این ترتیب، دورهٔ رقابتی میان انگلستان - فرانسه در تاهیتی آغاز شد که طی آن دریاسالار فرانسوی، دوپتیت - توار[2]، و کنسول و مبلغ بریتانیایی، پریچارد[3]، علی‌رغم اقدامات حکومت‌های متبوع خود برای جلوگیری از کارهای بی‌معنی در امور مناسب، به عکس‌العمل‌های شدید در میان مردم آن سرزمین دست زدند. در ۱۸۳۸ بریتانیا تقاضای رسمی تاهیتی را در راستای تحت‌الحمایه شدن، دوباره رد کرد. در ۱۹۴۳ دوپتیت - توار رسماً تحت‌الحمایه بودن تاهیتی را اعلام و پریچارد را زندانی کرد. در پارلمان‌های فرانسه و بریتانیا، هیجانات بالا گرفت و گروه‌های بی‌مسئولیت به آغاز جنگ تهدید کردند. سرانجام پریچارد در برابر هزار پوند غرامت آزاد شد و توفان آرام گرفت. با وجود این، روابط انگلستان - فرانسه که در خلال پادشاهی ارلئان دوستانه شده بود، به نحو چشمگیری تضعیف گردید. تاهیتی در ۱۸۸۸ رسماً به فرانسه منضم شد.

---

1. Tahiti Dispule 2. Dupetit-Thouars 3. Pritchard

کلمانسو، ژرژر[1] (۱۹۲۹-۱۸۴۱). دولتمرد فرانسوی، در لاونده[2]، در خانواده‌ای ملحد و جمهوری‌خواه به دنیا آمد، خانواده او را به تحصیل پزشکی واداشت. در ۱۸۷۰ شهردار مونت مارتر[3] شد و در خلال محاصرهٔ پاریس، آن ناحیه را اداره کرد و در دورهٔ کمون (ر.ک) نزدیک بود که کشته شود. او، از ۱۸۷۶ تا ۱۸۹۳ نمایندهٔ رادیکال مخالف با افکار غلط بود و بیرحمی و زبان طعن‌آمیزش او را به «ببر» ملقب کرد. رسوایی پاناما در ۱۹۳، او را بی‌اعتبار ساخت، اما کلمانسو با جانبداری پرحرارت از قهرمانی دریفوس، در مطبوعات، موقعیت خود را بهبود بخشید. در ۱۹۰۳، سناتور شد، اما تا مارس ۱۹۰۶ که وزارت داخله را به‌عهده گرفت، نتوانست مقام سناتوری را نگه دارد. در اکتبر سال بعد، به نخست‌وزیری رسید. دولت او دو سال و نه ماه دوام آورد و این دومین دولت طولانی در جمهوری سوم به حساب می‌آمد. این دولت به دلیل حملات سخت بر سوسیالیست‌ها و تلاش برای جلوگیری از رشد نهضت اعتصاب، معروف شد. کلمانسو به صراحت از بی‌لیاقتی ارتش و شکست آن‌ها در سه سال اول جنگ، انتقاد می‌کرد. در نوامبر ۱۹۱۷، نخست وزیر دولت بی‌کفایتی شد (که به گفتهٔ‌خود کلمانسو، «آدم‌های ساده‌لوحی بودند که معبد ژوپیتر را نجات دادند»). شهامت مهارنشدنی او، فرانسه را در تندبادهای مارس ۱۹۱۸، متحد نگاه‌داشت و او را قادر ساخت کشوررا تا نوامبر بعد، به پیروزی برساند. در ۱۹۱۹ ریاست کنفرانس صلح پاریس را عهده‌دار شد. اگرچه درکنفرانس، بیش‌تر از ویلسون و لویدجرج بر آلمانی‌ها سخت می‌گرفت، اما فرانسوی‌ها احساس می‌کردند که ملایمت زیادی به خرج می‌دهد؛ این انتقاد، با رنجش پارلمان از اعمال قدرت او، درهم آمیخت و باعث شد که کلمانسو در ژانویه ۱۹۲۰، از سیاست کناره‌گیرد. در دوران بازنشستگی از قدرت‌یابی دوبارهٔ آلمان نگران بود و حتی سال ۱۹۴۰ را سالی بالقوه خطرناک پیش‌بینی کرده بود؛ عنوان خاطرات او،شکوه و بدبختی پیروزی[4]، سرخوردگی او در دوران بعد از جنگ جهانی را مجسم می‌کند.

---

1. Clemenceau, Georges 2. Lavendée 3. Montmartre

4. *The Grandeur and Misery of Victory*

کلولند، (استفان) گروور[1] (۱۹۰۸-۱۸۳۷). رئیس جمهور ایالات متحدهٔ آمریکا. در نیوجرسی به دنیا آمد و به دیوان عالی نیویورک راه یافت و در ۴-۱۸۸۳ فرماندار نیویورک بود. در مبارزهٔ پر از فحاشی انتخابات ریاست جمهوری ۱۸۸۴، کلولند نامزد دموکرات شد و برندهٔ انتخابات گردید، بخش عمدهٔ این پیروزی مربوط به موفقیت اندک او در نیویورک بود. در طول بیست و هشت سال، نخستین رئیس جمهور دموکرات به حساب آمد. در دوران زمامداری خود در ۹-۱۸۸۵ نسبت به جنوب، سیاست مسالمت‌آمیزی در پیش گرفت و با رد کردن حدود دو سوم لوایحی که به او تقدیم شده بود، بر اقتدار ریاست جمهوری افزود. او با رسیدگی وسواس‌آمیز درخواست‌های بازنشستگی، موجبات رنجش کارکنان سابق انجمن‌ها را فراهم آورد. مخالفت کهنه‌کارها و اقدام سرمایه‌دارها به کاهش تعرفه‌ها موجب شد که کلولند در ۱۸۸۸، از هاریسون[2] شکست بخورد، اما بعداً برای چهار سال دیگر ریاست جمهوری را از آن خود کرد. کشمکش‌های داخلی در دوران زمامداری او در ۷-۱۸۹۳ بر امور مالی متمرکز بود و در ژوئن ۱۸۹۳ باعث هراس در وال استریت[3] شد. اقدامات ضد تورم کلولند و اعزام سربازان برای سرکوبی اعتصاب ایلینویز[4]، بسیاری از حامیانش را دور کرد و کنوانسیون دموکرات در ۱۸۹۶، ویلیام جنینگزبرایان[5] را که یک افراطی زبان‌آور بود، نامزد خود ساخت و انتخابات را به مک‌کینلی[6] (ر.ک) باخت. کلولند در سیاست خارجی، ضد امپریالیست بود و با سیاست تهاجم‌آمیز آمریکا در هاوائی مخالفت می‌کرد. او خواهان حل منازعات درازمدت مرزی میان بریتانیا و ونزوئلا (ر.ک) بود. هنگامی که بریتانیا داوری او را رد کرد، کلولند به النی[7] وزیر خارجه دستور دادکه یادداشتی شدید اللحن به بریتانیا بفرستد (ژوئیه ۱۸۹۵) و اعلام کندکه اگر بریتانیا بر فشار خود به ونزوئلا ادامه دهد، ایالات متحدهٔ آمریکا این عمل را تجاوز به دکترین مونرو[8] (ر.ک) تلقی خواهد کرد. کلولند، پیغام ستیزه‌جویانه‌ای نیز در همین مورد به کنگره فرستاد (۱۸۹۵). بریتانیا که از این آشفتگی غیرمنتظره در روابط تفاهم‌آمیز انگلستان و آمریکا شگفت زده شده بود، داوری آمریکا را پذیرفت و در ۱۸۹۷ معاهده‌ای با ونزوئلا بست.

---

1. Cleveland, (Stephen) Grover
2. Harrison
3. Wall Street
4. Illinois
5. William Jennings Bryan
6. Mckinley
7. Olney
8. Monrroe Doctrine

کمال، مصطفی[1] (۱۹۳۸-۱۸۸۰؛ در ۱۹۳۵، آتاتورک نامیده شد). در **سالونیک**[2] به دنیا آمد و وارد ارتش **ترکیّه** شد. از **ترک‌های جوان** (ر.ک) حمایت می‌کرد، اما بعدها با **انور**، رهبر آن‌ها به مخالفت برخاست. **کمال** در **لیبی** با **ایتالیایی‌ها** جنگید (۱۹۱۱) و در **جنگ‌های بالکان** شرکت جست. به عنوان فرمانده ترک در **گالیپولی** (ر.ک) و در جنگ‌های سرنوشت ساز با **آلنبی** در **سوریه**، برجستگی خود را نشان داد. هنگامی که در ۱۹۱۹ به **سامسون (آناتولی)** اعزام شد، شروع به سازمان دادن مقاومت در برابر تجزیه ترکیّه، به ویژه، در برابر اقدامات **یونان** برای تصرف **اسمیرنا** (ر.ک) و سرزمین‌های داخل آن کرد. تا پایان ۱۹۱۹ جنبش ملی‌گرایی او تبدیل به انقلاب شد و در ۲۳ آوریل ۱۹۲۰ دولت ایالتی در **آنکارا** تأسیس کرد. جنگ با **یونانی‌ها** تا سپامبر ۱۹۲۲ ادامه یافت و **یونانی‌ها** در این تاریخ دست از **اسمیرنا** کشیدند. **کمال**، زمینهٔ تجدیدنظر در برقراری صلح با **ترکیّه** را از طریق **معاهدهٔ لوزان** (ر.ک) فراهم آورد و شروع به نوسازی ترکیّه کرد. در نوامبر ۱۹۲۲ **سلطانی** و در مارس ۱۹۲۴ **خلافت** لغو شد و در اکتبر ۱۹۲۳ **جمهوری ترکیّه** رسماً اعلام گردید. **کمال** تا هنگام مرگ خود در ۱۰ نوامبر ۱۹۳۸، با دیکتاتوری بی‌رحمانه‌ای بر ترکیّه فرمان راند و کشور را به حالت سکولار درآورد لباس‌های غربی را متداول کرد، زنان را آزاد کرد، الفبای **لاتین** را معمول ساخت، صنعت را گسترش داد، و تقریباً غرور ملی ترک را جانشین باورهای کهن اسلامی سابق کرد.

کمبل - بنرمن، هنری[3] (۱۹۰۸-۱۸۳۶؛ در ۱۸۹۵ شوالیه شد). پسر **لرد پروست آوگلاسگو**[4]، در ۱۸۶۸ نمایندهٔ **لیبرال مجلس** شد و مقامات اداری متعددی را قبل از ورود به کابینه به عنوان وزیر جنگ در ۱۸۸۶، طی کرد و وزارت را از ۱۸۹۲ تا ۱۸۹۵ در دست داشت. به عنوان یک ناطق پارلمانی خونسرد، در ۱۸۹۸ رهبر **لیبرال‌های مجلس عوام** شد و در شش سال بعدی با گسترش جناح مترقی حزب، بر وجههٔ عمومی خود افزود؛ به همین دلیل، با **جنگ بوئر** مخالفت کرد و اصلاحات بنیادی را مطرح نمود. در دسامبر ۱۹۰۵،

---

1. Kemal Mustapha
2. Salonica
3. Campbell-Bannerman, Henrhy
4. Lord Provost of Glasgow

نخست وزیر شد. اما پیش از آن، سلامتی او به وخامت گراییده بود و به ناچار در آوریل ۱۹۰۸ استعفاء کرد. دولت او به سلسله اصلاحات اجتماعی در داخل، و ایجاد آشتی در آفریقای جنوبی دست زد، که عطایای آن به خود دولت بازگشت.

کمپانی خلیج هودسن.[1] کمپانی‌ای که با فرمان سلطنتی در ۱۶۷۰ تأسیس شد تا در شمال **کانادا** به اکتشاف و توسعه بپردازد. این **کمپانی** در اواخر سدهٔ هجدهم به موقعیت سختی دچار شد. **اراضی جدید** که به غرب دورتر بود تا سرزمین‌های تحت پوشش **فرمان**، بازرگانان خز را بهره‌مند می‌ساخت و میان **کمپانی خلیج هودسن** و **کمپانی شمال غرب جدید** رقابت فزاینده‌ای به چشم می‌خورد. سرانجام در ۱۸۳۸، **کمپانی خلیج هودسن** بر رقیب خود غلبه کرد، اما بلافاصله با مشکلات تازه‌ای روبه‌رو شد زیرا می‌خواست مناطق عظیم توسعه نیافته‌ای را برای شکار اختصاص دهد اما با خواسته‌های ضروری جستجوگرانی که با شتاب زیاد در **کانادا** مستقر می‌شدند روبه‌رو گردید. سرانجام در ۱۸۶۹، **کمپانی** حقوق خود را در مورد مالکیت اراضی، با دریافت ۳۰۰۰۰۰ پوند غرامت، به **دولت کانادا** واگذار کرد.

کمون پاریس[2] (۱۸۷۱). پس از **جنگ فرانسه - پروس** (ر.ک)، میهن‌پرستان تندرو در **پاریس** به رهبری **تیر**[3] (ر.ک) درصدد برآمد، رژیم تازه‌ای با عنوان جمهوری تأسیس کنند. **پاریس**، چهارماه محاصره را از سر گذرانده و با قبول شرایط صلح از سوی **مجلس ملی**[4] در **بردو**[5] که متضمن ورود سربازان **آلمانی** به داخل شهر بود، خوار و خفیف شده بود. در ۱۸ مارس ۱۸۷۱، شورشیان در **مونت‌مارتر** از تحویل اسلحهٔ خود به سربازان **بردو** خودداری نمودند و دو تن از ژنرال‌های فرمانده آن‌ها را ربودند و به دار آویختند. **تیر** تمام نیروهای خود را از **پاریس** بیرون آورد، به همین دلیل خلاء قدرتی پدید آمد که در ۲۶ مارس، یک کمیتهٔ مرکزی که خود را هماورد **مجلس** ۱۷۹۳ تحت ادارهٔ **ژاکوبن‌ها** می‌دانست، این خلاء را پر کرد. با اشتغال نیروهای غیرفعال آلمان‌ها در حومه‌ها، سربازان فرانسوی تحت فرماندهی

---

1. Hudson Bay Company
2. Commune of Paris
3. Thiers
4. National Assembly
5. Bordeaux

ماکماهون [1] (ر.ک) و **گایفت** [2] جنگ‌کنان به پاریس برگشتند و شهر را خیابان به خیابان، در جنگی بی‌رحمانه (۲۸-۲۱ مه) بازپس گرفتند. بیش از هر جنگ دیگر به پاریس خسارت وارد آمد و بیش از دوران «ترور» در انقلاب، افراد کشته شدند. **کموناردها** به نوبهٔ خود، گروگان‌ها، (از جمله اسقف پاریس) را کشتند. جلوگیری از **کمون‌ها** تلخی‌های بیشتری را سبب شد تا آن‌جا که روابط میان پاریس و دولت‌های فرانسه را به مدت سی سال، وخیم‌تر کرد. اگر چه بیش‌تر **کموناردها** [3]، **ژاکوبن‌های** تازه‌ای بودند که به منزلهٔ سایهٔ روزهای بزرگ انقلاب عمل می‌کردند، اما **کمونیست‌ها** سرنوشت خیزش سوسیالیسم عقب ماندهٔ فرانسه در طول سه دهه را به دست گرفتند و سوسیالیسم بین‌الملل را با اصول شهیدشناسی خود فراهم آوردند. کمون، آخرین تلاش پاریس برای تحمیل حکومت فرانسوی به استان‌ها بود که جریانی تاریخی به حساب می‌آمد که بیش از دو قرن قبل از آن با **فروندهای** [4] ۵۱-۱۶۴۸ آغاز شده بود.

کمیتهٔ امنیت عمومی. [5] در پی شکست **ژیروندن‌ها** در تلاش برای جنگ در بهار ۱۷۹۳، **کنوانسیون ملی فرانسه** [6]، **کمیتهٔ امنیت عمومی** به وجود آورد تا در سرتاسر جمهوری به عنوان قدرت اجرایی عمل نماید. کمیته در آغاز از نُه مرد، و بعدها، از دوازده مرد تشکیل می‌شد. **روبسپیر**، **کمیته** را وسیلهٔ اعمال جباری **ژاکوبن** قرار داده بود، با این حال، رهبران سیاسی معدودی، از جمله **لازار کارنوت** [7] (ر.ک) «بانی پیروزی» نیز در **کمیته** عضویت داشتند. کمیته در ۱۷۹۵ لغو شد. فکر ایجاد **کمیتهٔ امنیت عمومی** به عنوان قدرت اجرایی، در موارد متعددی در سدهٔ نوزدهم، به ویژه در **وین** در پاییز ۱۸۴۸، دوباره قوت گرفت.

---

1. Montmartre
2. Gallifet

۳. اعضای **کمون** را **کمونارد** (Communard) می‌گفتند. برای اطلاع بیش‌تر دربارهٔ کمون، نگاه کنید به تاریخ اروپا از رنسانس تا قرون وسطی، ص ۶-۱۵۵.

۴. Frondes یک سلسله اغتشاشاتی بودکه ۱۶۴۸ در **فرانسه** آغاز شد. رهبری این شورش‌ها را پارلمانی‌ها و اشراف به‌دست گرفته بودند، یعنی همان عناصری که در ۱۷۸۹ **انقلاب فرانسه** را تشدید نمودند (برای اطلاع بیش‌تر، نگاه کنید به تاریخ جهان نو، ج ۱، ص ۲۱۳)

5. Committee of Public Safety
6. French National Convention
7. Lazar Carnot

کمینترن.[1] عنوان اختصاری روس‌ها برای بین‌الملل سوم، مارس ۱۹۱۹ تا مه ۱۹۴۳. (نگاه کنید به سوسیالیسم‌بین الملل.)

کنسولگری.[2] نظامی حکومتی که ناپلئون پس از کودتای برومر (ر.ک)، نوامبر ۱۷۹۹، تأسیس کرد و تا تشکیل امپراتوری در مه ۱۸۰۴ دوام آورد. شکل قانونی کنسولگری در اصل، فکر سی‌یس (ر.ک) بودکه می‌خواست سه کنسول همشأن و با قدرت برابر وجود داشته باشند تا آن‌جاکه از دیکتاتور شدن ناپلئون به عنوان کنسول اول جلوگیری کرد. در بهار ۱۸۰۲، ناپلئون، چهارچوب قانونی کنسولگری را بیش‌تر تغییر داد؛ او پس ار مراجعه به آرای عمومی، مجال کنسولگری را گسترش داد و حق تعیین جانشین را بر آن افزود. در دورهٔ کنسولگری بود که ناپلئون، دومین اتحادیه (بریتانیایی‌ها، روس‌ها، اتریشی‌ها، ترک‌ها، ناپلی‌ها، و پرتغال) را در هم شکست، شورش ونده را سرکوب کرد، مجموعه قوانین ناپلئون (ر.ک) را جاری ساخت وکنکوردا (ر.ک) را امضاء نمود و درباره صلح آمین (ر.ک) به مذاکره پرداخت.

کنفدراسیون راین.[3] با امضای قراردادی در پاریس در ۱۷ ژوئیه ۱۸۰۶، تأسیس شد. این قرارداد، ساختهٔ ناپلئون بود تا بتواند سلطهٔ فرانسه را بر غرب آلمان که در پی موفقیت عملیات اولم – استرلیتز به دست آمده بود، تحکیم بخشد؛ باواریا، وورتمبرگ، هسه–دارمشتاد[4]، بادن و قلمرو دوازده تن دیگر از اعیان آلمانی تحت حمایت ناپلئون، با هم متحد شده و قول داده بودند که یک ارتش ۶۳۰۰۰ نفری را تحت ادارهٔ فرانسه قرار دهند. کنفدراسیون از قانون ناپلئون، مزایای زیادی حاصل کرد و قانون رسمی با الگوی فرانسه وضع نمود. قانون کنفدراسیون، در واقع هشت میلیون آلمانی را تابع امپراتوری فرانسه کرد.ا ین ترتیب، تا پس از شکست ناپلئون در لایپزیگ تا پایان ۱۸۱۳، ادامه داشت؛ با رفتن فرانسه، کنفدراسیون از هم پاشید.

---

1. Comintern (more correctly Komintern)
2. Consulate (= دورهٔ حکومت کنسولی)
3. Confederation of Rhine
4. Hesse - Darmstadt

کنفدراسیون سوئیس.[1] اگر چه در سدهٔ پانزدهم،کانتون‌های سوئیس اتحادی متزلزل به وجود آورده بودند، اما تا چهارصد سال بعد اقتدار مرکزی مؤثری در آن‌جا به چشم نمی‌خورد. سوئیس از ۱۷۹۸ تا۱۸۰۳۲ **جمهوری هلوتیایی**[2] تشکیل داد که دست‌نشاندهٔ فرانسه بود؛ ناپلئون به کانتون‌ها استقلالی بخشید که عمدتاً رنگ محلی صرف داشت. در خلال کنگرهٔ وین (ر.ک) در ۱۸۱۵، قدرت‌های بزرگ، اصل «بی‌طرفی همیشگی» سوئیس را پذیرفتند. در همان حال طی قرارداد فدرال تأسیس دیت شامل نمایندگان فردی کانتون‌ها مورد تصویب قرار رفت. پس از جنگ داخلی مختصری که از سوی جدایی‌طلبان (ر.ک) انجام گرفت. سوئیس قانون اساسی تازه‌ای را پذیرفت (سپتامبر ۱۸۴۸). این قانون از نظر ماهوی بسیار دموکراتیک بود، اما قدرت مؤثر دولت مرکزی را مشروط به ابقای مدیریت‌های محلی کانتون‌ها کرده بود. این قانون، با تعدیل مختصری که اقتدار دولت فدرال را اندکی افزایش می‌داد، از ۱۸۴۸ باقی مانده و قدرت‌ها، بی‌طرفی سوئیس را محترم شمرده‌اند.

کنفدراسیون شمال آلمان[3] (۱۸۷۱-۱۸۶۷) اتحاد پروسی‌ها و ایالات آلمانی شمال رودخانهٔ ماین[4] که توسط بیسمارک پس از پیروزی بر اتریش و ایالات آلمانی در «جنگ هفت هفته‌ای» در ۱۸۶۶، شکل گرفت. ایالات مخالف، مدیریت خود را حفظ کردند، اما نیروهای نظامی و سیاست خارجی‌شان را تحت ادارهٔ دولت فدرال قرار دادند. شورای فدرال (بوندسرات)[5] تحت نفوذ نمایندگان پروس، با یک مجلس منتخب (رایشتاگ[6]) در قوه مجریه سهیم شد. هنگامی که امپراتوری آلمان در ۱۸ ژانویه ۱۸۷۱، در ورسای اعلام موجودیت کرد، قانون اساسی فدرال شمال آلمان تعدیل شد و سه ایالت جنوب ماین (باواریا[7]، ورتمبرگ[8]، و بادن[9]) در آن فدرال پذیرفته شد. مؤسساتی که در ۱۸۶۷ شکل گرفت، در سرتاسر امپراتوری ادامه یافت.

---

1. Swiss Confederation

۲. Helvetia: سرزمین باستانی که امروزه بخش باختری کشور سوئیس را تشکیل می‌دهد. این نام نمایندهٔ کشور سوئیس نیز است -م.

3. North German Confederation
4. Main
5. Bundesrat
6. Reichtag
7. Bavaria
8. Würtemberg
9. Baden

کنفرانس اتاوا[1] (۲۱ ژوئیه - ۲۰ اوت ۱۹۳۲). کنفرانسی اقتصادی که با حضور **دومینیون‌ها** و کشور اصلی، در خلال رکود جهانی در **کانادا** برگزار شد. کنفرانس به سلسله توافقاتی در راستای میزان محدودیت **اولویت امپراتوری** (ر.ک) دست یافت که به پذیرش تعرفه‌های حمایتی جدید **دولت بریتانیا** انجامید، این تعرفه‌ها در فوریه سال قبل وضع شده بود. فکر تقدم **امپراتوری**، در ۱۹۳۰، در **کانادا** از سر گرفته شده بود زیرا امید می‌رفت که زمینهٔ حمایت از بهای گندم فراهم آید، اما **دولت بریتانیا** نتوانست اقدامی به عمل آورد تا این که در نتیجه سیاست‌های اقتصادی تکراری با بحران شدید مالی ۱۹۳۱ روبه‌رو گردید.

کنفرانس ارفورت[2] (اکتبر ۱۸۰۸). گردهمایی استادانه‌ای میان **ناپلئون** و **تزارالکساندر اول** که با حضور شاهزادگان **آلمانی** ترتیب یافت. هدف **ناپلئون** آن بودکه دوستی میان **فرانسه** و **امپراتوران روسیّه** راکه پانزده ماه پیش از آن در **تیلسیت** (ر.ک) شکل گرفته بود، موجه جلوه دهد. در همان حال، امیدوار بود **الکساندر** را وادار نماید تا از ورود **اتریش** به جنگ جلوگیری کند؛ ناپلئون همچنین می‌خواست در رابطه با آیندهٔ **ترکیّه**، میان **روس‌ها** اختلاف ایجاد کند. **الکساندر** توسط **تالیران** (ر.ک) به طور پنهانی از نقشه‌های ناپلئون آگاه شد و به مصلحت وقت رفتار کرد و ماهرانه از درگیر ساختن خود، امتناع نمود.**کنفرانس** با آرزوهای **ناپلئون** موافق از آب در نیامد.

کنفرانس برلین[3] (نوامبر ۱۸۸۴ - فوریه ۱۸۸۵). گردهمایی نمایندگان پانزده کشور بود که به دعوت **بیسمارک** انجام گرفت تا بحران میان **قدرت‌های اروپایی** را بر سر تقسیم **آفریقای مرکزی** حل کنند. نتیجهٔ آنی بحران، بی‌اعتمادی **بریتانیا** و **پرتغال** به **بلژیک** و جاه‌طلبی‌های فرانسه در**کنگو** و توسعه‌طلبی **آلمان** در شرق **آفریقا** و**کامرون** بود.**کنفرانس**، **ایالت کنگو** (ر.ک) را به رسمیت شناخت و موجبات دسترسی آن به دریا را فراهم آورد؛ دربارهٔ شیوه‌های جلوگیری از برده‌داری و تجارت برده به توافقاتی دست یافت؛ آزادی کشتی‌رانی در رودخانه‌های **کنگو** و **نیجریه** را تضمین کرد؛ و تصمیمات دیگری در

---

1. Ottlawa Conference
2. Erfurt Conference
3. Berlin Conference of

زمینه‌هایی که می‌توانست از برخورد مستعمراتی در نتیجه از جنگ‌های بزرگ جلوگیری کند، اتخاذ کرد. کنفرانس همچنین در رابطه با همکاری آلمانی‌ها و فرانسه، قابل توجه بود.

کنفرانس تهران[1]. این نخستین کنفرانس در میان **متفقین** بود که استالین، **روزولت** و **چرچیل** در آن حضور به هم رسانیدند و از ۲۸ نوامبر تا ۱ دسامبر ۱۹۴۳ در پایتخت **ایران** تشکیل شد. در **کنفرانس** راجع به تسلیحات برای نیروهای هماهنگ **متفقین** جهت پیاده شدن در **فرانسه** و هجوم روسیّه به **آلمان**، ورود آتی روسیّه به جنگ بر ضد ژاپن، و تأسیس یک سازمان بین‌المللی در دوران بعد از جنگ به منظور حفظ صلح، مذاکره شد.

کنفرانس خلع سلاح.[2] در ۴-۱۹۳۲؛ گردهمایی شصت کشور (از جمله کشورهای غیرعضو **جامعه** [ملل] مانند روسیّه و **ایالات متحدهٔ آمریکا**) در ژنو به منظور کاهش سلاح‌های کشوری بر اساس پیمانِ **جامعهٔ ملل**. کنفرانس، در ۱۹۳۲ مدت پنج ماه، در ۱۹۳۳ هشت ماه، و در ۱۹۳۴ دو هفته به طول انجامید. کنفرانس به دلیل پافشاری **فرانسه** مبنی بر تقدم نظام امنیت عمومی بر خلع سلاح، از یک سو، و تحول در روابط بین‌المللی به واسطهٔ ظهور **هیتلر** در مقام صدر **اعظم آلمان** در ژانویه ۱۹۳۳، از سوی دیگر، با شکست روبه‌رو شد (**آلمان‌ها** در اکتبر ۱۹۳۳ **کنفرانس** را ترک کرده بودند).

کنفرانس صلح پاریس.[3] کنفرانس «متفقین و **قدرت‌های** متحد آن‌ها» که از ۱۸ ژانویه ۱۹۱۹ تا ۲۰ ژانویه ۱۹۲۰ تشکیل شد تا برقراری **صلح** را که متضمن **معاهدات** (ر.ک) ورسای، سن ژرمن، نویی، تریانن و سور بود قطعی کند. تا ژوئیه، کنفرانس را چهار بزرگ – ویلسون (**ایالات متحدهٔ آمریکا**)، **کلمانسو** (فرانسه)، لوید جرج (بریتانیا)، و ارلاندو (ایتالیا) – اداره می‌کردند. تصمیم‌گیری‌ها بعداً به عهدهٔ «**شورای سران هیئت‌های نمایندگی**»[4] محول شد که عمدتاً متشکل از وزرای **خارجه** بودند؛ برقراری آرامش در مرزهای **مجارستان** و **ترکیه** در

1. Tehran conference
2. Disarmament
3. Paris Peace Conference
4. council of Heads of Delegations

نهایت به شورای سفیران[1] واگذار شد. هیئت‌های کارشناسی بین المللی از پاریس به نواحی مورد منازعه اعزام شدند تا گزارش تهیه کنند.

پنج عامل عمده مانع از اقدامات کنفرانس گردید: (۱) مغایرت اهداف **چهاربزرگ** (مثلاً **ویلسون** و **کلمانسو** بر سر **جامعه ملل**، **ویلسون** و **ارلاندو** بر سر آدریاتیک، **لوید جرج** و **کلمانسو** بر سر **لهستان** و غیره اختلاف داشتند؛ (۲) گروهای فشار در داخل اصرار داشتند که در شرایط صلح سختگیری شود (مثلاً ۳۷۰ نماینده **پارلمان** به **لوید جرج** تلگراف زدند که مبلغ غرامات از آلمان را افزایش دهد؛ محافل نظامی **فرانسه** میل داشتند که **کلمانسو**، **راینلند** را از آلمان جدا سازد)؛ (۳) انزواگرایی در **ایالات متحدهٔ آمریکا** (که در نهایت موجب شد **کنگره** تعهدات ویلسون را نپذیرد)؛ (۴) ناشکیبایی گروه‌های ملی‌گرا که با قوه قهریه مناطقی را که هنوز مورد مذاکره بود به دست می‌گرفتند (نگاه کنید به **فیوم**، **تشن**، **ویلنا**)؛ (۵) بی‌اعتمادی به مرزهای روسیّه به سبب **جنگ داخلی**. با وجود این، کنفرانس به دستاوردی بسیار بزرگ‌تر از آن چه در گذشته وجود داشت به **خود مختاری قومی** نایل شد؛ امید می‌رفت که **جامعهٔ ملل** (ر.ک) وضع کشورهای ضعیف را بهبود ببخشد.

کنفرانس کازابلانکا.[2] ملاقاتی در **آفریقای جنوبی** میان **روزولت** و **چرچیل**، ۲۴-۱۴ ژانویه ۱۹۴۳ که طی آن مقرر گردید بر «تسلیم بی‌قید و شرط **آلمان** و **ژاپن**، پافشاری شود. تلاش‌های برای غلبه بر دسته‌بندی میان **روزلت** و **فرانسهٔ آزاد** به رهبری **دوگل**، کلاً به تحدید موفقیت انجامید. رؤسای **ستاد مشترک**، اختلافات اصلی را به طرح تهاجم به **سیسیل** و **ایتالیا** کشانیدند.

کنفرانس واشنگتن[3] (۲۱ نوامبر ۱۹۲۱ - ۶ سپتامبر ۱۹۲۲). به منظور آغاز مذاکرات **خلع سلاح** دریایی و موضوع **خاور دور**، در **آمریکا** برگزار شد. نمایندگان **بریتانیا**، **فرانسه**، **ایتالیا**، **پرتغال**، **بلژیک**، **هلند**، **ژاپن**، **چین**، و **ایالات متحدهٔ آمریکا** در آن شرکت داشتند. در این کنفرانس، یک سلسله قرارداد شکل گرفت: (الف) **آمریکا** - **بریتانیا** - **فرانسه** - **ژاپن** اراضی

---

1. Council of Ambassadors
2. Casablanca Conference
3. Washington Conference

یکدیگر را در **اقیانوس آرام** تضمین کردند؛ (ب) استقلال **چین** کلاً تضمین شد؛ (ج) **ژاپن** تعهد کرد که **کیااُچو** (ر.ک) را به چین باز گرداند؛ (د) یک **کنوانسیون نیروی دریایی**، قدرت‌ها را از ساختن هرگونه کشتی بزرگ تا ده سال آینده بازداشت و نسبت کشتی‌های بزرگ برای **بریتانیا، ایالات متحدهٔ آمریکا**، و **ژاپن** را ۵:۵:۳ تعیین کرد.

کنفرانس‌های استرزا[1]. دو کنفرانس که در دههٔ ۱۹۳۰ در استرزا شکل گرفت. کنفرانس نخست، گردهمایی نمایندگان شانزده دولت، تحت توجهات **جامعهٔ ملل** در سپتامبر ۱۹۳۲ بود که دربارهٔ کمک به مشکلات اقتصادی کشورهای شرقی و مرکزی **اروپا** به مذاکره پرداخت. کنفرانس دوم در آوریل ۱۹۳۵ تشکیل شد و **نخست وزیران بریتانیا، فرانسه**، و **ایتالیا (مک‌دونالد، فلاندین**، و **موسولینی**) و وزرای **خارجهٔ** آن‌ها در این کنفرانس شرکت کردند تا دربارهٔ تشکیل جبهه‌ای مشترک برابر نقطه نظرات **هیتلر** در راستای ایراد به مفاد **معاهدهٔ ورسای** و **تحدید تسلیحات آلمان** به مذاکره بپردازند. این کنفرانس که موجب اعتراض رسمی شد، آخرین نمایش اتحاد سه **متفق** سابق در برابر دشمن سابق بود. در عرض شش ماه تهاجم **موسولینی** به **حبشه** باعث نزدیکی او با **هیتلر** و فروپاشی آن چیزی شد که به **جبههٔ استرزا** شهرت داشت.

کنفرانس‌های لاهه[2] (۱۸۹۹–۱۹۰۷). در ۱۸۹۸، **تزار نیکلای دوم** در کنفرانس صلح بین‌المللی، پیشنهاد تحدید تسلیحات را مطرح ساخت. **کنفرانس** از مه تا ژوئیه ۱۸۹۹ در **لاهه** منعقد گردید؛ به نظر می‌رسید که منابع مالی **روسیّه** برای ادامه مسابقهٔ تسلیحاتی کافی نیست. در هر حال، نمایندگان ۲۶ کشور در **کنفرانس** حضور یافتند. دربارهٔ تسلیحات نتیجهٔ قابل توجهی حاصل نشد. اما تصمیم گرفتند یک **دادگاه داوری** دائمی در **لاهه** تأسیس کنند تا «منازعاتی» را حل و فصل کند که «نه به شرف و نه به منافع حیاتی» مربوط باشد. **دادگاه بین‌المللی** در ۱۹۰۱ تأسیس شد. دومین **کنفرانس صلح لاهه** در ۱۹۰۷ منعقد گردید و یک سلسله قرارداد به منظور تحدید نگرانی‌ها از جنگ، معمول ساخت.

---

1. Stresa Conferences
2. Hague Conferences

کنکوردا[1]. قراردادی میان پاپ و نیروی غیرروحانی، در امور مربوط بـه طـبقهٔ روحـانیون. مشهورترین **کنکوردا** میان **پیوس هفتم**[2] و **ناپلئون** در ژوئیه ۱۸۰۱ بسته شـد. **نـاپلئون** ایـن قرارداد را علی‌رغم میل مشاوران خود منعقد کرد زیـرا مـی‌خواست **کـاتولیک‌گرایـی** را از **سلطنت‌طلبی** جدا کند و به این ترتیب، خریداران اراضی سابق کلیسا را دوباره مطمئن سازد. **ناپلئون** همچنین به ارزش اسقف‌ها از نظر «کمالات اخلاقی» و کشیش‌های روستاها به عنوان نمایندگان محلی نظام سیاسی معین شده، پی برده بود. **کـنکوردا**، بـه ایـن تـرتیب، مـذهب **کاتولیک** را به عنوان «مذهب اکثریت مردم فرانسه» پذیرفت و آزادی عبادت را تضمین کرد و قلمرو اسقفی تازه‌ای برای اسقف‌های انتخاب شده از سوی **ناپلئون** و مورد تأیید **پاپ** در نظر گرفت. **دولت**، مقرری اسقف‌ها و روحانیون را می‌پرداخت. **کنکوردا** تا آوریل ۱۸۰۲ صورت قانونی نداشت و پس از آن، به عنوان بخشی از «**قانون عبادت عمومی**»[3] درآمد که به فرقه‌های دیگر مذاهب نیز اجازهٔ حضور می‌داد. گذشته از این، **ناپلئون** بدون مشورت با پاپ، برخـی «مفاد اساسی»[4] را در **کنکوردا** گنجانید تا **کلیسا** را وادار به محدود شدن در مقررات دولتـی نماید. روابط میان **ناپلئون** و **کلیسا** به ویژه در ۱۴-۱۸۰۹ که او **پاپ** را در **ساوی**[5] زندانی کرد، تیره بود. با وجود این، جز در دوران شدت یافتن ضدیت با روحانیون از ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۴ در **جمهوری** سوم، رژیم‌های متوالی فرانسه، **کنکوردا** را پذیرفته بـودند. در روزگـار مـعاصر، **کنکورداهای** دیگری از جـمله بـا اسـپانیا (۱۸۵۱)، بـا اتـریش، بـا **ایـتالیای مـوسولینی** (**قراردادهای لاتران** (ر.ک) ۱۹۲۹)، و با **آلمان نازی** (۱۹۳۳) بسته شده بود.

کنگرهٔ برلین.[6] کنفرانس بین‌المللی که در ژوئن - ژوئیه ۱۸۷۸ به ریاست **بیسمارک** تشکیل شد تا **معاهدهٔ سن استفانو** را بازبینی کنید و به موازنه‌ای در جنوب شرق اروپا دست یابد که مورد قبول **قدرت‌های بزرگ** باشد. اگر چه بیش‌تر توافق‌ها محرمانه بود و از طریق مذاکرات دیپلماتیک پیش رفت. اما با **معاهدهٔ برلین** مورد تأیید قرار گرفت؛ استان **روملی شـرقی** در جنوب **بلغارستان** تأسیس شد که اسماً متعلق به **ترکیّه** بود اما **حاکمی مسیحی** داشت؛ امارت

---

1. Concordat
2. Pius VII
3. Law of Public Worship
4. Organic Articles
5. Savoy
6. Berlin Congress of

خود مختار **بلغارستان** شکل گرفت؛ استقلال **صربستان** و **مونته‌نگرو** تأیید شد و به هر یک از آن‌ها اراضی‌ای به عنوان غرامت، تعلق گرفت؛ استقلال **رومانی** به رسمیت شناخته شد و **رومانیایی‌ها**، **دوبروجای شمالی** را به جای **بسارابی** که به روسیّه واگذار شده بود به دست آوردند؛ مالکیت روسیّه بر **قفقاز** مورد تأیید قرار گرفت؛ **اتریش-مجارستان** حق تصرف **بوسنی - هرزگووین** و **نوی - بازار** (ر.ک) را به دست آورد، و **بریتانیا** به **قبرس** دست یافت. اراضی دیگر که **ترکیّه** به موجب **معاهدهٔ سن استفانو** از دست داده بود به آن کشور بازگردانده شد. اگر چه **روملی شرقی** در ۱۸۸۵ با **بلغارستان** متحد شد، اما طرح‌های اصلی سازش تا سی سال ادامه یافت.

کنگرهٔ پاریس.[1] کنفراسی بین المللی که در فوریهٔ - مارس ۱۸۵۶ به ریاست **وزیر امور خارجهٔ فرانسه**، **والوسکی**[2] (۶۸-۱۸۱۰)، پسر نامشروع **ناپلئون اول**) برای حل مسألهٔ شرق، پس از **جنگ کریمه**، برگزار شد. **ناپلئون** سوم به منظور تجدیدنظر کلی در مرزهای **اروپا** تصمیم گرفت کنگره‌ای تشکیل دهد، اما **بریتانیایی‌ها** و **اتریشی‌ها** نقشهٔ او را نقش برآب کردند، اگر چه **کاوور** (ر.ک) مجاز شد که از حقوق ملت **ایتالیا** نیرومندانه دفاع کند. به هر حال، **معاهدهٔ پاریس** مقدمتاً به نواحی **دریای سیاه** محدود شد؛ روسیّه سرچشمه‌های **دانوب** و بخشی از **بسارابی** را به **رومانی** (ر.ک) آینده، و **قارص** را به **ترکیّه** واگذار کرد؛ روسیّه همچنین از ادعای حمایت مذهبی **مسیحیان ترکیّه** دست برداشت؛ وجود کشتی‌های جنگی و استحکامات در دریای سیاه ممنوع شد؛ **امیرنشین‌های دانوب** (ر.ک) تحت حمایت **قدرت‌های بزرگ** قرار گرفتند و انجمن بین‌المللی مأمور تنظیم مقررات عبور و مرور در **دانوب** شد. در همان حال، **کنگره** نکات مورد منازعهٔ قانون بین‌المللی دربارهٔ حقوق کشورهای بی‌طرف در جنگ را مشخص ساخت. مهمترین بخش **معاهده**، یعنی بی‌طرف‌سازی **دریای سیاه**، تنها تا سال ۱۸۷۰ به اعتبار خود باقی ماند و **روس‌ها** در این هنگام اعلام کردند که دیگر خود را پای‌بند این شرایط نمی‌دانند و پیشنهاد کردند که **ناوگان دریای سیاه** ساخته شود. (نگاه کنید به قضیه تنگه‌ها).

---

1. Paris, Congress of   2. Walewski

کنگرهٔ تروپو[1] (اکتبر ۱۸۲۰). این گردهمایی که در موراوی تشکیل شد دومین ملاقات **نظام بری** (ر.ک) به حساب می‌آمد. این کنگره که به اصرار **تزار الکساندر اول** شکل گرفت دربارهٔ بروز چهار شورش - در **اسپانیا**، **پرتغال**، **پیه‌مونت**، و **ناپل** - هشدار داد. **مترنیخ**، **پیش نویسی** به‌کنگره ارائه کرد که بنابر آن، هر کشوری که برابر **انقلاب** تسلیم می‌شد، به همین دلیل، از عضویت **اتحاد مقدس** (ر.ک) خارج می‌گشت و **قدرت‌های** دیگر وظیفه داشتند آن کشور را «برای بازگشت به آغوش **متحدین**» مجبور سازند. این **پیش‌نویس** اگر چه مورد تأیید روسیّه و **پروس** قرار گرفت، اما **لرد استوارت**، برادر ناتنی **کاسلری**، وزیر **خارجه**، به شدت با آن مخالفت کرد. **دولت بریتانیا** کلاً **پیش‌نویس** را رد نمود و کنگره به طور مبهمی، ادامه مذاکرات را به سه ماه بعد، در کنگرهٔ دیگری در **لایباخ** (ر.ک) موکول کرد.

کنگرهٔ لایباخ[2] (ژانویهٔ ۱۸۲۱). این کنفرانس در واقع از سرگیری دوبارهٔ **کنگرهٔ تروپو** (ر.ک) بود که به تعویق افتاده بود. در فترتی سه ماهه، **اتریش** ۸۰۰۰۰ سرباز جمع کرده بود تا نواحی ناراضی **ایتالیا** را بازپس گیرد و، **روس‌ها** نیز آمادهٔ فرستادن نیروهای نظامی به منظور فرونشاندن شورش‌ها بودند. این **کنگره**، خلیج را میان **بریتانیا** و متحدان سابق او (**روسیّه**، **اتریش**، و **پروس**) تقسیم کرد. **بریتانیا** به این اقدام اعتراض نمود و خود را عقب کشید. بروز شورش در **یونان** و بدتر شدن اوضاع در **اسپانیا** مانع از شرکت در هر نوع حرکت نظامی در خارج از **ایتالیا** شد. توافق شد که کنگرهٔ دیگری در پاییز ۱۸۲۲ تشکیل شود و سرانجام این تجمع در **ورونا** (ر.ک) شکل گرفت.

کنگرهٔ ورونا[3] (اکتبر ۱۸۲۲). آخرین گردهمایی در **نظام کنگره** (ر.ک) که از سوی **بریتانیا** برگزار شد. **دوکِ ولینگتن** (ر.ک) نمایندهٔ **بریتانیا**، متوجه شد که **روس‌ها** و **اتریشی‌ها** از اعزام قشون **فرانسه** برای سرکوب شورش **اسپانیا** حمایت می‌کنند. ولینگتن به **دستور کانینگ** (ر.ک) وزیر **خارجهٔ** جدید، به استفاده از سربازان **فرانسوی** اعتراض کرد و پیش از آن‌که

---

1. Troppau Congress
2. Laibach (Ljubljana), Congress of
3. Verona Congress

کنگره وظیفه خود را به اتمام رساند، از آن کناره گرفت. هنگامی که در ۱۸۲۳ ارتش فرانسه وارد اسپانیا شد، کانینگ در مجلس عوام اعلام کرد که بریتانیا با طرف دیگر همدردی می‌کند، و بدین ترتیب، علناً بر لغو نظام کنگره پافشاری کرد.

کنگرهٔ وین[1] (سپتامبر ۱۸۱۴ - ژوئن ۱۸۱۵). مجلسی بین‌المللی برای سامان دادن به اروپا پس از جنگ‌های ناپلئون. نمایندگان اصلی عبارت بودند از: مترنیخ (اتریش)؛ کاسلری و ولینگتن (بریتانیا)؛ الکساندر اول، کاپودیستریاس[2]، نسلرود و اشتاین (روسیّه)؛ هاردنبرگ (پروس)؛ تالیران (فرانسه)؛ کاردینال کنسالوی[3] (از کشور پاپ). دبیرکل کنگره یک پروسی به نام فردریک فن گنتز[4] بود که از ۱۸۰۲ در خدمت سیاسی اتریشی در آمده و در مقام مشاور مترنیخ عمل می‌کرد.

بیش‌تر تصمیمات کنگره را چهار کشور برجسته (اتریش، بریتانیا، روسیّه، و پروس) اتخاذ می‌کردند، اما تالیران با کنار زدن گروه‌های رقیب و ضروری نشان دادن حضور خود در راستای رأی‌گیری، زمینهٔ دخول در جلسات اصلی کنگره را فراهم آورد. قراردادهای ارضی، در «قانون نهایی» ۹ ژوئن که عموماً به معاهدهٔ وین مشهور شده، تجسم یافت. سه تشکل ارضی جدید به‌وجود آمد: پادشاهی متحد هلند (بلژیک، هلند، و لوکزامبورگ)؛ کنفدراسیون آلمان، شامل ۳۹ ایالت از هم گسسته که فاقد اداره مرکزی بود؛ و شهر آزاد کراکو (ر.ک). دو «مملکتِ» تابع شکل گرفت: لمباردی - ونیز که امپراتور اتریش، پادشاه آن هابود؛ و لهستان که تزار روسیّه بر آن فرمان می‌راند. در اسپانیا، ناپل، پیه‌مونت، توسکانی، و مودنا سلسله‌های مشروع به سر کار آمد. کنگره، کنفدراسیون سوئیس را دوباره برقرار ساخت و بی‌طرفی دائمی آن را تضمین کرد. اتریش نه تنها لمباردی - ونیز، بلکه دالماسی، کارنیولا[5]، سالزبورگ و گالیسی را نیز به‌دست آورد. پزنانی، دانتزیگ، بخش اعظم ساکسونی، بخش‌های بزرگی از وستفالی، و قلمروهای سابق سوئیس در پومرانی[6] به پروس واگذار شد. نروژی‌ها با سوئدی‌ها متحد شدند. مالت، هلیگولاند، دماغهٔ امیدنیک، سیلان،

---

1. Vienna, Congress of
2. Capodistrias
3. Consalvi
4. Gentz
5. Carniola
6. Pomerania

توباگو، سانتالوکیا[1] و موریتیوس[2] به بریتانیا تعلق گرفت؛ بریتانیا همچنین سرپرستی جزایر ابونی[3] را به دست آورد (که تا ۱۸۶۳، این سرپرستی اعتبار داشت).

صرف‌نظر از تغییرات ارضی قانون نهایی، کنگره چندین بیانیهٔ مهم عمومی صادر کرد: اصل آزادی کشتی‌رانی در راین و موز[4] را برقرار ساخت؛ تجارت برده را رسماً محکوم کرد؛ برگسترش حقوق اعطایی به یهودی‌ها، مخصوصاً در آلمان تأکید نمود؛ و با ایجاد نظام سیاسی بین‌المللی که در سرتاسر سدهٔ نوزدهم و پس از آن معتبر بود، مشکلات حضور سفیران را برطرف ساخت.

کنگو[5]. در فاصله ۸۴-۱۸۷۹، یک شرکت بلژیکی، تحت مدیریت شاه لئوپلد دوم (سلطنت ۱۹۰۹-۱۸۶۵) در بخش سفلای رودخانه کنگو، تجارتخانه‌هایی تأسیس کرد. در همان هنگام، فرانسوی‌ها، شمال رودخانه را تحت حمایت خود درآوردند. به منظور رفع بحران ناشی از جداسازی منطقه، برده‌داری متوقف شد و قدرت‌های بزرگ، برای تأمین امنیت بازرگانی، کنفرانسی در برلین (ر.ک) در ۱۸۸۵ تشکیل دادند که به‌طور ضمنی، وجود دولت آزاد کنگو را تحت مالکیت شاه لئوپلد تأیید کرد. با حذف بریتانیا و فرانسه، لئوپلد به نواحی دورتر از آبگیر رودخانه کنگو چنگ انداخت (۱۸۹۴). در ۱۹۰۳، هیجانی در بریتانیا (و بعداً در ایالات متحده آمریکا) بر ضد بدرفتاری با بومیان کنگو، توجه گسترده‌ای را به خود جلب کرد، و پس از تعیین کمیسیونی از سوی لئوپلد که گزارش‌های نامطلوبی ارائه کرد، دولت بلژیک در ۱۹۰۸ مسئولیت کنگو را به عهده گرفت. این سرزمین به عنوان کنگوی بلژیک شناخته شد که هشت برابر خود بلژیک وسعت داشت. اگر چه بلژیکی‌ها وقیحانه‌ترین بدرفتاری‌ها را درباره کنگو کنار گذاشته بودند اما تا ۱۹۶۵ حقوق سیاسی جمعیت بومی را انکار می‌کردند و در سال مذکور به گروه کوچکی از آفریقایی‌ها حق رأی دادند. در ۱۹۶۰، بلژیک به کنگو استقلال سیاسی داد و این اقدام عجولانه، به هرج و مرج و بحرانی بین‌المللی منجر شد، نهضت تجزیه‌طلبانه در ایالت کاتانگا که سرشار از منابع معدنی بود، شروع به رشد کرد.

---

1. Santa Lucia
2. Mauritius
3. Ionian Islands
4. Meuse
5. Congo

کنوانسیون پرتوریا[1] (۱۸۸۱). پس از نخستین جنگ‌های بوئر (ر.ک) از سوی گلادستون تشکیل شد. ترانسوال، تحت اختیار بریتانیا به خود مختاری دست یافت. کنوانسیون بعدی که در ۱۸۸۴ در لندن امضا شد، محدودیت را لغو کرد.

کنوانسیون سند ریور[2]. قراردادی میان بریتانیایی‌ها و بوئرها که به بوئرها حق می‌داد در ترانسوال (ر.ک) امورشان را خود اداره کنند. دو سال بعد کنوانسیون بلوم فونتین[3] خودمختاری مشابهی را به بوئرها در ایالت آزاد اورانژ اعطا کرد.

کنوانسیون مونترو[4] (۲۰ ژوئیه ۱۹۳۶). در ۱۹۳۶، ترک‌ها، به دلیل ترس از تصمیم موسولینی در ایجاد امپراتوری مستعمراتی ایتالیا در آسیای صغیر، به مانند آفریقا، خواستار برپایی کنفرانس بین‌المللی برای بازنگری در مفاد معاهدهٔ لوزان (ر.ک) و غیرنظامی کردن بسفر و داردانل شدند. کنوانسیون مونترو که ثمرهٔ مشاورات کنفرانس‌ها به حساب می‌آمد، از سوی بریتانیا، فرانسه، یونان، یوگسلاوی و کشورهای دریای بالکان مورد تأیید قرار گرفت: ترکیه مجاز شد که تنگه‌ها را دوباره مستحکم سازد؛ مقررات کنترلی تازه‌ای برای ظرفیت کل کشتی‌های جنگی که در صلح از تنگه‌ها می‌گذشتند، وضع گردید (نگاه کنید به قضیه تنگه‌ها).

کنیا[5]. مستعمره بریتانیا و تحت قیمومیت در آفریقای شرقی. تجارت بریتانیا با آفریقای شرقی در دههٔ ۱۸۴۰ و تا نیمهٔ دههٔ ۱۸۷۰ رو به گسترش داشت و تا پیرامون مومباسا زیر سلطهٔ بریتانیا بود. حوزه‌های نفوذ میان بریتانیا و آلمانی‌ها (که تا جایی که اکنون تانگانیکا[6] نامیده می‌شود، پیش آمده بودند) با قراردادی در ۱۸۸۶ معین شده بود. در مه ۱۸۸۷، کمپانی آفریقای شرقی بریتانیا، با مدیریت سرویلیام مکیندر[7]، زمینهٔ اجارهٔ رسمی ناحیهٔ ساحلی را از سلطان زنگبار[8] فراهم ساخت. سال بعد کمپانی فرمانی از دربار سلطنتی دریافت کرد و

---

1. Pretoria Convention
2. Sand River Convention
3. Bloemfontein Converntion
4. Montreux Convention
5. Kenya
6. Tanganyika
7. Sir William Mackinder
8. Zanzibar

ادارهٔ منطقه را تا ۱۸۹۳ در دست گرفت تا این که دولت بریتانیا مالکیت کمپانی را از او منتزع ساخت و قیمومیت آفریقای شرقی تشکیل شد. شوراهای اجرایی و قانونگذاری در ۱۹۰۶ برپا شد (و در ۱۹۱۱ و ۱۹۳۴ گسترش یافت). مهاجرت سفیدپوست‌ها به منطقه تشویق شد. در ۱۹۲۰ آفریقای شرقی بریتانیا، «کنیا» نامیده شد و در زمرهٔ مستعمرات سلطنتی درآمد. در نیمهٔ دههٔ ۱۹۲۰ راه‌آهن به درون منطقه راه یافت. در میانهٔ ۱۹۵۲ و ۱۹۵۴ مشکلات جدی پیدا شد که از فعالیت‌های انجمن سرّی آفریقا یعنی مائومائو سرچشمه می‌گرفت. در ۱۹۶۰ قانون تعدد نژادی به تصویب رسید. قول داده شد که تا پایان ۱۹۶۳ به کنیا استقلال کامل داده شود.

کوبا. جزیره‌ای در دریای کارائیب که پس از ۱۹۰۱، دولتی مستقل تشکیل داد. درسدهٔ شانزده، اسپانیا، کوبا را تصرف کرد. کوبایی‌ها تا اوائل سده نوزدهم، با تحولات و تغییرات کنار آمدند اما از ۱۸۶۸ تا ۱۸۷۶ به منظور اجرای اصلاحات آزادی‌خواهانه، جنگ داخلی به راه افتاد که به لغو بردگی در ۱۸۸۶ منجر شد. حکومت بد اسپانیا در کوبا یکی از علل جنگ اسپانیا ـ آمریکا (ر.ک) در ۱۸۹۸ بود. اگرچه، کوبا بعداً مستقل شد اما قانون اساسی ۱۹۰۱ به ایالات متحدهٔ آمریکا حق می‌داد در صورت وخامت اوضاع سیاسی در کوبا، در آن کشور مداخله نظامی بکند. این حق، به عنوان «اصلاحیه پلات»[1] تا ۱۹۳۴ دوام آورد و در این سال، جای خود را به توافقنامه تجاری داد؛ سربازان ایالات متحده یا نیروی دریایی آن کشور، در ۱۹۰۶، ۱۹۱۳، ۱۹۱۷ و ۱۹۳۳ در کوبا مداخله کردند. از ۱۹۳۳ تا ۱۹۴۴ و از ۱۹۵۲ تا ۱۹۵۸ فولخنسو باتیستا[2] امور سیاسی کوبا را در دست داشت و سیاست او در اصل از سیاست فاشیست‌ها الهام می‌گرفت. در ۱۹۵۸، باتیستا در پی جنبش رادیکال به رهبری فیدل کاسترو که نمایانگر بسیاری از مظاهر کمونیسم بود، سرنگون شد. آزردگی آمریکایی‌ها از پشتیبانی کوبا از سوی نظامیان شوروی در اکتبر ۱۹۶۲ موجب بحران‌های بزرگ بین‌المللی شد.

---

1. Platt Amendment 2. Fulgencio

کوبدن، ریچارد[1] (۶۵-۱۸۰۴). تندروی بریتانیایی. کوبدن اگر چه در یک خانوادهٔ کشاورز در **سوسکس**[2] به دنیا آمد، اما در **منچستر** به نقش زنی روی پارچه‌ها پرداخت. او به عنوان منتشرکنندهٔ جزوهٔ سیاسی (از ۱۸۳۵)، دو نگرانی عمده داشت، **تجارت آزاد** و **خلع سلاح**. در امور داخلی به حداقل مداخله دولت معتقد بود. به همراه برایت (ر.ک) رهبری **انجمن ضد قانون غلّه** (ر.ک) را به عهده گرفت و بخش قابل توجهی از درآمد شخصی را در ۱۸۴۶ برای تقویت لغو **قانون غلّه** به مصرف رسانید. همچنین، همراه با **برایت** با **جنگ کریمه** مخالفت کرد و به عنوان **ماینده مجلس** از **استکپرت**[3]، کرسی خود را از دست داد، در ۱۸۴۱، این کرسی را به دست آورده بود. در ۱۸۶۹ دوباره به نمایندگی برگزیده شد، اما پیشنهاد **پالمرستون** مبنی بر پذیرش شغلی در **کابینه**، را رد کرد و ترجیح داد به عنوان مخالفی مستقل باقی بماند تا بتواند از هر آن‌چه که بیش‌تر به افکار او دربارهٔ داوری بین‌المللی نزدیک بود، دفاع نماید. او عامل **قرارداد تجاری با فرانسه** در ۱۸۶۰ بود که طی آن تعرفه‌های بازرگانی میان دو کشور کاهش می‌یافت. در خلال **جنگ‌های داخلی آمریکا**، در بهبود روابط تیرهٔ میان **دستگاه حکومتی لینکلن** و **دولت پالمرستون** فعالیت می‌کرد.

کوت‌العماره[4]. شهری با موقعیت سوق‌الجیشی در کناره رود **دجله** در **بین‌النهرین (عراق)**. در ۱۹۱۵ قشون **بریتانیایی** به منظور حفاظت از تأسیسات نفتی، از **هند** به **بصره** اعزام شد، این نیرو تحت فرماندهی ژنرال **تاونشد**[5] در بین‌النهرین پیش رفت و **ترک‌ها** را در **کوت** شکست داد (۲۸ سپتامبر)، اما نتوانست بیش‌تر به سوی **بغداد** نفوذ کند. از ۷ دسامبر، **کوت** به مدت چهارماه و نیم در محاصرهٔ **ترک‌ها** بود، برای آزادسازی آن، سه اقدام ناموفق (به دلیل سیلاب) انجام گرفت. هنگامی که **تاونشد** در ۲۹ آوریل ۱۹۱۶ به محاصره افتاد، **ترک‌ها** ۱۰۰۰۰ نفر را به اسارت گرفتند که بسیاری از آن‌ها در نتیجه بدرفتاری با زندانیان، جان خود را از دست دادند. جنگ سومی در ژانویه ـ فوریه ۱۹۱۷ در**کوت** درگرفت و **استانلی مود**[6] شهر را گرفت و دو هفتهٔ بعد عازم گرفتن بغداد شد.

---

1. Cobden, Richard
2. Sussex
3. Stockport
4. Kut-el-Amara
5. Townshed
6. Stanley Maude

کوتسکی، کارل[1] (۱۹۳۸-۱۸۵۴). سوسیالیست اروپای مرکزی. در پراگ به دنیا آمد. کوتسکی در جوانی رفیق مارکس بود. او به عنوان یکی از رهبران سوسالیست **آلمان**، در کنگره **حزب لوبک**[2] در ۱۹۰۱ هنگامی که با «تجدیدنظرطلبی» **برنشتاین**[3] (یعنی دفاع از نیل تدریجی به سوسیالیسم از طریق اصلاحات پارلمانی) مخالفت کرد، به شهرت دست یافت. کوتسکی در **جنگ جهانی اول**، صلح‌طلب باقی ماند که از نظر سیاسی به نفع جناح چپ که اکثریت سوسیالیست‌های آلمان را تشکیل می‌دادند، تمام شد. شخصیت مستقل او باعث شد که با **انقلاب بلشویکی** به مخالفت برخیزد و به نحو مؤثری «دیکتاتوری پرولتاریا» را تحت عنوان انحراف از **مارکسیسم** مورد سرزنش قرار داد. پس از جنگ، به تصحیح مجموعه‌ای از اسناد وزارت **خارجهٔ آلمان** در راستای بی‌اعتباری **هوهنزولرن‌ها** پرداخت و سپس در وین اقامت گزید و در آن‌جا به نیرومندترین فرضیه‌پرداز سوسیال دمکرات‌ها در اروپا تبدیل شد. در ۱۹۳۴ شهروند **چکسلواکی** شد تا خود را از دیکتاتوری **دلفوس** دور نگاه دارد، اما تا آستانهٔ اشغال وین از سوی **نازی‌ها**، همچنان در آن شهر به سر می‌برد. او در **هلند** درگذشت.

کوچ بزرگ[4] (۷-۱۹۳۶). مهاجرت عام ده هزار بوئر **کیپ‌تاون** (از نسل **هلندی‌های** مستقر در آن‌جا) که نمی‌خواستند تحت اقتدار **سلطنت بریتانیا**، مهاجرنشین‌هایی در آن‌جا تشکیل دهند. **بوئرها** به‌ویژه از رفتار ستمگرانه با بومی‌ها، آزرده‌خاطر بودند و از اقدامات ناکافی برای لغو بردگی در ۱۸۳۴، شکایت داشتند. آن‌ها همچنین اظهار می‌کردند که **بریتانیایی‌ها** نمی‌توانند **بوئرها** را از حملات سیاه‌پوستان مصون نگاه دارند. برخی از مهاجران بوئر بی‌درنگ در شمال **رودخانه اورانژ**[5] مستقر شدند، گروهی در طول **رودخانه وال**[6] به حرکت درآمد، و دستهٔ سوم، تحت هدایت **آندریوس پرتوریوس**[7] (۱۸۵۳-۱۷۹۹) به درون **ناتال**[8] رسیدند که در آن‌جا جمهوری مستقل ایجاد کردند و **پیترماریتزبورگ**[9] را به پایتختی برگزیدند. در ۱۸۴۳، **ناتال** به **کیپ‌تاون** پیوست و **پرتوریوس** گروه خود را به داخل ایالت

---

1. Kautsky Karl
2. Lübeck
3. Bernstein
4. Great Trek
5. Orange
6. Vaal
7. Andrius Pretorius
8. Natal
9. Pietermaritzburg

آزاد اورانژ[1] هدایت کرد. پنج سال بعد، قشون بریتانیایی، آن‌ها را به طرف دیگر وال راند. سرانجام کنوانسیون سندریور در ۱۸۲۵ (ر.ک) به آن‌ها اجازه داد که برای همیشه در ترانسوال (ر.ک) اقامت گزینند، نام این شهر از نام رهبر آن‌ها اقتباس شده بود. در میان کودکان به هنگام کوچ بزرگ، رئیس جمهور آیندهٔ بوئرها، پل کروگر[2]، دیده می‌شد که در آن موقع یازده سال داشت.

کوشوت، لوئی[3] (۹۴-۱۸۰۲). انقلابی مجارستان. کوشوت از خانوادهٔ اشراف کم‌بنیهٔ مجار بود و اصلیتی اسلواک داشت. او در دهه‌های ۱۸۲۰ و ۱۸۳۰ به عنوان لیبرال مقاله‌نویس سیاسی و حقوقی شهرت یافت. از ۱۸۳۷ تا ۱۸۴۰ به اتهام خیانت زندانی شد، اما هنگام آزادی در ۱۸۴۱ سردبیری روزنامهٔ پست هیرلاپ[4] را عهده گرفت و بر رهبری مردم مجارستان از سوی خود، تأکید کرد. در ۱۸۴۷، به عضویت دیت مجارستان درآمد؛ نطق‌هایش او را میهن‌پرستی مجاری جلوه‌گر ساخت که به شدت مخالف نقش اتریش و آرزوهای مردم اسلام در سرزمین‌های مجارستان بود. نطق او در ۳ مارس ۱۸۴۸ در راستای فراخوانی به استقلال مجارستان موجب شد که انقلاب ۱۸۴۸ برپا شود. کوشوت در ژوئیه، هونود[5] را سازمان داد که ارتش شهروندان برای دفاع از خود برابر نیروهای اتریش و کرواسی بود که به مقابله با مجارستان اعزام شده بودند. دو ماه بعد رئیس کمیتهٔ دفاع ملی شد و در ۱۹ آوریل ۱۸۴۹ رسماً برکناری هابسبورگ‌ها و استقلال مجارستان را اعلام کرد. اما، مداخلهٔ روس‌ها در اوت، سرنوشت مجارستان را رقم زد و کوشوت ناچار، ابتدا به ترکیّه، سپس (۱۸۵۱) به فرانسه، بریتانیا (که با وجد از او استقبال شد)، و ایالات متحدهٔ آمریکا گریخت. هرگز اجازهٔ بازگشت به مجارستان به او داده نشد.

کوشوشکو، تادیوش[6] (۱۸۱۷-۱۷۴۶). رهبر میهن‌پرستان لهستان. در مرچوشچینو[7] به دنیا آمد، اما در پروس و فرانسه تعلیمات سربازی یافت. او در ۱۷۷۶ برای پیوستن به ارتش

---

1. Orange Free State
2. Paul Kruger
3. Kossuth, Lajos
4. Pest Hirlap
5. Honved
6. Koseiuszko, Tadeusz
7. Mereczowszczyno

آمریکا داوطلب شد و در مقام سرهنگ رستهٔ مهندسی در یورک تاون جنگید، وکنگره به او افتخار شهروندی اعطاء کرد. در ۱۷۹۱ به اروپا بازگشت و با پیش‌بینی طرح‌های بیش‌تر برای حکومت‌های آمرانهٔ شرقی در کشور خود، تلاش کرد به انقلابیون فرانسه در مورد لهستان کمک کند. در دومین تقسیم لهستان (۱۷۹۳) به ناحیهٔ ورشو بازگشت و اساس شورش را فراهم آورد. **لهستانی‌ها** در مارس ۱۷۹۴ بر ضد **روس‌ها** به پاخاستند و **کوشوشکو** ارتش روسی را در **راکلاویچ**[1] شکست داد (۳ آوریل). شش ماه بعد سربازان او برابر ورشو شکست یافتند زخمی و اسیر شد. **روس‌ها** او را به **ایالات متحدهٔ آمریکا** بازگردانیدند. اما او در ۱۷۹۸ در فرانسه ساکن شد. از کمک به **ناپلئون** یا تزار **الکساندر اول** به منظور ایجاد **لهستان** پوشالی، خودداری کرد و استقلال کامل **لهستان** را با قانون اساسی از روی نمونهٔ **بریتانیا** خواستار شد. او در فرانسه درگذشت.

کوکلوکس کلان[2]. فرقه‌ای مخفی در آمریکا، در اصل در ۱۸۸۶ تأسیس شد و با غلبهٔ سفیدها در ایالات جنوب **ایالات متحدهٔ آمریکا**، با ترور **سیاهان** و همفکران آن‌ها، دوباره پاگرفت. این انجمن اگرچه در ۱۸۶۷ رسماً منحل شد اما تا ۱۸۷۱ و بازرسی **کمیتهٔ منصوب کنگره**، به‌کار خود ادامه داد. انجمن مزکور در ۱۹۱۵ دوباره جان گرفت و در ۳۰-۱۹۲۲ شدیداً فعال بود و با **سیاهان**،**کاتولیک‌های رومی**، **یهودی‌ها**، **بین‌الملل‌گرایی**، و «**داروینیسم**» دشمنی داشت. این جنبش در نیمهٔ دههٔ ۱۹۵۰ به آهستگی تجدید قوا کرد.

کولاک‌ها[3]. طبقه‌ای از روستائیان سابق که در نتیجهٔ اصلاحات کشاورزی **استولپین** (ر.ک) در ۱۹۰۶، توانسته بودند مالکیت مزارع متوسط را در روسیّه به دست آورند. **استولپین** با کمک به روستائیان جاه‌طلب‌تر برای خارج ساختن اراضی خود از **کمون**، امیدوار بود که بتواند طبقه‌ای نیرومند از کشاورزان زمیندار به وجود بیاورد که به طور طبیعی گروهی محافظه‌کار در جامعه تشکیل دهند. **استولیپین** موفقیت زیادی به دست آورد، اما تا ۱۹۱۴ تنها ۱۵ درصد از روستائیان روسیه، به **کولاک** تبدیل شده بودند. پس از **انقلاب بلشویک‌ها**، این طبقه

---

1. Raclawice
2. Ku Klux Klan
3. Kulaks

دردسرهای زیادی برای لنین و استالین درست کردند و به شدت با اشتراکی ساختن تا ۱۹۲۹ مخالف بودند، استالین در این هنگام فرمان «تصفیه‌کولاک‌ها به عنوان یک طبقه» را در راستای بخشی از برنامهٔ پنج سالهٔ اول (ر.ک) صادر کرد.

کولتورکامف[1] («برخورد باورها»). اصطلاحی ناشی از سخنان ضدکاتولیک در انتخابات ۱۸۷۳ که معمولاً به برخورد میان بیسمارک و کلیسای کاتولیک رومی، ۸۷-۱۸۷۱ تعبیر شد. بیسمارک می‌ترسید که مصوبه‌های شورای واتیکان ادعای برتری‌کلیسا بر دولت را در راستای اطلاعات شهروندان در بر بگیرد. او همچنین به‌طور چشمگیری نگران اقدامات حزب مرکزی کاتولیک رومی (ر.ک) بود که به شدت ضدپروسی به حساب می‌آمد. کولتورکامف در پروس و وضع بدتری نسبت به دیگر بخش‌های آلمان داشت زیرا، با وجودی که تمام کشیش‌های رایش از اشاره به سیاست در مواعظ خود منع شده بودند وژزوعیت‌ها[2] در تبعید به سر می‌بردند، «قوانین فالک»[3] در مه ۱۸۷۳ به اطاعت کامل‌کلیسا از گروه‌بندی کشوری منجر شد. بسیاری از کشیش‌ها ترجیح دادند زندانی شوند و این قانون را نپذیرند، و وضعیت بد آن‌ها، همدردی عمومی را برانگیخت. بیسمارک که مخالفان خود را در اقامه دعوی برتر می‌دید، متوجه شد که سیاست او بی‌جاست و با انتخاب پاپ جدید (لئو هشتم) در ۱۸۷۸ مذاکراتی آغاز شد که تا ۱۸۸۷ بسیاری از حقوق‌کاتولیک رومی اعاده گشت.

کولیج، (جان) کالوین[4] (۱۹۳۳-۱۸۲۷). رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا. پسر یک مغازه‌دار در ورمونت[5]. بود او وکیل شد و از حامیان برجستهٔ حزب جمهوریخواه در نیوانگلند بود. هنگامی که فرماندار ماساچوست، در ۱۹۱۹ توجه گستردهٔ مردم را به سوی خود جلب کرد، او اعتصاب پلیس در بستن را در هم شکست. جمهوریخواهان در انتخابات ۱۹۲۰، او را به معاونت ریاست جمهوری برگزیدند و کولیج خود به خود جانشین رئیس جمهور شد. او تا

---

۱. Kulturkampf، *مبارزه‌ای برای تمدن جدید* نیز ترجمه شده. برای آگاهی بیش‌تر، نگاه کنید به ***تاریخ اروپا (از رنسانس تا قرون معاصر)***، ص ۷۱-۱۷۰ ـ م.

۲. برای آگاهی بیش‌تر دربارهٔ **ژزوعیت** (Jesuit) نگاه کنید به کتاب مذکور، ص ۶-۶۵ ـ م.

3. Falk Laws 4. Coolidge, (John) Calvin 5. Vermont

۱۹۲۴ برای یک دورهٔ دیگر انتخاب شد اما تا ۱۹۲۸ دوام نیاورد. کارکرد **کولیج** در امور داخلی بر اثر رشد انحصارات تجاری، برجستگی بیش‌تری داشت. **کولیج** هنگامی که اعلام کرد: «کسب و کار **آمریکا** کسب و کار است»، زیرکانه تمام تکلیف خود را خلاصه کرد. حزب **جمهوریخواه** نیز مدعی شد که «نیک بختی کولیج»، «دائمی» است، بسیاری از معاملات شرکت‌ها فاقد پوشش لازم بود و طی یک سال پس از کناره‌گیری **کولیج**، اقتصاد **آمریکا** با ورشکستگی **وال‌استریت** (ر.ک) از هم پاشید.

کومین‌تانگ[1]. حزب ملی‌گرای **چین**. در ۱۸۹۱ توسط **سون یات ـ سن**[2] (ر.ک) با هدف برقراری دموکراسی سیاسی و اصلاحات اجتماعی شکل گرفت و نقش برجسته‌ای در **انقلاب چین** (ر.ک) در ۱۹۱۱ ایفا کرد اما در نتیجه مخالفت **سالاران جنگ** مجبور شد تا ۷–۱۹۲۶ در جنوب چین متمرکز شود تا این که **چیانگ کای ـ شک**[3] (متولد ۱۸۸۶) جانشین **سون** شد و با کمک روسیّه به طرف شمال به **نانکینگ**[4] عزیمت کرد. **کومین تانگ** در ۱۰ اکتبر ۱۹۲۸ دولت نیرومندی تشکل داد و در مه ۱۹۳۱ قانون اساسی رسمی را پذیرفت. در طول دههٔ ۱۹۳۰ **کومین تانگ** رهبری چین را در مقاومت برابر فشار و حملات **ژاپنی‌ها** به دست گرفت اما از بسیاری از اصول بنیانگذار خود دور شد، و تا ۱۹۴۵، در نتیجهٔ انحطاط به نقطهٔ ضعف رسید. در **جنگ داخلی** ۸–۱۹۴۵، **کمونیست‌ها**، با شکست دادن **کومین تانگ**، رهبر آن را مجبور کردند به **فرمز**[5] بگریزد.

کون، بلا[6] (؟۱۹۳۶–؟۱۸۸۶). در اصل رهبر کمونیست **یهودی‌های مجارستان**. **کون** در حالی که در **جنگ جهانی اول** در ارتش **مجارستان** خدمت می‌کرد به اسارت **روس‌ها** درآمد. پس از انقلاب به عنوان محرک بلشویک به **مجارستان** بازگشت و در مارس ۱۹۱۹ زمینهٔ سقوط **کارولی** (ر.ک) دودل را فراهم آورد. **کون** به مدت چهار ماه و نیم بر **مجارستان** به عنوان کشور

---

1. Kuomintang
2. Sun Yat-Sen
3. Chiang Kai-Shek
4. Nanking
5. Formosa [تایوان یاچین تایپه (م).]
6. Kun, Béla

کمونیست، حکم راند و اصلاحات تندی به عمل آورد اما ستمگری‌های بسیاری از حامیانش باعث ترس و آزردگی شد. کون با تهاجم **چک‌ها** و **رومانیایی‌ها** و افراد ضد دولت انقلابی که در **شگد**[1] مستقر بودند و دریاسالار **هورتی** از حمله افراد برجستهٔ آن‌ها محسوب می‌شد، روبه‌رو گردید. در اوایل اوت ۱۹۱۹، **رومانیایی‌ها**، **بوداپست** را اشغال کردند و **کون** ناچار به **وین** گریخت و سپس به روسیه بازگشت و در گمنامی به سر برد. حکومت او با فرارش از هم پاشید. گمان می‌رود که **کون** در **تصفیهٔ بزرگ** در دههٔ ۱۹۳۰ هلاک شده است.

کونیگراتز، جنگِ[2] (۳ ژوئیه ۱۸۶۶). نام **آلمانی** برای جنگ سادوا (ر.ک).

کیااُچو[3]. شاخابه‌ای در **خلیج پچیلی**[4]، چین شمالی. در نوامبر ۱۸۹۷ واحدهای نیروی دریایی **آلمان** به انتقام کشته شدن دو مأمور خود، **کیااُچو** را گرفتند. آن‌ها یک پایگاه نیرومند دریایی در **تسینگ‌تائو**[5] تأسیس کردند و مجموعاً حدود ۲۰۰ مایل مربع را به مدت نوزده سال اجاره کردند. در همان حال، سرمایه‌داران **آلمانی** حق بهره‌برداری از معادن را به دست آوردند و در نهایت به مجاورت استان **شان‌تونگ**[6] رسیدند و شروع کردند به ساختن راه‌آهن از **تسینگتائو** به **تسینان**[7]. اقدام **آلمانی‌ها**، هجوم به پایگاه‌های **چین** را تسریع کرد، روس‌ها، در ۱۸۹۸، **پرت آرتور** (ر.ک) و **وی های وی**[8] **بریتانیا** را تصرف کردند. **ژاپنی‌ها** در ۱۵ اوت ۱۹۱۴، در پی اتمام حجت به **آلمان**، خواهان انتقال اجارهٔ **کیااُچو** شدند. چون **آلمانی‌ها** این خواسته را نپذیرفتند، ژاپنی‌ها در اواخر نوامبر **کیااچو** را تصرف کردند. اعتراض **چین** به **ژاپنی‌ها** موجب شد که **تقاضاهای بیست و یک گانه** (ر.ک) در ژانویه ۱۹۱۵ به **چینی‌ها** تسلیم شود. **ژاپنی‌ها** علی‌رغم منازعات شدید با **چینی‌ها** تا ۱۹۲۲، **کیااُچو** را همچنان در اختیار داشتند تا این‌که بر طبق توافقاتی که در **کنفرانس واشنگتن** (ر.ک) حاصل شد، **ژاپنی‌ها** از **کیااُچو** عقب نشستند. **ژاپنی‌ها** در ژانویه ۱۹۳۸، این خلیج را تصرف کردند و تا پایان ۱۹۴۵ در آن‌جا ماندند.

---

1. Szeged
2. Königgrätz, Battle of
3. Kiaochow
4. Pechili
5. Tesingtao
6. Shantung
7. Tesinan
8. Wei-hai-wei

کیپ کلنی[1]. بریتانیایی‌ها در ۱۷۹۵، کیپ تاون را از آلمانی‌ها گرفتند، در ۱۸۰۱ کیپ تاون دوباره به‌دست آلمان‌ها افتاد، در ۱۸۰۶ بار دیگر به‌دست بریتانیایی‌ها رسید، و سرانجام در ۱۸۱۴ به‌بریتانیا واگذار شد. کیپ تاون در سال‌های نخستین با دو مشکل اساسی روبه‌رو بود که عبارت بودند از تهاجمات قبایل کافر[2] (که پنج لشکرکشی را ضروری ساخت) و روابط میان بریتانیایی‌های مهاجر و آلمانی‌های مقیم (بوئرها) که به‌کوچ بزرگ[3] در ۱۸۵۳ منجر شد. در ۱۸۳۷ شورای قانونگذاری تأسیس شد و در پی آن در ۱۸۵۳ نمایندگی دولت شکل گرفت. کیپ کلنی در ۱۸۴۳ مسئولیت ناتال را عهده گرفت، اما در کشمکش‌های طولانی با بوئرها بر سر اراضی رودخانه اورانژ[4] درگیر شد که سرانجام مقرر گردید، این ناحیه «ایالت آزاد» اعلام گردد و این وظیفه به عهده کنوانسیون بلوم فونتین[5] محول شد. کشف الماس در نواحی دورافتاده (۷۰–۱۸۶۷) موج مهاجرت را افزایش داد. سیسیل ردز[6] (ر.ک) به عنوان نخست وزیر از ۱۸۹۰ تا ۱۸۹۶ به تشویق سیاست تهاجمی به سوی ترانسوال پرداخت که این اقدام به جنگ بوئر در ۱۹۰۲–۱۸۹۹، انجامید. با تأسیس اتحادیه آفریقای جنوبی (ر.ک) در ۱۹۱۰، کیپ کلنی به صورت یکی از استان‌های دماغه امیدنیک[7] درآمد.

کیچنر، هراتیو هربرت[8] (۱۹۱۶–۱۸۵۰، بارون، در ۱۹۰۲ ویسکنت، در ۱۹۱۴ ارل شد). در ۱۸۷۱ به آتش سخت درونی خود پاسخ داد و با یک واحد آمبولانس به ارتش فرانسه پیوست. او در همان سال به عضویت مهندسان سلطنتی درآمد و بررسی امور مهمی را در فلسطین و قبرس در ۸۲–۱۸۷۴ به‌عهده گرفت. در سودان (۵–۱۸۸۴) خدمت کرد و در ۱۸۹۰ با درجه سرلشکری به سرداری (فرماندهی کل) ارتش مصر منصوب شد. از ۱۸۹۰ تا ۱۸۹۹ فتح دوبارهٔ سودان را عهده داشت و پس از گرفتن‌ام‌دورمان تا فاشودا (ر.ک) پیش

---

1. Cap Colony

۲. Kaffir. عضو قبایل سیاهپوست جنوب خاوری آفریقا که به‌طور تحقیرآمیز دربارهٔ سیاهپوستان به‌کار می‌رود ـ م.

3. Great Trek
4. Orange
5. Bloemfontein
6. Cecile Rhodes
7. Gape of Good Hope
8. Kitchener, Horatio Herbert

رفت. او در جنگ بوئر رئیس ستاد لرد رابرتس[1] (دسامبر ۱۸۹۹ ـ نوامبر ۱۹۰۰) بود و به عنوان فرمانده کل جانشین او شد و ساختار انتقادآمیز جان پناه‌ها را سامان داد و اردوگاه‌هایی را که در نتیجهٔ مقاومت بوئرها پراکنده شده بودند جمع‌آوری کرد. از ۱۹۰۲ تا ۱۹۰۹ در هند فرمانده کل بود و از ۱۹۰۳ تا ۱۹۰۵ به‌کرزن (ر.ک) نایب‌السلطنه بر سر نحوهٔ ادارهٔ ارتش هند، دعوای سختی داشت. او کارگزار بریتانیا در مصر بود و از ۱۹۱۱ تا ۱۹۱۴ فرمانروای واقعی کشور به حساب می‌آمد. در ۵اوت ۱۹۱۴، در دولت اسکویت، وزیر جنگ و نخستین افسری بود که به این مقام دست یافت. اگر چه الهام بخشی و تقویت روحیه‌اش («کشورت نیازمند تست») ارزشمند بود، اما نتوانست طرز تلقی سیاسی همکاران خود در کابینه را درک کند، به ارتش ممالک بی‌اعتماد بود و با برخی از فرماندهان منطقه‌ای روابط خوبی نداشت. در ۵ ژوئن ۱۹۱۶، که همپشایر، کشتی علیاحضرت[2]، هنگام عزیمت به روسیّه در نزدیکی سرچشمه اورکنیز[3] درهم شکست، غرق شد.

کیسلینگ، ویدکون[4] (۱۹۴۵–۱۸۸۷). خائن نروژی. کیسلینگ پس از خدمت به عنوان وزیر جنگ نروژ در ۳–۱۹۳۱، حزب نازی تشکیل داد و از طریق وابسته نیروی دریایی در اسلو با آلمانی‌ها رابطه برقرار کرد. در دسامبر ۱۹۳۹کیسلینگ به برلین رفت و به منظور برقراری دولت نازی در اسلو به کمک آلمان، رهنمودهایی به هیتلر ارائه کرد. هنگامی که در آوریل ۱۹۴۰ آلمان‌ها، نروژ را اشغال کردند، کیسلینگ به عنوان مدیر «دولت» دست‌نشاندهٔ آلمان پا پیش گذاشت. او تا آزادی نروژ در ۱۹۴۵، به همین ترتیب به آلمان‌ها خدمت کرد و در این تاریخ محاکمه و اعدام شد. نام او مظهر هر رهبری است که نظامی تحت نظارت دشمن برقرار سازد.

کینز، جان مینارد[5] (۱۸۸۳ـ۱۹۴۶، در ۱۹۴۲ به مقام بارون دست یافت). اقتصاددان بریتانیایی. کینز در کمبریج به دنیا آمد و در همان جا تحصیل کرد. او در کنفرانس صلح پاریس

---

1. Lord Roberts
2. H. M. S. [(م). Her Majesty's ship, His Majesty's ship]
3. Orkneys
4. Quisling. Vidkun
5. Keynes, John Maynard

نمایندهٔ عالی‌رتبهٔ خزانه‌داری بود و با نتایج اقتصادی صلح[1] (۱۹۱۹) خود که تحلیل درخشان از سیاستمداران برجستهٔ کنفرانس و حمله به سیاست دریافت غرامات جنگی بود، بـه شـهرت رسید. در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰، به شدت از فرضیه اقتصادی مـوجود انـتقاد کـرد و در جستجوی هم نهادی میان سوسیالیسم و سرمایه‌داری برآمد و در این راستا اصرار داشت که اشتغال کامل از طریق تولید کالاهای اساسی، پذیرش هر نوع سیاست پولی، و یک بـرنامهٔ سرمایه‌گذاری عمومی، فراهم آید. کینز شرح قطعی نظریهٔ خود را در اصول کلی اشتغال، سود، و پول[2] (۱۹۳۶) بیان کرد. او در خلال **جنگ جهانی دوم** مشاور مـالی **دولت** شـد؛ بـه شـدت طرفدار **بانک جهانی** بود که بحران‌های مالی بین‌المللی را از میان بردارد.[3]

کینگ دابلیو. ال. مکنزی[4] (۱۹۵۰-۱۸۷۸). سیاستمدار کانادایی. در **انتاریو**[5] به دنیا آمد، از طرف مادر نسبش به دابلیو. ال. مکنزی (ر.ک) می‌رسید. مکنزی **کینگ** در ۱۹۰۸ به عنوان **لیبرال** به نمایندگی **پارلمان کانادا** انتخاب بشد. او به مسائل صنعتی وابستگی ویژه‌ای داشت و در دولت **لاوریه**[6] که مکنزی در رهبری **لیبرال‌ها** جای او را گرفت، وزیر کار بود. از ۱۹۲۱ تا ژوئن ۱۹۲۶، از سپتامبر ۱۹۲۶ تا ۱۹۳۰، و از ۱۹۳۵ تا ۱۹۴۸ **نخست وزیر کانادا** بود. او برای تسهیل دشواری‌های رکود[7]، با **ایالات متحدهٔ آمریکا** توافقنامهٔ تجاری دوجانبه فراهم آورد (۱۹۳۵). نفوذ بین‌المللی **کانادا** را به ویژه در دوران **جنگ** [**جهانی دوم**] افزایش داد. در برابر تمایلات گوناگون حزب خود، در ۱۹۴۴ سربازگیری را مـتداول سـاخت و خـواهـان اصلاح در **قانون اساسی** بود تا **کانادا** در آینده بتواند در ردیف قدرت‌های بزرگ قرار گیرد.

---

1. Economic Consequeces of The Peace

2. General Theory of Employment, Interest, and Money

۳. جهت اطلاع بیش‌تر درباره نظریات **کینز** نگاه کنید به ***جهانی‌سازی و تحولات اجتماعی***، ص ۳۶، ۳۷، ۳۹، ۱۰۵، ۱۱۲، ۱۴۰، ۱۸۴، ۱۹۴، ۲۳۶، ۳۹۷ و ۴۸۰ ـ م.

4. King, W. L. Mackenzie 5. Ontario 6. Laurier

۷. منظور رکود بزرگ جهانی (۳۳-۱۹۲۹) است ـ م.

گ

گاریبالدی، جوزپه[1]، (۱۸۸۲-۱۸۰۷). میهن‌پرست ایتالیایی. در نیس[2] (در آن هنگام بخشی از پیه‌مونت[3] بود) به دنیا آمد و از نهضت ایتالیای جوان به رهبری مازینی (ر.ک) حمایت کرد. او مجبور شد به آمریکای جنوبی فرار کند (۱۸۳۴) و در آن‌جا به عنوان فرماندهٔ نظامی، در دفاع از مونته‌ویدو[4] در برابر آرژانتینی‌ها، مشهور شد. در ۱۸۴۸ به ایتالیا بازگشت و در آوریل ۱۸۴۹، دفاع از جمهوری رم را در برابر فرانسوی‌ها سازمان داد و دو ماه در محاصره بود تا دلیرانه در طول شبه‌جزیر به عقب‌نشینی پرداخت و جلای وطن کرد. در ۱۸۵۹ نیروی شبه نظامی را در برابر اتریشی‌ها در پیرامون دریاچه کومو[5] نگاهداشت و در مه ۱۸۶۰، از جنوا[6]، از طریق دریا، با هزار سرخپوش[7]، به نام ایتالیای متحد، به سیسیل و ناپل حمله کرد. پس از شکست دادن طرفداران ناپلئون در کالاتافیمی[8] (سیسیل)، پیروزی‌های خود را به پیه‌مونت (که پادشاه آن، فرمانروای ایتالیا نام گرفته بود) هدیه کرد و به کاپررا[9] بازگشت. در ۱۸۶۲، گاریبالدی تلاش‌های موفقیت‌آمیزی برای تصرف رم به‌کار برد (نگاه کنید به قضیهٔ رم). او در جنگ فرانسه ـ پروس، برای جمهوری فرانسه جنگید. گاریبالدی در افکار انگلیسی‌های نیمهٔ عصر ویکتوریا، نمونهٔ قهرمانی بزرگ از رهبری میهن‌پرست رمانتیک به حساب می‌آمد.

---

1. Garibaldi, Giuseppe
2. Nice
3. Piedmont
4. Montevideo
5. Lake Como
6. Genoa
7. Thousand Redshirts
8. Calatafimi
9. Caprera

گالیپولی[1]. شبه‌جزیره‌ای که بخش اعظم سواحل اروپایی تنگه **داردانل** (ر.ک) را تشکیل می‌دهد. در ۲۵ آوریل ۱۹۱۵ قشون **متفقین** (عمدتاً **بریتانیایی و استرالیایی**) در این شبه‌جزیره پیاده شدند تا دژهای محافظ نواحی **قسطنطنیه** را بگیرند و بدین ترتیب راهی برای کمک به روسیّه باز کنند. **ترک‌ها** که شش هفته انتظار پیاده شدن این قشون را داشتند، نیروهای امدادی به آن‌جا آوردند و مهاجمان با پایداری سختی روبرو شدند. فرماندهی سربازان **امپراتوری بریتانیا** با ژنرال سر **یان هامیلتون**[2] بود و مدافعان **ترک** را **مصطفی کمال** (ر.ک) تحت ادارهٔ ژنرال **آلمانی**، **لیمن فن ساندرز**[3] رهبری می‌کرد. چندین ماه نبرد، نتیجه‌ای قطعی در پی نداشت. دومین تهاجم به **سوولا**[4]، در ۶ اوت، در بخش علیای شبه‌جزیره نیز چندان موفقیتی به همراه نداشت. **کیچنر** (ر.ک) در نوامبر از **گالیپولی** بازدید کرد و چون دید امید زیادی برای تصرف بلندی‌های شبه‌جزیره وجود ندارد، فرمان آمادگی برای تخلیه آن‌جا را صادر کرد. در فاصله ۱۰ دسامبر و ۹ ژانویه ۱۹۱۶ قشون **متفقین** بدون تلفات، عقب‌نشینی کرد. این قشون از عدم هماهنگی لازم، رهبری نادرست، و مخالفت فرماندهان نظامی متفقین که معتقد بودند تصمیم به جنگ فقط باید در **جبههٔ غرب** گرفته شود، رنج می‌برد (نگاه کنید به آنزاک).

گامبتا، لئون[5] (۸۲-۱۸۳۸). سیاستمدار جمهوریخواه **فرانسه**. در جنوب **فرانسه** به دنیا آمد. در ۱۸۵۹ به **دیوان عالی** دعوت شد. **گامبتا** در مقام وکیل، خصومت شدید نسبت به **ناپلئون سوم** نشان داد و در ۱۸۶۷ به نمایندگی از **مارسی** وارد مجلس شد. **گامبتا** در سپتامبر ۱۸۷۰ در **پاریس** **هتل دو ویل**، **جمهوری سوم** را اعلام کرد. او در مرحلهٔ نخست **محاصره** در ۱۸۷۰ در **پاریس** ماند، سپس به وسیلهٔ بالون به **تور** گریخت و در آن‌جا در مقام **وزیر داخله** مراحل بعدی **جنگ فرانسه ـ پروس** را سازمان داد. پس از انجام صلح، استعفا کرد و مدت شش سال نیروی ناطقه خود را به تقبیح سوسیالیسم مرموز سیاستمداران **محافظه‌کار** صرف کرد، و در شکست پرزیدنت **ماکماهون** (ر.ک) در ۱۸۷۷ نقش برجسته‌ای داشت، اما در همان حال، از

1. Gallipoli
2. Sir Ian Hamilton
3. Liman Von Sanders
4. Suvla
5. Gambetta, Léon

تندروها نیز جلوگیری کرد. گامبتا از ۱۸۷۹ تا ۱۸۸۱ مهم‌ترین نیرو در پشت سر **دولت‌های جمهوریخواه** به حساب می‌آمد، اما پس از آن‌که در ۱۸۸۱ به **نخست‌وزیری** رسید، تنها نه هفته دوام آورد، زیرا تمام سیاستمداران مخالف نسبت به جاه‌طلبی مستبدانه او ظنین بودند. مشهورترین سخنرانی او در ۴ مه ۱۸۷۷ صورت گرفت که طی آن کشیش‌گرایی را «دشمن» شیوهٔ **جمهوریخواهی** تلقی کرد، اوکلیسا را هدف اصلی انتقادهای تند خود در مراحل بعدی قرار داد. در ۱۸۸۲ به واسطهٔ زخم‌هایی که در حادثهٔ تیراندازی برداشته بود، به مرگ ناگهانی درگذشت.

گاندی، موهنداس کرمچند[1] (۱۹۴۸-۱۸۶۹). در **هند** به دنیا آمد، در **لندن** به تحصیل حقوق پرداخت، در **بمبئی** تجربهٔ وکالت اندوخت، سپس به **آفریقای جنوبی** رفت تا **جمعیت هندی** آن‌جا را در مبارزه بر ضد **بوئرها** سازمان دهد. در مارس ۱۹۰۷ مبارزه خود را به شکل مقاومت منفی در برابر تلاش‌های **دولت** ترانسوال برای اعمال تبعیض بر ضد **هندی‌ها**، آغاز کرد. سرانجام، **گاندی** در ژوئیهٔ ۱۹۱۴، از **دولت متحد** (اسموتس) قول گرفت که با **هندی‌ها** به عدالت رفتار شود و با شهرتی به عنوان رهبری میانه‌رو اما با نفوذ، به **هند** بازگشت. گاندی در دههٔ ۱۹۲۰، در مقام رهبر **کنگرهٔ ملی هند** که عمدتاً **هندوها** در آن عضو بودند و در آن هنگام مجلس قانونگذاری بودند، شیوه‌های **آفریقایی** خود را در **هند** گسترش داد. **گاندی** با تحریم کالاهای **بریتانیایی**، گسترش صنایع روستایی **هند** کمک کرد، و با توصیه به مقاومت منفی، خشم تروریست‌ها را تسکین داد (اما نتوانست از تروریسم جلوگیری کند). او در سال‌های ۱۹۲۲، ۱۹۳۰، ۱۹۳۳ و ۱۹۴۲ به عنوان بخشی از مبارزه خود به شیوه نافرمانی‌های مدنی، به روزهٔ سیاسی روی آورد. در ۱۹۳۱ به منظور بی‌اثر ساختن **کنفرانس میزگرد**[2] به **لندن** آمد. در ۱۹۴۲ به جایگاهی رسیده بود که استقلال را تنها راه‌حل ممکن برای تظلمات **هند** تشخیص داد. او با آخرین **نایب‌السلطنه‌ها** (**واول**[3] و **مونت‌باتن**[4]) در برنامه‌ریزی برای استقلال و جدایی هند (۱۵ اوت ۱۹۴۷) همکاری کرد. اگر چه بیش‌تر پیروانش او را، مقدس

---

1. Gandhi, Mohandas Karamchand
2. Round Tabe Conference
3. Wavell
4. Mountbatten

(**ماهاتما**) به حساب می‌آوردند، اما برخی از **هندوها** به دلیل پذیرش دو پارچه شدن **هند** از سوی **گاندی** از او رنجیدند، و در ۳۰ ژانویه ۱۹۴۸، یک **هندوی متعصب**، **گاندی** را به قتل رساند.

گتیسبورگ[1]. شهری در جنوب پنسیلوانیا، صحنهٔ نبردی سه روزه در **جنگ داخلی آمریکا** (۳-۱ ژوئیه ۱۸۶۳) که در پی تلاش نیروهای **کنفدراسیون** به فرماندهی **لی** (ر.ک) به منظور کشانیدن جنگ به اراضی شمالی از طریق **پوتوماک**[2]، روی داد. **ژنرال جرج سی. مید**[3] که از **گتیسبورگ** دفاع می‌کرد، **لی** را شکست داد. **مید** بیش از ۳۰۰۰ و **لی** حدود ۴۰۰۰ نفر تلفات دادند. شکست **لی**، نقطه عطفی در جنگ به حساب می‌آمد. در نوامبر بعد، **لینکلن** درصدد برآمد از گورستان نظامی **گتیسبورگ** دیدن کند و در آن‌جا سخنرانی معروف خود را با عنوان «تولد دوبارهٔ آزادی» به همراه ستایش معروفِ «دولت مردم، کنار مردم، و برای مردم» انجام داد.

گذرگاه برنر[4]. پایین‌ترین گذرگاه کوه‌های **آلپ** و مسیری که قرن‌ها مورد استفاده مهاجمان توتن[5] در حمله به **ایتالیا** بود. پس از آن‌که **اتریشی‌ها** در ۱۸۶۷، راه‌آهنی روی این گذرگاه ساختند، اهمیت آن افزایش یافت. بر اساس **معاهدهٔ سن ژرمن** (ر.ک) ۱۹۱۹، بخش جنوبی **گذرگاه برنر** به دلایل سوق‌الجیشی به **ایتالیا** واگذار شد، اگر چه، ۲۴۰/۰۰۰ **آلمانی - اتریشی** در اراضی جدید **ایتالیا** (که **اتریشی‌ها** آن را «تیرول جنوبی»[6] می‌نامیدند) می‌زیستند. **گذرگاه برنر** محل مناسبی برای ملاقات‌های **هیتلر** و **موسولینی** بود که در مارس ۱۹۴۰، اکتبر ۱۹۴۰ و ژوئن ۱۹۴۱، انجام گرفت.

گراتان، هنری[7] (۱۸۲۰-۱۷۴۶). سیاستمدار **ایرلندی**. در **دوبلین** به دنیا آمد و در همان جا تحصیل کرد، در ۱۷۷۵ به **مجلس ایرلند** راه یافت. در نتیجهٔ نطق‌های درخشان خود، رهبری

---

1. Gettysburg
2. Potomac
3. General George C. Meade
4. Brenner Pass
5. Teuton
6. South Tyrol
7. Grattan, Henry

جنبشی را به منظور لغو «قانون پوینینگ»[1] (قانونی که اجرای قوانین مجلس ایرلند را به تصویب شورای سلطنتی در لندن منوط می‌ساخت) به عهده گرفت. گراتان در ۱۷۸۲ کاملاً موفق شد و «**مجلس گراتان**» به مدت هجده سال از استقلال واقعی برخوردار بود. خود گراتان منصبی را نپذیرفت و عمدتاً مسئول طرز تلقی‌های منفی نسبت به کارگزاران **انگلیسی** بود که در این مدت از سوی **ایرلندی‌ها** پذیرفته می‌شدند و این سیاستی مبتنی بر نقادی خصمانه بود که در **قانون اتحاد** (ر.ک) مؤثر بود. گراتان از ۱۸۰۶ تا هنگام مرگ، نمایندهٔ **دوبلین** در **مجلس عوام بریتانیا** بود.

گرانت، اولیسس اس[2] (۸۵-۱۸۲۲). سرباز آمریکایی، رئیس **جمهوری ایالات متحدهٔ آمریکا**. در **اهایو**[3] به دنیا آمد، در **جنگ مکزیک** و در**کالیفرنیا** خدمت کرد، شش سال به کشاورزی پرداخت، و پس از آغاز **جنگ داخلی** دوباره به ارتش پیوست، در اوایل ۱۸۶۲ **سرلشکر** شد. او در **ویکسبورگ**[4] و **شاتانوگا**[5] پیروزی به‌دست اورد (۱۸۶۳) و در مارس ۱۸۶۴ به فرماندهی **ارتش‌های متحد** منصوب گردید. در عملیات پرهزینهٔ سه ماهه، نیروهای ذخیرهٔ **لی** را زمین‌گیر ساخت و سرانجام در آوریل ۱۸۴۵ آن‌ها را در **اپوماتوکس**[6] وادار به تسلیم کرد. در ۸-۱۸۶۷ وزیر **جنگ** شد و در ۱۸۶۸ به **ریاست جمهوری** رسید و در ۱۸۷۳ دوباره به این مقام انتخاب شد. در حالی که شیوهٔ اداری او مبتنی بر آغاز اصلاح خدمات مدنی در دراز مدت و بهبود روابط با **بریتانیا** بود، با یک رکود اقتصادی ناجور (۱۸۷۳) و یک سلسله رسوایی‌های مالی نیز روبه‌رو گشت که علت آن رشوه‌گیری برخی از اعضاء برجستهٔ **کابینه** بود. **گرانت** پس از کناره‌گیری در ۱۸۷۷، از آن‌جا که اساساً مردی ساده بود، گول یک کلاه‌بردار معمولی را خورد و تهیدست شد و تنها با فروش **خاطرات** خود، از ورشکستگی جدی رهایی یافت.

---

1. Poyning's Law
2. Grant Ulysses S.
3. Ohio
4. Vicksburg
5. Chattanooga
6. Appomattox

گری، ادوارد[1] (۱۹۳۳-۱۸۶۲، در ۱۸۸۲ به مقام بارون، در ۱۸۸۲ به ویسکنت گری فالودن[2]، دست یافت). به عنوان **نخست وزیر** طالب **اصلاح لایحه**، از همان خاندان برآمد. او **نمایندهٔ لیبرال مجلس** از برویک[3] به مدت سی و یک سال بود که آغاز آن به ۱۸۸۵ برمی‌گشت، از ۱۸۹۲ تا ۱۸۹۵ **معاون وزارت خارجه** بود. از دسامبر ۱۹۰۵ تا مه ۱۹۱۶، وزیر **خارجه** بود و این مدت، از دوران تصدی هر وزیر دیگری در آن مقام، بیش‌تر بود. گری در طول این مدت، سیاستی را که محافظه‌کاران آغاز کرده بودند، دنبال کرد و **اتفاق انگلستان - روسیّه** (ر.ک) را در ۱۹۰۷ به انجام رسانید، و مذاکرات نظامی (ر.ک) با **فرانسوی‌ها**، **بلژیکی‌ها** و در نهایت، **روس‌ها** را مجاز ساخت. با وجود نفرت از اندیشهٔ جنگ و اعتقاد به باقی ماندن بریتانیا در صلح و آرامش، در اوت ۱۹۱۴ برای پارلمان روشن ساخت که او **بریتانیا** را ناچار از کمک به **بلژیک** می‌داند و بدین ترتیب، کشور را به **جنگ جهانی اول** وادار ساخت. او به داوری بین‌المللی (که در **جنگ‌های بالکان** موفق عمل کرده بود) اعتقاد داشت و، علی‌رغم پیش‌بینی شکست آن، در سال‌های بعد، هر چه در توان داشت برای دفاع از **جامعه ملل** انجام داد. در ۱۹۱۹ به **ایالات متحدهٔ آمریکا** سفر کرد و در این سفر یک هیئت سیاسی ویژه او را همراهی نمود. گری ماهیگیر و پرنده‌شناسی ماهر بود؛ او ماندن در امور سیاسی را تکلیف می‌پنداشت تا انتخاب شخصی.

گری، چارلز[4] (۱۸۴۵-۱۷۴۶، در ۱۸۰۷ نخستین ارل گری گردید). سیاستمدار بریتانیایی؛ در اتون[5] و کینگس کمبریج[6] تحصیل کرد، در ۱۷۸۶ از نورتومبرلند[7] به **نمایندگی مجلس** انتخاب شد، از **فاکس** حمایت کرد، مخالف جنگ با **جمهوری فرانسه** بود، و از **اصلاحات پارلمانی** پشتیبانی می‌کرد. با تأسیس **حکومت کنسولی**، گری به حمایت از جنگ برخاست. و در **دولت ائتلافی** ۷-۱۸۰۶، به عنوان **وزیر خارجه**، جانشین **فاکس** شد. تلاش برای تأیید **آزادسازی کاتولیک**، موجب دسته‌بندی میان جرج سوم و وزرای او شد و در مارس ۱۸۰۷ به

---

1. Grey, Edward
2. Viscount Grey of Fallodon
3. Berwick
4. Grey Charles
5. Eton
6. King's Cambridge
7. Northumberland

سقوط دولت ائتلافی منجر گردید که در پی آن، گری مدت بیست و سه سال از مقام خود دور ماند. در مقابل، او بر اصلاحات پارلمانی و آزادسازی کاتولیک پافشاری کرد، اما در پی قضیهٔ ملکه کارولین در ۱۸۲۰، جرج چهارم به دشمن شخصی او تبدیل شد. در ۱۸۳۰، ویلیام چهارم، با درک خشم مردم کشور، از گری دعوت کرد دولت ویگ تشکیل دهد که، دو سال بعد، به موقع، نخستین قانون اصلاحات پارلمانی (ر.ک) را به تصویب رساند. گری در ۱۸۳۴ بازنشسته شد.

گری، سر جرج[1] (۹۸-۱۸۱۲). مدیر مستعمرات؛ در سندهورست[2] تحصیل کرد و در ۳۹-۱۸۲۸ در پیاده نظام خدمت نمود. در ۱۸۴۱، گری فرماندار جنوب استرالیا شد و این‌جا ناحیه‌ای بود که قبلاً گری در آن اکتشافاتی انجام داده بود؛ در عرض چهار سال، امور اداری را دوباره سازمان‌دهی کرد و بر اساس مالی نیرومند قرار داد. در ۵۳-۱۸۴۵ فرماندار نیوزیلند شد و تحسین مردم مائوری[3] را برانگیخت. پس از خدمت در مقام فرماندار درکیپ کلنی در ۹-۱۸۵۳ (چون فراخوانده شده بود تا آفریقای جنوبی را به فدراسیونی مطلوب دربیاورد) به فرمانداری نیوزیلند در ۷-۱۸۶۱ بازگشت و با موفقیت به جنگ مائوری (ر.ک) پایان داد، اما چون احترام زیادی به اولیای امور ارتش نشان نمی‌داد، روابطش با آن‌ها تیره شد. پس از آن‌که مدتی در انگلستان بر سر مهاجرت با کمک دولت، مبارزه کرد، به نیوزیلند بازگشت و از ۱۸۷۴ تا ۱۸۹۴ عضو مجلس شورا بود ودر ۹-۱۸۷۷ نخست وزیری را عهده داشت. او عامل مؤثری در تصویب شماری از اصلاحات بود (که در واقع پس از کناره‌گیری او به انجام رسید): حق رأی برای بزرگسالان؛ مجالس سه ساله؛ و مالیات زمین. در ۱۸۹۴ به انگلستان بازگشت.

گزارش سایمون، ۱۹۳۰[4]. گزارش هیئت مأمور در هند به سرپرستی سرجان سایمون (ر.ک). این گزارش، توسعهٔ مسئولیت دولت در ایالات و انتخاب مستقیم برای قوه مقننه در مرکز را

---

1. Grey, Sir George
2. Sandhurst
3. Maori
4. Simon Reprot, 1930

توصیه می‌کرد. در پی، **کنفرانس میزگرد** دربارهٔ **هند** (که در ۲-۱۹۳۱ در **لندن** شکل گرفت) و یک «**گزارش رسمی دولتی**» در ۱۹۳۳، **دولت** از موضوع **گزارش** فراتر رفت و پیشنهاد کرد که **هند** به صورت فدراسیون درآید؛ **قانون هند** در ۱۹۳۵ (ر.ک) بیش‌تر از **کنفرانس** و «**گزارش رسمی دولتی**» حاصل شد تا از **گزارش سایمون**.

گزارش مونتاگ ـ چلمس‌فورد[1] (۱۹۱۸). توصیه به تأسس دولتی با مسئولیت جانبدارانه در **هند**. **گزارش** نام خود را از **وزیر خارجه**، **ادوین مونتاگ** (۱۹۲۴-۱۸۷۹) و از **لرد چلمس‌فورد**، **نایب‌السلطنه** ۲۱-۱۹۱۶ می‌گرفت. این **گزارش** اساس **قانون حکومت هند** (ر.ک) ۱۹۱۹ را تشکیل می‌داد.

گسترش بی‌سابقهٔ راه‌آهن[2]. پس از آن‌که **راه آهن لیورپول ـ منچستر**، که در ۱۸۳۰ گشایش یافته بود، شروع به سوددهی فراوان کرد، تب معاملات راه‌آهن **بریتانیا** را درنوردید. گسترش دهندهٔ مشهور راه‌آهن، **جورج هودسن اهل یورک**[3]، «**سلطان راه‌آهن**»[4] بود که در میانهٔ ۱۸۳۶ و ۱۸۴۹ در شمال شرقی **انگلستان** درخشید و خاموش شد. اوج سرمایه‌گذاری در راه‌آهن، در میانهٔ ۱۸۳۵ و ۱۸۳۶ و همچنین از ۱۸۴۵ تا ۱۸۴۷ بود. بسیاری از خطوط، ما بین دو محل نامناسب کشیده شد؛ خطوط دیگر در رقابت با رقبایی که موفقیت‌های مالی بهتری داشتند و در یک خط با هم کار می‌کردند، دچار شکست شدند. گسترش بی‌سابقه، تا ۱۸۴۷ دوام داشت، با فروپاشی آن، هزاران سرمایه‌گذار کوچک نابود شدند. گسترش مشابهی در مرزهای دریایی شرق **ایالات متحدهٔ آمریکا** در نیمه دههٔ سی آغاز گشت و سپس به شدت از هم پاشید. در **فرانسه** نیز، چند شرکت در ۱۸۴۷ با شکست روبه‌رو شدند. در پی این تجربیات، کشورهای زیادی به ضرورت ایجاد نظام راه‌آهن بر طبق برخی طرح‌های عمومی دولتی آگاه گشتند. بدین ترتیب، حفظ اصول **لسه ـ فر** که در اوائل **جامعهٔ ویکتوریایی** ضرورت داشت، در **بریتانیا** از میان رفت، اگر چه گزارش **انجمن سلطنتی** به سود آن بود.

1. Montagu-Chelmsford Report
2. Railway Boom
3. George Hudson of York
4. Railway King

گفتگوهای نظامی[1] **۱۴-۱۹۰۶**. در ۱۰ ژانویه ۱۹۰۶ (در نخستین مرحلهٔ **بحران مراکش** و اندکی پس از تصدی **دولت لیبرال کمبل ـ بنرمن**)، **پل کمبون**[2]، سفیر فرانسه، از **گری**، وزیر **امور خارجه** دربارهٔ امکان گفتگو میان رؤسای ستاد نظامی بریتانیا و فرانسه به منظور تصمیم‌گیری دربارهٔ همکاری مشترک میان دو کشور که خود را در آستانهٔ جنگ با **آلمان** می‌دیدند، سؤال کرد. **گری** پس از مشاوره با **نخست‌وزیر**، وزیر **جنگ**، و وزیر **خزانه‌داری**، اجازهٔ گفتگوها را صادر کرد. نخستین گفتگو در ۱۷ ژانویه انجام گرفت و گفتگوهای دیگر، به شیوهٔ مشابهی تا ۱۹۱۴ ادامه یافت. موافقت کابینه تا ۱۹۱۲ که اجازهٔ گفتگوهای مربوط به نیروی دریایی نیز صادر شد، حاصل نگردید، اما تبادل مکاتبات، بر ماهیت تعهدات فرضی تأکید داشت. با وجود این خودداری، گفتگوها به حوزهٔ **اتفاق انگلستان ـ فرانسه** (ر.ک) کشیده شد. گفتگوهای غیررسمی میان وابستهٔ نظامی بریتانیا در **بروکسل** و **ستاد ارتش بلژیک** نیز در ۱۹۰۶ آغاز شد. **گفتگوهای انگلستان ـ روسیه** در زمینه نیروی دریایی در ژوئن ۱۹۱۴ مجاز اعلام شد، اما به دلیل آغاز جنگ به پیش‌رفتی دست نیافت.

گلادستون، ویلیام اوارت[3] (۹۸-۱۸۰۹). پسر یک بازرگان لیورپولی، تحصیل کردهٔ **اتون** و **کلیسای مسیحی**، آکسفورد. در ۱۸۳۲ به عنوان توری از **نیوارک**[4] به **نمایندگی مجلس عوام** برگزیده شد، به عنوان عضوی از حزب «پیلات»[5] از ۸۴۷ تا ۱۸۶۵ نمایندهٔ دانشگاه آکسفورد، و به عنوان **لیبرال** نمایندهٔ جنوب **لانکاشایر**[6] در ۸-۱۸۶۵، **گرینویچ**[7] در ۸۰-۱۸۶۰، **میدلوتیان**[8] در ۹۵-۱۸۸۰ بود. در ۱۸۴۳ به عنوان **رئیس هیئت بازرگانی** به صف کابینهٔ **پل** پیوست، لیکن به واسطهٔ اعتقاد به **تجارت آزاد**، از ۸۴۶ تا ۱۸۵۲، از این مقام برکنار بود، اما در ۵-۱۸۵۲ و ۶۶-۱۸۵۸ در مقام **وزیر خزانه‌داری**، سلسله بودجه‌های قابل توجهی معمول ساخت که موجب قطع تعرفه‌ها و کاهش هزینهٔ دولت شد. در ۱۸۶۶ رهبر **حزب لیبرال** و در ۱۸۶۸، **نخست وزیر** شد. نخستین وزارت او با سلسله اصلاحات دیرهنگام ـ در ارتش، آموزش و پرورش، و نظام قانونی ـ و رفع بی‌عدالتی‌ها (جلوگیری از

---

1. Military Conversation
2. Paul Cambon
3. Gladstone, William Ewart
4. Newark
5. Peelite
6. Lancashire
7. Greenwich
8. Midlotian

تأسیس کلیسای ایرلند، قانون اراضی ایرلند، قانون رأی مخفی) هم‌راه بود. گلادستون علی‌رغم شکست در انتخابات ۱۸۷۴، پس از مبارزات میدلوتیان (ر.ک) در ۱۸۸۰ قدرت را دوباره در دست گرفت. قانون سوم اصلاحات (۱۸۸۴) در دومین وزارت او به اجرا درآمد اما نتوانست مسئلهٔ ایرلند را حل کند و با مرگ گوردن و نخستین جنگ بوئر (ر.ک) اعتبار خود را از دست داد. عمر وزارت سوم او کوتاه بود، زیرا تغییر نظر گلادستون دربارهٔ هوم رول (ر.ک) جناح رادیکال را به رهبری چمبرلین (ر.ک) از او جدا کرد و در نتیجه، حزب از هم پاشید. چهارمین وزارت (۴-۱۸۹۲) با تلاش‌های ناموفق برای تصویب لایحهٔ هوم رول ایرلند علی‌رغم مخالفت در مجلس اعیان، هم‌راه شد. گلادستون بیش از هر کس دیگر مصمم بود حزب لیبرال دورهٔ متأخر ویکتوریا را تشکیل دهد، اگر چه به عنوان یک اندیشمند کلاسیک و عضور عالی رتبهٔ کلیسا در بیش‌تر موارد با اکثریت حامیان خود تفاوت داشت. ضعف اصلی او، همچنان‌که پیرتر می‌گشت، تمایل به تمرکز روی عنوان و صرف نظر از دیگر مسائل ضروری، و سختگیری در مسائلی بود که بدون مشورت با همکاران خود درکابینه، به آن می‌پرداخت. هر دوی این ضعف باعث جدایی او از چمبرلین در ۱۸۸۶ شد. او ناطقی فصیح و همدردی بزرگ برای مردم ستمدیده به حساب می‌آمد ـ برخی از مؤثرترین کارهایش دفاع از زندانیان سیاسی در مملکت ناپل یا خشنود کردن قربانیان تجاوزات ترک‌ها در بلغارستان و ارمنستان بود. او، قبل از هر چیز، مرد پارلمان بود و رقابت سیاسی او با دیسرائیلی (ر.ک) مباحثاتی را در مجلس عوام به وجود آورد که از نظر فضیلت در مصالح عامه کم نظیر بود.

گلنلگ، لرد[1] (چارلز گرانت[2]، ۱۸۶۶-۱۷۷۸، در ۱۸۳۱ به مقام لردی دست یافت). وزیر مستعمرات بریتانیا. گلنگ پسر مدیر کمپانی هند شرقی بود. او در ۱۸۳۰، رئیس هیئت مدیرهٔ هند شد. در ۱۸۳۳ مسئولیت اتمام حقوق تجاری شرکت را به‌عهده گرفت. در دوران ملبورن[3]، در ۹-۱۸۵۳ به وزارت مستعمرات دست یافت. با سیاست معتدل خود نسبت به سیاه‌پوستان، بوئرها را در کیپ کلنی منزوی ساخت تا آن‌جا که بوئرها مجبور به

1. Glenelg, Lord 2. Charles Grant 3. Melbourne

پذیرش **کوچ بزرگ**[1] شدند. در خلال سرکشی **کانادایی‌ها** در ۱۸۳۷ (نگاه کنید به مکنزی)، تردید آشکار و دودلی او، انتقادات زیادی را برانگیخت.

گنیزنو، اوگوست ویلهلم فن[2] (۱۸۳۱-۱۷۶۰)، در ۱۸۱۴ به مقام **کنت** دست یافت). پس از خدمت در **بریتانیا** با عنوان سرباز مزدور و شرکت در **جنگ استقلال آمریکا**، گنیزنو در لشکرکشی‌های **پروسی‌ها** در ۷-۱۸۰۶، به شهرت رسید. سپس با **شارن‌هورست** (ر.ک). سازمان‌دهی و تعلیم ارتش نوین پروس راکه دومین ارتش تحت فرماندهی **بلوخر** (ر.ک) بود، زیرنظر گرفت، در **جنگ آزادسازی** ۱۴-۱۸۱۳ رهبری موفقیت‌آمیزی داشت و شخصاً **پروسی‌ها** را برای حمله به فرانسه آماده ساخت. او در **جنگ واترلو** (که طی آن با **ولینگتن** مناسبات بدی پیدا کرد) شرکت داشت و سرانجام به درجه **فیلدمارشالی** رسید.

گوبلز، ژوزف[3] (۱۹۴۵-۱۸۹۷). رهبر نازی، در راینلند به دنیا آمد، در ۱۹۲۰ در **هایدلبرگ**[4] **دکتری فلسفه** گرفت و از نخستین پیروان **هیتلر** بود. در ۱۹۲۶ در **برلین** به رهبری **نازی** منصوب شد و در ۱۹۲۹ ماشین تبلیغاتی حزب به او محول گردید، سال بعد عضو **رایشتاگ**[5] شد. از ۱۹۳۳ تا ۱۹۴۵ وزیر **تنویر افکار و تبلیغات** بود، درک نادرست او از روان‌شناسی توده‌ها، از او عنصری ترسناک ساخت. در آخرین روزهای جنگ، پس از کشتن همسر و فرزندانش، در پناهگاه زیرزمینی **هیتلر**، دست به خودکشی زد.

گورچاکف، الکساندر[6] (۱۸۸۳-۱۷۹۸). صدراعظم **روسیّه**؛ عضوی از طبقهٔ اشراف قدیم. او با شرکت در **کنگره‌های لایباخ و ورونا**، وارد مسائل سیاسی شد و در این کنگره‌ها، کفایت چندانی از خود نشان نداد، تا ۱۸۴۵ او به جایگاه سفارت دست نیافته بود تا این‌که به سفارت **اتریش** رفت و در وین نقش مهمی برای دور نگه‌داشتن اتریش از **جنگ کریمه** ایفا کرد. از سال ۱۸۵۶ تا ۱۸۸۲، سیاست خارجی **روسیّه** را در دست داشت و خود را موظف ساخت تا

---

1. Great Trek
2. Gneisenau, August Wilhelm Von
3. Gobbels, Joseph
4. Heidelberg
5. Reichstag
6. Gorchakov, Alexander

روسیه را از محدودیت‌های **معاهدهٔ پاریس**، برهاند و در این کار موفقیت حاصل کرد و دلیل آن عمدتاً همکاری با **پروس** بود. **گورچاکف** آماده بود با **بیسمارک** دربارهٔ **مجمع امپراتوران سه گانه** همکاری کند، اما چون به جایگاه بین‌المللی **بیسمارک** رشک می‌برد، در **کنگره برلین** نتوانست بیش از یک برنامه‌ریز پیر و بدخُلق ظاهر شود، به همین دلیل نسبت به **آلمان** کینهٔ زیادی پیدا کرد و در سال‌های آخر او، دسته‌بندی‌های **روسیه ـ آلمان** در سدهٔ نوزدهم، شاهد بدترین افت و خیزها بود.

گوردن، چارلز[1] (۸۵-۱۸۳۳). ژنرال بریتانیایی؛ در ۱۸۵۲ به **مهندسان سلطنتی**[2] پیوست و در **جنگ کریمه** خدمات شایانی انجام داد. از ۱۸۶۰ تا ۱۸۶۵، موفقیت‌هایش در **چین**، او را به «**گوردن چینی**» معروف ساخت و پس از آن با همین لقب شناخته می‌شد. او بخش‌هایی از **چین** را جستجو کرد و فرماندهی قشونی را عهده گرفت که مأمور سرکوبی **شورش تایپینگ** (ر.ک) بود. سپس به خدمت **خدیو مصر**، **اسماعیل** درآمد و از ۱۸۷۴ تا ۱۸۸۰، **سودان** را اداره می‌کرد و در جلوگیری از تجارت برده، علی رغم مخالفت بومیان ذی‌نفعِ نیرومند، موفقیت‌های بزرگی به دست آورد. پس از دو سال اقامت در **آفریقای جنوبی**، در ۱۸۸۴ به هنگام شورش **مهدی**[3] به **سودان** بازگشت و فرمان یافت که ارتش از هم پاشیده **مصر** را رهایی دهد. اما **گوردن** که عقب نشینی از مقابل یک شورش بومی را نمی‌پسندید و، با ضعیف انگاشتن دشمنان و برآورد بیش از حد منافع خود، در **خارتوم** خود را در محاصره یافت. پس از محاصرهٔ ده ماهه، **گوردن**، دو روز پیش از رسیدن نیروهای کمکی، کشته شد. اعتقاد راسخ **گوردن** به مسیحیت و شخصیت نیرومند آشکار او، وی را در میان عامهٔ مردم **عصر ویکتوریا** به قهرمانی قابل احترام تبدیل کرده بود، و مرگ او به طغیان خشم بر ضد **دولت گلادستون** انجامید (احساسی که **ملکه ویکتوریا** آشکارا در آن سیم بود) که نیروهای کمکی را زودتر اعزام نکرده بود.

---

1. Gordon, Charles   2. Royal Engineers

۳. **شیخ محمداحمدبن سیّد عبدالله** معروف به **مهدی سودانی** در ۱۸۸۰، قیام مردم **سودان** را رهبری کرد. او در همین سال ادعای مهدودیت نمود و یارانش در ۱۸۸۵ شهر **خارطوم** را گرفتند و ویران کردند. **مهدی** در ۱۸۸۵ در **ام‌دورمان** درگذشت. برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به **لغتنامهٔ دهخدا**، مادهٔ «**مهدویت**» و «**مهدی**».

گورینگ، هرمان[1] (۱۹۴۶-۱۸۹۳). رهبر نازی، از خبرگان نیروی هوایی در جنگ جهانی اول، دارای بالاترین نشان‌های افتخار نظامی و فرماندهٔ اسکادران رایشتهوفن[2] در ۱۹۱۸ که گروهی زبدهٔ به حساب می‌آمد. او از نخستین نازی‌ها محسوب می‌شد و در طغیان مونیخ (ر.ک) در ۱۹۲۳ زخمی شد. در ۱۹۳۲، رئیس (یا سخنگوی) رایشتاگ گردید. در ۱۹۳۳، هیتلر او را به وزارت نیروی هوایی منصوب ساخت و نیروی هوایی آلمان[3] را به وجود آورد. او همچنین وزیر مختار پروس و وزیر داخلهٔ پروس بود و هیتلر گاهی مأموریت‌های خاص سیاسی به او محول می‌کرد. پس از پیروزی‌های ۱۹۴۰، رتبهٔ رایش مارشالی، خاص گورینگ به وجود آمد. تکبر و تفرعن شخصی او، در مراحل آخر جنگ، با سستی و بی‌کفایتی درهم آمیخت و در میان سلسله مراتب نازی دشمنان زیادی برای او به وجود آورد اما، هنگام محاکمه در نورمبرگ در ۱۹۴۶، برخی برجستگی‌ها از خود نشان داد و، در پایان، چند ساعت پیش از آن‌که اعدام شود، دست به خودکشی زد و به این ترتیب، چوبهٔ دار را نیز فریب داد.

گیزو، فرانسوا[4] (۱۸۷۴-۱۷۸۷). سیاستمدار فرانسوی که در نیمس[5] به دنیا آمد و یک هوگونوت[6] بود. او در ۱۸۱۲ در پاریس، استاد تاریخ شد و تا ۱۸۳۰ وارد امور سیاسی نشده بود تا این‌که در ۱۸۳۲ به مقام وزارت دست یافت. در ۱۸۳۳، نخستین قانون تحصیلات ابتدایی در فرانسه را معمول ساخت. از ۱۸۴۰ تا ۱۸۴۷ در دولت سولت[7]، وزیر امور خارجه بود و برای آن دولت، عنصری کلیدی به حساب می‌آمد. از ۱۸۴۷ تا فوریهٔ ۱۸۴۸ نخست وزیر بود. سیاست او تا حدودی محافظه‌کارانه بود، اما در روابط خود با بریتانیا، معتدل عمل می‌کرد. با خودداری از اعطای امتیاز به طبقه‌ای که تحصیل حقوق کرده بودند، انقلاب را سرعت بخشید و در پی آن، پادشاهی ژوئیه (ر.ک) از میان رفت و او ناچار به تبعید رفت (۱۸۴۸). سال‌های آخر عمرش به نوشتن تاریخ، از جمله بررسی سدهٔ هفدهم انگلستان گذشت.

---

1. Goering, Herman
2. Richthofen Squadron
3. Luftawaffe
4. Guizot, Franc,ios
5. Nimes
6. Hugunot
7. Soult

ل

لادری‌ها[1]. حزب سیاسی کم دوام آمریکایی که در ۹-۱۸۵۴، به‌ویژه در مراکز شهری سواحل شرقی در جنوب، فعالیت داشت. **لادری‌ها** با مهاجرت (و به‌ویژه با مهاجرت **کاتولیک‌ها**) مخالف بودند و از بردگی حمایت می‌کردند. جنبش آن‌ها رسماً «**حزب آمریکا**» نامیده می‌شد؛ اما اصطلاح بسیار متداولِ مذکور از آن‌جا سرچشمه می‌گرفت که اعضای آن تصور می‌کردند در برابر پرسش‌های کنجکاوانه باید پاسخ دهند که «**چیزی نمی‌دانم**». این حزب در انتخابات ۱۸۵۶ موفقیت راضی‌کننده‌ای به‌دست آورد. این جنبش اگر چه زود از میان رفت، اما طرز تلقی تقریباً متعصبانهٔ «**لادری**»[2] به‌صورت یک نیرو در سیاست‌های آمریکا باقی ماند.

لارنس، توماس ادوارد[3] (۱۹۳۵-۱۸۸۸). «**لارنس عربستان**». **لارنس** هنوز از **کالج عیسی**، در **آکسفورد** مدرک نگرفته بود که به باستان‌شناسی علاقهٔ زیادی پیدا کرد و در میانهٔ ۱۹۱۰ و ۱۹۱۴ حفاری در روسیّه و **بین‌النهرین** را به عهده گرفت. آگاهی‌های او دربارهٔ اعراب باعث شد که از قاهره به **جدّه** اعزام شود (دسامبر ۱۹۱۶) و در آن‌جا به **شاه حسین** پیوست تا شورش اعراب بر ضد **ترک‌ها** را که از شش ماه پیش آغاز شده بود، سازمان دهد. عملیات نظامی او

---

1. Knownothings

۲. چیزی نمی‌دانم ـ م.

3. Lawrence, Thomas Edward

شامل دو مرحله بود، یک مرحله، حمله در طول راه‌آهن **دمشق - مدینه** و مرحلهٔ دیگر، فتح مراکز مهم برای برقراری ارتباط با پایگاه اصلی متفقین در **مصر** (یعنی بندر **عقبه** در ژوئیه ۱۹۱۷). در زمستان ۱۸-۱۹۱۷، سرهنگ **لارنس**، **اعراب** را به جناح راست ارتش **آلنبی** در **فلسطین** هدایت کرد و سرانجام در ۱۹۱۸ وارد خود **دمشق** شد. لارنس پی برد که در نتیجهٔ **معاهدات صلح** (و به‌ویژه تصمیم به دادن قیمومیت سوریه به فرانسه) قضیهٔ **اعراب** لو رفته است و در صدد برآمد که با نام‌نویسی در **نیروهی هوایی سلطنتی** خود را از دید همگان دور سازد؛ بنابراین، نخست خود را **درجه‌دار نیروی هوایی**، راس[1]، معرفی کرد و چون فریب او آشکار شد، به خود عنوان **درجه‌دار نیروی هوایی**، تی. ای. شاو[2] داد و این نام را در ۱۹۲۷ روی برگهٔ رأی نوشت. او همچنین مدتی در **گردان‌های تانک** خدمت کرد. در حادثهٔ رانندگی در **دورست**[3] کشته شد. او گزارش خود را دربارهٔ **شورش اعراب**، با عنوان هفت پایهٔ خرد[4] نوشته بود که در ۲۰-۱۹۱۹ عنوان یاران سرشار از روح[5] گرفت؛ این گزارش در ۱۹۲۶ پنهانی چاپ شد و در ۱۹۳۵ در محافل عمومی انتشار یافت.

لارنس، جان[6] (۷۹-۱۸۱۱، در ۱۸۶۹، **بارون لارنس** شد). از اداره‌کنندگان **هند**. لارنس در **یورکشایر** به دنیا آمد. نخستین بار در ۱۸۳۰ به **هند** رفت، و در **دهلی** تا ۱۸۴۰ شغل کارمندی داشت و چون سلامتی او به خطر افتاد، ناچار به میهن خود بازگشت. پس از آن‌که **دالهوسیه** (ر.ک) در ۱۸۴۹ **پنجاب** را تصرف کرد، به برادرش سر هنری **لارنس** (۵۷-۱۸۰۶) کمک کرد تا آن ایالت را متشکل سازد و ادارهٔ آن را از ۱۸۵۳ تا ۱۸۵۹ به دست گرفت. در بازپس‌گیری **دهلی** از شورشیان هند، نقش برجسته‌ای ایفا کرد (برادرش، هنری، در دفاع از **لکنو** کشته شده بود). پس از بهبودی از کسالت بیش‌تری که عارض‌اش شده بود، در ۱۸۳۶ به عنوان سومین **نایب‌السلطنه** به **هند** بازگشت. او توانست امور مالی **هند** را بر اساس محکمی استوار سازد و برای پایان دادن به خصومت‌هایی که از دوران **شورش هند** تداوم یافته بود، تلاش زیادی انجام داد. همچنین در رابطه با توسعه‌طلبی **روس‌ها** در آسیای مرکزی سیاست

---

1. Ross
2. T. E. Shaw
3. Dorset
4. Seven Pillars of Wisdom
5. Fellow of All Souls
6. Lawrence, Jhon

ملایمی در پیش گرفت، که این شیوه در رویارویی **نایب‌السلطنه‌ها** با سیاست «مهاجم» از ۱۸۷۶ به بعد از اولویت برخوردار بود. **لارنس** در ۱۸۶۹ بازنشسته شد و به **انگلستان** بازگشت.

لافایت، مارکی دو (ماری ژوزف پل یوس روش گیلبرت موتیه[1] ۱۸۳۴-۱۷۵۷). اشراف **فرانسوی**. در ۱۷۷۷ در ارتش‌های انقلابی **آمریکا** نام‌نویسی کرد، سپس در ۱۷۸۰ به عنوان مأمور سیاسی به **فرانسه** بازگشت، پس از آن دوباره به **آمریکا** رفت تا در عملیات **یورک تاون** شرکت کند. لافایت اگرچه فاقد احساس سیاسی بود اما در **پاریس** شهرت زیادی داشت و در ۱۷۸۹ به عنوان نخستین فرمانده **گارد ملی** تعیین شد. در ۱۷۹۲ شکست نظامی او برابر **اتریشی‌ها** موجب اعتراض شد و **کنوانسیون** او را تخطئه کرد، در نتیجه، او به مرزهای **اتریش** گریخت و در ۱۷۹۹ به **فرانسه** بازگشت. در دوران **بازگشت**[2] در ۱۸۱۵، او رهبر لیبرال‌ها شد. شهرت بین‌المللی‌اش باعث گردید پس از شکست توطئه ننگین نظامی در ۱۸۲۱ از بازداشت نجات پیدا کند و خود را به مخالفان **ارلئانیست**[3] منتصب ساخت و در ۱۸۳۰ از **لوئی فیلیپ** (ر.ک) حمایت کرد. **لافایت** هرگز رهبر نبود بلکه سمبل به حساب می‌آمد. اهمیت دستاوردهای او کم‌تر از آن است که گروهی از یارانش طی داستان ساختگی در طول یک قرن و نیم، دربارهٔ ارتباط او با **فرانسه ایالات متحدهٔ آمریکا**، بازگو کرده‌اند.

لامارتین، آلفونس دو[4] (۱۸۶۹-۱۷۹۰). شاعر و سیاستمدار **فرانسوی**. در **ماکون**[5] در یک خانوادهٔ اشرافی به دنیا آمد. او شهرتی ملی، و مقامی در **فرهنگستان فرانسه**[6] به دست آورد و در دههٔ ۱۸۲۰ شاعر برجستهٔ رمانتیک و **بایرونِ فرانسه** به حساب می‌آمد. در ۱۸۳۳ **نماینده**

---

1. Lafayette, Marquis de (Marie Joseph paul yves Roch Gilbert motier

2. Restoration

۳. طرفداران خاندان **ارلئان**. در انقلاب ۱۹۳۰، **دوک‌دوارلئان** (Duc de Orléans) به پادشاهی رسید. این شخص از نوادگان **فیلیپ‌دوارلئان** برادر **لویی‌چهاردهم** بود و خاندان **ارلئان** به همین شخص برمی‌گردد (نگاه کنید به ***تاریخ اروپا (از رنسانس تا قرون معاصر)***، ص ۳-۱۵۲) ـ م.

4. Lamartine, Alphonse de 5. Mâcon 6. Académie Française

شد و سیاست نیرومند فردگرایانهٔ مخالف در پیش گرفت و در همان حال، بررسی‌های هم‌فکرانه با **ژیروندن‌ها** را به رشتهٔ تحریر درآورد. در فوریه ۱۸۴۸، در رأس رادیکال‌های میانهٔ مخالف با **ارلئانیست‌ها** قرار گرفت. با اعلام **جمهوری دوم**، مسئول امور خارجی و بت **پاریس** شد. در عرض چند ماه معلوم شد که او نمی‌تواند از برخورد بین میانه‌روها و سوسیالیست‌ها در **دولت موقت** جلوگیری کند. خودداری او از صدور اجازه به ارتش فرانسه برای حمایت از انقلابات دیگر، باعث نارضایتی از اوضاع اجتماعی شد و او نتوانست علاج قطعی برای این نارضایتی پیدا کند. تا ژوئن ۱۸۴۸ اعتبار خود را از دست داد و هنگامی که در دسامبر نامزد **ریاست جمهوری** شد تنها ۰/۲ درصد آراء ملی را به دست اورد. او بار دیگر فعالیت ادبی را از سر گرفت اما برجستگی گذشته را دوباره به دست نیاورد.

لامنه، فلیسیته دو[1] (۱۸۵۴-۱۷۸۲). کشیش **کاتولیک** و نویسندهٔ فرانسوی. پسر یک صاحب کشتی، در **سن مالو**[2] به دنیا آمد و تا ۱۸۱۶ به کشیشی گماشته نشده بود. نفوذ او، که از ۱۸۱۷ تا ۱۸۳۵ چشم‌گیر بود، بر نوشته‌هایش متکی بود، که ضمن حمله به خردگرایی سدهٔ هجدهم، درصدد کسب حمایت **کلیسای** خود برای لیبرالیسم سیاسی برآمده بود. اندیشه‌های **لامنه** و پیروان عمدهٔ او (**مونتالمبر**[3] و **لاکوردیه**[4]) را **پاپ گریگوری شانزدهم** که نگران ناآرامی لیبرال‌ها در مورد بخشنامه‌های پاپی، از جمله بخشنامه *Mrirari Vos* (1832) و *Singulari Nos* (1834) بود، محکوم ساخت. **لامنه** از اندیشه‌های خود با خشمی تند در مواعظ یک مؤمن[5] (۱۸۳۳) دفاع کرد و در نتیجه دشمنانش او را به عنوان «روبسپیری در ردای سفید»، سرزنش کردند. او از بیعت خود با **کلیسای کاتولیک** رومی دست برداشت و بیست سال آخر عمر خود را در تهیدستی سپری کرد. او علی‌رغم عدم موفقیت در روزگار خود، بعداً پیامد جنبش‌های **دموکرات مسیحی** به حساب می‌آمد.

---

1. Lamennais, Félicité de
2. St Malo
3. Montalembert
4. Lacordaire
5. Paroles d'un Croyant

لانسداون، لرد (هانری پتی ـ فیتز موریس[1]، ۱۹۲۷-۱۸۴۵. در ۱۸۶۶ پنجمین مارکی لانسداون شد). نسب او از طرف مادر به **تالیران**[2] می‌رسید. **لانسداون** در اصل **لیبرال** بود و **گلادستون** در ۱۸۸۳ او را **فرماندار کل** کانادا اعلام کرد. معاشرت او با **وحدت‌طلبان لیبرال** موجب شد که **سالیسبوری** او را به مقام **نایب‌السلطنه هند** (۹۴-۱۸۸۸) منصوب سازد. او در ۱۸۹۵، در **دولت سالیسبوری**، وزیر **جنگ** شد و مطبوعات او را به دلیل عدم آماده‌سازی **بریتانیا** در مراحل نخست **جنگ بوئر** (ر.ک) مورد سرزنش قرار دادند. او در ۱۹۰۰ جانشین **سالیسبوری** در **وزارت خارجه** شد و مذاکرت سختی با **فرانسه** به عمل آورد که در ۱۹۰۴ به **اتفاق انگلستان ـ فرانسه** (ر.ک) منجر گردید. از ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۵، رهبری **لرهای محافظه‌کار** مخالف را به عمده گرفت که اقدام او در استفاده از اکثریت **محافظه‌کاران** برای رد الگوهای مورد تصویب **لیبرال‌ها**، در **مجلس عوام** مورد انتقاد زیاد واقع شد. در **دولت ائتلافی** ۱۶-۱۹۱۵ منصبی غیرارادی داشت. در نوامبر ۱۹۱۷ در نامه‌ای در دیلی تلگراف[3]، تقاضای مذاکره برای صلح کرد و این عمل خصومت چشم‌گیری بر ضد او ایجاد کرد.

لانسبوری، جرج[4] (۱۹۴۰-۱۸۵۹). سوسیالیست بریتانیایی. **لانسبوری** در **سوفلک**[5] به دنیا آمد اما نقش برجسته‌ای در حکومت ملی در بو[6] و پوپلار[7]، پیش از ورود به **مجلس** به عنوان **کارگر** از ۱۹۱۰ تا ۱۹۱۲، ایفاء کرد. حمایت او از طرفداران حق رأی و صلح‌طلبی‌اش در ایام **جنگ**، تا ۱۹۲۲ او را از ورود به **مجلس عوام** بازداشت اگر چه او یکی از نویسندگان بانفوذ دیلی هرالد[8] بود و از ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۳ سردبیری این روزنامه را به عهده داشت. او به عنوان عضو **دولت کارگر** در ۳۱-۱۹۲۹، از پیوستن به ائتلاف **دونالد ـ بالدوین** خودداری کرد و تنها وزیر سابق در **حزب کارگر** بود که در انتخابات ۱۹۳۱ هنوز کرسی خود را حفظ کرده بود. از ۱۹۳۲ تا ۱۹۳۵ **حزب کارگر** را رهبری نمود، اما تساهل او دربارهٔ **سوسیالیسم مسیحی**، بسیاری از وحدت طلبان، از جمله **بوین** (ر.ک) را از او دور کرد. پس از کناره‌گیری از

---

1. Lansdowne, Lord (Henry Petty-Fitzmaurice)
2. Talleyrand
3. Daily Telegraph
4. Lansbury, George
5. Suffolk
6. Bow
7. Poplar
8. Daily Herald

رهبری، با هیتلر ملاقات کرد (آوریل ۱۹۳۷) و بیهوده تلاش نمود که تفاهمی میان انگلستان ـ آلمان به‌وجود آورد.

لاو، آرتور بونار[1] (۱۹۲۳-۱۸۵۸). در نیو برانسویک[2] به دنیا آمد. پسر یک رئیس پرسبیتریان بود. در گلاسگو تحصیل کرد. و به صنف آهن اسکاتلند داخل شد. در ۱۹۰۰ از سوی هیئت مؤسس در گلاسگو به عنوان محافظه‌کار وحدت‌طلب به نمایندگی پارلمان برگزیده شد و به دلیل نطق‌های خود در حمایت از اصلاح تعرفه (ر.ک) در ۵-۱۹۰۵ شهرت یافت. او در انتخابات ۱۹۰۶ شکست خورد اما پس از انتخابات در دولویچ[3] دوباره به مجلس عوام بازگشت و در میان اعضای عادی حزب پیروانی پیدا کرد که بسیاری از آن‌ها، رهبر خود، بالفور[4] را رها کرده بودند. بونار لاو در ۱۹۱۱ به‌جای بالفور، رهبر حزب شد. در ۱۴-۱۹۱۲ در بحران ایرلند، قویاً از مردم اولستر حمایت کرد. در ائتلاف اسکویت در ۱۶-۱۹۱۵، او وزیر مستعمرات بود و در روزگار لوید جرج (۱۹-۱۹۱۶) و لرد پریوی سیل (۲۲-۱۹۱۹) وزارت خزانه‌داری را در دست داشت. در اکتبر ۱۹۲۲ نخست وزیر شد و چون قبلاً بیمار شده بود، عدم سلامتی باعث شد که پس از هفت ماه نخست وزیری، از مقام خود کناره‌گیری کند.

لاوال، پییر[5] (۱۹۴۵-۱۸۸۳). سیاستمدار فرانسوی. در اورنی[6] به دنیا آمد، حقوقدان شد و در ۱۹۰۳ به حزب سوسیالیست پیوست. او در ۱۹۱۴ نمایندهٔ سوسیالیست اوبرویه[7]، طبقه‌ای کارگر در حومهٔ پاریس شد که در پی آن، سی سال بدون توجه به افت و خیزهای سیاسی‌اش، یا نماینده بود یا شهردار. پس از آن به دلیل سیاست ضد جنگ، تقریباً زندانی فراری به حساب آمد، در ۱۹۲۰ از سوسیالیست‌ها جدا شد و با مدیریت زیرکانه بر گروه‌های کوچک‌تر سیاسی، حامیان مستقل پیدا کرد. در ۱۹۲۵ وزیر انتشارات، ۱۹۲۶ وزیر

---

1. Law, Arthur Bonar
2. New Brunswick
3. Dulwich
4. Balfour
5. Laval, Pierre
6. Auvergne
7. Aubervilliers

دادگستری، و سناتور «**جمهوریخواهان ملی**» در۱۹۲۷ شد. از اکتبر ۱۹۳۴ تا ژانویه ۱۹۳۶ به **نخست وزیری** پرداخت و در شش ماه آخر همین سال نیز **نخست وزیر** بود و به دلیل بدگمانی آشکار درباره طرح تقسیم **حبشه** برای تسکین **موسولینی**، مجبور به کناره‌گیری شد. او تا چهار سال بعد از جبههٔ مقدم سیاست به دور بود، زیرکانه اندیشه‌های سیاسی **پتن** (ر.ک) را می‌ستود، و در مقام سخنگوی اصلی **فرانسهٔ ویشی** در پاییز ۱۹۴۰ ظاهر شد. **لاوال**، علی رغم نهی از سوی **دارلان**[1] در ۱۹۴۱، رئیس کل از آوریل ۱۹۴۲ تا ژانویه ۱۹۴۴ به‌کار خود بازگشت و تصمیم گرفت از تعهدات نظامی دربارهٔ **آلمان‌ها** شانه خالی کند. در تابستان ۱۹۴۴، **لاوال** با پیش‌بینی پیروزی متفقین، تلاش کرد تا **مجلس ملی** را تنها نهاد قانونی **فرانسه** قلمداد کند، اما **آلمان‌ها** که هرگز به او اعتماد نکرده بودند، دستگیرش ساختند. پس از فرار به اسپانیا در ۱۹۴۵ به **فرانسه** بازگشت تا با اتهاماتی که به عنوان خیانت به او نسبت می‌دادند روبه‌رو شود و پس از محاکمهٔ قابل بحث از نظر قانونی، اعدام شد.

لتونی[2]. یکی از **جمهوری‌های** مستقل سه گانهٔ بالتیک، ۴۰-۱۹۲۱، دارای مساحتی در حدود ۲۵۰۰۰ مایل مربع و شامل بخش‌هایی از ایالات تزاری سابق، **لیونیا**[3] و **کورلاند**[4]. **لتونی‌ها** قبل از به رسمیت شناخته شدن استقلال‌شان در ژانویه ۱۹۲۰، هم برضد **بلشویک‌ها** و هم بر ضد شبه نظامیان **آلمان** جنگیده بودند. رکود اقتصادی مه ۱۹۳۴ به ایجاد دیکتاتوری خودکامه تحت حکومت **اولمانیس**[5] منجر شد که، بیهوده درصدد کسب حمایت **آلمان** در برابر قدرت فزاینده روسیّه بود. **روس‌ها** در ژانویه ۱۹۴۰، این **جمهوری** را اشغال کردند و دو ماه بعد آن را به صورت یکی از ایالات **اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی** درآوردند.

لسپس، فردیناند دو[6] (۹۴-۱۸۰۵). **مهندس فرانسوی**. در ورسای به دنیا آمد و در ۱۸۲۵ به بخش خدمات خارجی پیوست. در ۱۸۴۹ مذاکرات حساس با **جمهوریخواهان ایتالیا** در رم به او محول شد اما، پس از آن‌که با لحن شدیدی فراخوانده شد، دست از خدمات سیاسی

---

1. Darlan
2. Latvia
3. Lionia
4. Courland
5. Ulmanis
6. Lesseps, Ferdinand de

برداشت. هنگامی که کنسول اسکندریه بود متوجه شد که امکان حفر کانالی از طریق **تنگهٔ خاکی سوئز** وجود دارد و این طرح از آن به بعد مورد توجه او قرار گرفت. او شخصاً با **خدیو سعید** و با یکی از عموزاده‌های **اوژنی ملکهٔ فرانسه**[1] دوست بود؛ بنابراین، می‌توانست پشتیبانی نیرومندی برای طرح خود پیدا کند. امتیاز **کانال سوئز** (ر.ک) در نوامبر ۱۸۵۴ به او واگذار شد و این کانال در نوامبر ۱۸۶۹ رسماً گشایش یافت. سپس طرح ایجاد **کانال پاناما** را آغاز کرد. او در این مورد چهار اشتباه جدی داشت: هزینه را بسیار اندک برآورد کرده بود؛ ادارهٔ **شرکت کانال پاناما** را به متخصصان مالیهٔ مشکوک سپرده بود؛ در طول کانال با سطحی از آب روبه‌رو شد، که در واقع، نیاز به ایجاد مانع داشت؛ و اجازه نداد تب زرد که میان کارگردان او شایع شده بود از میان برود. پس از آن که **شرکت** ورشکست شد، **لسپس** درگیر «**رسوایی پاناما**» (ر.ک) در ۱۸۹۲ گشت و محکوم به زندان شد، هر چند که این قضاوت با ارائه استیناف به دادگاه، به حالت تعلیق درآمد.

لسه ـ فر[2]. نظریه‌ای اقتصادی مبتنی بر فردگرایی در برابر جمع‌گرایی. نظریهٔ مذکور بر این باور است که دولت نباید در امور اقتصادی مداخله کند و این نظریه در بیش‌تر سدهٔ نوزدهم برای **لیبرالیسم بریتانیا** اصلی اساسی به حساب می‌آمد. لسه ـ فر، هم از آموزه‌های اقتصاددانان قدیم (**آدام اسمیت**، **مالتوس** (ر.ک)، و ریکاردو (ر.ک)) و هم از سنت **بنتام** (ر.ک) و **رادیکال‌های فرهیخته**، سرچشمه می‌گرفت (همچنین نگاه کنید به مکتب منچستر).

لغو تجارت برده[3]. در اواخر سده هجدهم، بشردوستان هم فکر بر ضد رسم برده‌داری، به ویژه تجارت برده، ابتدا در **بریتانیا** و سپس در ایالات شمالی **آمریکا** برخاستند. در دههٔ ۱۷۷۰، دریانوردان **بریتانیایی** هنوز شمار زیادی از بردگان را از آفریقا به **آمریکا** انتقال می‌دادند. در ۱۷۸۷، **انجمن ضد بردگی** در بریتانیا، با حمایت **نخست** وزیر، **پیت** تأسیس شد. **ویلبر فورس** (ر.ک) در ۱۷۸۹، ۱۷۹۱، ۱۷۹۵، و ۱۸۰۴ تحرکاتی بر ضد برده‌داری انجام داد؛ اما

---

1. Empress Eugénie of France
2. Laissez-faire
3. Slave Trade, Abolition of The

قانون لغو تجارت برده، زودتر از ۱۸۰۷ به تصویب نرسید. تا آن‌جا که به بریتانیا مربوط می‌شد، این مورد در پارلمان مطرح گردید و در مه ۱۸۰۸ به صورت قانون در آمد. ایالات متحده آمریکا، از ۱ ژانویه ۱۸۰۹ شرکت آمریکا را در این کار ممنوع کرد. در میان کشورهای قاره [اروپا] رهبری از آن دانمارکی‌ها بود که پس از پایان ۱۸۰۲ تجارت برده را ممنوع کرده بودند. تحت تأثیر کاسلری، نمایندگان کنگره وین در فوریه ۱۸۱۵، تجارت برده را رسماً محکوم کردند. فرانسه دخالت در تجارت برده را در همان سال ممنوع کرد، اسپانیا و پرتغال در ۱۸۲۰ به این کار مبادرت کردند.

لنین، ولادیمیر ایلیچ[1] (۱۹۲۴-۱۸۷۰، نام خانوادگی اولیانف[2]). در سیمبیرسک[3] در ولگای وسطی به دنیا آمد، پدرش بازرس مدرسه بود. هنگامی که شانزده ساله بود، برادرش را به جرم هم‌دستی در توطئه برای کشتن تزار، به دار کشیدند. لنین با عنوان دانشجوی خارجی از دانشگاه سن پترزبورگ مدرک حقوق گرفت در حالی که در سامارا[4]، هزار مایل دورتر از پترزبورگ، در محدودیت زیاد به سر می‌برد. او دربارهٔ مارکس مطالعه کرد، با تبعیدی‌های سیاسی رابطه برقرار کرد، بازداشت شد، و سه سال را در سیبری گذراند. او در ۱۹۰۰ روسیّه را ترک کرد و در آلمان مستقر شد. سپس مدتی در بروکسل، پاریس و لندن زندگی کرد. لنین به واسطه مقالاتش که تحلیل‌های نافذی دربارهٔ سوسیالیسم بعد از دوران مارکس در برداشت و به واسطهٔ روزنامه اسکرا(اخگر)[5] به عنوان رهبر جناح مبارز سوسیال دموکرات‌های روسیّه شناخته شد، این گروه از ۱۹۰۳ به بعد به بلشویک‌ها (ر.ک) شهرت یافتند. لنین در نوامبر ۱۹۰۵ به روسیّه بازگشت و در عرض سه ماه مقاومت کارگران را در سن پترزبورگ سازمان داد، در ۱۹۰۶ مجبور شد بار دیگر از کشور خارج شود. در ۱۹۱۴ در سوئیس اقامت گزید. پس از انقلاب مارس ۱۹۱۷، لنین به پتروگراد بازگشت، ژنرال اشتاف[6] آلمانی به گمان این‌که لنین و یارانش نارضایتی میان سربازان روسی را دامن خواهند زد، او را در قطاری مخفیانه از آلمان عبور داد. لنین از ۱۶ آوریل تا ۱۸ ژوئیه ۱۹۱۷ در پتروگراد ماند و

---

1. Lenin, Vladimir Ilyich
2. Ulyanov
3. Simbirsk
4. Samara
5. Iskra (The Spark)
6. General Staff

چون کودتای **بلشویک‌ها** ثمری نداد، به **فنلاند** گریخت. در اکتبر بازگشت و از مقر اصلی خود، **انجمن اسمولنی**[1]، رهبری شورش را به دست گرفت که به تصرف ادارات دولتی منجر شد (۶ نوامبر). **لنین** با عنوان **کمیساریای شورای خلق**، در رأس دولتی جدید قرار گرفت. در سطحی گسترده به توزیع اراضی و ملی کردن بانک‌ها و دارایی‌ها پرداخت. همچنین فرمان متارکهٔ جنگ میان روسیه و **نیروهای محور** را در مارس ۱۹۱۸ صادر کرد که به امضا **معاهدهٔ برست ـ لیتوسک** (ر.ک) انجامید. **لنین** سعی کرد به انقلاب اقتصادی کمونیستی دست یابد اما وقوع **جنگ داخلی**، **روسیّه** را تا پایان ۱۹۲۰ در آستانهٔ نابودی واقعی در زمینهٔ اقتصادی قرار داد. در مارس ۱۹۲۱ **سیاست نوین اقتصادی** (ر.ک) را پذیرفت که بیانگر عقب‌نشینی از «**جنگ کمونیسم**» او بود. در پی سوءقصد یک **انقلابی سوسیال** به **لنین** در ۱۹۲۳ سلامتی او رو به وخامت گذاشت. در ۲۱ ژانویه ۱۹۲۴ درگذشت. پنج سال بعد، شهر **پتروگراد** به افتخار او، لنینگراد نامیده شد.

لوئیس، مریوثر[2] (۱۸۰۹-۱۷۷۴). در ویرجینیا به دنیا آمد، در ارتش پیاده نظام آمریکا خدمت کرد و منشی مخصوص **جفرسون** (ر.ک) شد که در ۱۸۰۳ او را در رأس هیأتی برای اکتشاف به رودخانهٔ میسوری[3] فرستاد و **لوئیس** دریافت که امکان ایجاد آب‌راه فراقلیمی در آن‌جا وجود ارد. **لوئیس** در بهار ۱۸۰۴، با ویلیام کلارک[4] کارشناس جغرافیایی (۱۷۷۰-۱۸۳۸) به عنوان مشاور عالی خود و با ۲۷ نفر دیگر که تحت فرمان او بودند، از **سن‌لوئی** حرکت کرد. این کاشفان، جاده‌ای را در مسیر ایالات کنونی **نبراسکا**، **داکوتاها**، **مونتانا**، و **واشنگتن** صاف کردند و پس از هجده ماه پیشگامی سخت، از جمله عبور از **کوه‌های راکی**[5]، به **اقیانوس اطلس** رسیدند. اگر چه این اکتشاف نشان می‌داد که مسیر آبی در آن‌جا وجود ندارد، اما **لوئیس** و **کلارک** راهی برای مهاجرت درونی گشوده بودند، و به واسطه رفتار زیرکانه با **قبایل بومی**، نشانهٔ خوبی برای مهاجرت به جای گذاشته بودند. **لوئی** پس از بازگشت، به مقام فرماندار **خطهٔ لوئیزیانا** منصوب گردید، اما هنگام سفر در **تنسی** در اکتبر ۱۸۰۹ به طرز مرموزی درگذشت.

---

1. Smolny Institute
2. Lewis, Meriwether
3. Missouri
4. William Clark
5. Rockies

لوئی فیلیپ[1] (۱۸۵۰-۱۷۷۳، پادشاه فرانسه ۴۸-۱۸۳۰). از نوادگان **لوئی سیزدهم** و بزرگ‌ترین پسر فیلیپ، **دوک دوارلئان**[2] که در خلال **انقلاب** در فرانسه ماند و نام فامیلی **اگالیته**[3] را پذیرفت، با وجود این به **گیوتین** سپرده شد. **لوئی فیلیپ** همراه ارتش‌های انقلابی در **والمی**[4] و **جماپ**[5] جنگید، اما در ۱۷۹۳ به **اتریش** گریخت و تا ۱۸۱۵ در **سوئیس**، **ایالات متحده آمریکا** و در **انگلستان** در تبعید به سر برد. خانه او در **پاریس**، **پالاس رویال**، مرکز مخالفت طبقات متوسط با تجدید سلطنت بود و پس از سقوط **شارل دهم** در ۱۹۳۰، به پادشاهی برگزیده شد و رژیمی با عنوان **پادشاهی ژوئیه** (ر.ک) را بنا نهاد. **لوئی فیلیپ** لباس **بورژواها** را می‌پوشید و آن‌ها حامیان عمدهٔ او به حساب می‌آمدند و دیدگاه‌های سیاسی آن‌ها در وخامت شدید اقتصادی در دههٔ ۱۹۴۰ سهیم بود. او به عنوان مردی روشنفکر، از سه موضوع زیان‌آور رنج برد: میل به حفظ تاج و تخت از طریق ازدواج فامیلی؛ تمایل به فرمانروایی به واسطهٔ نخست‌وزیری دست نشانده با وجود انتخاب به پادشاهی از طریق قانون اساسی؛ و به عنوان شخصی که هدف هر کاریکاتوریستی در **پاریس** قرار گرفت. هنگامی که سنگرها در فوریه ۱۸۴۸ برپا شد، به **انگلستان** گریخت و در **کلارمونت** در سوری درگذشت.

لوئی هجدهم (۱۸۲۴-۱۷۵۵، پادشاه فرانسه از ۱۸۱۴). برادر **لوئی شانزدهم**. در ۱۷۹۱ به **بروکسل** گریخت، سپس به سوی شرق به **برانسویک** و **ورشو** فرار کرد و بعداً در ۱۸۰۷ در **بوکینگهام شایر** پناه گرفت. در ۱۸۱۴ که سقوط **ناپلئون** قریب‌الوقوع به نظر می‌رسید، او به **گنت**[6] رفت و پس از مذاکره با **تالیران** (ر.ک) فرمانی در تضمین دستاوردهای اساسی **انقلاب**، در مقابل بازگشت تخت و تاج، صادر کرد. **لوئی** در مقام پادشاه، صادقانه تلاش کرد این شرایط را حفظ کند و سلطنت‌اش بیانگر دوره‌ای است که در طی آن اعتبار نظام پارلمانی گسترش داشته. او با سلطنت‌طلبان افراطی مخالف بود و درصدد جلوگیری از ترور سفید برآمد که در پی نبرد **واترلو** شکل گرفته بود. **لوئی** اگر چه شخصیتی نیرومند نداشت اما موفق

1. Louis Philippe
2. Duc d'Orléans
3. Egalité [= (م). برابری]
4. Valmy
5. Jemappe
6. Ghent

شد از سیاستی معتدل در دوران **دوک دو ریشیلیو**[1] و سپس **دوک دکاز**[2] در پیش گیرد تا این‌که بیماری او را مجبور ساخت ادارهٔ مؤثر امور را به برادرش **کنت دارتوا**[3] (**شارل دهم**، ر.ک) بسپارد. صنعت فرانسه در دوران **لوئی** پیش‌رفت کرد، ارتش اصلاح گردید، و فرانسه پس از سرکوبی شورش اسپانیا، اعتماد به نفس بین‌المللی خود را بازیافت.

لودندرف، اریک[4] (۱۹۳۷-۱۸۶۵). سرباز آلمانی. **لودندرف** که مانند **هیندنبورگ** (ر.ک) به حرفهٔ خود دلبستگی زیادی داشت، در پزنانی به دنیا آمد. او در ۱۸۸۲ به ارتش پیوست و تا ۱۹۱۴ به درجهٔ سرلشکری ارتقا یافت. پس از تهاجم به **بلژیک**، به عنوان رئیس ستاد **هیندنبورگ**، به سوی شرق رفت، سپس از ستایش‌های چاپلوسانهٔ مردم افراطی دربارهٔ پیروزی‌های **تاننبرگ** و **دریاچه‌های ماسوری** توسط **هیندنبورگ**، او نیز سهمی یافت. **لودندرف** تا اکتبر ۱۹۱۸ مشاور **هیندنبورگ** بود؛ از اوت ۱۹۱۶ که **لودندرف**، رئیس کل سررشته داری شد، آن‌ها بر سیاست کشوری و لشکری **آلمان** مسلط شدند. **لودندرف** در توسط به زیردریایی‌های جنگی **آلمان** که دچار تضییقات نبودند، برای کمک به **لنین** (ر.ک)، به منظور بازگشت به روسیّه و در مفاد خشن **برست ـ لیتوسک** (ر.ک) سهم عمده‌ای داشت. پس از حملات ژوئیه ـ اوتِ **متفقین**، اعصاب **لودندرف** خراب شد. با آغاز ۲۹ سپتامبر، به **دولت** اصرار کرد که مذاکرات صلح را دایر کنند، و در ۲۷ اکتبر از مقام خود کناره گرفت و با عینک دودی و سبیل قلابی قیافهٔ خود را تغییر داد و به سوئد گریخت. او بعداً خود را به ملی‌گرایان افراطی و گروه‌های ضد جمهوری‌خواه نزدیک ساخته، هم در **توطئه کپ** (ر.ک) و هم در **توطئه هیتلر در مونیخ** (ر.ک) در ۱۹۲۳ شرکت کرد. پس از آن‌که در انتخابات ۱۹۲۵ **ریاست جمهوری** به عنوان نامزد **نازی‌ها**، کم‌تر از یک درصد آراء را به‌دست آورد، از **هیتلر** جدا شد و بازنشستگی تا حدودی توأم با نارضایتی را پذیرفت.

---

1. Duc de Richelieu
2. Duc Decazes
3. Comte d'Artois
4. Ludendorff, Erich

لودیت‌ها[1]. اصطلاحی برای کارگران یدی که ماشین‌های جدید را موجب بی‌کاری خود می‌دانستند و برای درهم شکستن آن‌ها دور هم جمع شده بودند. پیش‌رفت‌گریزها در اصل از میان جوراب‌فروشی‌های **ناتینگهام شایر**[2]، **دربی‌شایر**[3]، و **لیسسترشایر** در ۱۸۱۱ برخاسته و به سرعت با کارگران نساجی **یورکشایر**[4] و **لانکاشایر**[5] متحد شده بودند. **دولت** مجازات‌های سختی برای آن‌ها در نظر گرفت، اما آشوب‌های **لودیت‌ها** متناوباً تا ۱۸۱۸، ادامه یافت تا این‌که ناراضیان، افراطی‌های سیاسی تازه‌ای را به سوی خود جذب کردند. نام **لودیت‌ها** از امضاء «شاه لود»[6] یا «ند لود»[7] که ضمیمهٔ نامه‌های عامه بود و ابداع ماشین‌ها را رد می‌کرد، اقتباس شده بود.

لوریه، سر ویلفرید[8] (۱۹۱۹-۱۸۴۱). نخستین **کانادایی فرانسوی** که **نخست وزیر** آن **دومینیون** شد. در **مونترال**[9] تحصیل کرد و وکیل و روزنامه‌نگار شد و در ۱۸۷۴ به عنوان **لیبرال** به **مجلس عوام** در **اتاوا**[10] راه یافت و در ۱۸۸۷، رهبر حزب خود شد. از ۱۸۹۶ تا ۱۹۱۱ **نخست وزیر** بود و در امور امپراتوری تأثیر چشم‌گیری داشت. او به ایجاد احساس بیش‌تر در راستای **کانادای** متحد کمک کرد و روابط با **بریتانیا** (که به دلیل تعرفه‌های سودمند هواخواه آن کشور بود) را بهبود بخشید و در تصمیم‌گیری برای اعزام سربازان **کانادایی** به **ماوراء بحار** برای شرکت در **جنگ بوئر** نقش اصلی را عهده داشت. **دولت** او سرانجام در نتیجه مخالفت با اقدامات **لوریه** در راستای بهبود روابط تجاری با **ایالات متحده آمریکا** شکست خورد. او در حالی که از شرکت **کانادا** در **جنگ جهانی اول** حمایت می‌کرد، از پیوستن به **دولت ائتلافی** در ۱۹۱۷، به دلیل نارضایتی از سربازگیری، خودداری کرد.

لوکزامبورگ[11]. دوک‌نشینی مستقل با ۱۰۰۰ مایل مربع وسعت، واقع در میان **آلمان**، **فرانسه**، و **بلژیک**. **لوکزامبورگ** تا دوران فتوحات **ناپلئون**، بخشی از **امپراتوری مقدس روم** به حساب

---

1. Luddites
2. Nottinghamshire
3. Derbyshire
4. Yorkshire
5. Lankashire
6. King Lud
7. Ned Lud
8. Laurier, Sir Wilfrid
9. Montreal
10. Ottawa
11. Luxemburg

می‌آمد. در ۱۸۱۵ **پادشاه هلند** برابر ایالاتی که در ناسو از دست داد و این ایالات به **پروس** پیوست، **دوک‌نشین لوکزامبورگ** را به‌وجود آورد. در ۱۸۳۹ بخش غربی **لوکزامبورگ** به **بلژیک** داده شد، اما بقیه **دوک‌نشین** تا ۱۸۹۰ به **تاج و تخت هلند** وابسته بود تا این‌که **ملکهٔ بلژیک** به عنوان یک زن نتوانست عنوان دوک **لوکزامبورگ** را از آن خود کند و **لوکزامبورگ** مستقل شد. **آلمانی‌ها** در ۱۹۱۴ و ۱۹۴۰ به **لوکزامبورگ** حمله بردندو از ۱۹۴۲ تا ۱۹۴۵ آن را رسماً ضمیمه **آلمان** ساختند. لوکزامبورگ از **جنگ جهانی دوم** به بعد، روابط اقتصادی نزدیکی با **بلژیک** داشته است.

لوکزامبورگ، رزا[1] (۱۹۱۹-۱۸۷۰). رهبر سوسیالیست. در **لهستانِ** روسیّه به دنیا آمد اما در ۱۸۹۵ با کارگر **آلمانی** ازدواج کرد و شهروند **آلمان** شد. **لوکزامبورگ** شخصیتی نیرومند و مستقل داشت؛ او تمایلات ملی‌گرایانه در داخل نهضت‌های سوسیالیستی را سرزنش می‌کرد و حتی از برجسته‌ترین پیروان سوسیالیست خود انتقاد می‌نمود. او برای متحد ساختن تمام گروه‌های سوسیالیست نه فقط برای سه بخش جدا شده **لهستان** بلکه برای **لیتوانی** نیز کار می‌کرد. تأثیر زیادی در گسترش **کمونیسم** روسیّه و **آلمان** داشت، در اضطرابات ۱۹۰۵ روسیّه شرکت داشت و در بازگشت، به همراهی **کارل لیبکنشت**[2]، **انجمن اسپارتاکوس آلمان**[3] را تأسیس کرد. در خلال **جنگ جهانی اول** زندانی بود، اما با سقوط **امپراتوری** به‌صورت عنصر سیاسی نیرومند درآمد. در دولت **جمهوریخواه** نسبت به **سوسیال دموکرات‌ها** احترام چندانی قائل نبود، اما در جلوگیری از خشونت‌های بیش‌تر تندروها تأثیر زیادی داشت. با این وجود، افسران **آلمانی** او را به همراه **لیبکنشت** دستگیر کردند و با خشونتی وحشیانه به قتل رسانیدند (۱۵ ژانویه ۱۹۱۹).

لوید جرج، دیوید[4] (۱۹۴۵-۱۸۶۳، چند ماه پیش از مرگ به مقام ارل دست یافت). در **منچستر** به دنیا آمد و در **نورث ویلز**[5] بزرگ شد. به مشاوره حقوقی پرداخت و در ۱۸۹۰ از

---

1. Luxemburg, Rosa
2. Karla Liebknecht
3. German Spartacus League
4. Lloyd, Feorge David
5. North Wales

کارنارون[1] به عنوان لیبرال، **نمایندهٔ مجلس** شد و مدت پنجاه و پنج سال نمایندگی این گروه مؤسس را به‌عهده داشت. به دلیل سخنانش در ۱۹۰۲-۱۸۹۹ در مخالفت با جنگ، به عنوان «هواخواه بوئر» مورد سرزنش قرار گرفت اما، به عنوان نمایندهٔ رادیکال‌ها، در ۱۹۰۵، در مقام رئیس **هیئت بازرگانی** وارد کابینه شد و در ۱۹۰۸ به مقام وزیر **خزانه‌داری** دست یافت. **لوید جرج** با موفقیت از یک سلسله اصلاحات اجتماعی (یعنی **قانون حمایت از سالمندان** در ۱۹۰۸، **قانون بیمهٔ درمانی ملی** در ۱۹۱۱) حمایت کرد و «**بودجه ملت**» را در ۱۹۰۹ به تصویب رساند که به دلیل ایجاد مالیات کلان و عوارض **ارزش زمین**، از سوی **لردها** رد شد و بدین ترتیب، نزاع میان دو **مجلس** آغاز گردید که به **قانون پارلمان** (ر.ک) در ۱۹۱۱ منجر شد. او در ژوئیه ۱۹۱۵ در **ائتلاف اسکویت**، وزیر **تسلیحات** گردید، اما در دسامبر ۱۹۱۶ به این بهانه که **اسکویت** از توانایی لازم برخوردار نیست، با **محافظه‌کارها** متحد شد تا او را سرنگون سازد. **لوید جرج** سپس خود را **نخست وزیر** ساخت و تا ۱۹۲۲ در این مقام باقی ماند. او در رهبری جنگ توانایی زیادی از خود نشان داد و شخصاً در **کنفرانس صلح پاریس** (ر.ک) شرکت کرد. موفق شد مشکل **ایرلند** را رفع کند (نگاه کنید به ایالت آزاد ایرلند و اولستر). **دولت ائتلافی** او به طور فزاینده‌ای تحت سلطهٔ **محافظه‌کارها** قرار گرفت و باعث بی‌اعتمادی همکاران **لیبرال** سابق او گردید و دلیل این امر تا حدودی رفتار او با **اسکویت** بود. **دولت** او بر سر **بحران چاناک** (ر.ک) سقوط کرد و دیگر به مناصب دولتی دست نیافت. **لوید جرج** برای ایجاد نوزایی فرهنگی، مردم **ویلز** را شدیداً تشویق کرد.

لیبی[2]. استان تریپولی[3] سابقِ ترک‌ها. در ۱۲-۱۹۱۱، **ایتالیایی‌ها** در پی **جنگ با ترکیّه** آن را اشغال کردند و هدفشان کسب اعتبار ملی و توسعه بود. در ۱۹۱۹ دولت **غیرنظامی** در **لیبی** تأسیس شد و **ایتالیایی‌ها** را تشویق کردند که به آن‌جا مهاجرت کنند، اما از ۱۹۲۲ تا ۱۹۳۰، **ایتالیایی‌ها** بر ضد **نیروهای عرب**، تحت رهبری **قبایل سنوسی**[4] که اداره واحدهای داخلی

---

1. Carnarvon
2. libya
3. Tripoli
4. Senussi

سیرنائیک[1] را در دست داشتند، دست به عملیات نظامی زدند. اگرچه موسولینی جاده‌های نظامی در این مستعمره به‌وجود آورد. اما با پیش‌روی **انگلیسی‌ها** از دو طرف به سوی **بنغازی**[2] در دسامبر ۱۹۴۰ ـ ژانویه ۱۹۴۱ و دسامبر ۱۹۴۱ ـ ژانویه ۱۹۴۲ مجبور به عقب‌نشینی جدی شد. سرانجام حملهٔ بزرگ بریتانیا بر ضد سپاه آفریقایی **آلمان**[3] و **ایتالیایی‌ها** موجب شد که **ارتش هشتم**، **لیبی** را فتح کند (اکتبر ۱۹۴۲ ـ ژانویه ۱۹۴۳). لیبی تا ۱۹۵۱ به دست نظامیان اداره می‌شد تا این‌که استقلال آن با یک نظام مشروطه سلطنتی تحت رهبری **شاه ادریس**[4] **سنوسی** به رسمیت شناخته شد.

لیتوانی[5]. جنوبی‌ترین ایالات سه گانه **بالتیک** که پس از **جنگ جهانی اول** شکل گرفت. **لیتوانی** در سده پانزدهم ایالتی بزرگ بود و از **بالتیک** تا دریای سیاه امتداد داشت. **لیتوانی** از ۱۵۶۹ با **لهستان** یکی شد و به هنگام جدایی سرزمین‌های **لهستان** در سرنوشت آن سهیم گردید. تقریباً تمام **لیتوانی** به دست **امپراتوری روسیّه** افتاد. در دههٔ ۱۸۸۰ جنبش فرهنگی و ملی در **لیتوانی** شکل گرفت. **لیتوانیایی‌ها** در ۱۹۱۷ مورد پشتیبانی **آلمانی‌ها** قرار گرفتند و **آلمانی‌ها**، **مملکت لیتوانی** را (با فرمانروایی دوک **آلمانی**) در مارس ۱۹۱۸ به رسمیت شناختند. در نوامبر ۱۹۱۸ **دولت جمهوریخواه** تأسیس شد و بلافاصله با تهاجم **بلشویک‌ها** روبه‌رو گردید. **روس‌ها** پایتخت قدیمی **لیتوانی**، **ویلنا**[6] را در ژانویه ۱۹۱۹ تصرف کردند، اما اندکی بعد آن را به **لهستانی‌ها**، که بیش از بیست سال به دلیل دسته‌بندی‌های چشم‌گیر، **ویلنا** را در دست داشتند، واگذار کردند. **لیتوانی** در ژانویه ۱۹۲۰ به جنگ با **روسیّه** پایان داد، اما قدرت‌های بزرگ تا ۱۹۲۲، آن را به رسمیت نشناختند. در ۱۹۲۳، **لیتوانیایی‌ها** بندر **ممل**[7] را که عمدتاً زیر سلطهٔ **آلمان‌ها** بود، تصرف کردند و از آن به بعد، **ممل** به عنوان ناحیه خودمختار اداره می‌شد تا این‌که **هیتلر** در مارس ۱۹۳۹ آن را «آزاد» کرد. از ۱۹۲۶، **آنتاناس اسمتونا**[8] که دیکتاتوری ملی‌گرا بود، بر **لیتوانی** حکم می‌راند. **روس‌ها** در اکتبر ۱۹۳۹، **لیتوانیایی‌ها** را وادار به امضا قرارداد کمک‌های متقابل کردند و **ویلنا** را (که بخشی از **لهستان** تحت اشغال

1. Cyrenaica
2. Benghazi
3. German Afrikakorps
4. King Idris
5. Lithuvania
6. Vilna
7. Memel
8. Antanas Smetona

روسیّه به حساب می‌آمد) به آن‌ها سپردند که به جای **کوناس**[1] به پایتختی برگزیده شد. روسیه به فشار بر **لیتوانی** ادامه داد و در ژوئیه ۱۹۴۰، مجلس متفرق، رأی به الحاق **لیتوانی** به **اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی** داد.

لیتوینف، ماگزیمیلیان[2] (۱۹۵۲-۱۸۷۶). سیاستمدار روسیّه شوروی. در **بیالیستک**[3] به دنیا آمد و با عنوان **میر والاخ**[4] در جوانی روی به انقلاب آورد و پس از زندانی شدن در ۱۹۰۲ به خارج گریخت. او در ۱۹۰۶، قاچاقی اسلحه به روسیّه وارد کرد، در ۱۹۰۸ از **فرانسه** بیرون رانده شد و در **لندن** اقامت گزید که در این جا به عنوان ناشر کار کرد و با یک زن **انگلیسی** ازدواج نمود. هنگام **انقلاب** به عنوان نخستین نماینده **بلشویک** در **لندن** تعیین شد، اما در سپتامبر ۱۹۱۸، او را از **لندن** بیرون راندند. از ۱۹۲۶ به بعد او در ادارهٔ **وزارت خارجهٔ شوروی** مؤثر بود، هر چند که تا ۱۹۳۰ رسماً به جای **چیچرین**[5]، **کمیساریای خارجه** را به‌عهده نگرفته بود. **لیتونیف** در خلال دههٔ سی، با همسایگان غربی روسیّه مناسبات خوبی داشت و در حمایت شدید روسیه از **جامعهٔ ملل** از ۱۹۳۴ تا ۱۹۳۸ و قرارداد ۱۹۳۵ میان **فرانسه** و **شوروی** نقش چشمگیری ایفا کرد. در مه ۱۹۳۹ که **استالین** درصدد دست‌یابی به توافقی **آلمانی‌ها** درآمد، **لیتونیف** اخراج شد و جای خود را به **مولوتف** داد. **لیتونیف** از دسامبر ۱۹۴۱ تا تابستان ۱۹۴۳ سفیر روسیّه در واشنگتن بود.

لی، رابرت ای.[6] (۱۸۰۷۰۷۰). سرباز آمریکایی. در آغاز به کارهای **تدارکاتی** گماشته شد، سپس در **جنگ مکزیک** در سواره نظام خدمت کرد. اسارت **جان براون** (ر.ک) به دست او انجام گرفت. هنگامی که **جنگ داخلی** شروع شد، **لینکلن** فرماندهی حوزه را به او پیش‌نهاد کرد اما ترجیح داد به عنوان فرماندهٔ ارتش **ویرجینیای شمالی**، برای **کنفدارسیون‌ها** خدمت کند. در نخستین مرحله در ۱۸۶۳ پیروزی‌هایی به دست آورد، اما در ژوئیه در **گتیسبورگ** (ر.ک) شکست خورد. در سرتاسر ۱۸۶۴ و نیمهٔ نخست ۱۸۶۵، او با **اولیسس اس. گرانت**

---

1. Kaunas
2. Litvinov, Maximilian [(م) ماکسیموویچ]
3. Bialystok
4. Miere Wallakh
5. Chicherin
6. Lee, Robert E.

(ر.ک) مخالفت کرد و در ۱۸۶۵ به فرماندهی کل ارتش‌های فدارسیون منصوب شد. و (در آوریل ۱۸۶۵) به در اپوماتوکس[1]، خود را به گرانت تسلیم کرد که در نهایت به پایان **جنگ داخلی** منجر شد. بعدها رئیس کالج واشنگتن، دانشگاه واشنگتن و لی کنونی در ویرجینیا شد.

لیست، فردریک[2] (۱۸۴۶-۱۷۸۹). اقتصاددان آلمانی. در ساکسونی به دنیا آمد. **لیست** اصولاً قهرمان اقتصادی و آزادی سیاسی بود، و به دلیل اندیشه‌هایش زندانی شد و مدتی را در **ایالات متحده آمریکا** در تبعید گذراند. او پس از بازگشت در ۱۸۳۳ به گسترش نظریه حمایت پرداخت که بر بهزیستی ملی بیش از موفقیت فردی تعهدات، تأکید داشت. کتاب او تحت عنوان نظام ملی اقتصاد سیاسی[3] (۱۸۴۶) بر این باور بود که در دوران انتقال از اقتصاد کشاورزی به اقتصاد صنعتی، حتی در مراحل آخری که تجارت آزاد باید شکل می‌گرفت، تحمیل تعرفه‌ها ناگزیر بوده است. **لیست**، سیاست اقتصادی زلورین[4] (ر.ک) را که تدریجاً مالیات سنگین‌تر و سنگین‌تری بر کالاهای صنعتی تحمیل می‌کرد، تحت تأثیر قرار داد. **لیست**، همچنین نخستین مدافع (۱۸۳۳) طراحی راه‌آهن به شیوهٔ کاملاً **آلمانی** بود که بایستی از **برلین** منشعب می‌گردید.

لینکلن، آبراهام[5] (۶۵-۱۸۰۹). در**کنتاکی**[6] در خانواده‌ای بی‌سواد و سرگردان در مرزها، به دنیا آمد. که سرانجام در **نیوسالم**[7] (**ایلینویز**[8]) مستقر شد و در مغازه‌ای کار پیدا کرد و درس حقوق خواند. پس از آن‌که در ۱۸۳۶ در **دیوان عالی** پذیرفته شد، به **اسپرینگ‌فیلد** رفت و در آن‌جا وکیلی برجسته شد و در مجلس قانونگذاری ایالتی، چهار دوره شرکت کرد و در کنگره، به عنوان **ویگ** نمایندگی **ایلینویز** را از ۱۸۴۷ تا ۱۸۴۹ عهده داشت. هنگامی که در **داگلاس استفان** (ر.ک) در ۱۸۵۴، با قانون کانزاس ـ نبراسکا باب قضیّه بردگی را گشود،

1. Appomattox 2. List, Freidrich
3. The National System of Political Economy 4. Zollverein
5. Lincoln, Abraham 6. Kentucky 7. New Salem
8. Illinois

لینکلن در خط مقدم مسائل سیاسی ملی قرار گرفت. **لینکلن** در ۱۸۵۶ به **جمهوریخواهان** پیوست و برای ورود به **سنا** در ۱۸۵۸ در برابر **داگلاس** قرار گرفت و هفت مناظرهٔ مفصل تبلیغی با **داگلاس** به عمل آورد و طی آن قانون بردگی را مورد حمله قرار داد (هر چند که پذیرفت راهی برای پایان دادن به این قضیه نمی‌شناسد). **لینکلن** در **انتخابات سناتورها** شکست خورد اما شهرت او، نامزدی‌اش را به عنوان **جمهوریخواه**، در **انتخابات ریاست جمهوری** در ۱۸۶۰ مسجل کرد و این انتخاب تا حدودی به دلیل میانه‌روی و **محافظه‌کاری** آشکار او قطعی شد. او در انتخابات **ریاست جمهوری** پیروزی را از آن خود ساخت و دلیل آن عمدتاً تفرقه میان **دموکرات‌ها** بود، اما شرح مناظرات او با **داگلاس** کافی بود که هفت ایالت برده‌دار، پیش از آغاز **ریاست جمهوری** در ۱۸۶۱، برای کناره‌گیری از ایالات متحده تشویق شوند. بنا به خواست او، **قلعه سومتر**[1] را (بر خلاف رأی‌کابینه) برپا کردند و این **جنگ داخلی** (ر.ک) را تسریع کرد. بزرگ‌ترین ویژگی او در مقام **ریاست جمهوری**، درستکاری شخصی او، نطق شرافتمندانه (مثلاً در گتیسبورگ، ر.ک)، و شیوهٔ زیرکانهٔ در رفتار با **حزب** و با ژنرال‌های خود بود. افسانه‌های تاریخی‌ای که از او قهرمانی مشتاق آزادسازی بردگی ساخته‌اند، به گمراهی افتاده‌اند. او گفته که حتی تا اواخر ۱۸۶۲ «هدف بزرگ من نجات **اتحادیه‌ها** بوده، و نه نابودی بردگی» و تا اول ژانویه ۱۸۶۳، از آزادسازی بردگان سخنی به میان نیامده بود، در خلال آخرین سال جنگ، او سیاستمدارانی راکه خواهان رفتار تند با **جنوب** بودند، در برزخ نگاه داشت و با عبارت «بدخواهی برای هیچ کس، نیکی برای همه»، اصرار به اجرای طرح ملایم بازسازی داشت. یک هفته پس از تسلیم بخش عمدهٔ **ارتش کنفدراسیون**، **جان ویلکز بوت**[2]، در **تئاتر فورد**[3] در واشنگتن، در **جمعهٔ قبل از عید پاک**[4] به سوی او تیراندازی کرد و **لینکلن** صبح روز بعد درگذشت (۱۵ آوریل).

لیوتی، لوئی هوبر[5] (۱۹۳۴-۱۸۵۴). سرباز فرانسوی و مدیر مستعمرات. در **نانسی** به دنیا آمد، از طریق دانشکدهٔ نظامی **سن سیر**[6] وارد ارتش شد و **الجزایر**، **ماداگاسکار**، و **هندوچین** خدمت کرد. هنگامی که **مراکش** در مارس ۱۹۱۲ تحت الحمایهٔ فرانسه شد، ژنرال **لیوتی** به

---

1. Fort Sumter
2. Jhon Wilkes Booth
3. Ford's Theatre
4. Good Friday
5. Lyautey, Louis Hubert
6. St Cyr

ریاست کل اهالی تعیین شد و اداره امور لشکری و کشوری را به او سپردند و او تا سپتامبر ۱۹۲۵ در این مقام باقی ماند. لیوتی که در ۱۹۲۱، مارشال فرانسه شده بود، از بسیاری جهات، فرمانداری نمونه به حساب می‌آمد، اختیارات سلطان مراکش را محترم می‌شمرد، طرح‌های بزرگ فنی (به‌ویژه درکازابلانکا) به راه انداخت و با کمک کارشناسان کشاورزی زمین‌های بایر را حاصلخیز کرد. شخصاًکاتولیکی صادق بود که بسیاری از عناصر جمهوری سوم با او صفایی نداشتند. او معتقد بود که امکان جذب و تحلیل فرهنگ کاتولیک فرانسه و سنن اسلامی وجود دارد و در جستجوی الگوی نوینی از مدیریت مستعمرات بود که اندیشه‌های او را در برداشته باشد. به هر حال، در تمیز میان جذب و تحلیل و سلطه، با شکست فراوانی روبه‌رو شد و میراث سیاسی لیوتی تقریباً به افراطیون راست رسید.

لیوینگستون، دیوید[1] (۷۳-۱۸۱۳). مبلغ و کاشف اسکاتلندی. در لانکشایر به دنیا آمد. در کارخانهٔ پنبه پاک‌کنی مشغول به‌کار شد و توانست برای تحصیل در گلاسگو، پول جمع کند و در ۱۸۴۰ مدرک پزشکی دریافت داشت. سپس به عنوان مبلغ انجمن لندن به بچوانالند[2] اعزام شد ودر آن‌جا مبارزات زیادی بر ضد بیماری و نابودی بردگی داشت. او در میانهٔ ۱۸۴۹ و ۱۸۵۶ دریاچه نگامی[3] و آبشار ویکتوریا و زامبسی[4] راکشف کرد. از ۱۸۵۸ تا ۱۸۶۴ هیئت اکتشافی را به سوی شاخابه‌های شرقی زامبسی هدایت و دریاچهٔ نیاسا[5] راکشف نمود. در ۱۸۵۶ به جستجوی سرشاخه‌های نیل پرداخت. تا پنج سال دیگر خبری از او نبود تا این‌که در اکتبر ۱۸۷۱، مخبر روزنامهٔ آمریکایی به نام اچ.ام. استانلی[6]، او را در یوجیجی[7] در دریاچهٔ تانگانیکا پیدا کرد. او به اکتشاف در آفریقای مرکزی ادامه داد تا این که در ۱۸۷۳ در ایلالا[8](ردزیای شمالی) درگذشت. در نزد بومی‌ها از احترام زیادی برخوردار بود و دلیل آن، فروتنی او در راستای اعتقاد عمیق به مسیحیت، مراقبت‌های پزشکی و اشتیاق‌اش به حفظ شأن انسان، چه سیاه یا سفید، بود.

---

1. Livingstone, David
2. Bechuanaland
3. Ngami
4. Zambesi
5. Nyasa
6. H. M. Stanley
7. Ujiji
8. Ilala

م

ماتئوتی، جاکومو[1]. نمایندهٔ سوسیالیست **مجلس ایتالیا** که به دست گروه **فاشیست** در ۱۹ ژوئن ۱۹۲۴ کشته شد. **ماتئوتی** در کتابی، با نام فاشیست‌رسوا[2]، اعمال خشونت‌بار فاشیست‌ها را دلیرانه تقبیح کرده بود. قاتلان او تا ۱۹۲۶ مورد محاکمه قرار نگرفتند و پس از آن نیز به مجازات سنگینی محکوم نشدند. این جنایت، بحرانی در **ایتالیا** ایجاد کرد؛ اکثریت اعضای غیر **فاشیست پارلمان** از شرکت در جلسات **پارلمانی** («انفصال آونتین[3]») خودداری کردند، و **موسولینی** مجبور شد گردهمایی آن‌ها را ممنوع سازد و سانسور شدیدی بر مطبوعات تحمیل کند. قتل و واکنش‌های مربوط به آن، شماری از خارجیان را که اصولاً با **موسولینی** هم‌فکر بودند، از او دور کرد.

مادیسون، جیمز[4] (۱۸۳۶-۱۷۵۱). **رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا**. در **ویرجینیا** به دنیا آمد. از ۱۷۷۵ تا ۱۷۸۰ نقش برجسته‌ای در امور سیاسی آن ایالت به عمل آورد و در سال اخیر به خدمت **کنگره** قاره درآمد. او بسیار بیش‌تر از هر کس دیگر در حجم **قانون اساسی آمریکا** سهم داشت و مواد مربوط به فدرالیسم (تألیفی مشترک با **هامیلتون**، ر.ک. و **جای**[5]) تعبیری از اندیشه‌های او به حساب می‌آمد. **مادیسون** بر سر مشکلات مالی از **هامیلتون** جدا شد و از ۱۸۰۱ تا ۱۸۰۹ در دوران **جفرسون** به عنوان **وزیر خارجه** خدمت کرد و دربارهٔ حقوق بی‌طرفان در **جنگ‌های دوران ناپلئون** با **بریتانیا** و **فرانسه** درگیری‌های سختی

---

1. Mattotti, Giacomo
2. Fascisti Exposed
3. Aventine Secession
4. Madison, James
5. Jay

داشت. در ۱۸۰۹ به عنوان رئیس جمهور جانشین جفرسون شد و دو دوره متصدی این مقام بود. رهبری ناشیانهٔ او در جنگ انگلستان ـ آمریکا در ۱۵-۱۸۱۲ (ر.ک) باعث شد که اعتبار او تا حدود زیادی از میان برود. در امور داخلی، دومین دورهٔ حکومت او شاهد حرکتی به سوی تفکرات هامیلتون دربارهٔ تعرفه‌ها و امور بانکی بود. مادیسون در ۱۸۱۷ جای خود را به مونرو داد.

مارا، ژان پل[1] (۹۳-۱۷۴۳) انقلابی فرانسوی. در حومه نئوشاتل[2] به دنیا آمد، مادرش سوئیسی و پدرش یک اسپانیایی پیرو کالوین بود. مارا سفرهای زیادی به هلند و بریتانیا داشت و در آن‌جا مدرک پزشکی در سنت اندروز[3] دریافت کرد. به علوم علاقهٔ زیادی نشان داد، و در سیاست غرق شد و این امر عمدتاً به پشتیبانی از ویلکس[4] انجام گرفت. در دههٔ پیش از انقلاب، او در پاریس پزشک موفقی بود. در ۱۷۸۹ خود را داخل روزنامه‌نگاران کرد و روزنامه‌ای با عنوان دوست مردم[5] منتشر کرد که در آن خواهان پایان دادن به اقتدار اولیای امور و برقراری دیکتاتوری «به نام مردم» شد. در سپتامبر ۱۷۹۲ به عضویت کمیتهٔ امنیت عمومی[6] درآمد و کشتار زندانیان پاریس عمدتاً به مسئولیت او انجام گرفت. خودش را به ژاکوبن‌ها چسباند و با ژیروندن‌های مسلط بر کنوانسیون به شدت درگیر شد تا این‌که در ۱۳ ژوئیه ۱۷۹۳ در حمام خود به دست شارلوت کردی[7]، اشراف زیبای بیست و پنج ساله که طرفدار سلطنت‌طلب‌ها بود، کشته شد.

مارکس، کارل[8] (۸۳-۱۸۱۸). در تریر[9] در خانواده آلمانی یهودی که مسیحی شده بود، به دنیا آمد. مارکس هنگامی که در بن[10] و برلین[11] تحصیل می‌کرد (۴۱-۱۸۳۵) تحت تأثیر دیالکتیک هگل (ر.ک) قرار گرفت، اما برخلاف ایدآلیسم هگل عمل کرد و خود را با

---

1. Marat, Jean Paul
2. Neuchâtel
3. St Andrews
4. Wilkes: نمایندهٔ **مجلس عوام انگلیس** بود (جهت اطلاع بیش‌تر نگاه به ***تاریخ قرن نوزدهم و انقلاب کبیر فرانسه***، ص ۶۱-۵)-(م)
5. L' Ami du Peuple
6. Vigilance Committee
7. Charlotte Corday
8. Marx, Karl
9. Trier
10. Bonn
11. Berlin

سوسیالیست‌های تبعیدی آلمان هم‌فکر یافت و در بروکسل (با همکاری **انگلس**، ر.ک) مانیفست کمونیست[1] را برای آن‌ها نوشت که در ۱۸۴۸ منتشر گردید. در خلال آشوب‌های انقلابی، مارکس به **کلن**[2] بازگشت اما، به اتهام خیانت بزرگ، در ۱۸۴۹ به **لندن** گریخت و بقیه عمر خود را در آن‌جا گذراند. مارکس و خانواده‌اش در فقر شدیدی می‌زیستند و **انگلس** کمک‌های فوق‌العاده‌ای به آن‌ها می‌کرد. مارکس چندین سال خبرنگار روزنامه **نیویورک** بود، اما بیش‌تر اوقاتش را صرف مطالعه در کتابخانهٔ **موزهٔ بریتانیا** و توسعه نظریاتش دربارهٔ مبارزات طبقاتی و قوانین اقتصادی جوامع سرمایه‌داری می‌کرد. جلد نخست مهمترین اثر **مارکس**، سرمایه[3] در ۱۸۶۷ منتشر شد. مارکس در امور سیاسی **بریتانیا** عمداً نقش زیادی ایفا نکرد، اما در ۱۸۶۴ به تأسیس **انجمن بین‌المللی کارگران** (نگاه کنید به انترناسیونال سوسیالیسم) کمک کرد و تا انحلال آن در ۱۸۷۶، یک سلسله از منازعات فتنه‌جویانهٔ **انجمن** را هدایت می‌کرد.

مارکونی، گوگلیلمو[4] (۱۸۷۴-۱۹۳۷). مخترع ایتالیایی. در بولونیا به دنیا آمد. در ۱۸۹۵ به واسطهٔ تجربیاتش موفق شد پیام‌هایی را با تلگراف بی‌سیم به فاصلهٔ بیش از یک مایل انتقال دهد. سال بعد نخستین جواز تلگراف بی‌سیم را به دست آورد و تا ۱۹۰۱ موفق شد سیگنال‌هایی را میان **نیوفوندلند** و **کرنوال**[5] رد و بدل کند. مارکونی در بقیهٔ عمر خود، نقش برجسته‌ای در توسعه بازرگانی تلگراف بی‌سیم خود و رادیو ایفا کرد.

مارمون، اگوست[6] (۱۷۷۴-۱۸۵۲). مانند ناپلئون افسر توپخانه بود، و با او در **ایتالیا** و **مصر** خدمت کرده، در بیست و شش سالگی ژنرال و در سی سالگی **مارشال** شده بود. از ۱۸۰۵ تا ۱۸۱۰ از سوی **ناپلئون** به ادارهٔ **دالماسی** مشغول بود و در ۱۸۰۸، **دوکِ راگوسا**[7] (**دوبرونیک**[8] فعلی) شد. مدت یک سال وزیر مختار **ایالات ایلیری** (نگاه کنید به یوگسلاوی)

---

1. Communist Manifesto
2. Cologne
3. Das Kapital
4. Marconi, Guglielmio
5. Cronwall
6. Marmont, Auguste
7. Ragusa
8. Dubrounik

بود، اما در ۱۸۱۰ به عنوان فرمانده در اسپانیا، دوباره به خدمت نظامی برگشت. اگر چه در عملیات نهایی فرانسه در ۱۸۱۴ خوب جنگیده بود، اما مجبور شد بدون اجازهٔ ناپلئون، پاریس را در اختیار قوای متفق قرار دهد و به این ترتیب سقوط امپراتوری را تسریع کرد. مارمون سرانجام به عنوان یک ژنرال به بوربن‌ها پس از بازگشت آن‌ها خدمت کرد، با این حال، در میان مردم فرانسه بسیار محبوب بود. در ۱۸۳۰ تبعید شد، در وین اقامت گزید، در آن‌جا مدتی للهٔ پسر ناپلئون، دوک رایشتاد[1] (۳۲-۱۸۱۱) بود.

مازاریک توماش[2] (۱۹۳۷-۱۸۵۰). فیلسوف و سیاستمدار چکسلواکی. مازاریک در موراوی به دنیا آمد، پسر یک درشکه‌چی در قلمرو امپراتوری هابسبورگ بود. در برنو[3]، وین و لایپزیک تحصیل کرد و پس از تأسیس دانشگاه مستقل چک در پراگ (۱۸۸۲)، در آن دانشگاه استاد فلسفه شد و ۳۲ سال این مقام را حفظ کرد. از ۱۸۹۱ تا ۱۸۹۳ نمایندهٔ حزب جوانان چک[4] و از ۱۹۰۷ تا ۱۹۱۴ رهبر «رئالیست‌های چک»[5] در پارلمان اتریش بود. به عنوان استاد در پراگ، نه تنها بر چک‌ها و اسلواک‌ها بلکه بر دیگر دانشجویان اسلاو، به ویژه دانشجویان صرب وکروات نفوذ داشت؛ درصدد آشتی میان تجربیات اروپای غربی با افکار موروثی اسلاو منهای تصوف بود. به واسطهٔ دفاع ازکروات‌های متهم به خیانت در اگرام (زاگرب) در ۱۹۰۸ و ارائه شواهدی دال بر جعلی بودن مدارک مورد استفادهٔ وزارت خارجه اتریش برای بی‌اعتبار ساختن رهبران سیاسی اسلاوهای جنوبی اتریش، در اروپا به شهرت سیاسی دست یافت. در دسامبر ۱۹۱۴ به لندن گریخت و در آن‌جا ریاست شورای ملی چک[6] (و ریاست کالج کینگ[7]) را به دست آورد. شهرت دانشگاهی او سبب شد همفکرانی از میان رهبران برجسته و روزنامه‌نگاران پیدا کند که گوش شنوا داشتند و به آن‌ها ضرورت برقراری ملت ـ دولت را به جای اتریش ـ مجارستان آنارشیسم گرای چند ملیتی یادآوری کند. از اکتبر ۱۹۱۶ از طریق ماهنامه متنفذ، اروپای‌نوین شروع به پخش این نقطه‌نظرات کرد.

---

1. Duke of Reichstadt
2. Masaryk Tómaš
3. Brno
4. Young Czech Party
5. Czech Realists
6. Czech National Council
7. king's Callege

مازاریک در ۱۹۱۷ به روسیّه رفت و در آن‌جا **لژیون چک** را سازمان داد که اعضاء آن از زندانیان جنگی بودند. سپس وارد **سیبری** شد و به **ایالات متحده آمریکا** رفت و در آن‌جا بر شکل‌گیری اندیشه‌های دوران بعد از جنگِ رئیس جمهوری **ویلسون** اثر گذاشت. در این حال، **مازاریک** در آمریکا، مورد حمایت چشمگیر مهاجران **چک** و **اسلواک** قرار گرفت و از سوی دولت **ایالات متحده** به عنوان رهبر کشور **متفق** به رسمیت شناخته شد (۱۳ سپتامبر ۱۹۱۸). در دسامبر ۱۹۱۸، به عنوان رئیس جمهور منتخب **چکسلواکی** به اروپا بازگشت. دو بار به ریاست **جمهوری** انتخاب شد در حالی که از احزاب سیاسی برکنار بود. در دسامبر ۱۹۳۵ به دلیل بیماری بازنشسته شد و در ۱۹۳۷ درگذشت. پسر او، **یان**[1]، **وزیر امور خارجهٔ چک** ۸-۱۹۴۱ پس از آن‌که **کمونیست‌ها** قدرت را در ۱۹۴۸ به دست گرفتند، به طور مرموزی درگذشت؛ جسد او در محوطه وزارت خارجه در زیر یک پنجرهٔ باز به خاک سپرده شد.

مازینی، جوزپه[2] (۷۲-۱۸۰۵). علمدار جمهوریخواه ایتالیا. او در **جنوا** به دنیا آمد، پدرش دکتر بود. در دههٔ ۱۸۲۰ در **کاربوناری** (ر.ک) نام‌نویسی کرد. در پی ناامیدی از این جنبش به واسطه توطئه‌های پراکندهٔ آن، در مارس ۱۸۳۱، انجمن انقلابی نوینی با نام «**ایتالیای جوان**»[3] تأسیس کرد که در آن نه تنها در جستجوی اتحاد **ایتالیا** از طریق خیزش عمومی بلکه بالا بردن میهن‌پرستی **ایتالیایی‌ها** با توسل به حمیّت اخلاقی آن‌ها بود. نقشه‌های او برای ایجاد خیزش در ژوئن ۱۹۳۲ که **پیه‌مونتی‌ها** شماری از همکاران اصلی او را بازداشت کردند، نقش بر آب شد؛ **ایتالیای جوان** به قیام‌های منزوی‌ای متوسل شد که **مازینی** پیشتر آن‌ها را محکوم ساخته بود. **مازینی** از قرارگاه خود در **مارسی**[4] (و از ۱۸۳۷، از **لندن**)، برادری میان ملل جمهوریخواه، تأسیس نهضت «**اروپای جوان**»[5] بر اساس اصول غیرفرقه‌ای **مسیحیت** نیکخواه را تشویق می‌کرد. خلاصه در ۱۸۴۸ برای آزادی **میلان** بازگشت و در مارس ۱۸۴۹ رئیس اتحادیه سه جانبه‌ای شد که به منزلهٔ بازوی اجرایی **جمهوری** رم خدمت کرد. پس از

---

1. Jan
2. Mazzini, Giuseppe
3. Young Italy
4. Marseilles
5. Young Europe

سقوط رم دوباره به تبعید رفت اما دیگر اعتبار گذشته را به دست نیاورد، بسیاری از پشتیبانان اولیهٔ او (مخصوصاً **گاریبالدی**، ر.ک) به حمایت از اتحاد ایتالیا تحت حکومت **خاندان ساوی** پرداختند. مازینی که از جمهوریخواهی خود دست برنداشته بود، هرگز علنی به **ایتالیا** بازنگشت، اما سفرهای بیهوده‌ای انجام داد تا از طریق پیروان خود، توطئه‌هایی برپا سازد. در ۱۸۶۸ در **لوگانو**[1] در ۱۵ مایلی حومه **سوئیس** مستقر شد، و در ۱۸۷۲ به سوی مرز رفت، یک **انگلیسی** او را به غلط راهنمایی کرد و او در **پیزا** در میهن خود درگذشت. **مازینی** فراتر از یک متفکر **ایتالیایی** بود؛ سخنان او به شکل‌گیری اندیشه‌های لیبرال در سرتاسر قارهٔ **اروپا** کمک کرد و گروه‌های مهاجر **ایالات متحدهٔ آمریکا** را تحت تأثیر قرار داد.

ماکماهون، پاتریس[2] (۹۳-۱۸۰۸ مارشال فرانسه، ۷۰-۱۸۵۹ دوکِ **ماگنتا**[3]، ۹-۱۸۷۳ **رئیس جمهور فرانسه** شد). از نسل سربازی **ایرلندی** بود که پس از ۱۶۸۸ در **فرانسه** اقامت گزیده بود. در دوران **شارل دهم** وارد ارتش شد و در **الجزایر** خدمت کرد. همواره از صمیم قلب حامی **بوربن‌ها** بود. به هر حال شهرت نظامی او در **امپراتوری دوم** بالا گرفت؛ در **جنگ کریمه** در ۱۸۵۵ با تصرف و نگاهداری **دژ مالاکف**[4] به شهرت دست یافت و در ۱۸۵۹ پیروز **ماگنتا** (ر.ک) شناخته شد. پس از خدمت در مقام وزیرمختار **الجزایر**، در ۱۸۷۰ به **فرانسه** بازگشت، در **ورث**[5] شکست خورد و در **سدان** (ر.ک) زخمی و اسیر شد. پس از بازگشت به میهن، فرماندهی سربازانی را که در ۱۸۷۱ مأمور سرکوبی **کمون** بودند، به عهده گرفت. دو سال بعد از سوی یک انجمن برجستهٔ سلطنت‌طلب که گمان می‌کردند او می‌تواند پادشاهی را به **فرانسه** بازگرداند، به ریاست نظام **جمهوری** انتخاب شد. در ۱۶ مه ۱۸۷۷ (که تا حدودی به بحران شانزدهم مه[6] معروف شده) نخست وزیر را برکنار ساخت. هنگامی که نمایندهٔ او، **دوک دو بروگلی**[7] هواخواه **ارلئان** نتوانست به اکثریت دست یابد، برای انحلال **مجلس** و پیروزی در انتخابات، از اختیارات ریاست جمهوری سود جست. علی رغم مداخلهٔ دولت در

---

1. Lugano
2. Macmahon, Patrice
3. Duke of Magenta
4. Malakoff
5. Wörth
6. Seize Mai
7. Seize Mai

انتخابات، سلطنت‌طلبان نتوانستند اکثریت مورد نظر **ماکماهون** را به‌دست بیاورند. او تا ژانویه ۱۸۷۹ در مقام خود باقی ماند تا این‌که، با مشاهدهٔ نفوذ سلطنت‌طلبان، کناره گرفت. **ژول گروی**[1] جمهوریخواه واقعی، جای او را گرفت. **ماکماهون** آخرین نفر از **رؤسای جمهوری** سوم بود که تلاش می‌کردند از مقام خود به عنوان نیروی اجرایی قوی سود جویند، هیچ یک از رؤسای **جمهور** بعدی جرأت نکردند نخست وزیری را برکنار یا **مجلس** را منحل کنند.

ماکوله، تامس بابینگتن[2] (۵۹-۱۸۰۰، در ۱۸۵۷ بارون شد). در لیسسترشایر دنیا آمد، پسر یک مدیر مستعمرات و مخالف برجستهٔ بردگی بود. **ماکوله** پیش از سن مدرسه، تحصیل را آغاز کرد و پیش ار گرفتن مدرک، برجستگی خود را نشان داد و به آموزش خصوصی پرداخت و در ترینیتی، **کمبریج**، تحصیل کرد. در ۱۸۳۰ به عنوان ویگ، **نمایندهٔ پارلمان** شد و در نتیجهٔ نطق‌هایش در دفاع از **قانون اصلاحات** در ۱۸۳۲، شهرت گسترده‌ای به دست آورد. از ۱۸۳۴ تا ۱۸۳۸ عضو **شورای عالی هند** بود و به تدوین مجموعه قوانین جزایی و برقراری اصلاحات آموزشی کمک کرد. اگرچه مدت یک سال درکابینهٔ **راسل**[3] در ۱۸۴۶ عضویت داشت، اما بقیهٔ عمر خود را به تاریخ‌نگاری گذراند. دو جلد نخست کتاب او با نام تاریخ انگلستان[4] در ۱۸۴۸ و جلد سوم آن در ۱۸۵۵ منتشر گردید. شخصیت کهن تاریخ بلافاصله شناخته شد؛ سبک متین و سنجیده و سادگی داوری‌های اخلاقی او در خوشبینی تسلی بخش طبقهٔ متوسط که عموماً خوانندهٔ آثار او هستند، متجلی می‌گردد.

ماگزیمیلیان[5] (۶۷-۱۸۳۲). آرشیدوک **اتریش** و **امپراتور مکزیک**. برادر **امپراتور فرانسوا ژوزف** (ر.ک). در ۱۸۵۷ به فرمانداری **لمباردی - ونیز** منصوب شد، اما سپر بلای عدم توفیق در نگهداری **لمباردی** در مقابل حملات **پیه‌مونته - فرانسه** در ۱۸۵۹ گردید واز

---

1. Jules Grévy
2. Macaulay, Thomas Babington
3. Russel
4. History of England
5. Maximilian

دژ خود در **میرامار** (**تریست**)[1] که در آن‌جا در بررسی‌های گیاه‌شناسی، تخصص یافته بود، عقب نشست. در ۱۸۶۳ **ناپلئون سوم**، سربازان فرانسوی را تشویق کرد که یک **امپراتوری کاتولیک** در **مکزیک** تأسیس کنند و **ماگزیمیلیان** را ترغیب کرد که تاج این **امپراتوری** را بپذیرد. او به **مکزیکوسیتی** رفت و دولت منظم ایجاد کرد (که، در واقع، از نظر برخی حامیان آن، این دولت به اندازه کافی کشیش‌گرا نبود). قدرت او تماماً متکی بر **فرانسوی‌ها** بود، و هنگامی که **ناپلئون سوم** تحت فشار **آمریکا** مجبور شد سربازان خود را عقب بکشد (مارس ۱۸۶۷) **ماگزیمیلیان** به زودی به دست **لیبرال‌های مکزیک** به رهبری **خوارز** (ر.ک) افتاد و آن‌ها، **ماگزیمیلیان** را در **کوئراتارو**[2] اعدام کردند (۱۹ ژوئن ۱۸۶۷). این روی‌داد، اعتبار بین‌المللی **ناپلئون سوم** را به نحو چشم‌گیری کاهش داد.

مالت[3]. جزیره‌ای مستحکم در باریک‌ترین بخش **مدیترانه**. گمان می‌رود که اهالی آن در اصل **مسیحی** بوده‌اند و زبان **سامی** دارند. **مالت** را **امپراتور شارل پنجم** در ۱۵۳۰ به **شوالیه‌های فرقهٔ سن جانِ اورشلیم** داده بود و **شوالیه‌ها** آن جزیره را مستحکم گردانیده و بر آن حکم می‌راندند تا این‌که در ۱۷۹۸، **بناپارت** آن را تصرف کرد. **بریتانیا**، **مالت** را محاصره کرد تا این‌که **مالت** در ۱۸۰۰ تسلیم **بریتانیا** شد. **بریتانیایی‌ها** بر اساس **معاهدهٔ آمین** (ر.ک) تعهد کردند که **مالت** را به **شوالیه‌ها** برگردانند اما نتوانستند به قول خود عمل کنند و **مالت** در ۱۸۱۴ به **پادشاهی بریتانیا** پیوست. **مالت** به عنوان پایگاه اصلی **ناوگان مدیترانه**، گسترش یافت. در ۱۹۲۱، **مجلس قانونگذاری** در آن‌جا تأسیس شد. میان **کلیسای کاتولیک رومی** و اداره‌کنندگان **بریتانیایی**، منازعات سختی درگرفت، و در همان حال، **موسولینی** درخواست کرد که **مالت** به **ایتالیا** بپیوندد. **قانون اساسی** سه بار متوقف شد. در میانهٔ ۱۹۴۰ و ۱۹۴۳ **مالت** هدف بمباران‌های سنگین **آلمان** و **ایتالیا** قرار گرفت و با تهدید گرسنگی روبه‌رو شد؛ جزیره در ۱۹۴۲ به پاس قدردانی از شجاعت مردم آن، به **جرج کراس**[4] واگذار گردید. در ۸–۱۹۵۷ برنامهٔ متکی بر اقتصاد دریایی موجب آشفتگی اقتصادی شد؛ آشوب‌ها به راه افتاد و قانون اساسی بار دیگر تعطیل شد.

---

1. Miramare (Trieste)
2. Querataro
3. Malta
4. George Cross

مالتوس، تامس رابرت[1] (۱۸۳۴-۱۷۶۶). اقتصاددان بریتانیایی. در سوری[2] به دنیا آمد، در ۱۷۹۷، اثـر خـود را مـنظم کـرد و آن را بـا نـام رساله‌ای در بیان اصل جمعیت آن چنان‌که برپیش‌رفت آیندهٔ جامعه اثر می‌گذارد[3]، در ۱۷۹۸ منتشر کرد و نـام نـویسنده را مـعاون کشـیش ناشناس ثبت نمود. در این اثر، **مالتوس** معتقد بود که جمعیت سریع‌تر از فراورده‌های غذایی رشد می‌کند و این رشد را فقط جنگ، بـودجه، فـقر، و شـرارت مـحدود کـرده است. بـرای جلوگیری از افزایش طبیعی جمعیت طبقات کارگر، دستمزدها باید به سـطح زنـدگی آن‌هـا محدود گردد. این نظریه، در اوایل سده نوزدهم تأثیر قابل توجهی بر جای نهاد. خود **مالتوس** سرانجام در **ایست ایندیا کالج**[4]، **هیلیبوری**[5]، استاد **اقتصاد سیاسی** شد.

مانرهایم، بارون کارل گوستاو امیل[6] (۱۹۴۸-۱۸۶۷). سرباز **فنلاندی** و از نسل سیاستمدار سوئدی؛ در ارتش **امپراتور روسیّه** خدمت کرد، به درجه **ژنرالی** دست یافت. هنگامی که در بهار ۱۹۱۸، کمونیست‌های فنلاند به **هلسینکی** دست یافتند، **مانرهایم** شهر را برای «**سفیدها**» بازپس گرفت و «**سرخ‌ها**» را ز کشور بیرون راند واین کار را به کـمک **آلمـانی‌ها** بـه انـجام رسانید. در ۲۰-۱۹۱۹، **مانرهایم** در مقام رئیس دولت فرماندهی **ارتش‌های فنلاند** را بـر ضد روسیّه به عهده گرفت و در نهایت زمینهٔ تأیید استقلال **فنلاند** از سوی **دولت شوروی** را فراهم آورد. **مانرهایم** که **مارشال** شده بود به عنوان رئیس **شورای دفاع**، نفوذ چشم‌گیری پیدا کرد. هنگامی که **روس‌ها** در نوامبر ۱۹۳۹ به فنلاند حـمله کـردند، **مـانرهایم** فـعالانه وارد خدمت شد؛ استحکامات او در **کارلیان ایستموس** (**خط مانرهایم**)، **ارتش سرخ** را به مـدت سیزده هفته متوقف ساخت. او در ژوئن ۱۹۴۱ برای جنگ سومی با روسیه، با **آلمان‌ها** متحد شد. در ۱۹۴۴، **پارلمان فنلاند** که با تهاجم شدید **روس‌ها** مواجه شده بـود، در اوت ۱۹۴۴ **مانرهایم** را به **ریاست جمهوری** برگزید. در ماه بعد، زمینهٔ آتش بس را فراهم آورد و **فنلاند** را با تأخیر به جنگ با **آلمان** واداشت (مارس ۱۹۴۵). با وجود حرکت سیاسی به سوی چپ در فنلاند، **مانرهایم** تا ۱۹۴۶ رئیس جمهور بود و در این هنگام «به علت بیماری» استعفا کرد.

---

1. Maltus, Thomas Robert   2. Surrey
3. Essay on the Principle of Population as if affects the Future Improvement of Society.
4. East India College   5. Hailybury
6. Mannerheim, Baron Carl Gustaf Emil

ماهان، آدمیرال آلفرد تی.[1] (۱۹۱۴-۱۸۴۰). از ۶۶-۱۸۵۹ افسر فعال در نیروی دریایی **ایالات متحده** بود، پس از آن، تاریخ نیروی دریایی را تدریس کرد و سرانجام رئیس **نیوپرت وار کالج**[2] گردید، و در ۱۸۹۶ از **نیروی دریایی** بازنشسته شد. دو اثر بزرگ تاریخی او، تأثیر قدرت دریا بر تاریخ[3]، ۱۷۸۳-۱۶۶۰ (تاریخ انتشار ۱۸۹۰) و تأثیر قدرت دریا بر انقلاب فرانسه[4]، ۱۸۱۲-۱۷۹۳ (تاریخ انتشار ۱۸۹۲) بهترین فروش‌ها را داشت، هر چند که تألیف آن‌ها با تکیه بر چند اثر دست دوم صورت گرفته بود. این آثار به متقاعد ساختن تصورات عمومی در **ایالات متحده آمریکا** و اروپا دربارهٔ اهمیت حیاتی قدرت دریا کمک کرد. مباحثات **ماهان** در **ایالات متحدهٔ آمریکا** به تقاضا برای ایجاد **نیروی دریایی** بزرگ‌تر با پایگاه‌هایی در آن سوی دریاها و کسب دارایی‌های مستعمراتی گردید و به همین دلیل هیجان امپریالیستی برانگیخته شد. در **بریتانیا** نوشته‌های او دلیل بر نیاز مطلق به فرمانروایی دریاها تلقی شد؛ نظریهٔ معاصر حاکی است که آثار مذکور «تحقیق علمی درباره عواملی است که **انگلستان** را کبیر کرد». او بر طرز تفکر **آلمانی‌ها** نیز تأثیر زیادی داشت و این اثر در **قیصر ویلهلم دوم** بسیار چشم‌گیر بود. **ماهان** با ناسازگاری شکوهمند خود، یکی از نمایندگان **کنفرانس لاهه** (ر.ک) در **خلع سلاح**[5] در ۱۸۹۹ بود.

مبارزات میدلوتیان[6]. یک سلسله از سخنرانی‌های **گلادستون** (ر.ک) در مبارزات انتخاباتی در جنوب **اسکاتلند** و شمال **انگلستان** در پایان نوامبر ۱۸۷۹ و نیز در ۱۸۸۰ که طی آن سیاست خارجی، امپراتوری و مالی **دولت بیکنسفیلد** را با سیل کلمات فصیح بی‌سابقه‌ای محکوم کرد. این سخنرانی‌ها نقش برجسته‌ای در پیروزی **لیبرال‌ها** در انتخابات ۱۸۸۰ داشت؛ همچنین سخنرانی‌های مذکور، با توجه به این‌که برای نخستین بار یک سیاستمدار برجسته در پی جلب توجه حوزه‌های انتخابیه **بریتانیا** برآمده، دارای معانی تاریخی گسترده‌ای است.

---

1. Mahan Admiral Alfred T.
2. NewPort War College
3. NewPort War College
4. The Influence of Sea Power Upon the French Revolution
5. Disarmament
6. Midlothian Compaign

مترنیخ، کلمنس[1] (۱۸۵۹-۱۷۷۳، در ۱۸۱۳ امیر شد). در کوبلنتز[2] به دنیا آمد، به وین گریخت (۱۷۹۴)، در خدمت سیاسی اتریش در درسدن[3] (۳-۱۸۰۱)، برلین (۶-۱۸۰۳) و پاریس (۹-۱۸۰۶) قرار گرفت. در ۱۸۰۹ وزیر خارجه و در ۱۸۲۱ صدراعظم شد و تا زمان تبعید به لندن و برایتون[4] از سوی انقلابیون در ۱۸۴۸ (ر.)، هر دو مقام را در دست داشت. او در ۱۸۴۹ به اتریش بازگشت و به عنوان دولتمرد ارشد بازنشسته مورد احترام قرار گرفت و همراه با دیگران مشاور بیسمارک گردید. مترنیخ از سال ۱۵-۱۸۰۹ که اتریش را در اتحادیه چهارم هدایت کرد و از ریاست بر کنگرهٔ وین همواره به عنوان ارزشمندترین دوران زندگانی خود یاد می‌کرد و موفقیت دوران سی و سه «نظام مترنیخ»[5] را آخرین بخش نمایش می‌دانست. او علی رغم این‌که از سوی لیبرال‌های اروپا، مرتجع بزرگ شناخته می‌شد، در حقیقت محافظه‌کار بود که نگران حفظ آرامش دولت بود و سلطه اشراف را در تهدید ادعاهای پرلاف و گزاف «ژاکوبن‌های» طبقهٔ متوسط می‌دید. از آن‌جا که او در خارج به دنیا آمده بود نمی‌توانست اداره امور داخلی را به دست گیرد ـــ در زمان کهولت شکوه می‌کرد که «من گاهی بر تمام اروپا حکم رانده‌ام، اما بر اتریش هرگز» ـــ اما در سایهٔ نفوذ او بود که اتریشی‌ها بیش از آن چه به منافع سنتی خود در آلمان بپردازند، دارایی‌های خود در ایتالیا را گسترش دادند.

مجمع امپراتوران سه‌گانه[6]. نظامی سیاسی برای همکاری میان آلمان، اتریش ـ مجارستان و روسیّه که به پیشنهاد بیسمارک پس از جنگ فرانسه ـ پروس، به منظور حفظ صلح در اروپای شرقی و جلوگیری از فرانسه در به راه انداختن جنگی کاملاً انتقامجویانه، شکل گرفت. نخستین مجمع، بر اساس توافقات مه و ژوئن ۱۸۷۳ (پس از ملاقات مقدماتی امپراتوران، ویلهلم اول، فرانسیس ژوزف، و الکساندر دوم در برلین، در سپتامبر ۱۸۷۲) به وجود آمد. تأکید بر اهمیت همبستگی پادشاهی در برابر نهضت‌های براندازی و از میان برداشتن بحران ۸-۱۸۷۵ شرق، اندکی بیش از یک سوء تفاهم مبهم به نظر می‌رسید. در

---

1. Metternich, Klemens 2. Coblenz 3. Dresden
4. Brighton 5. Meternich System
6. Dreikaiserbund (Leage of the Three Emperors)

۱۸۸۱ **بیسمارک**، مذکرات رسمی‌تر، اما سری، برای **اتفاق مثلث** انجام داد. پیشنهادهای مقدماتی مربوط بود به وضع موجود در **ترکیّه**، و تضمین بی‌طرفی از روی حسن نیت در صورت بروز جنگ میان هر یک از قدرت‌های عضو با کشور چهارم (به استثنای **ترکیّه**)، این پیشنهاد سه سال اعتبار داشت و در ۱۸۸۴ تجدید شد، اما در ۱۸۸۷ به دلیل بروز بحران میان **اتریش** و **روسیّه** بر سر بالکان، از هم پاشید. پس از آن، **بیسمارک** رابطهٔ خود را با **روسیّه** به واسطه **قرارداد بیمهٔ مجدد** (ر.ک) حفظ کرد.

محمدعلی[1] (۱۸۴۹-۱۷۶۹). یک تاجر تنباکوی **آلبانیایی** از کاوالا[2]. به خدمت **سلطان ترک** وارد شد و از سوی او فرماندهی سربازان **آلبانیایی** را برضد فرانسه در ۱۷۹۹ عهده گرفت. سرانجام برضد صاحبان منصبان **ترک** در قاهره با چنان قابلیتی دسیسه کرد که سلطان با بی‌میلی در ۱۸۰۵، او را **فرماندار مصر** کرد و ۱۸۱۱ در سرتاسر آن کشور به او اقتدار کامل داد. **محمدعلی** به کمک **فرانسوی‌ها** ارتشی نیرومند و ناوگان تهیه کرد و اقتصاد **مصر** را گسترش داد. او همچنین در جستجوی طلا و برده، بر سودان نیز غلبه کرد و در ۱۸۲۳ شهر **خارطوم** را بنا نهاد. سربازان او از ۱۸۲۳ تا ۱۸۲۸ (به فرماندهی پسرش، **ابراهیم**) به **ترک‌ها** در **جنگ یونان** برای استقلال، کمک کردند. **محمدعلی** در برابر این خدمت، **کرت** را گرفت اما به آن قانع نشد و از ۱۸۳۲ تا ۱۸۳۳ جنگ موفقیت‌آمیزی بر ضد **ترک‌ها** به راه انداخت و **سوریه** و **آدانا** را به دست آورد. پس از جنگ دوم در ۴۱-۱۸۳۲، او مجبور شد تحت فشار **قدرت‌های بزرگ** (به ویژه بریتانیا)، مناطق مفتوحهٔ قبلی را باز پس دهد و در مقابل، فرمانروایی خاندان او در **مصر** موروثی شد. بدین ترتیب، **محمد** بنیانگذار سلسله‌ای در **مصر** شد که تا ۱۹۵۲ دوام آورد. در دو سال آخر عمر خود دچار اختلال ذهنی شد و **شورای سلطنت** که رهبری اصلی آن را **ابراهیم** به‌عهده داشت (و نه ماه قبل از او درگذشت)، اداره امور را به دست گرفت. **عباس** نوهٔ **محمدعلی** جانشین او شد (۵۴-۱۸۴۸).

محمود دوم (۱۸۳۹-۱۷۵۸، **سلطان ترکیّه** از ۱۸۰۸). مادر او فرانسوی دورگه بود که به دست دزدان دریایی اسیر شد، **محمود دوم** موفق‌ترین فرمانروای **ترکیّه** در طول دو سده

---

1. Mehmet Ali
2. kavalla

بود. پس از آن که **ینی‌چری‌ها** (ر.ک) با تسلط بر امور سیاسی دربار، قدرت **سلطان** را تضعیف کردند، **بیرقدار پاشا**[1]، او را بر تخت نشانید. **محمود**، **پاشاهای** یاغی ایالات را مضبوط کرد، **ینی‌چری‌ها** را نابود کرد، و بار دیگر قدرت مطلقهٔ **سلطان** را برقرار نمود. علی رغم تقویت حکومت مرکزی، او نتوانست از جدایی ایالاتی که دورتر بودند و **ترکیّه** کنترل نیرومندی بر آن‌ها نداشت (به ویژه در **صربستان** و یونان، ر.ک) جلوگیری کند. در دههٔ ۱۸۳۰، **محمود دوم** به واسطهٔ تابع خود، **محمد علی**[2] (ر.ک) در **مصر** مورد تهدید قرار گرفت. **محمود دوم** از سربازان **محمد علی** در یونان سود می‌جست، اما **محمد علی** اکنون خواهان اداره سوریه بود. مشاعر ذهنی محمود در سال‌های اخیر زندگانی او به سرعت دچار اختلال شد.

محور رم ـ برلین[3]. این عنوان برای همکاری میان **آلمان نازی** و **ایتالیای فاشیست** در فاصله ۱۹۳۶ تا ۱۹۴۵، کاربرد داشت. **موسولینی** در سخنرانی در **میلان** در ۱ نوامبر ۱۹۳۶ به طور ضمنی خواهان این همکاری شد: «خط **برلین ـ رم**، جداکننده نیست بلکه واقعاً یک محور است». در پی این سخنرانی، **چانو**[4] وزیر **خارجهٔ** ایتالیا با **هیتلر** ملاقات کرد که نتیجه آن تفاهمی سطحی برای همکاری («**قراردادهای اکتبر**») بود. این توافقنامه با اتحاد رسمی دو کشور، طی قرارداد موسوم به «**پیمان فولاد**»[5]، ۲۲ مه ۱۹۳۹ تحکیم یافت. به دنبال **قرارداد ضد کمینترن**[6] (ر.ک) که در نوامبر ۱۹۳۶ میان **آلمان** و **ژاپن** و یک سال پس از آن با **ایتالیا** امضا شده بود، همکاری با ژاپن شکل گرفت و **پیمان سه جانبه**[7] (ر.ک) در سپتامبر ۱۹۴۰ به وجود آمد.

مراکش[8]. کشوری **اسلامی** در شمال غرب آفریقا. از **سده‌های میانه** دارای استقلال بوده، اما از اواخر سدهٔ نوزدهم به بعد در شورش دائمی بر ضد **سلطان** خود به سر می‌برد و در دفاع از مرزهایش ناتوان بود. تا آغاز ۱۹۰۵ فرانسه آماده شده بود که **مراکش** را به **مستعمرات شمال**

---

1. Bairakdar Pasha
2. Mehmet Ali
3. Axis, The Rome-Berlin
4. Ciano
5. Pact of Steel
6. Anti Comintern
7. Tripartite pact.
8. Morocco

آفریقای خود منضم سازد اما **بحران مراکش** (ر.ک) و**کنفرانس آلخثیراس** (ر.ک) موجب شد که **فرانسه** از سیاست خود دست بردارد و فرانسه تا پیش از ۱۹۱۲ نتوانست به تقسیم **مراکش** با **اسپانیا** دست یابد. **جنوب مراکش** تحت الحمایهٔ **فرانسه** شد و تحت حکومت سخاوتمندانهٔ **لیوتی** (ر.ک) به سرعت پیش‌رفت کرد. سرکشان مراکش، **ریف‌ها**[1]، به رهبری **عبدالکریم** در ۱۹۲۱ به پادگان‌های **اسپانیا**، و در آوریل ۱۹۲۵ به پادگان‌های **فرانسه** حمله بردند (و قشون بزرگ **اسپانیایی** را در **انوال**[2] نابود کردند). ارتش **فرانسوی‌ـاسپانیایی** به فرماندهی **پتن** (ر.ک) به جلوگیری از **ریف‌ها** پرداخت و سرانجام در مه ۱۹۲۶ **عبدالکریم** را شکست داد و او را دستگیر کرد. شهر **طنجه** که در برابر **جبل‌الطارق**[3] قرار داشت از ۱۹۱۲ تا ۱۹۲۳ در داخل **مراکش اسپانیا** واقع بود اما بعداً بی‌طرف شد و منطقهٔ آزاد بین‌المللی اعلام گردید، و تا ۱۹۵۶ جز سال‌های ۵-۱۹۴۰ که **اسپانیایی‌ها** بار دیگر آن را اشغال کردند، این وضع ادامه داشت. در نوامبر ۱۹۳۴، ملی‌گرایی **مراکش** (فارغ از جاه‌طلبی‌های **ریف‌ها**) برای نخستین بار سیاست‌های **فرانسه** را تحت تأثیر قرار داد، برنامهٔ اصلاحی که توسط گروهی از جوانان **مراکشی** تهیه شده بود، در پاریس، غیرعملی اعلام شد. **جنگ داخلی اسپانیا** (ر.ک) که طی آن **فرانکو** از سربازان **مراکشی** استفاده زیادی می‌کرد، و انحطاط اعتبار فرانسه، به ملی‌گرایی دامن زد. در ۱۹۴۸ در **مراکش فرانسه**، **مجالس مشاوره** شکل گرفت. از ۱۹۵۳ تا ۱۹۵۵ شورش‌های سخت بر ضد **فرانسه** ادامه یافت. در مارس ۱۹۵۶، **فرانسه** دست از اداره **مراکش** برداشت و اندکی بعد، **اسپانیا** نیز از آن‌ها تقلید کرد.

مرز ویمی[4]. موضعی دفاعی که در جنگ آراس در آوریل ۱۹۱۷ در دست **آلمانی‌ها** بود. سربازان **کانادایی** پس از جنگی بسیار شدید، آن را تصرف کردند.

مرلی، جان[5] (۱۹۲۳-۱۸۳۸، در ۱۹۰۸ **ویسکنت** شد). سیاستمدار لیبرال، ادیب، و نویسندهٔ تذکرهٔ **گلادستون**. در **بلکبرن** به دنیا آمد. به عنوان روزنامه نگار، در ۸۳-۱۸۶۷ نفوذ

---

1. Riffs
2. Anual
3. Gibrallar
4. Vimy Ridge
5. Morley John

چشم‌گیری داشت، و سپس نمایندهٔ پارلمان از نیوکاسل شد. او به هوم رول ایرلند قویاً ایمان داشت و در جلب نظر گلادستون به این مورد، سهم به سزایی داشت، و در ۱۸۸۶ و از ۱۸۹۲ تا ۱۸۹۵ در مقام وزیر ایرلند خدمت کرد. در مقام وزیر هند در ۱۰-۱۹۰۵ سهم عمده‌ای در قانون شورای هند (ر.ک) ۱۹۰۹ داشت. در ۱۴-۱۹۱۰ مدیر کل شورا بود، اما با شروع جنگ، به عنوان آخرین نفر از لیبرال‌های گلادستون، کناره‌گیری کرد.

مسئله شرق[1]. اصطلاحی کلی برای مسائلی که پس از ضعف **امپراتوری ترکان عثمانی** و رقابت میان جانشینان آن، در جنوب شرقی اروپا به وجود آمد. این مسائل که در مواردی ــ به ویژه در دهۀ ۱۸۷۰ ــ همزمان شکل گرفته، به سه بخش اصلی تقسیم می‌گردد.

(یک) تلاش‌های سودجویانه امپرتوری‌های چند ملیتی به هزینهٔ ترکیه. (الف) **روسیّه**: تلاش‌های خود را با تجاوز به **امپراتوری عثمانی** و جنگ‌های کاترین کبیر[2] (۷۴-۱۷۶۸ و ۹۲-۱۷۸۷)، آغاز کرد، کریمه را گرفت، حقوقی در **امیرنشین‌های دانوب** (ر.ک) به دست آورد و حق حمایتش از کلیسای ارتدوکس **قسطنطنیه** (به موجب معاهدهٔ **کوچوک-قینارجی**، ۱۷۷۴) به رسمیت شناخته شد. روس‌ها از ۱۸۰۶ تا ۱۸۱۲ به جنگ بی‌ثمری با **ترکیّه** پرداختند، و، در ۱۸۲۸ به طرفداری از **یونان** در مسیر **کوه‌های بالکان** پیش رفتند و به راحتی، **معاهدهٔ آدریانوپل**[3] (۱۸۲۹) را تحمیل کردند. حقوق مذهبی و تمایل به پیشی گرفتن بر تجزیه قریب‌الوقوع امپراتوری، به **جنگ کریمه** (ر.ک) منجر شد. روسیّه بار دیگر، در دهۀ ۱۸۷۰ با توسل به **پان اسلاویسم** (ر.ک)، ترکیّه را تحت فشار قرار داد، و، در جنگ ۸-۱۸۷۷، حومهٔ **قسطنطنیه** را تصرف کرد و معاهدهٔ بی‌نتیجهٔ **سن استفانو** (ر.ک) در آن‌جا به امضا رسید. تمایلات توسعه طلبانهٔ روسیّه بار دیگر از سوی **ایزولسکی** (ر.ک) در ۱۰-۱۹۰۷، از سرگرفته شد و موافقت بریتانیا و فرانسه دربارهٔ **توافقات قسطنطنیه** (ر.ک) به دست آمد که **انقلاب بلشویکی** آن‌ها را بی‌اعتبار اعلام کرد. (ب) **اتریش**: علاقهٔ زیادی به تحصیل **بخش‌های غربی بالکان** داشت و در ۱۸۷۸ با تصرف **بوسنی - هرزگووین** (ر.ک)، الحاق ایالات در ۱۹۰۸ به این مهم دست یافت و پس از آن دچار خصومت‌های ملی شد که

---
1. Eastern Question 2. Catherine The Great 3. Adrianople [ادرنه]

قبلاً این خصومت‌ها متوجه ترک‌ها بود. این دشمنی در بروز جنگ در ۱۹۱۴ سهم زیادی داشت.

(دو) تلاش برای جلوگیری از فروپاشی امپراتوری عثمانی. اگرچه اتریش (در دورهٔ مترنیخ) و روسیّه (در فاصلهٔ ۱۸۲۹ و ۱۸۴۱) در پی حفظ امپراتوری برآمده بودند، اما تا ۱۸۹۷ عادتاً نقش حمایتی برای انگلستان حفظ شده بود. بریتانیا تلاش می‌کرد از دسترسی روس‌ها به پایگاه دریایی اچاکف[1] جلوگیری کند و جز در دوران جنگ یونان برای استقلال (نگاه کنید به ناوارن)، در سرتاسر قرن [نوزدهم] با کمک نظامی به ترک‌ها در جنگ کریمه و فشار سیاسی در ۱۸۷۸، با روس‌ها به مخالفت برخاسته بود و درصدد بود تا از تسلط روس‌ها بر تنگه‌ها (ر.ک) از طریق کنوانسیون ۱۸۴۱ و بستن بسفر و داردانل به روی کشتی‌های جنگی در ایام صلح، جلوگیری کند. بریتانیا در همان حال می‌کوشید ترک‌ها را به اصلاح شیوه‌های ستمگرانهٔ حکومت خود، ترغیب نماید. در پی دیدار قیصر ویلهلم دوم از قسطنطنیه در ۱۸۹۸، ترکیّه درصدد برآمد بیش‌تر به آلمان تکیه کند تا به بریتانیا، و به حمایت آلمان امیدوار باشد و امتیازات ارزشمند تجاری و راه‌آهن را به آلمانی‌ها واگذار کرد و در مقابل خواستار اعزام کسانی برای آموزش نظامی شد و در ۱۹۱۴ متحد آلمان گردید.

(سه) قیام استقلال طلبانه ممالک. در اواخر سده‌های میانه، عثمانی‌ها بر تمام ملیت‌های بالکان غلبه یافتند. نخستین رعایای ملیتی که بر ضد تریاک‌ها شوریدند، صرب‌ها بودند (در ۱۸۰۴ و بار دیگر در ۱۸۱۵) اما این یونانی‌ها بودند (ر.ک) که در جنگ استقلال (۳۰-۱۸۲۱) اروپایی‌ها را هوادار خود کردند. پس از جنگ کریمه، رومانیایی‌ها حمایت بین‌المللی، به ویژه حمایت فرانسه را به دست آوردند؛ در ۱۸۷۸، استقلال آن‌ها مورد تأیید قرار گرفت. بلغارها در ۱۸۷۵ به پا خاستند و در ۱۸۸۶ به صورت امیرنشینی مستقل درآمدند و در اکتبر ۱۹۰۸ به استقلال دست یافتند. مردم بالکان در جنگ بالکان (ر.ک) در ۱۹۱۲، بر ضد ترکیّه متحد شدند که توسعه چشم‌گیر صربستان و یونان و تأسیس آلبانی مستقل (ر.ک) از پیامدهای آن بود. صرب‌ها و بلغارها سخت به رقابت پرداختند؛ در جنگ جهانی اول، این دو در برابر یکدیگر قرار گرفتند.

---

1. Oczakov

آخرین مرحله از مسئله شرق سنتی را **مصطفی کمال** (ر.ک) در پی شکست ۱۹۱۸، با جداسازی ممالک ترک زبان به‌وجود آورد. شاید بتوان گفت که **معاهدهٔ لوزان** (ر.ک) در ۱۹۲۳ به **مسئلهٔ** دیرین **شرق** پایان داد.

مسئولیت محدود[1]. گسترش سرمایه در نیمهٔ سدهٔ نوزدهم، تحول در شیوه‌های پرداختن به کسب و تجارت را ضروری کرد. شرکت‌های سهامی اولیه خطرات زیادی را از مسئولیت نامحدود، تحمل کرده بود، این شیوه در ساده‌ترین شکل خود، می‌توانست در صورت شکست شرکت، مسئولیت از دست رفتن تمام دارایی‌های سهام‌دار، حتی سهام‌دار خرد را متوجه شرکت سازد. در **بریتانیا** در دههٔ ۱۸۴۰ تقاضا برای ثبت و برقراری مقررات در زمینهٔ شرکت‌های سهامی آغاز شد و این امر با پیش‌رفت سیاسی طبقهٔ متوسط دارای شغل آزاد مصادف گردید. کمیته‌های منتخب، از اوضاع در ۱۸۵۰ و ۱۸۵۱ شکایت داشتند، و توصیه‌های آن‌ها در قانون **مسئولیت محدود** در ۱۸۵۵، و **قانون شرکت‌های سهامی** در ۱۸۵۶ تا حدودی شخصیت حقوقی یافت، اما امور خلاف قاعده همچنان باقی ماند. **مسئولیت محدود** عام، با تحکیم **قانون** در ۱۸۶۲ در **بریتانیا** معمول شد. در همان ایام طرح‌های مشابهی در دیگر کشورهای قاره، شکل گرفت: **مقررات مسئولیت محدود** و **فرانسه** از ۱۸۶۳ و ۱۸۶۷ آغاز گردید؛ و در **آلمان**، این اصل با **مجموعه قوانین** ۱۸۶۱ در آمیخت و ایالات دیگر به سرعت آن را پذیرفتند. این قانونگذاری در **بریتانیا** و در قاره، تضمین‌هایی را برابر ورشکستگی خزندهٔ بی‌تناسب، به‌وجود آورد. سرمایه‌گذاران طبقه متوسط **عصر ویکتوریا** (و همطرازان آن در قاره) بدین ترتیب، برای سرمایه‌گذاری، نه تنها در شرکت‌های داخلی، بلکه به سرمایه‌گذاری در طرح‌های بزرگ ماوراء بحار نیز اقبال پیدا کردند. بدون فراهم آمدن زمینه‌هایی که مسئولیت محدود باعث آن بود، توسعه امپریالیسم اقتصادی سدهٔ نوزدهم، غیر ممکن به نظر می‌رسید.

---

1. Limited Liability

مصر[1]. در ۱۵۱۷ بخشی از **امپراتوری عثمانی** شد. در ۱۷۹۸ مورد هجوم **فرانسوی‌ها** به رهبری **بناپارت** قرار گرفت اما در ۱۸۰۲ رسماً به **سلطان** بازگردانیده شد. از ۱۸۰۵ تا ۱۸۴۸، **محمد علی**[2] (ر.ک) به عنوان فرماندار (**خدیو**) تحت نظر **سلطان**، این کشور را اداره می‌کرد. مشاوران **فرانسوی** به **محمد** کمک کردند تا اقتصادی منظم و ارتشی نیرومند به‌وجود آورد. **خدیو محمد سعید** (۶۳-۱۸۵۴) نیز تحت تأثیر **فرانسوی‌ها**، امتیاز ساخت **کانال سوئز** (ر.ک) را به آن‌ها واگذار کرد. **خدیو اسماعیل** (۷۹-۱۸۶۳) تلاش‌های بیش‌تری برای نوسازی **مصر** انجام داد، اما پسر او **توفیق** (دوران **خدویوی** ۹۲-۱۸۷۹) ضعیف بود، و پس از بروز نشانه‌هایی بر ضد **اروپا**، سربازان **بریتانیایی**، **مصر** را اشغال کردند (۱۸۸۲). از ۱۸۸۳ تا ۱۹۰۷ **سر اولین بارینگ**[3] (در ۱۸۹۲ لقب **لرد کرمر** (ر.ک) یافت) کشور را اداره می‌کرد. هنگامی که **بریتانیا** در ۱۹۱۴ با **ترکیّه** وارد جنگ شد، **مصر** را تحت الحمایهٔ خود اعلام کرد و **مصر** به‌صورت پایگاه اصلی عملیات بر ضد **ترکیّه** درآمد. آشفتگی‌های دوران پس از جنگ موجب شد که **مصر** در ۱۹۲۲ کشوری مستقل شناخته شود و **فواد اول** (برادر **توفیق**) به پادشاهی برسد. حرکت‌های ملی گرایانه به رهبری **حزب وفد**[4] در نیمهٔ دوم جنگ ادامه یافت. **فاروق** (متولد ۱۹۲۰) پسر **فواد** در ۱۹۳۶ جانشین پدر شد. در همان سال، **معاهدهٔ انگلستان ـ مصر** به منظور عقب‌نشینی تدریجی نیروهای **بریتانیایی** (جز از **کانال سوئز**) شکل گرفت. تهاجم **ایتالیایی‌ها** به **مصر** در ۱۹۴۰ و در پی آن، لشکرکشی به **لیبی**، عزیمت **بریتانیایی‌ها** را به تعویق انداخت. پس از جنگ و در پی تأسیس دولت **اسرائیل** (که **مصری‌ها** در ۱۹۴۸ جنگ مصیبت‌باری بر ضد آن‌ها انجام دادند) احساسات ملی گرایانه شدت گرفت. در ۱۹۵۲ پادشاهی از میان رفت و در ۱۹۵۳ جمهوری اعلام شد و سال بعد **سرهنگ ناصر** ادارهٔ کشور را به‌دست گرفت. پس از ملی شدن **کانال سوئز** و مداخلهٔ نظامی **انگلستان ـ فرانسه** (نوامبر ۱۹۵۶) آخرین سربازان **انگلیسی** در ژوئیهٔ ۱۹۵۶ خاک **مصر** را ترک کردند. **مصر** در ۱۹۵۸ «**جمهوری متحد عربی**» با سوریه را به‌وجود آورد اما سوری‌ها در سپتامبر ۱۹۶۱ دوباره استقلال خود را اعلام کردند.[5]

---

1. Egypt
2. Mehmet Ali
3. Sir Evelyn Baring

۴. برای اطلاع بیش‌تر دربارهٔ تشکیل حزب وفد و رهبران و کارکرد آن، نگاه کنید به ***تاریخ معاصر کشورهای عربی***، ج ۲، ص ۳۶-۱۲۵ـم

۵. برای اطلاع بیش‌تر دربارهٔ به قدرت رسیدن **ناصر** و «جمهوری عربی» و فروپاشی آن، نگاه کنید به همان کتاب، ص ۲۰۰-۱۴۳ـم.

معاهدات اقلیت‌ها[1] به عنوان بخشی از **معاهدات صلح** در ۲۰-۱۹۱۹، بیش‌تر کشورهای **اروپای مرکزی** و شرقی، خواهان امضاء معاهدات، یا ترتیب اعلامیه‌هایی برای اطمینان از برابری اقلیت‌های قومی در برابر قانون، آزادی مذهبی، و کاربرد زبان آن‌ها بودند. این **معاهدات** را **جامعه ملل** تضمین کرد. تعهدات **آلمان** به‌**سیلزی علیا** محدود شد.**ایتالیا** مجبور به امضا چنین معاهده‌ای نبود، زیرا (اشتباهاً) دوباره در ردیف قدرت‌های بزرگ و پیروز قرار گرفته بود، او به اندازهٔ کافی برای اعطای این حقوق به اقلیت‌های **آلمانی - اتریشی** و **اسلوونی** خود از پاکدامنی لازم برخوردار بود و نیازی به اجبار قانونی او وجود نداشت. چند کشور دیگر، مخصوصاً **لهستان** و **رومانی** به تعهدات خود، اعتنایی نکردند. **جامعه ملل** برای اجباری ساختن معاهدات، ناتوان از آب درآمد.

معاهدات تیلسیت[2] (۸ ژوئیه ۱۸۰۷). توافقاتی که میان **ناپلئون اول** و **تزار الکساندر اول** بر روی کلک در رودخانه **نیمن**[3] انجام گرفت و به جنگ میان **فرانسه** و **روسیه** پایان داد. به موجب معاهدهٔ علنی، **الکساندر اول**، برتری **فرانسه** را در **اروپای مرکزی** و **شرقی** تأیید کرد و پذیرفت که **پروس** به نصف وسعت خود تقلیل یابد و گراندوشهٔ جدید **ورشو** و **مملکت وستفالی** تأسیس شود. معاهدهٔ سری مقرر می‌داشت که اگر **بریتانیا** میانجیگری **روسیّه** در راستای صلح را نپذیرد، **روسیّه** به **نظام قاره** (ر.ک) بپیوندد؛ همچنین اگر **ترکیّه** میانجیگری **فرانسه** را در رویارویی با **روسیّه** نپذیرد، **ناپلئون** برای جداسازی **مناطق اروپایی ترکیّه** (جز **قسطنطنیه** و **روم ایلی**) به **روسیه** کمک کند. همچنین دست **روسیّه** را در رفتار با **سوئد** که در ۱۸۰۹ گراندوشه **فنلاند** (ر.ک) را به دست آورده بود، بازگذاشته شد. دوران دوستی **فرانسه** - **روسیه** که با معاهده تیلسیت آغاز شد تا ۳۱ دسامبر ۱۸۱۰ ادامه یافت تا این‌که تزار دریافت که طرفداری از **نظام قاره** جداً مانع تجارت **روسیّه** شده، و بنادر **روسیّه** را به روی کشتی‌های بی‌طرف باز کرد و بر کالاهای **فرانسه** تعرفه وضع کرد. این **روابط** همچنین، جاه‌طلبی‌های **روسیّه** در **ترکیّه** و تشویق ملی‌گرایی در **لهستان** از سوی **فرانسه** را متوقف کرد. سرانجام، این اتحاد با تهاجم **ناپلئون** به **روسیّه** در ۲۴ ژوئن ۱۸۱۲ پایان یافت.

---

1. Minorities Treaties   2. Tilsit Treaties of   3. Niemen

معاهدات تین تسن[1] (ژوئن ۱۸۶۸). یک سلسله توافقات میان **چین** و **بریتانیا**، **فرانسه**، **روسیّه** و **ایالات متحده آمریکا**، در پی دشمنی میان **انگلیسی‌ها - چینی‌ها** و **فرانسوی‌ها - چینی‌ها** در کانتون و نفوذ روس‌**ها** به منتهی‌الیه شمال چین. معاهدات، استقرار مأموران سیاسی در **پکن** را تأیید کرد، یازده بندر دیگر را به روی تجارت خارجی گشود، و مقررات تعرفه و تجارت داخلی را از میان برداشت. دولت **چین** منع واردات تریاک را لغو کرد و پذیرفت که زیر نظر **بازرس کل بریتانیا**، گمرکات دریایی وضع کند. این **معاهدات**، اوج استثمار **چین** از سوی **اروپایی‌ها** بود. هنگامی که، در ژوئیه ۱۸۵۹، نخستین مأموران سیاسی وارد **چین** شدند، از پذیرش آن‌ها خودداری به عمل آمد؛ **ناوگان بریتانیا**، **قلاع تاکو**[2] را زیر آتش گرفت، سال بعد چند هزار سرباز **بریتانیایی** و **فرانسوی** به قصد اشغال **پکن** اعزام شدند، آن‌ها **کاخ‌های تابستانی** را به تلافی جلوگیری از ورود مأموران سیاسی، آتش زدند.

معاهدات راپالو[3] دو معاهدهٔ راپالو وجود داشت که به فاصله کوتاهی از یکدیگر میان کشورهای مختلف به امضا رسید و با هم هیچ ارتباطی نداشتند: (۱) **ایتالیا** و **یوگسلاوی**، ۱۲ نوامبر ۱۹۲۰، رفع موقتی منازعات **آدریاتیک** و قول اقدام مشترک برای ابقای **معاهدات** صلح و جلوگیری از بازگشت **هابسبورگ‌ها**؛ (۱) **آلمان** و **اتحاد شوروی**، ۱۶ آوریل ۱۹۲۲، برقراری روابط سیاسی، چشم‌پوشی طرفین از دعاوی مالی نسبت به یکدیگر و همکاری در امور اقتصادی، **معاهدهٔ** روسیّه - **آلمان** که به طور غیرمنتظره از سوی نمایندگان دو کشور در **کنفرانس اقتصادی جهان** در ژنو به انجام رسید، بسیار پرمعنی بود؛ این **معاهده** بیانگر بهبود انزوای سیاسی دو کشور بود که در پی انقلاب و شکست حاصل شده بود، و نیز نوعی مبارزه‌طلبی و پیش‌آگاهی برای **بریتانیا** و **فرانسه** به حساب می‌آمد.

معاهدات لاتران[4] (۱۹۲۹). میان دولت **ایتالیا** و گروه پاپ‌ها. به دسته‌بندی‌هایی که از هنگام ورود سربازان ایتالیایی به رم در ۱۸۷۰ آغاز شده بود، پایان داد. این معاهده‌ها، شهر

---

1. Teintsin, Treaties of
2. Taku
3. Rapallo, Treaties of
4. Lateran Treaties

واتیکان را به عنوان کشوری مستقل به رسمیت شناخت و یک **کنکوردا** (ر.ک) به مخالفت با **کلیسای کاتولیک رومی** در **ایتالیای فاشیست** پایان داد. پاپ (**پیوس یازدهم**، دوران پاپی ۳۹-۱۹۲۲) در برابر دارایی‌های پاپی که در دههٔ ۱۸۷۰ به تصرف **دولت ایتالیا** درآمده بود، خسارت چشم‌گیری دریافت داشت و از وضع موجود خود به عنوان «زندانی» در داخل **واتیکان**، رهایی یافت.

معاهدات لوکارنو[1] (۱۹۲۵). در اکتبر ۱۹۲۵ کنفرانس بین‌المللی در **لوکارنو** تشکیل شد که به تصویب چند معاهده در ۱ دسامبر انجامید. یکی از مهم‌ترین آن‌ها، توافقی بود که بر عدم تجاوز در مرزهای میان فرانسه و **آلمان** و بلژیک و **آلمان** و غیرنظامی کردن **منطقهٔ راینلند** (ر.ک) تأکید می‌کرد. این معاهده را **فرانسه**، **آلمان**، و **بلژیک** امضا کردند و **بریتانیا** و **ایتالیا** بر آن صحه گذاشتند. در همان حال، **آلمانی‌ها** نشست‌هایی برای حکمیت با **فرانسه**، **بلژیک**، **لهستان** و **چکسلواکی** برگزار کردند؛ معاهداتی در راستای تضمین‌های دو جانبه نیز میان **فرانسه ـ لهستان** و فرانسه ـ **چک** به امضا رسید. توافقات **لوکارنو** برای **اوستن چمبرلین** (ر.ک)، **بریان** (ر.ک)، و **استرسمان** (ر.ک) که همه در پی یک دورهٔ همکاری **بین‌المللی** بودند، یک پیروزی به حساب می‌آمد. **هیتلر** در مارس ۱۹۳۶ با اعزام سربازانش به **راینلند**، **معاهدهٔ لوکارنو** را زیرپا گذاشت؛ اما، امضاکنندگان دیگر که **بحران حبشه** ذهنشان را مشغول ساخته بود، با اعتراضات رسمی خود را قانع کردند.

معاهدهٔ اونکیار [= **خونکار**] **اسکله‌سی**[2] (ژوئیه ۱۸۳۳). اتحادی میان **روسیّه** و **ترکیّه**، هشت سال معتبر بود، و مقرر می‌داشت در صورت حمله به هر یک از طرفین، آن دیگری به او کمک کند. یک شرط سری، **ترک‌ها** را از اجرای این تعهد باز می‌داشت مشروط بر آن‌که **داردانل** را به روی کشتی‌های خارجی ببندند. **معاهده** نشان دهندهٔ اوج نفوذ **روسیّه** در **قسطنطنیه** بود؛ این امکان وجود داشت که **ترک‌ها** در برابر مخالفت **محمدعلی** (ر.ک) از قول خود برگردند. به هر حال، **معاهده** غیراجرایی باقی ماند. پس از سپری شدن مدت **معاهده**، **کنوانسیون تنگه‌ها** در ۱۸۴۱ که عمومی‌تر بود، جای آن را گرفت (نگاه کنید به قضیه تنگه‌ها).

---

1. Locarno, Treaties ot

2. Unkiar Skelessi, Treaty of

معاهدهٔ برست لیتوسک[1] (۳ مارس ۱۹۱۸). کنفرانس صلحی که در ۳ دسامبر ۱۹۱۷ در حضور **قدرت‌های مرکزی** و **بلشویک‌های** روس در برست لیتوسک تشکیل شد، **تروتسکی** که ریاست هیئت روسی را به‌عهده داشت با لطایف‌الحیل در طی مباحثات، امضاء معاهده را نه هفته به تأخیر انداخت، به این امید که نیروهای انقلاب بتوانند **آلمان‌ها** و **اتریشی‌ها** را پراکنده سازند. **آلمانی‌ها** که از حیله بازی روسیّه به خشم آمده بودند، پیش‌روی را از سر گرفتند و در داخل روسیه تا آن‌جا پیش رفتند که **لنین** در ۲۸ فوریه ناچار شرایط **آلمانی‌ها** را پذیرفت. سه روز بعد، **روس‌ها**، **معاهده** را امضا کردند که به موجب آن، **لهستان**، استان‌های **بالتیک**، **اکراین**، **فنلاند**، و **قفقاز** به **آلمان‌ها** واگذار شد. در غرب، **آتش بس** **آلمان‌ها**، **معاهده** را رسماً بی‌اعتبار اعلام کرده بود.

معاهدهٔ پرتسموت (نیوهمپشایر)[2] (سپتامبر ۱۹۰۵). به **جنگ روسیّه ـ ژاپن** (ر.ک) پایان داد. **روس‌ها** تسلط **ژاپن** برکره را به رسمیت شناختند، اجارهٔ **پرت آرتور** (ر.ک) را به **ژاپنی‌ها** منتقل کردند و به همراه آن، **شبه‌جزیره لیائوتونگ**[3] و راه‌آهن آن را به **روس‌ها** سپردند، و نیمهٔ جنوبی **ساخالین**[4] را به **ژاپنی‌ها** واگذار کردند. هر دو کشور موافقت نمودند که **منچوری** (ر.ک) را تخلیه کنند و آن را به **چین** واگذار کنند. این **معاهده** به **توسعه‌طلبی روسیّه تزاری** در **خاور دور** پایان داد. این **معاهده** در ژاپن مورد رضایت قرار نگرفت، زیرا در آن به غرامت جنگی اشاره‌ای نشده بود. امضای معاهده در آمریکا بر حضور **ایالات متحده آمریکا** به عنوان قدرت جهانی صحه گذاشت و تلاش‌های **تئودور روزولت** (ر.ک) را برای داوری، ستود.

معاهدهٔ تأیید مجدد[5]. **معاهدهٔ** سری میان **روسیّه ـ آلمان** که جایگزین **مجمع امپراتوران سه‌گانه** (ر.ک) شد. براساس این **معاهده**، دو قدرت به هم قول دادند که در جنگ بی‌طرف بمانند مگر آن که **آلمان** مورد حملهٔ **فرانسه** یا **روسیّه** مورد حملهٔ **اتریش ـ مجارستان** قرار

---

1. Brest-Litovsk
2. Portsmouth (New Hampshire) [پرت اسموت هم نوشته می‌شود. ـم.]
3. Liaotong
4. Sakhalin
5. Reinsurance Treaty

گیرد. آلمانی‌ها همچنین به روسیه قول دادند در رابطه با **بلغارستان** از آن‌ها حمایت کنند و در صورتی که روس‌ها مدخل دریای سیاه (یعنی تنگه‌ها) را به تصرف درآوردند مورد حمایت **آلمان‌ها** قرار گیرند. این معاهده تنها تا ۱۸۹۰ دوام آورد و دوباره احیا نشد. **بیسمارک**، در ۱۸۹۶ با افشای مفاد آن، مدعی موفقیت سیاسی بزرگی شد، اما، نظر به گذشته، جای تردید داشت که تأخیر در این معاهده بتواند **اتحاد فرانسه ـ روسیّه** (ر.ک) را اجتناب‌ناپذیرتر کند.

معاهدهٔ تریانن[1] (۴ ژوئن ۱۹۲۰). معاهدهٔ صلح با **مجارستان** پس از **جنگ جهانی اول**. در پی این سازش، **مجارستان** بیش از دو سوم اراضی پیش از جنگ خود را از دست داد؛ تنها اراضی‌ای که به **رومانی** تعلق گرفت بزرگ‌تر از اراضی‌ای بود که برای **مجارستان** باقی ماند. **چکسلواکی**، اسلواکی، و روتنیا[2] را به دست آورد، **ترانسیلوانیا** (ر.ک) و نیمی از **بانات**[3] به **رومانی** واگذار شد. **یوگسلاوی** به کرواسی و ویوودینا[4] دست یافت؛ **ایتالیا** سرانجام مالک **فیوم** شد؛ ناحیهٔ کوچکی در شمال اسلواکی به **لهستان** تعلق گرفت. بخش غربی **مجارستان** که بعداً **بورگنلند**[5] نام گرفت، به **جمهوری** نوین اتریش واگذار شد. همچنین بنابراین **معاهده**، ارتش **مجارستان** به ۳۵۰۰۰ نفر کاهش یافت و مجارستان محکوم به پرداخت **غرامت** گردید. این سازش موجب آزردگی شدید در **مجارستان** شد و در میانهٔ دو جنگ، **سیاست** خارجی آن‌ها به فراهم آوردن زمینهٔ تجدیدنظر در **معاهده** معطوف گردید. در ۱۹۱۴ **جمعیت** اراضی **مجارستان** حدود ۲۱ میلیون نفر بود؛ **مجارستانِ تریانن** زیر هشت میلیون نفر جمعیت داشت.

معاهدهٔ سن استفانو[6] (۳ مارس ۱۸۷۸). به **جنگ روسیّه ـ ترک‌ها** در ۸-۱۸۷۷ که در پی **پان‌اسلاویسم** (ر.ک) در گرفته بود، پایان داد. این **معاهده** خودمختاری وسیعی برای ایالت **بلغارستان** که شامل مقدونیه بود و راهی به دریای اژه داشت، فراهم آورد. معاهدهٔ مذکور، همچنین منافع دریایی زیادی برای روس‌ها در قفقاز به ارمغان آورد، **صربستان و مونته‌نگرو**

---

1. Trianon, Treaty of
2. Ruthenia
3. Bänät
4. Viovodina
5. Burgenland
6. San Stefano, Treaty of

را گسترش داد؛ استقلال **صربستان**، **مونته‌نگرو**، و **رومانی** را تأیید کرد؛ و **ترکیّه** را مجبور به پرداخت غرامت زیادی کرد. **معاهده** با مخالفت **اتریشی‌ها** (زیرا با پیش‌روی وسیع **بلغارها** در غرب **بالکان**، احساس خطر کرده بودند) و **بریتانیا** (که تصور می‌کرد **بلغارستان** به ایالت اقماری **روسیّه** تبدیل خواهد شد و **روسیّه** به مسیری به سوی **مدیترانه** در خشکی دست خواهد یافت) روبه‌رو شد. **کنگرهٔ برلین** (ر.ک) در ژوئن ـ ژوییه ۱۸۷۸، **معاهدهٔ سن استفانو** را طوری تغییر داد که کم‌تر به نفع **اسلاوها** بود. **سن استفانو** اختلاف در **بالکان** را به ارث گذاشت؛ دولت‌های پی در پی **بلغارستان** تا ۱۹۴۱ کوشیدند به مرزهایی که در **معاهده** قید شده بود، دست یابند.

معاهدهٔ سن ژان دو مورین[1]. قرارداد بی‌نتیجه‌ای که در آوریل ۱۹۱۷ میان **بریتانیایی‌ها**، **روس‌ها**، **فرانسوی‌ها**، و **ایتالیایی‌ها** به امضا رسید و مقرر می‌داشت که ایالات **ترکیّه** در پیرامون **اسمیرنا** (ر.ک) به عنوان جبران خسارت، به هنگام تقسیم دیگر بخش‌های **امپراتوری عثمانی** در میان قدرت‌های بزرگ پس از جنگ، به **ایتالیا** واگذار گردد. از آن‌جا که **یونانی‌ها** نیز متعاقباً مدعی **اسمیرنا** شدند و از آن‌جا که **ترک‌ها** به رهبری **کمال** مقاومت شدیدی برابر اشغال **آسیای صغیر** نشان دادند، شرایط این قرارداد از میان رفت.

معاهدهٔ سن ژرمن[2] (۱۰ سپتامبر ۱۹۱۹). معاهدهٔ صلح با جمهوری **اتریش** پس از **جنگ جهانی اول**. بر طبق این معاهده، تمام بخش‌های غیرآلمانی امپراتوری سابق از **اتریش** جدا شد و جمعیت آن نیز به یک سوم جمعیت آلمانی زبان محدود گردید. **تیرول جنوبی** و **ژولین مارچ**[3] به **ایتالیا** تعلق گرفت؛ **اسلونی**، **بوسنی ـ هرزه‌گووین** و **دالماسی** به **یوگسلاوی** داده شد؛ **بوهم** و **موراوی** از آن **چک‌سلواکی** گردید؛ **گالیسی** به **لهستان** تعلق گرفت؛ و **بوکوین** به **رومانی** واگذار گردید. اتحاد میان **آلمان** و **اتریش** (**آنشلوس**، ر.ک) ممنوع شد. ارتش **اتریش** به ۳۰۰۰۰ نفر کاهش یافت و جمهوری مشمول **جبران خسارت** (ر.ک) شد. در ۱۹۱۴

---

1. St Jean de Maurinne, Treaty of
2. St German Treaty of
3. Julian March [مرز **ژولین** یا **جولیان** امپراتور روم. (م)]

جمعیت بخش امپراتوری هابسبورگ در اتریش به ۲۸ میلیون نفر رسیده بود، که بر اساس این معاهده به کم‌تر از ۸ میلیون نفر کاهش یافت.

معاهدهٔ سور[1] (۱۰ اوت ۱۹۲۰). قرارداد صلح بی‌نتیجه‌ای که **ترکیّه عثمانی** پس از **جنگ جهانی اول** آن را پذیرفت، اما هرگز مورد تصدیق قرار نگرفت. مفاد عمده قرارداد عبارت بود از: **تراکیه** و جزایر **ترک‌ها** در اژه به **یونان** واگذار می‌شد و ادارهٔ **اسمیرنا** (س) به مدت پنج سال زیر نظر آن کشور در می‌آمد و سرنوشت پس کرانهٔ آن به آراء عمومی موکول می‌شد؛ سوریه، **عربستان**، و **ارمنستان** به استقلال رسیدند و دو کشور نخست به عنوان اراضی تحت قیمومیت شناخته شدند؛ تنگه‌های **بسفر** و **داردانل** غیرنظامی اعلام و اداره آن‌ها به **جامعهٔ ملل** سپرده شد؛ **ایتالیا** مالکیت **دودکانس** و ردس[2] را همچنان در دست گرفت؛ **ترک‌ها** از تمام ادعاهای خود بر سرزمین‌هایی که مردم آن‌ها غیرترک بودند، دست برداشتند. بدین ترتیب، ترکیّه به ناحیه کوچکی در پیرامون **قسطنطنیه** محدود می‌شد و ۲۵ مایل در داخل **اروپا** و آناتولی (جز **اسمیرنا**) پیش می‌رفت. قراداد موجب خشم شدید در **ترکیه** (به ویژه به سبب امتیازات یونان) گردید، و نهضت جمهوری‌خواه **مصطفی کمال** از پذیرش مفاد **قرارداد** خودداری کرد، یونانی‌ها را از **آسیای صغیر** بیرون راند و برانعقاد یک قرارداد تازه و ملایم‌تر، **معاهدهٔ لوزان** (ر.ک) در ۱۹۲۳ پافشاری کرد.

معاهدهٔ شیمونوزکی[3] (۱۷ آوریل ۱۸۹۵). به جنگ میان **چین** و **ژاپن** که در اوت قبل بر سر کره (ر.ک) آغاز شده بود پایان داد. معاهده بر استقلال کره تأکید داشت. **چین** پذیرفت که خسارت جنگی قابل توجهی به **ژاپن** بپردازد و قرارداد بازرگانی به دلخواه **ژاپن** با آن کشور منعقد کند. فرمز[4]، **پسکادرس**[5] و شبه‌جزیره **لیائوتونگ** (به انضمام پرت آرتور، ر.ک) به **ژاپن** واگذار گردید. مداخلهٔ شدید سیاسی روس‌ها، فرانسوی‌ها، و **آلمانی‌ها**، **ژاپنی‌ها** را مجبور کرد از ادعای خود بر شبه‌جزیرهٔ **لیائوتونگ** دست بردارد و این اقدام دو هفته پس از امضا **معاهده**

---

1. Sévres, Treaty of
2. Rhodes
3. Shimonoseki, Treaty of
4. Formosa
5. Pescadores

انجام گرفت، و پرت آرتور به چین مسترد گردید. با وجود این، **معاهده** بیانگر گام‌های عمده **ژاپنی‌ها** به سوی سرزمین‌های اصلی **چین** به حساب می‌آمد.

معاهدهٔ فرانکفورت (۱۸۷۱). نگاه کنید به جنگ فرانسه ـ پروس.

معاهدهٔ کامپو ـ فورمیو[1] (اکتبر ۱۷۹۷). عهدنامهٔ صلحی که ناپلئون آن را میان **اتریش** و **فرانسه** منعقد کرد تا خصوصیات ناپلئونی، به ویژه حذف دشمن بالقوه بر ضد دیگری را، نشان دهد. «**بلژیک** از **اتریش** جدا شد و به **فرانسه** پیوست، **فرانسه**، **جزایر ایونی** را گرفت و در شمال **ایتالیا** «**جمهوری سزالپین**» را تأسیس کرد؛ **اتریشی‌ها**، و**نیز** و تمام متصرفات آن را به دست آوردند. کنگره می‌بایستی در **راشتات** برگزار می‌شد تا آیندهٔ **آلمان** را بررسی کند. شرایط سری **معاهده**، قول واگذاری نواحی بیش‌تری از کنارهٔ چپ **راین** را به **فرانسه** می‌داد، در حالی که **اتریش** به **سالزبورگ** و بخشی از **باواریا** دست می‌یافت. موافقت شد که به عنوان غرامت، اراضی در اختیار **پروس** قرار نگیرد. **معاهده** با مجاز دانستن **فرانسه** به الحاق خطه **ایتالیا**، تخم ناسازگاری در آینده را کاشت.

معاهدهٔ کاناگاوا[2] (۳۱ مارس ۱۸۵۴). قراردادی میان **ایالات متحده آمریکا** و **ژاپن** که با مذاکرهٔ **کمدور پری**[3] انجام گرفت و مقرر شد که **ژاپنی‌ها** دو بندر خود را برای تجارت با **آمریکا** باز بگذارند و با **آمریکایی‌ها** که کشتی خود را از دست می‌دهند رفتار خوبی داشته باشند. پس از هجده ماه، **ژاپنی‌ها** طی قراردادهایی همین امتیازات را به **بریتانیا**، **روسیّه**، و **هلند** دادند. این قراردادها بیانگر آغاز مراوده میان **ژاپنی‌ها** و **باختری‌ها** بود.

معاهدهٔ لندن (۲۶ آوریل ۱۹۱۵). توافقی سری که میان **بریتانیا**، **فرانسه** و **روسیّه** از یک سو، و **ایتالیا** از سوی دیگر، امضا شد و براساس آن، **ایتالیا** در مقابل تضمین دریافت اراضی، در عرض یک ماه، به عنوان محارب در کنار **متفقین** قرار گرفت. این **معاهده**، **ایتالیا** را مطمئن

---

1. Campo-Formio
2. Kanagawa
3. Comodore Perry

می‌کرد که هنگام انعقاد عهدنامهٔ نهایی صلح، نواحی ایتالیایی نشین باستان (**ترنتیون**[1]، **تیرول جنوبی**[2]، **استریا**[3]، **گریتزیا**[4]، **گرادیسکا**[5]، **تریست**[6])، قطعهٔ وسیعی از ساحل **دالماسی**[7] و جزایر آن، بخشی از اراضی **آلبانی** در دو طرف **والون**[8]، به **ایتالیا** واگذار شود، حاکمیت کامل جزایر **دودکانس**، ایالت آدالیای[9] **ترکیّه** در **آسیای صغیر** از آن **ایتالیا** باشد، **ایتالیا** مستعمرات خود در **آفریقا** را گسترش دهد و سهمی از هر نوع غرامت جنگی داشته باشد. **متفقین** از آن رو درخواست‌های **ایتالیا** را پذیرفتند که می‌دانستند مداخله **ایتالیا** به سرعت باعث نابودی **اتریش ـ مجارستان** خواهد شد و «دری از پشت به **آلمان** خواهد گشود». **بلشویک‌ها** هنگامی که تعهدات بین‌المللی **روسیّه تزاری** را در آوریل ۱۹۱۸ بی‌اثر اعلام کردند، مفاد **معاهدهٔ لندن** به تمامی افشا شد. رئیس **جمهور** ویلسون (ر.ک) به شدت از این **معاهده** به خشم آمد زیرا بی‌اعتنایی آشکاری به اصل قومی در آن دیده می‌شد، و **ایالات متحده آمریکا**، الزام به تعهدات آن را رد کرد. در **کنفرانس صلح پاریس** (ر.ک) در ۱۹۱۹ **بریتانیا** و **فرانسه** نیز علیه **ایتالیا** عمل کردند و **ایتالیا** کم‌تر از آن چه که در اصل تقاضا کرده بود دریافت داشت.

معاهدهٔ لندن[10] (آوریل ۱۸۳۹). پایان نهایی منازعات میان **هلندی‌ها** و رعایای **بلژیکی** سابق آن‌ها که پس از سقوط حکومت **هلندی‌ها**، یک حکومت مستقل پادشاهی تأسیس کرده بودند. این **معاهده**، یک پیروزی برای پالمرستون (ر.ک) به حساب می‌آمد. **پادشاه هلندی‌ها** استقلال **بلژیک** را پذیرفت؛ **بلژیکی‌ها** موافقت کردند که **لوکزامبورگ** به صورت **دوک‌نشین** باقی بماند و **پادشاه هلند**، گراندوشهٔ آن باشد؛ رودخانهٔ **شلت**[11] به روی بازرگانان **بلژیکی** و **هلندی** باز باشد. **مادهٔ هفتم** مقرر می‌داشت که **بلژیک** «کشوری مستقل و همواره بی‌طرف» است که **بریتانیا**، **فرانسه**، **پروس**، **روسیّه**، و **اتریش** به اتفاق، این مورد را تضمین می‌کنند. **آلمان** در ۱۹۱۴ این بی‌طرفی را نقض کرد و در نتیجه، **بریتانیا** به **آلمان** اعلان جنگ داد. **صدراعظم آلمان** پس از آگاهی از اعلامیهٔ **بریتانیا**، به طور اهانت‌آمیزی، **معاهده** را، «کاغذپارهٔ» مشهور خواند.

---

1. Trention
2. Trention
3. Istria
4. Gorizia
5. Gradisca
6. Trieste
7. Dalmatia
8. Valon
9. Adalia
10. London, Treaty of
11. Scheldt

معاهدهٔ لوزان[1] (۲۴ ژوئیه ۱۹۲۳). برقرارکننده صلح نهایی برای **ترکیّه**، که در پی خودداری **جمهوری ترکیّه** تحت رهبری **کمال** (ر.ک) از اجرای **معاهده سور** (ر.ک) انعقاد آن ناگزیر بود. بنا به **معاهدهٔ لوزان**، **ترکیّه** از تمام سرزمین‌هایی که جزو **امپراتوری عثمانی** به حساب می‌آمد و از سوی **غیرترک‌ها** تصرف شده بود، دست برداشت. **یونانی‌ها** بر تصرف تمام جزایر اژه جز **ایمبروس**[2] و **تندوس**[3] که به **ترکیّه** بازگردانده شد، تأکید کردند. **یونانی‌ها**، **اسمیرنا** (ر.ک) را تسلیم کردند. بازگرداندن **دودکانس** که در تصرف **ایتالیا** بود و **قبرس** که در دست **بریتانیایی‌ها** قرار داشت، مورد تأکید قرار گرفت. **بسفر** و **داردانل** غیرنظامی شد. **ترکیّه**، **تراکیه شرقی** در **اروپا** را بازپس گرفت، اما یک جابه‌جایی جمعیت، میان **ترکیه** و **یونان** رویی داد، بیش از یک میلیون **یونانی** مجبور شدند برابر اخراج ۳۵۰۰۰۰ **ترک** از **یونان**، ترکیّه را ترک کنند.

معاهدهٔ نانکینگ[4] (۱۸۴۲). میان **بریتانیا** و **چین**. به نبرد معروف به «**جنگ تریاک**» (ر.ک) پایان داد. بر طبق این **معاهده**، **هنگ کنگ** به **بریتانیا** واگذار شد و بنادر **کانتون**، **آموی**[5]، **فوچو**[6]، **نانگپو**[7]، و **شانگهای** به روی تجارت خارجی گشوده شد (این **معاهده** بعداً «**معاهدهٔ بنادر**»[8] نام گرفت). سال بعد، بر اساس معاهدهٔ تجاری‌ای که به امضا رسید، به **بریتانیا** امکان داد که موقعیت مسلطی بر بازرگانی چین داشته باشد.

معاهدهٔ نویی[9] (۲۷ نوامبر ۱۹۱۹). معاهدهٔ صلح با **بلغارستان** پس از **جنگ جهانی اول**. شرایط تحمیلی بر **بلغارستان** در مقایسه با دیگر دولت‌های متخاصم سابق، چندان سخت نبود، دلیل آن از یک سو نفوذ **بلغارستان** بر همفکران **بریتانیایی** خود و از سوی دیگر احساس می‌شد تحمیل شرایط سخت بر **بالکان**، تنها به وقوع جنگ‌های جدید منجر خواهد شد. با وجود این، **بلغارستان**، **تراکیه غربی**[10] را به **یونان** واگذار کرد (و بدین ترتیب از دسترسی به

---

1. Lausanne, Treaty of
2. Imbros
3. Tenedos
4. Nanking, Treaty of
5. Amoy
6. Foochow
7. Nangpo
8. Treaty Ports
9. Neuilly, Treaty of
10. Western Thrace

دریای اژه محروم شد) و دو ناحیهٔ کوچک دیگر را به صربستان داد. دوبرجا[1] که در ۱۹۱۳، پس از **جنگ‌های بالکان** (ر.ک) از **بلغارستان** جدا شده بود، به تصرف **رومانی** درآمد. ارتش **بلغارستان** به ۲۰۰۰۰ نفر محدود شد. **بلغارستان** مسئول پرداخت **غرامات** (ر.ک) شناخته شد.

معاهدهٔ ورسای[2] (۲۸ ژوئن ۱۹۱۹). معاهدهٔ صلح با **آلمان** پس از **جنگ جهانی اول**. مفاد عمدهٔ آن عبارت بود از: تسلیم تمام مستعمرات **آلمان** به منظور تقسیم آن‌ها در نظام قیمومیت (ر.ک)؛ استرداد **آلزاس ـ لرن** به **فرانسه**؛ و واگذاری **اوپن ـ مالمدی**[3] به **بلژیک**؛ مراجعه به آراء عمومی در **شمال شلسویگ** (ر.ک)؛ واگذاری **لهستانِ پروس**، بخش‌هایی از **شرق پروس** و **سیلزی علیا** به **لهستان**؛ واگذاری **دانتزیگ** (ر.ک) به مدیریت **جامعهٔ ملل**؛ واگذاری نواحی کوچک پیرامون **هلشتاین** به **چکسلواکی**؛ واگذاری **ممل** (که در نهایت به **لیتوانی** رسید)؛ تصرف **سار** (ر.ک) توسط **فرانسه** به مدت پانزده سال و پس از آن مراجعه به مراجع عمومی؛ غیرنظامی کردن **راینلند** و تصرف آن از سوی متفقین به مدت پانزده سال؛ پرداخت مبلغی هنگفت برای **جبران خسارت** (ر.ک)؛ تقلیل ارتش **آلمان** به ۱۰۰۰۰۰ نفر بدون **ستاد مشترک**، سربازگیری، تانک، توپخانه سنگین، تجهیزات گاز سمی و هواپیما یا بالون؛ تجدید ناوگان **آلمان** به زیر ۱۰۰۰۰ تن، بدون زیردریایی و اسلحهٔ هوایی. **معاهده** همچنین اتحاد **آلمان** و **اتریش** (**اسگلیش**، ر.ک) را ممنوع کرد؛ **آلمان** را مسئول وقوع جنگ معرفی کرد؛ و محاکمهٔ **قیصر** سابق و دیگر رهبران جنگ را پیش‌بینی کرد. در نهایت، **معاهده**، **پیمان‌های جامعهٔ ملل** (ر.ک) را دربرگرفت. اگرچه **آلمان‌ها** با اعتراض تمام، **معاهده** را امضا کردند، اما بخش عمدهٔ افکار عمومی در **فرانسه** و **بریتانیا** شکایت داشتند که مفاد آن به اندازه کافی سخت‌گیرانه نبوده است. **کنگرهٔ ایالات متحده**، از سوی دیگر، از تصویب **معاهده** خودداری کرد. **آلمانی‌ها** از شرط «مادهٔ تقصیر جنگ» بی‌نهایت خشمگین بودند و در طول بیست سال بعد هدف اصلی تبلیغات **آلمانی‌ها** همین ماده بود. **قیصر** معزول و رهبران نظامی **آلمان**، به ویژه **سیخت** (ر.ک) مورد محاکمه قرار نگرفتند، **سیخت** در ابتدا می‌کوشید بر مادهٔ خلع

---

1. Dpbrudja
2. Wersailles, Treaty of
3. Eupen - Malmedy

سلاح پیش‌دستی جوید. هیتلر که در ۱۹۳۳ یک‌باره به قدرت رسید، مصراً اعلام کرد که خود را پای‌بند **معاهده** نمی‌داند.

معاهدهٔ ورینیگینگ[1] (مه ۱۹۰۲). به دومین **جنگ بوئر** (ر.ک) پایان داد. این **معاهده**، ترانسوال و ایالات آزاد اورانژ را به امپراتوری بریتانیا ملحق کرد و به آن‌ها وعده داد که در آینده خودمختار شوند (در ۱۹۰۷ این وعده عملی شد). برای ترمیم خرابی‌های ناشی از جنگ، سه میلیون پوند کمک مالی به اراضی بوئر اختصاص یافت.

معاهده ویتانگی[2] (۱۸۴۰). توافقنامه‌ای که میان نخستین فرماندار نیوزیلند (کاپیتان ویلیام هابسن[3]) با حدود ۵۰۰ نفر از رؤسای **مائوری** شکل گرفت و به موجب آن، رؤسای مذکور در قبال تضمین دارایی‌های شخصی و مالکیت اراضی، اختیارات خود را به **بریتانیا** واگذار کردند. مخالفت با این تضمین‌ها نخستین **جنگ مائوری** (ر.ک) را تسریع کرد.

معیار دوقدرتی[4]. معیاری در مقررات نیروی دریایی **بریتانیا** که نخستین بار **لرد جرج هامیلتون** در نطقی در راستای اجرایی کردن **قانون دفاع نیروی دریایی** در ۱۸۸۹، آشکارا آن را کنار گذاشت. هدف **اداره نیروی دریایی** این بود که ناوگان **بریتانیا** را «حداقل هم تراز قدرت دریایی هر یک از دو کشور دیگر نگاه دارد». این معیار را **ادارهٔ نیروی دریایی**، حداقل امکان برای امنیت تلقی می‌کرد، اما معیار مذکور فقط کشتی‌های جنگی و سرنشینان درجه یک را دربر می‌گرفت. عموماً ۱۰ درصد ناوگان مرکب، این برتری را حفظ کرده بود، و همین معیار بود که برتری قدرت دریایی **بریتانیا** را در دوران امپریالیستی در تبدیل قرن حفظ کرده بود. دولت‌ها پی در پی جداً از این معیار پیروی می‌کردند تا این‌که **رزم‌ناوهای بزرگ و سنگین اسلحه** (ر.ک) تحولی در نیروی دریایی ایجاد کرد و قدرت دریایی آلمان به سرعت افزایش یافت. **دولت لیبرال** در ۱۹۰۸ شروع کرد به فاصله گرفتن از معیار و **چرچیل** در ۱۹۱۲ به

---

1. Vereeniging
2. Waitangi, Treaty of
3. William Hobson
4. Tow-Power Standard

عنوان **لرد اول**، سرانجام آن را کنار گذاشت و به جای آن معیاری را متداول کرد که به موجب آن **بریتانیا** ۶۰ درصد به رزم‌ناوهای **بزرگ و سنگین اسلحهٔ** هر یک از ناوگان دیگر متکی می‌شد.

مکتب منچستر[1]. نامی برای سیاستمداران رادیکال دههٔ ۱۸۴۰ که به **تجارت آزاد**، همکاری بین‌المللی، و لسه‌ـفر (ر.ک) اعتقاد داشتند. **کوبدن** (ر.ک) و **برایت** (ر.ک) رهبران این گروه شناخته می‌شدند.

مک‌دونالد، جی. رمزی[2] (۱۹۳۷-۱۸۶۶). در یک خانوادهٔ فقیر، در روستای کوچک در **اسکاتلند** که از راه ماهیگیری امرار معاش می‌کردند به دنیا آمد. در ۱۸۹۴ به **حزب مستقل کارگر** (ر.ک) پیوست و سازمان‌دهنده‌ای درجه یک بود، هر چند که برای دست‌یابی به موفقیت اجتماعی، در آتش جاه‌طلبی سوخت. در ۱۹۰۶ **نمایندهٔ پارلمان** شد و در ۹-۱۹۰۶ رئیس آی. ال. پی (ر.ک) بود، اما قبل از آن به تأسیس **انجمن نمایندگان کارگر** کمک کرده بود و از ۱۹۱۱ تا ۱۹۱۴، **حزب پارلمانی کارگر** را باز بردستی نگاه داشت. در خلال جنگ نفوذ خود را از دست داد و در انتخابات ۱۹۱۸ شکست خورد. در ۱۹۲۲ در آبراون[3] به پیروزی دست یافت؛ بی‌درنگ مجدداً به رهبری **حزب پارلمانی کارگر** (عمدتاً با حمایت **اسکاتلندی‌ها**) دست یافت، و به این ترتیب **رهبر اپوزیسیون** شد زیرا **حزب کارگر** ۲۵ کرسی بیش‌تر از **لیبرال‌ها** به دست آورده بود. پس از انتخابات ۱۹۲۳ که نتیجهٔ قطعی در بر نداشت، موافقت کرد که در رأس **دولت اقلیت کارگری** قرار گیرد (ژانویه ۱۹۲۴) و، در این **دولت وزیر خارجه** بود. انتخابات نوامبر ۱۹۲۴ (که در سایهٔ «**نامهٔ زینویف**»، انجام گرفت) به شکست او تمام شد، اما **مکدونالد** در ۱۹۲۹ بار دیگر **نخست وزیر** شد. در اوت ۱۹۳۱، در پی بدتر شدن اوضاع مالی و پیش‌بینی ایجاد شکاف در **دولت** خود، دولت ائتلافی (**دولت ملی**) به وجود آورد که اکثریت **حزب کارگر** آن را تأیید نکردند. او تا چهار سال ائتلاف را نگاه داشت اما در این ائتلاف صرفاً رئیس پوشالی دولت مسلط **محافظه‌کاران** بود. در ژوئیه ۱۹۳۵ کناره گرفت و **بالدوین** (ر.ک) جانشین او شد.

---

1. Manchester School
2. Macdonald, J. Ramsay
3. Aberavon

مکزیک[1]. در ۱۸۲۱ که آگوستین دو ایتورباید[2] (۱۸۲۴-۱۷۸۳) با حمایت کلیسا و زمینداران، **مکزیک** را مستقل اعلام کرد. سلطنت مشروطه در مکزیک تأسیس شد و آگوستین از ژوئیه ۱۸۲۲ تا ۱۸۲۳ به عنوان «امپراتور» کشور حکومت کرد. در ۱۸۲۴، جمهوری فدرال شکل گرفت. تا سی سال بعد، عنصر مسلط، آنتونینو دو **سانتا آنا**[3] بود (۱۸۷۶-۱۷۹۷) که تلاش کرد حکومت مرکزی ایجاد کند اما با شورش‌های دائمی جدایی‌طلبان و دسیسه‌های **آمریکا** روبه‌رو شد که به از دست رفتن **تگزاس** و **جنگ مکزیک** انجامید. در ۱۸۵۵، گروه لیبرال با **خوارز** (ر.ک) متحد شد و سرانجام **سانتا آنا** را بیرون راند اما درگیر جنگ داخلی شد و فرانسه تلاش کرد **امپراتوری مکزیک** را تحت حکومت **ماگزیمیلیان** (ر.ک) تشکیل دهد. مکزیک تا ۱۸۶۷ روی آرامش ندید. از ۱۸۷۶ تا ۱۹۱۱، کشور تحت سلطه **دیاز** (ر.ک) پیش‌رفت اقتصادی چشم‌گیری داشت، اما با سرنگونی او، یک سلسله رژیم‌های زودگذر، به منظور کسب قدرت به جان هم افتادند. اقدام تنبیهی **ایالات متحده** علیه **مکزیکی‌ها** به دلیل روی‌دادهای مرزی، در ۱۹۱۴ و ۱۹۱۶، انجام گرفت. در ژانویه ۱۹۱۷ یک قانون اساسی‌ای پذیرفته شد که اساس اصلاحات جدی اجتماعی قرار گرفت. از ۱۹۲۴ تا ۱۹۳۵ **مکزیک** تحت ادارهٔ واقعی **پلوتارکو کالس**[4] قرار داشت. او روابط با **ایالات متحدهٔ آمریکا** را بهبود بخشید، اما تندروی‌های او موجب دوری **کلیسا** شد که از ۱۹۲۷ تا ۱۹۲۹ با دولت درگیر بود. **مکزیک** در ۱۹۳۸، شرکت‌های نفت خارجی را ملی اعلام کرد؛ این اقدام روابط **مکزیک** با **ایالات متحدهٔ آمریکا** را تا ۱۹۴۷ تیره کرد.

مکنزی، ویلیام لیون[5] (۱۸۶۱-۱۷۹۵). روزنامه‌نگار و یاغی **کانادایی**. در **دوندی**[6] به دنیا آمد، در ۱۸۲۰ مهاجرت کرد. به عنوان یک عضو با حرارت وارد انجمن قانونگذاری **کانادای علیا** شد (۳۶-۱۸۲۸). در مقابل هر امتیازی که احتمال داشت ناعادلانه باشد، خصومتی شدید ابراز می‌داشت، و در برابر اصلاحات اجتماعی، ناشکیب بود. در سرکشی

---

1. Mexico
2. Agustin de Iturbide
3. Antonino de Santa Anna
4. Plutarco calles
5. Mackenzie, William Lyon
6. Dundee

لوئی ژوزف پاپینیو[1]، کانادایی ـ فرانسوی، به او پیوست (نوامبر ـ دسامبر ۱۸۳۷). مدت پنج هفته، آشوب‌های مسلحانه ادامه داشت تا این‌که **مکنزی**، از جزیره‌ای در **رودخانهٔ نیاگارا**، تأسیس دولت محلی را اعلام داشت و به کمک **آمریکایی‌های ضد بریتانیا**، به پاسداران **کانادایی** حمله برد. میان شبه‌نظامیان کانادایی و **آمریکایی‌ها** حوادثی روی داد که روابط دو کشور را تیره‌تر کرد و **آمریکایی‌ها** همراهی مکنزی را از دست دادند. **مکنزی**، بخش‌هایی از **اعلامیهٔ استقلال** آمریکا را در «**اعلامیهٔ اصلاح‌طلبان تورنتو**» ادغام کرد، و در «**طرح قانون اساسی**» خود به طور گسترده‌ای از الگوهای **آمریکایی** استفاده کرد. در ژانویه ۱۸۳۸، ناچار به **ایالات متحده** آمریکا گریخت. سرکشی‌ها موجب شد که **دولت بریتانیا**، برای گزارش اوضاع **کانادا**، **ارل دورام** (ر.ک) را به آن‌جا بفرستند.

مکواری، لاچلان[2] (۱۸۲۴-۱۷۶۰). مدیر مستعمرات. **مکواری** پس از خدمت در ارتش در **هند**، با درجهٔ سرهنگی همراه با هنگ خود به **نیوسات ویلز** فرستاده شد و در ۱۸۰۹ به فرمانداری آن‌جا منصوب گشت و نخستین فرد خارج از نیروی دریایی بود که به این مقام دستی یافت. در طول دوازده سال تصدی این مقام، در رفع لکه ننگی که دامن مهاجران غیرقانونی از **نیوسات ویلز** را گرفته بود، تلاش گسترده‌ای به عمل آورد. شهر **سیدنی** پیش‌رفت زیادی کرد، راه‌ها ساخته شد، شهرک (**باثورست**[3]) در داخل تأسیس گردید، دادگاه‌های مدنی و بانک شکل گرفت و برای فراهم آوردن زمینه‌های برابری اجتماعی میان قربانیان سابق و مهاجران تازه، اقداماتی صورت گرفت.

مک‌کینلی، ویلیام[4] (۱۹۰۱-۱۸۴۳). رئیس جمهور **ایالات متحدهٔ آمریکا**. در **اهایو** به‌دنیا آمد، در ارتش متحد در **جنگ داخلی**، به درجه سرگردی رسید و در نهایت، دفتر وکالت دایر کرد. **مک‌کینلی** در مقام عضور **جمهوری‌خواه کنگره**، به دلیل حمایت از تعرفه‌های بالا،

---

1. Louis-Jpapineau
2. Macquarie, Lachlan
3. Bathurst
4. Mckinley, William

مشهور شد. او در ۱۸۹۱ و ۱۸۹۳ فرماندار اوهایو شد. مک‌کینلی در مبارزه‌ای که **مارکوس هانا**[1] سوداگر بزرگ، با مهارت بسیار زیاد آن را اداره می‌کرد (۱۹۰۴-۱۸۳۷) زمینهٔ نامزدی خود برای ریاست **جمهوری‌خواهان** را در ۱۸۹۶ فراهم آورد و در انتخاباتی که بیش‌تر درگیری آن به **تعرفه‌ها** و سیاست مالی مربوط بود، بریان را شکست داد. دولت او شاهد بالاترین تعرفه‌ها در تاریخ آمریکا و گسترش سیاست توسعه‌طلبانه بود. در ژوئیه ۱۸۹۸، **هاوایی** ضمیمهٔ آمریکا شد، در نتیجهٔ **جنگ اسپانیا ـ آمریکا** (ر.ک) که طی آن **مک‌کینلی** برای تحقق خواسته‌هایش، به شدت فشار می‌آورد، **ایالات متحدهٔ آمریکا**، **فیلیپین**، پورتوریکو[2] و گوام[3] را به دست آورد. اگرچه **مک‌کینلی** در ۱۹۰۰ بار دیگر بریان را شکست داد اما در سپتامبر ۱۹۰۱ به دست یک آنارشیست کشته شد و تئودور روزولت (ر.ک) جای او را گرفت.

ملبورن، ویسکنت[4] (ویلیام لمب[5]، ۱۸۴۸-۱۷۷۹، به عنوان دومین **ویسکنت** در ۱۸۲۸ جانشین پدرش شد). در اتون[6] و ترینیتی[7]، کمبریج تحصیل کرد و در ۱۸۰۴ به **دیوان عالی** دعوت شد و به عنوان طرفدار **فاکس** در ۱۸۰۶ از لئومینستر[8] به عنوان **نمایندهٔ پارلمان** به **مجلس عوام** راه یافت. او بعداً **توری کانینگیت**[9] شد و در ۱۸۲۷ در مقام وزیر **ایرلند** به **کانینگ** خدمت کرد. او در ۱۸۲۹، اصول **ویگِ** خود را تغییر داد و در ۱۸۳۰ در دورهٔ **گری**، وزیر کشور شد، سپس از ژوئیه تا نوامبر ۱۸۳۴ جانشین گری در **نخست وزیری** گردید، و از آوریل ۱۸۳۵ تا سپتامبر ۱۸۴۱، قدرت را دوباره در دست گرفت. بدین ترتیب، مبتکر مباشرت **ملکه ویکتوریا** به امور عامه است، زیرا به عنوان منشی مخصوص ملکه، در اصل، کارها را اداره می‌کرد. خوش‌مشربی و تساهل سیاسی‌اش، اساساً به سدهٔ هجدهم تعلق داشت و آخرین نمونه از مقامات بالا بود که دارای این نوع عادات اجتماعی بود.

مملکت هلند[10]. در ۱۸۱۴ از اتحاد هلند، بلژیک (ر.ک) و لوکزامبورگ (ر.ک) تحت حکومت ویلیام اورانژ ـ ناسو[11]، که خانواده او، فرمانداری **جمهوری**[12] سابق **هلند** را به ارث

---

1. Marcus Hanna
2. Puerto Rico
3. Guam
4. Melbourne, Viscount
5. William Lamb
6. Eton
7. Trinity
8. Leominster
9. Canningite
10. Netherlands, Kingdom of The
11. William of Orange-Nassau
12. Stadtholdership

برده بود، تشکیل شد. **هلند متحد** وجود اشتراک چندانی نداشت، اختلافات مذهبی و برخورد میان علایق کشاورزان **هلندی** با منافع صنعتی **بلژیک** به افزایش ناسازگاری ملی دامن می‌زد که این امر به اعلام استقلال **بلژیک** در ۱۸۳۰ منجر گردید و در نهایت **هلند** در ۱۸۳۹، استقلال **بلژیک** را به رسمیت شناخت. دوک‌نشین **لوکزامبورگ** با پذیرش اطاعت از **ملکه ویلهلمینا**[1] در ۱۸۹۰، به استقلال دست یافت. **هلندی‌ها** در جنگ جهانی اول بی‌طرف ماندند، اما در **جنگ جهانی دوم**، **آلمانی‌ها** به آن‌جا تاختند و **هلند** را از ۱۹۴۰ تا مه ۱۹۴۵، اشغال کردند.

بسیاری از امکانات اقتصادی **هلند** در گروه منابع **هند شرقی هلند** قرار داشت، که تا پایان سدهٔ نوزدهم به‌خوبی از آن بهره‌برداری می‌کرد. **هلندی‌ها** با شورش‌های متعددی روبه‌رو شدند که جدی‌ترین آن‌ها در ۳۰–۱۸۲۵ و ۶–۱۸۹۴ در **جاوه** بود. در اوت ۱۹۴۵ **هند شرقی هلند** با عنوان **جمهوری اندونزی** استقلال خود را اعلام کرد، اما تا چهار سال دیگر با دولت **هلند** درگیر بود.

منچوری[2]. استان شمال شرقی چین. آخرین بار **چینی‌ها** در ۱۶۴۴ آن‌جا را گشودند. در اواخر سدهٔ نوزدهم بازرگانان روسی در جست‌جوی منافع خود به این استان نفوذ کردند. **روس‌ها** راه‌آهن شرقی **چین** را از **منچوری** تا **ولادی وستک**[3] کشیدند (۱۹۰۰–۱۸۹۶) و پس از قیام **بوکسرها** (ر.ک) در ۱۹۰۰، **منچوری** را تصرف کردند. در فوریه ۱۹۰۴ **ژاپنی‌ها** بر نیروهای اشغالگر روسی حمله بردند و به مدت هجده ماه نبردی سنگین در سرتاسر **منچوری** ادامه داشت. براساس معاهدهٔ پرتسموت (ر.ک) در ۱۹۰۵، **ژاپنی‌ها** و **روس‌ها** توافق کردند **منچوری** را به **چین** بازگردانند، (هر چند که **روس‌ها** حق خود را بر **راه‌آهن چین شرقی** محفوظ نگاه داشتند) و **ژاپنی‌ها**، جنوب **راه‌آهن منچوری** (به **پرت آرتور**) را در طول مسیری که مجاز به داشتن پایگاه نظامی بودند، به دست آوردند. **ژاپنی‌ها** در ۱۷–۱۹۱۶ با استفاده از ناتوانی **دولت چین** و عقب‌نشینی **روس‌ها** در پی **انقلاب**، موضع خود را در **منچوری** بهبود بخشیدند. **ژاپنی‌ها** در ۱۹۳۱، از **حادثهٔ موکدن** (ر.ک) به عنوان بهانه‌ای برای تصرف تمام

---

1. Queen Wilhelmina
2. Machuria
3. Vladivostok

منچوری و اخراج مسئولان چینی سود جستند. در فوریه ۱۹۳۲، ژاپنی‌ها، دولت منچوکوئو را در استان تأسیس کردند که این رژیم دست‌نشانده را فقط آلمان و ایتالیا به رسمیت شناختند، اما این اقدام ژاپنی‌ها را قادر کرد برای توسعه صنعتی، از منابع منطقه هر چه بیش‌تر استفاده کنند. در ۱۹۴۵ منچوری به چین برگردانده شد (همچنین نگاه کنید به پرت آرتور).

منشور آتلانتیک[1]. بیانیهٔ اصول اساسی برای دنیای پس از جنگ که مشترکاً از سوی روزولت و چرچیل پس از یک سلسله مذاکرات در ملاقات‌های میان آن دو در فاصله ۱۲-۹ اوت ۱۹۴۱ در پهنهٔ رزم‌ناو آگوست[2] ایالات متحده و کشتی والاحضرت شاهزادهٔ ویلز[3] در خلیج آرژانتین، در نئوفوندلند اعلام شد. مواد عمده آن عبارت بود از: (نخست) چشم پوشی از ایجاد قلمرو یا توسعه‌طلبی بیش‌تر از سوی بریتانیا و ایالات متحدهٔ آمریکا؛ (دوم) مخالفت با تغییرات اراضی پس از مراجعهٔ مستقیم به آرای عمومی مردم؛ (سوم) حمایت از حقوق مردم در انتخاب نوع حکومت دلخواه آن‌ها؛ (چهارم) حمایت از رفع محدودیت‌های تجاری، و دست‌یابی به مواد خام در شرایط مساوی؛ (پنجم) همکاری کامل میان ملت‌ها در زمینه‌های اقتصادی پس از جنگ؛ (ششم) صلح آتی باید آزادی را صرف‌نظر از احتیاج و ترس، تضمین کند؛ (هفتم) صلح آتی باید آزادی دریاها را ضمانت کند؛ (هشتم) ملت‌های متجاوز، به منظور ابقای نظام امنیت عمومی، باید خلع سلاح گردند.[4] در ۱۵ سپتامبر ۱۹۴۱، اعلام شد. پانزده دولت که با آلمانی‌ها و ایتالیایی‌ها جنگیده‌اند (از جمله اتحاد شوروی) مشمول منشور آتلانتیک هستند.

منشویک‌ها[5]. میانه‌روی‌های حزب سوسیال دمکرات روسیّه و مخالفات بلشویک‌ها (ر.ک). حزب درکنگره‌ای در لندن، در ۱۹۰۳، از هم پاشید اما به ظاهر در ۱۹۰۶ دوباره جمع شد و

---

1. Atlantic Charter 2. *Augusta* 3. H. M. S. ***Princ of Wales***

۴. در یک نوشته، در این باره چنین آمده است: «... مادام که نظام وسیع و دایمی برای امنیت عمومی به‌وجود نیامده، خلع سلاح کشورها ضروری است...». مفهوم «نظام وسیع و دائمی» از نیت امضاکنندگان منشور آتلانتیک در ایجاد «**سازمان بین‌المللی**» حکایت می‌کند، هر چند که صراحتاً در این منشور بیان نشده است (نگاه کنید به ***سازمان‌های بین‌المللی***، ص ۸۰)-م

5. Mencheviks (Mensheviki)

در ۱۹۱۲ عمیقاً دچار تفرقه گردید. رهبر **منشویک**، یک یهودی اهل ادسا[1] به نام یولیوس سداربوم[2] بود که به طور توطئه‌آمیزی، نام مارتف[3] را برگزیده بود. تروتسکی (.ک) در ۱۹۰۵ به معاشرت با **منشویک‌ها** پرداخت. منشویک‌ها خود را به دو گروه تقسیم کرده بودند: مشتاقان شرکت در **دوما** (ر.ک) و گروهی که در ۱۹۱۷ آمادهٔ حمایت از **کرنسکی** در تلاش‌اش برای دفاع از روسیّه در برابر **آلمانی‌ها** بودند.

موازنه قدرت[4]. نظام روابط بین‌المللی بر اساس این تصور که ابقای صلح تنها با این تضمین میسر است که تهدید برتری‌جویی از سوی یک کشور یا متحدین از طریق گروهی از کشورها که دارای نیروی برابر هستند، خنثی گردد. این باور به موازنه حقیقی، اصل اساسی در سیاست خارجی **بریتانیا** در سرتاسر سدهٔ نوزدهم محسوب می‌شد، اما از هنگامی که در ۱۹۱۹ **جامعهٔ ملل** شکل گرفت، این شیوه به عنوان یک شیوهٔ سیاسی قدیمی اعتبار خود را از دست داد.

مورات، یواخیم[5] (۱۸۱۵-۱۷۶۷). پسر یک مهمانخانه‌دار، از معاشران اولیه **بناپارت**، به سرکوب **شورش ونده‌مر** در ۱۷۹۵ کمک کرد (نگاه کنید به انقلاب فرانسه). پس از شرکت در نخستین لشرکشی به **ایتالیا**، به عنوان بهترین فرمانده سوار نظام روزگار خود، در خلال لشکرکشی به **مصر**، به شهرت رسید. در کودتای **برومر ناپلئون**، سربازان را رهبری کرد. در ۱۸۰۰ با کوچک‌ترین خواهر **ناپلئون** ازدواج کرد و در ۱۸۰۴ **مارشال** شد. در ۱۸۰۸ شورش مردم **مادرید** را به شدت سرکوب کرد و اندکی بعد به پادشاهی **ناپل** رسید. او به خدمت در ارتش **فرانسه** ادامه داد، سواره نظام را در روسیّه رهبری کرد، و در **لایپزیگ** (ر.ک) جنگید. بیهوده تلاش کرد تا سلطنت خود بر ناپل را از طریق مذاکره با **متفقین** در ۱۴-۱۸۱۳ حفظ کند. در آوریل ۱۸۱۵، تلاش کرد مردم **ایتالیا** را به حمایت از بازگشت **ناپلئون** از **الب** برانگیزد اما شکست سختی خورد و مجبور شد به **فرانسه** بگریزد. پس از **واترلو**، دوباره درصدد برآمد شورشی در **کالابریا** به راه بیاندازد، اما در عرض یک هفته دستگیر شد، محاکمه نظامی گردید و اعدام گشت (۱۳ اکتبر).

---

1. Odesa
2. Julius Cedarbum
3. Martov
4. Balance of Power
5. Murat, Jaochim

مورس، ساموئل اف. بی.[1] (۱۸۷۲-۱۷۹۱). مخترع آمریکایی پسر یک جغرافی‌دان برجسته، که او نیز کشیش وابسته به فرقه **جماعت**[2] بود. در دانشگاه **یل**[3] تحصیل کرد و سرانجام به عنوان دانشجوی هنر در **لندن**، نقاش صورتگر و استاد نقاشی در دانشگاه **نیویورک** شد. در چهل سالگی به انتقال سیگنال‌ها از طریق برق علاقه پیدا کرد و در ۱۹۳۷ هنر را کنار گذاشت و به علوم پرداخت. در ۱۸۳۸ رمز نقاط و خطوط تیره [-] را کشف کرد که پس از او معروف شد. نخستین تجربه عملی در ایجاد خط تلگراف، از **بالتیمور**[4] تا **واشنگتن**، به همت او (با همکاری **آلفرد ویل**) انجام گرفت.

مورنی، شارل لوئی ژوزف[5] (۶۵-۱۸۱۱). سیاستمدار فرانسوی. برادر ناتنی **ناپلئون سوم**، پسر **ملکه هورتن**[6] و **کنت دوفلاهو**[7] که خود پسر نامشروع **تالیران** بود. **مورلی** در دهۀ ۱۸۳۰، در ارتش فرانسه در **الجزایر** خدمت درخشانی داشت، و با **شاهزادگان ارلئان** دوست بود. در ۱۸۴۸ از **بناپارت‌ها** طرفداری کرد و طرح کودتای **ناپلئون سوم** را در دسامبر ۱۸۵۱ ریخت. او در مقام وزیر **داخله**، **سفیر** در روسیّه، و رئیس **قوه مجریه** در **امپراتوری دوم** خدمت کرد. او کورکورانه موقعیت مردمی خود را فدای ترویج تفکرات شخصی کرد، غم‌انگیزترین آن‌ها درگیری **فرانسه** (و **آرشیدوک ماگزیمیلیان**) در **مکزیک** بود. در ۱۸۲۸، از سوی **ناپلئون** به مقام دوکی دست یافت.

---

1. Morse, Samuel F. B.

۲. معتقد بودند که کلیساهای محل باید مستقل و خودمختار باشند و کلیسا را محل گردهمایی گروهی از ایمانداران داوطلب می‌دانستند (نگاه کنید به ***تاریخ تفکر مسیحی***، ص ۳۴۴)-م.

۳. **یل** (Yale)، همان **ایلیا** (Élie) یعنی **الیاس**، پیامبر **یهود** است. دانشگاه مذکور، مذهبی است و به همین دلیل نام **ایلیا** بر آن نهاده‌اند. **دانشگاه یل** در شهر **نیوهیون** (New Heaven) به معنی «**بهشت جدید**» در ایالت **کانکتیکات** (connecticut) قرار دارد که شهری بسیار زیبا و دارای طبیعت بی‌نهایت مسحورکننده است. بناهای ساختمانی بیش‌تر قدیمی و از سنگ ساخته شده که معماری بسیار هنرمندانه دارد و شعبات مختلف **دانشگاه یل**، نظیر کتابخانه، غذاخوری و... در خیابان‌های شهر مانند دیگر ساختمان‌های معمولی قرار گرفته. یعنی **دانشگاه** در پشت دیوارها یا میله‌های آهنی محصور نیست. فاصله این شهر تا **نیویورک**، ۱۰۰ مایل است و در شمال شرقی ایالت مذکور قرار گرفته است (از مشاهدات شخصی مترجم در سفر به **نیوهیون**).

۴. Baltimore. یکی از شهرهای مهم ایالت **مریلند** (ایالت هفتم)، است که در شمال شرقی ایالت **واشنگتن** قرار دارد (از مشاهدات شخصی مترجم).

5. Morny, Charles Louis Joseph

6. Hortense

7. Flahaut

موریس، (جان) فردریک دنیسن[1] (۱۸۷۲-۱۸۰۵). سوسیال مسیحی انگلیسی. پسر یک رئیس یونیتاری[2] که تحت تأثیر اس. تی. کولریج[3] شاعر به کلیسای انگلیس گرویده بود. **موریس** در دههٔ ۱۸۴۰ در **کالج کینگ، لندن**، کرسی استادی **تاریخ، ادبیات، و الهیات** را در اختیار داشت، اما به واسطهٔ طرز تلقی‌های غیرصمیمانه نسبت به مذهب و امور سیاسی، کرسی خود را از دست داد. از ۱۸۶۰ تا ۱۸۶۹ معاون اسقف بخشی از **لندن** (سنت پیتر، خیابان ور[4]) بود و در ۱۸۶۶ در **کمبریج**، استاد **فلسفهٔ اخلاق** شد. موریس در اوائل دههٔ ۱۸۵۰ **باکینگزلی**[5] و **تامس هوگس**[6] که رمان‌نویس بودند، رابطهٔ نزدیکی داشت و نهضتی را با آن‌ها به وجود آورد که عموماً به «**سوسیالیسم مسیحی**» تعبیر شده است. آن‌ها با بسیاری از نقطه‌نظرات **چارتیست‌ها** (ر.ک) موافق بودند و می‌خواستند بر بعضی از حامیان سابق آن از **کلیساها** غلبه کنند ودر همان حال سعی داشتند در داخل خود**کلیسا**، گروه طرفدار اصلاحات اجتماعی تشکیل دهند. موریس و هوگس در ۱۸۵۴، **کالج مردان کارگر**[7] را تأسیس کردند که کارگران را در یکی از نواحی به شدت کثیف **شمال لندن**، آموزش می‌داد. **موریس** در گسترش آموزش بزرگسالان و بیداری وجدان اجتماعی **کلیسای عصر ویکتوریا**، نقش برجسته‌ای ایفا کرد.

موریس، ویلیام[8] (۹۶-۱۸۳۴). سوسیالیست تخیلی، شاعر، هنرمند و صنعتگر **انگلیسی**. **موریس** از خانوادهٔ مرفه طبقه متوسط برخاست و پیش از آن‌که سرنوشت خود را با **انجمن سوسیال دموکرات‌ها**[9] در ۱۸۸۳ گره بزند، به واسطهٔ اشعار و اقداماتش در بهبود هنر در **انگلستان**، شهرت یافت. در سال بعد، به تأسیس «**انجمن سوسیالیست**[10]»های نیمه **آنارشیست** کمک کرد ودر ۱۸۹۰ نیز دو گروه کوچک سوسیالیست را در **هامراسمیت**[11] برای

1. Maurice, (John) Frederick Denison

۲. موحد حقیقی، منکر تثلیث (= Unitarian)ـ م.

3. S. T. Coleridge
4. St Peter's, Vere Street
5. Kingsley
6. Thomas Hughes
7. Working Men's College
8. Morrise, William
9. Social Democratice Federation
10. Socialist League
11. Hammersmith

انجمن مذکور درست کرد. اثر آرمانی او با عنوان گزارش‌هایی از ناکجا آباد[1]، در ۱۸۹۱ منتشر گردید. اگر چه او تحلیل مارکس را از مبارزات طبقاتی پذیرفته بود، اما سوسیالیسم‌اش از دل برمی‌خواست تا از ذهن؛ سوسیالیسم او اساساً اعتراضی بر زشتی‌های سرمایه‌داری بود. سال‌ها پس از مرگ او، این آمیزهٔ هنر و سوسیالیسم بر زندگی داخلی بریتانیا تأثیری شگرف داشت.

موسولینی، بنیتو[2] (۱۹۴۵-۱۸۸۳). نزدیک فورلی[3] در رماگنا[4] به دنیا آمد، پسر یک آهنگر و معلمه مدرسه بود؛ خود او به مدت یک سال معلم مدرسه شد، اما برای فرار از خدمت نظام به سوئیس گریخت (۱۹۰۲) و، در حالی که به عنوان کارگر غیرماهر مشغول به‌کار بود، اندیشه‌های سوسیالیستی، به ویژه سندیکالیسم (ر.ک) سورل را برچید. موسولینی در ۱۹۰۴ به ایتالیا بازگشت و به تحریک سوسیالیست‌ها پرداخت و مدت یازده سال به روزنامه‌نگاری مشغول بود تااین‌که به دلیل انتقاد سوسیالیست‌ها از او به واسطهٔ طرفداری از جنگ بر ضد اتریش در ۱۹۱۵، از حزب سوسیالیست کناره گرفت. او در جبههٔ ایسنتسو[5] زخمی شد و به عنوان سردبیر مردم ایتالیا[6] به میلان بازگشت. او در این ایام گروه‌های (فاش[7]) کارگر را به منظور ایجاد فشار برای انجام تحولات بنیادی اجتماعی، سازمان داد؛ این گروه‌ها در مارس ۱۹۱۹ در هیئت حزب فاشیست ظاهر شدند. فاشیست‌ها تجمعات کمونیست‌ها را در هم شکستند و در کنفرانس صلح پاریس خواهان انجام تمام خواسته‌های ایتالیا شدند. آن‌ها قویاً از شاعر گابریل دآنونتزیو[8] (۱۹۳۸-۱۸۶۳) که فیوم (ر.ک) را تصرف کرده و موسولینی بسیاری از سیاست‌های نژادپرستانهٔ فاشیستی خود را از او به عاریت گرفته بود، حمایت می‌کردند. ایتالیا از فوریه ۱۹۲۱ در شرف نخستین جنگ داخلی، در نتیجهٔ شورش‌های سخت بولونی[9]، فلورانس[10]، و میلان قرار داشت. ویکتور امانوئل سوم[11] در اکتبر ۱۹۲۲ موسولینی را به نخست وزیری منصوب کرد (نگاه کنید به راه‌پیمایی به سوی رم) و او با لقب

---

1. News From Nowhere
2. Mussolinim, Benito
3. Forli
4. Romagna
5. Isonzo
6. Il Popolo d'Italia
7. Fasci
8. Gabriele d'Annunzio
9. Boloyna
10. Florence
11. Victor Emmanuel

دوچه[1] (پیشوا) را در رأس هیئتی از فاشیست‌ها و ناسیونالیست‌ها قرار گرفت. در نوامبر شروع به اعمال قدرت دیکتاتوری کرد، اما مخالفت خاموش پارلمان تا پس از کشته شدن ماتئوتی (ر.ک) در ۱۹۲۴ را آزاد گذاشت. حکومت یک پارچه فاشیست در ۹-۱۹۲۸ تأسیس شد؛ ایتالیا مجلس مؤسسان به وجود آورد که در آن باید رأی‌دهندگان بر له یا علیه ۴۰۰ نامزدی که از سوی شورای عالی فاشیست[2] تعیین شده بودند، رأی می‌دادند؛ منازعه میان کارگران و کارمندان را شورای ملی هیئت‌های شهر[3] از میان برداشت. موسولینی برنامهٔ گسترده‌ای در راستای امور عامه ارائه کرد، به منازعهٔ میان کلیسا و دولت از طریق معاهدات لاتران (ر.ک))۱۹۲۹)، پایان داد، و، از حادثهٔ کرفو (ر.ک) ۱۹۲۴ برای حمله به حبشه (ر.ک) ۱۹۳۵ سودجست، سیاست خارجی تجاوزکارانه در پیش گرفت. اگر چه در آغاز به دلیل جاه‌طلبی آلمان دربارهٔ اتریش (همسایهٔ ایتالیا) با آلمان هیتلری دشمنی می‌ورزید، اما مشابهت میان نظام‌های فاشیست و نازی و تحریم‌های بین‌المللی ایتالیا به دلیل جنگ حبشه، موسولینی را وادار کرد تا دو کشور را در آن چه که او «محور» (ر.ک) ۱۹۳۶ خواند، وارد کند. در ۱۹۳۹ در ایستر[4]، آلبانی (ر.ک) را تصرف کرد. در ۱۰ ژوئن ۱۹۴۰ که فرانسه تقریباً شکست خورده بود به بریتانیا و فرانسه اعلان جنگ داد. در ۲۸ اکتبر بعد سربازان او به یونان تاختند اما با مقاومت روبه‌رو شدند، و اندکی بعد، در لیبی و در شرق آفریقا ناچار به عقب‌نشینی پرداختند. این شکست‌ها از اعتبار موسولینی کاست، مخصوصاً که فاشیست‌ها همواره درصدد تحسین از جنگ‌های باشکوه بودند. تا تابستان ۱۹۴۱ موسولینی در واقع تحت حمایت آلمان در آمده بود، اما در ۲۵ ژوئیه ۱۹۴۳ با کودتای پادشاه ویکتور امانوئل و مارشال بادگلیو[5]، موسولینی مجبور به کناره‌گیری شد. به زندان افتاد، اما چتربازان آلمانی او را از رشته کوه‌های آپنن[6] نجات دادند (۱۲ سپتامبر ۱۹۴۳) و دولت فاشیست با نظام جمهوری به وجود آوردند که شمال ایتالیا را که در تصرف آلمان بود، دربرگرفت. در ۲۸ آوریل ۱۹۴۵ شبه نظامیان ایتالیا او را دستگیر کردند و در ساحل دریاچهٔ کومو، در حالی که سعی داشت به سوئیس بگریزد، کشتند. جسد او را به میلان بردند و در میان تظاهرات ناسزاگویانهٔ مردم در میدان لرنتو[7] آویزان کردند.

---

1. Duce
2. Fascist Grand Council
3.
4. Easter
5. Badoglio
6. Appenines
7. Piazzale Lorento

مولتکه، هلموت فن[1] (۹۱-۱۸۰۰). فیلد مارشال آلمانی. در ۱۸۲۲ وارد ارتش پروس شد و ۶۶ سال در آن خدمت کرد، اما از ۱۸۳۵ تا ۱۸۳۹ مشاور مورد تأیید ترک‌ها بود. مولتکه در ۸۵۷ رئیس ستاد کل ارتش پروس شد و، با همکاری بیسمارک و ژنرال فن رون[2] (۷۹-۱۸۰۳، وزیر جنگ پروس ۷۳-۱۸۵۹) ارتش پروس را به کلی سازمان‌دهی دوباره کرد. او طراح اصلی برنامه‌هایی بود که به شکست دانمارک در ۱۸۶۴، اتریش در ۱۸۶۶، و فرانسه در ۱۸۷۱ منجر گردید. از ۱۸۷۰ تا ۱۸۸۸ نخستین رئیس کل ستاد ارتش آلمان بزرگ بود.

برادرزادهٔ او (۱۹۱۶-۱۸۴۸) نیز به دلیل آن‌که در ۱۹۰۶ رئیس ستاد کل ارتش بود، هلموت فن مولتکه نامیده می‌شد و این مقام را تا ۱۴ سپتامبر ۱۹۱۴ حفظ کرد. او تهاجم به بلژیک و فرانسه را فرماندهی کرد، اما به دلیل شکست در تسخیر پاریس و عدم موفقیت در رمان (ر.ک)، سپر بلا واقع شد (همچنین نگاه کنید به طرح شلیفن).

مونته‌نگرو[3]. نام لاتینی کرنا گرنا[4]، ناحیه‌ای کوهستانی در جنوب غربی یوگسلاوی. مونته‌نگرو در اواخر سدهٔ چهاردهم به صورت امیرنشین درآمد. اگرچه ترک‌ها .دوبار مونته‌نگرو را تصرف کردند اما این سرزمین به واسطهٔ مشکلات ناحیه، عملاً موفق به حفظ استقلال خود شد؛ سلطان در ۱۷۹۹، استقلال آن را به رسمیت شناخت. سلسلهٔ محلی پتروویچ[5]، قابل جنگجویی را برای جانشینی تربیت کرد که برجسته‌ترین آن‌ها، شاعر و فیلسوف پتار نیگوس[6] (۵۱-۱۸۱۳)، امیر ـ اسقف ۵۰-۱۸۳ بود. نیکلاس اول (امیر ۱۹۱۰-۱۸۶۰، پادشاه ۱۸-۱۹۱۰) آخرین فرمانروا،کشور خود را نوسازی کرد. او با وجود حکمرانی به شیوهٔ مطلقی که حتماً در دیکتاتوری (تقریباً) روشن‌نگر دیده نشده بود، قانون اساسی رسمی برای مونته‌نگرو وضع کرد (۱۹۰۵) و آن را تا جایگاه پادشاهی بالا برد (۱۹۱۰). او درستینیه[7]، شهری تقریباً بدل از پایتخت ساخت و قلمرو خود را با مداخلهٔ خردمندانه در جنگ‌های بالکان (ر.ک) به نحو چشم‌گیری گسترش داد. در ۱۹۱۴ به حمایت از صربستان وارد جنگ شد و پس از ان که در اواخر ۱۹۱۵ مملکت‌اش مورد تاخت و تاز

---

1. Moltke, Helmuth Von
2. Von Roon
3. Montenegro
4. Crna Gora
5. Petrovic
6. Petar Njegos
7. Cetinje

قرار گرفت، به فرانسه گریخت (و در ۱۹۲۱ در آن‌جا درگذشت). **متفقین** بر این باور بودند که **نیکلاس** با تمام توان برابر **اتریشی‌ها** مقاومت نکرده و هنگامی که در ۱۹۱۸ یک مجلس سربسته در **پودگوریکا**[1]، این سلسله را برکنار کرد و به اتحاد با **صربستان** رأی داد، **متفقین**، با تردید زیاد، به این اقدام تن در دادند. مونته‌نگرو در میانهٔ دو جنگ در داخل **یوگسلاوی** قرار داشت. پس از تهاجم **دول محور** در ۱۹۴۱، مردم مونته‌نگرو به مقاومت چریکی خشونت‌باری متوسل شدند؛ دفاع دلیرانهٔ آن‌ها برابر مهاجمان، از طریق قانون اساسی کمونیستی در ۱۹۴۶، باعث شد که مونته‌نگرو به عنوان یکی از جمهوری‌های فدرال در داخل یوگسلاوی، دوباره ظاهر شود.

مهدی[2]. لقب مسیح مسلمانان. چند مسلمان متعصب خود را به این عنوان معرفی کرده‌اند، مشهورترین آن‌ها **محمد احمدِ دنگولا**[3] (۸۵–۱۸۴۴) می‌باشد که در **سودان**، شورشی بر ضد حکومت **مصر** در ۱۸۸۲ به راه انداخت و محاصره و تصرف **خارطوم** در ۱۸۸۵، کشتار ژنرال **گوردن** (ر.ک) و مدافعان شهر به دست او انجام گرفت. شش ماه پس از مرگ **مهدی**، پیروان او، **دراویش**، تمام سودان جز بنادر دریای سرخ را گرفتند. جانشین **مهدی**، **خلیفه**، **عبدالله التاشی**[4] بود که به مدت سیزده سال تا هنگام شکست در ام دورمان (ر.ک) به دست **کیچنر** در ۱۸۹۸، بر سودان حکم راند، **کیچنر** دستور داد که آرامگاه مهدی را تخریب کنند.

میراندا، فرانسیسکو دو[5] (۱۸۱۶–۱۷۵۶). عنصری ستیزه‌گر در آزادسازی **آمریکای جنوبی**. **میراندا** در **کاراکاس**، **ونزوئلا**، به دنیا آمد و دورگه بود. او در **جنگ استقلال آمریکا** و ارتش **انقلابی فرانسه** در ۴–۱۷۹۳ در نبردها درگیر شده بود. طرح‌های گسترده‌ای برای **امپراتوری اینکا**[6]ی نوین داشت و می‌کوشید علاقهٔ **بریتانیایی‌ها**، **آمریکایی‌ها**، یا **فرانسوی‌ها** را برای این کار جلب کند. او چندین شهر **ونزوئلا** را مورد حمله قرار داد و در این اقدام گاهی از سوی **بریتانیایی‌ها** مورد پشتیبانی قرار گرفت، اما تا ۱۸۱۱ که از **لندن** به زادگاه خود بازگشت، استقلال **ونزوئلا** را اعلام نکرده بود، و دلیل دیگر این امر آن بود که **میراندا** به دلیل تجربیات

---

1. Podgorica
2. Mahdi
3. Mohammed Ahmed of Dongola
4. Abdullah el Taashi
5. Miranda, Francisco de
6. Inca Empire

نظامی اروپایی، فرماندهی ارتش ونـزوئلا را در دست داشت. مـحدودیت‌های شـخصی و فعالیت‌های پراکنده سلطنت‌طلبان اسپانیا به رهبری مونته‌ورد[1]، مانع او بود. در نتیجه چند شکست، افسرده شده در ژوئیه ۱۸۱۲ با دریافت امان‌نامه، به مـونته‌ورد تسـلیم شـد ـ کـه مونته‌ورد بی‌درنگ قول خود را زیر پا گذاشت. میراندا درصدد فرار به بریتانیا برآمـد، امـا ترجیح داد که به دست اسپانیایی‌ها بیفتد زیرا دیگر رهـبران ونـزوئلایی از جـمله بـولیوار (ر.ک) از تسلیم شدن او خشمگین بودند. میراندا با کشتی به کادیتز[2] برده شد و در آن‌جا در زندان درگذشت.

میل، جان استوارت[3] (۷۳-۱۸۰۶). فیلسوف، اقتصاددان، و اومانیست بریتانیایی. در لندن به دنیا آمد. پسر یک فیلسوف سودمند باور، جیمز میل (۱۸۳۶-۱۷۷۳) بود. جان اسـتوارت میل از ۱۸۳۳ تا ۱۸۵۶ در لندن برای کمپانی هند شرقی کار می‌کرد و در مدتی که در خدمت کمپانی بود، دو اثر مهم منتشر کـرد، شیوهٔ منطق[4] (۱۸۴۳) و اصول اقتصاد سیاسی[5] (۱۸۴۸) کـه تحلیلی دربارهٔ اقتصاددانان قدیمی و همدردی آن‌ها با انسان‌های رنج کشیده بـود و چـنین استنباط می‌شد که این اقتصاددانان بیش‌تر از رنج خود بـه رنـج انسـان‌های دیگـر تـوجه داشته‌اند. فرضیه‌های سیاسی میل، نقطه تحولی در لیبرالیسم بریتانیا تلقی شد زیرا او دخالت دولت را برای جلوگیری از سوءاستفاده در اصول لسه ـ فر، ضروری می‌دانست؛ در سـال‌های آخر زندگانی خود، را سوسیالیست مـی‌دانست. بـزرگ‌ترین مـدافعهٔ او دربـارهٔ حـداقـل محرومیت در، دربارهٔ آزادی[6] منعکس است که در ۱۸۵۹ منتشر گردید. در ۱۸۶۷، جنبشی را ترتیب داد که پیش‌نهاد می‌کرد به زنان در زمینهٔ ضرورت مالیات‌گیری که نـمایندگان راست برای تصویب، آن را به پارلمان برده بودند، حق رأی داده شود. این جنبش که نخستین حرکت در نوع خود در بریتانیا به حساب می‌آمد، برابر ۱۹۶ رأی، با ۷۳ رأی شکست خورد. مـیل نظریات خود را به حقوق زنان در انقیاد زنان[7] گسترش داد (۱۸۶۷). او بخش قابل توجهی از سال را در فرانسه سپری می‌کرد و افکارش تحت تأثیر سنت‌های فرانسه قرار داشت.

---

1. Monteverde
2. Cadiz
3. Mill Jhon Stuart
4. A System of Logic
5. Principles of Political Economy
6. On Liberty
7. The Subjection of Women

میلنر، آلفرد[1] (۱۹۲۵-۱۸۵۴، در ۱۹۰۲ ویسکنت شد). امپریالیست بریتانیایی. در هسه ـ دارمشتات[2] به دنیا آمد. پدرش آلمانی بود هر چند که نسبش به بریتانیایی‌ها می‌رسید، و مادرش بریتانیایی بود. میلنر پیش از رفتن به بالیول، در توبینگن درس خواند. او مدت سه سال روزنامه‌نگار لیبرال بود و سپس در بریتانیا و مصر، قبل از انتصاب به مقام کمیسر عالی در جنوب آفریقا و فرماندار کیپ کلنی در ۱۸۹۷، کارمند دولت به حساب می‌آمد. او تا ۱۹۰۶ در آفریقای جنوبی ماند. پس از رسیدن به آن‌جا، اوضاع را چنان وخیم یافت که مقدمات آن چه را که خود حمله اجتناب‌ناپذیر به بوئر می‌خواند، فراهم آورد (نگاه کنید به جنگ بوئرها). از ۱۹۰۲ تا ۱۹۰۶ فرماندار ترانسوال وکلنی رودخانهٔ اورانژ بود و بازسازی‌های مهمی را به انجام رسانید. پس از بازگشت، در مجلس لردها، از «بودجه مردم» لوید جرج، و هوم رول ایرلند به شدت انتقاد کرد. با وجود این، در دسامبر ۱۹۱۶، واردکابینهٔ جنگِ لوید جرج شد و هم در مسائل مهم مربوط به امپراتوری ماوراء بحار و هم در بازداری نخست وزیر از اقدامات تند، اقداماتی به عمل آورد. در فوریه ۱۹۱۷ در رأس هیئت مهمی به پتروگراد رفت تا روس‌ها را به تلاش برای جنگ وادارد و موانعی را که از همکاری نظامی انگلستان ـ فرانسه جلوگیری می‌کرد، در مارس ۱۹۱۸ برطرف کرد. خصومت شدید او با تغییر شکل اساسی اروپا باعث شد از شرکت در کنفرانس صلح پاریس باز ماند، هر چند که از ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۱ وزیر مستعمرات شد. او به منظور از سرگیری مسئولیت‌های مربوط به خودمختاری، به ضرورت تحصیل مستعمرات، اعتقاد راسخ داشت، اما در همان حال برای رویارویی با برخی از شوراهای عالی امپراتوری، از آخرین نسل خدمتگزاران امپراتوری الهام می‌گرفت. عیب‌های بزرگ او، انتظارات شدید و طرفداری سرسختانه‌اش او از شیوه‌های بوروکراسی بود که باعث می‌شد عامه از او روگردان شوند. این دو مورد شاید از تربیت آلمانی او سرچشمه می‌گرفت.

---

1. Milner, Alfred   2. Hesse-Darmstadt

ن

ناپلئون اول، بناپارت[1] (۱۸۲۱-۱۷۶۹)، امپراتـور فـرانسـه ۱۵-۱۸۰۴). در آژاکسیو[2] در کرس[3] به دنیا آمد، در ۱۷۸۵ به ارتش فرانسه پیوست، به عنوان افسر توپخانه آموزش یافت. در تهاجم گازنبری بر ضد اتریش در ۱۷۹۶، فرماندهی سپاه متوسط به او سپرده شد، اما بـا پیروزی خود در شمال ایتالیا (به ویژه، در نبردهای لودی[4] و ریولی[5]، ر.ک) شهرت خود را به عنوان نخستین ژنرال بزرگ ارتش‌های جمهوری، استوار کرد و خود او شرایط صلح را بـه اتریشی‌ها درکامپو ـ فورمیو (ر.ک) تحمیل کرد. پس از عملیات جنگی ناموفق در مصر، در ۱۷۹۹ برای سرنگون‌سازی هیئت مدیره (برومر، ر.ک) به فرانسه بازگشت و به کنسول اول دست یافت و تا ۱۸۰۲ در این مقام باقی ماند. از ۱۷۹۹ تا ۱۸۱۴ فرمانروای خودکامه فرانسه بود و زمینهٔ الحاق ممالک را بـا فـتوحات خـود فـراهـم مـی‌آورد. در حکـومت کـنسولی، بزرگ‌ترین اصلاحات خود را (مجموعه‌قوانین ناپلئون، ر.ک، وکنکوردا، ر.ک) به انجام رسـاند، همچنین در جنگ اتحادیه دوم (ر.ک) به پیروزی دست یافت. او با حضور پاپ، در پاریس، به‌عنوان امپراتور، تاجگذاری کرد و به این ترتیب زمینه را برای خودکامگی‌اش فراهم آورد و با بستن این لقب به خود توانست بر سرزمینی بسیار گسترده‌تر از سرزمین پادشاهی فرانسه حکومت کند (نگاه کنید به امپراتوری فرانسه). در جنگ اتـحادیه سـوم (ر.ک) ۷-۱۸۰۵، بـه پیروزی‌های بزرگ استرلیتز (ر.ک) و ینا (ر.ک) دست یافت و روس‌ها را در تیلسیت (ر.ک)

---

1. Napoleon I, Bonapart
2. Ajaccio
3. Corsica
4. Lodi
5. Rivoli

مجبور کرد که از اتحاد اروپایی‌ها دست بردارد و به اتحاد با فرانسه روی بیاورد. قدرت او از ۱۸۰۸ رو به کاهش گذاشت؛ در **نظام** [=**محاصره**] **بری** (ر.ک)، و در **جنگ شبه جزیره** (ر.ک) با شکست روبه‌رو شد و اندوخته‌هایش رو به کاهش نهاد. او با پیروزی در **واگرام**[1] (ژوئیه ۱۸۰۹) موفق شد به چهارمین لشکرکشی بر ضد **اتریشی‌ها** دست بزند. او در ۱۸۱۲ به **روسیه** تاخت و با وجود فتوحات در **برودینو** (ر.ک)، از تهدید **مسکو** رهایی نیافت، و با سربازان خسته به **جنگ اتحادیه چهارم** (ر.ک) رفت و در **لایپزیگ** (ر.ک) با شکستی اجتناب‌ناپذیر روبه‌رو شد. در ۱۱ آوریل ۱۸۱۴ کناره‌گیری کرد و **متفقین** حق امیرنشینی **الب** را (با ابقای لقب **امپراتور**) به او اعطا کردند. در فوریه ۱۸۱۵ از **الب** گریخت و در نزدیکی **کان** فرود آمد و به سوی **پاریس** پیش رفت. از ۲۰ مارس تا ۲۲ ژوئن ۱۸۱۵، او به عنوان امپراتور، در دوره‌ای که به «**صدروزه**» معروف شده، از **پاریس** حکم می‌راند و این دوره در **واترلو** (ر.ک) به پایان رسید. او به عنوان زندانی جنگی به **سنت هلن**[2] انتقال یافت ودر آن‌جا درگذشت.[3] او در ۱۷۹۶ با **ژوزفین بوهارنه**[4] ازدواج کرد و چون از او صاحب فرزندی نشد، **بوهارنه** را در ۱۸۱۰ طلاق داد. سپس شاهزاده **اتریشی**، **ماری لوئیز**[5] دختر **امپراتور فرانسوای اول** را به همسری انتخاب کرد و او در ۱۸۱۱ پسری به دنیا آورد. این پسر را در دوران **امپراتوری**، **پادشاه رم** می‌خواندند و در **وین** به عنوان **دوک رایشتاد**[6] بزرگ شده بود و طرفداران وفادار **بناپارت** از ۱۸۲۱ تا ۱۸۳۲، او را **ناپلئون دوم** می‌نامیدند تا این‌که در این سال درگذشت او هرگز از لقب مذکور استفاده نکرد (نگاه کنید به خاندان بناپارت).

---

1. Wagram
2. St Helena

۳. پس از انتقال **ناپلئون** به **سنت‌هلن**، یک ارتش بزرگ از او مراقبت می‌کرد. فرماندار انگلیسی جزیره که فردی بسیار خشن و بدرفتار بود با **ناپلئون** در کمال پستی و رذالت رفتار می‌کرد. او را از دیدار پسر خردسال و مادر پیرش **محروم** ساختند و پس از مرگ، او را در گور حقیری به خاک سپردند. وقتی خبر این بدرفتاری به **اروپا** رسید، موجب اعتراض شد و حتی **کاسلری** وزیر خارجه **بریتانیا** که مسئول این بدرفتاری‌ها شناخته می‌شد، خودکشی کرد (نگاه کنید به ***تاریخ اروپا (از رنسانس تا پایان جنگ جهانی دوم)***، ص ۵-۱۴۴). چهل سال بعد، جسد **ناپلئون** را به **پاریس** آوردند و در **هتل اینولید** (Invalides) با احترام به خاک سپردند. **اینولید** قبلاً بیمارستان بود و به همین دلیل **اینولید** به معنی جای اشخاص بیمار نام گرفته است. در ۱۹۸۹ به مناسب دویستمین سالگرد **انقلاب فرانسه** گنبد این بنا را با ۱۲ کیلو طلای ناب ۲۴ عیار پوشانیدند. **اینولید** یکی از بناهای تاریخی بسیار زیبای **پاریس** است و مناظر اطراف آن بسیار چشم‌نواز است (از مشاهدات شخصی مترجم). همچنین برای آگاهی بیش‌تر از مرگ **ناپلئون**، نگاه کنید به ***ناپلئون بناپارت***، ص ۸۴۰-۷۵۶ـم.

4. Josephine Beaharnais
5. Marie Louise
6. Duke of Reichstadt

ناپلئون سوم[1] (شارل لویی[2] ناپلئون بناپارت، ۷۳-۱۸۰۸). امپراتور فرانسه ۷۰-۱۸۵۲. برادرزادهٔ ناپلئون اول، پسر لوئی بناپارت، پادشاه هلند، و هورتن بوهارنه[3]، نادختری امپراتور. تا دوران جوانی عمدتاً به وسیله مادر خود بزرگ، شد و مسافرت‌های زیادی انجام داد، در ایتالیا، باواریا، سوئیس و لندن زندگی کرد. دوبار (۱۸۳۶ و ۱۸۴۰) تلاش کرد بناپارتیست‌ها را بر ضد پادشاهی ژوئیه؛ برانگیزد اما موفق نشد؛ پس از دومین تلاش، در هام[4] درمرزهای سوم[5] به زندان افتاد. اما در ۱۸۴۵ فرار کرد و به لندن بازگشت و در آن‌جا در تظاهرات ۱۸۴۸ چارتیست‌ها به عنوان پلیس ویژه نام‌نویسی کرد. قدرت نام او و دلتنگی برای توسل به «اسطورهٔ ناپلئون»[6] او را به انتخاب شدن به ریاست جمهوری در جمهوری دوم (ر.ک) در دسامبر ۱۸۴۸ هدایت کرد. او نا آرامی‌های اجتماعی فرانسه را فرونشاند و اگرچه در پاریس مورد اعتماد نبود، اما در ایالات همواره پشتیبانی صمیمانه‌ای از او به عمل می‌آوردند. در ۲ دسامبر ۱۸۵۱ با کودتا اقتدار ریاست جمهوری خود را گسترش داد و یک سال بعد لقب امپراتور را پذیرفت، از این پس، امپراتوری دوم (ر.ک) آغاز گردید. او با اتحاد با بریتانیا در جنگ کریمه، زمینهٔ تشکیل کنفرانس صلح در پاریس را (۱۸۵۶) فراهم آورد و ده سال بعد به داور مطلق اروپا تبدیل شد. او بسیاری از عادات توطئه‌گرانه را حفظ کرده بود، باکاوور درپلومبیر (ر.ک) ملاقات کرد، در ۱۸۵۸ طرح مشترکی برای جنگ در راستای وحدت ایتالیا تهیه کرد و در همان حال برای حفاظت از پیوس نهم (ر.ک) قشونی را در رم نگاهداشت و در ۱۸۵۹ بدون اطلاع متحد خود، صلح جداگانه‌ای منعقد کرد. از جودت ذهن زیادی برخوردار بود اما اندیشه‌هایش همواره در قلمرو تجربه قرار نمی‌گرفت؛ هنگامی که در ۱۸۶۱ تحت تأثیر متفکرین فاسد قرار گرفت تا امپراتوری تحت سلطهٔ فرانسه در مکزیک (ر.ک) را تأسیس کند، فرانسه را در مخاطره‌ای قرار داد که به طرز ویرانگری موجب تحلیل نظام او شد. تا ۱۸۶۵، ناپلئون مرد بیماری گشته بود که نمی‌توانست تصمیمات سریع اتخاد کند. بیسمارک در خلال جنگ هفت هفته‌ای میان اتریش - پروس در ۱۸۶۶ ناپلئون را از غرامتی که انتظار داشت نصیب فرانسه شود، محروم کرد، و هنگامی که بیسمارک، جنگ

---

1. Napoleon, III
2. Chalres Louis
3. Hortens Beauharnais
4. Ham
5. Somme
6. Napoleonic Legend

فرانسه ـ پروس را در ۱۸۷۰ به راه انداخت، او تنها ماند. در سدان (ر.ک) اسیر و در آلمان زندانی شد و دو سال آخر عمر خود را در چیلسله‌هورست[1]،کنت[2] در تبعید گذراند. در ۱۸۵۳ او با اوژنی دومونتیژو[3] (۱۹۲۰-۱۸۲۶) ازدواج کرد؛ پسر آن‌ها، ولیعهد امپراتوری (۷۹-۱۸۵۶) در جنگ ارتش بریتانیا بر ضد زولوها کشته شد.

نارودنیکی[4]. حامیان جنبش انقلابی سرّی در روسیّه در ۴-۱۸۷۳ و ۱۸۷۶، که نام خود را از هژدنی وی نارود[5] («ارادهٔ ملت»[6]) از فعالیت نخستین حامیان دانشجوی خود گرفته بود. این دانشجویان از دانشگاه‌ها بیرون رفتند، لباس روستایی پوشیدند، تلاش کردند دهکده‌ها را به پذیرش سوسیالیسم وادارند. بسیاری از عقاید آن‌ها، برای روستائیان، مشکل و پیچیده بود، و جنبش با شکست روبه‌رو شد. دولت روسیّه در ۱۸۷۷ اقدامات وحشیانه‌ای بر ضد نارودنیکی به‌کار گرفت. نارودنیکی مرحله‌ای از جنبش فراگیرتر «پوپولیست‌ها» (ر.ک) را تشکیل داد.

نانسن، فریتیوف[7] (۱۹۳۰-۱۸۶۱). کاشف نروژی در قطب شمال و یک بین‌الملل‌گرا. در نزدیک اسلو[8] به دنیا آمد. نانسن رهبر نخستین گروه اکتشافی بود که از گرینلند[9] گذشت (۱۸۸۸) و در ۱۸۹۳ تصمیم گرفت در طول قطب شمال به سوی توده‌های یخ حرکت کند، اما در فرام[10] کشتی او نتوانست در میان یخ‌ها حرکت کند. نانسن و یارانش پس از صرف هجده ماه در کشتی، با سورتمه و اسکی، بر روی یخ‌ها تا جایی در شمال پیش رفتند که قبلاً کاشف دیگری تا آن‌جا نرفته بود (۸۶ درجه و ۱۴ دقیقه). شهرت نانسن به عنوان کاشف، او را به قهرمانی ملی تبدیل کرد و زمینه را برای ورود به سیاست در آغاز قرن [بیستم] فراهم آورد. او توانست به نروژ کمک کند تا استقلال خود را در ۱۹۰۵ از سوئد بگیرد و نخستین وزیر مختار نروژ در لندن شد. یکی از نخستین قهرمانانی بود که به فکر جامعهٔ ملل افتاد و کارهای

---

1. Chilslehurst
2. Kent
3. Eugénie de Montijo
4. Narodniki
5. Hoszhdenie v narod
6. going to people
7. Nansen, Fridtjof
8. Oslo
9. Greenland
10. Fram

کمک رسانی در روسیّه را در خلال قحطی‌ای که در پی انقلاب و جنگ داخلی پیش آمده بود، سازمان داد. در ۱۹۲۲ به واسطهٔ این خدمات، به دریافت جایزه نوبل مفتخر گردید.

نروژ[1]. از سدهٔ چهارده تا جنگ‌های دوران ناپلئون، متحد دانمارک بود. در ۱۸۰۷ نروژی‌ها زمینهٔ موافقت دانمارکی‌ها را برای تأسیس مجلس ملی و یک دانشگاه خاص نروژی‌ها، فراهم آوردند. در نوامبر ۱۹۱۴، مجلس نروژ تحت فشار سوئدی‌ها، درصدد برآمد نرژو را کشوری آزاد و مستقل و متحد پادشاهی سوئد اعلام کند. نروژ پارلمان خود (استورتینگ)[2] را حفظ کرد. در دهه‌های ۱۸۴۰ و ۱۸۵۰ ملی‌گرایی نروژی‌ها افزایش یافت، اما نروژی‌ها تا پذیرش رأی جهانی در ۱۸۹۸، تقاضای استقلال کامل را مطرح نساختند. استورتینگ در ژوئیه ۱۹۰۵، لغو اتحاد با سوئد را اعلام کرد و آرای عمومی بر این تصمیم صحه گذاشت و چند ماه بعد، سوئد نیز آن را پذیرفت. چارلز شاهزاده دانمارک با نام شاه هاکن هفتم[3] بر تخت سلطنت جلوس کرد و تا زمان مرگ در ۱۹۵۷، پادشاهی کرد. نروژ در جنگ جهانی اول بی‌طرف بود، اما در جنگ جهانی دوم، در ۹ آوریل ۱۹۴۰ قربانی حملهٔ غافلگیرانهٔ آلمانی‌ها شد. مقاومت‌ها تا ۱۰ ژوئن ادامه یافت و در نارویک[4] شدت بیش‌تری داشت، نیروهای انگلیسی ـ فرانسوی در ۱۳ آوریل، این ناحیه را دوباره تصرف کرده و به مدت هشت هفته آن را نگاه داشته بودند. مدیریت تحت سلطهٔ آلمان در اسلو تحت نظر ویدکون کیسلینگ (ر.ک) شکل گرفت. نروژ تا سقوط آلمان در مه ۱۹۴۵، آزاد نشد.

نسلرود، کنت کارل رابرت[5] (۱۸۶۲-۱۷۸۰) دولتمرد روسی. عضوی از یک خانوادهٔ آلمانی که به خدمت روس‌ها درآمده بود. نسلرود به سرعت به مناصب مهم دست یافت، و، در سی و چهار سالگی مشاور اصلی (و وزیر ملازم) تزار الکساندر اول در پاریس بود. سال بعد، در کنگرهٔ وین دارای موقعیت مشابهی بود. از ۱۸۲۲ تا ۱۸۵۶ وزیر امور خارجه روسیّه بود که طولانی‌ترین دورهٔ تصدی این مقام محسوب می‌گردد. نسلرود شخصاً محتاط و محافظه‌کار

1. Norway
2. Storting
3. King Haakon VII
4. Narvik
5. Nesselorde, Count Karl Robert

بود. او اعتقاد داشت که روسیّه با سیاست پشتیبانی بهتر می‌تواند در ترکیه نفوذ داشته باشد تا با سیاست تهدید؛ از این رو، بزرگ‌ترین موفقیت او (روی کاغذ) معاهدهٔ **خونکار اسکله‌سی** (ر.ک) در ۱۸۳۳ بود. او می‌گفت که **جنگ کریمه** برخلاف سیاست او بوده و با توطئه‌های **بریتانیا** و **فرانسه**، به روسیّه تحمیل شده است؛ به توصیهٔ او بود که **الکساندر دوم** در ۱۸۵۶ صلح را پذیرفت. اساساً با تشویق **اسلاوها** به ناآرامی در **بالکان** و **توسعه‌طلبی امپریالیستی** در آسیا، مخالف بود. لیبرال‌های اروپایی، **نسلرود** را به دلیل خصومت او با حقوق ملی **لهستانی‌ها** و تمایلش برای کمک به اتریشی‌ها در راستای جلوگیری از **شورش مجارستان** در ۱۸۴۹، یک مرتجع به حساب می‌آوردند (نگاه کنید به انقلاب ۱۸۴۸).

نظام اسپینهاملند[1]. شیوه‌ای بیرونی برای علاج فقر. در اصل، تدبیر **امنای صلح برکشایر**[2] بود که در مه ۱۷۹۵ در **اسپینهاملند** در حومه نیوبوری[3] جمع شده بودند. این طرح، فوق‌العاده‌های ناچیزی در نظر گرفت، تا قیمت نان و میزان نگرانی خانواده‌ها را کاهش دهد و این فوق‌العاده‌ها بایستی به درجات مختلف به دستمزد کارگران افزوده می‌شد. **نظام اسپینهاملند** اگر چه مورد تأیید خاص قوه مقننه قرار نگرفت، اما به زودی در تمام ناحیه‌های **انگلیسی** جز شمال و غرب دور پذیرفته شد. این **نظام** به طور مشروع می‌کوشید با موضوع روبه‌رشد گدایی، برخوردی انسانی داشته باشد، اما امنای **اسپینهاملند** با رد اندیشهٔ ثابت نگه داشتن حداقل دستمزد در راستای کاهش قیمت‌ها، مرتکب اشتباه بزرگی شدند. زیان‌های **نظام** مذکور تا رشد بیکاری پس از **جنگ‌های دوران ناپلئون** و افزایش خواسته‌ها مبنی بر بهبود زندگی، آشکار نشد. رؤسای بخش‌ها شاکی شدند که یارانه‌ها موجب تنبلی می‌شود، کشاورزان دستمزد کم دریافت می‌کنند، بار نامنصفانه‌ای بر دوش پرداخت‌کنندگان مالیات عمومی گذاشته می‌شود؛ خود کارگران متحمل رنج می‌شوند زیرا بهبود زندگی وابسته به قیمت نان است و قیمت دیگر کالاهای ضروری به طور خطرناکی افزایش می‌یابد و **نظام اسپینهاملند** قادر نیست حتی ابقای دستمزد را تعیین کند. اضطراب‌های جدی در زمینهٔ

---

1. Speenhamland System
2. Berkshire Justices of the Peace
3. Newbury

کشاورزی در ناحیه‌های جنوبی در ۱۸۳۰، ضعف‌های نظام را آشکار کرد و **قانون فقر** در ۱۸۳۴ (ر.ک) به عمر آن پایان داد.

نظام [= محاصره] بری[1]. محاصرهٔ بریتانیا که در ۲۱ نوامبر ۱۸۰۶ بر طبق **مصوبهٔ برلین**، از سوی **ناپلئون** آغاز شد و می‌خواست بنادر قاره [اروپا] را بر تجارت **بریتانیا** ببندد. این نظام پس از **تیلسیت** (۱۸۰۷) به بنادر روسیّه، و در ۱۸۰۸ به **اسپانیا** و **پرتغال** نیز کشیده شد. **مصوبه میلان** در دسامبر ۱۸۰۷ هر نوع قراردادی را که تجارت بی‌طرفانه با **بریتانیا** برقرار می‌کرد تهدید می‌کرد و با آن مانند قراردادی **بریتانیایی** برخورد می‌کرد. **نظام بری** تا ۱۸۰۸ دوام داشت اما، تا سال بعد، **اسپانیا** و **پرتغال**، محدودیت‌های ناپلئون را نادیده گرفتند و **روسیّه** درصدد یافتن راه گریزی برآمد. در مارس ۱۸۰۹، **ناپلئون**، ناچار مجوزهایی برای تجارت با **بریتانیا** صادر کرد. نظام قاره، نه تنها برای مردم اروپا، بلکه برای طبقات متوسط **فرانسه** نیز به عنوان رکن اصلی قدرت ناپلئون، ناخوشایند بود.

نظام کابینه[2]. کابینهٔ **بریتانیا** به عنوان کمیته عالی اجرایی پارلمان، قبلاً از دردسرهای فراوان **شورای خصوصی**[3] در سده هجدهم رهایی یافته و به موقعیتی، اگرچه غیررسمی، اما استوار در ساختار قانونی، در دورهٔ **والپول** در دههٔ ۱۷۲۰ دست پیدا کرده بود. **کابینه** همچنان بدون سازمان‌دهی باقی ماند و می‌توان گفت که نوسازی آن تا پیش از روزگار **پیل** (ر.ک) عملی نشد. مذاکرات **کابینه** تا ۱۹۱۶ نه تنها سرّی بود، بلکه به ثبت نیز نمی‌رسید تا این‌که صاحب **دبیرخانه** شد. در همان هنگام، **کابینه جنگ امپراتوری**، به عنوان گروه اجرایی داخلی، برای رسیدگی به ضروریات بین‌المللی تشکیل شد؛ این **کابینه**، شامل سیاستمداران **کشورهای مشترک المنافع** بود و اعضای آن از تکالیف **کابینه** معاف بودند. کابینهٔ **ایالات متحده** زمانی

---

1. Continental System
2. Cabinet System

۳. Privy Council: **هنری‌هشتم**، پادشاه انگلستان (۱۵۴۷-۱۵۰۹)، پس از اعدام **تامس‌کرامول**، نخست وزیر خود، دیگر **صدراعظمی** انتخاب نکرد و به **شورای‌خصوصی** که «محفلی داخلی» از **شورای‌عالی** به‌حساب می‌آمد، تکیه نمود. **شورای عالی** از دوران پادشاهی **ویلیام‌فاتح** (۱۸۷۱-۱۰۶۶) وجود داشت (برای اطلاع بیش‌تر از این شورا و اعضای آن، نگاه کنید به ***History of England*** ص ۸۱-۸۰)ـ م.

شکل گرفت که واشنگتن رؤسای گروه خود را در پایان ۱۷۹۱، دور هم جمع کرد. تشکیل مرتب جلسات کابینه، تنها با حضور آدامز[1] (۱۸۰۱-۱۷۹۷) عملی شد. کابینهٔ آمریکایی بسیار کوچک‌تر از همتای بریتانیایی خود بود، اعضای آن هرگز از یک دوجین تجاوز نمی‌کرد، در حالی که اعضای کابینه‌های متأخر بریتانیا به بیست نفر می‌رسید.

نظام کنگره[2]. شیوه‌ای سیاسی برآمده از کنفرانسی است که بر اساس **ماده ششم اتحاد چهارجانبهٔ** میان بریتانیا، اتریش، پروس، و روسیه، در ۲۰ نوامبر ۱۸۱۵ در **پاریس** امضا شد. این ماده پیشنهاد می‌کرد که نمایندگان **چهارقدرت** در دوره‌های معینی دور هم جمع شوند و دربارهٔ اقداماتی که بتواند «بیش‌ترین نیک‌بختی و آرامش را برای ملت‌ها دربرداشته و صلح را برای اروپا تضمین نماید» مذاکره کنند. کنگره‌هایی در **اکس لاشاپل** در ۱۸۱۸، **تروپو**[3] در ۱۸۲۰، **لایباخ**[4] در ۱۸۲۱، و **ورونا** در ۱۸۲۲ (ر.ک) تشکیل شد. **بریتانیایی‌ها** به منظور مداخله در امور داخلی کشورهایی که در معرض تهدید انقلاب بودند بیش از پیش از متحدان خود کناره گرفتند؛ **بریتانیایی‌ها** در ورونا به کلی از **نظام** کنار رفتند. کنگره‌های دیگر تنها با حضور سه خودکامهٔ شرق، در **سنت پترزبورگ** در ۱۸۲۵ تشکیل شد که به اختلاف بیش‌تری میان روسیّه و اتریش انجامید و **نظام** لغو گردید. لازم به ذکر است که **کنگرهٔ وین**، پیش از تشکیل نظام کنگره‌ها، در حقیقت، به دلیل اختلاف در ترکیب و دسته‌بندی کشورها، به پایان خود رسیده بود.

نلسون، هوراشیو[5] (۱۸۰۵-۱۷۵۸، در ۱۷۹۸ بارون، در ۱۸۰۱ ویسکنت شد). پسر کشیش بخش در **نرفلک**[6]، در ۱۷۷۰ وارد نیروی دریایی شد، در تصرف **کرس**[7] (۱۷۷۴) شرکت داشت و در خلال جنگ، یک چشم خود را از دست داد. در ۱۷۹۷ به دلیل خدمات برجسته

---

۱. **جان‌آدامز**. دومین رئیس جمهور **آمریکا** بود که در ۱۷۹۶ به ریاست جمهوری رسید. او از اهالی ماساچوست و حقوقدان قابلی بود (برای اطلاع بیش‌تر، نگاه کنید به *آمریکا چه‌گونه آمریکا شد*، ص ۱۶۹).-م.

2. Congress System
3. Troppau
4. Laibach
5. Nelson, Horatio
6. Norfolk
7. Corsica

در نبرد سنت وینسنت[1] به دریاداری ارتقا یافت و در حمله به **جزایر کاناری**[2] بازوی خود را از دست داد. سال بعد، نتوانست از عبور لشکر **بناپارت** به **مصر** جلوگیری کند اما بلافاصله ناوگان **فرانسوی** را در **نیل** به تله انداخت و نابود کرد. پس از خدمت در **بالتیک** و حمله به ناوگان **دانمارک** در **کپنهاگ** (ر.ک) فرماندهٔ **مدیترانه** (۱۸۰۳) شد و مدت دو سال **تولون**[3] را مسدود کرد. از ژانویه تا اکتبر ۱۸۰۵ در **اقیانوس اطلس** به تعقیب ناوگان وینو[4] پرداخت و پس از شکست او در **ترافالگار** (ر.ک) در راه بازگشت، در حالی که با شکوه تمام در میان هر چهار گروه از سلحشوران خود در عرشهٔ کشتی پیروزی ایستاده بود، یک **فرانسوی** از کمینگاه او را مورد هدف قرار داد. اعتماد به نفس بالای **نلسون** در مأموریت‌ها بر اشتیاق او می‌افزود و به شهامت پیشتاز او میدان می‌داد، و این نوع ویژگی‌ها در رهبران خُردتر می‌توانست به مصیبت منجر گردد.

نمایشگاه بزرگ[5] **۱۸۵۱**. تلاشی برای نشان دادن دستاوردهای فنی جهان در نیمهٔ نخست سدهٔ نوزدهم. در **هایدپارک**[6]، **کریستال پالاسِ پاکستون**[7] ــ به طول بیش از ۶۰۰ یارد ــ ۷۰۰۰ متقاضی از **بریتانیا** و بسیاری از سرزمین‌های خارجی، **نمایشگاه** را برپا ساختند. فکر برپایی **نمایشگاه** و انتخاب محل آن از **پرنس کنسورت**[8] بود. **نمایشگاه**، ثروت مادی **بریتانیا** را نمودار ساخت و، به عنوان الگویی برای نمایشگاه‌های بین‌المللی بعدی، برای نخستین بار راهی را مشخص کرد که می‌توانست به افزایش اعتبار ملی بیانجامد. **کریستال پالاس**، سرانجام در جنوب **لندن** دوباره برپا شد اما در ۳۰ نوامبر ۱۹۳۶ در نتیجه آتش سوزی، ویران گردید.

نمایشگاه‌های پاریس[9]. دومین **امپراتوری** برای دومین بار درصدد برآمد به منظور نشان دادن تولیدات صنعتی نوین و کسب اعتبار بین‌المللی، نمایشگاه بزرگ برپا کند.

---

1. St Vincent
2. Canary [= قناری]
3. Toulon
4. Villenuve
5. Great Exhibition of 1851
6. Hydepark
7. Paxton's Crystal Palace
8. Prince Consort
9. Paris Exhibitions

نمایشگاه ۱۸۵۵ پاریس نشان داد که این شهر از ناآرامی‌های سرکشانِ هفت سالِ پیش رهایی یافته و مدعی رهبری رسم و رسوم اروپایی است. در حالی که **نمایشگاه ۱۸۶۷**، نشانگر بازسازی طرح‌های **هوسمان** (ر.ک) بود. **جمهوری سوم**، سه نمایشگاه در پاریس برپا کرد؛ در ۱۸۷۸ که تروکادرو[1]؛ در ۱۸۸۹، **برج ایفل**؛ در ۱۹۳۷، **پالاس دوشایو**[2] ساخته شدند.

نورت کلیف، لرد[3] (آلفرد چارلز ویلیام هارمسورت[4]، ۱۹۲۲-۱۸۶۵؛ در ۱۹۰۵ **بارون** و در ۱۹۱۷ **ویسکنت** شد). روزنامه‌نگار متنفذ و مبلغ بریتانیایی. در **دوبلین** به دنیا آمد، پسر وکیل مدافعه بود، در ۱۸۸۰ وارد دفتر روزنامه‌نگاری شد. در ۱۸۸۸ هفته‌نامهٔ انسورز[5] را تأسیس کرد و برای نخستین بار شیوه‌های مهیج (و تبلیغات بازرگانی) در مطبوعات را به‌کار گرفت. او با برادر کوچک‌ترش **هارولد**[6] (که در ۱۹۱۳ **لرد روترمر**[7] شد)، کسب موفقیت‌آمیزی در مطبوعات دوره‌ای ایجاد کرد که حیطهٔ عملکرد آن‌ها در ۱۸۹۴ که ایوینگ نیوز[8] را خرید به مطبوعات روزانه نیز کشیده شد. در مه ۱۸۹۶ دیلی میل[9] تأسیس شد که بهای آن نیم پنی بود در حالی که بیش‌تر روزنامه‌ها به یک پنی فروخته می‌شدند. تا ۱۸۹۹، این روزنامه دو برابر روزنامه‌های دیگر، گردش کار داشت. دیلی میرور[10] در ۱۹۰۳ تأسیس شد، آبزرور[11] در ۱۹۰۵ خریداری شد (اما در ۱۹۱۱ در معرض فروش قرار گرفت)، و در ۱۹۰۸، **نورت کلیف** مالک عمدهٔ تایمز گردید. او از طرح‌های ماشین‌سازی، هوانوردی و اکتشافات قطبی پشتیبانی مالی به عمل می‌آورد و هدف او عمدتاً کسب وجههٔ ملی بود. او در مسیر سخت **جنگ جهانی اول** مورد فشار قرار گرفت و در ۱۹۱۷ در رأس هیئتی سیاسی به **ایالات متحدهٔ آمریکا** اعزام شد و در بازگشت، **مدیر تبلیغات ضد کشورهای دشمن** گردید و از این موقعیت در برانگیختن احساسات ملی‌گرایانه به منظور کسب استقلال سود جست. **نورت کلیف** توانست اعمال قدرت کند، و در اواخر عمر از جنون خودبزرگ پنداری رنج برد. در روزنامه‌نگاری انقلابی

---

1. Trocadero
2. Palais de Chaillot
3. Northcliffe, Lord
4. Alfred Chalres William Harmsworth
5. Answers
6. Harold
7. Rothermere
8. Evening News
9. Daly Mail
10. Daily
11. Observer

ایجاد کرد، عناوین تمایل برانگیز را معمول کرد، و برای جلب انبوه خوانندگان، به چاپ داستان اقدام کرد.

نهضت آکسفورد[1]. گروهی در داخل کلیسای انگلستان که در میانه ۱۸۳۳ و ۱۸۴۵ درصدد اعادهٔ سنن **کلیسای انگلیکانِ** سده هفدهم برآمدند. رهبری نهضت را، **جان کبل**[2] (۱۸۶۶-۱۷۹۲)، **جان هنری نیومن**[3] (۹۰-۱۸۰۱)، و **ادوارد پوسی**[4] (۸۲-۱۸۰۰) به‌عهده داشتند که همهٔ آن‌ها از همکاران **کالج اوریل**[5]، آکسفورد بودند. نهضت همواره ـــ و به ویژه، با نگرانی از تلویحات **آزادسازی کاتولیک** (ر.ک) و **قانون اصلاحات پارلمانی** در ۱۸۳۲ (ر.ک) ـــ تاریخ آغازش را به موعظهٔ **کبل** دربارهٔ **«ارتداد ملی»**[6] نسبت می‌داد که در ۱۴ ژوئیه ۱۸۳۳ در **سنت ماری**، آکسفورد انجام گرفت و در آن از پیشنهاد محروم کردن ده **ایرلندی** از دستیابی به مقام اسقفی، انتقاد کرد. در نهایت، **نهضت** با مجموعه‌های رسالاتی برای روزگاران[7] اثر **نیومن** که هدف آن انتشار **انگلیکان** بر ضد **«اصول کاتولیک و اختلاف عقیده»** بود، حامیان بانفوذی پیدا کرد. رساله‌گرایی (گاهی نهضت را چنین می‌نامیدند) آیین عشاء ربانی تشریفاتی را که بر اثر تأکید بر تکالیف اجتماعی کلیسا (به ویژه «سامان دادن به محله‌های کثیف شهرهای بزرگ») مسکوت مانده بود، احیاء کرد، و این امر به ایجاد انجمن‌های مذهبی در داخل **کلیسای انگلستان** منجر شد. این اقدام، هم در آکسفورد و هم در تمام کشور با مخالفت روبه‌رو شد و در برابر این خصومت، بسیاری از رساله‌گرایان احساس کردند که مجبورند از **کلیسای انگلستان** دست بردارند و **کاتولیک رومی** باشند. رسالهٔ ۹۰ **نیومن** (فوریه ۱۸۴۱) چنان توفانی در تفسیر او از برخی **اصول سی و نه گانه** ایجاد کرد که ناچار به انتشار مجموعه‌ها پایان داد. خود **نیومن** در اکتبر ۱۸۴۵ در **کلیسای روم** پذیرفته شد و در ۱۸۷۹ به مقام **کاردینالی** دست یافت. اما **کبل** و **پوسی** در **کلیسای انگلستان** باقی ماندند و با مرجعیت و تدبیر خود، سنن **انگلستان ـ کاتولیک** را شکل دادند.

---

1. Oxford Movement
2. Keble
3. Jhon Henry Newman
4. Edward Pusey
5. Oriel College
6. National Apostasy
7. Tracts fo the Times

نهضت تعاونی[1]. با تأسیس «**پیشگامان منصف رچدیل**»[2] در ۱۸۴۴، در راستای شناخت، در درون جامعهٔ سرمایه‌دار که قبلاً از سوی **اون**[3] (ر.ک) اصول تعاونی را تجربه کرده بود، آغاز شد. فروشگاه بزرگ تأسیس گردید و برنامه‌هایی برای عادلانه‌تر شدن نظام «تولید، توزیع، تحصیل و حکومت» فراهم آمد. این نهضت، عمدتاً به دلیل محبوبیت شیوه‌ای گسترش یافت که بنابر آن، اعضاء سودهایی دریافت می‌داشتند که نمودار سهمی در سود بود و پس از کسر مبلغی برای تحصیل و دیگر مقاصد اجتماعی، به اعضا تعلق می‌گرفت. تا ۱۸۵۱ شمار اعضا به ۱۵۰۰۰، و در ۱۸۷۵ به ۴۳۷۰۰۰ رسید. در ۱۸۶۴ **شرکت تعاونی عمده فروشی**[4] به منظور مقابلهٔ بیش‌تر با نظام تعاونی سرمایه‌داری، در **منچستر** تأسیس شد. **شرکت تعاونی عمده فروشی**، عملاً نقش یک کارخانه‌دار پای‌بند به تعاونی ملی را عهده‌دار شد. به منظور پیروی از اندیشه‌های اصولی نهضت،**کنگره‌های تعاونی** از ۱۸۶۷ تا ۱۹۱۲ هر سال یک بار برگزار می‌شد. نخستین نامزدهای **تعاونی** به انتخابات مجلس اعتراض داشتند و در این راستا، متفق **حزب کارگر** بودند.

نی، میشل[5] (۱۸۱۵-۱۷۶۹) در **سار**[6] به دنیا آمد، پسر یک مسگر بود. **نی** در **پیروزی اولم** (ر.ک) نقش برجسته‌ای داشت و در ۱۸۰۶ به درجه **مارشالی** رسید و در روزنامه‌ها با لقب افتخارآمیز «**دلیر دلیران**» از او یاد می‌کردند که این عنوان را **ناپلئون** پس از **جنگ فریدلند**[7] به او داده بود. شجاعت او در **بارودینو** (ر.ک) باعث شد که **ناپلئون** او را **امیر مسکو** تعیین نماید. پس از عقب‌نشینی از **مسکو**، او دیگر حرارت پیشین را نداشت و تحرکات او در **عملیات لایپزیگ** کند بود. در ۱۸۱۴، از سوی **لوئی هجدهم** در ارتش باقی ماند، اما پس از بازگشت **ناپلئون** از **الب**، **نی** ترجیح داد از مقام خود کناره گیرد تا این‌که **ناپلئون** را دستگیر سازد. **نی** در **واترلو** جنگید، در نهایت دستگیر شد، او را محاکمهٔ نظامی و در **لوکزامبورگ گاردنز**[8] در **پاریس** در ۷ دسامبر ۱۸۱۵، اعدام کردند. اعدام او، با توجه به این‌که **لوئی هجدهم** شخصاً با این اقدام موافق نبود، در سرتاسر **فرانسه** باعث آزردگی شد.

---

1. Cooperative Movement
2. Rochdale Equitable Pioneers
3. Owen
4. Coopreative Wholesale Society (C.W.S)
5. Ney, Michel
6. Saar
7. Friedland
8. Luxamburg Gardens

نیابت سلطنت[1]. دوره‌ای که جرج، امیر ویلز (بعداً جرج چهارم، ر.ک) به دلیل جنون شاه جرج سوم، اداره امور سلطنت را در دست داشت. این دوره، از فوریه ۱۸۱۱، تا مرگ شاه در ژانویه ۱۸۲۰، ادامه داشت. این دوره شاهد شکوفایی ادبیات و هنر بود، اگر چه گاهی به دلیل روحِ متداولِ تظاهر به هرزگی، مورد انتقاد قرار می‌گرفت.

قانون پارلمان مقرر داشته بود در صورتی که شاه بهبودی پیدا کند، نیابت سلطنت به دوازده ماه محدود خواهد بود و این مورد در برابر اعتراض هر یک از پسران او نیز اعتبار خواهد داشت. از آن‌جا که امیر ویلز با ویگ‌های مخالف طرح دوستی ریخته بود، تصور می‌شد که او تلاش خواهد کرد دولت توری را به نفع ویگ‌ها برکنار کند. تهدید قدرت او موجب شد که یک سال خود را دور نگاه دارد؛ سپس موضع مخالف در جنگ شبه‌جزیره را به بهانهٔ اجتناب از تغییر در مدیریت، اتخاذ کرد. دوستان ویگِ او احساس آزردگی کردند؛ ویگ‌ها تا هنگام مرگش از قدرت دور ماندند.

نیچه، فردریک ویلهلم[2] (۱۹۰۰-۱۸۴۴). فیلسوف آلمانی. در ساکسونی به دنیا آمد، در بن و لایپزیگ تحصیل کرد، در وایمار[3] درگذشت. در میانهٔ ۱۸۷۸ و ۱۸۸۹ (که تعادل فکری خود را از دست داد) تعدادی اثر تألیف کرد و در آن‌ها به اهمیت جامعه در خلق نخبگان نیرومند بی‌رحم واقعگرا، زیر نظر یک ابرمرد که فارغ از محدودیت‌های اخلاقی، قدرت نامحدودی را اعمال می‌کند، تأکید کرد، زیرا رهبر غریزی کسی است که در «ورای خوبی و بدی» قرار دارد. نیچه تا سال‌ها به عنوان نویسنده‌ای اساساً ویرانگر شناخته می‌شد که انسان محوری، مسیحیت، و لیبرالیسم را خوار کرده است. خود او اساساً فردگرا، با احساسات ملی‌گرایانهٔ نامشخص بود، اما آثار او که پس از مرگش اهمیت یافت، به وسیلهٔ خواهرش، فرو الیزابت فورستر[4] که طرفدار متعصب اتحاد ژرمن بود، تصحیح شد و به نظر می‌رسد، او طوری این آثار را تصحیح کرده که بر عقاید خود فرو تأکید داشته باشد. به این ترتیب بود که در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰، این امکان برای نیچه فراهم آمد که موسولینی و هیتلر به او به عنوان پیامبر بزرگ جناح راست خودکامگی درود بفرستند.

---

1. Regency
2. Nietzche, Friedrich Wilhelm
3. Weimar
4. Frau Elisabeth Förster

نیکلای اول، تزار روسیه[1] (تولد ۱۷۹۶، دوران تزاری ۵۵-۱۸۲۵). جانشین برادرش **الکساندر اول** (ر.ک) شد و بلافاصله به جلوگیری از **توطئه دکابریست‌ها** (ر.ک) پرداخت. نیکلای در امور داخلی مرتجع‌تر از **الکساندر** بود. اگر چه به تدوین قوانین اقدام کرد (۱۸۳۳) و در اراضی دولتی به سرف‌ها آزادی فردی داد (۱۸۳۸) اما عمدتاً به فکر تقویت خودکامگی بود. در ۱۸۲۶ «**بخش سوم**»[2] را به‌وجود آورد که شکلی از پلیس مخفی، با مخبرینی در سرتاسر **امپراتوری** بود. اوارف[3]، وزیر **آموزش و پرورش** او، عموماً بر اساس سیاست تثلیثی بنیادگرایانه خود «**خودکامگی**، **ارتودوکس**، و **ملی‌گرایی**» و جلوگیری از رشد مدارس و دانشگاه‌ها، عمل می‌کرد. تمایلات سرکوبگرانهٔ تزار را شاید بتوان در جلوگیری او از **شورش لهستان** در ۱-۱۸۳۰ و در مداخله در **مجارستان** در ۱۸۴۹ نیز مشاهده کرد. از سیاست او دربارهٔ **ترک‌ها** در **بریتانیا** سوءتفاهمی پیش آمد، به‌ویژه پیشنهادات او درباره جداسازی موجب بدگمانی شد. در توصیف ترکیّه، عبارت «مرد بیمار اروپا» را متداول ساخت. او در حالی از دنیا رفت که ضعف‌های اساسی نظام او در شکست روسیه در **جنگ کریمه** (ر.ک) خودنمایی می‌کرد.

نیکلای دوم، تزار روسیه (۱۹۱۸-۱۸۶۸، دوران تزاری ۱۹۱۷-۱۸۹۴). پسر **الکساندر سوم**. در مقام ولیعهد سفر زیادی کرد، پایانهٔ **راه‌آهن ماوراء صربستان** در **ولادی وستک** را افتتاح نمود و علاقه‌ای به **شرق دور** نشان داد که تا دوران سلطنت او ادامه داشت. اندکی پس از جلوس بر تخت سلطنت، با **شاهزاده الکساندرا** از **خاندان هسه ـ دارمشتات**[4] (یکی از نوادگان **ملکه ویکتوریا**» ازدواج کرد و این بانو ایمان متعصبانه‌ای به سنن خودکامگی روسیّه پیدا کرد و به **نیکلای** فشار می‌آورد که فرمانروایی قوی باشد، در حالی که **نیکلای** فردی رقیق‌القلب بود. **نیکلای** با تفکرات لیبرالی پیروان خود، همفکری نداشت؛ او در اوایل سلطنت خود تقاضای اصلاحات سیاسی را که زمستو[5] تور[6] ارائه کرده بود، نپذیرفت و آن را

---

1. Nicholas I, Tsar of Russian
2. Third Section
3. Uvarov
4. Hesse-Darmstadf
5. Zemstov [انجمن ایالتی ـ م.]
6. Tver

«رویاهای بی‌معنی» نامید. آشوب در زمینهٔ صنایع، بدی محصولات کشاورزی، و فاجعه **جنگ روسیه ـ ژاپن**، در ۱۹۰۵ به وضعیتی انقلابی منجر شد. تزار ناچار از تشکیل **دوما** (ر.ک) گردید، اما نسبت به نمایندگان دولت همچنان بی‌اعتماد بود، و چون داور خوبی نبود، تصمیم گرفت مقام پرستان دون‌رتبه را به عنوان مشاوران خود برگزیند. از ۱۹۰۶، **هم تزار و هم تزارینا** بی‌جهت تحت نفوذ **راسپوتین** (ر.ک) شارلاتان قرار داشتند. **نیکلای** علی‌رغم آن‌که شایستگی قرار گرفتن در بالاترین درجهٔ نظامی را به تنهایی نداشت، در سپتامبر ۱۹۱۵، **فرماندهی عالی ارتش‌های روسیّه** را از سر گرفت، و در ۱۵ مارس ۱۹۱۷ در قرارگاه خود در **پسکف**[1] ناچار از کناره‌گیری شد (نگاه کنید به انقلاب روسیه). او را تا ۱۶ ژوئیه ۱۹۱۸ در بخش‌های گوناگون روسیّه در انزوا نگاه داشتند و در این هنگام او را همراه خانواده‌اش در **اکاترینبورگ**[2] (سوردلوفسک[3] فعلی) به دستور فرمانده **بلشویک‌ها** که می‌ترسید نیروی ضد انقلاب خانواده سلطنتی را نجات دهد، کشتند.

نیوفوندلند[4]. در پایان سدهٔ شانزدهم نخستین مستعمرهٔ **انگلستان** بود، اما مورد بی‌اعتنایی قرار گرفت و تنها برای خرید و فروش ماهی از آن استفاده می‌شد تا این‌که زمان **جنگ‌های ناپلئون** شروع شد. در ۱۸۳۲ مجلس نمایندگی شکل گرفت و در پی آن در ۱۸۵۵ دولتی مسئول به وجود آمد. **پارلمان نیوفاندلند** در چندین مورد، به ویژه در میانهٔ ۱۹۲۴ تا ۱۹۳۳ که مجبور شد دوباره موقعیت **مستعمره سلطنتی** و **بریتانیای کبیر** را برابر تأمین نیازهای مالی بپذیرد، با مشکلات مالی شدیدی روبه‌رو شد. در ژوئیه ۱۹۴۷ با مراجعه به آرای عمومی، **نیوفوندلند** به کنفدراسیون **کانادا** پیوست و در اول آوریل ۱۹۴۹ یکی از ایالات **کانادا** شد.

---

1. Pskov
2. Ekaterinburg
3. Sverdlovsk
4. Newfounland

و

وات، جیمز[1] (۱۸۱۹–۱۷۳۶). مخترع بریتانیایی. در **گرین اُک**[2] به دنیا آمد، وات سازندهٔ ابزار ریاضی برای دانشگاه **گلاسگو** شد، و این قبل از کسب تجربیاتی بود که او را به بهره‌برداری از ماشین بخار (۱۷۸۲) قادر ساخت. **ماتئو بولتون**[3] از وات حمایت مالی می‌کرد؛ کار مشترک آن‌ها، استفاده از نیروی بخار در ماشین را ممکن کرد، و به این ترتیب، پیش‌رفت گسترده صنعت در بریتانیا تسهیل شد و در شهرهای نزدیک معادن زغال، تمرکز یافت.

واشنگتن، جرج[4] (۹۹–۱۷۳۲). نخستین رئیس جمهور **ایالات متحده آمریکا**. در **ویرجینیا** به دنیا آمد. واشنگتن پس از خدمت در نظام بر ضد فرانسه ۹–۱۷۵۵، از قهرمانان اولیهٔ استقلال آمریکا شد، و در ژوئیه ۱۷۷۵ به فرماندهی ارتش قاره برابر بریتانیا انتخاب گردید. دستاوردهای بزرگ نظامی او در راه‌پیمایی مخفی از **هودسن** تا **خلیج چزاپیک** و پایان دادن به جنگ، قرار دارد. واشنگتن در سال‌های اولیه جمهوری، به دلیل منازعات میان ایالات گوناگون بر سر قدرت‌های فدرال، به اجبار وارد زندگی سیاسی شده بود. در ۱۷۸۷ ریاست کنوانسیون فدرال را عهده داشت که قانون اساسی را تهیه کرد، و به اتفاق آراء به ریاست جمهوری ایالات متحدهٔ آمریکا برگزیده شد، او این مقام را از گشایش مراسمی در نیویورک

---

1. Watt, James
2. Greenock
3. Mathew Boulton
4. Washington, George

در ۱۰ آوریل ۱۷۸۹ آغاز کرد و در آغاز ۱۷۹۷ بازنشسته شد. **واشنگتن** به طور فزاینده‌ای از سیاست **فدرالی** پیروی کرد، با سیاست‌های مالی **هامیلتون** (ر.ک) همراهی و با تمایلات تمرکززدایی **جفرسون** که از سپتامبر ۱۷۸۹ تا دسامبر ۱۷۹۳ وزیر خارجهٔ **واشنگتن** بو، به مخالفت برخاست. **واشنگتن** در سیاست خارجی، بی‌طرفی را مطلوب می‌دانست. نطق خداحافظی او در ۱۷ سپتامبر ۱۷۹۶ وصیت‌نامه سیاسی‌اش به شمار می‌آید؛ این سخنرانی، **آمریکا** را از مخالفت با نظام حزبی متشکل در خطوط جغرافیایی برحذر داشته و بر اجتناب از اتفاق دائمی با ملل بیگانه تأکید دارد.

والاشی[1]. نگاه کنید به امیرنشین‌های دانوب.

وانده. نگاه کنید به شورش‌های وانده.

وایتسمن، خائیم[2] (۱۹۵۲-۱۸۷۴). در نزدیکی پینسک[3] در **لهستان** روسیّه به دنیا آمد، اما به **بریتانیا** مهاجرت کرد. او به عنوان بیوشیمیست، موقعیت مؤثری در بخش مواد منفجره ادارهٔ نیروی دریایی از ۱۹۱۶ تا ۱۹۱۹ به دست آورد. در این هنگام، رهبر **صهیونست‌های بریتانیا** (ر.ک) بود، و وزارت **خارجه** در تهیهٔ **اعلامیهٔ بالفور** (ر.ک) در ۱۹۱۷ با او مشورت کرد. در ۱۹۲۰ رهبر جنبش **صهیونیست جهانی** و در ۱۹۲۹، کارگزار **یهود** در **فلسطین** بود. در ۱۹۴۸ به عنوان نخستین رئیس **جمهور اسرائیل** انتخاب شد.

ولزلی، ریچارد کولی[4] (۱۸۴۲-۱۷۶۰؛ به عنوان **اِرل مورنینگتن** در ۱۷۸۱ جانشین پدر خود شد، در ۱۷۹۹ **مارکی ولزلی** شد). برادر بزرگ‌تر **دوکِ ولینگتن** (ر.ک). **ولزلی** در ۱۷۹۸ **فرمانده کل هند** شد و در جلوگیری از برنامه‌های **ناپلئون** برای از هم پاشیدن **هندی‌ها**، نقش

---

1. Wallachia 2. Weizmann, Chiam 3. Pinsk
4. Wellesley, Richard Colley

اساسی داشت. در ۱۷۹۹، تیپوصاحب را در میسور شکست داد و در جنگ مرته[1] در ۵-۱۸۰۲، سندهیا[2] و هولکار[3] را با شکست مواجه کرد. بدین ترتیب، فتوحات او بیش از دو برابر اراضی تحت ارادهٔ کمپانی هند شرقی شد، اما خودرأیی مغرورانهٔ او باعث آزردگی مافوق‌هایش در لندن شد و در ۱۸۰۵ او را فراخواندند. از ۱۸۰۹ تا ۱۸۱۲ وزیر خارجه بود و از ۱۸۲۱ تا ۱۸۲۸ وکیل ارشد ایرلند شد. افسران کهتر او در هند گفته‌اند که لرد ولزلی نشان‌های خود را روی پیراهن خوابش دوخته بود؛ اگر چه این امر ممکن به نظر می‌رسد، اما روایت مذکور، بیان‌کننده احساس برتری غیردلسوزانه‌ای است که باعث شد برادرش او را از نیل به بالاترین درجات باز دارد.

ولگاگراد. نگاه کنید به استالینگراد.

ولینگتن، دوک[4] (آرتور ولزلی، ۱۸۵۲-۱۷۶۹؛ در ۱۸۰۵ شوالیه، در فوریه ۱۸۱۲ ارل ولینگتن، در اکتبر ۱۸۱۲ مارکی، در ۱۸۱۴ دوک شد). در اتون تحصیل کرد، در ۱۷۸۵ به ارتش پیوست. او از ۱۷۹۶ تا ۱۸۰۵ در هند، به عنوان مدیر سرباز، خدمت کرد. در ۱۸۰۵ و ۱۸۰۸ خدمت نظامی چندانی نداشت و به عنوان نمایندهٔ پارلمان از حوزهٔ رای[5] وارد مجلس عوام شد. در ۱۸۰۸، نخستین قشون بریتانیا را به پرتغال برد، اما چند ماه بعد به دلیل آن‌که به فرانسوی‌ها اجازه داده بود، پس از شکست، آن کشور را تخلیه کنند، او را فراخواندند. دادگاه نظامی او را تبرئه کرد و در فوریه ۱۸۰۹ به جنگ شبه جزیره (ر.ک) بازگشت و در پرتغال و اسپانیا ماند تا در ۱۸۱۴، پیروزمندانه از کوه‌های پیرنه گذشت. در کنگرهٔ وین (ر.ک) شرکت کرد و در واترلو (ر.ک) فرماندهی سربازان بریتانیایی را عهده داشت. در ژانویه ۱۸۱۹ به کابینهٔ لرد لیورپول وارد شد و «رئیس کل تدارکات» شد ـ منصبی که علی‌رغم توصیف نظامی، او را قادر ساخت مأموریت‌های سیاسی، به ویژه در کنگره‌های اکس ـ لا ـ شاپل (ر.ک) و ورونا (ر.ک) را به عهده بگیرد. در ۱۸۲۷ کابینه را ترک کرد، اما ۹ ماه بعد با تشکیل

---

1. Maratha War
2. Sindhia
3. Holkar
4. Wellington, Duke of
5. Rye

دولت موافقت کرد و تا نوامبر ۱۸۳۰، **نخست وزیر** بود. اگر چه تحت فشار **پیل**، **آزادسازی کاتولیک** (ر.ک) را پذیرفت، اما مخالفت شدید خود با اصلاحات پارلمانی را ادامه داد و تا حدودی وجههٔ عمومی‌اش از دست رفت. «**دوک آهنین**» در سن پیری به بت **انگلستان ویکتوریا** تبدیل شد.

ونتوز[1]. ماه «پر بوران» در تقویم انقلابیون فرانسه. دوره‌ای ما بین ۱۹ فوریه و ۲۰ مارس. **قوانین ونتوز** سلسله مصوبه‌هایی بود که**کنوانسیونِ** تحت سلطهٔ **ژاکوبن‌ها** در فوریه و مارس ۱۷۹۴ وضع کرد تا دارایی‌های «دشمنان انقلاب» را مصادره و در میان «میهن‌پرستان تهیدست» توزیع کند. شاید بتوان ادعای برخی از مورخان جناح چپ **فرانسه** را مبنی بر این‌که مصوبات مذکور نشان دهندهٔ تلاشی نافرجام برای انقلاب اجتماعی بود، مورد تردید قرار داد. با وجود این، مصوبه‌های مذکور چنان ترسی ایجاد کرد که دیگر اعضای**کنوانسیون** متوجه دولت **ژاکوبن** شده، در **ارتجاع ترمیدوری** (ر.ک) شرکت کردند.

ونزوئلا[2]. از تملکات **اسپانیا**، تا ۱۸۲۱ بخشی از **گرانادای جدید** به حساب می‌آمد که در این سال، **بولیوار** (ر.ک) آن را آزاد کرد. ونزوئلا تا ۱۸۳۰ متحد **کلمبیا** بود تا این‌که **خوزه پائز**[3] آن را به صورت جمهوری مستقل درآورد و از ۱۸۴۶-۱۸۳۰ و ۳-۱۸۶۱ **رئیس جمهور** آن شد. در ۶-۱۸۵۹ با **بریتانیا** بر سر مرزهای **گویان**[4] **بریتانیا** منازعهٔ مرزی بزرگی درگرفت. این بحران به‌دلیل اقدامات شدیداً طرفدارانهٔ **رئیس‌جمهور آمریکا**، **کلولند** (ر.ک) از ونزوئلا، شدت یافت؛ این بحران با داروی بین‌المللی فرونشست. خودداری حکام ونزوئلا از پرداخت غرامت به ملل خارجی که در دوران شورش آسیب دیده بودند، باعث شد که **بریتانیایی‌ها**، **آلمانی‌ها**، و **ایتالیایی‌ها** در ۱۹۰۲، و **هلندی‌ها** در ۱۹۰۸ به محاصرهٔ دریایی ونزوئلا روی بیاورند. این کشور از ۱۹۰۹ تا ۱۹۳۵ تحت دیکتاتوری نظامی **خوان گومز**[5] که اجازهٔ توسعه میادین نفتی را در اوایل دههٔ ۱۹۲۰ صادر کرده بود، به رشد اقتصادی چشم‌گیری دست یافت.

---

1. Ventôse
2. Venezuela
3. Jose Paez
4. Guiana
5. Juan Gomez

ونزوئلا در مدت سی سال به بزرگ‌ترین صادرکنندهٔ نفت در جهان تبدیل شد. پس از جنگ جهانی دوم، مخالفت فزاینده‌ای از سوی جناح چپ با حکومت مشتی از سرهنگان ارتش که پیوسته رهبری دولت را در دست داشته‌اند، آغاز شده است.

ونیز[1]. از سال ۱۰۰۰ میلادی ونیز ایالتی مستقل شمرده می‌شد که بر شمال آدریاتیک تسلط داشت و یک **دوج**[2] منتخب از میان یک خانواده از چندین خاندان اشراف بر آن حکومت می‌کرد. در ۱۷۹۷، سربازان **بناپارت** وارد شهر شدند و **جمهوری الیگارشی** را لغو کردند. ونیز و اراضی داخل آن به موجب **معاهدهٔ کامپو فورمیو** (ر.ک) در ۱۷۹۷ به **اتریش** واگذار شد. **معاهدهٔ پرسبورگ** در ۱۸۰۵، ونیز را به فرانسه بازگردانید، اما **معاهدهٔ وین** در ۱۸۱۵ باعث شد که ونیز دوباره به اتریش واگذار شود، و **امپراتور اتریش**، به عنوان **پادشاه لمباردی - ونیز** شناخته شود. در مارس ۱۸۴۸، در ونیز، **جمهوری سنت مارک** شکل گرفت و **دانیل مانین**[3] (۱۸۰۴-۵۷) دولت محلی ایجاد کرد. در پی وبای همه‌گیر و کمبود مواد خوراکی، ونیز بار دیگر استقلال خود را از دست داد و در اوت ۱۸۴۹ پس از پنج هفته محاصره، تسلیم **اتریشی‌ها** شد. در ۱۸۶۶، **ایتالیایی‌ها** در پی اتحاد با **پروس** بر ضد **اتریش**، زمینهٔ واگذاری ونیز را فراهم آوردند؛ پس از آن، ونیز ضمیمهٔ **پادشاهی ایتالیا** شد.

ونیزلوس، الوتریوس[4] (۱۹۳۶-۱۸۶۴). درکرت به دنیا آمد، در ۱۸۹۶ در قیام بر ضد **ترک‌ها** شرکت کرد و رئیس **مجلس کرت** شد. او در ۱۹۰۵، الحاق قطعی جزیره به **یونان**، را اعلام کرد اما این امر تا ۱۹۱۳ صورت قانونی به خود نگرفت. در ۱۹۰۹ در **آتن** سکونت کرد. در اکتبر ۱۹۱۰ **نخست وزیر** شد. **دولت** او ادارهٔ نظامی و مالی را اصلاح کرد، **قانون اساسی** را مورد بازبینی قرار داد، و **یونان** را به **جنگ بالکان** هدایت کرد و پس از برقراری صلح، **مقدونیه** را به دست آورد. در جنگ جهانی اول دوبار تلاش کرد **یونان** را به طرفداری از **متفقین** وارد جنگ کند، اما شاه **کنستانتین** او را مجبور به کناره‌گیری کرد. در سپتامبر ۱۹۱۶ **دولت** یاغی

---

1. Venice
2. Doge [= قاضی کل (م).]
3. Daniel Manin
4. Venizelos, Eleutherios

درکرت تأسیس کرد و (سپس با حرکت به سوی سالونیک، ر.ک) بر ضد آلمان و بلغارستان اعلان جنگ داد. ۹ ما بعد، او در برکناری شاه پیشگام شد و به عنوان نخست وزیر قانونی به آتن بازگشت. اگرچه او نقش برجسته‌ای در کنفرانس صلح پاریس ایفا کرد، اما تلاش‌های او برای الحاق آناتولی به یونان و در نتیجه، جنگ با ترکیّه باعث شد که در نوامبر ۱۹۲۰ در انتخابات شکست بخورد. در ۱۹۲۴ به مدت یک ماه نخست وزیر شد که بیش‌تر این مدت به مخالفت‌های بدخویانه گذشت، با وجود این، از ۱۹۲۸ تا ۱۹۳۲، پنجمین دولت و به مدت چند هفته در ژانویه ۱۹۳۳، ششمین دولت خود را رهبری کرد. پیروان او در مارس ۱۹۳۵ تلاش کردند شورشی به راه بیاندازند و پیش از فرار ونیزلوس به فرانسه، جنگ داخلی مختصری درگرفت. دوازده ماه بعد، در فرانسه درگذشت.

ویت، سرگئی[1] (۱۹۱۵-۱۸۴۹). دولتمرد روسی. در تفلیس به دنیا آمد. ویت عضوی از خاندان آلمانی‌های بالتیک بود که مدت‌های مدید در خدمت روسیّه به سر برده بودند. او در دانشگاه ادسا[2] تحصیل کرد و مشاور مدیر راه‌آهن ایالتی شد. نظریات اقتصادی او را اندیشه‌های لیست (ر.ک) شکل داد و او مأمور شد آن چه را که پیروان لیست برای پروس انجام داده بودند، برای روسیّه انجام دهد. در اواخر دههٔ ۱۸۸۰، وزیر ارتباطات شد و از ۱۸۹۲ تا ۱۹۰۳ وزارت مالیه را نیز به آن افزود (در همان حال، به ادارهٔ امور بازرگانی، صنعت، و کارگر پرداخت). بزرگ‌ترین دستاورد او ساخت راه‌آهن ماورای سیبری (ر.ک) و راه‌آهن چین شرقی از طریق شمال منچوری بود. او به منظور صنعتی کردن اروپای روسیّه از فرانسه وام گرفت. سیاست او در راستای نفوذ تدریجی در منچوری نیز، به دلیل وجود گروه متنفذ نظامی‌گرا، که در ۱۹۰۳ زمینه برکناری او را فراهم کردند و سیاست توسعه‌طلبی آن‌ها سال بعد به جنگ روسیّه ـ ژاپن (ر.ک) انجامید، بسیار احتیاط‌آمیز بود. تزار نیکلای دوم از ویت دعوت کرد که درباره صلح در پرتسموت (ر.ک) در نیوهمپشایر مذاکره کند و پس از انقلاب ۱۹۰۵ که تزار مجبور به تأسیس حکومت مشروطه شد، ویت را به عنوان اولین نخست وزیر انتخاب کرد. او حجم وام‌های دریافتی از بریتانیا و فرانسه را به ۸۰ میلیون پوند

1. Witte, Serge
2. Odessa

رساند (که دولت روسیّه را از وابستگی به دوما رهانید) و پس از آن، تنها شش ماه بعد از مقام خود برکنار شد. او و اطرافیانش نزد نیکلای دوم بسیار محبوب بودند و ویت پس از آن به قدرت بازنگشت. او به شدت با جنگ در ۱۹۱۴ مخالف بود و در آخرین ماه‌های عمر خود، به عنوان کاساندرای[1] روسیّه عمل کرد.

ویکتور امانوئل دوم[2] (۷۸-۱۸۲۰، پادشاه ساردنی ـ پیه‌مونت از ۱۸۴۹، پادشاه ایتالیا از مارس ۱۸۶۱). پسر شارل آلبرتِ ساوی (پادشاه ساردنی ـ پیه‌مونت ۴۹-۱۸۳۱). پس از آن که رادتزکی (ر.ک) پیه‌مونت را از لمباردی جدا کرد، شارل از پادشاهی کناره گرفت و ویکتور امانوئل بر جای او نشست. ویکتور امانوئل علی رغم آن که اساساً در پی لذت‌طلبی بود (او در ایتالیا عموماً به «پادشاه بی‌قید»[3] مشهور است) اما از ریسورجمنتو حمایت کرد، از قانون اساسی لیبرال پیه‌مونت در ۱۸۴۹ دست نکشید و وفاداری عمیقی به کاوور، که معمولاً در منازعات با گاریبالدی نقش مصلح را بازی می‌کرد، نشان داد. پادشاه مانند فرمانروای کاملاً قانونی حکومت کرد. نوهٔ او ویکتور امانوئل سوم (۱۹۴۷-۱۸۶۹) از ۱۹۰۰ تا ۱۹۴۶ پادشاه ایتالیا بود.

ویکتوریا[4] (۱۹۰۱-۱۸۱۹؛ از ۱۸۳۷ ملکه، از ۱۸۷۷ امپراتوریس هند). جانشین عموی خود، ویلیام چهارم شد. ویکتوریا در ۱۸۴۰ با پسر عمه خود، پرنس آلبرتِ ساکس ـ کبورگ ـ گوتا (۶۱-۱۸۱۹) که ملقب به پرنس کنسورت (ر.ک) بود و در شکل‌گیری شخصیت او سهم به سزایی داشت، ازدواج کرد. ملکه تعصبات سیاسی شدیدی داشت: برای ملبورن، پیل (علی‌رغم منازعات نخستین بر سر اتاق خواب بانوان[5]، ۱۸۳۹)، و دیسرائیلی؛ برضد پالمرستون و گلادستون. او در مورد خواسته‌های خود شدیداً به وزرا اصرار می‌کرد و ناشایستگی قانونی این امر را نادیده می‌گرفت. اگر چه در نیمه عمر وجههٔ عمومی نداشت، اما پس از آن که به

---

۱. Cassandra: نام دختر پریام، پادشاه تروی بود و در مورد کسی که هشدار و پیش‌بینی‌اش نادیده گرفته شود، از این عنوان استفاده می‌کنند.

2. Victor Emmanule III　3. Galantuomo　4. Victoria

5. Ladies of the Bedchamber

عنوان «بیوهٔ ویندسور»[1] به زندگی گوشه‌گیرانه روی آورد، در سال‌های بعد نفوذ او باعث شد که در مقام مادر محترمهٔ اروپا، رعایایش که با محبت توأم به احترام به او می‌نگریستند، به سویش جذب شوند. او نخستین فرمانروایی بود که **کاخ باکینگهام** را به عنوان خانه در **لندن** انتخاب کرد، اما ترجیح می‌داد در دو اقامتگاه جدید سلطنتی، دژ **بالمرال**[2] در **ابردین‌شایر**[3] و **کاخ اسبورن**[4] در **ایل آو ویت**[5] (که در آن‌جا درگذشت) بگذراند.

ویکفیلد، ادوارد گیبون[6] (۱۷۹۶-۱۸۶۲). کارشناس سیاست مستعمراتی بریتانیا. **ویکفیلد** در ۱۸۱۴ وارد خدمات سیاسی شد، اما رفتار بی‌قاعدهٔ او، در ۱۸۲۶، به محکومیت سه ساله در زندان منتهی شد و علت این محکومیت فرار او با یک وارثه به بهانه‌های واهی بود. در حالی که در **نیوگیت**[7] به سر می‌برد، نامه‌ای از سیدنی[8] را منتشر کرد و از قانونمند کردن مستعمره‌سازی **استرالیا** از طریق فروش اراضی به قیمت مناسب در محل‌های مناسب، حمایت کرد. او امیدوار بود که بتواند به این ترتیب به کشاورزان جدیدی که سرمایه در پشت سر آن‌ها بود و حاضر نمی‌شدند در اراضی گسترده‌ای که ادارهٔ آن را غیرممکن می‌دانستند، پراکنده شوند، اطمینان خاطر بدهد. اگرچه در **نیوسات ویلز** نظریهٔ **ویکفیلد** با تعدیل‌هایی به کار گرفته شد، اما این نظریات، بیش‌ترین موفقیت را در **نیوزیلند** به دست آورد. او یکی از بنیانگذاران **انجمن ملی مستعمرات** (۱۸۳۰) بود. همراه دورام (ر.ک) در ۱۸۳۸ به **کانادا** رفت. از ۱۸۳۹-۴۶ کارگزار **لندن** در **شرکت اراضی نیوزیلند** بود، لیکن با سیاست **بریتانیا** در رابطه با **مائوری‌ها** موافق نبود و بی‌جهت در **معاهدهٔ ویتانگی** در ۱۸۴۰ (ر.ک) طرف آن‌ها را گرفته بود. ۹ سال آخر عمر خود را در نیوزیلند گذراند و برای نیل آن‌ها به خودمختاری تلاش کرد.

---

۱. Windsor: شهری درناحیهٔ **یورکشایر** در کنار رود **تایمز**. کاخ ویندسور از زمان **ویلیام‌فاتح** مقر شاهان انگلیس بوده است (**فرهنگ فارسی معین**، ج ۶، ص ۲۲۳۴).ـم.

2. Balmoral
3. Aberdeenshire
4. Osborne
5. Isle of Wight
6. Wakefield, Edward Gibbon
7. Newgate
8. A Letter from sydney

ویلبرفورس، ویلیام[1] (۱۸۳۳-۱۷۵۹). نیرومندترین مدافع **لغو تجارت برده** (ر.ک). او در ۱۷۸۰ از **هول**[2] به نمایندگی **پارلمان** انتخاب شد و در ۱۸۱۲-۱۷۸۴ نمایندهٔ **یورکشایر** و در ۲۵-۱۸۱۲ نمایندهٔ **برامبر**[3] (**سوسکس**[4]) بود. او دوست نزدیک و حامی **پیت جوان** به حساب می‌آمد. به **مسیحیت انجیلی** ایمان قوی داشت و **آیین کسوت بخشی به کشیشان**[5] را محترم می‌شمرد، اما ترجیح می‌داد در **مجلس عوام** باقی بماند زیرا در آن‌جا می‌توانست از قدرت چشم‌گیر نطق‌هایش در **لغو تجارت برده** استفاده کند. در ۱۷۹۱ لایحه‌ای برای **لغو تجارت برده** تهیه کرد، اما **مجلس عوام** تا ۱۸۰۴، از تصویب آن خودداری کرد و، حتی پس از آن، **لردها** دوبار آن را رد نمودند. سرانجام این لایحه در ۱۸۰۷ به صورت قانون درآمد. او در سال‌های آخر عمر، از جنبش **لغو کامل بردگی** (ر.ک) حمایت کرد و این امر در ۱۸۳۳، اندکی پیش از مرگ او به اتمام رسید. پسر او، **ساموئل ویلبرفورس** (۷۳-۱۸۰۵) از ۱۸۴۵ تا ۱۸۶۹، **اسقف آکسفورد** بود که شایستگی او در مدیریت، سرمشقی برای خدمت، جهت اسقف‌نشین‌های دیگر شد.

ویلسون، وودرو[6] (۱۹۲۴-۱۸۵۶). رئیس جمهور **ایالات متحده آمریکا**. در **ویرجینیا** به دنیا آمد. پس از دریافت مدرک از **هاروارد**، یک زندگی دانشگاهی در پیش گرفت و در قانون اساسی و تاریخ تخصص یافت و از ۱۸۹۰ تا ۱۹۰۲ در **پرینستن**[7] استاد بود و از ۱۹۰۲ تا ۱۹۱۰ ریاست **دانشگاه** را بر عهده داشت. اصلاحات آموزشی او در **دانشگاه** دشمنانی برای او به وجود آورد و او به منظور ورود به فعالیت سیاسی، آموزش را ترک کرد، از ۱۲-۱۹۱۱ **فرماندار دموکرات نیوجرسی** شد. در ۱۹۱۲ زمینه نامزدی او برای **ریاست جمهوری**، از سوی **دموکرات‌ها** فراهم آمد و با اکثریت بی‌سابقه با بیش از دو میلیون رأی، انتخاب شد که بیش‌تر این موفقیت در نتیجهٔ تفرقه میان **رئیس جمهور جمهوری‌خواه**، **تافت**[8] و **تئودور روزولت** (ر.ک) حاصل آمد. **ویلسون** در امور داخلی، توجه خود را بر اقدامات ضد

---

1. Wilberforce, William
2. Hull
3. Bramber
4. Sussex
5. Holy Orders
6. Wilson, Woodrow
7. Princeton
8. Taft

تراست متوجه کرد و با **قانون ذخیره فدرال**[1] در ۱۹۱۳، نظام بانکداری ملی را سازمان داد. حملات **مکزیک** به مرزهای **ایالات متحده**، او را مجبور کرد که در ۱۹۱۶ لشکر تنبیهی به آن سوی اعزام کند. او در **جنگ جهانی اول** سخت بی‌طرف بود، و بیانیه‌های متحاربین را دربارهٔ اهداف جنگی دنبال می‌کرد و آمادهٔ میانجیگری بود. در ۱۹۱۶ با شعار «**هر که جنگ طلب نیست با ماست**»[2] برندهٔ انتخابات شد، اما از سرگیری حملات نامحدود به زیردریایی‌ها از سوی **آلمان** (۱ فوریه ۱۹۱۷) و دسیسه‌های ناشی از **تلگرام زیمرمان** (ر.ک) او را وادار کرد در ۶ آوریل ۱۹۱ به عنوان «یک نیروی همکار» همرزم و آزاد وارد جنگ شود، در صورتی که تمایل داشت صلح جداگانه به عمل آورد. **ویلسون** در ۸ ژانویه ۱۹۱۸ **چهارده ماده** (ر.ک) خود را به عنوان اساس صلح صادر کرد و بر ضرورت **جامعهٔ ملل** تأکید کرد. **ویلسون** در **کنفرانس صلح پاریس** در ۱۹۱۹ شرکت کرد. استقبال وجدآمیز از او در اروپا باعث شد که **ویلسون** نه تنها در میان سیاستمداران **متفقین** که از نظر سطح فکری پایین‌تر از او قرار داشتند، بلکه در سنای **ایالات متحده** نیز که تحت نفوذ جمهوریخواهان در آمده بود، از واقعیت‌های سیاسی غافل گردد. او در **پاریس** مجبور شد وعده‌هایی را بپذیرد که به او قول می‌داد **جامعه [ملل]** اشتباه معاهدات را به مسیر درست آن هدایت خواهد کرد. **ویلسون** پس از بازگشت به **آمریکا** متوجه شد که سنا، **معاهدهٔ ورسای** (شرط مربوط به **جامعه [ملل]**) را تأئید نمی‌کند. **ویلسون** سه هفته پس از آغاز عملیات گسترده به منظور کسب حمایت عامه در راستای اندیشه‌های خود، سقوط کرد (۲۶ سپتامبر ۱۹۱۹). در سه سال و نیم بقیهٔ زندگی خود، اعتباری نداشت.

ویلنا[3]. پایتخت **لیتوانی** (ر.ک) در **سده‌های میانه**، موضوع یک سلسله منازعات شدید میان **لیتوانی** و **لهستان** در میانهٔ جنگ‌ها[ی جهانی] است. **لهستانی‌ها** در اکتبر ۱۹۲۰، **ویلنا** را غیرقانونی تصرف کردند و در ۱۹۲۲ آن را رسماً به **لهستان** ملحق کردند، در ۱۹۳۹ مجبور شدند آن را به **لیتوانی** برگردانند.

---

1. Federal Reserve Act 2. He Kept Us Out of War 3. Vilna

ویلهلم دوم[1]. (۱۹۴۱-۱۸۵۹؛ امپراتور آلمان و پادشاه پروس ۱۹۱۸-۱۸۸۸). پسر **امپراتور فردریک** (که سه ماه پس از جلوس بر تخت سلطنت درگذشت) و بزرگ‌ترین دختر **ملکه ویکتوریا** است. او تحت آموزش‌های سخت نظامی قرار گرفت، که باعث شد شخصیتی بسیار نیرومند داشته باشد و بر ناتوانی جسمی که خشک شدن بازو بود، غلبه کند. دو سال پس از جلوس بر تخت، **بیسمارک** را برکنار کرد و تصمیم گرفت از «جریان نو» پیروی کند که براساس آن، می‌خواست ادعای **آلمانی‌ها** را در رهبری جهان از طریق اقداماتی مانند **تلگرام کروگر** (ر.ک) و ملاقات با **سلطان** مخلوع **ترکیّه**، متداول کند. تکبرات شخصی او ــ مغرور شدن به نیروی دریایی، میل به تقلید از **فردریک کبیر**، اعتقاد خالص به این‌که او نایب **پروردگار** است ــ او را به طرز تلقی‌های شدید مغرورانه‌ای واداشت که معاصران خارجی‌اش، او را جنگ افروز تلقی کردند. شواهد حاکی است که او، در حقیقت، اسیر **افسران لشکرهای آلمان** بود و با تکلیف آن‌ها در ۱۹۱۴ در دو جبهه اعلان جنگ داد و با اجبار آن‌ها در نوامبر ۱۹۱۸ از مقام خود کناره گرفت، زیرا روشن بود که **متفقین** تا زمانی که **قیصر** بر تخت تکیه داشت، تقاضای صلح **آلمان** را نمی‌پذیرفتند. او بیش از بیست سال در مقام ارباب ناحیه در دورن[2] در **هلند** زندگی کرد و سرانجام درحالی مرد که متجاوزان **آلمانی** بر دروازه‌های اقامتگاه او گماشته شدند، **بریتانیا** از پناده دادن او خودداری کرد، و پیش‌نهادی از **هیتلر** دریافت کرد که می‌تواند به یکی از ایالات سابق خود باز گردد.

ویلیام چهارم[3]. (۱۸۳۷-۱۷۵۶. پادشاهی از ۱۸۳۰). سومین پسر **جرج سوم**، جانشین برادر خود، **جرج چهارم** شد. ویلیام در جوانی در **نیروی دریایی** خدمت می‌کردو یکی از دوستان **نلسون** بود. او هم‌چنان علاقهٔ خود به اموردریایی را حفظ کرد. علی‌رغم داشتن رابطه نامشروع بیست ساله با یک بازیگر به نام **خانم جردن**[4]، زندگی آرام خانوادگی را با **ملکه آدلاید**[5] که در ۱۸۱۸ با او ازدواج کرده بود، سپری کرد. بیش از برادر بزرگ‌تر خود، منطق سیاسی داشت، و به ویژه، هنگامی که در زمینهٔ تصویب **لایحهٔ اصلاحات** در **مجلس اعیان**، که افکار عامه بر ضد طبقات بالا به شدت گراییده بود، از نفوذ خود استفاده کرد، این منطق را نشان داد، چون دو دختر ویلیام در کودکی مرده بودند، برادرزاده‌اش **ویکتوریا** جانشین او شد.

---

1. Wiiliam II
2. Doorn
3. William IV
4. Jordan
5. Jordan

ه

هابسبورگ، سلسله[1]. خاندان امپراتوری اتریش، از نسل رودلف آو هابسبورگ کنت آلمان (امپراتور مقدس روم ۹-۱۲۷۳) که، در ۱۲۸۲، پسرش آلبرشت[2] را به عنوان دوک اتریش برگزید. پس از آن که ماریا ترزا[3] به عنوان تنها دختر شارل ششم به امپراتوری رسید، حکومت مردانه رو به انحطاط گذاشت. او با دوک لرن ازدواج کرده بود و، از ۱۷۴۵ به بعد، این خاندان با عنوان خاندان هابسبورگ ـ لرن شناخته می‌شد. هابسبورگ‌ها تا ۱۹۱۸ در وین حکومت داشتند تا این که امپراتور ـ شاه شارل (ر.ک) تبعید شد.

هاردی، جیمز کایر[4] (۱۹۱۵-۱۸۵۶). در لانارکشایر[5] به دنیا آمد، پسر یک کشتی ساز بود. او بیش از هر کس دیگر در شکل دادن به تاریخ سیاسی نهضت کارگری نقش داشت. در گلاسگو[6] کار خود را در هفت سالگی با روزنامه فروشی آغاز کرد و سه سال بعد، معدنچی شد و در مدرسه شبانه شروع به تحصیل کرد. او در سخنرانی عمومی در جوامع هیجان زده، تجربیاتی کسب کرد، اما به سوی اتحادیه‌های صنفی متمایل شد، معدنچیان را ابتدا در لانارکشایر و سپس در ایرشایر[7] سازمان داد. هاردی در ۱۸۸۸ حزب کارگر پارلمان اسکاتلند[8] را تأسیس کرد و در ۱۸۹۲ به عنوان نمایندهٔ مستقل سوسیالیست مجلس، از

---

1. Hobsburg, Dynasty
2. Albrecht
3. Maria Theresa
4. Hardie, James keir
5. Lanarkshire
6. Glasgow
7. Ayrshire
8. Scottish Parliamentary Labour Party

وست‌هام[1] برگزیده شد و هنگامی که کلاه به سر و با پیراهن پشمی و همراهی شیپور زنان به سوی وست مینستر حرکت کرد، **مجلس عوام** را سخت دچار حیرت کرد. هاردی، آی.ال.پی[2] (ر.ک) را در ۱۸۹۳ تأسیس کرد و در برپایی **کمیتهٔ نمایندگان کارگران** در ۱۹۰۰ نقش زیادی داشت و در ۱۹۰۶ سخنگو و رهبر **پارلمان حزب کارگر** شد. در ۱۸۹۵ در **وست هام** شکست خورد اما از ۱۹۰۰ تا ۱۹۱۵ **نماینده مجلس** از مرثیر تیدفیل[3] بود. او به شدت خواهان بی‌طرفی و صلح بود، و با شرکت در **جنگ جهانی اول** مخالفت می‌کرد.

هاردینگ، وارن گامالیل[4] (۱۹۲۳–۱۸۶۵، رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا، ۳–۱۹۲۱). در اهایو به دنیا آمد و وکیل و صاحب روزنامه شد. او در مقام سناتور (۴–۱۹۰۰ و ۲۱–۱۹۱۵)، **جمهوریخواهی** راستین بود و همواره با تلاش‌های **ویلسون** برای ایجاد زمینه جهت حکمیت عالی بین‌المللی برای **ایالات متحده آمریکا** مخالفت می‌کرد. در انتخابات ۱۹۲۰، هاردینگ قول «بازگشت به حالت عادی» را داد و با اکثریت عظیمی به پیروزی رسید. حکومت او با توجه به **کنفرانس واشنگتن**، بازگشت به انزوای بین‌المللی، و انحطاط سیاسی چشم‌گیر، قابل توجه بود. در سان‌فرانسیسکو به مرگ ناگهانی درگذشت و **کالوین کولیج، نایب ریاست جمهوری** (ر.ک) جانشین او شد.

هانور[5]. اگر چه **شاهزاده**[6] هانور در ۱۷۱۴، **پادشاه بریتانیای کبیر** شد، اما بنابر **قانون مهاجرت** (۱۷۰۱)، **هانور** هرگز تابعیت بریتانیا را به دست نیاورد و فقط، عضوی واقعی از سلسله به حساب آمد. **ملکه ویکتوریا** با پذیرش «**قانون سالیک**»[7] که زنان را از حکومت باز می‌داشت، از اعمال سلطنت در **هانور** محروم بود. **هانور** که با توجه به موقعیت خود به عنوان

---

1. West Ham

2. I. L. P. [(م). (International Labour Party) شاید، حزب بین‌المللی کارگر]

3. Merthyr Tydfil 4. Harding, Warren Gamaliel 5. Hanover

۶. در **امپراتوری مقدس روم** به هریک از ملک‌زادگانی که در انتخاب **امپراتور** حق رأی داشتند، الکتور (Elector) می‌گفتند ـ م.

۷. **سالی** (Saliens) یکی از دو قوم معروف **فرانک** بود که ابتدا در خاک **هلند** امروزی سکونت داشتند. مجموعه قوانین مربوط به این قوم را "Salic Law" می‌گفتند (نگاه کنید به ***تاریخ اروپا (یونان، روم، قرون وسطی)***، ص ۲۵۴) ـ م.

قلمرو شاهزاده صاحب حق در انتخاب امپراتور[1]، در ۱۸۱۵ به مملکت[2] تبدیل شده بود، قانوناً به عموی ویکتوریا، دوکِ کومبرلند[3] (جرج ارنست آو هانور[4]، ۵۱-۱۸۳۷) رسید. جرج، پسر دوکِ کومبرلند جانشین پدر شد و تا سپتامبر ۱۸۶۶ که هانور ضمیمهٔ پروس شد، بر آن‌جا سلطنت کرد.

هامیلتون، الکساندر[5] (۱۸۰۴-۱۷۵۵). در **هند غربی**[6] به دنیا آمد، در **نیویورک** درس حقوق خواند و در ۱۷۷۶ هنگ‌های توپخانهٔ آن‌جا را تشکیل داد. به عنوان منشی و آجودان **واشنگتن** بود و در **یورک‌تاون**[7] جنگید. در ۱۷۸۳ کار خود را به عنوان وکیل در **نیویورک** آغاز کرد، اما به طور فزاینده‌ای با مسائل سیاسی درگیر شد و گزارشی را طراحی کرد که منجر به فراخوانی برای **کنوانسیون قانون اساسی** در ۱۷۸۷ شد و **هامیلتون** بر تأسیس حکومت مرکزی نیرومند شد و دیدگاه‌های خود را روی کاغذ نوشت و میان فدرالیست‌ها پخش کرد. از ۱۷۸۹ تا ۱۷۹۵، **وزیر خزانه‌داری** بود و شیوه آمریکایی را در راستای درآمدهای داخلی طرح کرد، زمینه‌های تأسیس **بانک فدرال** را فراهم آورد و از این بابت مخالفت **جفرسون** (ر.ک) و پیروان او را برانگیخت. او در ۱۷۹۵ کار وکالت را از سر گرفت اما چون در **نیویورک** رهبر **فدرالیست‌ها** شد در ۱۷۹۸ و ۱۸۰۰ به جنگ با فرانسه اصرار ورزید، آخرین سال‌های عمر او با افزایش نفرت از **آرون بور**[8]، یکی از رهبران **جمهوری‌خواه دموکرات** در **مجلس نیویورک** همراه بود. **هامیلتون** نقش زیادی در شکست بور در انتخابات **ریاست جمهوری** در ۱۸۰۰ و انتخابات **نیویورک** در ۱۸۰۴ داشت. بور، **هامیلتون** را به دوئل فراخواند و زخمی مهلک بر او وارد آورد (۱۱ ژوئیه ۱۸۰۴).

---

1. Elector

۲. حکومت **آلمان به امپراتوری مقدس روم** معروف بود و در آن‌جا سه نوع ایالت وجود داشت؛ ایالتِ شاهزاده‌نشین. دوک نشین و سلطنت‌های کوچک؛ ایالتِ وابسته به حکومت روحانی و اسقف‌نشین؛ شهرهای آزاد امپراتوری. **هانور** در ابتدا یکی از ایالت‌های نوع اول به حساب می‌آمد و در ۱۸۱۵، به پادشاهی تبدیل شد. نگاه کنید به ***تاریخ اروپا (از رنسانس تا قرون معاصر)***، ص ۱۶۵-۵۷ـ م.

3. Duke of cumberland
4. George Ernest of Hanover
5. Hamilton, Alexander
6. West Indies
7. Yorktown
8. Aaron Burr

هالدن، ریچارد بوردن[1] (۱۹۲۸-۱۸۵۶؛ در ۱۹۱۲ ویسکنت شد). در ادینبورگ به دنیا آمد و در همان جا تحصیل کرد و در گوتینگن[2] به پژوهش پرداخت و در این‌جا در **فلسفهٔ آلمان** تخصص یافت. در ۱۹۱۱-۱۸۸۵ به عنوان **نمایندهٔ لیبرال مجلس**، دارای کرسی بود و در ۱۲-۱۹۰۵ **وزارت جنگ** را عهده داشت. در ۱۵-۱۹۱۲ و در **دولت کارگر** در ۱۹۲۴ رئیس **مجلس اعیان** بود. مهم‌ترین تصمیم او در اداره جنگ، ایجاد ستاد مشترک (۱۹۰۶) بود. او همچنین **ارتش پدافند محلی**[3] (۱۹۰۷) و **گروه‌های تعلیم دهندهٔ افسران**[4] را بنیان گذاشت. هزینه‌های نظامی را کاهش داد اما به سرعت به بسیج آن پرداخت و یک **نیروی تهاجمی** مرکب از شش لشکر پیاده نظام و یک لشکر سواره نظام (با نیروهای امدادی) فراهم آورد. در ۱۹۱۲ به **برلین** رفت تا برای متوقف ساختن مسابقهٔ تسلیحات دریایی تلاش کند اما موفقیتی به دست نیاورد. **هالدن** در ۱۹۱۵، از سوی مطبوعات کم‌ارزش، به دلیل معلومات **آلمانی** خود مورد حمله ناعادلانه قرار گرفت و به ناچار از زندگی عامه کنار رفت. او هرگز شخصیتی محبوب به حساب نمی‌آمد و شاید دلیل آن، تمایل او به درآمیختن سیاست‌های عملی با مهارت‌های فلسفی بود. هیگ تصور می‌کرد که او «بزرگ‌ترین وزیر **جنگ** کشوری است که **انگلستان** به خود دیده است».

هبر، ژاک رنه[5] (۹۴-۱۷۵۷). انقلابی **فرانسوی**؛ در **الکن**[6] به دنیا آمد، پس از آن که خانواده‌اش در نتیجهٔ دادخواهی بی‌ثمر، دچار تهیدستی شد، در **پاریس** به جستجوی معاش پرداخت. هبر، جزوه‌نویسی پرحرارت شد. در ۱۷۹۱ به **باشگاه کوردلیه**[7] پیوست و در ۳-۱۷۹۲ عضو برجستهٔ **کمون پاریس**[8] بود. هبر در جزوه و نشریهٔ خود، پردوشن[9]، تمام باورهای مذهبی را مورد حمله قرار داد. توهین نه چندان پوشیدهٔ او نسبت به دیدگاه روبسپیر، دستگیری هبر را در پی داشت. در ۲۴ مارس ۱۷۹۴ به گیوتین سپرده شد.

---

1. Halden, Richard Burdon
2. Göttingen
3. Territorial Army
4. Officers' Training Crops
5. Hébert, Jacques René
6. Alecon
7. Cordelier Club
8. Paris Commune
9. Pére Duchesne

هدیهٔ ماینوث[1]. در ۱۸۴۴ **پیل** که نگران جلب خشم کشیش‌گرایان **ایرلند** بود، پیش‌نهاد کرد که کمک مالی دولت به **کالج کاتولیک‌های رومی** در **ماینوث** افزایش یابد. این کمک‌ها در اصل، پیش از **قانون اتحاد**، هدیه شده و از سوی پارلمان‌ها متوالیاً از ۱۸۰۰ به بعد، در **وست مینستر** ادامه یافته بود. **پیل** پیشنهاد کرد مبلغ این هدیه از ۹۰۰۰ پوند در سال بـه ۲۶۰۰۰، افزایش یابد.**کابینه** به دو گروه تقسیم شد و **پیل** طی ماه‌های متعدد در تصمیم‌گیری مردد ماند. **گلادستون** برخلاف اصول خود، کمک مالی بیش‌تری برای**ماینوث** در نظر گرفت و در نتیجه از ریاست **هیئت بازرگانی** کناره گرفت (فوریه ۱۸۴۵). در آوریل بعد، **لایحهٔ** افزایش کمک با رأی **گلادستون** به اعطای کمک، که در برابر دست‌اندازی **پیل** انجام گرفت، بـه تـصویب رسید. **قضیه ماینوث**، گروه «**انگلستان جوان**» (ر.ک) را نیز دچار تفرقه کرد.

هراس بزرگ[2]. جنبش هیجان توده‌ای که در نیمه دوم ژوئـیه و اوائـل اوت ۱۷۸۹، ایـالات **فرانسه** را درنوردید. این جنبش ظاهراً به‌طور خودجوش در شش منطقه شکل گرفت، امـا شایعات محلی حاکی از آن بود که دسته‌های راهزنان به هزینه اشرافی که خواهان «بهبودی در نظم» در حومه‌ها بودند، این جنبش را به راه انداخته‌اند. نشریات استانی وجود نداشت و بـا سقوط مسئولین محلی، شایعات با سرعت شگفت‌آوری انتشار می‌یافت. بدین ترتیب، یکی از این نگرانی‌ها درکنت نشین **فرانسه** در شمال شرقی آن کشور ریشه گرفت و در طول **رُن**[3] به **پروانس**[4] به سوی غرب کشیده شد و از غرب به جلگهٔ مرکزی، و به سوی شرق به **کوه‌های آلپ** رسید. تنها دورافتاده‌ترین ایالات ـــ **آلزاس**، **لرن**، و **بـریتانی**[5] ـــ ایـن روی‌داد را درک نکردند. با شیوع شایعات، روستانشین‌ها گله‌های خود را از مزارع به محوطه‌های دربسـته، انتقال دادند و شهرنشین‌ها دروازه‌های شهر را بستند و برای دفع حملات آماده شدند. هـیچ حمله‌ای شکل نگرفت، اما احساس ناامنی خشم روستاییان را نسبت به مالکان دامن زد کـه **فرانسه** را مدت چهارماه دچار هراس نام‌برده کرده بودند.

---

1. Maynooth Grant
2. Great Fear (La Grand Peur)
3. Rhône
4. Brittany
5. Brittany

هرتزن، الکساندر ایوانویچ[1] (۷۰-۱۸۱۲). ادیب و متفکر انقلابی روسیّه. هرتزن در دانشگاه مسکو تحصیل کرد و از ۱۸۳۵ تا ۱۸۴۲ در نهادهای مدنی مشغول به خدمت بود، اما به عنوان غربگرا، مورد بدگمانی آزاداندیشان قرار گرفت و نتوانست زمینه‌های پیش‌رفت را فراهم سازد. در ۱۸۴۷ روسیّه را ترک کرد و چون وارث ثروتی خصوصی بود، بقیه عمر خود را در اروپای غربی به‌ویژه در لندن و ژن[2] به سر برد. هرتزن، اصولاً در بسیاری از فرضیات خوش‌بینانهٔ انقلابیون رمانتیک سهیم بود، اما بعدها، صلاحت آن‌ها را مورد انتقاد قرار داد و دلیل این امر تا حدودی مشاهدات او در پاریس در ۱۸۴۸ (نگاه کنید به انقلاب ۱۸۴۸). بود او تصمیم گرفت روی کسانی تأثیر بگذارد که نیازمند حس واقعگرایانهٔ حقیقی از طبیعت انقلاب بودند. بسیاری از نوشته‌های او به شکل مقاله در نشریات ادواری لندن چاپ می‌شد و قاچاقی به روسیّه می‌رفت. هرتزن مقاله‌نویس سیاسی برجسته‌ای بود با موهبتی کم‌نظیر در ارائه عباراتی مختصر و مفید. خانهٔ او در لندن، به مرکز انقلابیون تبعیدی تبدیل شده بود و هرتزن از آن‌ها (به‌ویژه با کونین، ر.ک) پشتیبانی مالی می‌کرد. او به‌ویژه بر گسترش اندیشه‌های لیبرالی روسیّه در فضای باز سال‌های سلطنت الکساندر دوم تأثیر گذاشت؛ اما اندیشه‌های او مدت‌ها پس از مرگش در شکل دادن به پیش‌رفت‌ها همچنان ادامه داشت. نخستین نویسنده سیاسی بود که استدلال می‌کرد روسیّه برای تشکیل نخستین دولت سوسیالیست، با جوامع ابتدایی روستایی بهتر می‌تواند کنار بیاید تا با غرب صنعتی.

هگل، گئورگ ویلهلم فردریک[3] (۱۸۳۱-۱۷۷۰). فیلسوف آلمانی؛ در اشتوتگارت به دنیا آمد، در توبینگن[4] تحصیل کرد، متوالیاً در ینا[5]، نورمبرگ، هایدلبرگ[6]، و برلین، استاد فلسفه بود. هگل هنوز در ینا بود که با قانون اساسی آلمان[7] به شهرت رسید (۱۸۰۲)، این اثر، مبتنی بر انتقاد از ضعف دولت‌های آلمان و توسل به برخی از فقرات جنگ پهلوانی بود که می‌توانست مهر اشرافیت را بر پیشانی مردمی بزند که برای رسیدن به رهبری سیاسی، طبع بسیار

---

1. Herzen, Alexander Ivanovich
2. Geneva
3. Hegel, Gerorg Wilhelm Freidrich
4. Tübingen
5. Jena
6. Heidelberg
7. German Constitution

سازگارانه‌ای داشتند. اثر بعدی او (یعنی فلسفهٔ حق در ۱۸۱۲) نظریهٔ آرمان گرایی[1] او را تشریح می‌کرد که بنا بر آن، تمام تجربیات تاریخی بایستی تحت نفوذ نوعی احساس انتزاعی روحی بزرگ‌تر از اشکال مادی قرار گیرد. هگل همچنین قانون دیالکتیک را گسترش داد که بر اساس آن، پیش‌رفت نتیجه انفعالی برخورد دو شیء نیمه حقیقی است. هگل به عنوان ملی‌گرای پروسی و با احترامی فراگیر نسبت به دولت، سرمنشأ افکار آلمانی در بخش بزرگی از سدهٔ نوزدهم بود. مارکس نظریه دیالکتیک او را، فارغ از ماوراءالطبیعه، پذیرفت و با استفاده از آن، دور تاریخی جنگ‌های طبقاتی را تشریح کرد.

هلند. نگاه کنید به مملکت هلند.

هلیگولند[2]. جزیرهٔ کوچکی در دریای شمال. بریتانیایی‌ها پس از جنگ‌های دوران ناپلئون هلیگولند را گرفتند اما به تحکیم آن نپرداختند. در ۱۸۹۰، دولت لرد سالیسبوری، جزیره را مقابل برخی امتیازات مستعمراتی در شرق آفریقا، به آلمان واگذار کرد. آلمانی‌ها در دوران رقابت دریایی میان انگلستان ـ آلمان، هلیگولند را به دژ تبدیل ساختند و در جنگ جهانی اول به عنوان پایگاه دریایی مفید، از آن سود جستند. پس از ۱۹۱۹، آلمانی‌ها از تخریب استحکاماتی که بنا بر معاهده، مجبور به انجام آن بودند، سرباز زدند و هلیگولند در ۱۹۳۶ دوباره به صورت پایگاهی مستحکم درآمد، و در جنگ‌های آتی به پایگاه دائمی بمب‌افکن‌های نیروی هوایی رایش[3] تبدیل شد. در ۱۹۴۶، جزیره تماماً تخلیه شد و استحکامات آن منفجر گردید. هلیگولند در ۱۹۵۲، کلاً به آلمان غربی واگذار شد.

هنگ کنگ[4]. مستعمرهٔ بریتانیا[5] در دهانهٔ رود کانتون. هستهٔ اصلی مستعمره، خود هنگ کنگ در ۱۸۴۱ در «جنگ تریاک» (ر.ک) به تصرف بریتانیا درآمد؛ در ۱۸۶۰ شبه‌جزیره کولون[6]

1. Idealism
2. Heligoland
3. R.A.F
4. Hong Kong
۵. براساس قرارداد میان **بریتانیا و چین**، پس از اتمام مدت اجاره، **هنگ‌کنگ** دوباره به **چین** تحویل داده شد (۱۹۹۷)ـ م.
6. Kowloon

تصرف شد. این مستعمره به عنوان بندر ترانزیت کالا و پایگاه دریایی، به سرعت گسترش یافت. در ۱۸۹۸ **بریتانیا**، «**اراضی جدید**» را به مساحت تقریبی ۳۰۰ مایل مربع از خاک اصلی چین، در ماوراءکولون به مدت ۹۹ سال اجاره کرد. **ژاپنی‌ها** در دسامبر ۱۹۴۱ به **هنگ کنگ** حمله کردند و پس از دو هفته مقاومت دلیرانهٔ مدافعان، در روز **کریسمس** آن‌ها را وادار به تسلیم کردند. ناوگان بریتانیا و دولت غیرنظامی در سپتامبر ۱۹۴۵ به **هنگ کنگ** بازگشتند. **هنگ کنگ** بعداً بیش از یک میلیون پناهندهٔ **چین کمونیست** را پذیرفت.

هواداران حق رأی بانوان[1]. زنانی که آماده بودند برای فراهم آوردن زمینهٔ حق رأی، گام‌های جدی بردارند. تاریخ این عبارت در بریتانیا، به **جامعهٔ زنان**[2] و **اتحادیهٔ سیاسی**[3] **خانم پانکهورست** (ر.ک) در ۱۹۰۳ برمی‌گردد که مبارزات فزاینده‌ای را برای به دست آوردن حق رأی بیش‌تر به راه انداخته بود و اعضای آن، حبس و سختی تغذیه را تحمل می‌کردند. در ۱۹۱۸ زنان بالای سی سال، از حق رأی برخوردار شدند. در ۱۹۲۸ زنان بین بیست و یک و سی سال، حق رأی به دست آوردند. اصطلاح «حق رأی بانوان»، در **ایالات متحدهٔ آمریکا** ظاهراً زودتر از **بریتانیا** متداول شده است؛ **انجمن حق رأی زنان آمریکا**[4] در اوایل نوامبر ۱۸۶۹ در**کلولند** و **اهایو** تأسیس شده بود. در ۱۸۹۰ این حرکت، با **انجمن ملی حق رأی زنان**[5] به رهبری **سوزان آنتونی**[6] شدت بیش‌تری یافت و به شیوه‌های مبارزاتی‌ای که پیش از **جنگ جهانی اول** در یازده ایالت به منظور حق رأی زنان شکل گرفته بود متوسل شد و در ۲۸ اوت ۱۹۲۰ با **نوزدهمین اصلاحیهٔ قانون اساسی**، برای تمام زنان، حق رأی به دست آورد.

نخستین کشوری که به زنان حق رأی داد، **نیوزیلند** بود (۱۸۹۳). در اروپا برای اولین بار در ژوئیه ۱۹۰۶ که تزار تأسیس یک دیت جدید برای **فنلاند** را تصویب کرد، زنان از حق رأی برخوردار شدند. سال بعد به زنان نروژ حق رأی دادند.

---

1. Suffragettes
2. Women's Social
3. Political Union
4. American Woman Suffrage Association
5. National Woman Suffrage Association
6. Susan Anthony

هورتی دو ناگیبانیا، میکلوس[1] (۱۹۵۷-۱۸۶۸). دریادار و نایب السلطنه مجارستان. در خانواده‌ای از اشراف زمیندار پروتستان به دنیا آمد و برای نیروی دریایی تربیت شد. او آجودان فرانسوا ژوزف شد و در طول جنگ جهانی اول در آدریاتیک خدمت کرد و در نزدیکی سواحل اترانتو[2] در ۱۹۱۷ به شهرت دست یافت و آخرین فرماندهٔ کل نیروی دریایی اتریش ـ مجارستان شد. او پس از بازگشت به مجارستان، گروهی ضدانقلابی از شگد[3] در برابر رژیم کمونیستی بلاکون[4] (رک) تشکیل داد در نوامبر ۱۹۱۹ وارد بوداپست شد. اودر مارس ۱۹۲۰ نایب السلطنه مجارستان شد و این مقام را به مدت بیست و چهار سال حفظ کرد و از تسلیم منصب خود به شاه شارل (ر.ک) که برای استرداد تاج و تخت خود، در ۱۹۲۱ مراجعت کرده بود، خودداری نمود. سیاست هورتی، ابقای نظام اجتماعی ثابت در داخل و تجدید نظر در معاهدهٔ تریانن (ر.ک) در خارج بود. او اگر چه زمینه‌های بازپس‌گیری برخی از بخش‌های چکسلواکی و رومانی را در ۴۰-۱۹۳۸ با تأیید آلمانی‌ها فراهم آورد.، اما هرگز با هیتلر مناسبات خوبی نداشت. او در ۱۹۴۱ در اشغال یوگسلاوی به دول محور پیوست و به موقع به اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی اعلان جنگ داد؛ اما بدون واهمه در ۱۵ اکتبر ۱۹۴۴ به متفقین غربی پیوست و سعی کرد صلحی جداگانه منعقد سازد که موفق نشد و سرانجام نازی‌ها او را زندانی کردند. پس از جنگ، آمریکایی‌ها، از تحویل او به عنوان «جنایتکار جنگی» به یوگسلاوی‌ها خودداری کردند و هورتی به پرتغال تبعید شد.

هوسکیسن، ویلیام[5] (۱۸۳۰-۱۷۷۰). مصلح عضو حزب توری. نزدیک ولورهمپتون[6] به دنیا آمد، و از ۱۷۸۳ تا ۱۷۹۲ در فرانسه زندگی کرد. تجربیات او از فروپاشی پادشاهی اندیشه‌هایش را تحت تأثیر قرار داد. او شاهد سقوط باستیل بود و به ناظر توئیلری کمک کرده بود تا از ازدحام اوت ۱۷۹۲ بگریزد. او پس از بازگشت به انگلستان مورد حمایت پیت قرار گرفت و در ۱۷۹۶، از مربت[7] به نمایندگی مجلس انتخاب شد. او در دولت‌های

1. Horty de Nagybanya, Miklós
2. Otranto
3. Sezged
4. Béla Kun
5. Huskission, William
6. Wolverhampton
7. Morpeth

۵-۱۸۰۴ و ۹-۱۸۰۷ مناصب کوچکی به‌عهده داشت و از ۱۸۱۱ تا ۱۸۲۳ کارگزار مستعمراتی در سیلان بود تا این‌که به عنوان رئیس **هیئت بازرگانی** به‌**کابینهٔ لیورپول** وارد شد و بیش از چهارسال در این مقام ماند، با لغو شماری از قوانین حمایتگران **سیاست تجاری** را اصلاح کرد و از آن به بعد به اصلاح امور مالی که از سوی **پیت** آغاز شده بود ادامه داد. **هوسکیسن** پس از نه ماه کار در مقام وزیر **جنگ** و **مستعمرات**، خود را با **نخست وزیر**، **ولینگتن** موافق نیافت و کناره گرفت. هوسکیسن، به هنگام افتتاح **راه‌آهن لیورپول** و **منچستر** به زمین خورد و زیر لوکوموتیوی که برای خوشامدگویی به **ولینگتن** از خط عبور می‌کرد کشته شد.

هوسمان، ژرژ اوژن[1] (۹۱-۱۸۰۶). متخصص امور مالی و طراح شهری اهل **فرانسه**. **هوسمان** (از نسل **پروتستانی‌های آلمانی**) در پاریس زاده شد. در ۱۸۵۳، در **امپراتوری دوم**[2] به ریاست **ادارهٔ سن**[3] منصوب گردید تا **پاریس** را بازسازی کند، محله‌های شلوغ را به خیابان‌های پهن تبدیل نماید و بر تعداد فضاهای باز در اطراف شهر بیفزاید. **هوسمان**، **درختکاری بولونی**[4]، ایجاد نخستین بلوارهای به هم پیوسته، آب رسانی، ساخت فاضلاب‌ها، و ایجاد پل‌ها را به عهده گرفت، و یک **کاخ اپرای**[5] تازه بنا کرد. رؤسای ادارات شهری برنامه‌های او را سرمشق خود قرار دادند. در اوایل ۱۸۷۰، **مخالفان لیبرال**، **هوسمان** را به اختلاس متهم کردند و بدین ترتیب، او نشاط خود را از دست داد. در **جمهوری سوم**، مدتی **نمایندهٔ بناپارتیست‌ها** از **آژاکسیو**[6] بود.

هوم رول[7]. **انجمن هوم رول** حرکتی بود مبتنی بر **لغو قانون اتحاد** با **ایرلند** و ایجاد **مجلس** در **دوبلین** به منظور رسیدگی به امور داخلی که در ۱۸۷۰، **ایزاک بوت**[8] آن را شکل داد و در انتخابات ۱۸۷۴، این نهضت بر بیش از پنجاه کرسی دست یافت. پس از **بوت**، **پارنل** (ر.ک)

---

1. Hausmann, Georges Eugéne

۲. منظور امپراتوری **ناپلئون سوم** برادرزاده **ناپلئون بناپارت** است ـ م.

3. Prefect of The Seine
4. Bois de Boulogne
5. opera House
6. Ajaccio
7. Home Trule
8. Issac Butt

که در مبارزه حرارت بیش‌تری داشت جانشین او در رهبری شد و سیاست کارشکنی در امور مجلس عوام را آغاز کرد تا توجه آن‌ها را به تظلمات مردم ایرلند جلب کند. در دسامبر ۱۸۸۵، گلادستون به جانبداری از هوم رول برخاست، هنگامی که او تصمیم گرفت لایحهٔ هوم رول را به تصویب مجلس عوام برساند، در ژوئن ۱۸۸۶ با اکثریت سی رأی شکست خورد که این امر نزدیک به صد تن از لیبرال‌های او را نیز شامل می‌شد. لایحهٔ هوم رول را گلادستون بار دیگر در ۱۸۹۳ به مجلس عوام برد و این بار نمایندگان آن را تصویب کردند اما مجلس اعیان از تأئید آن خودداری کرد. پس از آن‌که قانون پارلمان در ۱۹۱۱ یک بار دیگر قدرت اعیان را محدود کرد، لیبرال‌ها سومین لایحه هوم رول را مطرح کردند(۱۹۱۲). این اقدام، اعتراض شدید پروتستان‌های اولستر را در پی داشت زیرا آن‌ها نمی‌خواستند تحت سلطهٔ کاتولیک‌های دوبلین قرار گیرند. هنگامی که لایحه در مه ۱۹۱۴ برای سومین بار به شور گذاشته شد، ایرلند ظاهراً در شرف جنگ داخلی قرار گرفت. جنگ جهانی اول مانع از اجرای هوم رول شد. در ۱۹۲۰، دولت ائتلافی ماهیت مسئله ایرلند را تغییر داد؛ دولت با تصویب قانون ایرلند، و مجلس جداگانه برای ایرلند شمالی و ایرلند جنوبی در نظر گرفت. مجلس ایرلند شمالی در ژوئن ۱۹۲۱ افتتاح شد اما مجلس ایرلند جنوبی چیزی بیش از هوم رول می‌خواست. سرانجام، در پی توافقنامه دسامبر ۱۹۲۱، ایرلند جنوبی به صورت دومینیون درآمد.

هوور، هربرت[1] (متولد ۱۸۷۴). رئیس جمهور ایالات متحدهٔ آمریکا. در خانواده‌کواکر در ایوا[2] به دنیا آمد، در دانشگاه استانفورد، زمین‌شناسی و مهندسی خواند. پس از کسب تجربه در نوادا[3] و استرالیا، مشاور فنی مهندسان چینی و شرکت معدنی (۱۹۰۱-۱۸۹۹) شد. هوور در میانهٔ ۱۹۰۲ و ۱۹۱۵، فرصتی یافت تا مدیر شرکت‌های معدنی شود. در خلال جنگ جهانی اول و پس از آن، هوور مدیریت کارهای گوناگونی را در بلژیک، اروپای مرکزی و روسیه عهده گرفت. او همچنین در ایالات متحده آمریکا، مدیر مواد غذایی بود. در دولت هاردینگ وکولیج (۸-۱۹۲۱) وزیر بازرگانی بود و در ۱۹۲۸، در انتخابات ریاست

1. Hoover, herbert 2. Iowa 3. Nevada

جمهوری، از سوی حزب جمهوری‌خواه نامزد ریاست جمهوری شد و دموکرات کاتولیک رومی، **ال اسمیت**[1] را شکست داد. درخلال چند ماه ریاست جمهوری هوور، رکود اقتصادی بزرگی (نگاه کنید به فروپاشی وال استریت) شکل گرفت که بسیاری از منتقدان آن را ناشی از تفکرات سست هوور در سال‌های تصدی وزارت بازرگانی قلمداد کردند. هوور در مقام رئیس جمهور از گسترش مسئولیت‌های فدرال اکراه داشت، زیرا معتقد بود که نیروهای طبیعی اقتصادی موجب رقابت در تجارت خواهند شد. با گسترش رکود به اروپا، هوور، بدهکاری میان دولت‌ها را یک سال به تأخیر انداخت (ژوئن ۱۹۳۱) و این مهلت تا حدودی، بحران را که بار آن عمدتاً بر دوش آلمان بود، تسکین داد. در ۱۹۳۲، هوور در انتخابات ریاست جمهوری از فرانکلین دی. روزولت (ر.ک) قاطعانه شکست خورد.

هوهنزولرن، سلسله[2]. خاندان سلطنتی پروس از ۱۷۰۱ تا ۱۹۱۸ و خاندان امپراتوری آلمان از ۱۸۷۱ تا ۱۹۱۸، از نسل یکی از سرداران شارلمانی که کنتِ زولرن[3] در سوابیا[4] بود، برآمدند. آخرین امپراتور هوهنزولرن، ویلهلم دوم (سلطنت ۱۹۱۸-۱۸۸۸) بود. یکی از شاخه‌های برآمده از برادر بزرگ‌تر این خاندان (هوهنزولرن ـ سیگمارینگن) از ۱۸۶۶ تا ۱۹۴۷ در رومانی حکومت می‌کرد. از آن‌جا که نامزد هوهنزولرن برای حکومت اسپانیا در ۱۸۷۰، اولادی نداشت، به پیش‌نهاد سیاستمداران اسپانیایی، پرنس لئوپلد از خاندان هوهنزولرن ـ سیگمارینگن، تاج اسپانیا را بر سرگذاشت. اگر چه شاه پروس، نامزدی لئوپلد را به پادشاهی اسپانیا ممنوع کرده بود، اما این اقدام، چنان هشداری به فرانسه داد که موجب جنگ فرانسه ـ پروس (ر.ک) گردید.

هیتلر، آدلف[5] (۱۹۴۵-۱۸۸۹). در براناو در این[6]، واقع در شمال اتریش به دنیا آمد؛ در مدرسه‌ای در لینتز[7] تحصیل کرد؛ در ۱۳-۱۹۰۱ در وین به سر برد، به متعصبان ضد یهود

---

1. Al Smith
2. Hohenzollern
3. Zollern
4. Swabia
5. Hitler, Adolf
6. شهری کوچک در مرز میان دو کشور آلمان و اتریش (Branau on the Inn) (دربارهٔ زندگی **هیتلر** نگاه کنید به **نبرد من**، تألیف خود **هیتلر**، با ترجمه فارسی **عنایت**).ـم.
7. Linz [(تحصیلات ابتدایی را در مدرسه لاماخ گذرانید، نگاه کنید به ***تاریخ دول معظم***، ج ۱، ص ۲۳۷.(م)]

پیوست و به عنوان هنرمند درجه سومی که از راه هنر امرار معاش می‌کرد، بـربدبختی خـود افزود؛ در ۱۹۱۴ با عبور از مرز در پیاده نظام باواریا نام‌نویسی کرد و به عنوان سرجوخه در سوم خدمت نمود و دوبار صلیب آهنی را به دست آورد. در سپتامبر ۱۹۱۹، به گروه کوچکی از ناسیونالیست‌ها پیوست که اندکی بعد «حزب ملی کارگران سوسیالیست آلمان» (ان. اس. دی. ا. پی[1]، به زودی از روی استهزاء به «نازی» معروف شد) نام گرفت، و با سخنان آشکار خود در مونیخ بر ضد یهودی‌ها و معاهده ورسای، نیروی سخنوری عوام فـریبانهٔ خـود را آشکار کرد. شورش مونیخ (ر.ک) در ۱۹۲۳، با وجود عدم موفقیت، برای او شهرت ملی و سیزده ماه زندان در پی داشت (که در این مدت کتاب نبردمن[2] را تألیف کرد)، اما رکود جهانی[3] او را به عنصری برجسته تبدیل کرد. نازی‌ها در سپتامبر ۱۹۳۰ به صورت دومین حزب بزرگ در آلمان درآمدند، موفقیت آن‌ها نتیجهٔ سرخوردگی عـمومی از احـزاب مـوجود، افـزایش بیکاری، سپر بلا قراردادن «یهود خائن»، سـازمان تـبلیغاتی عـالی، و پشـتیبانی صـاحبان صنایعی بود که از رشد کمونیسم هراس داشتند. پس از شکست پی در پی سه صدراعظم در چنین سال‌های متمادی، هیندنبورگ در ژانویه ۱۹۳۳، با این باور هیتلر را به صـدراعـظمی برگزید که فرانتس فن پاپن[4]، نایب صدراعظم غیرنازی از تندروی‌ها جلوگیری خواهد کرد. چهار هفتهٔ بعد، آتش‌سوزی رایشتاگ (ر.ک)، زمینهٔ ایجاد نظام تک حـزبی را بـرای هـیتلر فراهم آورد، و او در ۳۰ ژوئن ۱۹۳۴ با تصفیهٔ گروه اشتورم ابـتیلونگن[5] ارنست روهـم[6] و حامیان گرگور اشتراسر[7] و فراهم کردن زمینهٔ کناره‌گیری فن پاپن، رقبای احتمالی را از میان برداشت. پس از مرگ هیندنبورگ، هـیتلر خـود را «فـوهرر[8] رایش آلـمان» نـامید (۲ اوت ۱۹۳۴) که برای او به منزلهٔ رئیس دولت و فرمانده عالی بود و تمام افسران نـاچار سـوگند وفاداری یاد کردند. هیتلر مدت سه سال توجه خود را به تجهیز دوبارهٔ کشور در داخل متمرکز

---

1. N. S. D. A. P. [(م). National Sozialistische Deutche Arberter Patei]
2. Mein Kampf

۳. بحران بزرگ اقتصادی ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۳ (نگاه کنید به ***تاریخ اروپا (از رنسانس تا قرون معاصر)***، ص ۲۵۷)ـ م.

4. Franz Von Papen
5. Sturm Abteilungen
6. Ernest Roehm
7. Gregor Strasser

۸. فوهرر (Führer): پیشوا، رهبر، مدیر، راهنما. (م)

کرد. در مارس ۱۹۳۶ تصرف دوبارهٔ راینلند (ر.ک) را فراهم آورد و در سیاست خارجی با درگیر کردن دشمنان بالقوه با یکدیگر و اتحاد با **موسولینی** بر اساس **محور** (ر.ک) در ۱۹۳۶ به موفقیت‌هایی نایل آمد. هیتلر در ۵ نوامبر ۱۹۳۷ پنهانی به فرماندهان خود خبر داد که آمادهٔ سیاست توسعه‌طلبی باشند و از طریق **آنشلوس** (ر.ک) در ۱۹۳۸، **اتریش** را اشغال کرد و در اکتبر ۱۹۳۸ و مارس ۱۹۳۹، **چکسلواکی** را به دست آورد. ادعاهای او دربارهٔ **لهستان** به **جنگ جهانی دوم** (سپتامبر ۱۹۳۹) منجر شد و پس از ورود سربازان **آلمانی** به **پاریس** (۲۲ ژوئن ۱۹۴۰) او خود را پیروزِ غرب به حساب می‌آورد. **هیتلر** در ۱۹۴۱ سربازانش را به سوی شرق حرکت داد اما هنگام حمله به روسیّه با مخالفت‌های جدی روبه‌رو شد و در ۱۹ سپتامبر ۱۹۴۱، شخصاً فرماندهی در منطقه را عهده گرفت. یک سلسله شکست در **استالینگراد** موجب شد تا ارتش‌های **متفقین** در نرماندی پیاده شوند، **هیتلر** با احساس کاهش اعتماد به نفس ارتش، در ۲۰ ژوئیه ۱۹۴۴، درصدد قتل عام (رک) برآمد. **هیتلر** در پایان جنگ در ویرانه‌های **برلین** منزوی شد و در آن جا پس از عروسی با **اوا براون**[1]، معشوقه‌اش، با گلوله به زندگی خود پایان داد (۳۰ آوریل ۱۹۴۵).

هیگ، داگلاس[2]. (۱۹۲۸-۱۸۶۱)، در ۱۹۱۹ به مقام ارل دست یافت). در **ادینبورگ**[3] به دنیا آمد، در ۱۸۸۵ وارد ارتش شد، در ۱۸۹۸ با درجهٔ افسری در سواره نظام ارتش **مصر**، در **سودان** جنگید و در ۱۹۰۲-۱۸۹۹ در **آفریقای جنوبی** خود را مشهور کرد. سپس در **هند** خدمت کرد و تنها یک دورهٔ سه ساله ۹-۱۹۰۶ برای کمک به اصلاحات **هالدن**[4] تجربهٔ خود را اختیار ادارهٔ جنگ قرار داد. او در اوت ۱۹۱۴ به همراه نخستین گروه **قشون اعزامی بریتانیا**[5] وارد **فرانسه** شد و در **مونس**[6]، بر روی **موز**[7]، و در **ایپر**[8] جنگید. در پایان

---

1. Eva Braun
2. Haig, Douglas
3. Edinburgh
4. Haldane
5. B. E. F [(م). British Epeditionary Force]
6. Mons ((جنوب باختری بلژیک. (م))
7. Meuse [رودخانه ای که از شمال شرقی فرانسه به بلژیک و هلند جریان داشته و به دریای شمال می‌ریزد. (م)]
8. Yapres

۱۹۱۵ جانشین سر جان فرنچ[1] به عنوان فرماندهٔ کل بریتانیایی در جبههٔ غرب شد. هیگ پیرو مذهب ارتدوکس و سرباز حرفه‌ای بود که خیالبافی نمی‌کرد، به اندیشه‌های نوین اعتقادی نداشت اما در میان برادران افسر خود، از اعتبار بالایی برخوردار بود. او با لوید جرج، نخست وزیر میانه خوبی نداشت زیرا احساس می‌کرد که او بدون موفقیت محسوسی، زندگانی افراد را ضایع می‌کند. در مارس ۱۹۱۸ شکست سختی از آلمان‌ها خورد، به هر حال، هیگ صاحب اراده و تصمیم بود و، با تهدیدی مصیبت‌بار، سرفرماندهی کل ارتش‌های متفقین در فرانسهٔ مارشال فش را عهده گرفت و تا هنگام پیروزی در نوامبر ۱۹۱۸ با او همکاری کرد. هیگ سال‌های آخر عمر خود را به یاری رساندن به سربازان ناتوان صرف کرد و با بنیان نهادن توسل به «روز خشخاش»[2] نام خود را به آن پیوند زد.

هیملر، هاینریش[3] (۱۹۰۰-۴۵). رئیس پلیس نازی، در مونیخ به دنیا آمد. در ۱۹۲۷ معاون رهبر اس اس[4] (گروه ضربت[5]) و در ۱۹۲۷ رئیس آن گروه شد. او در ۱۹۳۶ فرماندهٔ نیروهای متحد پلیس آلمان، در ۱۹۳۹ رئیس دستگاه حکومت رایش، و در ۱۹۴۳ وزیر داخله شد. پلیس مخفی بی‌رحم تحت فرماندهی او (گشتاپو[6])، هیملر را در میان رهبران نازی به عنصری شوم تبدیل کرد که مرتکب بی‌رحمی‌های زیادی شد. در ۲۱ مه ۱۹۴۵ توسط سربازان بریتانیایی در پناهگاه خود دستگیر شد و دو روز پس از آن، خودکشی کرد.

هیندنبورگ، پل فن[7] (۱۹۳۴-۱۸۴۷). سرباز و رئیس جمهور آلمان؛ در پوزنانی[8] به دنیا آمد، عضوی از خاندان نظامی پروس بود. در ۱۸۶۶ در سادوا[9] زخمی شد و به نمایندگی از سوی فوج خود به فرمان امپراتوری آلمان، در ۱۸۷۱ در ورسای حضور یافت. او چهل سال دیگر بدون امتیازی خاص در ارتش خدمت کرد و به عنوان ژنرال بازنشسته شد. در اوت ۱۹۱۴ بار دیگر او را فراخواندند تا جلوی پیشروی روس‌ها را در پروس شرقی بگیرد و هیندنبورگ در

---

1. Sir Jhon French
2. "Poppy Day" Appeal
3. Himmler, Heinrich
4. S. S
5. Schutz Staffeln [گارد طوفان.(م)]
6. Gestapo
7. Hindenburg, Paul Von
8. Posen (Poznan)
9. Sadowa

آن‌جا در نتیجهٔ تلاش‌های درخشان **لودندرف** (ر.ک) و **هافمن**[1]، به پیروزی‌های بزرگ **تاننبرگ** (ر.ک) و **دریاچه‌های ماسوری**[2] دست یافت. **هیندنبورگ** تا اوت ۱۹۱۶ **فرماندهی کل جبهه شرق** را عهده داشت. اگر چه نتوانست **روس‌ها** را در جنگ **شکست قطعی** بدهد، اما تبلیغات **آلمانی‌ها** از او **غول** افسانه‌ای بزرگ ساخت. در دسامبر ۱۹۱۴، به درجه **فیلد مارشالی** رسید و در اوت ۱۹۱۶ به ریاست **ستاد کل** منصوب شد و **لودندرف** را **رئیس کل سررشته‌داری** کرد. **هیندبورگ** و **لودندورف** از ژوئیه ۱۹۱۷ تا امضا **ترک مخاصمه**، ارتش **آلمان** را اداره کردند. آن دو مسئول تحمیل شرایط ستمگرانهٔ **برست ـ لیتوسک** (ر.ک) بر **روس‌ها** و ترتیب حمله نهایی به گروه بریتانیایی در **جبههٔ غرب** در مارس ۱۹۱۸ بودند. **هیندنبورگ** در پی شکست‌های پاییز، به **قیصر** توصیه کرد که **آلمان** را ترک گوید. **هیندبورگ** تا ژوئیه ۱۹۱۹ نگهداری از سربازان **آلمانی** را عهده داشت و در این تاریخ بازنشسته شد. او اگر چه در باطن، سلطنت‌طلب بود، اما به کمک سیاستمداران ملی‌گرا، اساس **ریاست جمهوری آلمان** را فراهم آورد و خود به آن مقام انتخاب شد (آوریل ۱۹۲۵). **هیندنبورگ** در طول نه سال ریاست **جمهوری** خود، نفوذ چندانی بر امور سیاسی نداشت، و نشانه‌های فزاینده‌ای از کهولت سن را آشکار می‌کرد. او در آغاز، **هیتلر** «**سرجوخهٔ بوهم**» را خوار می‌شمرد، اما در ۱۹۳۳ با تضمین سیاستمدارانی که به آن‌ها اعتماد داشت، او را به **صدراعظمی** برگزید. او در اوت ۱۹۳۴ در نیودک[3] درگذشت و در **تاننبرگ** به خاک سپرده شد.

---

1. Haffman
2. Masurian Lakes
3. Neudeck

ی

یژفشچینا[1]. اصطلاحی روسی برای توصیف تصفیه بزرگ در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در میانهٔ ۱۹۳۶ و پایان ۱۹۳۸. این واژه از نام ان. آی. یژف[2] سرچشمه می‌گرفت که در اوایل ۱۹۳۶ رئیس پلیس مخفی روسیه (ان. کا. وی. دی[3]) بود و بر تصفیهٔ گروه‌های مخالف با **حزب بلشویک** و **ارتش سرخ** نظارت داشت. تصفیه ظاهراً از تمایل **استالین** برای رهایی از شر رقبای احتمالی حزب در راستای رهبری او بود. لیکن، در آن هنگام، برخی‌ها را به داشتن روابط خائنانه «با یک قدرت خارجی» (ظاهراً **آلمان**) متهم کردند که در میان مدارک به دست آمده از ۱۹۴۵ به بعد، هیچ شاهدی برای اثبات اساسی اتهام آن‌ها وجود نداشت. **یژفشچینا** از نظر قربانیان آن، از ده معاشر نزدیک **لنین**، سه مارشال **اتحاد شوروی** (شامل رئیس ستاد مشترک ارتش، **توکاچفسکی**[4])، شش عضو اجرایی سازمان حزب (**پولیت بورو**) و ۴۰۰ ژنرال از ۷۰۰ ژنرال (فرماندهی ارتش با درجهٔ سرتیپی) در **ارتش سرخ** تشکیل یافته بود. بسیاری از کمونیست‌های برجستهٔ خارجی که در این هنگام در **اتحاد شوروی** می‌زیستند، اعدام، زندانی، یا ناپدید شدند. در بخش‌های اداری سطح پایین **شوروی** هیچ ارقام قابل اعتمادی در رابطه با **تصفیه** وجود ندارد. مطمئناً سنگینی آن سکنهٔ غیرروسی و گروه‌های اقلیت مظنون (یعنی **آلمانی‌ها** که در اطراف ساراتف[5] در **ولگا** در سده هجدهم سکونت کرده بودند) را شامل می‌شد. بازداشت‌های دسته‌جمعی در خلال **یژفشچینا**،

1. Yezhovshchia
2. Yezhovshchia
3. N. K. V. D.
4. Tukachefsky
5. Saratov

بیش‌تر به کارگران تحمیل شد تا به نیروهای اجرایی. صدها هزار شهروند **شوروی** برای باز کردن نواحی **اقیانوس منجمد شمالی** یا ساختن مراکزی جدید در **سیبری** فرستاده شدند. با نزدیک شدن سال ۱۹۳۸ خود یژف ناپدید گردید. بسیاری از صاحب‌منصبان ان. کـا. وی. دی نیز چنین کردند؛ سرنوشت نهایی آن‌ها معلوم نشد. بسیاری از کارگران متهم شده، در جریان ۱۹۳۹ به خانه‌های خود برگشتند. پس از آغاز جنگ در ۱۹۴۱، تعقیب **اقلیت آلمانی** از سر گرفته شد.

یکشنبه خونین[1]. اصطلاحی است که در تاریخ روسیّه برای توصیف رویداد **سنت پترزبورگ** در ۲۲ ژانویه ۱۹۰۵ به‌کار می‌رود که طی آن گروهی از کارگران و خانواده‌های آن‌ها کـه از سوی کشیشی به نام **گاپون** سازمان دهی شده بودند توسط سربازان محافظ **کاخ زمستانی**، در حالی که عرض حالی برای **تزار** (که در واقع، در آن‌جا حضور نداشت) می‌بردند به گلوله بسته شدند، آن‌ها در این عرض حال تقاضای امنیت و هشت ساعت کار روزانه را داشتند. تلفات این روی‌داد به چند صد نفر رسید. این حادثه در بسیاری از شهر موجب اعتصاب شـد کـه **«انقلاب» ۱۹۰۵** (ر.ک) را به دنبال آورد.

ینی چری‌ها[2]. گروه‌های نظامی زبدهٔ **ترکیّه عثمانی** از سده پانزدهم تا ۱۸۲۶. ایـن گـروه در اصل از میان نوجوانان **مسیحی‌زاده** در مقابل مالیات، به سربازی گرفته می‌شده بـودند و در نتیجه انضباط سخت، به مسلمانان متعصبی تبدیل گشته بودند. قدرت آن‌ها در نصب و عزل **سلاطین**، ایشان را به گروه بسیار نیرومندی در امور سیاسی دربار تبدیل کرده بود؛ آخرین بار که آن‌ها در این مورد به مداخله پرداختند، بر کناری سلیم سوم از تخت سـلطنت در ژوئـیه

---

1. Bloody Sunday

۲. **ینی‌چری‌ها** (Janissaries) پیاده نظام نیروهای ویژه سلطان را تشکیل می‌دادند. و سازمان آن‌ها در ۱۳۶۳ تأسیس شد. در جنگ‌ها افراد سازمان **ینی‌چری** در قلب سپاه که جایگاه سلطان بود مستقر می‌شدند. سازمان **ینی‌چری** تا اواسط سده پانزدهم عبارت از یک رسته و صنف به نام **یایابولوک‌لری** یا **جماعت** بود. در سال ۱۴۵۱ رستهٔ دیگری به نام **سکبان‌لار** به آن اضافه شد و بعدها رسته سومی به نام **آقابولوک‌لری** نیز به‌وجود آمد (برای اطلاع بیش‌تر نگاه کنید به ***تاریخ عثمانی***، ج ۱، ص ۸۲-۵۷۱؛ ج ۲، ص ۹۲-۸۸۱؛ ج ۳، ۹۹-۲۹۶)-م.

۱۸۰۷ بود. ینی‌چری‌ها تحمیلات سختی بر ایالات غیرترک روا می‌داشتند و این امر کاملاً به ضرر امپراتوری عثمانی بود؛ آزردگی از ستم ینی‌چری‌ها باعث شد که نخستین شورش صربستان (۱۸۰۴) شکل بگیرد. در ۱۸۲۶، نخستین شورش ینی‌چری‌ها، به تصفیه‌ای کلی از سوی سلطان مراد دوم منجر شد. اعضای گارد ویژه سلطان که از سوی جمعیتی خشمگین یاری می‌شدند، به پادگان‌های ینی‌چری‌ها در قسطنطنیه حمله بردند و حدود ۶۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰ نفر از این گروه‌ها را قتل عام کردند.

یوگسلاوی[1]. جنبشی برای اتحاد مردم اسلاو جنوب که در اصل به «ایلیریانیسم»[2] معروف است، در اوایل سدهٔ نوزدهم آغاز شد، اما تا جنگ جهانی اول، امکان تشکیل یک کشور اسلاو حزب («یوگسلاوی») با چشم انداز جدایی کراوسی (ر.ک)، اسلوونی، و بوسنی ـ هرزگوین (ر.ک) از اتریش ـ مجارستان و پیوستن آن‌ها به صربستان (ر.ک) و مونته‌نگرو (ر.ک) فراهم نیامد. قرارداد کرفو (ر.ک) که توافقی در راستای تشکیل یک پادشاهی متحد تحت سلطنت یک سلسلهٔ صربی بود، در ۲۰ ژوئیه ۱۹۱۷ به امضا رسید و مملکت صرب‌ها، کروات‌ها، و اسلوونی‌ها رسماً در ۴ دسامبر ۱۹۱۸ پا به عرصهٔ وجود گذاشت. شاه الکساندر (ر.ک) در ۳ اکتبر ۱۹۲۹ نام مملکت را رسماً به «یوگسلاوی» تغییر داد. دولت‌هایی که توسط پرنس پل (نیابت سلطنت از ۴۱-۱۹۳۴) شکل گرفت از سیاست رو به گسترش طرفداری از آلمان پیروی می‌کرد تا این‌که در ۲۷ مارس، ۱۹۴۱، افسران نیروی هوایی به رهبری ژنرال میرکویچ[3] با انجام کودتایی در بلگراد، نیابت سلطنت را لغو کردند و به رهبری ژنرال سیمویچ[4] دولت طرفدار متفقین برسر کار آوردند. آلمانی‌ها ده روز بعد به یوگسلاوی حمله کردند، بلگراد را با بمب‌باران‌های هوایی ویران کردند، در عرض دو هفته، کشور را زیر و رو کردند، و دولت سیمویچ را مجبور به تبعید نمودند. گروه‌های رقیب چریکی، در یوگسلاوی به مقاومت ادامه دادند، این‌ها عبارت بودند از چتنیک‌های[5] صربستان (به رهبری ژنرال

---

1. Yugoslavia

۲. **ایلیریاگرایی** (Illyrianism). در عهد باستان، بخشی از کرانهٔ شرقی دریای **آدریاتیک** را **ایلیریا** می‌گفتند.ـم.

3. Mirkovic　4. Simovic　5. Chetniks

میخائیلویچ[1]) و کمونیست‌ها به رهبری پارتیزان‌ها (به فرماندهی مارشال تیتو[2]). کمک‌های متفقین که در اصل به میخائیلویچ اختصاص داشت، به دلیل همکاری واحدهای چتینک با آلمانی‌ها، به تیتو انتقال یافت. در ۲۹ نوامبر ۱۹۴۳ تیتو در یایجه[3] آزاد شده در بوسنی، «دولت» تشکیل داد. تلاش بریتانیا برای آشتی دادن نظام تیتو و حکومت تبعیدی‌ها، به جایی نرسید؛ یوگسلاوی در ۱۹۴۵ جمهوری اعلام شد و ایوان ریبار، ریاست جمهوری را عهده گرفت. سربازان تیتو، میخائیلویچ را در ۱۹۴۶ دستگیر کردند و به اتهام همکاری با جنایتکاران محاکمه و اعدام نمودند. تمایلات استقلال‌طلبی تیتو در ۱۹۴۸ باعث قهر میان یوگسلاوی و روسیّه شد. در اوایل ۱۹۵۳ خود تیتو به ریاست جمهوری رسید.

یونان. در نیمه سدهٔ پانزدهم به دست ترک‌ها افتاد. کلیسای یونان قدرت معنوی زیادی کسب کرد، و اشراف یونان توانستند طبقهٔ مدیریتی مهم در امپراتوری عثمانی تشکیل دهند. یک نوزایی فرهنگی در اواخر سدهٔ هجدهم که کارگزاران روسی از آن حمایت می‌کردند، یونانی‌ها را به فکر قیام بر ضد ترک‌ها انداخت. در ۱۸۲۱ جنگ استقلال یونان، با شورشی (ناموفق) از سوی یونانی‌ها در امیرنشین‌های دانوب (ر.ک) و خیزشی جدی‌تر در موره‌آ[4] آغاز شد. قضیهٔ یونان، در اروپای غربی هیجاناتی ایجاد کرد؛ احساس گرایش به طرفداری از هلن‌ها با مرگ بایرون[5] در محاصرهٔ میسولونقی[6] (آوریل ۱۸۲۴) تبلور یافت. استقلال یونان در ۱۳ ژانویه ۱۸۲۲ در اپیدورس[7] اعلام شد، اما نبردهای سنگین میان یونانی‌ها و ترک‌ها (و به ویژه مصری‌ها) تا ۱۸۲۹، ادامه یافت تا این‌که قدرت‌های بزرگ تصمیم گرفتند مملکت یونان را ایجاد کنند و آن را به ناحیهٔ جنوب خلیج ولو[8] محدود سازند. اُتو[9] از باواریا از ۱۸۳۲ تا ۱۸۶۲ پادشاه این مملکت بود که در پی یک شورش نظامی برکنار شد؛ ژرژ شاهزاده دانمارک، تاج پادشاهی را پذیرفت و از ۱۸۶۳ تا ۱۹۱۳ سلطنت کرد. در ۱۸۶۳،

---

1. Mihailovic 2. Tito 3. Jajce
4. Morea
۵. جرج گوردن بایرون (لرد) شاعر معروف انگلیسی که در جنگ استقلال یونان شرکت جست ـ م.
6. Missolonghi 7. Epidauros 8. Volo
9. Otto

جزایر ایونیا[1] (که از ۱۸۱۵ به بعد تحت حمایت بریتانیا بود) به یونان واگذار شد؛ در ۱۸۸۱ تسالی[2] و بخشی از اپیروس[3] از ترکیّه گرفته شد؛ و در ۱۹۱۳، با کرت اتحادی به عمل آمد و بخشی از مقدونیه و تراس[4] تصرف گردید که در نتیجه قلمرو یونان گسترش یافت. یونان در جنگ جهانی اول سیاست پیچیده‌ای اتخاذ کرد، اما ونیزلوس (ر.ک) یونانی‌ها را مجبور کرد در ۱۹۱۷ به متفقین بپیوندند. تلاش برای ایجاد آرامش در آناتولی در پیمان صلح، در اسمیرنا (ر.ک) در ۱۹۲۲، به شکست مصیبت‌باری منجر شد. در ۵ مه ۱۹۲۴ حکومت جمهوری اعلام گردید اما در نوامبر ۱۹۳۵ حکومت پادشاهی اعاده شد. در اوت ۱۹۳۶ شاه ژرژ دوم، دیکتاتوری از نوع فاشیستی را که ژنرال متاکساس[5] برپا ساخته بود، پذیرفت و تا فوریه ۱۹۴۱ که از دنیا رفت، در مقام خود باقی بود. رقیب سلطنت‌طلبان و گروه‌های کمونیستی از ۱۹۲۴ به جنگ چریکی با آلمان‌ها پرداخت تا این‌که بریتانیایی‌ها در اکتبر ۱۹۴۴، آتن را آزاد کردند، در این هنگام دو گروه مقاومت به جنگ با یکدیگر برخواسته بودند. جنگ‌های شدید از مه ۱۹۴۶ تا اکتبر ۱۹۴۹ ادامه داشت تا این‌که سلطنت‌طلب‌ها به موفقیت دست یافتند. امور سیاسی یونان در دهه ۱۹۵۰ تحت‌الشعاع قضیهٔ قبرس (ر.ک) قرار داشت.

---

1. Ionia
2. Thessaly
3. Epirus
4. Thrace
5. General Metaxas

کتابشناسی مترجم

آسـایش‌زاچـی؛ مـحمدجواد: بحران بوسنی ـهرزگوین و مذاکرات صلح، تـهران، انـتشارات اطـلاعات، ۱۳۷۴خ.

آشوری؛ داریوش: فرهنگ سیاسی، تهران، انتشارات مروارید، ۱۳۵۷ خ.

اختریان؛ سیدمحمود: اطلاعات عمومی پیام، تهران، ناشر محمد، ۱۳۷۵ خ.

پالمر؛ رابرت روزول: تاریخ جهان نو، ۲ جلد، ترجمه ابـوالقـاسم طـاهری، تـهران، انـتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۷خ.

پیرن؛ ژاک: جریان‌های بزرگ تاریخ معاصر، ۶ جلد، ترجمه رضـا مشـایخی، تـهران، انـتشارات امـیرکبیر، ۲۵۳۷ (۱۳۵۷) خ.

تاکمن؛ باربارا: برج فرازان، ترجمه عزت‌اله فولادوند، تهران، انتشارات سخن، ۱۳۸۰ خ.

توکویل؛ الکسی دو: انقلاب فرانسه و رژیم‌پیش از آن، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، نشر نقره، ۱۳۶۹ خ.

تونی؛ لیل: تاریخ تفکر مسیحی، ترجمه روبرت آسریان، تهران، ۱۳۸۰ خ.

حقی اوزون چارشی لی؛ اسماعیل؛ تاریخ عثمانی، ۳ جلد، تهران، انتشارات کیهان،، جلد اول ۱۳۶۸؛ جلد دوم ۱۳۶۹؛ جلد سوم ۱۳۷۰ خ.

دورانت؛ ویل: تاریخ تمدن، جلد ۱۰، ترجمه ضیاءالدیـن عـلی طـباطبایی، تـهران، سـازمان انـتشارات و انقلاب اسلامی، ۱۳۶۹ خ؛ جلد ۱۱، ترجمه اسماعیل دولتشاهی، عـلی‌اصـغر بـهرام‌بیگی، تـهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰ خ.

روبرت؛ هرمان تنبروک: تاریخ آلمان، ترجمه محمد ظروفی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۸ خ.

رونون؛ پیر: تاریخ روابط‌بین الملل در قرن نوزدهم، ترجمه قاسم صنعوی، ۲ جلد، انتشارات آستان قدس، ۱۳۷۰ خ.

ریاضی هروی؛ محمدیوسف: عین الوقایع، به کوشش محمدآصف فکرت هروی، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۶۹ خ.

شاملوئی؛ حبیب‌اله: جغرافیایی کامل جهان، تهران، انتشارات بنیاد، ۱۳۷۰ خ.

شاو؛ استانفورد، جی: تاریخ امپراتوری عثمانی و ترکیه جدید، ترجمه محمود رمضان‌زاده، جلد دوم، آستان قدس، ۱۳۷۰ خ.

شوئل؛ فرانک لوئی: آمریکا چگونه آمریکا شد؟ ترجمه ابراهیم صدقیانی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۳ خ.

غفاری فرد؛ عباسقلی: تاریخ اروپا(ازرنسانس تا قرون معاصر)، تهران، جامی، ۱۳۸۴ خ.

غفاری فرد؛ عباسقلی: تاریخ اروپا (یونان، روم، قرون وسطی)، تهران، نشر گواه، ۱۳۸۵ خ.

کرزن؛ جرج. ن: ایران و قضیه ایران، ۲ جلد، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳ خ.

کنز؛ پیتر: تاریخ اتحاد شوروی از آغاز تا پایان، ترجمهٔ علی اکبر مهدیان، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۱خ.

گوبینو؛ کنت دو: سه سال در ایران، ترجمه ذبیح‌اله منصوری، تهران، مطبوعاتی فرخی، بی‌تا.

لاکوئر؛ والتر: اروپاپس از هیتلر، ترجمه عباسقلی غفاری‌فرد، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۸۴ خ.

لنچافسکی؛ ژرژ: غرب و شوروی در ایران، سی سال رقابت، ترجمه حورا یاوری، تهران، انتشارات ابن‌سینا، ۱۳۴۱ خ.

لودویک؛ امیل: ناپلئون بناپارت، ترجمه جمال فروهری، تهران، انتشارات اقبال، ۱۳۸۳ خ.

ماله؛ آلبر: تاریخ قرن نوزدهم «معاصر»، ترجمهٔ میرزاحسین‌خان فرهودی، تهران، دنیای کتاب و علمی، ۱۳۶۳ خ.

ماله؛ آلبر: تاریخ قرن هجدهم و انقلاب کبیر فرانسه، ترجمه رشید یاسمی، تهران، دنیای کتاب و علمی، ۱۳۶۳ خ.

معین؛ محمد: فرهنگ فارسی، جلد ۵ و ۶ (اعلام)، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۴ خ.

مورگان؛ شوستر: اختناق ایران، ترجمه ابوالحسن موسوی شوشتری، تهران، بنگاه مطبوعاتی صفیعلیشاه، ۱۳۵۱ خ.

موسوی زاده؛ رضا: سازمان‌های بین المللی، تهران، نشر نقره، ۱۳۸۰ خ.

مینیه: انقلاب کبیر فرانسه، ترجمه عبداله مستوفی، جلد ۱ و ۲، تهران، دنیای کتاب، بی‌تا.

نشاشیبی؛ ناصرالدین: در خاورمیانه چه گذشت؟ ترجمه م.ح. روحانی، تهران، انتشارات توس، بی‌تا.

نوایی؛ عبدالحسین: ایران و جهان، جلد ۳، تهران، مؤسسهٔ نشر هما، ۱۳۷۵ خ.

نهرو؛ جواهر لعل: نگاهی به تاریخ جهان، جلد ۳، ترجمه محمود تفضلی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۱ خ.
هدایت؛ مهدیقلی (مخبرالسلطنه): سفرنامه مکه، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، تیراژه، ۱۳۶۸ خ.
هیتلر؛ آدولف: نبرد من، ترجمه عنایت، دنیای کتاب، ۱۳۸۴ خ.

کتب بدون نویسنده

تاریخ معاصر کشورهای عربی، جلد ۲، ترجمه محمدحسین شهری، تهران، انتشارات کاوه، ۱۳۶۱ خ.
حدود العالم من المشرق الی المغرب، به کوشش منوچهر ستوده، تهران، کتابخانهٔ طهوری، ۱۳۶۲ خ.
کتاب مقدس، انجمن بین‌المللی کتاب مقدس، انگلستان، ۱۹۹۵ م.

کتب انگلیسی

Asking about the U.S.A and its Neighbors
(بدون نام نویسنده و تاریخ. ظاهراً کتاب درسی در مدارس آمریکاست).
History of England, Harold J. Schultz, BARANEZ & NOBLE Book, U.S.A. 1971.

نمایه